

هو
١٢١

(جلد يازدهم)

ترجمه ى فارسى تفسير شريف

بيان السّعادة فى مقامات العبادة

تأليف

عارف شهير

جناب حاج سلطان محمد گنابادى ملقب به سلطان عيشاه

طاب ثراه

مترجمان

محمد آقا - رضا خانى و حشمت الله رياضى

ناشر : سرّالاسرار

شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب : ترجمه‌ی فارسی تفسیر شریف بیان السعادة فی مقامات العبادہ جلد یازدهم

نام مولف : جناب حاج سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطانعلیشاه طاب ثراه

مترجمان : محمد آقا رضاخانی و حشمت‌الله ریاضی

ویراستار : سید عزیزالله قائمی (طباطبایی)

نوبت چاپ : چاپ نخست ۱۸ ذی‌الحجّة ۱۴۲۲ (عید غدیر خم) ۱۳۸۰

تایپ کامپیوتری : حاج مجید احمدیان

تیراژ : ۲۵۰۰ جلد

هدیه : ۵۵۰۰ ریال

لیتوگرافی چاپ و صحافی : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

کلیه‌ی حقوق برای مترجمان محفوظ است.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ
وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
تقدیم به پیشگاه مولا
و مقتدای عارفان علیہ السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

إِلَهِي فَالْهَمُّنَا ذِكْرَكَ فِي الْخَلَاءِ وَالْمَلَاءِ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْأَعْلَانِ
وَالْأَسْرَارِ وَفِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَأَنْسِنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَاسْتَعْمَلْنَا بِالْعَمَلِ الزَّكِيِّ
وَالسَّعْيِ الْمَرْضِيِّ وَجَازِنَا بِالْمِيزَانِ الْوَفِيِّ يَا ذَكَرَ النَّاسِ كَرِيمِينَ

پروردگارا ذکرت را در خلوت و جلوت (همیت)، شب و روز، ظاهر و باطن و خوشی و ناخوشی به ما الهام فرموده و دل‌های ما را با ذکر خفی (باطنی) انس و الفت ده (که پیوسته به یاد تو باشد).

ما را کرداری پیراسته و پاک الهام فرموده و به عمل با اخلاص و کوششی پسندیده مشغول داشته و با میزانی کامل (که رضای تو در آن است) جزا ده (ای آنکه به فضل ذکرت) از یادکنندگان یاد می‌کنی و ای مهربانترین مهربانان عالم.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فضل و کرم الهی به برکت توجهات خاص پیر بزرگوار حضرت آقای مجذوبعلیشاه (دکتر نورعلی تابنده) ادام‌الله بقاءه شامل حال گردیده و براین توفیق که جلد یازدهم ترجمه‌ی فارسی تفسیر شریف بیان السعادة فی مقامات العبادة حضرت سلطانعلیشاه طاب ثراه را نیز که به سان درّی گرانبها بر تارک آثار آن بزرگوار می‌درخشد آماده چاپ و عرضه نموده و توفیق شکرگزاری این نعمت عظمی را از بارگاه ربوبی مستثنت نماییم؛ اگرچه به قول عارف عالی‌مقدار شیخ اجل سعدی علیه الرحمة:

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید

در این مجلد ترجمه فارسی و متن تفسیر سوره‌های نمل؛ قصص؛ عنکبوت؛ لقمان؛ سجده و احزاب را ملاحظه می‌فرمایید که هر فرازش دریایی از معارف عالی را همچون کشتی توانمندی در نور دیده و گوهرهای بی‌بدیلی را به

شایقین قابل‌ارزانی می‌دارد که به هیچ عنوان در حدّ این عاصیان نبوده و نیست که از مضامین عالی این تفسیر شریف سخنی به میان آوریم.

به قول بابا طاهر عریان:

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات

تو که نارفته‌ای ره در خرابات

تو که سود و زیان خود ندانی

به جانان کی رسی هیهات هیهات

ولی باز هم با کمال عجز و انکسار مانند پیرزنی که کلاف نخ خود را برای

خریداری حضرت یوسف علیه السلام ارایه کرده بود سعی نموده‌ایم با این بضاعت مزجات در این امر مهمّ شرکت نماییم.

باشد که خداوند به فضل و کرم و رحمت رحیمی‌اش این خدمت ناقابل را

که مانند ران ملخی است حضور حضرت سلیمان علیه السلام قبول فرموده و ما را از شرور نفس اماره برهاند آمین یاربّ العالمین.

سوره‌ی نمل

در تفسیر این سوره‌ی مبارکه نیز مؤلف گرانقدر طی ارایه‌ی توضیحات

تبیین شمای کلی از آنچه که از حکایت‌های پیامبران آمده‌است نکات ارزنده‌ای

فرموده‌اند که امید است خداوند توفیق عمل به همه‌ی ما کرامت فرماید؛ در

حکایت حضرت موسی علیه السلام اضطراب موسی در مشاهداتش؛ معجزات

حضرت موسی علیه السلام به وسیله‌ی عصا، ید بیضا و ... مرقوم فرموده‌اند: مادامی که

انانیّت برای بنده باقی است ترس هم باقی است، نشانه‌ها و آیات نه گانه حضرت

موسی علیه السلام؛ انکار معجزات و آیات حضرت موسی علیه السلام و پیامد ناگوار آن را با بیان

شیوایی از آنچه که دامنگیر فرعون و فرعونیان و قارون گردید بیان فرموده‌اند.

در حکایت سلیمان علیه السلام و سبأ نعمت های الهی بر حضرت داود و ارث بردن سلیمان از او را متذکر شده و در شرح معجزات حضرت داود و سلیمان علیه السلام تفسیر آیه مبارکه *وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا* که در اثر عنایت پروردگار عالم پرندگان و کوه‌ها و همه حیوانات را می‌دانسته و با آنها صحبت می‌کرد.

و در تفسیر *وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ* سپاسگزاری آن دویزرگوار جهت نعمت علم و برتریشان نسبت به بسیاری از بندگان از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان خودشان؛ مغرور نشدن از نعمتهای الهی و خصلت برتر علم نسبت سایر نعمتهای الهی؛ وحی کردن به حضرت داود علیه السلام مبنی بر اینکه حضرت سلیمان را جانشین خود کرد در حالیکه کودک بود و کوسفند چرانی می‌کرد.

اقرار حضرت سلیمان علیه السلام بر این‌که تمام نعمت‌های او از طرف خداوند و به فضل و کرم اوست .

در تفسیر با استناد بر روایت از حضرت صادق علیه السلام مبنی بر اینکه سلیمان بن داود علیه السلام مسلط بر تمام زبانهای جهان بود و زبان همه موجودات عالم را نیز می‌دانست.

حضرت سلیمان علاوه بر اینکه مسلط بر همه زبانهای موجودات عالم اعم از پرندگان و پرندگان بود مالک همه‌ی اهل دنیا از جن، انس، شیاطین، چرندگان؛ پرندگان و درندگان گشت و هفصد سال پادشاهی کرد.

در تفسیر *وَحُشِرَ سُلَيْمَانَ جُنُودٌ مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ* سبب مقدم داشتن سپاهیان جن را بر انس، کارهای مهمی دانسته‌اند که لشکریان انجام می‌دادند؛ نه سرعت سیر خبر دان از حوادثی که در آن نواحی واقع می‌شد و صنعتهای شگفت که سلاطین و پادشاهان به آن احتیاج دارند همه این قبیل کارهای شگفت آور از جن‌ها بود.

در تفسیر حَتَّىٰ إِذَا أُتُوا عَلَىٰ وَاْدِي النَّمْلِ در صحرائی طلا و نقره می‌روید که خداوند مورچگان را حافظ آن قرار داده‌است.

در تفسیر فَتَبَسَّمَ ضَا حِ كَامِنٌ قَوْلَهَا از این که خداوند چنان قدرتی به حضرت سلیمان عنایت فرموده بود که سخن مورچه را از راه دور شنیده بود تبسم نمود، تمنای حضرت سلیمان عليه السلام که خداوند شکرگذاری نعمتهایش را به او الهام فرماید؛ که بر شکر نعمتهای پرودگار عالم حریص باشد.

جستجوی حضرت سلیمان از حال پرندگان و غایب بودن هدهد تصمیم حضرت سلیمان جهت تنبیه هدهد در صورتی که عذر موجه نداشته‌باشد و دلایل غیبت هدهد و پذیرفته شدن عذرش، لزوم اجازه از فرمانده.

خبر دادن هدهد به موردی که حضرت سلیمان عليه السلام به ظاهر اظهار بی‌اطلاعی می‌نمودند و آن کشور، کشور سبا، ملکه، تاج، تخت و فرمانروایی او (بلقیس) بود.

ضمن تفسیر این داستان حضرت آقای سلطانعلیشاه رحمته الله علیه می‌فرمایند: بلکه مامی‌گوییم: همه‌ی موجودات می‌فهمند و می‌دانند ولی مردم احساس و شعور آنها را نمی‌فهمند.

در تفسیر آیه شریفه **إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا يَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** چون مردم ادراک سایر موجودات را در نمی‌یابند؛ تسبیح آنها را نمی‌فهمند؛ پس همه موجودات با صدای بلند چنین می‌گویند:

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| ماسمیعیم و بصیریم و هشیم | با شر نامحرمان ما خامشیم |
| چون شما سوی جمادی می‌روید | محرمان جان جمادان کی شوید |
| از جمادی در جهان جان روید | غلغل اجزای عالم بشنوید |
| فاش تسبیح جمادات آیدت | وسوسه تأویلها بر بایدت |
| چون ندارد جان تو قندیلها | بهرینش کرده‌ای تأویلها |

آنحضرت شرح بسیار ارزنده‌ای در مورد این‌که آسمانها و زمین چه چیزهایی نامیده می‌شوند؟ مرقوم فرموده‌اند که آسمانها برکرات علوی اطلاق می‌شود که محیط بر زمین می‌باشند و زمین را بر زمین محسوس و همه‌ی مادّیات از هیولای نخستین تا بشریت که هفت مرتبه شمرده می‌شود و از آن به زمینهای هفتگانه نیز تعبیر می‌شود.

پس از آن انجام مأموریت هدهد و مشورت، بلقیس را با بزرگان کشور بسیار عالی و دل‌انگیز شرح فرموده‌اند.

و شرح هدایایی که بلقیس برای حضرت سلیمان ارسال داشته بودند و مراقبت همه جانبه‌ی هدهد و آگاه نمودن حضرت سلیمان از قضایا و آنچه که در نامه بلقیس به آن حضرت نوشته شده بود: اگر تو نبی هستی بین دختر بچه و پسر بچه تمیز بده، قبل از آنکه در کوزه را باز کنی بگو در آن چیست؟ و مروارید غلطان را سوراخ کن به نحوی که سوراخ کج نبوده و مساوی باشد، بدون یاری گرفتن از انس و جنّ نخی از آن بگذران (مانند سوزن آن را نخ کن)؛ شگفت زدگی فرستادگان بلقیس از فرّ و شکوه.

حضرت سلیمان علیه السلام آنچه را که در نامه تقاضا نموده بود انجام دادند یعنی کوزه را طلب نموده از آنچه در داخل آن بود خبر دادند... و هدایای آنان را به خودشان برگردانیده با فرستادگان مهربانی و تفقّد فرمودند.

آوردن تخت و بارگاه با عظمت بلقیس به وسیله‌ی آصف بن برخیا و افراد دیگر که در همین مورد حدس زده شده است.

و شرح و تفسیر مفصّل در مورد احاطه‌ی وجودی بر ممکنات که انسان دارای دو جزء ملکی و ملکوتی می‌باشد اگر جزء ملکوتی غالب شود جزء ملکی مستهلک می‌شود و در این صورت کسی که ملکوت در او غالب شده است می‌تواند حال آیندگان و گذشتگان را بفهمد مشرق و مغرب را در آن واحد سیرکند... چنین نتیجه گرفته شده است آصف اسم اعظم را که لطیفه‌ی ملکوتی

است می‌دانست و آن امر مهم را با شأن آن لطیفه انجام داد بنابراین شایسته است که از خداوند توفیق بخواهم که کرارا و کرارا توفیق مطالعه این تفسیر شریف را کرامت فرماید که شاید تفضل الهی شامل حالمان شده و ذره‌ای از حقایقی که در این تفسیر بیان شده است درک نموده و از فیوضات الهی آن بهره‌مند گردیم.

ایمان آوردن بلقیس که برخی گفته‌اند حضرت سلیمان با بلقیس ازدواج نمود و تفسیرهای دیگری نیز در این مورد وجود دارد که بلقیس به سرزمین خودش باز گردانیده شد.

و پس از آن داستان قوم ثمود و برادرشان صالح را تفسیر فرموده‌اند که آنان به هیچ عنوان نصایح حضرت صالح را نپذیرفتند بلکه مدعی شدند که چون شما بین ما هستید خشکسالی و قحطی و امراض گوناگون بین ما پیدا شده است با این حال تصمیم گرفتند که نه گروه همراه شوند که شبانه حضرت صالح و خانواده‌اش را بکشند، مگر آنها بی اثر ماند.

شومی کردارشان به خودشان برگشت خداوند همه آنها را قبل از آن که موفق شوند به مکرشان عمل نمایند نابود نموده آنگاه داستان قوم لوط را تفسیر فرموده‌اند که آنان می‌خواستند به علّت پاک‌ی و تقوای آل لوط آنانرا از دیار خود بیرون کنند خداوند پس از نجات لوط و اهلش بارانی عجیب از سنگ ریزه تمام آنان را که از ستمکاران بودند نابود نمود.

امر پروردگار عالم به رسول خدا ﷺ جهت شکر گذاری بر نعمت‌هایی که به رسولان قبل از آن حضرت عنایت فرموده است و ستایش خداوند به وسیله رسولانش بر بندگان پرهیزکار و برگزیده که به هیچ عنوان شرک نمی‌ورزند و خدا که غیر از خدای یگانه وجود ندارد.

ساکن و ثابت گردانیدن زمین و برافراشتن کوه‌ها در زمین و جاری شدن آبها به وسیله کوه‌ها و مانع قراردادن مخلوط شدن دریای شیرین و دریای شور و حاجز و مانع قرار دادن بین شرّها و نور تماماً دلیل بر این است که خدایی غیر از

خداوند یگانه وجود ندارد.

در تفسیر *أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ* فرموده‌اند: بدان که انسان از اول استقرار ماده‌اش در مقرّ خود (رحم) بالفعل جماداست؛ بالقوه نزدیک به فعل نبات به ترتیب تا این که انسان بالقوه ملکوتی و جبروتی می‌باشد.

ولکن فطرت انسان در آن حال مقتضی استقرار در رحم و تغذیه از خون و سایر رطوبتهای رحم است... تا وقتی که به بلوغ و رشد رسد و ماده معلق تلطیف گردد... در این هنگام شهوت و غضبش قوی می‌شوند... پس در این هنگام توفیق او را یاری کرد؛ داعی الهی با دعوت طاهری یا باطنی او را فرا خواند و دعوت را پذیرفت و با بیعت عامّ یا خاص بیعت نموده مسلمان و یا مؤمن گشت و آنچه که در بیعت با او گرفته شده‌است به آن عمل کرد انسانیت او شدت می‌گیرد و سالک الی الله می‌شود و پشت به عالم و اسباب آن می‌کند تا آنجا که از اسباب قطع نظر می‌کند و با همه‌ی وجودش به مسبب الاسباب توجه پیدا می‌کند و این اضطرار تکلیفی است زیرا اضطرار عبارت است از قطع نظر از وسایل و اسباب و توجه به مسبب الاسباب و توسل به او.

و اگر انسان به دامن وصی یا نبی چنگ نزند و با بیعت اسلامی یا ایمانی بیعت نکند قوای حیوانی و سبعی و شیطانی او رو به اشتداد و قوای انسانی در (اغلب مردم) اغلب اوقات رو به ضعف می‌رود تا جایی که انسانیت تحت قوای سه‌گانه مذکور محو می‌شود و حکم و آثار مخصوص همین قوای سه‌گانه میشود؛ لیکن همین انسان گاهی مبتلا و گرفتار می‌شود تا آنجا که شیطنت از حیلۀ کردن عاجز می‌شود و قوه‌ی غضب از دفع وسط به حسرت می‌افتد... در این هنگام انسانیت بدون صاحب و مزاحم ظاهری شده و چون فطرت انسان تضرّع و پناه بردن به خدا و سؤال و درخواست از اوست با فطرتش تضرّع می‌کند و به خدا پناه می‌برد و از او درخواست می‌نماید و این همان اضطرار تکوینی فطری است و چون هر دو اضطرار مظهر انسانیت انسان است و لطیفه سیّاره انسانی لطیفه الهی

است زبان انسانیت زبان خدا و خواست و سؤال او سؤال خدا می‌شود ردّ نمی‌شود بلکه اجابت می‌شود و مولوی رحمته‌الله به همین اضطرار و اینکه زبان دعا کننده هنگام دعا زبان خداست اشاره نموده‌است آنجا که گفته است:

هم دعا از من روان کردی چو آب هم ثباتش بخش وگردان مستجاب
 هم دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهانت هم ز تو
 در نتیجه: این مضطرّ اگر اضطرارش تکلیفی باشد حتماً "بر قوای سه‌گانه (حیوانی، سبعی و شیطانی) غالب می‌شود و در عالم صغیر مالک آنها می‌گردد، اگر در عالم صغیر مالک شد مالکیت او منتهی به مالکیت در عالم بشر می‌شود. و این مالکیت و اجابت جز از جانب خدا نیست و اگر اضطرار او تکوینی باشد در آن باقی نمی‌ماند بالاخره به اضطرار تکلیفی منتهی در اضطرار تکلیفی سبب مالکیت و جانشینی در دو عالم می‌شود.

این قسمت شرح و تفسیر حضرت سلطان علیشاه ۱ در مورد اضطرار و کشف سوء آنقدر عالمانه و دقیق است که به اعتقاد این عاصیان هیچ تفسیر دیگری این چنین مدلل شرح نموده‌است.

در تفسیر قُلْ بگو محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمی‌داند.

چنین فرموده‌اند: بدان که آسمان اطلاق می‌شود به آنچه که دارای علو و ارتفاع بوده و در پایین‌تر از خودش تأثیر داشته باشد.

و زمین اطلاق می‌شود بر چیزی که پایین و دارای انفعالات است و این دو در معنای انحصاری به آسمان و زمین طبیعی ندارند؛ بلکه همه عالم ارواح به این معنا آسمان است و همه عالم اجسام ملک و ملکوتی علو و سفلی زمین است. غیب عبارت از چیزی است که از نظر کسی که این غیب برای او غیب است غایب باشد اعم از اینکه برای غیر از او مشهود و حاضر باشد و یانباشد.

زیرا انسان ملکی کسی است که تحت حدود ملک محجوب بوده و ادراکاتش منحصر به محسوسات باشد، زیرا مدرک در ادراک خودش باید هم سنخ و هم جنس مدرک باشد بلکه باید با او متحد باشد، پس مدرک وقتی ملکی باشد مدرک آن نیز ملکی می شود و در این صورت جمع آنچه که در آسمانهاست اعم از آسمانهای طبیعی و آسمانهای ارواح نسبت به او غیب شمرده می شود و ادراک انسان ملکوتی از ملکوت فراتر نمی رود و مدرک او مجرد صرف نمی تواند باشد و چیزهایی که مجرد از تقدّر و اندازه هستند نسبت به او غیب است، ادراک انسان جبروتی که محدود به حدود عقول است به عالم مشیّت نمی رسد و عالم مشیّت نسبت به او غیب است .

پس صحیح است که گفته شود: همه ی محدوده ها به حدود آسمانهای ارواح و زمینهای اشباح غیب را نمی داند که آن عالم اسماء و صفات است و جز خدا کسی آن را نمی داند....

علم ائمه علیهم السلام

از آیه ی فوق نمی توان این نتیجه را گرفت و اشکال کرد پس چگونه ائمه علیهم السلام علم آنچه را که واقع شده است و آنچه را که واقع می شود تا روز قیامت می دانستند، علی علیه السلام و اصحابش علم تأویل خوابها، بلاها و انساب را می دانستند؛ زیرا علی علیه السلام غیر از کسانی هستند که در آسمانها و زمین هستند، چون آنها محدود در حدود آسمانها و زمین هستند ولی حضرتش محدود در حدود آسمان و زمین نیستند؛ زیرا به مقام اطلاق رسیده اند که همان مقام مشیّت است، در این مقام فرقی بین آنان حبیبشان نیست پس علم شان در آن مقام علم خدا می باشد و اما در صورت سایر مقامات که مقید و محدود به حدود آسمانها و زمین است علم شان به واسطه ی تعلیم خداست، یعنی به واسطه ی تعلیم، مقام مطلق آنان (ائمه علیهم السلام) فرقی ندارد.

بدان معنا که ایشان در این مقام از انسانیت خود فانی و به وجود خدا

باقی هستند، نه به وجود خودشان، پس به سبب علم خدا و با علم خدا عالم به غیب آسمانها و زمین هستند و با تعلیم خدا سایر مقامهای نازلشان را که محدود به خود آنانست تعلیم می‌دهند.

بنابر این علم غیب علم ساعت و قیامت است و چیزیست که خداوند آنرا علم غیب شمرده‌است و جز خداوند کسی آن علم (غیب) را نمی‌داند و عظمت این تفسیر شریف از برای سعی به حدی است که جز خداوند و صاحبان ولایت خاص الهی کسی آنرا نمی‌داند.

در تفسیر اِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ هنگامی که وعده عذاب کافران فرا رسد علایم ظهور حضرت قائم (عج) شرح فرموده‌اند شرح مفصل در مورد تفسیر دَابَّةُ الْأَرْضِ بیان فرموده‌اند که از هر نظر قابل توجه می‌باشد از خوانندگان محترم تقاضا داریم در صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳ همین مجلد مطالعه فرمایند.

در تفسیر يَوْمٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ منظور از دمیدن صور را شرح فرموده‌اند که صور سه بار دمیده می‌شود در نفخه‌ی اوّل برای میرانیدن و در نفخه‌ی دوّم برای زنده کردن و در نفخه‌ی سوّم برای فزع، ناله و زاری کردن در روز قیامت می‌باشد...

در تفسیر مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا فرموده‌اند مقصود حسنه معهود است و آن ولایت علی عليه السلام می‌باشد، که برای انسان با بیعت خاص ولوی و با توبه و تلقین حاصل می‌شود...

سوره‌ی قصص

مفسّر عالیقدر در تفسیر طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیات را عبارت از قلم اعلی و لوح محفوظ یا قرآن تدوینی بیان فرمودند و در تفسیر وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ... و نیز اشاره به دلداری رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌باشد؛ زیرا وقتی که رسول خدا اطلاع پیدا کرد که چه حوادثی برای اهل بیتش رخ خواهد داد اندوهناک گشت؛ پس خدای تعالی فرموده: ماهواره می‌خواهیم

بر مستضعفین مَنّت گذاریم، پس تو اندوهناک مباش (چرا) که استضعاف اهل بیت تو سبب مَنّت گذاشتن ما بر آنان است.

آنان را امامان و پیشوایانی قرار می‌دهیم که مورد اقتدا قرار می‌گیرند... در تفسیر **وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ** پس از تولّد موسی **عَلَيْهِ السَّلَام** به مادرش وحی کردیم وقتی مادر موسی حامله شد حملش ظاهر و آشکار نشد و موکل از جانب فرعون بر او نبود، پس موسی **عَلَيْهِ السَّلَام** را به دنیا آورد و هیچ‌کس نفهمید، او را سه ماه شیر داد که نه گریه می‌کرد و نه حرکت تا وقتی که ترسید که او را بکشند، آنگاه تابوتی محکم و بدون درز برای او ساخت و او را در آن نهاد و به اذن خدا به دریا انداخت.

و مرقوم فرموده‌اند وقتی که سربازان فرعون داخل منزل می‌شدند و تجسس می‌کردند مادر موسی چاره‌ای ندید جز اینکه کودک را در پارچه‌ای پیچیده در داخل تنور روشن قرار دهد.

سربازان داخل شده و تجسس کردند و هیچ اثری از موسی نیافتند و رفتند، مادر موسی سراغ فرزندش رفت دید که خداوند آتش را برای موسی سرد و سالم قرار داده‌است.

داستان حضرت موسی **عَلَيْهِ السَّلَام** از حمل تا تولّد و تا بلوغ و دوران رسالت آن حضرت بسیار دل‌انگیز و آموزنده است از خداوند می‌خواهیم که تفضّلی فرماید تا حقایق این تفسیر شریف را درک کنیم.

حضرت آقای سلطانعلیشاه **رَحِمَهُ اللهُ** در تفسیر آیه **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التُّارِ مَرْقُومَ** فرموده‌اند از امام صادق **عَلَيْهِ السَّلَام** آمده‌است: **أُمَّةٌ** در کتاب خدا دو امام است، خدای متعال فرمود (**وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا**) آنان را امامانی قرار دادیم که با امر ما هدایت می‌کنند، نه با امر مردم، امر خدا را قبل از امر مردم و حکم خدا را قبل از حکم مردم مقدّم می‌دارند، حال اینکه این رهبران، فرمان مردم را قبل از امر خدا و حکم مردم را قبل از حکم خدا مقدّم داشته و به

هواهای مردم اهمیت می‌دهند و می‌گیرند، بر خلاف آنچه که در کتاب خدای تعالی آمده‌است.

پس از نقل این خبر می‌فرمایند: مقصود از نقل این خبر تنبیه و آگاه کردن خودم و همه غافلین، یادآوری برادرانم و همه طالبین است به اینکه تقدیم امر خدا بر امر مردم یعنی تقدیم امر خدا بر امر خود حمل کنند، چون امر عمل‌کننده از جمله امر مردم است.

و این تقدیم امر خدا اختصاصی به ائمه‌ی هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ندارد، بلکه هر فردی از افراد مردم پیشوای اهل مملکت خودش می‌باشد و هر فعلی که از او صادر می‌شود یا این است که منظور در آن امر خدا و حکم او قبل از نظر به امر و حکم خویش می‌باشد؛ یا منظور در آن امر و حکم خودش قبل از نظر به امر و حکم خدا، پس اگر اوّل باشد او امامی است که به امر خدا قبل از امر خودش اهل مملکتش را هدایت می‌کند.

و اگر دوّمی باشد امامی است که اهل مملکتش را به آتش فرامی‌خواند...

پس از شرح مدّلی می‌فرمایند:

من برادرانم و خود را توصیه می‌کنم که هنگام هر فعلی از ذکر خدا غافل نشوید، که اگر شما هنگام فعل متذکّر خدا شوید برای شما تذکّر امر خدا و تقدیم آن بر امر خودتان ممکن می‌شود و گرنه نفس‌های شما بر شما غلبه می‌کند و امر نفس را بر امر خدا مقدّم می‌دارد و روی همین جهت است که گفته شد: بالاترین مراتب ذکر تذکّر امر نهی خدا در هنگام هر فعل و ترکست.

خداوندگارا تو را به مقرّبان درگاهت قسم می‌دهیم که از فضل و کرمات

عنایتی فرما که این توصیه حضرت‌های سلطان‌علی‌شاه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را در تمام زندگی

جامه عمل بپوشیم رَبَّنَا لَا تَكِلْنَا إِلَىٰ أَنْفُسِنَا طُرْفَةَ عَيْنٍ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالْمُحَمَّدِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

در تفسیر آیه مبارکه وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ... لَعَلَّهُمْ

يَتَذَكَّرُونَ از پیامبر عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آمده‌است وقتی که خدای تعالی موسی بن عمران را

مبعوث نمود او را به عنوان نجات ملل برگزید، دریا را برای او شکافت، بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به او داد و موقعیت و جای خود را نسبت به پروردگارش دید.

گفت: پروردگارا مرا به کرامتی اکرام نمودی که احدی را جز من به آن (کرامت) اکرام نکردی.

پس خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که محمد ﷺ نزد من برتر از جمیع ملائکه و (جمیع) خلائق من است.

موسی ﷺ گفت: پروردگارا اگر محمد ﷺ نزد تو از جمیع خلقت گرامی تر است آیا در آل پیامبران برتر از آل من وجود دارد؟

خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که فضل و برتری آل محمد ﷺ بر جمیع آل پیامبران مانند فضل محمد ﷺ بر جمیع مرسلین است؟

پس موسی ﷺ گفت: اگر آل محمد ﷺ چنین است آیا امت های انبیاء ﷺ نزد تو برتر و افضل از امت من هستند؟

که بر امت من از ابر سایه افکندی من و سلوی بر آنان نازل کردی و دریا را شکافتی؟

پس خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که فضل و برتری امت محمد ﷺ بر جمیع امت ها مانند فضل محمد ﷺ بر جمیع خلق من است؟

به همین ترتیب برتری حضرت محمد ﷺ را شرح می دهد آنگاه می فرماید خداوند به امت محمد ﷺ فرمود بگوئید: حمد خدایی را که پروردگار عالمیان است بر این فضیلت ها که ما را به آن مخصوص گردانیده است.

در تفسیر وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ و چون بیهوده بشنوند از آن روی برمی گرداند.

فرموده اند: لغو چیزی است که غایت عقلانی دنیوی یا اخروی

نداشته باشد و عاقل تکیه به چیزی نمی‌کند که غایت عقلانی نداشته باشد.
 در تفسیر آیه مبارکه قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ
 قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ
 ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ پس از شرح مفصل در موارد مورد توجه این آیه شریفه
 مرقوم فرموده‌اند: و همه اینها در غفلت از خدا و فراموشی سنت و نعمت او جمع
 شده‌است.

مقصود از نقل این خبر تنبیه خود و جمیع برادرانم می‌باشد، که برای ما
 کم اتفاق می‌افتد که از غفلت جدا شویم و آن به اصل هر فساد و منع هر شرّ است
 خداوند ما و جمیع مؤمنین مؤفق به ذکر خدا نماید و در عدم غفلت او مؤفق
 بدارد.

در تمام مناجات‌ها و در تمام دعاها و اولیای الهی پیامبر گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 ائمه‌ی اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام و اوصیای آن بزرگواران این مورد ذکر خدا و عدم غفلت با
 تضرّع و زاری از خداوند خواسته‌اند.

که حضرت سجّاد نیز در مناجات‌الذّاکرین می‌فرماید: اَللّٰهُمَّ فَالْهَمُّنَا
 ذِكْرُكَ فِي الْخَلَاءِ وَالْمَلَأِ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْأَعْلَانِ وَالْأَسْرَارِ وَفِي السَّرَّاءِ
 وَالضَّرَّاءِ وَأَنْسِنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَأَسْتَعْمِلْنَا بِالْعَمَلِ الزَّكِيِّ وَالسَّعْيِ الْمَرْضِيِّ وَ
 جَازِنَا بِالْمِيزَانِ الْوَفِيِّ يَا ذَكَرَ النَّاسَ كَرِيحًا يَا ذَكَرَ النَّاسَ كَرِيحًا يَا ذَكَرَ النَّاسَ كَرِيحًا
 در شب و روز و در ظاهر و باطن و در هر حال خوشی و ناخوشی به ما الهام فرما!
 و ذکر خفی و نهان را به ما الهام فرما که دل ما به یاد تو باشد ما را (به این) عمل
 با اخلاص و کوشش پسندیده مشغول ساز! و به میزان کامل بگذران!

خدایا به فضل و کرمت به حقّ صاحب این تفسیر
 حضرت سلطان علی‌شاه رَحِمَهُ اللَّهُ قسمت می‌دهیم که ما را از ننگ غفلت برهان و این
 دعای حضرت سجّاد عَلَيْهِ السَّلَام را در حقّ و ماندگان این غافل مستجاب فرما.

سوره ی عنکبوت

در تفسیر اوّلین آیه ی عنکبوت (اَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسُ ...) شایسته است کسی که با قبول رسالت یا ولایت ایمان آورد خود را برای امتحان آماده کند، مانند مریضی که بدنش را به حجامت گری می سپارد تا برای حجامت و عمل جراحی اقدام کند و این امتحان گاهی با تکالیف بدنی و مالی است و گاهی با مصیبت ها در انفس و احوال و گاهی با اذیت و آزار مردم، مانند ناسزا گفتن، کتک، تبعید و قتل...

پس از آن داستان حضرت نوح را تفسیر فرموده اند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده اند: نوح علیه السلام مردم را به صورت پنهان و آشکار به خدا دعوت می کرد، ولی وقتی امتناع و سرکشی کردند گفت: پروردگارا من مغلوب هستم یاری فرما!

در نتیجه طوفان آنان را فرا گرفت در حالیکه آنان ستمکار بودند خداوند می فرماید: و ما نوح و کسانی را که به او ایمان آوردند، یا مؤمنینی را که با او سوار کشتی شدند نجات دادیم.

ضمن تفسیر داستان حضرت ابراهیم را شرح می فرمایند، ضمن تفسیر آیه ی مبارکه وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ کسانی که از رحمت خدا مأیوسند خداوند برای آنان عذابی دردناک قرار داده برای اینکه آنان شایسته ی یأس و نومیدی هستند یا اینکه در اخبار آمده است آنان با نفس از رحمت خدا مأیوسند.

دعوت حضرت شعیب علیه السلام و انکار قومش در عبادت پروردگار عالم و تکذیب آنان از روز واپسین زلزله شدید آنان را فرا گرفت و در خانه هایشان از پا در آمدند.

در مورد طغیان و ظلم قارون و فرعون و همان تفسیر فرموده اند با اینکه حضرت موسی علیه السلام برای هدایت آنان معجزات روشن آورد که خداوند هر

یک را به گناهانشان فرو گرفت، بعضی را با تند باد بعضی را با زمین لرزه، بعضی را با باریدن سنگ ریزه‌ها و بعضی را مانند اهل مدین و قوم صالح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با فریاد (صیحه) برگرفت و نابود نمود.

و بعضی دیگر را مانند قارون به زمین فرو برد بعضی دیگر را مانند قوم نوح، فرعون و قومش غرق نمودند.

در آیه‌ی قرآن می‌فرماید: این خداوند نبود که به آنان ظلم کرد بلکه خودشان بر خویش ستم کردند.

در تفسیر آیه‌ی مبارکه **مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ** بعضی کسانی که غیر خدا اولیا گرفته‌اند همانند خانه‌ی عنکبوت است، در حالیکه سست‌ترین خانه‌ها خانه‌ی عنکبوت است.

در مورد ولایت شرح فرموداند: ولایت بر دوستی در معاشرت، که آن دوستی و الفت بین خلق است و نیز بر قبول سلطنت و حکومت که از بیعت عام یا خاص حاصل می‌شود و در هر یک از این دو ولایت دوست و بیعت‌کننده و دارنده‌ی ولایت اعتماد می‌کند بر کسی که ولایت او را پذیرفته‌است، او را تکیه گاه خویش قرار می‌دهد و پشت و یار خود حساب می‌کند و یاور وقت حساب خویش می‌داند....

لذا ولایت گاهی به خانه و بیت مثال زده می‌شود؛ گاهی به حبل و ریسمان، گاهی حصن و قلعه، گاهی دوست و همدم، گاهی تکیه گاه و گاهی ستون و غیر اینها گفته می‌شود.

و اگر ولایت به سبب بیعت الهی باشد از بیعت گیرنده صورت ملکوتی و الهی در بیعت کننده و مؤلّی علیه وصل می‌شود، که با آن صورت اتصال بین آن دو پدید می‌آید و همین اتصال و صورت ملکوتی است که شخص بیعت کننده را از هر آفتی حفظ می‌کند و آن قلعه‌ایی است که از تصرف شیطان مانع می‌شود، به

همین اعتبار است که ولایت ریسمان، خانه، قلعه و غیر اینها تأمین می‌شود... و اگر ولایت الهی نباشد مانند عنکبوتی می‌شود که از آب دهان خود خانه می‌سازد تا او را از گرما و سرما و سایر آفاتی که بر او وارد می‌شود و سایر حشرات و بادها حفظ کند در حالیکه از هیچ یک از آنها حفظ نمی‌کند.

در تفسیر آیه مبارکه *أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ* معانی نماز قلبی و قلبی، نماز صدر که عبارت از آرامش قلبی است، نزد صوفیه فکر و حضور تأمین می‌شود و آن ملکوت ولی امر و نخستین مقام معرفت علی علیه السلام به نورانیت است با زبان حال و قال از همه‌ی فحشا و منکر نهی می‌کند. نماز کسی که در شهر و جمالی وحدت مستغرق است، نمازی که عبادت از رسول و امام است.

نقل شده است نماز مادامی که از فحشاء و منکر نهی نکند، چیزی جز دوری از جانب خدا نمی‌افزاید پس از تفسیر *وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ* نتیجه گرفته‌اند مقصود نورانیت رسول صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است که ذکر حقیقی خدا همین مقام است.

سوره‌ی روم

در تفسیر آیه مبارکه *يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ* بیرون می‌آورد زنده را از مرده و بیرون می‌آورد مرده را از نو و زنده می‌گرداند زمین را پس از موت آن و همچنین بیرون آورده می‌شود.

فرموده‌اند: و از امام کاظم علیه السلام بیانی در یک وجه از وجوه آیه در قول خدا: *يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا* وارد شده است که فرمود: چنین نیست که خداوند زمین را با باران زنده کند ولیکن خداوند مردانی را می‌فرستد که عدالت را زنده می‌کنند، پس زنده شدن زمین جهت احیای عدل و اقامه‌ی حد مفیدتر نافع‌تر از باران چهل روز است. ضمن تفسیر مراتب تحقیق در علم مرقوم فرموده‌اند:

برخی دیگر با این تفکر پذیرای افاضه‌ی نور علم از جانب حقّ تعالی می‌شوند، پس خداوند نور علم را بر آنان افاضه می‌کند، که علم نوری است خداوند در دل هر کس که بخواهد می‌تاباند، در نتیجه صاحب نخستین مرتبه علم می‌شود که این مرتبه نسبت تحییّر، سکوت و گوش فرادادن است چه اوّلین مرتبه‌ی علم به گوش‌یاری تفسیر شده‌است.

و چنانچه از نبی ﷺ رسیده‌است تحییّر و سرگردانی وی سبب می‌شود که طالب کسی باشد که راه وصول به دارالعلم و معدن نور را به او بیاموزد و به همین ترتیب مراتب علم را به‌طور جامع شرح داده‌اند.

سوره‌ی لقمان

در تفسیر آیه مبارکه **إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** مرقوم فرموده‌اند کسانی که با بیعت عامّ و خاصّ ایمان آوردند و نیکوکار جز کسی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دهد نیست.

در تفسیر آیه مبارکه **وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ** خداوند ضمن برشمردن نعمتهای بندگانش، شکر نعمت را حکمت حساب نموده‌است و لقمان به فرزندش امر می‌کند که خودت شکر خدا کن و به غیر خودت هم بگو: هر کس شکر کند برای خودش شکر می‌کند، زیرا نفع آن به خودش بر می‌گردد.

مرقوم فرموده‌اند در خبر دیگری آمده‌است: خدای تعالی به موسی عليه السلام وحی کرد: که ای موسی شکر کن و حق شکر را ادا کن، پس موسی عليه السلام گفت: پروردگارا چگونه حق شکر را ادا کنم و هیچ شکری نیست که من با آن تو را شکرگذار باشم مگر آنکه تو با آن شکر به من نعمت دادی؛ خداوند تعالی فرمود: ای موسی الان تو شکر مرا نمودی حال که فهمیده‌ای این شکر تو نیز از جانب من است.

حضرت سلطانعلیشاه رحمته الله ضمن تفسیر سوره مبارکه‌ی لقمان شرح حال

مفصلی از لقمان بیان فرموده‌اند... چیزی یاد می‌گرفت که با آن بتواند بر نفسش غلبه کند و در مقابل هوای نفسش مجاهده نماید و از شیطان احتراز کند.

قلبش را با تفکر و عبرت مداوا می‌کرد، جز در چیزی که سودبخش بود نمی‌اندیشید و بر چیزی نمی‌اندیشید مگر اینکه به او کمک برساند بدین جهت بود که به او حکمت داده شد و عصمت بخشیده شد چون حکمت جز با شناخت امام زمان حاصل نمی‌شود امام صادق علیه السلام آن راه شناخت امام زمانش تفسیر نموده‌است.

در مورد امر پروردگار مرقوم فرموده‌اند: چنانچه از امام رضا علیه السلام آمده‌است: که فرمود: خداوند امر کرد به سپاس‌گذاری برگرد و بر پدر و مادر، پس کسی که بر پدر و مادرش شکر و سپاس نکند خدا را شکر نخواهد کرد. من می‌گویم: این مطلب علتی ندارد جز اینکه شکر خداوند ریشه در تشکر والدین است. مقصود از والدین را به والدین جسمانی و روحانی تفسیر فرموده‌اند.

سوره‌ی سجده

در تفسیر آیه ی مبارکه تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ یعنی بر خیزد پهلوهاشان از خوابگاهها می‌خوانند پروردگارشان را از راه بیم و امید و از که آنچه روزی دادیمشان انفاق می‌کنند.

مرقوم داشته‌اند از امام باقر علیه السلام روایت شده‌است: این آیه درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام و پیروانش از شیعه‌ی ما نازل شده که در اوّل شب می‌خوانند، آنگاه که دو سوّم شب یا هر چقدر که خدا بخواهد از شب گذشت بلند می‌شوند و به سوی پروردگارشان پناه می‌برند، در حالی که به پروردگار راغب و شایق هستند، از او می‌ترسند و به آنچه که نزد خداست طمع دارند.

در تفسیر آیه ی مبارکه وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ مرقوم

فرموده‌اند: مقصود از فتح که مورد سؤال یا مورد استهزای آنان قرار گرفته ظهور قائم‌الامر^{علیه السلام} و روشن شدن زمین با نور پروردگارش و از بین رفتن اختلاف از اهل زمین است، این معنا در عالم صغیر هنگام مرگ اختیاری یا اضطراری نیست، که چه وقتی رسول خدا ظهور قائم‌الامر^{علیه السلام} و ظهور دین و قرار دادن همه‌ی دینها به صورت یک دین را به آنان خبر داد، بر سبیل استهزا یا استفهام سؤال کردند این چه موقع اتفاق می‌افتد.

پیرامون ولایت، بهره‌گیری از فرامین گهربار اهل بیت عصمت و طهارت و عرفان مفسر گرانقدر سعی بلیغی مبذول داشته‌اند که با دقت خوانندگان ارجمند انشاءالله ثمرات قابل تحسینی را عاید و واصل خواهند نمود.

بنابراین ضمن سپاسگزاری از عزیزانی که پیوسته با عنایات، تذکرات و پیشنهادات خودشان مشوق ما بوده‌اند از همه عزیزانی که به هر نحوی از انحادر رایه این ترجمه ما را مشمول عنایات خودشان قرار داده‌اند تقدیر و تشکر داریم به خصوص عزیزانی که اجازه فرموده‌اند نامی از ایشان برده شود و اما عزیزانی که اجازه فرموده‌اند عهده‌دار انجام وظایفی به شرح زیر بوده و آن را به بهترین وجه ممکن در کمال اخلاص تحقق بخشیده‌اند:

۱. عارف جلیل‌القدر پیر بزرگوار حضرت آقای مجذوب‌علیشاه (دکتر نورعلی تابنده) ادام‌الله تأییداته که توجهات خاص و موافقت داعیان‌ی ایشان موجب دلگرمی و انجام این امر مهم گردیده‌است.

۲. سید جلیل‌القدر استاد ارجمند جناب آقای دکتر سیدجعفر شهیدی که پیوسته مشوق ما بوده و از توجهات بی‌شایبه‌ی خود راه‌گشای این هدف عالی شده‌اند.

۳. حضرت آیه‌الله سماوی و حجة‌الاسلام شیخ مهدی کیائی که با همکاری عده‌ای از فضلا و اساتید محترم حوزه علمیة قم عهده‌دار تنظیم مستندات روایات و احادیث این مجلد از تفسیر بوده‌اند.

۴. دانشمند محترم و برادر مکرم آقای سیدعزیزالله قائمی طباطبایی که
ویراستاری فنی، ادبی و صفحه‌بندی این مجلد را عهده‌دار بوده‌اند.

۵. برادر بزرگوار آقای حاج‌مجید احمدیان تایپ و پرینت کالک این
مجلد را عهده‌دار بودند.

در ضمن سعی کرده‌ایم از ترجمه‌ی شیوا و بلیغ جناب آقای استاد
بهاء‌الدین خرمشاهی سلمه تعالی برای متن آیات استفاده نماییم.

از خداوند متعال عاجزانه می‌خواهیم که به فضل و کرمش و برای خاطر
اولیای معصومینش این خدمت ناقابل را قبول فرموده و ما را به شکرگزاری این
توفیق موفق نماید.

رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بِحَقِّ

مُحَمَّدٍ ﷺ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

فهرست مندرجات

| | |
|----|---|
| ۵ | پیشگفتار |
| ۶ | سوره ی نمل |
| ۱۳ | علم ائمه <small>علیهم السلام</small> |
| ۱۴ | سوره قصص |
| ۱۸ | سوره عنکبوت |
| ۲۱ | سوره روم |
| ۲۱ | سوره لقمان |
| ۲۳ | سوره ی سجده |
| ۲۵ | فهرست مندرجات |
| ۴۱ | سوره ی نمل |
| ۴۱ | آیات ۱-۶ |
| ۴۱ | ترجمه |
| ۴۲ | تفسیر |
| ۴۳ | چگونگی حال غیرمؤمن در آخرت |
| ۴۴ | آیات ۷-۱۴ |
| ۴۴ | ترجمه |
| ۴۵ | تفسیر |
| ۴۵ | حکایت موسی <small>علیه السلام</small> و حکمت الهی |
| ۴۸ | باقی بودن انانیت موجب ترس (وحشت) است |
| ۴۹ | لازمه ی آمرزش الهی تبدیل کردن بدی بر نیکی |
| ۵۰ | نشانه ها و آیات نه گانه ی موسی <small>علیه السلام</small> |

| | |
|---|----|
| آیات ۱۵ - ۴۴..... | ۵۲ |
| ترجمه..... | ۵۵ |
| تفسیر..... | ۵۷ |
| دانش الهی داوود و سلیمان <small>علیهم السلام</small> | ۵۷ |
| برتری بندگان شکرگزار..... | ۵۸ |
| فضیلت دانش بر سایر نعمتها..... | ۵۸ |
| ارث بردن حضرت سلیمان از حضرت داوود <small>علیهم السلام</small> | ۵۸ |
| تسلط حضرت سلیمان <small>علیهم السلام</small> بر همه‌ی زبانها..... | ۶۰ |
| پیدایش صنعتهای شگفت‌آور..... | ۶۰ |
| مقدم‌داشتن سپاهیان جن..... | ۶۱ |
| خنده‌ی حضرت سلیمان <small>علیهم السلام</small> از گفتار مورچه..... | ۶۳ |
| خواهش الهام شکرگزاری بر نعمتها از پروردگار..... | ۶۳ |
| دلیل و برهان هدهد برای توجیه غایب بودنش..... | ۶۴ |
| دلیل لزوم اجازه از فرمانده..... | ۶۴ |
| تسبیح همه‌ی موجودات..... | ۶۷ |
| سخنی در چیستی آسمانها و زمین..... | ۶۹ |
| گونه‌ای دیگر از اطلاق آسمانها و زمین..... | ۶۹ |
| انجام مأموریت هدهد..... | ۷۲ |
| مشورت بلقیس با بزرگان سبا..... | ۷۳ |
| مقصود از مسلمین..... | ۷۳ |
| برآورد توان‌رزمی لشکریان بلقیس..... | ۷۴ |
| اهدای هدایایی برای جلب رضایت بر صلح..... | ۷۴ |
| لیست هدایای بلقیس برای آزمودن حضرت سلیمان <small>علیهم السلام</small> | ۷۵ |

| | |
|----|---|
| ۷۷ | پاسخ حضرت سلیمان بر آنچه که خواسته بودند |
| ۷۹ | آوردن تخت بلقیس بر پیشگاه سلیمان <small>علیه السلام</small> |
| ۸۰ | در بیان احاطه‌ی وجودی بر ممکنات |
| ۸۱ | توانمندی جهت شکرگزاری |
| ۸۳ | کمال عقل و احتیاط بلقیس در پاسخ‌گویی |
| ۸۴ | ایمان آوردن بلقیس |
| ۸۶ | آیات ۴۵-۵۳ |
| ۸۷ | ترجمه |
| ۸۷ | تفسیر |
| ۸۹ | بدبختی انسان به موجب شومی کردارش |
| ۹۱ | نابودی قوم صالح به سبب ستمی که کردند |
| ۹۲ | آیات ۵۴-۵۸ |
| ۹۲ | ترجمه |
| ۹۳ | تفسیر |
| ۹۳ | داستان قوم لوط |
| ۹۴ | نابودی قوم لوط |
| ۹۴ | آیات ۵۹-۶۱ |
| ۹۴ | ترجمه |
| ۹۵ | تفسیر |
| ۹۵ | امر رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> بر شکرگزاری |
| ۹۸ | آیات ۶۲-۶۶ |
| ۹۸ | ترجمه |
| ۹۹ | تفسیر |

| | |
|----------|--|
| ۹۹..... | تفسیر مضطرّ |
| ۱۰۲..... | زبانحال دعاکننده هنگام اضطرار |
| ۱۰۵..... | معنای غیب و علم غیب |
| ۱۰۷..... | علم ائمه <small>علیهم السلام</small> |
| ۱۰۷..... | علم علی <small>علیه السلام</small> و اصحابش آسمانها و زمین |
| ۱۰۹..... | آیات ۶۷-۹۳ |
| ۱۱۱..... | ترجمه |
| ۱۱۳..... | تفسیر |
| ۱۱۶..... | قرآن سبب هدایت و رحمت پرهیزکاران است |
| ۱۱۸..... | وعده‌ی عذاب بر کافران هنگام ظهور قائم (عج) |
| ۱۲۰..... | منظور از آیات علی <small>علیه السلام</small> و ائمه <small>علیهم السلام</small> است |
| ۱۲۱..... | منظور از دمیده‌شدن در صور |
| ۱۲۳..... | در تجدد امثال و حرکت جوهری |
| ۱۲۴..... | حرکت سریع کوهها در روز قیامت |
| ۱۲۴..... | مقصود از حسنه بیعت خاص و لوی می‌باشد |
| ۱۲۵..... | مقصود از سیئه محبت دشمنان علی <small>علیه السلام</small> است |
| ۱۲۸..... | سوره‌ی قصص |
| ۱۲۸..... | آیات ۱-۲۱ |
| ۱۳۰..... | ترجمه |
| ۱۳۲..... | تفسیر |
| ۱۳۲..... | سرکشی فرعون در سرزمین مصر |
| ۱۳۳..... | دلداری دادن رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> از استضعاف اهل بیت <small>علیهم السلام</small> |
| ۱۳۴..... | وحی الهی بر مادر موسی <small>علیه السلام</small> |

- ۱۳۵..... پنهان بودن آثار حمل مادر موسی علیه السلام
- ۱۳۶..... سردشدن آتش تنور بر موسی علیه السلام
- ۱۳۶..... القای محبت موسی علیه السلام بر قلب فرعون
- ۱۳۸..... کنکاش و پیگیری خواهر موسی علیه السلام برای یافتن او
- ۱۳۹..... بازگرداندن موسی علیه السلام به مادرش
- ۱۳۹..... منظور از بلوغ موسی علیه السلام
- ۱۴۰..... خبر دادن شیخ بر ظهور موسی علیه السلام
- ۱۴۲..... جانبداری موسی علیه السلام از پیرو و کشتن دشمن او
- ۱۴۲..... توبه‌ی پیامبران خدا از توجه به غیر خدا
- ۱۴۵..... گریز از فرعون و فرعونیان
- ۱۴۵..... آیات ۲۲-۳۵
- ۱۴۶..... ترجمه
- ۱۴۸..... تفسیر
- ۱۴۹..... یاری موسی علیه السلام بر دختران شعیب علیه السلام
- ۱۵۰..... تقاضای نزول خیر از پروردگار
- ۱۵۱..... نجابت و عفت کامل موسی علیه السلام
- ۱۵۲..... امانت، توانایی و جوانمردی موسی علیه السلام
- ۱۵۳..... مهریه‌ی هشت سال خدمت
- ۱۵۴..... پایان یافتن دوران خدمت و شرط بازگشت به وطن
- ۱۵۷..... مشاهده‌ی آتش از کوه طور
- ۱۵۸..... آمدن آتش به سوی موسی علیه السلام
- ۱۵۸..... ندای پروردگار عالم به موسی علیه السلام
- ۱۵۹..... ازدها شدن عصای موسی علیه السلام به امر پروردگار عالم

| | |
|----------|--|
| ۱۶۰..... | ساطع شدن نور از دست راست موسی <small>عليه السلام</small> |
| ۱۶۲..... | اجابت درخواست موسی <small>عليه السلام</small> |
| ۱۶۲..... | آیات ۳۶-۴۷ |
| ۱۶۴..... | ترجمه |
| ۱۶۵..... | تفسیر |
| ۱۶۵..... | منظور از آیات در این آیه عصا و ید بیضاست |
| ۱۶۸..... | غرق شدن فرعونیان در دریا |
| ۱۷۰..... | توصیه‌ی مؤلف <small>رحمته الله</small> بر ذکر در هر حال |
| ۱۷۸..... | آیات ۴۸-۵۷ |
| ۱۷۹..... | ترجمه |
| ۱۸۰..... | تفسیر |
| ۱۸۱..... | اتهام شاعر بودن به محمد <small>صلی الله علیه و آله</small> و موسی <small>عليه السلام</small> |
| ۱۸۴..... | مقصود از کتاب داده‌شده‌ها مؤمنان کاملند |
| ۱۸۴..... | معنای صبر |
| ۱۸۵..... | معانی تقیه |
| ۱۸۵..... | معنای لغو |
| ۱۸۶..... | در اسلام ابی طالب |
| ۱۹۰..... | آیات ۵۸-۷۰ |
| ۱۹۱..... | ترجمه |
| ۱۹۳..... | تفسیر |
| ۱۹۸..... | منحصر بودن رستگاری بر ولایت علی <small>عليه السلام</small> |
| ۲۰۱..... | آیات ۷۱-۷۷ |
| ۲۰۲..... | ترجمه |

| | |
|--|-----|
| تفسیر | ۲۰۲ |
| اصل دین و توحید ولایت است | ۲۰۴ |
| امر به انفاق و نیکی | ۲۰۶ |
| منشأ فساد ظاهر فساد باطنست | ۲۰۷ |
| مباهله‌ی حضرت موسی <small>علیه السلام</small> با قارون | ۲۱۱ |
| دسیسه و اّتهام نافر جام قارون بر موسی <small>علیه السلام</small> | ۲۱۲ |
| سرانجام شوم تکبّر | ۲۱۵ |
| بازگشت خیر هر نیکوکاری بر خودش | ۲۱۷ |
| آیات ۷۸-۸۸ | ۲۱۷ |
| ترجمه | ۲۱۹ |
| تفسیر | ۲۲۰ |
| سوره عنکبوت | ۲۲۷ |
| آیات ۱-۷ | ۲۲۷ |
| ترجمه | ۲۲۷ |
| تفسیر | ۲۲۸ |
| آزمایش مؤمن | ۲۲۸ |
| آیات ۸-۱۳ | ۲۳۲ |
| ترجمه | ۲۳۲ |
| تفسیر | ۲۳۳ |
| نسبتهای روحانی حاصله از بیعت عامّ و خاصّ | ۲۳۴ |
| آیات ۱۴-۱۵ | ۲۳۷ |
| ترجمه | ۲۳۷ |
| تفسیر | ۲۳۷ |

| | |
|----------|--|
| ۲۳۷..... | سبب نابودی قوم نوح |
| ۲۳۸..... | نجات کشتی نشستگان قوم نوح <small>عليه السلام</small> |
| ۲۳۸..... | آیات ۱۶-۲۳ |
| ۲۳۹..... | ترجمه |
| ۲۴۰..... | تفسیر |
| ۲۴۳..... | معانی ولی نصیر |
| ۲۴۴..... | آیات ۲۴-۳۵ |
| ۲۴۵..... | ترجمه |
| ۲۴۶..... | تفسیر |
| ۲۴۸..... | ایمان آوردن لوط به ابراهیم <small>عليه السلام</small> |
| ۲۴۹..... | فحشای قوم لوط |
| ۲۵۱..... | نابودی و هلاکت قوم لوط |
| ۲۵۲..... | آیات ۳۶-۴۰ |
| ۲۵۳..... | ترجمه |
| ۲۵۴..... | تفسیر |
| ۲۵۴..... | دعوت شعیب <small>عليه السلام</small> از قوم و انکار آنان |
| ۲۵۶..... | آیات ۴۱-۴۵ |
| ۲۵۶..... | ترجمه |
| ۲۵۷..... | تفسیر |
| ۲۵۷..... | سخنی درباره‌ی ولایت |
| ۲۶۱..... | صفت عالم |
| ۲۶۳..... | نماز و باز داشتن آن از فحشا و منکر |
| ۲۶۴..... | نماز صاحبش را از فحشا و باز می‌دارد |

| | |
|-----|-----------------------------------|
| ۲۶۴ | مقصود از لذكر الله اكبر |
| ۲۶۵ | آیات ۴۶-۵۵ |
| ۲۶۶ | ترجمه |
| ۲۶۷ | تفسیر |
| ۲۶۹ | روش مجادله با اهل کتاب |
| ۲۷۸ | آیات ۵۶-۶۹ |
| ۲۷۹ | ترجمه |
| ۲۸۰ | تفسیر |
| ۲۸۷ | لزوم اذن برای فتوا و قضاوت |
| ۲۹۱ | سورة الروم |
| ۲۹۱ | آیات ۱-۱۰ |
| ۲۹۲ | ترجمه |
| ۲۹۳ | تفسیر |
| ۲۹۶ | منحصر نبودن یاری الهی بر مؤمن |
| ۳۰۳ | آیات ۱۱-۲۰ |
| ۳۰۳ | ترجمه |
| ۳۰۴ | تفسیر |
| ۳۰۴ | محشور شدن انسان به صورت ملکوتی اش |
| ۳۰۸ | در فضیلت اقامه‌ی عدل |
| ۳۰۹ | استعداد و توانمندی تصرف انسان |
| ۳۱۰ | آیات ۲۱-۲۹ |
| ۳۱۱ | ترجمه |
| ۳۱۲ | تفسیر |

| | |
|----------|----------------------------|
| ۳۱۲..... | ایجاد محبت بین زوجها |
| ۳۱۲..... | مراتب تحقیق در علم |
| ۳۱۳..... | بیان آیات خداوند |
| ۳۱۴..... | مراتب علم |
| ۳۲۱..... | مثل اعلاى خداوند |
| ۳۲۶..... | آیات ۴۰ - ۳۰ |
| ۳۲۷..... | ترجمه |
| ۳۲۸..... | تفسیر |
| ۳۲۸..... | مقصود از دین |
| ۳۲۹..... | تفسیر الدّین قیّم به ولایت |
| ۳۳۵..... | رستگاران |
| ۳۳۶..... | معنای ربا |
| ۳۳۷..... | آیات ۵۰ - ۴۱ |
| ۳۳۸..... | ترجمه |
| ۳۳۹..... | تفسیر |
| ۳۴۶..... | آیات ۶۰ - ۵۱ |
| ۳۴۶..... | ترجمه |
| ۳۴۷..... | تفسیر |
| ۳۵۴..... | سورة لقمان |
| ۳۵۴..... | آیات ۱ - ۷ |
| ۳۵۴..... | ترجمه |
| ۳۵۵..... | تفسیر |
| ۳۵۵..... | معنای لهوالحدیث |

| | |
|-----|---|
| ۳۵۷ | راه‌خدا جز طریق ولایت نیست |
| ۳۵۷ | آیات ۸-۱۱ |
| ۳۵۸ | ترجمه |
| ۳۵۸ | تفسیر |
| ۳۶۰ | آیات ۱۲-۱۶ |
| ۳۶۱ | ترجمه |
| ۳۶۱ | تفسیر |
| ۳۶۲ | لزوم شکر نعمت برای مؤمن |
| ۳۶۴ | شرحی در احوال لقمان |
| ۳۶۷ | امتناع لقمان از قبول خلافت |
| ۳۶۸ | اندرزهای لقمان به فرزندش |
| ۳۶۹ | لازمه‌ی شکر خدا سپاسگزاری والدین است |
| ۳۷۰ | مقصود از والدین |
| ۳۷۲ | لازمه‌ی خشنودی خداوند خشنودی پدر و مادرست |
| ۳۷۵ | آیات ۱۷-۲۱ |
| ۳۷۶ | ترجمه |
| ۳۷۶ | تفسیر |
| ۳۸۲ | آیات ۲۲-۲۴ |
| ۳۸۲ | ترجمه |
| ۳۸۳ | تفسیر |
| ۳۸۳ | آفرینش همه‌ی کاینات برای انسان |
| ۳۸۵ | آیات ۳۲-۲۵ |
| ۳۸۵ | ترجمه |

| | |
|-----|---|
| ۳۸۶ | تفسیر |
| ۳۹۲ | صبر و شکر از ایمان |
| ۳۹۳ | آیات ۳۲ - ۳۴ |
| ۳۹۳ | ترجمه |
| ۳۹۴ | تفسیر |
| ۳۹۸ | سورة السجده |
| ۳۹۸ | آیات ۱ - ۱۴ |
| ۳۹۹ | ترجمه |
| ۴۰۰ | تفسیر |
| ۴۰۰ | ولایت طریق آخرت |
| ۴۰۷ | آیات ۱۵ - ۳۰ |
| ۴۰۸ | ترجمه |
| ۴۰۹ | تفسیر |
| ۴۱۱ | بازگشت روح به بدن |
| ۴۱۷ | منظور از فتح ظهور قائم (عج) است |
| ۴۱۸ | سورة الاحزاب |
| ۴۱۸ | ترجمه |
| ۴۱۹ | تفسیر |
| ۴۱۹ | نهی از پیروی کفار و منافقین |
| ۴۲۱ | غیرقابل جمع بودن دوستی و دشمنی اهل بیت (علیهم السلام) |
| ۴۲۲ | دیدار ناگهانی پیامبر خدا با زینب بنت جحش |
| ۴۲۲ | حکایت زید و حکم پسر خوانده‌ها |
| ۴۲۳ | دیدار ناگهانی پیامبر خدا با زینب بنت جحش |

| | |
|-----|---|
| ۴۲۸ | بیانی در پدر روحانی و قالبی |
| ۴۳۱ | آیات ۲۷-۷ |
| ۴۳۳ | ترجمه |
| ۴۳۵ | تفسیر |
| ۴۳۵ | یاد آوری از میثاق پیامبران |
| ۴۳۶ | توصیه بر یادآوردن نعمت الهی |
| ۴۳۸ | جایگاهی از بوته‌های آزمایش نهادن مؤمنان |
| ۴۴۱ | تباهی اعمال ایمان کسانی که نیاورده‌اند |
| ۴۴۳ | صادق بودن مردانی از مؤمنان بر پیمانی که با خدا بسته‌اند |
| ۴۴۸ | آیات ۴۰-۲۸ |
| ۴۴۹ | ترجمه |
| ۴۵۱ | تفسیر |
| ۴۵۲ | نهی زنان پیامبر ﷺ از فحش‌های آشکار |
| ۴۵۵ | تفسیر آیه‌ی تطهیر |
| ۴۵۶ | اصحاب کسا ﷺ مشمول آیه‌ی تطهیر است |
| ۴۶۸ | آیات ۴۸-۴۱ |
| ۴۶۹ | ترجمه |
| ۴۶۹ | تفسیر |
| ۴۷۳ | آیات ۵۵-۴۹ |
| ۴۷۴ | ترجمه |
| ۴۷۶ | تفسیر |
| ۴۹۱ | آیات ۵۶-۶۲ |
| ۴۹۱ | ترجمه |

| | |
|----------|--|
| ٤٩٢..... | تفسير |
| ٤٩٢..... | امر به صلوات بر پیامبر ﷺ |
| ٥٠٦..... | آیات ٦٣-٧٣ |
| ٥٠٧..... | ترجمه |
| ٥٠٧..... | تفسير |
| | متن تفسير بيان السعادة |
| ٥١٦..... | سورة النمل |
| ٥١٦..... | في انحصار هداية القرءان و بشارته للمؤمنين |
| ٥٢٠..... | في تفسير تسع آيات |
| ٥٤٦..... | معنى المضطرّ |
| ٥٥٠..... | معنى الغيب |
| ٥٥١..... | علم الائمة |
| ٥٦٣..... | سورة القصص |
| ٥٦٤..... | منه تعالى على المستضعفين بالامامة والوراثة |
| ٥٩٣..... | في اسلام ابي طالب ﷺ |
| ٦١٥..... | (٢٩) سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ |
| ٦١٦..... | المراد من الابتلاء والفتنة |
| ٦٤٦..... | سورة الروم |
| ٦٥٧..... | مراتب التحقيق في العلم |
| ٦٨١..... | سورة لقمان |
| ٦٨٦..... | شرح في احوال لقمان |
| ٧٠٥..... | سورة سجدة |
| ٧١٥..... | سورة الاحزاب |

| | |
|----------|--|
| ۷۱۵..... | امرہ تعالیٰ بالتقوی و عدم اطاعة الکافرین |
| ۷۲۰..... | بیان فی الابوة الروحانية و القالبية |
| ۷۳۷..... | مراتب السلوک بعد ایمان الخاص |
| ۷۵۵..... | فضيلة الصلوة علی النبی ﷺ و اسرارها |
| ۷۶۷..... | فهرستهای پنجگانه |
| ۷۶۸..... | فهرست اعلام |
| ۷۸۴..... | فهرست ترجمه‌ی اخبار |
| ۸۱۰..... | فهرست اخبار متن |
| ۸۲۸..... | فهرست ابیات |
| ۸۳۱..... | فهرست منابع |

سورهی نمل

این سوره نود و پنج آیه است که همه‌ی آنها در مکه نازل شده است.

آیات ۱-۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طس تلك آيات القرآن وكتاب مبين (۱) هدى
وبشري للمؤمنين (۲) الذين يقيمون الصلاة
ويؤتون الزكاة وهم بالآخرة هم يوقنون (۳) إن
الذين لا يؤمنون بالآخرة زيننا لهم أعمالهم فهم
يعمّهون (۴) أولئك الذين لهم سوء العذاب وهم
في الآخرة هم الخسرون (۵) وإِنَّكَ لَتَلَقِّي الْقُرْآنَ
مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

طس [طا. سین] این آیات قرآن و کتابی روشنگر است. رهنمود و
مژده‌بخش مؤمنان. کسانی که نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به
آخرت یقین دارند. بیگمان کسانی که به آخرت ایمان ندارند کار و کردارشان را در
چشمشان آراسته جلوه می‌دهیم، ایشان سرگشته‌اند. اینان کسانی هستند که عذاب
سخت را [در پیش] دارند و در آخرت زیانکارترین [انسانها] هستند. و تو قرآن
را از پیشگاه فرزانه‌ای دانا فرا می‌گیری.

تفسیر

[طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ] لفظ [کتاب]

با جرّ خوانده شده که عطف بر [القرآن] باشد، بارفع خواهده شده تا عطف بر [آیات القرآن] باشد و نکره آمدن آن جهت تفخیم و برزگ جلوه دادن آن است.

[هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ]

این آیات با تمام اجزا در اوّل بقره به طور مفصل گذشت.

[إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ]

گویا پس از آن که فرمود: [هدی و بشر للمؤمنین] گفته شده: چگونه است حال غیر مؤمنین؟ فرمود: کسانی که ایمان به آخرت نمی آورند.

[زَيِّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ]

کارهایی را که برای دنیای خویش و با هوای نفس انجام می دهند در نظرشان زیبا جلوه دادیم تا از آن منصرف نشوند، یا اعمالشان را که به آن امر کردیم و لایق و مناسب انسانیتشان بود برایشان زینت دادیم تا شاید از گمراهی خویش برگشته و به اعمال خیر و اعتقاد به مبدأ و معاد و روز قیامت راغب گردند.

[فَهُمْ يَظُنُّونَ]

اعمال نفسانی خویش ندارند و از آن اعمال به طور کامل منسلخ نمی شوند.

[أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ]

عذاب بدی هست، که تحیر و تردّد در کار خود عذابى است عاجل، علاوه بر آن، اینان هر صدایی را به زیان خویش می شمارند و اطمینان بر امری پیدا نمی کنند.

[وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ] و در آخرت زیانکارترین هستند، زیرا آنها که اعتقاد به آخرت نداشته برای آن عملی انجام نداده‌اند همه‌ی عمل‌ها و کارهایشان در جهت خواسته‌های فانی آنها می‌باشد.

پس بضاعت و کالایی را که خداوند آن را سرمایه و کالای آخرت آنها قرار داده به باد فنا می‌دهند، در عوض عذاب آخرت را می‌گیرند.

[وَإِنَّكَ لَتَلَقِّي الْقُرْآنَ] این جمله عطف بر [إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ] است، جامع بین معطوف و معطوف علیه این است که هر دو جواب سؤال مقدر هستند، گویی که گفته است: حال غیر مؤمن چگونه است؟ و حال من چگونه است که آخرت را با شهود می‌بینم که آن فوق ایمان به غیب و به آخرت است؟

پس در جواب فرمود: حال ناباوران چنین است و حال تو این است که قرآن را فرا گرفته‌ای، که مقصود مقام جامع بین وحدت و کثرت است.

[مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ] و آن از نزد خدای حکیم در عمل (در عمل و علم) است همان طور که قبلاً نیز گفته شده! که حکمت عبارت از لطف در عمل و اتقان آن است، به نحوی که آن عمل دارای غایت‌های متعدد متقن و مترتب باشد، لطف در علم این است که ادراک چیزی مستلزم ادراک مبادی و غایات آشکار و غایات دقیق پنهان بوده باشد و گاهی حکمت در هر یک جدا از دیگری استعمال می‌شود.

آیات ۷-۱۴

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا

بَجْرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)
 فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا
 وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸) يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ
 الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹) وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا
 جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ
 لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰) إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ
 سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱) وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ
 تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ
 وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲) فَلَمَّا جَاءَ تَهُمْ آيَاتُنَا
 مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۳) وَجَحَدُوا بِهَا
 وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
 الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

ترجمه

چنین بود که موسی به خانواده اش گفت: من آتشی می بینم؛ به زودی از آن
 خبری برای شما می آورم یا شعله ای اخگری برایتان می آورم، باشد که گرم شوید. و
 چون به نزدیک آن آمد، ندا داده شد که هر کس در نزدیک آتش و پیرامون آن است،
 برکت یافته است؛ و پاک است خداوندی که پروردگار جهانیان است. ای موسی بدان
 که من خداوند پیروزمند فرزانه هستم. و عصایت را بینداز؛ آنگاه که آن را جنبان
 دیدگویی که ماری است، روی برتافته بازگشت و برنگشت. [گفته شد] ای موسی
 مترس که پیامبران در پیشگاه من نمی ترسند. مگر کسی که ستمی کرده باشد، سپس
 نیکوکاری را جانشین گناه کرده باشد، که آنگاه من آمرزگار مهربانم. و دستت را در

گریبانت کن، تا سپید و درخشان بدون هیچ بیماری [پسی] بیرون آید [و] با معجزات نه گانه به سوی فرعون و قومش [برو] که ایشان قومی نافرمانند. و چون آیات ماروشنگرانه به سر وقت آنان آمد، گفتند: اینجا دویی آشکار است. و آنها را از در ستم و سرکشی انکار کردند، حال آن که دلهايشان آنها را باور داشت؛ بنگر که سرانجام اهل فساد چگونه بود.

تفسیر

[إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفِظٍ [إِذْ] ظرف [علیم] یا [حکیم] است، تقیید علم یا حکمت خدای تعالی با این که آن دو در حقّ خدای تعالی مطلق هستند برای اشعار به این است که آنچه برای موسی علیه السلام رخ داد و آنچه از او واقع شد جز با علم و حکمت خدای تعالی نبوده است و مشتمل بر دقایق غایات و دقایق اعتبارات بوده است.

پس در حقیقت تقیید چیزی است که برای موسی و از موسی علیه السلام واقع شده، که همه‌ی این رخدادها به سبب علم و حکمت خدای تعالی بوده است. و ممکن است ظرف متعلق به قول خدا [لَتَلَقِيَ الْقُرْآنَ] باشد و معنای آن این است که حال تو چنین است که توانستی نزد پروردگارت حضور پیدا کنی و از همه‌ی شهود و مقام‌ها برتر گردی.

زیرا موسی علیه السلام شاهد بعضی از آیات و در عین حال در مشاهداتش مضطرب بود.

این جمله نظیر این است: [كُنْتُ نَبِيًّا وَّءَادَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ] من نبی بودم در حالی که آدم بین آب و گل بود.

[لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ أُو]

آتِيكُمْ بِشَهَابٍ قَبَسٍ [لفظ [بشهاب قبس] به طریق توصیف و به طریق اضافه هر دو خوانده شده است .

و شهاب شعله‌ی آتش است، اختلاف کلمات در حکایت‌های مکرر یا برای اشاره‌ی به این است که آن کلمات بر حسب معنا منقول هستند؛ منقول بر حسب معنا با الفاظ مختلف مترادف یا متوافق در ادای مقصود استعمال می‌شود، یا برای اشاره‌ی به این است که پرسش و پاسخ‌ها زیاد بوده است و هر وقت حکایتی ذکر شود بعضی از آن (پرسش و پاسخ‌ها) یادآوری می‌شود.

[لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ فَلَمَّا جَاءَهَا نُورِدِي أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] چون فرمود: [من فی النار] و [من حولها] این توهم پیش آمد که خدای تعالی محاط است، لذا خداوند فرمود منزّه است خداوند از این که محاط بوده باشد چه او پروردگار و پروردگار عالمیان مورد احاطه‌ی چیزی از آفریده‌های خویش نمی‌شود.

[يا موسى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] کسی که با تو سخن می‌گوید خدای تعالی است پس آگاه باش و آماده‌ی گرفتن چیزی باش که به تو القا می‌شود.

پس لفظ [هاء] ضمیر متکلم و [أنا] خبر و [الله] بدل آن است، ممکن است [هاء] ضمیر شأن و [أنا الله] تفسیر کننده‌ی آن بوده باشد.

نقل شده است که موسی پس از شنیدن این کلمه درخواست برهان بر مطلب نمود، پس خدای تعالی فرمود: [وَأَلْقِ] این که عطف بر محذوف است که جواب سؤال مقدر یا مذکور می‌باشد.

و تقدیر آن چنین است: [أَيَقْنُ ذَلِكَ وَ أَلْقَى] به آن یقین پیدا کن و بیانداز.

[عَصَاكَ] عصایت را ممکن است لفظ [عَصَاكَ] عطف بر [بورك] باشد تا این که همانند آن [بورك] تفسیر [نودی] باشد؛ ممکن است عطف بر [انه انا الله] باشد که آن در معنا چنین است: [قال يا موسى انه انا الله و ألقى عصاك].

پس موسی عصا را انداخت، که عصا ماری زنده و متحرک شد، پس نگاه کرد دید عصایش ماری است که حرکت می‌کند.

[فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ] وقتی دید مار حرکت می‌کند.
[كَانَهَا جَانًّا] گویی که آن مار بزرگ نیست، چه لفظ [جان] ماری است که بزرگ نبوده و اذیت و آزار در پی نداشته باشد. ...

برخی گفته‌اند آن عصا در آن مقام ماری کوچک و بدون اذیت شده چون اولین بار بود که موسی آن را می‌دید، پس خداوند آن را مار بزرگ قرار نداد (همانند وقتی که فرعون را ملاقات کرد)، زیرا خداوند خواست که موسی وحشت نکند (نترسد)، در عین حال موسی از همان مار کوچک هم ترسید^(۱).

[وَلَّى مُدْبِرًا] حال تأکید کننده است یعنی در حالی که به او پشت کرده بود.

[وَلَمْ يُعَقِّبْ] موسی به عقب برنگشت، یا به عقبش نگاه نکرد.

۱. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۲۱۲

[یا مُوسَى] جواب سؤال مقدر به تقدیر قلنا است، یعنی گفتیم یا موسی [لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ] نترس چون ترس جز از بقایای انانیت نیست که بر بنده باقی می ماند؛ فرستادگان خدا آنگاه که به مقام حضور برسند و نزد پروردگار باشند چیزی از انانیت آنان باقی نمی ماند، در نتیجه چیزی که بر آن بترسند در آنان نیست و هم چنین چیزی از لوازم انانیت از قبیل نسبت اموال، افعال و صفات بر خودشان در آنان باقی نمی ماند که ترس از دست دادن آن را داشته باشند.

[إِلَّا مَنْ ظَلَمَ] استثنای منقطع است، یعنی لکن کسی که ظلم نماید.

[ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ] و پس از بدی آن را تبدیل به خوبی کند، بدین گونه که ظلمش را جبران کند، یا استغفار و توبه کند دیگر ترس ندارد البته در جایی که جبران ظلم میسر نیست، در این صورت می ترسد.

[فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ] و لکن خداوند او را می بخشد و به او رحم می کند و ممکن است استثنای متصل باشد، مقصود از ظلم بقایای اثر نفس در آنان می باشد تا منافعی عصمت شان نبوده باشد، مگر کسی که از انانیت او چیزی باقی مانده باشد که آن به وجهی ظلم بر انسانیت اوست و این معنا را تأیید می کند قرائت کسی که [إِلَّا مَنْ أَظْلَمَ] را از باب افعال خوانده است.

سپس این ظلم را تبدیل به خوبی و نیکی کرده تا ظلم او مانع از رسالتش نباشد.

و تبدیل ظلم به خوبی بدین گونه است که با آن انانیت، استبداد

به خرج نداده و به من پناه آورده، بر درگاه من تضرع نموده و استغفار کند، که در این صورت او را نسبت به انانیت مؤاخذه نکرده و می‌بخشم، با دادن منصب رسالت رحم می‌کنم، چون من بخشنده‌ی مهربان هستم.

[وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ] جیب قمیص و لباس معروف و مشهور است، مقصود این که دستش را زیر لباسش داخل نموده و آن را بر روی قلبش بگذارد تا از ترس ایمن گشته، دستش از روشنایی قلبش متأثر شود.

چنانچه فرمود: [واضمم اليك جناحك من الّرهب] [تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ] دست تو سپید و روشن بیرون آید بدون آن که مرض (برصی) در بین باشد [فِي تِسْعِ آيَاتٍ] در تعیین آیات نه گانه اخبار مختلف است.

و در خبری از نبی ﷺ آمده است: که آن نشانه‌های نه گانه عبارتند

از:

- ۱- شرک به خدا نیاورید.
- ۲- اسراف نکنید.
- ۳- زنا نکنید.
- ۴- نفسی را که خداوند کشتن آن را جز به حق حرام کرده است نکشید.
- ۵- بی‌گناهی را پیش سلطان نبرید که او را بکشد.
- ۶- تمسخر و استهزا نکنید.
- ۷- ربانخورید.
- ۸- نسبت زنا به زن محصنه (شوهردار) ندهید.

۹- روز جهاد پشت به دشمن (فرار) نکنید.

و شما ای یهودیان در روز شنبه دشمنی و تجاوز بر حریم یکدیگر نکنید.

شخصی یهودی از نبی ﷺ آیات نه گانه را پرسید، وقتی جواب را شنید دست آن حضرت را بوسید و گفت: من شهادت می‌دهم که تو نبی هستی^(۱).

و در اخبار بسیار آیات نه گانه تفسیر به معجزاتی شده که از موسی عَلَيْهِ السَّلَام ظاهر می‌شد، مانند نمایان شدن ملخ، شپش و قورباغه و غیر اینها با اختلاف اخبار در تعیین‌شان: چه معجزاتی؛ که به دست موسی (به واسطه‌ی) او ظاهر شده‌است بیشتر از نه بوده‌است.

ظرف [فی تسع] حال از فاعل [تخرج] یا ظرف لغو است و متعلق به فعلی از افعال خصوص، در حالی که حال از فاعل [ادخل] باشد، مانند [اذهبا] یا [مرسلاً فی تسع آیات] و محتمل است که معجزه نور و روشنایی دست از جمله‌ی معجزات نه گانه باشد و ممکن است اضافه‌ی بر آنها بوده باشد.

[إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ] پس موسی با آن نشانه‌های نه گانه به سوی فرعون و قومش رفت.

[فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً] لفظ [مبصرة] از [أبصر] است وقتی که به آن نظر کند و آن را ببیند نسبتش بر آیات از باب مجاز عقلی است، یا از [بصره] است یعنی او را بینا قرار داد، [مبصرة] با فتحه‌ی میم و صاد خوانده شده به معنای محل تبصر، یا مصدر است به معنای صاحبان چشمها.

پس چون آیات ماروشنگرایانه به نزد آنان آمد، [قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ وَجَحْدُوا بِهَا] گفتند: این سحر آشکار است و آن را انکار کردند، یعنی با وجود آیات و نشانه‌ها به جای اقرار موسی را انکار کردند.

زیرا آنان کمال عناد با حق را داشتند و فاسق و فاجر بودند، یا آیات را انکار کردند از آن جهت که آن آیات، آیات الهی است و گفتند آن آیات سحر و جادوست.

[وَأَسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا] در حالی که دل‌هایشان آن را باور داشت از جهت ظلم و استکبار بود که انکار کردند.
[فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ] از همین جا عاقبت مفسدان را نگاه کن در سوره‌ی اعراف تفصیل آیات و کیفیت آنها، چگونگی ابتلای آنان بر آن آیات و نشانه‌ها و عاقبت کارشان گذشت.

آیات ۱۵-۴۴

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵) وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶) وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷) حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِي النَّمْلِ قَالَتْ غَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ

وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (١٨) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (١٩) وَتَقَدَّالطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (٢٠) لِأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (٢١) فَكَثَّ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ (٢٢) إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (٢٣) وَجَدْتُهُمْ وَقَوْمُهُمْ يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (٢٤) أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (٢٥) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (٢٦) قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٢٧) إِذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (٢٨) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (٢٩) إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (٣٠) أَلَّا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ (٣١) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ (٣٢) قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأُولُو

بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳)
قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَافَهُمْ
أَهْلِيهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴) وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ
بِهَدْيَةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵) فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ
قَالَ أَمْتَدُونَنِي بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ
بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶) إِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا
قَبْلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (۳۷) قَالَ
يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي
مُسْلِمِينَ (۳۸) قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ
تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹) قَالَ
الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ
طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي
لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ
وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰) قَالَ نَكَرُوا لَهَا عَرْشَهَا
نَنْظُرُ أَتَهْتَدِينَ أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (۴۱) فَلَمَّا
جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ
مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (۴۲) وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ
دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۴۳) قِيلَ لَهَا أَدْخِلِي
الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ
إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي

وَأَسَلْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴)

ترجمه

و به راستی به داوود و سلیمان دانشی بخشیدیم و هر دو گفتند سپاس خداوند را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داد. و سلیمان از داود میراث برد و گفت ای مردم به ما [فهم] زبان مرغان آموخته شده است، بسی چیزها به ما بخشیده شده است، این است که بخششی آشکار است. و سپاهیان سلیمان از جنّ و انس و مرغان به نزد او گرد آمدند، آنگاه به همدیگر پیوستند. تا آنجا که به وادی موران رسیدند، موری [به زبان حال گفت:] ای موران به درون خانه هایتان بروید که سلیمان و سپاهیان شما را ناآگاهانه درهم نکوبند. [سلیمان] از سخن او دهان به خنده گشود و گفت پروردگارا مرا توفیق ده بر نعمت که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشتی سپاس گزارم و کاری نیک کنم که آن را بپسندی؛ و مرا به رحمت در زمره ی بندگان شایسته ات درآور. و سپس از [حال] مرغان بازجست و گفت مرا چه می شود که هدهد را نمی بینم، یا شاید از غایبان است؟ او را غذایی سخت می کنم یا سرش را می برم، مگر آن که حجّتی روشن برای من [برای غیبت خود] بیاورد. آنگاه [هدهد] مدّتی نه چندان دراز [در غیبت] درنگ کرد، سپس [آمد و] گفت: من به چیزی که تو به آن آگاهی نیافتی، آگاه شدم و برایت از سبا خیر یقینی آورده ام. من زنی را یافتم که بر آنان فرمانروایی می کرد و از همه چیز برخوردار بود، تختی شگرف داشت. او و قومش را چنین یافتم که به جای خداوند، به خورشید سجده می کردند، شیطان کار و کردارشان را در نظرشان آراسته جلوه داده بود و ایشان را از راه [راست] باز داشته بود و آنان رهیافته نبودند. تا سجده نکنند در برابر خداوندی که نهان آسمانها و زمین را آشکار می کند و آن که پنهان می دارید و آنچه آشکار می دارید می داند. خداوند است که خدایی جز او نیست و او پروردگار عرش عظیم است. [سلیمان] گفت: خواهیم دید که آیا راست گفته ای یا از

دروغگویان بوده‌ای؟ این نامه‌ی مرا ببر و آن را نزد آنان بیفکن، سپس از آنان روی برتاب و ببین که چه پاسخی می‌دهند. [بلقیس] گفت ای بزرگان نزد من نامه‌ای گرامی انداخته شده است. آن از سوی سلیمان است و آن به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان [آغاز] می‌گردد. حاکی از این که بر من سرکشی مکنید و با من از در تسلیم درآیید. [بلقیس] گفت ای بزرگان در کارم به من نظر دهید؛ [چرا که] هیچ کاری را از پیش نبرده‌ام، مگر آن که شما در نزد من حاضر و ناظر بوده‌اید. گفتند: ما نیرومندان و رزم‌آوران سهمگینی هستیم و حکم حکم توست، بنگر که چه می‌فرمایی؟ [بلقیس] گفت: همانا پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را به تباهی کشند و گرانقدران اهلس را بیمقدار گردانند، اینگونه عمل کنند. و من فرستنده‌ی هدیه‌ای به سوی آنان هستم و چشم به راه این که فرستادگان چه پاسخی می‌آورند. و چون [پیک] نزد سلیمان آمد، [سلیمان هدیه را دید و] گفت آیا به من مدد مالی می‌رسانید؟ بدانید که آنچه خداوند به من بخشیده است، از آنچه به شما بخشیده است بهتر است، آری [می‌بینم که] شما به هدیه‌تان دلخوشید. به سوی آنان بازگرد [و بگو] به سر آنان سپاهسانی آوریم که تاب پایداری در برابر آن را نداشته باشند و آنان را خوار و زبون از آنجا آواره کنیم. گفت ای بزرگان کدامیک از شما پیش از آن که آنان از در تسلیم نزد من آیند، تخت او را برای من می‌آورد؟ عفرتی از جنیان گفت من پیش از آن که از جایت برخیزی آن را به نزد تو می‌آورم، من بر این کار توانای درستکارم. کسی که از [علم کتاب] بهره‌ای داشت گفت من پیش از آن که چشمت را بر هم زنی آن را به نزدت می‌آورم [پذیرفت و آورد] و چون [سلیمان] آن را در نزد خویش مستقر دید، گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌ورزم یا کفران؛ و هر کس شکر ورزد جز این نیست که به سود خویش شکر ورزیده است و هر کس کفران کند، [بداند که] پروردگارم بی‌نیاز [و] بخشنده است. [سلیمان] گفت تختش را در دید او

ناشناخته کنید، تا بنگریم که به آن پی می برد یا از کسانی است که پی نمی برد. و چون [بلقیس] آمد به او گفته شد آیا تخت تو این چنین است؟ گفت آیا آن همان است و پیش از این، به ما علم [به حقانیت سلیمان] داده شده است و ما فرمانبردار بوده ایم. و آنچه به جای خدا می پرستید، او را [از ایمان به خدا] بازداشته بود، که او [در آغاز] از قوم کافران بود. به او گفته شد وارد قصر شو؛ و چون آن را دید آن را برکه ی آبی پنداشت و از دو ساق پایش جامه برداشت. [سلیمان] گفت آن قصری صاف و صیقلی از آبگینه هاست [و آب نیست بلقیس] گفت پروردگارا حقا که بر خود ستم کرده ام و اینک همراه سلیمان در برابر خداوند که پروردگار جهانیان است فرمانبردارم.

تفسیر

[وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا] به داود و سلیمان علم بزرگی دادیم، زیرا آنچه که خداوند به آن دو داده اگرچه نسبت به علم خدا و علم محمد ﷺ و آل او ﷺ کوچک است، لیکن علم آن دو در حدّ خودش بزرگ و بسیار است، یا مقصود چیز اندکی از علم آل محمد ﷺ است، با همین مقدار اندک بود که داود ﷺ با کوهها و پرندگان سخن می گفت و سلیمان ﷺ نیز زبان پرنده گان و سایر حیوانات را می دانست، جنّ و پرنده گان، حیوانات و باد را مسخر نمود.

[وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ] آن دو اظهار سپاس و شکر جهت نعمت (علم) کردند، مقصود برتری آن دو بر بسیاری از بندگان در زمان آدم ﷺ، یا بر بسیاری از بندگان زمان خودشان می باشد که ملائکه نیز داخل در میان آنها باشد، یا این

سخن را گفتند چون احتمال می‌دادند یا علم (داشتند) بر این که بعضی از بندگان حمدکننده برتر از آنان است، یا به جهت شکسته نفسی و برای آموختن راه شکر و سپاس به دیگران چنین گفتند تا به دیگران یاد دهند که شاگرد بر نعمت شایسته نیست که بر نعمت‌ها مغرور شده و (فقط) خود را بپسندد، بلکه باید در همه‌ی حالات دیگری را برتر از خویش ببیند تا مبتلا به غرور و خودپسندی نگردد.

و این آیه دلالت بر فضیلت علم نسبت به سایر نعمت‌ها می‌کند، چه خدای تعالی به دنبال دادن علم، شکر آن دوزا ذکر می‌کند و آن را معلق بر تفضیل و برتری بندگان به سبب علم می‌نماید، با این که به آن دو (سلیمان و داود) ملک عظیم و سلطنت گسترده‌ای داده شده است.

[وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ] سلیمان آنچه را که شایسته بود از داود ارث برد از قبیل رسالت علم، ملک و سلطنت به ارث برد و لذا جهت تعمیم مفعول دوّم حذف شده است.

به امام جواد علیه السلام گفته شد: مردم درباره‌ی کوچکی سنّ و جوان بودن تو حرف می‌زنند، فرمود: خدای تعالی به داود علیه السلام وحی کرد سلیمان علیه السلام را جانشین خود کند در حالی که کودک بود و گوسفند چرانی می‌کرد؛ عبّاد بنی اسرائیل و علمایشان این مطلب را انکار کردند، خداوند به داود علیه السلام وحی کرد: عصای مردمی که سخن می‌گویند و عصای سلیمان علیه السلام را بگیر و در خانه‌ای بگذار و بر هر دو مهرهای مردم را بزن، وقتی صبح فردا فرا رسید، عصای هر کس که دارای برگ و میوه شد او جانشین است، پس داود علیه السلام مطلب را با آنان در میان گذاشت و خبر داد، گفتند: ما راضی و تسلیم

گشتیم^(۱).

[وَقَالَ] و سلیمان علیه السلام جهت اظهار نعمت‌های خدا و شکر گفت: [يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ] لفظ [عَلَّمْنَا] به صورت مجهول آمده یعنی به من زبان مرغان تعلیم داده شده است تا تبرّی از انانیت بوده باشد، اشاره بر این که علمی: که خدای تعالی به او داده از محض فضل خداست، نه از خودش.

[وَأَوْتَيْنَا] لفظ [أَوْتَيْنَا] به صورت مجهول آمده است یعنی داده شده، آن بدان جهت است که ذکر شد.

[مِنْ كُلِّ شَيْءٍ] این که فرمود: به ما از هر چیز داده شده و نفرمود همه چیز و هر چیز به ما داده شده بدان جهت است که برای ممکن به هر اندازه و درجه که رسیده باشد ممکن نیست هر چیز و همه چیز داده شود، مگر این که شیئی و چیز مختص به ممکنات باشد، که در این صورت غیر از خاتم کسی نمی تواند بگوید: هر چیز به ما داده شده است.

و در خبری آمده است که: در آیه لفظ [مِنْ] نیست، اصل آن [وَأَوْتَيْنَا كُلِّ شَيْءٍ] می باشد.

پس از آن که سلیمان علیه السلام ذکر کرد که نعمت خدا از خودش نیست و از جانب خداست او (خدا) را به بزرگی یاد کرد و نعمت‌های او را با اهمیت و بزرگ بیان نموده و گفت: [إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ].

از امام صادق علیه السلام آمده است که خداوند به سلیمان بن داود علیه السلام علاوه

۱. نورالقلین ج ۴ ص ۷۷ ح ۲۰ و الکافی ج ۱ ص ۳۸۳ ح ۳

بر علم سخن گفتن با هر لغت و معرفت لغت‌ها، زبان پرنده گان چرنده گان و درنده گان عطا فرمود، سلیمان علیه السلام چنین بود که هر گاه در جنگ‌ها حاضر می‌شد به فارسی حرف می‌زد، هر گاه با کارمندان و لشکریان و اهل مملکتش می‌نشست با زبان رومی سخن می‌گفت، هر گاه با زنانش خلوت می‌کرد به زبان سریانی و نبطی حرف می‌زد، آنگاه که در محرابش برای مناجات با پروردگارش می‌ایستاد به عربی تکلم می‌کرد و آنگاه که برای وفود دشمنان می‌نشست به عبرانی حرف می‌زد^(۱).

امام صادق علیه السلام از پدرش آمده است: خداوند به سلیمان بن داود علیه السلام حکومت و ملک مشارق و مغارب زمین را داد، پس او هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد و مالک همه‌ی اهل دنیا از جن، انس، شیاطین، چرندگان، پرندگان و درندگان گشت، خداوند علم هر چیز و زبان هر چیز را به او داد، در زمان او صنعت‌های شگفت‌آوری و پدید آمد که مردم آنها را دیدند و همین است معنای قول خدا: [عَلَّمْنَا... تا آخر]^(۲).

در اخبار ما (بسیاری) آمده است که جمیع چیزهایی که به سلیمان علیه السلام داده شده بود به ائمه ما علیهم السلام داده شده و آنها بر سلیمان علیه السلام برتری دارند^(۳).

[وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ] و سپاهیان از جن و انس نزد سلیمان علیه السلام گرد آمدند.

جن را بر انس مقدم داشت، کارهای مهمی که لشکریان انجام می‌دادند، مانند سرعت سیر، خبر دادن از حوادثی که در آن نواحی واقع

۲. الصّافی ج ۴ ص ۶۱

۱. الصّافی ج ۴ ص ۶۱ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۲۹

۳. الصّافی ج ۴ ص ۶۱

می‌شد و پدید آوردن صنعت‌های شگفت که سلاطین و پادشاهان به آن احتیاج دارند همه‌ی اینها از جنّ‌ها بود.

[وَالطَّيْرُ] از میان همه‌ی حیوانات خصوص پرندگان را ذکر کرد، چون در سایه انداختن به آنها احتیاج است.

[فَهُمْ يُوزَعُونَ] همه‌ی جنّ، انس و طیرمی ایستند تا اوّل و آخر آنها به هم برسند در صورتی که [یوزعون] از [وزع] به معنای کفّ نفس و خود نگهداشتن باشد، یا [یعزون] است یا به معنای این است که سلیمان عليه السلام تدبیر و تنظیم امور آنها را انجامی می‌دهد آنها را می‌دانند، از [وزع] یعنی کارهای لشکر را تدبیر می‌کند.

یا [اوزاع] به معنای جماعت است یا از [ایزاع] به معنای تقسیم و توزیع است.

[حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِي النَّمْلِ] سیر کردند و در حرکت بودند تا به وادی مورچه‌ها رسیدند.

برخی گفته‌اند: وادی نمل صحرائی است در طائف که مورچه در آنجا زیاد است، بعضی آن را صحرائی این چنین در شام دانسته‌اند.

در تفسیر قمی آمده است: سلیمان عليه السلام بر تختش نشست و باد او را حرکت داد، پس گذرش بر وادی نمل افتاد و آن صحرائی است که در آنجا طلا و نقره می‌روید و مورچه‌ها محافظت آنجا را بر عهده دارند^(۱).

این روایت مطابق قول امام صادق عليه السلام است که فرمود: خداوند صحرائی دارد که در آنجا طلا و نقره می‌روید و (خداوند) آنجا را با

ضعیفترین خلق‌اش حفظ کرده‌است که عبارت از مورچه است^(۱).
به روایت نسبت داده شده که مورچه‌ی سلیمان علیه السلام مانند گرگ‌ها و
سگ‌ها بوده‌است.

[قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ
لَا يَحِطُّ بِكُمْ] مورچه‌ای که پادشاه رییس مورچه‌ها بود (چنانچه بعضی
گفته‌اند) گفت: در مسکنهایتان داخل شوید تا سلیمان و لشکریانش بر شما
آسیب نزنند.

لفظ [لَا يَحِطُّ بِكُمْ] بدل از [ادخلوا] به صورت بدل اشمال است
یا مستأنف و جواب سؤال مقدر است، آن نهی، است نه نفی که در جواب امر مجزوم
شده باشد.

(چنانچه بعضی گفته‌اند)، چه نون تأکید بر نفی و فعل ایجابی (در از
صورت غیر ضرورت) داخل نمی‌شود.

[سَلِيمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ] جمله‌ی [وهم
لَا يَشْعُرُونَ] بدان جهت گفت که نبی علیه السلام را از ظلم تبرئه کند.
[فَتَبَسَّ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا] سلیمان علیه السلام تبسم نمود در
حالی که از گفتار مورچه می‌خندید، چون از قدرت خدا، از این که سخن
مورچه را شنیده بود مخصوصاً از راه دور تعجب می‌کرد، یا از نعمت خدا بر
او تبسم نمود، یعنی از این که خداوند به او توانایی شنیدن سخن مورچه و
فهم مقصود آن را داده بود، یا از زیرکی مورچه و تمیز دادن آن بین نابود
کننده‌ی مورچه و غیر او و شناختن

۱. نورالثقلین ج ۴ ص ۸۲ ح ۴۶ و تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۲۶

سلیمان علیه السلام و لشکریانش خنده اش گرفت.

این مطلب دلالت دارد بر این که سلیمان و لشکریانش به صورت پیاده و سواره راه می رفتند، نه آن که آنها در هوا با مرکب باد حرکت کنند.
 [وَقَالَ رَبُّ أَوْزِغْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ] به من الهام کن یا مرا بر شکر نعمت خود حریص نما، که همان نعمت فهمیدن زبان حیوانات می باشد.

یا مقصود جنس نعمتی است که خداوند به سلیمان علیه السلام داده است.

[وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ] نعمتی که بر پدر و مادرم دادی که فرزندی همانند من به آنان عطا نمودی یا سایر نعمت هایی که داده ای.

[وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ] تا عمل من شکر فعلی و عملی نعمت های تو باشد.

[وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ] خدایا مرا با رحمت خود در بین بندگان صالحت داخل نما، در دنیا یا در آخرت یا در هر دو.

[وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ] پس سلیمان علیه السلام از حال پرنده تجسس و جستجو می کرد تا فقدان پرنده ای را دریابد که ههد را ندید.

[فَقَالَ مَالِيَ لَا أَرَىٰ الْهُدَىٰ] و گفت: چه شده است که من ههد را نمی بینم، اصل [مالی لا أرى] [ماله لا أراه] بوده، لیکن قلب شده و در این معنا بین عرب و عجم به کار رفته است، یا همان جمله ی اول طبق اصل است.

[أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ] اگر ههد غیبت کرده باشد او را عذاب شدیدی خواهم کرد،

بدین گونه که پر و موی او را کنده و او را جلو آفتاب خواهم انداخت، یا او را با غیر جنس خودش هم نشین خواهم کرد چنانچه بعضی گفته‌اند.

[أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ] مگر آن که دلیل و حجت واضح و روشنی بیاورد که در عذرش واضح باشد یا توضیح دهنده‌ی عذر غیبتش باشد.

و جستجو و تجسس در بین پرنده گان و سرزنش هدهد به جهت غایب شدنش برای این است که سلیمان عليه السلام روش پادشاهان و فرماندهان لشکر را پیش گرفته است، که فرمانده لشکر وقتی ببیند یکی از اعضای لشکر غیبت کرده است او را به این جرم سرزنش و مؤاخذه می‌کند.

زیرا هر یک از اعضا دارای بِتَمَلُّعٍ و عملی است که اگر بدون اجازه و جانشین غایب شود کار لشکر مختل می‌شود، شاید غیبت یکی از اعضای لشکر سبب هلاکت همه‌ی لشکر گردد.

هدهد چنانچه در خبر آمده است لشکر را به آب راهنمایی می‌کرد، چه او آب را در زیر زمین می‌دید همان طوری که کسی روغن را در کوزه و دبه ببیند، یا پرنده گان ساییانی بودند که تخت سلیمان عليه السلام را با سایه انداختن از آفتاب حفظ می‌کردند و با غیبت هدهد آفتاب بر دامن سلیمان عليه السلام ظاهر گشت.

[فَكَثَّ] سلیمان عليه السلام یا هدهد در غیبت خود مدتی درنگ کرد.

[غَيْرَ بَعِيدٍ] زمانی نه چندان دور، یا مکانی نه چندان دور،

سپس هدهد پیش سلیمان عليه السلام بازگشت.

[فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ مَحِطُ بِهِ] هدهد گفت: من دانستم چیزی را

که تو نمی‌دانی و اطلاع پیدا کردم بر چیزی که از آن آگاه نیستی.

[وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ] و از سبا برای تو خبری آوردم، [سبا]

شهری است در سرزمین یمن .

و بعضی گفته‌اند: خداوند به سبا دوازده پیامبر فرستاده شده‌است.

و از نبی ﷺ نقل شده که وقتی از سبا سؤال شد فرمود: سبا مردی بود عرب که ده فرزند داشت، شش نفر از آنان نیک بخت و فرهیخته و چهار نفر بدکار بودند، شهر سبا به اسم این مرد نامیده می‌شد^(۱).

[بِنَبَأٍ يَقِينٍ إِنِّي وَجَدْتُ أُمَّرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ] هدهد گفت: در سرزمین سبازنی رایافتم که مالک آنها بود و بر مردمش حکومت می‌کرد و از هر چیز به او داده شده بود، چون مملکتش گسترده بود و هر چه انسان به آن احتیاج داشت در آنجا یافت می‌شد و نام آن زن بلقیس دختر شراحیل بن مالک بن ریّان بود چنانچه بعضی گفته‌اند.

و برخی گفته‌اند: پدرش شرحیل بوده و پدران‌ش تا چهل پادشاه بوده‌اند.^(۲)

[وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ] و او دارای تختی بزرگ است، بزرگی

تخت او نسبت به بلقیس یا سایر تخت‌ها بود و گرنه آن تخت سی ذراع در عرض سی ذراع در ارتفاع سی ذراع بود.

و بعضی گفته‌اند: هشتاد در هشتاد بوده.

بعضی گفته‌اند: جلو تخت از طلای مرصع تزیین یافته با یاقوت سرخ

و زمرّدسبز بود و عقب آن از نقره بود که با الوان و رنگهای جواهر، آن تخت

۱. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۲۱۸

۲. مجمع‌البیان ج ۸-۷ ص ۲۱۸. مراجعه شود به تاریخ پادشاهان سبا و حمیر و دائرة المعارف

اسلامی کلمه‌ی سبا.

دارای هفت محفظه بود، که هر محفظه‌ای دری بسته داشت.

[وَجَدْتُمْهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَزَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ] شیطان کارهای آنان را برایشان
زینت داده بود تا به پرستش آفتاب پردازند و کارهایی برای دنیا و آخرتشان انجام
دهند و از کارهای خویش راضی و خوشحال باشند و همان مانع از طلب حق و پیروی
اهل آن گردد.

[فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ] و شیطان با این تزیین و راضی کردن،
آنان را از راه حق باز می‌دارد.

[فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ] و راه هدایت پیش نمی‌گیرند.

بعضی گفته‌اند: هدهد عارف به این مطالب نبود، بلکه به او این
مطالب خبر داده شده، همان‌طور که به بچه‌های ممیّز خبر داده می‌شود، زیرا
جز بر ملایکه، انس و جن تکلیفی نیست.

این گفتار ناشی از غفلت ادراک موجودات است، بلکه ما می‌گوییم:
همه‌ی موجودات می‌فهمند و می‌دانند: ولی مردم احساس
و شعور آنها را نمی‌فهمند.

خدای تعالی می‌فرماید: [إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ
وَلَكِنْ لَا يَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ] چون مردم ادراک سایر موجودات را در
نمی‌یابند تسبیح آنها را نمی‌فهمند.

پس همه‌ی موجودات با صدای بلند چنین می‌گویند:

مَا سَمِعِمْ وَ بَصِيرِمْ وَ هَشِمْ

با شما نامحرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی می‌روید
 محرم جان جمادان کی شوید
 از جمادی در جهان جان روید
 غلغل اجزای عالم بشنوید
 فاش تسبیح جمادات آیدت
 وسوسه تاویلها بر بایدت
 چون ندارد جان توقندیلها

بهر بینش کرده‌ی تاویلها

مولوی رحمۃ اللہ علیہ در مثنوی

[الَّا یَسْجُدُوا] لفظ [الَّا] با تخفیف لام از [الَّا] خوانده شده، بنا بر آن که اصل آن [یا قوم اسجدوا] بوده که منادی حذف شد، که در این صورت جمله‌ی [الَّا یسجدوا] از کلام هدهد است به تقدیر قول تا جواب سؤال مقدر باشد، گویا که گفته شده: به آنها چه گفتی؟

پس هدهد گفت: به آنها گفتم ای قوم سجده کنید.

یا از کلام سلیمان علیه السلام است و پس از ذکر هدهد اهل سبا و سجده‌ی آنها بر آفتاب قوم خود را مخاطب قرار داده است، یا خطاب از جانب خدا به قوم سلیمان علیه السلام است.

و لفظ [الَّا] با تشدید لام خوانده شده که در این صورت ممکن است [ان] تفسیر باشد و [لا یسجدوا] نهی باشد و تفسیر قول خدای تعالی: [صدِّهم] که صدّ قولی در معنای قول است، گویا که گفته شده: شیطان مانع از هدایت و راه راست رفتن آنها شد با این گفتار که به آنها گفت: [لا یسجدوا] آنها را از سجده برای خدا نهی کرد.

و ممکن است لفظ [أَنْ] ناصبه باشد بدل از [أَعْمَالِهِمْ] و ممکن است لفظ [لَام] یا [بَاء] در تقدیر گرفته شود که متعلق به [يَسْجُدُونَ] یا [زَيْن] یا [صَدَّهُمْ] یا [يَهْتَدُونَ] باشد.

و ممکن است لفظ [لَا] زایده باشد، آن به تقدیر [إِلَى] متعلق به [يَهْتَدُونَ] یا بدون تقدیر بدل از [السَّبِيل] و آن این است که شیطان آنها را از راه حق و سجده خدا بازداشت.

[لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ] لفظ [الْخَبْءَ] با فتحه و سکون مصدر است و به معنای چیزی است که مخفی باشد، یا مشترک بین مصدر و وصف به معنای مفعول است مانند [خَبئِي].

سخنی در چیستی آسمانها و زمین

[فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] بدان که سماوات و آسمانها بر کرات علوی اطلاق می شود که محیط به زمین و باحرکات ستارگانش مشهودست و نیز اطلاق می شود بر خود ستارگان، مجردات از ماده (از عالم مثال تا عالم مشیّت).

و زمین اطلاق می شود بر زمین محسوس که در حیز مرکز واقع شده است و همه‌ی مادیات چه از بسایط و موالید علیا باشد یا سفلی و نیز اطلاق می شود بر مراتب موادّ از هیولای نخستین تا بشریّت که هفت مرتبه شمرده می شود و از آن به زمینهای هفتگانه نیز تعبیر می شود.

و نیز زمین اطلاق می شود بر معنایی که شامل مثالیات علیا و سفلی و همه ی استعدادهای قریب و بعید است که برای مواد وجود دارند. موالید در حقیقت وجودهای ضعیفی برای مستعدگه شمرده می شوند که در واقع حاکی از خود آنست که پنهان و پوشیده شده است. چون هنوز حدود وجودهای قوی خویش و جمیع فعلیتها که از علویات و جهات فاعلی بر مادیات افاضه می شود به ظهور و بروز نرسیده اند، جهت های قابلی به نحو اجمالی و بساطت در جهت های فاعلی موجود است ولیکن به نحو تفصیل و تمیز و از حیث وجودات مخصوص در جهت های فاعلی مخفی است.

پس خبأ و مخبوءات که به معنای چیزهای پنهان و پوشیده است اختصاصی به دانه ها و رگ ریشه های مخفی زیرزمینی ندارد و همین طور اختصاصی به ستارگان مخفی در آسمان ندارد. در اشعار فارسی اشاره شده است:

ای که خاک شوره را تو نان کنی و ای که نان مرده را تو جان کنی
 عقل و حس را روزی و ایمان دهی ای که خاک تیره را تو جان کنی
 می کنی جزو زمین را آسمان می فزایی در زمین از اختران
 مثنوی معنوی

[وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ] آنچه از افعال، احوال، اقوام، نیّت ها، عزم ها، خیالات، خطورات و چیزهای مخفی و پوشیده ای که شما آن را احساس نمی کنید همه را خداوند می داند.

[وَمَا تُعْلِنُونَ] و هم چنین می داند آنچه را که آشکار می کنید.

دو فعل [تخفون] و [تعنون] به صورت غایب خوانده شده، یعنی

شیطان به آنها گفت: خدا را (که سزاوار عبادت و پرستش است) سجده نکنید، چون کمال دقت و لطف در عمل دارد و جمیع پنهانیها و پوشیده شده‌های ارواح و اجساد را می‌داند همه‌ی آن نهانی‌های وجود شما را خارج ساخته و بر آن جزا می‌دهد.

همچنین او خدایی است که کمال دقت و لطف در علم دارد به نحوی که همه‌ی آنچه را که دانسته یا ندانسته پنهان و آشکار می‌کنید می‌داند جزای آن را می‌دهد.

[اللَّهُ] خبر [الذی] یا بدل آن، یا مبتداست که خبر آن [لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ] می‌باشد.

او آن خدایی است که جز او خدایی نیست و او پروردگار عرش عظیم (فرمانروایی بزرگ) است تا اینجا آخر حکایت قول هدهد است، یا آخر آن [یهتدون] است یا [الایسجدوا] بنا بر تخفیف لام ابتدای کلام از جانب خدا یا از سلیمان است، یا [الایسجدوا لله] آخر حکایت و [الذی یخرج الخبأ] ابتدای کلام از خدا یا سلیمان علیه السلام است، یا [الله لا اله الا هو] ابتدای کلام خدا یا سلیمان علیه السلام است.

[قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ] سلیمان علیه السلام گفت: ببینیم آیا در این خبر

دادن راست گفتی؟

[أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ] یا از دروغگویان هستی نگفت: [أَمْ

كذبت] چون کم اتفاق می‌افتد که مخبر در حکایتش چیزی کم و زیاد نکند و مقصودش این نیست که هدهد در اخبارش دروغ داخل کرده است؛ بلکه مقصودش این است که ببیند که خبر هدهد دروغ است و هدهد عمداً دروغ گفته است، یا در اصل خبر صادق است اعم از آن که دروغ در آن داخل

کرده باشد یا نه.

[إِذْ هَبْ بِكِتَابِي هَذَا] کنون با این نوشته برو؛ مکرّر این مطلب گذشت که امثال این جمله مستأنف و جواب سؤال مقدّست.

[فَأَلْقَهُ إِلَيْهِمْ] و نزد آنان بیافکن.

[هَاء] در [فَأَلْقَهُ] با سکون خوانده شده تا هاء ضمیر به واو و یاء ضمیر

تشبیه شده باشد، یا تشبیه به هاء وقف شده و وقف به منزله‌ی وصل گردد.

[ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ] حال خودت را از آنان مخفی نما تا بتوانی

گفتارشان را بشنوی.

[فَأَنْظِرْ مَاذَا يَرِجْعُونَ] پس ببین بعضی با بعضی دیگر چه

حرفی می‌زنند و چه می‌گویند؟

و بعضی گفته‌اند: بنای دو کلمه بر تقدیم و تأخیر است و اصل جمله

چنین است: [فَأَنْظِرْ مَاذَا يَرِجْعُونَ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ] ببین چه می‌گویند

و سپس پشت به آنان کرده و به سوی ما بازگرد تا خبرشان را بدهی.

بعضی گفته‌اند، هدهد گفت: بلقیس در قلعه‌ای غیر قابل نفوذ قرار

دارد، سلیمان عليه السلام گفت: نامه‌ی مرا بر یقه‌ی او بیانداز، پس هدهد آمد و نامه

را بر دامن بلقیس انداخت بلقیس ترسید و لشکریانش را جمع کرد^(۱).

بعضی گفته‌اند: وقتی هدهد آمد که بلقیس به پشت خوابیده بود و نامه

را به گلوی او انداخت.

و برخی گفته‌اند: اطاق بلقیس روزنه‌ای رو به آفتاب داشت که هر

گاه آفتاب طلوع می‌کرد از آنجا به داخل اطاق می‌تابید و آنگاه که نظر بلقیس

۱. تفسیر القمّی ج ۲ ص ۱۲۷

به آفتاب می‌افتاد به آن سجده می‌کرد، پس هدهد بالای آن روزنه آمد و آنجا را با بالهایش بست و آفتاب بالا آمد و بلقیس نفهمید و مشغول نگاه کردن و جستجوی آفتاب بود که هدهد نامه را به سوی او انداخت^(۱).

بلقیس نامه را خوانده و همه‌ی اشراف، بزرگان و افراد با نفوذ را جمع کرد که در آن روز سیصد و دوازده نفر بودند.

[قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّ اتَّقِي إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ] گفت: ای جماعت

به سوی من نامه‌ی کریمی انداخته شده، نامه را (کریم) خواند از جهت مهر سلیمان عليه السلام یا خوبی محتوا و مضمون نامه یا چون مصدر به بسم الله بود، یا (از اینکه) خیلی غریب در نظرش جلوه کرد چون درهای قلعه بسته بود و هیچ کس راره ورود و خروج نبود، یا از جهت جلالت و بزرگی فرستنده‌ی نامه. [أَنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ] که آن از سلیمان عليه السلام است که با نام خدای بخشنده مهربان آغاز می‌شود و می‌گوید: بر من برتری مـجوید و از مسلمین گردید.

البته مقصود از [مسلمین] اطاعات و انقیاد و فرمانبرداری است،

یا مقصود همان اسلام است که دین الهی است.^(۲)

[قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا

حَتَّى تَشْهَدُونِ] این سخن را بر اصحابش گفت چون آنان وزرا، اصحاب شور و به منزله‌ی اعضای دولتش بودند.

۱. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۱۹.

۲. معنای دوّم (یعنی دین اسلام) هم در معنای اوّل یعنی اطاعت و انقیاد و مستتر است لذا فصاحت سخن و ضرورت معنای اوّل را می‌رساند پس مسلمین یعنی تسلیم شوندگان. مترجمان

[قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ] گفتند: ما نیرومندیم و از حیث نیروی بدنی،

تعدد و تهییجی اسباب می توانیم با پادشاهان جنگ کنیم.

[وَأَوْلُو بَأْسٍ شَدِيدٍ] از توان جنگی بالایی برخورداریم و

شجاعان با مهارتی داریم.

[وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ] و لکن کار صلح و جنگ با توست و ما فرمانبردار

تو هستیم.

[فَأَنْظِرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ قَالَتْ] پس بنگر که چه دستور

می دهی؟ بلقیس به روش شور و مشورت گفت: [إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا

قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً] چون پادشاهان

داخل شهری شوند آن را به تباهی کشیده و عزیزان آنجا را ذلیل گردانند؛

پس اگر آنان بر ما چیره شوند شهرهای ما را

خراب و عزیزان را ذلیل می نمایند.

[وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ] این جملهی تأکید تفصیل مطلب سابق است، یا

جملهی معترضه از جانب خدا در جهت تصدیق بلقیس است، گویا که دل بلقیس

تحت تأثیر نامه قرار گرفت نسبت به صلح نرم شد، بنابراین خواست یارانش را به

جای امر و دستور، از طریق شور و مشورت مایل به صلح کند.

[وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ

الْمُرْسَلُونَ] بلقیس گفت: من برای آنان هدیه ای می فرستم تا ببینم

فرستادگان چگونه بر می گردند؟

چون بلقیس عادت پادشاهان را می دانست و می دانست که آنان با

هدایا راضی می شوند، گفت: ما به سلیمان هدیه ای می فرستیم، اگر آن را

قبول کرد که او پادشاه است و ملک و پادشاهی می خواهد و جنگ با او

ممکن است، ولی اگر هدیه را ردّ کرد و اصرار بر طلب دین نمود او رسول الهی است و نباید با او جنگ کنیم.

در هدیه‌ی بلقیس اختلاف شده، بعضی گفته‌اند: پسران و دختران جوانی بودند که یک نوع لباس پوشانیده شده بودند که مذکر از مؤنث تشخیص داده نمی‌شد.

و بعضی گفته‌اند: پسران لباس دختران، دختران لباس پسران پوشیده بودند و بعضی گفته‌اند: آن هدیه صفحه‌هایی از طلا در ظرف‌هایی از دیبا بوده است.

و بعضی گفته‌اند: که بلقیس پانصد پسر در لباس دختران و آرایش‌های دخترانه، پانصد دختر و کنیز در لباس و آراستگی پسران دختران را سوار بر پانصد اسب مادیان تاتاری و پسران را پانصد اسب چابک و تیزرو کرد، لگام هر اسبی از طلایی بود که با جواهر مزین گشته بود، پانصد خشت از طلا و پانصد خشت از نقره و یک تاج مزین به درّ و یاقوت به و در درون کوزه‌ای یک عدد مروارید غلطان سالم بدون سوراخ و سوزن کوچکی که دارای سوراخی کج بود گذاشته، سپس مردی از اشراف قومش به نام منذر بن عمرو را فرا خوانده، با او مردانی از قومش همراه نمود و نامه‌ای به سلیمان علیه السلام نوشت که در آن نامه چنین آمده بود: اگر تونبی هستی بین دختر بچه و پسر بچه تمیز بده، قبل از آن که در کوزه را باز کنی بگو در آن چیست و مروارید غلطان را سوراخ کن به نحوی که سوراخ کج نباشد و مساوی باشد و داخل کن بدون یاری گرفتن از انس و جنّ، سوزن رانخ کن. پس فرستاده‌ی بلقیس با هدایا حرکت کرد و هدهد شتابان پیش سلیمان علیه السلام آمد و او را از قضایا با خبر ساخت، پس سلیمان علیه السلام به جنّ دستور

داد که خشت های طلا و نقره بزنند که این کار را کردند، سپس دستور داد از همان جا که موضع سلیمان علیه السلام بود تا چند فرسخ یک میدان از خشت های طلا و نقره درست کنند و دور میدان دیواری بسازند از طلا و نقره.

پس این کار را کردند، سپس به جنّ گفت: اولاد خود را پیش من بیاورید، پس خلق زیادی در آنجا جمع شد، سلیمان آنان را به صورت ایستاده در راست و چپ میدان گذاشت، سپس بر تخت خویش نشست، چهار هزار تخت از راست و چهار هزار از چپ برای او گذاشتند، بر انس و جنّ امر کرد که فرسخ ها صف بکشند، حوش، درندگان، حشرات و پرندگان از راست و چپ فرسخ ها صف بکشند.

آنگاه که گروه بلقیس به میدان نزدیک شدند و ملک و پادشاهی سلیمان علیه السلام را دیدند احساس حقارت کرده و پس از انداختن هدایا مقابل سلیمان علیه السلام ایستادند.

و سلیمان علیه السلام با نظر لطف و نیکویی بر آنان نگریست.

بلقیس به قاصدان خود سفارش کرده بود که اگر سلیمان علیه السلام به شما نگاه غضب آلود کرد پادشاه است، ولی اگر نگاه لطف و محبت آمیز کرد او نبی است.

سلیمان علیه السلام گفت: چه چیز پشت سر شماست؟

رییس گروه آنچه را که آورده بودند خبر داده و نامه ی بلقیس را به سلیمان علیه السلام تقدیم نمود: سلیمان علیه السلام نظری به نامه افکند، کوزه را طلب کرد و از آنچه که در داخل آن بود خبر داد و مروارید را با موریانه سوراخ کرده و نخ را با کرم سفید در سوزن داخل نمود، پسران و دختران را از همدیگر تشخیص داده و هدایای آنان را به خودشان برگردانید.

چنانچه خدای تعالی فرمود: [فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتِدُونَنِي بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ] پس آنگاه که پیک نزد سلیمان علیه السلام آمد (آنحضرت) گفت: آیا به من مدد مالی می‌رسانید؟ در حالی که آنچه خداوند به من داده بهتر از آن است که به شما داده‌است و مقداری از آن را دیدید.

[إِنَّمَا أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ] و این شما هستید که با هدیه کردن به یکدیگر خوشحال می‌شوید در صورتی که آن هدیه از اعراض دنیوی باشد، نه من.

یعنی من خوشحال نمی‌شوم، چه خوشحالی من با هدیه کردن قلب سالم و ایمان صحیح است.

[إِذْ جَعَلْنَا آلِيهم] سلیمان به رییس گروه گفت: به سوی قوم بلقیس برگرد و اسمی از برگرداندن هدایا نبرد، چون به هدایا اعتنایی نداشت.

[فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِمِثْرٍ وَلَا يَخِفُّونَهَا] لشکری در مقابل آنان می‌آراییم که توان مقابله با آن را نداشته باشند و (نمونه‌ای از آن را شما دیدید).

[وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ] و آنان را خوار و ذلیل از سرزمین سبا و یا از پیش بلقیس بیرون می‌کنیم لفظ [صاغرون] تأکید [أذلة] است.

وقتی فرستادگان بلقیس پیش بلقیس برگشته و داستان را بازگو کردند بلقیس فهمید که سلیمان علیه السلام فرستاده‌ی خداست و تصمیم گرفت پیش سلیمان علیه السلام بیاید، وقتی سلیمان علیه السلام از تصمیم بلقیس مطلع گردید و فهمید که دل بلقیس پیش تختش می‌باشد [قال] به اشراف لشکریانش گفت:

[يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ

يَا تُونِي مُسْلِمِينَ [بعضی گفته اند: این گفته‌ی سلیمان پس از آن بود که بلقیس به مکانی نزدیک سلیمان عليه السلام رسیده بود، سلیمان به اندازه‌ای هیبت داشت که نمی‌شد نزد او ابتدای به سخن کرد، تا او خودش آغاز سخن می‌کرد و از چیزی سؤال می‌نمود.

پس روزی که بیرون آمده و بر تختش نشسته بود آن نزدیکی‌ها گرد و غباری دید، در حالی که ما بین او و کوفه به مقدار یک فرسخ بود، گفت: چه کسی تخت بلقیس را می‌تواند بیاورد؟

[قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ] عفريت با کسره‌ی عین کسی است که حکمش نافذست و به آن اهميت می‌دهد و نوعی ذکاوت و زرنگی دارد. (۱)
[أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ] من آن تخت را قبل از آن که از جایگاهت برخیزی می‌آورم.

و سلیمان عليه السلام در آن مجلس از صبح تا نصف روز می‌نشست.

[وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ] و من بر این کار نیرومندم و هیچ یک از اجزای آن تخت فوت نمی‌شود، بلکه جمیع اجزای آن را یکجا می‌آورم بدون آن که آن را جدا جدا سازم.
[أَمِينٌ] و در هیچ یک از اجزای آن تخت خیانت نمی‌کنم.
سلیمان عليه السلام گفت: من سریعتر از این می‌خواهم.

۱. بعضی کلمه‌ی عفريت را از واژه‌ی آفرید فارسی دانسته‌اند.

(واژه‌های دخیل در قرآن مجید نوشته جفری، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای)

عفريت بالكسر بغایت رساننده‌ی هر چیزی و مرد درگذرنده در امور و رسا و مبالغه‌کننده در آن.

منتهى الارب فى لغة العرب صفى پور

در تفسیر نسفی و لسان التنزیل به معنای مردم درشت و قوی هیکل و دلیر آمده‌است.

[قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ] آن که نزد او اندکی از علم

قرآن بود؛ یعنی بر علم قرآن تکوینی داشت که تنزّل نموده و فرقان می‌شود و به صورت کتابهای آسمانی یا به صورت شرایع الهی در می‌آید.

مردی که چنین گفت آصف بن برخیا وزیر سلیمان عليه السلام و پسر خواهرش بود.

بعضی گفته‌اند: مردی بود به نام بلخیا، برخی نام او را اسطوم دانسته و برخی او را خضر عليه السلام می‌دانند.

بعضی گفته‌اند: کسی که اندکی از علم کتاب دارد جبرئیل عليه السلام است و

بعضی گفته‌اند: خود سلیمان بوده است.

در بیان احاطه‌ی وجودی بر ممکنات

[أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ] آن کس گفت: من

آن را پیش از این که چشم به هم بزنی به نزدت می‌آورم.

در ضمن سخنانی که در گذشته و به خصوص در اوّل سوره‌ی بنی اسرائیل

گفتیم این مطلب را متذکّر شدیم که انسان دارای دو جزؤ است جزؤ ملکی و جزؤ ملکوتی.

پس آنگاه که جزؤ ملکی غالب شود چنانچه در بیشتر مردم چنین است جزؤ

ملکوتی و حکم آن مستهلک می‌شود، به طوری که دیگر اثر و حکمی از آن ظاهر نمی‌شود.

و اگر جزؤ ملکوتی غالب شود جزؤ ملکی مستهلک می‌شود بدون آن که

اثر و حکمی از آن باقی بماند و چون حکم ملکوت عدم تقیید به زمان و مکان؛ بلکه

احاطه بر آن دو و مجرد از آن دو است جمیع زمانیّات و زمان‌ها نزد ملکوت مانند

الان می‌شود و جمیع مکانیّات و مکان‌ها مانند یک نقطه می‌شود.

و کسی که ملکوت در او غالب شده می‌تواند حال آیندگان و گذشتگان را بفهمد، مشرق و مغرب را در آن واحد سیر کند و هر چیزی از اجسام سنگین نیز به آن متصل شود حکم او را به خود می‌گیرد و به زمان و مکان مقید نمی‌شود.

چنانچه عبا و نعلین محمد ﷺ به سبب اتصال به او از حکم ملک خارج شده، با سیر محمد ﷺ در ملکوت و جبروت، بلکه فوق امکان سیر کرد. حال که این مطلب را دانستی بدان که آصف رضی الله عنه اسم اعظم را که لطیفه‌ی ملکوتی است می‌دانست، با آن لطیفه خداوند را خواند، یعنی شأن آن لطیفه را به خود گرفت و کارش را با شأن آن لطیفه انجام داد، پس ملکش مغلوب گشت به نحوی که دارای هیچ حکمی نبود، پس مسافت بین او و بین تخت بلقیس مانع از اتصال دست ملکوتی‌اش به آن نبود، کوهها، دره‌ها و تپه‌ها بین دیدگان و دست او و بین تخت حایل نبود و پس از اتصال دست او به تخت نیز حکم ملکوت به خود گرفت و از زمان و مکان فراتر رفت و دیگر حرکت آن احتیاج به مدّت و گذشت زمان نداشت، کوهها و تپه‌ها مانع از حرکت آن نبودند.

پس دستش به تخت رسید و آن را در آن واحد آورد و این است معنای قول خدا: [قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ] در مدّتی کوتاه‌تر از چشم به هم زدن، نه آنچه گفته‌اند و این آیه را تفسیر کرده‌اند.

[فَلَمَّا رَأَهُ] دستش را دراز کرد و تخت را آورد در مدّتی کمتر از چشم به هم زدن سلیمان وقتی دید تخت بلقیس پیش چشمش مستقرّ است.

[مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ] جهت اظهار نعمت خدا و این که منعم را در این نعمت دادن می‌بیند گفت: [هَذَا] این آوردن تخت قبل از چشم بر هم زدن از طرف وزیر من [مِنْ فَضْلِ رَبِّي] از فضل پروردگار است.

[لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرَ أَمْ أَكْفُرُ] تا مرا بیازماید که شکر نعمت

می‌کنم یا کفران آن؛ شکرگزار مطلق نعمت‌ها هستم یا نه؟!]

[وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي

غَنِيٌّ] هر که سپاسگزار بود به خود سپاس نهاده (چون حقیقت وجودش

خداست) و هر کس کفران نعمت کند پروردگار از او و از شکرش بی

نیازست.

[كَرِيمٌ] پروردگار من کریم است و هر کس کفران نعمت کند نعمتش

را از او دریغ نمی‌دارد، هر کس شکرگزار باشد فضل خویش را به او افزونی

می‌بخشد.

در وجه آوردن تخت بلقیس اختلاف شده، بعضی گفته‌اند: وصف آن تخت

سلیمان عليه السلام را خوش آمد و خواست آن را ببیند و دوست داشت قبل از آن که بلقیس

اسلام بیاورد مالک آن تخت گردد، که بعد از اسلام گرفتن مال بلقیس حرام می‌شد و

این سخن شبیه به اقوال عامه است.

سلیمان خواست با این کار عقل و زرنگی بلقیس را امتحان کند، یا

خواست قبل از ورود بلقیس معجزه‌ای را بر او ظاهر سازد، چون بلقیس

تختش را در خانه‌اش گذاشته و آن را محکم سفارش کرده و اشخاص ثقه و

مطمئنی را موکل آن نموده بود.

و بعضی گفته‌اند: بلقیس آن تخت را دوست می‌داشت و سلیمان عليه السلام

می‌خواست هنگام ورود بلقیس دلش وابسته به غیر او نباشد.

[قَالَ] سلیمان عليه السلام گفت: [نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا] تخت بلقیس

را تغییر دهید، یعنی هیئت و صورت آن را عوض کنید و منظورش امتحان

بلقیس بود، چنانچه گفت:

[نَنْظُرُهُ أَتَهْتَدِي] ببینیم آیا بلقیس تخت خود را می شناسد؟
 [أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ] آنگاه ببینیم که آیا بلقیس
 با وجود حضور تخت بر صدق و نبوت من و قدرت خدا پی می برد یا به این
 استدلال راه نمی یابد.

[فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ] وقتی بلقیس آمد به او گفته شد:
 [أَهَكَذَا عَرَشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ] آیا تخت تو این چنین
 است؟ گفت: گویا که همین است!

نه آن را اثبات کرد و نه آن را نفی و انکار نمود، چون می دید که این
 تخت در جمیع اجزا و اوضاع و هیئت هایش مثل تخت خودش می باشد و از
 سوی دیگر بر حسب رنگ ها و شکل ها بعضی تغییرات در آن می دید.
 و لذا نه اثبات کرد و نه انکار، این از کمال عقل و احتیاط است که
 مبادرت به تصدیق و تکذیب و تثبیت در امرش نکرد، بعضی گفته اند: بلقیس
 تخت خود را شناخت ولی وقتی به او به طریق تشبیه گفتند: آیا تخت تو این
 چنین است؟ او نیز به طریق تشبیه جواب داد و گفت: گویا که این تخت همان
 است.

تا جواب مطابق سؤال باشد، بعضی گفته اند: بلقیس زن حکیمی بود،
 اگر او می گفت: این تخت همان تخت من است، ترس تکذیب را داشت و اگر
 می گفت: این تخت آن نیست باز می ترسید تکذیب شود، پس طوری سخن
 گفت که تکذیب نشود.

پس به بلقیس گفته شد: این همان تخت توست که به اینجا آورده شده
 و بستن درها و نیروی پاسداران و محافظین تخت و اهمیت دادن آنها به
 حفظ تخت، تو را توانمند نکرد و به مقصود نرسانید، هم چنین دوری مسافت

و عظمت و بزرگی تخت و سنگینی آن موجب عجز ما نشده و مانع از آوردن
تخت به اینجا نگشته است.

پس بلقیس گفت: [وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ] ما علم پیدا کردیم که سلیمان عليه السلام
رسول و فرستاده‌ی خداست و مراد الهی و غیر بشری است.
[مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ] بلکه آگاهی ما پیش از این
بوده است، ما پیش از این (هم از) آیت و نشانه‌ای که بر ما ظاهر شد، فهمیده
بودیم که او فرستاده‌ی خداست و تسلیم امر او شدیم؛ یا قبل از این ساعت ما
آن را فهمیدیم.

و ممکن است این سخن از کلام سلیمان عليه السلام باشد، یا از کلام کسی
باشد که گفت: آیا تخت تو چنین است؟ یا از قوم سلیمان باشد.

معنای آیه این است: ما به سبب قدرت خدا بر امثال این نشانه قبل از
این نشانه یا قبل از بلقیس علم پیدا کرده‌ایم یا قبل از آمدن بلقیس، به تسلیم
و انقیاد او علم پیدا کرده‌ایم و برای همین جهت بود که تخت او را آوردیم.
[وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ] پس این امر یعنی
وجود یا تخت بلقیس که آنجا حاضر بود بلقیس را از عبادت غیر خدا باز
داشت یا مانع شد از این که چیزی جز خدا مانند خورشید معبود قرار گیرد، یا
جلوی ایمان بلقیس را به عبادت جز خدا، یا به معبود قرار دادن چیزی جز خدا
را گرفت.

[إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ] در حالی که پیش از آن از
کافران بود، این جمله در موضع تعلیل است و پس از آن آمده است که سؤال
و جواب از تخت تمام شده است.

[قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ] لفظ [صرح] به معنای جایی است که بدون سقف و تکیه گاه باز و منبسط شده است، بعضی گفته اند: صرح قصری از شیشه است و بعضی گفته اند: هر بنای محکم از شیشه یا سنگ صرح است.

و برخی گفته اند: چون بلقیس آمد سلیمان به شیاطین دستور داد بنایی از شیشه بسازند و زیر آن آب به جریان انداخت و در آن ماهی ها و قورباغه ها و حیوانات دریایی جمع کرد؛ سپس برای خود تختی گذاشت و روی آن نشست و آنگاه به بلقیس گفته شد: به قصر وارد شو.

[فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً] وقتی بلقیس آن بنا و آب را دید خیال کرد دریاست، بعضی گفته اند: بلقیس وقتی آنجا را دید گفت: پسر داوود عذابی جز غرق کردن پیدا نکرده که مرا بکشد و به دماغش برخورد که بترسد و داخل نشود.

[وَكَشَفْتُ عَنْ سَاقَيْهَا] بلقیس خیال کرد آنجا آب است و لباسش را بالا کشید و ساق پایش نمایان شد، سلیمان عليه السلام ساق پای بلقیس را دید و دید که پاهای بلقیس موی دارد، سلیمان عليه السلام را خوش نیامد، در این مورد با جن مشورت نمود و در نتیجه حمام ها درست کرده و نوره ساختند. و اولین بار که نوره ساخته شد همین موقع بود.

[قَالَ] سلیمان عليه السلام به بلقیس گفت: اینجا آب نیست.
[إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ] ساختمان لطیفی از شیشه است.
[قَالَتْ] بلقیس پس از آن که به اشتباه خود پی برد و فهمید که سوء ظن به نبی خدا عليه السلام پیدا کرده گفت: [رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي] پروردگارا من به خود ظلم و سوء ظن به نبی تو پیدا کردم.

[وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] و برای این که بلقیس ضعف و عدم استقلال خودش را در اسلام آوردنش برساند گفت: من با سلیمان اسلام آوردم.

و در امر بلقیس اختلاف شده و برخی گفته‌اند سلیمان او را تزویج کرد و بر ملک و پادشاهی خودش اثبات و برقرار نمود. و برخی گفته‌اند: او را به ملکی به نام تَبَع^(۱) تزویج نمود و به سرزمین خودش باز گردانید، به امیری از امرای جن در یمن امر کرد که اطاعت آن ملک کند و برای او عمل نماید، پس او در یمن کارگاههایی ساخت.

آیات ۴۵-۵۳

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵) قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶) قَالُوا أَطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷) وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۴۹) وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا

۱ - سلاطین تبع پس از سلاطین سبأ بر یمن حکومت کردند و پس از آن حمیریان به سلطنت رسیدند.

(دائرة المعارف اسلامی. تبع)

مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۰) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱) فَتِلْكَ
بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
(۵۲) وَأَنْحِينَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳)

ترجمه

و به راستی به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم، که خداوند را
پپرستید، آنگاه به دو گروه ستیزه‌جو تقسیم شدند. [صالح] گفت: ای قوم من چرا
عذاب را پیش از رحمت، به شتاب می‌طلبید؟ چه را از خداوند آمرزش نمی‌خواهید؟
باشد که مشمول رحمت شوید. گفتند: ما به تو و همراهانت فال بد زده‌ایم. گفت: فال
بد شما با خداست؛ بلکه شما قومی هستید که در معرض آزمونید. و در شهر نه تن
بودند که در آن سرزمین به فساد می‌پرداختند و هیچ کار شایسته‌ای نمی‌کردند.
گفتند: به خدا هم قسم شوید، بر او و خانواده‌اش شبیخون می‌زنیم، سپس به
خونخواهش می‌گوییم که ما در کشتار خانواده‌اش حاضر و ناظر نبوده‌ایم و ما
راستگوییم. و سخت مکر ورزیدند و ما نیز سخت مکر در میان آوردیم و آنان در
نمی‌یافتند. پس بنگر که سرانجام مکرشان چگونه بود که ما ایشان و قومشان را
همگی، نابود کردیم؟ این است خانه‌هایشان که به خاطر ستمی که ورزیدند
[خاموش و] خالی است؛ بی‌گمان در این برای اهل معرفت مایه‌ی عبرتی هست.
و کسانی را که ایمان آوردند و پروا و پرهیز ورزیدند نجات دادیم.

تفسیر

[وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا
هُم فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ] چون به قوم ثمود برادرشان صالح را

فرستادیم که خدا را عبادت کنند، آن قوم دو گروه شدند، گروهی مؤمن، گروهی منکر که با هم ستیزه می‌کردند.

[قَالَ] پس از آن که قوم صالح به او گفتند: اگر راست می‌گویی آنچه را که به ما وعده می‌دهی بیاور صالح به آنان گفت:
[يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ] ای قوم چرا به عذاب عجله می‌کنید؟!

[قَبْلَ الْحَسَنَةِ] قبل از سؤال رحمت؛ [لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ] چرا از کاری که کرده‌اید طلب مغفرت رانمی‌کنید؟
[اللَّهُ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ] شاید شما مورد رحم خدا قرار گیرید.
[قَالُوا أَطَّيَّرْنَا] گفتند: ما با وجود تو به شومی گرفتار آمده‌ایم.
[بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ] از وقتی که تو ادعا کرده‌ای آنچه را که ادعا به همراه داری و دین جدیدی آورده‌ای ما به قحطی، خشکسالی و امراض گرفتار آمده‌ایم و این جز شومی دین جدید تو نیست.

در سوره‌ی اعراف وجه اطلاق تطییر بر تشأم و شومی گذشت.
[قَالَ] صالح گفت: [طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ] سبب خیر و شر شما نزد خدا موجود است.
[بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ] بلکه شما قومی هستید که با خیر و شر امتحان می‌شوید شاید متذکر گردید که این شومی و بدبختی به سبب شومی اعمال شماست، پس باید به خدا پناه ببرید و رسول او را تصدیق نمایید.

یا معنای آیه این است که شما قومی هستید که به علت شومی و بدی اعمالتان با این بلا یا عذاب می‌شوید.

[وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ] در شهر صالح عليه السلام [تِسْعَةَ رَهْطٍ] نه گروه بودند.

لفظ [رهط] با سکون و حرکت قوم و قبیله‌ی مرد می‌باشند که از سه نفر یا هفت نفر تا ده نفر یا کمتر از ده نفر می‌باشند، این لفظ مفردی از لفظ خودش ندارد، این گروهها از اشراف قوم صالح بودند و کسانی بودند که در پی کردن ناقه (شتر ماده) سعی می‌کردند.

[يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ] آن گروهها در زمین افساد می‌کردند، یعنی در زمین شهر خود و حومه‌ی آن، زمین عالم صغیرشان به تباهکاری می‌پرداختند.

[وَلَا يُصْلِحُونَ] و اصلاح نمی‌شدند تا افسادشان را جبران بکند.

[قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ] همگی هم قسم شدند و سوگند به خدا خوردند که هیچ کس تخلف نکند.

لفظ [تقاسموا] امر است و مقول قول، یا ماضی است و بدل از [قالوا] یا حال از فاعل [قالوا] است.

[لَنْبِئْتَنَّهُ وَآهْلَهُ] شب بر او و خانواده‌اش وارد شده، او و خانواده‌اش را می‌کشیم.

[ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ] سپس به ولی دم و صاحب خون او می‌گوییم که ما او رانکشته‌ایم.

هر دو فعل [نبیتنه] و [لنقولن] با نون و فتحه‌ی آخر و با تا و ضمّه‌ی آخر خوانده شده‌است.

[مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ] و سپس می‌گوییم: ما هلاکت

خانواده‌اش، یا وقت یا مکان هلاکت شان را ندیده‌ایم یعنی ما اصلاً اطلاع نداریم تا چه برسد به این که ما متصدی قتل و کشتن باشیم، چرا گفتند: ما خبر از هلاکت اهل صالح نداریم و نگفتند خبر از هلاکت خود صالح نداریم؟ تا اشعار به این باشد که هلاکت شدن صالح دشوارتر از هلاکت شدن اهل اوست و کسی که هلاکت شدن اهل او را شاهد نباشد به طریق اولی هلاکت خود او را شاهد نمی‌شود.

یا خواستند توریه کنند و مقصود شان این بود که ما شاهد هلاکت اهل او تنها نبوده‌ایم، بلکه شاهد هلاکت او و اهلش همگی با هم بوده‌ایم و لذا گفتند: [وَإِنَّا لَصَادِقُونَ] و ما از راستگویانیم! [وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا] فعل خدا را مکر نامیدن یا از باب صنعت مشاکله است، یا از باب تشبیه به مکر بندگان و گرنه مکر کننده از آن جهت مکر می‌کند که از آشکار کردن و اعلان بدی و اسائه عاجز است و اسائه و بدی را مخفی کرده و تظاهر به اراده‌ی احسان می‌نماید تا به این وسیله بتواند اسائه و بدی کردنش را انفاذ کند و خدای تعالی از انفاذ و اجرا مراد و مقصودش عاجز نیست تا آن را مخفی سازد.

[وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ] و آنان جزای بدی کردن پنهانی ما را احساس نمی‌کنند.

[فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ] اینگر سرانجام مکرشان چگونه بود؟! ما آنها و قومش را نابود کردیم.

لفظ [أنا] با کسره‌ی همزه خوانده شده تا استیناف باشد، بدین گونه که جواب سؤال مقدر قرار داده شود، با فتح همزه خوانده شده بنا بر این که بتقدیر لام یا باء یا فی باشد، یا بدل از اسم [کان] یا خبر [کان] باشد، در این صورت لفظ

[کیف] حال می شود، یا بنا بر آن که [اَمَّا دَمْرَنَاهُمْ] خبر مبتدای محذوف باشد.
 [أَجْمَعِينَ] بعضی گفته اند: صالح در بلاد ثمود مسجدی در درّه ای داشت که در آنجا نماز می خواند، به قومش پس از سه روز وعده ای نزول عذاب داده بود، آن نه گروه گفتند: صالح گمان می کند بعد از سه روز از دست ما راحت خواهد شد، ما زودتر به شعب آن درّه می رویم و قبل از سه روز از او و اهلیش راحت می شویم.

پس به آن درّه رفتند تا صالح را بکشند که سنگ روی آنان افتاد و در آن درّه را بست و همگی هلاک شدند و بقیّه ی قوم صالح نیز در جاهای خودشان با صیحه هلاک شدند.

[فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً] ویران شد؛ لفظ [خَاوِيَةً] از [خوی الدار] با کسره ی عین و فتحه ی آن یعنی خانه خالی شد، یا از [خوت] مفتوح العین فقط و بعضی گفته اند: آن خانه ها در [وادی القری] بین مدینه و شام بود.
 [بِمَا ظَلَمُوا] هلاکت آن قوم به سبب ظلم آنان بود و این آیه دلالت بر آن دارد که ظلم و ستم خانه ها را خراب می کند.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ] نشانه و آیت برای گروهی است که خرابی خانه ها را می دانند، یا داستان های آنان را می دانند، یا دارای علم و عقل هستند.

[وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا] آنان که ایمان به صالح یا به خدا آوردند آنها را نجات دادیم؛ [وَكَانُوا يَتَّقُونَ] خوی و عادت آنان تقوی شد، زیرا متخلّل شدن لفظ [كان] مفید این معناست؛ بعضی گفته اند: آنان چهار هزار نفر بودند که صالح عليه السلام آنان را به حضرموت برد و آنجا [حضرموت] نام گرفته چون صالح وقتی داخل آنجا شد مرد.

آیات ۵۴-۵۸

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴) أَأَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۶) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا مِنْ الْغَابِرِينَ (۵۷) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ (۵۸)

(۵۸)

ترجمه

و نیز لوط را [فرستادیم] که به قومش گفت ایبا دیده و دانسته مرتکب [عمل] ناشایسته می شوید؟ آیا شما از روی شهوت، با مردان به جای زنان می آمیزید؟ آری شما قومی ندانمکار هستید. اما پاسخ قوم او جز این نبود که می گفتند خاندان لوط را از شهرتان برانید که ایشان مردمی منزّه طلب هستند. آنگاه او و خانواده اش را نجات دادیم، مگر زنش را که جزو واپس ماندگان تعیینش کرده بودیم. و بر آنان بارانی سخت [از سنگ] بارانیدیم، باران [بلا] هشدار یافتگان چه بد است.

تفسیر

[وَلَوْطًا] عطف بر مجموع [الی ثمود صالحاً] است.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ [منظور از فاحشه لواط

است.

وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ] در حالی که شما افرادی آگاه و بینا هستید، یا قبح

و زشتی این کار را می دانید، یا در حالی که همدیگر را در حال انجام کار می بینید.

[إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ]

بدل تفصیلی از قول خدا: [أتأتون الفاحشة] است.

یعنی عمل فاحشه و زشت شما این است که به جای

شهوت رانی با زنان به مردان می آمیزید.

[بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ] شما مردمی هستید که کار نادانان

را می کنید، یا قبح و زشتی این کارها و سرانجام بدش را نمی دانید، یا قیامت و دار

آخرت را نمی دانید و شما صاحبان جهل و نادانی هستید.

[فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ

قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ] چون جوابی با دلیل و برهان

نداشتند آنها را تهدید به قتل و اخراج کردند، چون لوط از اهل قریه‌ی آنان

نبود گفتند او را بیرون کنید و علت اخراج را پاکی

آل لوط از مانند افعال آنها ذکر کردند.

[فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ] و اهلش را نجات

دادیم مگر زنش را که از اهل عذاب قرار دادیم و آن زن در بین آنان باقی

ماند.

بر آنان باران عیجی بارانیم و آن بارانی از سنگ بود.

آیات ۵۹-۶۱

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ (۵۹) أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ بِلُ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰) أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيًا وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ بِلُ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۶۱)

ترجمه

بگو سپاس خداوند را و سلام بر آن بندگان که ایشان را برگزیده است، آیا خداوند بهتر است یا آنچه برایش شریک می‌آورند؟ یا کسیست که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است و بدان باغهای خرم رویانده‌ایم که شما نمی‌توانید درختانش را برویانید؟ آیا در جنب خداوند خدایی هست؟ حقا که آنان قومی کثرو هستند. یا کیست که زمین را قرارگاه ساخت و در میان آن جویبارها پدید آورد و برای آنان کوههای استوار آفرید و بین دو دریا برزخی قرار داد؛ آیا در جنب خداوند خدایی هست؟ حقا که بیشترین‌های آنان نمی‌دانند.

تفسیر

[قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ] پس از آن که داستانهای انبیا و آنچه که مخصوص به آنان بود از نشانه ها و آیات دال بر صدق نبوتشان و قدرت و حکمت خدا در یاری دادن و پیروز کردن شان بر دشمنانشان... ذکر نمود رسول خدا ﷺ را امر به شکر کرد، سپاس بر نعمتهایی که خداوند به رسولانش داده است، چگونگی نعمت دادن به رسولان مقدمه‌ی ارسال و انعام بر رسول خدا ﷺ است.

[وَسَلَامٌ] عطف بر **[الحمد لله]** است، یعنی پس از ستایش خدا بگو: سلام بر بندگان خدا.
[عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ أَصْطَفَىٰ] سلام بر بندگان خدا که خداوند آنها را انتخاب و اختیار کرد.

چون دانستی که خداوند آنان را از بین بندگان مخصوص گردانیده و با تحیت خواص بندگان تحیت گفت؛ یا جمله مستأنف از جانب خداست تا تحیت بر رسولان و فرستادگانش باشد.

[إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ] آیا خدا بهتر است یا چیزهایی که قوم‌های رسولان شریک خدا قرار می‌دهند، مانند بت‌ها و ستارگان و گوساله و ملائکه و شیاطین و هواها.

[أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ] لفظ **[أَم]** منقطعه و متضمن استفهام است و **[من]** موصوله و بدل از **[الله]** است.

چون مقصود الزام آنان بر این مطلب است که خداوند بهتر از شرکاست و آنان در ترجیح و اختیار غیر خدا بر خدا سفیه هستند، از سوی دیگر ما بعد **[أَم]** در فقره‌های بعدی واضح‌تر و رساتر در این معناست از قول خدا: **[إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ]** ضراب نمود و فرمود: **[بَلْ مِنْ]**

خلق السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ خَيْرٌ أَمَّا يَشْرِكُونَ] و ممکن است لفظ [من] استفهامیّه، [أم] منقطعه که متضمّن استفهام نباشد و کلام مستأنف باشد.

[وَأَنْزَلْنَا لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ] و برای شما از آسمان آب فرستاد که با آن باغها و بستانها رویانده‌ایم.

[ذَاتَ بَهْجَةٍ] که دارای منظره‌ی زیبا و خرم و خوبند که موجب سرور و شادی می‌گردد.

این که از صیغه‌ی غایب [انزل] به متکلم [انبتنا] پرداخت، از این رو است که رویاندن دانه‌ها و مغزها و رگ و ریشه‌ها که جماد هستند و نموّ دادن آنها و بیرون آوردن برگها و شاخه‌ها و میوه‌ها بدون حضور خدا و اسباب غیبی از عهده‌ی اسباب طبیعی خارج است و نیز برای اشاره به این است که نظرکننده به اسباب باید نظرش به اسباب طوری باشد که از اسباب به مسبّب الاسباب منتقل شود، که هرگاه به یک یا دو سبب نظر افکند باید به مسبّب منتقل شود و مسبّب نزد او مجسّم و حاضر گردد.

[مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا] شمانمی توانید درخت آن را برویانید اگر چه در نهایت اهتمام و در غایب تدبیر و تربیت باشید، زیرا اگر تردّد شب و روز بر آنها نباشد و گرمای آفتاب و سرمای شب بر آن نخورد نمی‌روید و نموّ نمی‌کند.

و آوردن لفظ [کان] در امثال این موارد برای نفی صحّت و امکان است، یعنی نه صحیح است و نه ممکن.

[إِلَهُ مَعَ اللَّهِ] آیا با خدای تعالیّ اله و خدایی هست از چیزهایی که آن را خدای شمارند؟!

[بَلْ] بلکه با او اله و خدایی نیست، پس آنان [هُم قَوْمٌ

يَعْدِلُونَ] قومی هستند که غیر خدا را معادل خدا قرار می دهند، یا از حق عدول می کنند.

[أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا] یا چه کسی زمین را ساکن و ثابت قرار داده که بتوانید در آن زندگی کنید و تحصیل امور معیشت نمایید.
[وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا] و نه‌هایی در زمین قرار داده که آنها عمده‌ی اسباب معیشت شما هستند.

[وَجَعَلَ لَهَا رِوَادِيًا] و کوهها در زمین برافراشت تا به سبب آن جریان نه‌ها و تولید آب‌ها ممکن شود و با آن کوهها زمین ساکن و آرام گردد.

این معنا بر حسب تنزیل است و معنای آیه بر حسب تأویل این است که شما صاحب خیر و شرّ و کم و زیاد نمی شوید مگر با وجود سبب کوهها و اگر آب کوهها نباشد همه فانی می شوند و ذره‌ای از ذرات باقی نمی ماند.
[وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا] بین دو دریای شور و شیرین حاجزی گذاشت تا مانع از اختلاط آب شیرین و شور باشد و بر حسب تأویل یعنی بین عالم شرور و عالم نور حاجز قرار داد که مانع از اختلاط عالم زور و باطل است که شما و عالم شما را فاسد می سازد و در سوره‌ی فرقان بیان دو دریا و حاجز بین آن دو گذشت.

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ يَخْرُجُونَ فِي الْأَرْضِ بِأَعْيُنِنَا وَإِنَّا لَمُتَّبِعُونَ] بیشتر آنان علم ندارند و ملحق به چهار پایان هستند یا بیشتر آنان خدا و صفات خدا را نمی دانند.

آیات ۶۲-۶۶

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ

وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا
 تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
 وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ
 تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۳) أَمَّنْ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ
 يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ
 قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶۴) قُلْ لَا يَعْلَمُ
 مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ
 أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵) بَلِ أَدْرَاكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي
 شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (۶۶)

ترجمه

یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می‌کند، بلارا
 می‌گرداند و شمارا جانشینان [پیشینیان بر] روی زمین می‌کند؟ آیا در جنب
 خداوند خدایی هست؟ چه اندک پند می‌گیرید. یا کیست که شمارا در تاریکیهای
 خشکی و دریا راه می‌نماید و کیست که بادهارا پیشاپیش [باران] رحمتش
 مژده‌بخش می‌فرستد؟ آیا در جنب خداوند خدایی هست؟ خداوند فراتر است از آن
 که شریکش می‌گیرند. یا کیست که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز
 می‌گرداند؟ و کیست که شمارا از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ آیا در جنب
 خداوند خدایی هست؟ بگو اگر راست می‌گویید برهانتان را بیاورید. بگو هر آن کس
 که در آسمانها و زمین است جز خداوند غیب نمی‌داند؛ و [ایشان] نمی‌دانند که
 چه هنگامی برانگیخته می‌شوند؟ یا مگر عملشان در [بارهی] آخرت به کمال
 است [؟!]، بلکه ایشان از آن در شک هستند، [و] بلکه از [درک] آن کور دل

هستند.

تفسیر

[أَمَّنْ يُجِيبُ الْمَضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ] بدان که انسان از اوّل استقرار ماده‌اش در مقرّ خود (رحم) بالفعل جماد است، بالقوه نزدیک به فعل نبات، بالقوه دور حیوان است و در نسبت دورتر و بالقوه دورتر انسان طبیعی ملکی است و از آن هم دورتر انسان ملکوتی و جبروتی است. و لکن فطرت انسان در آن حال مقتضی استقرار در رحم و تغذیه از خون و سایر رطوبت‌های رحم است، که به رحم می‌چسبد و از رطوبت‌های آن استفاده می‌کند.

سپس نبات بالفعل، سپس حیوان بالفعل مانند حیوان بودن کرم‌های خاکی می‌گردد، تا آن که متولّد می‌گردد و حیوان بالفعل و انسان ملکی بالقوه می‌شود تا آنگاه که به مقام تمیز و مراهقه می‌رسد که در این هنگام انسان ضعیف بالفعل می‌شود و هم چنین شیطننت او در این هنگام ضعیف است و قوه‌ی شهوی و غضبی‌اش قوی است به نحوی که بر انسانیت و شیطانیت غالب است.

با شهواتش خواسته‌اش را طلب می‌کند و آن را جذب و با غضبش معارض و ممانع خود را دفع می‌کند و بر او غضب می‌کند، با شیطانیت ضعیفش در تحصیل خواسته‌هایش حیل‌های ضعیفی به کار می‌برد، با انسانیت ضعیفش از بعضی از کارهایی که از او ظاهر می‌شود خجالت ضعیفی می‌کشد.

تا وقتی که به مقام بلوغ و رشد برسد و آماده‌ی تعلق تکلیف گردد که

در این هنگام انسانیت و شیطانیت قوی می‌شوند چنانچه شهوت و غضبش نیز قوی می‌شوند، با شهوت قوی طلب او نسبت به خواسته‌هایش شدت می‌گیرد و با غضب قوی اش دفع و غضب او بر مزاحمش شدید می‌شود. با شیطنت قوی اش حيله به کار بستن در طلب خواسته‌هایش شدت می‌گیرد و با انسانیتش انزجار و خجلت او از چیزی که منافی انسانیت اوست فزونی می‌یابد.

پس اگر در این هنگام توفیق او را یاری کرد، داعی الهی با دعوت ظاهری یا دعوت باطنی او را فراخواند و دعوت را پذیرفت و بایعت عام یا خاص بیعت نمود و مسلمان یا مؤمن گشت و آنچه که در بیعت او با او گرفته شده به آن عمل کرد انسانیت او شدت می‌گیرد و سالک الی الله می‌شود و پشت به عالم و اسباب عالم می‌کند تا آنجا که از اسباب قطع نظر می‌کند و با همه‌ی وجودش به مسبب الاسباب توجه پیدا می‌کند و این اضطرار تکلیفی است.

زیرا اضطرار عبارت است از قطع نظر از وسائل و اسباب و توجه به مسبب الاسباب و توسل به او.

و به همین معنا اشاره کرده‌است امام صادق علیه السلام که فرموده: اضطرار عین دین است.

و تفصیل دعا و روش آن در سوره‌ی بقره در ضمن قول خدای تعالی:
[اذا سألك عبادي عني فاني قريب] ^(۱).

و اگر انسان به دامن وصی یا نبی چنگ نزند و با بیعت اسلامی یا

ایمانی بیعت نکند قوای حیوانی و سبعی و شیطانی او رو به اشتداد و قوای انسانی در اغلب مردم و اغلب اوقات رو به ضعف می رود تا جایی که انسانیت تحت قوای سه گانه‌ی مذکور مخفی می شود و حکم و آثار مخصوص همین قوای سه گانه می شود، لکن همین انسان گاهی مبتلا و گرفتار می شود تا آنجا که شیطنت از حيله کردن عاجز می گردد، قوه‌ی شهوت از خواسته‌ها و آرزوها ناامید می گردد و قوه‌ی غضب از دفع و بسط به حسرت می افتد.

زیرا قوه‌ی مدرکه درک می کند و می فهمد که چه می خواهد و شیطنت با استعمال متخیله و اظهار واهمه و خیال صورت‌ها و معانی را تصرف می کند و برای رسیدن به آن خواسته حيله به کار می برد و نیروهای عمل کننده برای طلب خواسته‌ها به حرکت در می آیند، ولی وقتی شیطنت در راه رسیدن به هدف و خواسته مانع و دافعی بیابد قوه‌ی غضب برای دفع آن مانع به حرکت می افتد.

پس اگر از رسیدن به آن خواسته و هدف ناامید شد قوه‌ی متخیله از حرکت و تصرف، قوه‌ی واهمه و خیال از اظهار معانی و صور، قوه‌ی عمل کننده از طلب و قوه‌ی شهوت و غضب از خواستن و دفع باز می ایستد و در این هنگام انسانیت بدون حاجب و مزاحم ظاهر می شود.

و چون فطرت انسانیت تضرع و پناه بردن به خدا و سؤال و درخواست از اوست با فطرتش تضرع می کند و به خدا پناه می برد و از او درخواست می کند.

و این همان اضطرار تکوینی فطری است و چون هر دو اضطرار مظهر انسانیت انسان است و لطیفه‌ی سیاره‌ی انسانی لطیفه‌ی الهی است

زبان انسانیت زبان خدا و درخواست و سؤال او سؤال خدا می‌شود (سؤال و درخواست خدا از خودش) رد نمی‌شود بلکه اجابت می‌شود.

و مولوی رحمته‌الله به همین اضطرار و این که زبان دعا کننده هنگام اضطرار زبان خداست اشاره نموده است آنجا که گفته:

هم دعا از من روان کردی چو آب هم ثباتش بخش و گردان مستجاب
هم تو بودی اوّل آرنده دعا هم تو باش آخر اجابت را رجا
چون خدا از خود سؤال و کدّ کند پس سؤال خویش را کی ردّ کند
هم دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو
این مضطرّ اگر اضطرارش تکلیفی باشد حتماً بر قوای سه گانه غالب
می‌شود و در عالم صغیر مالک آنها می‌گردد، اگر در عالم صغیر مالک شد،
مالکیت او منتهی به مالکیت در عالم کبیر می‌شود.

و این مالکیت و اجابت جز از جانب خدا نیست و اگر اضطرار او تکوینی باشد و بر آن باقی بماند بالاخره به اضطرار تکلیفی منتهی و اضطرار تکلیفی سبب مالکیت و جانشینی در دو عالم می‌شود.

[وَيَكْشِفُ السُّوءَ] خداوند در جهت اجابت دعای او سوء و بدی را کشف می‌کند و بر می‌دارد و سوء اعمّ است از چیزهایی که بر انسان وارد می‌شود و با انسانیت انسان و حیوانیت او سازگاری ندارد.

و از تبعات و پی آمدهای گناهان و از نقایصی که لازمه‌ی انسان است از قبیل انانیت و حدود نجات می‌یابد.

[وَيَجْعَلُكُمْ] از غیبت به خطاب التفات نمود تا اشعار به این باشد که مضطر اگر اهل خلافت و جانشینی باشد برای او حالت حضور و مخاطب پیش می‌آید و اگر حالت حضور برای او حاصل نشود شأنیّت خلافت

را نخواهد داشت.

[خُلَفَاءَ الْأَرْضِ] خلفای زمین عالم صغیر و کبیر چنانچه ذکر شد. اما تفسیر به جانشینی گذشتگان به سبب ارث بردن زمین و اموال آنها پس ذکر آن بعد از اجابت مضطرّها و کشف سوء از آنان مناسب نیست، خصوصاً طبق آنچه که از ائمه علیهم السلام وارد شده که [واو] در قرآن برای ترتیب است.

از امام صادق علیه السلام آمده است که آیه‌ی در قائم آل محمد علیهم السلام نازل شده که او به خدا سوگند مضطرّ است آنگاه که در مقام دو رکعت نماز می‌گذارد و خدای عزّوجلّ را فرامی‌خواند و خداوند دعای او را مستجاب کرده و کشف سوء می‌نماید و او را خلیفه‌ی در زمین قرار می‌دهد^(۱).

[أَلِلَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ] آیا با خدا خدایی هست؟ اندکی از شما به این نکته پی می‌برند.

یا چیز اندکی را به یاد می‌آورید، یعنی چه مقدار اندک از نعمت‌های خدا را به یاد می‌آورید.

[أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ] چه کسی شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا هدایت می‌کند؟ بدین گونه که به شما قوا و مشاعر می‌دهد و ستارگان را در حرکاتش منظم و منضبط می‌نماید.

[وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ] و چه کسی بادهای را پیشاپیش مژده ده باران رحمت می‌فرستد.

تکرار مطلب برای آن است که فرستادن بادهای جدا از جنس هدایت است.

[اَللّٰهُ مَعَ اللّٰهِ تَعَالٰى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ اَمَّنْ يَبْدُوْا
 الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ] آيا
 در جنب خداوند خدایی هست؟

خدا بزرگتر است از آنچه شرک می‌آورند؛ چه کسی است که
 آفرینش را آغاز و سپس برمی‌گرداند و کیست که به شما از آسمان روزی
 می‌دهد، بدین گونه که اسباب آسمانی را سبب سازی می‌کند و فراهم
 می‌آورد؟ از قبیل اشعه‌ی ستارگان و تخالف و پشت سر هم آمدن شب و
 روز، حرکت دادن ابر و نازل کردن باران، یا مقصود از آسمان آسمان عالم
 ارواح است.

و مقصود از رزق انسان علوم و احوال و اخلاق و مکاشفات است.
 [اَللّٰهُ مَعَ اللّٰهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ
 صَادِقِيْنَ] جایز نیست این کارها را بر معبودهای خودتان نسبت دهید، بلکه این
 کارها کارهای خدای تعالی است و جایز نیست چیزی از معبودهای شما با خدای
 تعالی در این مورد شریک باشند و اگر در این افعال با خدای تعالی شریکی نباشد در
 عبادت نیز شریکی با خدا نخواهد بود، زیرا استحقاق عبادت جز با این افعال نیست.
 [قُلْ] بگوای محمد ﷺ: [لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ
 وَالْاَرْضِ الْغَيْبَ اِلَّا اللّٰهُ] هیچ کس در آسمانها و زمین جز خدا غیب
 نمی‌داند.

[معنای غیب و علم غیب]

بدان که آسمان اطلاق می‌شود بر چیزی که دارای علو و ارتفاع بوده
 و در پایین تر از خودش تأثیر داشته باشد.

و زمین اطلاق می شود بر چیزی که پایین و دارای انفعال است و این دو به معنای اختصاصی به آسمان و زمین طبیعی ندارند، بلکه همه‌ی عالم ارواح به این معنا آسمان است و همه‌ی عالم اجسام ملکی و ملکوتی علوی و سفلی زمین است.

غیب عبارت از چیزی است که از نظر کسی که این غیب برای او غیب است غایب باشد اعم از آن که برای غیر او مشهود و حاضر باشد یا نباشد.

و مقصود از کسی که در آسمانها و زمین است کسی است که محدود به حدود آسمانها و زمین بوده و از حجابهای تعینات آسمان و زمین خارج نباشد.

زیرا انسان ملکی کسی است که تحت حدود ملک محجوب باشد و ادراکاتش منحصر بر محسوسات باشد، زیرا مدرک در ادراک خودش باید هم سنخ و همجنس مدرک باشد، بلکه باید متحد با او باشد، پس مدرک وقتی ملکی باشد مدرک آن نیز ملکی می شود و در این صورت جمیع آنچه که در آسمانهاست اعم از آسمانهای طبیعی و آسمانهای ارواح نسبت به او غیب شمرده می شود.

و ادراک انسان ملکوتی از ملکوت فراتر نیم رود و مدرک او مجرد صرف نمی تواند باشد و چیزهایی که مجرد از تقدّر و اندازه هستند نسبت به او غیب است، ادراک انسان جبروتی که محدود به حدود عقول است به عالم مشیّت نمی رسد و عالم مشیّت نسبت به او غیب است.

پس صحیح است که گفته شود: همه‌ی محدوده‌ها به حدود آسمانهای ارواح و زمینهای اشباح غیب را نمی دانند که آن عالم اسماء و صفات است و جز خدا کسی آن را نمی داند و اگر لفظ [من] موصوله مخصوص به ممکنات باشد استثنای

منقطع است و اگر مختصّ به ممکنات نباشد استثنای متّصل است.

[علم ائمه علیهم‌السلام]

از آیه‌ی فوق نمی‌توان این نتیجه را گرفت و اشکال کرد که پس چگونه ائمه علیهم‌السلام علم آنچه را که واقع شد و آنچه را که واقع خواهد شد تا روز قیامت می‌دانستند، علی علیه‌السلام و اصحابش علم تأویل خوابها، بلاها و انساب رامی دانستند و ارد نیست، زیرا ائمه علیهم‌السلام غیر از کسانی هستند که در آسمانها و زمین هستند، چون آنها محدود به حدود آسمان و زمین نیستند، زیرا آنها به مقام اطلاق رسیده‌اند که همان مقام مشیّت است، در این مقام فرقی بین آنها و حبیبشان نیست، پس علم آنها در آن مقام علم خداست و اما در مورد سایر مقامات که مقید و محدود به حدود آسمانها و زمین است علمشان به واسطه‌ی تعلیم خداست، یعنی به واسطه‌ی تعلیم، مقام مطلق آنها که _____ فرقی با آن ندارد.

بدان معنا که ایشان در این مقام از انسانیت خود فانی و به وجود خدا باقی هستند، نه به وجود خودشان، پس بسبب علم خدا و با علم خدا عالم به غیب آسمانها و زمین هستند و با تعلیم خدا سایر مقامهای نازلشان را که محدود به خود مقامهای نازل است تعلیم می‌دهند.

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام روزی از کارهایی خبر داد که هنوز نیامده و تحقّق نیافته بود، پس به او عرض شد: یا امیرالمؤمنین به تو علم غیب داده شده؟ آن حضرت خندید و فرمود: آن علم غیب نیست، بلکه یاد

گرفتن و تعلّم از صاحب علم است، علم غیب فقط علم ساعت و قیامت است و چیزی است که خداوند آن را علم غیب شمرده و فرموده: [انّ الله عنده... تا آخر آیه] پس خداوند سبحانه و تعالی می داند آنچه در رحم هاست، مذکر است یا مؤنث، زشت یا زیبا! سخی است یا بخیل! بدبخت است یا خوشبخت! و چه کسی هیزم آتش است! یا در بهشت مرافق پیامبران است!

پس این علم غیب است که جز خدا کسی آن را نمی داند و ماسوای این امور علمی است که خداوند به نبیّ خود یاد داده و نبیّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علم آن را به من آموخته، برای من دعا کرده است که سینه ام گنجایش، جوارح و اعضايم آن را نگهدارد و پس از آنچه که بیان شد دیگر حاجت بیان اجزای حدیث نیست ^(۱).

[وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ] نمی دانند در چه مقامی از مقامات برانگیخته، زیرا کسی که محدود به حدّ از حدود آسمانها و زمین است هنگام برخاستن از قبر حدّش را نمی داند، هم چنانکه جای این قیام و موقعیت خود را نیز در آن نمی داند و کسی که از این حدّرها و آزاد است وقت برانگیخته شدن و موقعیتش را به سبب علم خدا می داند، نه با علم خودش.

[بَلِ أَدَارِكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ] علم آنان در آخرت فانی می شود، با آخرت تکامل پیدا می کند، یا علم آنان در حقّ آخرت فانی می گردد، بدین معنا که چیزی از آخرت را نمی دانند، یا اسباب علم شان در حقّ آخرت متلاحق می شود، یعنی آیات و علامات را درک می کنند که

دلالت بر وجود آخرت می‌دارد.

لفظ [بِل اِدَارِك] (ابدال شده دال بر تاء در باب تفاعل)، [بِل اِدْرِك] از باب افعال، [بِل اِدْرِك] از باب افتعال، [بِل دِرِك] با فتحه‌ی لام و سکون دال خفیفه از باب افعال با نقل حرکت حمزه و لام الفعل و حذف لام الفعل، [بِل اِءِدْرِك] و [بِل اِتْدَارِك] و [بِلِی اِدْرِك] و [بِلِی اِءِدْرِك] و [اِم اِدْرِك] و [اِم تِدَارِك] خوانده شده است.

[بِلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا] بلکه آنان در شك از آخرت هستند.

[بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ] کسی که در چیزی شك می‌کند آن را نخست تصوّر می‌کرده و سپس در ثبوتش آن شك می‌کند، آن را اثبات یا نفی می‌کند و اینان نسبت به امر آخرت کور هستند و اصلاً آن را درک نمی‌کنند، نه به صورت تصوّر و نه تصدیق و ترتّب اضراب‌ها و وجه ترتّبشان بر حسب معانی ادراک موکول به ذوق ناظر است.

آیات ۶۷-۹۳

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَاَبَاؤُنَا اٰنَّا
لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وُعِدْنَا هٰذَا نَحْنُ وَاَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ
اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ (۶۸) قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ
فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶۹) وَلَا تَحْزَنْ
عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (۷۰) وَيَقُولُونَ
مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۷۱) قُلْ عَسٰى اَنْ
يَكُوْنَ رَدْفٌ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲) وَاِنَّ
رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلٰى النَّاسِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۷۳)

(٧٣) وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (٧٤)
 وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (٧٥) إِنَّ
 هَذَا الْقُرْآنَ يُقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ
 يَخْتَلِفُونَ (٧٦) وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (٧٧) إِنَّ
 رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (٧٨) فَتَوَكَّلْ
 عَلَىٰ اللَّهِ إِنَّكَ عَلَىٰ الْحَقِّ الْمُبِينِ (٧٩) إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ
 وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (٨٠) وَمَا أَنْتَ
 بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ
 بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (٨١) وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا
 لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا
 يُوقِنُونَ (٨٢) وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ
 يُكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (٨٣) حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ
 أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٨٤)
 وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (٨٥) أَلَمْ يَرَوْا
 أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنْ فِي ذَلِكَ
 لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٨٦) وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنُزِعَ مَنْ
 فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ
 دَاخِرِينَ (٨٧) وَتَرَىٰ الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرًّا
 السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا
 تَفْعَلُونَ (٨٨) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ

يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ
 فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰) إِنَّمَا أَمِرتُ أَنْ
 أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمِرتُ أَنْ
 أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱) وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى
 فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (۹۲)
 وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ ءَايَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ
 عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳)

ترجمه

و کافران گویند: آیا چون ما و پدرانمان [مردیم] و خاک شدید [از نو
 زنده و] برانگیخته خواهیم شد؟ و ما و پدرانمان از این پیش نیز چنین وعده‌ای
 داده‌اند، این جز افسانه‌های پیشینیان نیست. بگو در زمین سیر و سفر کنید و بنگرید
 که سرانجام گناهکاران چگونه بوده است؟ و بر آنان اندوه مخور، از نیرنگی که
 می‌ورزند دلتنگ مباش. و گویند اگر راست می‌گویید: این وعده کی فرامی‌رسد؟
 بگو چه بسا بخشی از آنچه درباره‌اش بی‌تابی می‌کنید به شما برسد. و بیگمان
 پروردگارت بر مردم بخشش و بخشایش دارد ولی بیشترین‌های آنان سپاس
 نمی‌گزارند. و بی‌گمان پروردگارت آنچه در دل‌هایشان دارند و آنچه را آشکار
 می‌کنند می‌داند. و هیچ نهفته‌ای در آسمان و زمین نیست مگر آن که در کتابی
 روشن‌گر است. همان این قرآن بیشترین‌های آنچه بنی‌اسرائیل در آن اختلاف نظر
 دارند بر آنان بیان می‌دارد. و آن رهنمود و رحمتی برای مؤمنان است. بیگمان
 پروردگارت با حکم خویش در میان آنان داوری خواهد کرد و او پیروزند داناست.
 پس بر خداوند توکل کن که تو برخوردار از حق [و حقیقتی] آشکار هستی. تو
 مردگان را [سخن] نشنوانی، به ناشنویان [به‌ویژه] چون پشت کنند آوایی

نشنوانی. و تو به راه آورنده‌ی نابینایان از گمراهیشان نیستی؛ تو [سخن خود را] جز به کسانی که به آیات ما ایمان دارند و خود اهل تسلیم‌اند، نمی‌شنوانی. و چون حکم [عذاب] ما بر آنان تعلق گرفت برایشان دابة الارض را از زمین برآوریم که با آنان سخن بگوید که مردم به آیات ما یقین نداشته‌اند. و روزی که از هر امتی گروهی از منکران آیات خود را محشور گردانیم و سپس به هم بیبوندند. چون گرد آمدند فرماید: آیا آیات مراد روغ انگاشتید؟ حال آن که به آنها احاطه‌ی علمی نداشتید؛ یا خود چه کارها کردید؟ و به خاطر ستمی که ورزیده بودند، حکم [عذاب] بر آنان تعلق گیرد و سخن نگویند. آیا ننگریسته‌اند که ما شب را آفریده‌ایم که در آن آرام گیرند و روز را چشم‌اندازی روشن [گردانده‌ایم]، بی‌گمان در این برای اهل ایمان مایه‌های عبرت است. و روزی که در صور دمیده شود، هر کس که در آسمانها و هر کس که در زمین هست - جز کسی که خدا خواهد - هراسان شوند، همگان خاکساران به نزد او آیند. و کوهها را بینی [و] آنها را ساکن انگاری، حال آن که همانند حرکت ابر، حرکت دارد؛ [این] آفرینش خداوند است که هر چه را در کمال استواری پدید آورده است؛ او به آنچه می‌کنید آگاه است. هر کس که کار نیکی پیش آورد، او را پاداشی است بهتر از آن، آنان از هراس در آن روز ایمن هستند. و هر کس کار بدی پیش آورد، چهره‌هایشان در آتش جهنم سرنگون شود؛ آیا جز در برابر آنچه کرده‌اید جزا می‌یابید؟ همانا فرمان یافته‌ام که پروردگار این شهر را که آن را حرم [امن] قرار داده‌است، بپرستم؛ و همه چیز او راست؛ و فرمان یافته‌ام که از مسلمانان باشم. و این که قرآن را بخوانم؛ پس هر کس رهیاب شود، همانا به سود خویش رهیاب شده است، هر کس بیراه رود بگو که من فقط از هشداردهندگانم. و بگو سپاس خداوند را، زودا که آیات خویش را به شما بنمایاند، آنگاه آنها را بشناسید؛ پروردگارت از آنچه می‌کنید غافل نیست.

تفسیر

[وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا] آنان که به آخرت و بعث کافر شدند گفتند: [أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَّءَابَاؤُنَا أَنَّا مُخْرَجُونَ] جواب [اذا] محذوف است، [ءِإِنَّا لَمُخْرَجُونَ] تأکید جمله‌ی اوّل است و تقدیر چنین است: [ءِإِذَا كُنَّا تُرَابًا مَّخْرَجٌ ءِإِنَّا لَمُخْرَجُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَّءَابَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ] کافران می‌گویند: آنچه می‌گویید به پدران ما قبل از ما وعده داده شده، یا قبل از وعده‌ی ما به آنان وعده داده شده و چیزی از آن وعده‌ها به ظهور نرسیده است.

[إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ] اینها احادیث و سخنانی هستند که دارای نظم و نظام نیستند، افسانه‌هایی هستند که حقیقت ندارند. لفظ [اساطیر] جمع [اسطار] جمع [سطر] است، یا جمع [اسطار] و اسطیر با کسره‌ی همزه در هر دو است، یا جمع [اسطور] یا ضمّ همزه است بدون تاء یا با تاء در همه‌ی این لغات، چنانچه سابقاً گذشت.

[قُلْ] به آنها بگو: [سِيرُوا فِي الْأَرْضِ] در سرزمین عالم طبع (عالم کبیر) یا صغیر یا در عالم سرّ و اخبار گذشتگان، یا در زمین قرآن و اخبار انبیا و اولیا علیهم‌السلام سیر کنید.

[فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ] و سرانجام کسانی را که به سبب انکار آخرت و سپس با انکار رسولان علیهم‌السلام و اطاعت نکردن از آنها در امر آخرت مرتکب جرم شدند، بنگرید.

[وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ] تو به جهت نهایت رحمت و مهربانی که داری می‌خواهی همه‌ی بندگان مطیع باشند و مورد رحمت قرار گیرند، آنگاه که اطاعت نمی‌کنند و مستحقّ عذاب می‌شوند و هناک می‌شوی و نباید بر

آنان اندوهناک شوی چون ایمان نیاوردن و اطاعت نکردنشان مسبوق به مشیت ماست.

[وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَكُرُّونَ] تو از مکرهای آنان در تنگ و ضیقی مباش که خداوند به سوی تو و به آنان و مکرشان نظر می اندازد و مکر آنان جز با مشیت و خواست ما تنفیذ نمی شود و اگر ما تنفیذ آن را بخواهیم جهت حکمتها و مصالحی است که بر تو باز می گردد.

[وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ] و می گویند و عده‌ی عذاب یا و عده‌ی قیامت یا رجعت چه وقت است؟ آنها عذاب یا قیامت را از باب استهزا دیر شمردند، به قرینه‌ی [رَدْفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ] یا آنان از وقت قیامت و عذاب به طور استهزای پرسیدند.

[قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ] بگو آن موعد نزدیک شما یا به دنبال شماست.

[بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ] و بعضی از چیزهایی که عجله می کنید به شما نزدیک است، یعنی عذاب.

برخی گفته اند: آن بعضی چیزها عبارت از کشتن و اسارت در روز بدر یا عذاب هنگام مرگ یا عذاب در برزخ است (و شاید موارد بی شمار دیگر).

[وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ] و پروردگار تو صاحب فضل بر مردم است و لذا بر بندگان مهلت می دهد تا شاید توبه کنند، انعام کرده و انواع نعمت های ظاهری و باطنی می دهد باشد که شکرگزار باشند.

[وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ] ولکن بیشترشان نعمت ها را احساس

نمی‌کنند، چون مانند چهار پایان هستند و شکرگزار نیستند.

[لَا يَشْكُرُونَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ]

پروردگار تو می‌داند آنچه را که در سینه‌هایشان پنهان می‌کنند، یعنی آنچه را که از دیگران می‌پوشانند از قبیل نیت‌ها، تصمیم‌ها، اراده‌ها، اخلاق، احوال، خیالات و خطورات قلبی، یا می‌داند آنچه را که سینه‌هایشان از خودشان و از نفس‌هایشان پنهان می‌کنند، یعنی چیزهای نهانی و مخفی که آنها را اصلاً احساس نمی‌کنند.

[وَمَا يُعْلِنُونَ] و آنچه را که از اقوال و افعال آشکار می‌سازند،

یا آنچه را که بر دیگران یا خودشان علنی می‌سازند که در این صورت شامل خیالات و خطورات ذهنی نیز می‌شود.

[وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ] لفظ [غَائِبَةٍ] مصدر یا اسم مصدر به معنای

چیزی است که غایب باشد، یا فقط اسم است که به همین معنای آمده‌است، یا وصف است به معنای خصلت یا به معنای ذره‌ای که غایب باشد.

[فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ] خود آن کتاب ظاهر

و روشن است یا آنچه که در آن است ظاهر و روشن است، یا ظاهرکننده‌ی چیزی است که در آن است.

و این جمله از قبیل تعمیم است، یعنی خداوند می‌داند آنچه را که

سینه‌هایشان آن را پنهان کرده و آنچه را که آشکار می‌سازند، بلکه خداوند جمیع ذرات را که از جمیع خلق در آسمانها و زمین غایب است می‌داند.

[إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَاقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ] این قرآن

آنچه بر بنی اسرائیل گفته شده بیان می‌دارد این کلام از ماقبلش در لفظ و معنا منقطع است، یا جواب سؤال مقدر از علت حکم است لذا ادات وصل

نیارود.

[أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ] بیشتر چیزهایی که مورد اختلاف آنان است بیان می‌کند از قبیل بهشت و اوصاف آن، جهنم و رنجهایش، خلود و عدم آن و تشبیه و تنزیه، سایر اوصاف ربوبی و نبی موعود که موسی و سایر انبیاء علیهم السلام بشارت داده‌اند و احکام تورات که بیشتر آن را مخفی می‌کنند و در آن اختلاف دارند.

[وَإِنَّهُ هُدًى] قرآن صاحب هدایت یا هدایت‌کننده یا سبب هدایت است، البته حمل هدایت بر قرآن از باب مبالغه است (زیرا قرآن فی حد ذاته خود هدایت‌پر هیز کاران هست چه کلمه هدایت بیاید یا نیاید) **[وَرَحْمَةٌ]** و سبب رحمت است.

[لِلْمُؤْمِنِينَ] برای مؤمنان زیرا غیر مؤمن از قرآن بهره‌مند نمی‌شود یا قرآن برای آنها و گمراهی و نعمت است.

[إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي] جواب سؤال مقدر است، گویا گفته شده: خداوند در اختلاف بین آنان چه می‌کند؟ پس فرمود: خداوند بین آنان حکم می‌کند.

[بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ] حکمی که مناسب و لایق‌شان باشد، نه با حکمی که از پیش خود اختراع کرده‌اند.

[وَهُوَ الْعَزِيزُ] خداوند عزیز است و چیزی نمی‌تواند مانع نفوذ حکمش گردد.

[الْعَلِيمُ] خداوند دقایق استحقاق آنان را می‌داند.
[فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ] به قضا و حکم خدا که در بین مردم نافذ است نظر بیانداز و به تصرف تام او همان‌طور که می‌خواهد نگاه کن و از خستگی نظر به افعال آنان راحت باش، در همه‌ی کارها و همه‌ی کارها و

اقوال آنها به خدا توکل کن.

[إِنَّكَ عَلَىٰ الْحَقِّ الْمُبِينِ] تو بر حق آشکار هستی، پس در همان

حالت که هستی شك به خود راه نده تا این که توکل تو از بین برود.

این جمله (برای) دلداری محمد ﷺ و امت اوست و آنان را از شك و

تردید باز می‌دارد.

[إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ] جواب سؤال مقدر است، گویا که

محمد ﷺ گفته باشد: آیا چیزی به آنان نگویم؟

پس فرمود: چیزی به آنان نگو، چون آنان مردگانند و تو می‌توانی

مردگان را شنوا سازی.

[وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ] و تو نمی‌توانی آنان را

بشنوانی و شنوا کنی، چون آنان از انسانیت مرده هستند، نمی‌توانند ندای

انسان را بشنوند، چون آنان نسبت به ندای انسان کر هستند.

لفظ [لا یسمع] با تا به صورت خطاب و لفظ [الصم] با نصب خوانده

شده است.

[إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ] وقتی پشت به تو می‌کنند که در نتیجه

حتی اشاره را نیز نمی‌فهمند.

و لفظ [مدبرین] حال تأکید یا غیر تأکید است.

[وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ] چون تو هر

اندازه که راه را به آنان ارائه کنی از دیدن راه عاجزند.

[إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا] تو نمی‌توانی شنوا

سازی مگر کسی را که مشرف بر ایمان باشد، یا کسی را که تصدیق و اذعان

به آیات تکوینی ما بکند که در آفاق و انفس حاصل است، بخصوص در نفس

انبیا و اولیا علیهم السلام یا اذعان به آیات تدوینی بنمایند. یا با بیعت عامّ یا خاصّ ایمان بیاورد.

[فَهُمْ مُسْلِمُونَ] با بیعت عامّ مسلمان هستند، یا برای شنیدن و گوش فرا دادن تسلیم هستند.

[وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ] هنگامی که وعدۀ عذاب کافران برسد و آن هنگام ظهور (عج) قائم (عج) و قول و گفته‌ی ظهور (قائم (عج) در عالم صغیر و کبیر است و تفسیر به نزول عذاب هنگام فرار سیدن قیامت نیز شده است.

[أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ] در آن هنگام جنبندۀ ای برانگیزیم که با آنان سخن گوید.

این از علامات ظهور (قائم (عج) است و آن وقتی است که طلوع آفتاب از مغرب صورت گیرد و جنبندۀ تفسیر به امیرالمؤمنین علیه السلام شده و خداوند او را در بهترین صورت بیرون می آورد و با او علامت گذارندۀ ای (متوسّم) هست که دشمنانش را علامت می گذارد.

و از علی علیه السلام آمده است: من صاحب عصا و علامت گذار و جنبندۀ ای هستم که با مردم سخن می گوید.

و از علی علیه السلام در حدیث دیگری آمده است: با آن جنبندۀ انگشتر سلیمان علیه السلام و عصای موسی علیه السلام است که انگشتر را بر صورت هر مؤمن می زند نقش می بندد: او به حقّ مؤمن است، عصا را بر صورت هر کافر می گذارد و در صورت او نوشته می شود: او به حقّ کافر است.

[وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكْذِبُ]

بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ] (جمله‌ی عطف اذا به تقدیر لفظ اذکر می‌باشد) به یاد آور آن هنگام در روز ظهور قائم یا قیامت را که از هرامتی گروهی از دروغ انگاران را گرد هم آوریم و سپس آنان را به هم ببیوندند.

[حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا] چون گرد آمدند فرماید: آیا آیات ما را دورغ انگاشتید و حال آن که به آنها احاطه‌ی علمی نداشتید، این چه کارهایی بود که کردید و به خاطر او ظلم به آیات که مقصود آل محمد ﷺ است، عذاب موعود بر آنان تعلق می‌گیرند.

[فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ] و آنان نمی‌توانند سخن بگویند (حرفی برای توجیه عمل خود ندارد) چون عذاب شدید است، یا اجازه سخن گفتن به آنان داده نمی‌شود.

و در خبری از امام صادق علیه السلام آمده است: منظور از آیات امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام می‌باشند، پس راوی گفت: عامه گمان می‌کنند که مقصود از قول خدای تعالی: [و یوم نحشر من کلّ امة فوجاً] روز قیامت است.

پس امام علیه السلام فرمود: آیا خداوند در روز قیامت از هرامتی گروهی را حشر می‌کند و بقیه را به حال خود می‌گذارد؟ نه، چنین نیست، لکن مقصود روز رجعت است و اما آیه‌ی قیامت عبارت است از [و حشرنا هم فلم نغادر منهم احداً] ^(۱).

[الْمُ يَرَوْنَ] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: آیا چنین چیزی

می‌شود؟ پس فرمود: به زودی چنین چیزی خواهد شد که خداوند شما را در دنیا مهمل نمی‌گذارد در حالی که دنیا مقدمه‌ی آخرت است و برای شما جمیع آنچه را که برای معیشت و زندگی خود احتیاج دارید مهیّا و آماده ساخته، پس در آخرت شما را مهمل نمی‌گذارد.

[أَنَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ] آیانمی‌بینند که ما شب را قرار دادیم تا در آن آرام و ساکن گردند، (آرامش پیداکنند)؟ که آن با خواب، سکون قوا از هیجان و روح پراکندگی و نفس از خیالات، حاصل می‌شود.

[وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا] و روز را چشم اندازی روشن قرار دادیم اسنادروشن‌گر بودن به روز از باب مجاز عقلی است، یا بدان معنای باشد که روز را سبب دیدن قرار دادیم یا به معنای که روز شخص را بینا قرار می‌دهد.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ] و در این امور آیات و نشانه‌های متعددی است که دلالت بر علم قدرت و حکمت خدای تعالی می‌کند و هم چنین دلالت می‌کند بر این که خدای تعالی نسبت به بندگانش مهربان است و آنان را به بهترین وجه تربیت می‌کند، در دنیا نیز که مقدمه‌ی آخرت و پل عبور به منازل اخروی است مهمل نمی‌گذارد پس در آخرت نیز آنان را بدون حساب ثواب و عقاب یا بدون بقا و حیات رها نمی‌کند.

[لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] البته این آیات و نشانه‌ها برای قومی است که ایمان به خدا و آخرت بیاورند.

[وَيَوْمَ يُنْفَخُ عَظْفُ بَرِّ] [یوم نحشر] است، سپس در روزی که دمیده شود.

[فِي الصُّورِ] در [صور] لفظ [صور] چنانچه گذشت جمع [صورت] است، خواه مخفف [صور] با ضمه‌ی صاد و فتحه‌ی واو باشد، خواه خودش جمع باشد، یا شاخی از آهن باشد که نفخه‌ی اوّل در آن دمیده می‌شود برای میراندن اشیا و نفخه‌ی دوّم برای زنده کردن و برانگیختن و ممکن است مقصود نفخه‌ی اوّل باشد که در این صورت

[فَقَزَعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ] مقصود از فزع مرگ است.

و برخی گفته‌اند: در صور سه بار دمیده می‌شود بار اول دمیدن برای فزع و بار دوم دمیدن میراندن بار سوّم دمیدن زنده کردن می‌باشد و ممکن است مقصود دمیدن برای احیا و زنده‌گردانیدن باشد که در این صورت مقصود از فزع، فزع حیات بعد از مرگ است.

[إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ] مگر کسانی که خداوند بخواهد که فزع نکنند یا نمیرند و آنان ملایکه هستند که با بقای خدا باقی هستند، نه با بقای خودشان، به وجود خدا موجود هستند، نه با وجود خودشان و هم‌چنین‌اند انبیایی که بر آن حال هستند.

بعضی گفته‌اند: آنان جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل عليهم السلام هستند.

و بعضی گفته‌اند: در خبری آمده است: مقصود از آنان شهدا هستند که در آن روز فزع نمی‌کنند، مقصود از [آمنین] کسانی هستند که مرتکب حسنه شوند، چه خدای تعالی می‌فرماید: [و هم من فزع يومئذ آمنون]

چنانچه می آید^(۱).

[وَكُلُّ] همه‌ی کسانی که فزع و بی تاب می‌کنند [أَتَوْهُ] داخِرین [منقاد و ذلیل به محشر درآیند، اگر مقصود از فزع بی تابی مرگ باشد مقصود این است که همه‌ی آنها پس از زنده شدن مطیع و ذلیل خواهند آمد.

[وَتَرَى الْجِبَالَ] خطاب به محمد ﷺ یا عامّ است، اگر خطاب به محمد ﷺ باشد مقصود این است که تو کوه را با چشم بشری می‌بینی و خیال می‌کنی ساکن و بی حرکت است، ممکن است کلام به روشی به تو می‌گویم، همسایه بشنود باشد.

[تَحْسَبُهَا جَامِدَةً] گمان می‌کنی کوه ایستاده و در جای خود ساکن و بی حرکت است، چه لفظ جمود گاهی در وقوف از حرکت استعمال می‌شود، چنانچه در مقابل سیلان استعمال می‌شود.

در تجدد امثال و حرکت جوهری

[وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ] در حالی که کوهها مانند ابرها هستند در سرعت حرکت و قطع مسافت.

و این آیه ممکن است اشاره به تجدد امثال به نحو اتصال باشد که نیست شدن و موجود شدن به نحو اتصال و دایمی در نظرها محسوس نیست.

چنانچه دایره‌ی محسوسی که از حرکات توسطی شعله‌ی چرخان و جوال حاصل می‌شود در حقیقت و نفس الامر وجود ندارد، ولی بواسطه‌ی

۱. نورالثقلین ج ۴ ص ۱۰۱ ح ۱۱۸

اتصال نیستی‌ها و هستی‌ها دایره دیده می‌شود و عرفای کامل بر همین عقیده هستند و به همین آیه استشهاد می‌کنند.

و ممکن است اشاره به حرکت زمین باشد نه آفتاب، چنانچه طبیعیون فرنگ بر همین عقیده‌اند و هیئت جدید شان بر همین مبناست و ممکن است اشاره به انحلال بدن‌ها و اغتدای آنها با بدل چیزی که از آنها به تحلیل می‌رود باشد و ممکن است اشاره تبدل انانیت نفس به انانیت خدایی و انانیت عقل، یا تبدل انانیت عقل انانیت شیطان باشد.

و ممکن است اشاره به سیر نفوس کامل باشد که سیر آنها در هر آن به سوی عرش پروردگارشان می‌باشد و مولوی رحمته علیه به همین معنا اشاره کرده است:

سیر زاهد هر مهی تا پیشگاه سیر عارف هر دمی تا تخت شاه
و ممکن است اشاره به قیامت و به هنگامی باشد که کوهها مانند پشم و پنبه‌ی زده شده باشند که کوهها در این هنگام در حرکت سریع طوری می‌شود که حرکت آنها با چشم دیده نمی‌شود، زیرا اطراف آنها دور بوده و نظر نمی‌تواند به اطراف آنها احاطه نماید.

و لکن قول خدای تعالی [صُنْعَ اللَّهِ] در مقام مدح صنع خدا دلالت بر معانی سابق می‌کند.

[الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ] خداوند هر چیزی را متقن و محکم آفریده به نحوی که او صاف موجود آن درک نمی‌شود و برخلاف اوصافی که دارد به نظر می‌آید.

[إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ] این جمله تعلیل قول خدای تعالی: [تری الجبال تحسبها جامدة] است به اعتبار لازم حکم و آن عبارت از علم خدا به دیدن

کوهها و گمان ساکن بودن آنها، یا این جمله به منزله‌ی نتیجه‌ی: [أتقن کلّ شیء] است.

زیرا وقتی خداوند هر چیزی را متقن آفرید هر نفس را نیز متقن نمود و تعلق نفس به بدن و تصرف آن در حرکات و سکانات بدن را نیز متقن نمود، پس او آگاه است به آنچه که از خیر و شرّ عمل می‌کنید، این وعده و وعید است و لذا به دنبال آن فرمود:

[مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا] هر کس حسنه‌ای انجام دهد خدا به او بهتر از آن تا ده برابر و بیشتر از آن تا آنچه بخواهد می‌دهد یا برای او خیری است که ناشی از آن حسنه است.

[وَهُمْ مِنْ فَرْعِ يَوْمَئِذٍ أَمْنُونَ] مقصود از [حسنة] جنس حسنه و کار نیک است، یا مقصود حسنه‌ی معهود است که آن ولایت علی (علیه السلام) است و برای انسان با بیعت خاصّ ولوی و با توبه و تلقین حاصل می‌شود، چه اگر انسان با ولّی امرش بعیت نکند برای او مغز حاصل نمی‌شود، چنانچه اگر درخت خرما مورد تلقیح و اصلاح قرار نگیرد میوه نمی‌دهد. و اگر برای انسان به سبب ولایت مغز حاصل گشت و فعلیّتی که به سبب ولایت حاصل شده است با حجابهای هواها و آرزوها پوشیده نشد از جمیع چیزهایی که غیر او در روز قیامت فزع و بی‌تابی می‌کند، ایمن می‌گردد.

و مقصود از آیه همین معنای می‌باشد به قرینه‌ی قرین و نظیر این آیه که می‌فرماید:

[وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ] که اگر مقصود از سیئه جنس بدی و گناه

باشد لازم می آید صاحب آن سیئه بر رو در آتش افکنده شود در حالی که چنین نیست، ولی اگر مقصود از سیئه محبت دشمنان اهل بیت و ولایت آنان باشد صحیح است گفته شود:

[فَكُتِبَتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ] به آنان چنین گفته می شود که با

چهره های خویش در آتش جهنم سرنگون شوید.

[هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] آیا در برابر آنچه کردید

جزا می یابید؟ چنانکه گفته شد، حسنه و سیئه در اخبار متعدد به ولایت اهل بیت و بغض آنها تفسیر شده است.

به آنان بگو: [إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ] من

فرمان یافته ام که پروردگار این شهر (مکه) را که نزد شما شریف است و پروردگار آن مستحق عبادت است، پرستم.

[الَّذِي حَرَّمَهَا] زیرا خدایی که آن را (مکه) محترم

داشته است.

[وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ] و همه چیز مراوراست؛ این عبارت تعمیم بعد از

تخصیص است.

[وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ] و من مأمور شدم که از

مسلمین باشم یعنی تسلیم و مطیع باشم.

[وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ] و قرآن را بر شما تلاوت کنم و شما را به

خواندن آن دعوت کنم و باکی از قبول و رد شما نداشته باشم.

[فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَأِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ] هر کس هدایت یابد

برای خودش هدایت یافته است نه برای من.

[وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ] و هر کس گمراه شود بگو: من انذارکننده هستم نه هدایت کننده تا بر گمراهی شما اندوهناک شوم. [وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ] و بگو: حمد خدای را بر آنچه که به من انعام نموده و بر آنچه که بدان امر شدم، مرا مکلف بر چیزی نکرد که طاقت آن را نداشته باشم از قبیل دعوت قوم و هدایت شان، یا حمد خدای را بر این که ولایت را نشانه‌ی بزرگ خویش قرار داد. [سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ] خداوند آیات خود را به شما نشان می‌دهد، یعنی وقتی که آن آیات را مشاهده می‌کنید، در حال احتضار، یا در قیامت و خصوصاً آیات و نشانه‌های بزرگ را به شما نشان می‌دهد. [فَتَعْرِفُونَهَا] آن آیات را از آن جهت که آیات و نشانه‌ها هستند می‌شناسید.

[وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ] و پروردگار تو از آنچه که عمل می‌کنید غافل نیست، این تهدید آنهاست.

و اضافه [رَبِّ] به محمد ﷺ به صورت خطاب و جمع آوردن [تعملون] اشاره به نکته‌ی لطیفی است و آن این است که آنان لیاقت ندارند که [رَبِّ] به آنها اضافه شود.



سورهی قصص

این سوره مکی است و هشتاد و هشت آیه می باشد.

آیات ۱-۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) نَتْلُوا
عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳) إِنَّ
فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً
مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ
الْمُفْسِدِينَ (۴) وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي
الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَنَمَكِّنَ لَهُمْ
فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا
يَحْذَرُونَ (۶) وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا
خِفْتَ عَلَيْهِ فَاَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ
إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ
لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا
كَانُوا خَاطِئِينَ (۸) وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قَرَّةٌ عُيِّنَ لِي
وَلَكَّ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ

لَا يَشْعُرُونَ (٩) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (١٠) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (١١) وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (١٢) فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (١٣) وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (١٤) وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (١٥) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (١٦) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (١٧) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ (١٨) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلِحِينَ (١٩) وَجَاءَ

رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ
يَأْتُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنَّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ
(۲۰) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ (۲)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

طسم (طا. سین. میم). این آیات کتاب روشنگر است. بخشی از داستان موسی و فرعون را برای اهل ایمان به راستی و درستی بر تو می‌خوانیم. همانا فرعون در آن سرزمین سرکشی کرد و اهل آن را فرقه فرقه کرد؛ طایفه‌ای از آنان را به زبونی کشید [چنانکه] پسرانشان را می‌کشت و زنان [و دخترانشان را برای کنیزی] زنده باقی می‌گذاشت؛ او از تبهکاران بود. و ما می‌خواهیم بر کسانی که در روی زمین به زبونی کشیده شده‌اند، منت نهمیم [و نعمت دهیم] و ایشان را پیشوا گردانیم و ایشان را وارث گردانیم. و به آنان در روی زمین تمکّن بخشیم و از آنان به فرعون و هامان و سپاهیانشان چیزی که از آن پروا داشتند، نشان دهیم و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، چون بر او بیمناک شدی، او را [در جعبه‌ای] به دریا بیافکن، مترس و غم مخور، [چراکه] ما برگرداننده‌ی او به سوی تو و گرداننده‌ی او از پیامبران هستیم. آنگاه خانواده‌ی فرعون او را [یافتند و] برگرفتند تا سرانجام دشمن و مایه‌ی اندوهشان شود؛ چراکه فرعون و هامان و سپاهیانشان خطا کار بودند. و همسر فرعون گفت: هم برای من و هم برای تو روشنی چشم است، او را نکشید، چه بسا به ما سود برساند، یا آن که به فرزندى بگیریمش؛ و آنان [حقیقت را] در نمی‌یافتند. و دل مادر موسی به کلی [از امید و شکیب]

خالی شد، چنانکه اگر دلش را گرم نمی‌کردیم که از باوردارندگان باشد، نزدیک بود راز او را آشکار کند. و به خواهر او گفت پی او را بگیر، آنگاه دورادور او را می‌پایید، ولی ایشان در نمی‌یافتند. و از پیش او [نوزاد] را از پذیرفتن پستانها [ی دایگان] بازداشتیم سپس [خواهر موسی] گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که نگهداری او را برای شما بپذیرند و خیرخواه او باشند؟ [سرانجام] او را به مادرش بازگرداندیم تا دل و دیده‌اش [به او] روشنی یابد و غم نخورد و بداند که وعده‌ی الهی حق است، ولی بیشترین‌هی آنان نمی‌دانند. و چون [موسی] به کمال بلوغش رسید و برومند شد، به او حکمت [نبوت] و علم بخشیدیم و بدینسان نیکوکاران را پاداش دهیم. و او در هنگامی که مردم شهر [سرگرم و] بی‌خبر بودند وارد شهر شد، آنگاه در آنجا دو مرد را یافت که با هم سخت ستیزه می‌کردند. این یک از پیروانش و آن یک از دشمنانش [بود]، آنگاه کسی که از پیروانش بود، در برابر کسی که از دشمنانش بود، از او یاری خواست، پس موسی مشتتی به او زد و او را کشت. [موسی تکان خورد و] گفت این کار شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده‌ی آشکار است. گفت پروردگارا من بر خود ستم کردم، مرا بیامرز، آنگاه [خداوند] او را آمرزید، چرا که او آمرزگار مهربان است. گفت پروردگارا به خاطر لطفی که در حق من کردی هرگز پشتیبان گناهکاران نخواهم شد. سپس بامدادان در شهر ترسان و نگران می‌گشت، ناگهان همان کسی که دیروز از او یاری خواسته بود، باز از او فریادرسی خواست، موسی [برآشفته و] به او گفت تو واقعاً ندانمکاری. و چون خواست به کسی که دشمن هر دو شان بود حمله برد، گفت ای موسی می‌خواهی مرا بکشی همان‌طور که دیروز کسی را کشتی؛ نمی‌خواهی مگر این که زورگوی ستمگری در این سرزمین باشی؛ و نمی‌خواهی از نیکوکاران باشی. و مردی از دورترین نقطه‌ی شهر شتابان آمد [و] گفت ای

موسی [بدان که] بزرگان دربارها را هم رأی شده‌اند که تو را بکشند [از این شهر] بیرون برو که من از خیرخواهان توام. آنگاه [موسی] از آنجا ترسان و نگران بیرون شد [و] گفت پروردگارا مرا از قوم ستمکار نجات بده.

تفسیر

[طَسْمَ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ] این آیات کتاب ظاهر و روشن یا روشن کننده است که عبارت از قلم اعلی، لوح محفوظ یا قرآن تدوینی است.

[تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] که بخشی از خبر موسی و فرعون را به راستی برای انتفاع و بهرمندی مؤمنین بر تو می خوانیم چه غیر مؤمنین از آن بهرمنند نمی شوند.

[إِنَّ فِرْعَوْنَ] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: خبر موسی و فرعون چگونه است؟ در جواب می گوید: به راستی که فرعون [عَلَا فِي الْأَرْضِ] در زمین مصر سرکشی کرد. [وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا] و میان اهل آن سرزمین اختلاف افکنده، بدین گونه که قبلی را عزیز و گرامی داشته و با انواع کرامت‌ها او را تکریم نموده، سبطی را با انواع اهانت‌ها خوار داشته، یا سبطی را در به بردگی کشیدن و اعمال شاقه‌گروه‌های پراکنده و مختلف قرار داده، زیرا قبلیان اهل مصر بودند و آنان را سزاوارتر به انواع کرامت می دانست.

[يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ] دلالت بر معنای اوّل دارد که طایفه سبطیان را زبون می ساختند.

[يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ] لفظ [يُذَبِّحُ] بدل از [يَسْتَضِعُّ] است؛ یعنی

نوع استضعاف این بود که پسرانشان را سر می برید.

[وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ] و زنانشان را باقی می گذاشت، یا نسبت به شرم و حیای زنان تجسس می کرد و این تجسس و تفتیش برای این بود که حامله یا عیب داشتن آنان را معلوم دارند.

[إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ] او در زمین از فساد کنندگان بود و اهل فساد کسی است که اهل زمین را از طلب کمالشان و رسیدن به رسول یا امام منع می کند، یا باکشتار و برده کشی (بدون استحقاق) فساد می کند.

[وَ نُرِيدُ] مناسب چنین بود که بگوید: [و أردنا] به صورت ماضی، لیکن به مضارع عدول نمود تا اشاره به استمرار این اراده در گذشته و آینده باشد و اشاره به جهت تأویل .

زیرا که فرعون عالم صغیر در زمین خودش علو نموده و خداوند می خواهد بر موسی این عالم و قومش منت گذارد و نیز اشاره به دلداری رسول خدا ﷺ باشد؛ زیرا پس از آن که رسول خدا ﷺ اطلاع پیدا کرد که چه حادثی برای اهل بیتش رخ خواهد داد اندوهناک گشت.

پس خدای تعالی فرمود: [أَنْ تَنْ عَلَى الَّذِينَ أَسْتَضِعُوا فِي الْأَرْضِ] ما همواره می خواهیم بر مستضعفین منت گذاریم؛ پس تو اندوهناک مباش که استضعاف اهل بیت تو سبب منت گذاشتن ما بر آنانست.

[وَ جَعَلَهُمْ أُمَّةً] که آنان را امامان و پیشوایانی قرار می دهیم که مورد اقتدا قرار می گیرند.

[وَ جَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ] و آنان را وارثین زمین قرار می دهیم به سبب ظهور (عج) و با خلاص کردن زمین عالم صغیر از دست فرعون و قومش؛ آنان را وارث عالم صغیرشان قرار می دهیم.

[وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ] و آنان را در زمین متمکن می سازیم،

در عالم کبیر، در همه‌ی زمین، یا در سرزمین مصر، یا در زمین وجودشان.
[وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ] و به فرعون
 موسی علیه السلام یا فرعون اهل بیت یا فرعون عالم صغیر مکانت آنان را
 نشان می‌دهیم.

[مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ] و به فرعون و هامان و لشگریان آن دو
 آنچه را که از آن می‌ترسیدند نشان خواهیم داد؛ آنان می‌ترسیدند که
 ملکشان با دست مردی از بنی اسرائیل از بین برود.

بعضی گفته‌اند: فرعون چهار صد سال زندگی کرد، او کوتاه قد و
 زشت بود و اولین کسی است که با رنگ سیاه خضاب نمود و موسی علیه السلام
 یکصد و بیست سال عمر کرد.

[وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ] پس از تولد موسی علیه السلام به مادرش

وحی کردیم:

[أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ] موسی را
 شیر بده و اگر از کشته شدن او و اطلاع سربازان و جاسوسان فرعون ترسیدی
 او را در دریا بیانداز.

[وَلَا تَخَافِي] و (از غرق شدن، گم شدن و کشته شدنش) نترس.

[وَلَا تَحْزَنِي] و اندوهناک مباش و بر فراق او غصه نخور.

[إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ] ما او را سالم به تو برمی‌گردانیم تا

چشم تو روشن شود و انیس تو باشد.

[وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ] و ما او را از مرسلین قرار

می‌دهیم، بعضی گفته‌اند: مادر موسی وقتی حامله شد حملش ظاهر و آشکار
 نشد و موکلی از جانب فرعون بر او نبود، پس موسی را به دنیا آورد و هیچ

کس نفهمید و او را سه ماه شیر داد که نه گریه می کرد و نه حرکت تا وقتی که ترسید او را بکشند، آنگاه تابوتی محکم و بدون درز برای او ساخت و او را در آن نهاد و به اذن خدا به دریا انداخت.

زیرا به مادر موسی در این مورد از جانب خدا توسط فرشته ای وحی شده بود، یا به واسطه ی خواب یا الهام قلبی این مطلب را دریافته بود. بعضی گفته اند: فرعون زنی را موکل کرده بود که حامله بودن مادر موسی را بفهمد و اطلاع دهد، ولی اصلاً آثار حمل بر مادر موسی ظاهر نمی شد تا آن که موسی علیه السلام به دنیا آمد، وقتی آن زن موکل موسی علیه السلام را دید در میان دو چشم او نوری مشاهده کرد، که به شدت به او علاقه پیدا کرد و گفت: فرزندات را حفظ کن که من او را خیلی دوست می دارم، گمان می کنم این فرزند همان کسی است که نابودی قبضی به دست اوست، وقتی قابله از نزد مادر موسی بیرون رفت چشم ها متوجه مادر موسی شد، آمدند تا مادر موسی را ببینند که خواهرش گفت: ای مادر سربازان فرعون بر در خانه اند مادر موسی چاره ای ندید جز این که کودک را در پارچه ای پیچده و داخل تنور روشن قرار دهد.

سربازان فرعون داخل شده و تجسس کردند هیچ اثری از موسی نیافتند و رفتند.

مادر موسی علیه السلام سراغ فرزندش رفت و دید که خداوند آتش را برای موسی سرد و سالم قرار داده است سرانجام وقتی دید که فرعون زیاد در طلب موسی علیه السلام اصرار می ورزد به سبب وحی از جانب خدا او را در تابوتی نهاد و به دریا افکند.

[فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ] فرعون دارای قصرهایی مشرف بر شطّ

نیل بود، وقتی مادر موسی او را در رود نیل انداخت و امواج آب او را بالا و پایین انداخت فرعون در حالی که آسیه (همسرش) با او بود در رود نیل سیاهی را دید که امواج آب آن را بالا می‌آورد و باد حرکتش می‌دهد تا آن که به درب قصر فرعون رسید، فرعون دستور داد او را از آب گرفتند و پیش او بردند، وقتی صندوق را باز کرد کودکی را در آن یافت و گفت: این کودک اسرائیلی است.

پس خداوند تعالی محبت شدیدی از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در قلب فرعون القا نمود و هم چنین در قلب آسیه همسر فرعون و فرعون وقتی خواست او را بکشد آسیه گفت او را نکشید چنانچه به زودی این مطلب می‌آید.

[لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا] لام در [ليكون] برای عاقبت یا

غایت است، لکن لام جهت استهزای فرعونیان آورده شده است.

[إِنَّ فِرْعَوْنَ] این جمله تعلیل مطلب سابق است.

[وَهُامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ] فرعون و هامان و

لشکریانشان از پروردگارشان نافرمانی می‌کنند.

[وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ] زن فرعون

گفت: این فرزند نور چشم برای من و توست، بعضی گفته‌اند: فرعون گفت:

نور چشم من است نه نور چشم تو.

[لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا] زن فرعون

گفت: او را نکشید شاید نفع او به ما برسد یا او را برای خود به فرزندی

بگیریم.

این سخن را بدان جهت گفت که آسیه و فرعون دارای فرزند نبودند.

[وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ] آنان نمی‌دانستند که آن کودک موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ

است و نابودی ملکشان به دست او است.

[وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا] دل مادر موسی خالی از عقل گشت، چون ترس بر او غالب شده بود، یا از هر چیزی جز ذکر موسی خالی شد، یا از حزن و اندوه خالی شد چون بر وعده‌ی خدا متکی بود، یا خداوند به او وحی کرده بود و با فراموش کردن وحی از تذکر و وحی فارغ و خالی گشت.

و [فَرِغًا] با فاء و زای معجمه و عین مهمله، [قَرَعًا] با قاف و راء و عین مهمله و [فَرِغًا] با فا و راء مهمله و عین معجمه خوانده شده، که همه‌ی این معانی در اینجا مناسب است.

[إِنَّ كَادَتُ] که نزدیک بود [لَتُبْدِي] راز غم خویش را [بِه] به خاطر موسی عليه السلام آشکار سازد. و بعضی گفته‌اند: نزدیک بود هنگامی که فرعون جهت دایه او را فرا خواند از خوشحالی رازش را آشکار کند.

[لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا] اگر ما قلب او را محکم نمی‌کردیم رازش را فاش می‌کرد، ولی ما دل او را محکم کردیم تا ناراحت نشود (در فراق موسی مضطرب و نگران نشود).

[لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] تا از مؤمنین باشد که وحی و صدق و عده را تصدیق کند، یا مقصود این است که از مؤمنین به خدا باشد.

[وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ] مادر موسی عليه السلام پس از آن که او را به دریا انداخت و سه روز گذشت چنانچه در خبر آمده است به خواهر موسی گفت:

[قُصِيهِ] به دنبال موسی برو و داستان او را پیگیری کن تا ببینی

حال او چگونه است؟ و بر سر او چه آمده است؟ و به او چه شده است؟ پس او به قصر فرعون رفت.

[فَبَصَّرْتَهُ بِهِ] موسی را [عَنْ جُنْبٍ] از دور دید و زیر نظر گرفت.

[وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ] و فرعونیان نمی دانستند که او خواهر موسی علیها السلام است، یانمی دانستند که او از دور نگاه می کند.

[وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ] سه روز قبل از آمدن خواهر موسی شیر هر دایه را بر او حرام کردیم چنانچه گذشت و به همین جهت فرعون به شدت آندوهناک شد.

[فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ] خواهر موسی علیها السلام گفت: آیا دوست دارید شما را به دایه‌ای راهنمایی کنم که شیر او را بخورد و بامهربانی او را تربیت نمایند؟ گفتند: بلی.

پس رفت و مادرش را آورد، وقتی مادر، موسی را بغل کرد و پستانش را به دهن او گذاشت موسی شیر خورد، پس فرعون و خانواده‌اش خوشحال شدند و مادر موسی را گرامی داشتند.

فرعون به مادر موسی گفت: او را برای ما تربیت کن که ما در عوض چنین و چنان می کنیم.

[فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ] وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ] تا مادر موسی بداند که وعده‌ی برگردانیدن موسی به مادرش حق است.

[وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] و لکن بیشتر مردم، با بیشتر قوم

فرعون نمی‌داند، که وعده‌ی خدا حقّ است، یا آنان دارای علم نیستند.

[وَمَا بَلَغَ أَشُدَّهُ] و چون به کمال بلوغ رسید^(۱).

[وَأَسْتَوَى] برخی گفته‌اند منظور از [بلوغ اشدّ] رسیدن به

سی و سه سالگی است و مقصود از استوا رسیدن به چهل سالگی، یا مراد از

بلوغ اشدّ شدّت تمام قوا و اعضا و رسیدن آنها و به حدّی است که شایسته‌ی

آن بایستی به آن حدّ برسد که اوّل آن زمان هیجده سالگی است.

[آتَيْنَاهُ حُكْمًا] به او دقت در عمل دادیم به نحوی که دیگران از

آوردن مثل عمل او عاجز بودند.

[وَعَلِمًا] علم عظیم و بزرگ دادیم، چون تنوین برای تفخیم است.

[وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ الْمَدْيَنَةَ] موسی عليه السلام بعد

از استوا و بزرگ شدن داخل شهر شد.

داستان از این قرار بود که بنی اسرائیل در سختی، بلا و تنگنا بودند و

از خبر آمدن موسی عليه السلام و نابودی فرعون راحت و خوشحال می‌شدند، پس در

یک شب مهتابی نزد شیخی رفتند که دارای علم بود و به او گفتند: ما از

حدیث موسی عليه السلام و هلاکت

فرعون خوشحال و راحت می‌شدیم.

پس تاکی ما در این بلا و سختی خواهیم ماند؟ شیخ گفت: به خدا

سوگند شما در این سختی و بلا خواهید ماند تا خداوند جوانی از اولاد لای

بن یعقوب را بفرستد که نام او موسی بن عمران است، او جوان بلند قدّی

است با موهای مجعد، در این بین که آنان مشغول این سخنان بودند

۱. البتّه در سوره‌ی انعام بیان معانی [أَشُدُّ] گفته شد.

موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر قاطری سوار حرکت می‌کرد به نزدیک این جماعت که رسید ایستاد و شیخ سرش را بلند کرد و او را با او صافش شناخت و گفت: نام تو چیست؟ جواب داد: نام من موسی است.

شیخ گفت: فرزند چه کسی؟ موسی گفت: فرزند عمران.

پس شیخ به سوی او دوید و دستش را گرفت و بوسید، جماعت به طرف پاهایش حمله ور شدند و بوسیدند، موسی آنان را شناخت و آنان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را شناختند، آنجا پیروانی برای خود اتخاذ کرد، پس از آن قدری مکث نمود، مقداری که خدا خواست و قوم فرعون به او بدگمان شدند، مقصود از مدینه مصر یا شهر دیگری از زمین مصر است.

[عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا] وقتی وارد شهر شد که اهل شهر غافل بودند، بعضی گفته‌اند: وقت قیلوله یا بین مغرب و عشاء بوده، یا روز عید بوده که فرعونیان مشغول بازی خودشان بوده‌اند و علت این که در حین غفلت اهل شهر وارد شهر شده آن است که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از آن که بزرگ شد در موکب فرعون مسافرت می‌کرد، روزی جهت مسافرت آماده شد که به او گفته شد فرعون سفر کرد و رفت، پس او هم به دنبال فرعون رفت و چون وقت قیلوله فرا رسید داخل شهر شد تا استراحت کند.

و بعضی گفته‌اند: بنی اسرائیل نزد موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ جمع می‌شدند و سخنان او را می‌شنیدند و این مطلب معروف و مشهور گشت و او را ترسانیدند، او داخل شهر نمی‌شد مگر آن که اهل شهر غافل بودند.

و بعضی گفته‌اند: وقتی کار موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مشهور شد فرعون دستور داد او را از شهر اخراج کنند.

[فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَتِلَانِ] پس دو مرد را دید که با هم

نزاع و جنگ می کردند.

[هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى] یکی از پیروانش و یکی از دشمنانش، پیرو موسی از او یاری خواست، موسی عليه السلام دشمن او را بامشت یا با عصایش زد چنانچه بعضی گفته اند.

[فَقَضَى عَلَيْهِ] و او را کشت.

[قَالَ] موسی گفت: [هَذَا] این جنگ و نزاع، با شتاب در قتل او یا این کافر [من عمل الشيطان إنه عدو] از کار شیطان است و شیطان دشمن بنی آدم است.

[مضل مبين] شیطان گمراه کننده ی آشکار است و لکن قول خدای تعالی: [قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ]

دلالت می کند بر این که مقصود موسی عليه السلام این است که کشتن آن مرد که از من صادر شده کار شیطان است.

و این معنا منافات با اعتقاد شیعه و عصمت انبیا عليهم السلام ندارد زیرا انبیا عليهم السلام معصوم از گناهان هستند.

نه از ترک اولی و به عبارت دیگر: انبیا معصوم از گناهانی هستند که نسبت به غیر آنان گناه است، نه از گناهانی که نسبت به خود انبیا گناه محسوب می شود، چه حسنات و نیکی های ابرار و نیکان گناهان و سیئات مقریین است و توبه ی انبیا عليهم السلام از التفات و توجه به غیر خدا می باشد.

پس جای تعجب نیست که موسی عليه السلام تعجیل در کشتن کسی را که مستحق قتل است بدون ملاحظه مفاسد مترتب بر قتل برای خودش گناه

حساب کرده و از آن استغفار نماید و نسبت ظلم به خودش بدهد، با این که او مستحقّ قتل بوده و پس از آن که از استغفارش فارغ شد و برای ترک اولی استغفار نمود نظر به قوّت و نیرویش کرد و گفت: [قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ] پروردگارا نعمتی که به من دادی و آن قوّت و نیرویی است که توانستم با مشیت کسی را بکشم.

[فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِّلْمُجْرِمِينَ] دیگر هیچ وقت مجرمین را یاری نخواهم کرد چنانچه این بار مجرم را یاری کردم.
[فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً] پس (در نتیجه) در شهریم ناک شد چون شایع شده بود که او قبطنی راکشته و سبطی دور او جمع شده‌اند.
[يَتَرَقَّبُ] و منتظر اخباری بود که در حقّ او از ناحیه‌ی فرعون و قوش برسد.

[فَإِذَا الَّذِي اَسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ] که ناگهان همان کسی که دیروز از موسی یاری خواسته بود باز از او فریادرسی خواست به وی گفت: تو دیروز با یک مرد جنگ و نزاع می‌کردی و امروز با یک مرد دیگر جنگ می‌کنی واقعاً تو آدم ندانم کاری هستی!

[فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبِطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ] بعضی گفته‌اند: وقتی موسی عليه السلام به سبطی گفت تو سخت گمراهی سبطی تصمیم گرفت موسی عليه السلام را اذیت کند و گفت من تو را احتمالاً اذیت و آزار خواهم نمود، وقتی موسی خواست دست به قبطنی دراز کند سبطی گمان کرد که موسی می‌خواهد به او دست دراز کند، پس اسرائیلی گفت: آیا می‌خواهی مرا بکشی

همان طور که دیروز کسی را کشتی؟! بعضی گفته‌اند: قبطی این سخن را گفت. (۱)

[إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلِحِينَ وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ] و آیا می‌خواهی که در این سرزمین ستمگر و زورگو باشی و نمی‌خواهی صلح جو باشی؟ در این وقت مردی از دورترین نقطه‌ی شهر آمد.

[يَسْعَى] او با عجله می‌آمد و در حرکت سرعت داشت مطلب از این قرار بود که خبر کشتن قبطی به فرعون رسید و فرعون پس از مشورت دستور کشتن موسی عليه السلام را داد و شخصی را به دنبال موسی و برای پیدا کردن او فرستاد آن شخص پسر عموی فرعون یا پسر عموی موسی عليه السلام بود، او مؤمن آل فرعون بود، که مؤمن بود و ایمانش را ششصد سال مخفی کرده بود، او خزانه دار فرعون، نام او حزقیل بود، بعضی نام او را شمعون و برخی سمعان گفته‌اند.

[قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَالَ يَأْتِرُونَ بِكَ] گفت ای موسی فرعونیان با هم مشاوره می‌کنند که تو را بگیرند و بکشند.

[لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ] تو از سرزمین مصر خارج شو.
[إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ] قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ [که من از خیرخواهان توام.

۱. امام فخر رازی و شیخ طوسی معتقدند قبطی اعتراض کرد و گفت: می‌خواهی مرا بکشی ولی

ابن عباس و اکثر مفسرین از جمله ابوالفتوح رازی اعتراض را به سبطی نسبت می‌دهند.

پس موسیٰ ترسان و نگران بیرون شد و گفت پروردگارا مرا از قوم ستمکار نجات بده.

آیات ۲۲-۳۵

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ
السَّبِيلِ (۲۲) وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ
يَسْتُقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا
خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يَصُدَّرَ الرَّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ
(۲۳) فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ
مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴) فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ
إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ
عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)
(۲۵) قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ
الْقَوِيَّ الْأَمِينُ (۲۶) قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ
هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ
وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ
الصَّالِحِينَ (۲۷) قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا
عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۲۸) فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ
الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ

أَمْكُثُوا إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ
 النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ
 شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا
 مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۳۰) وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا
 رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ
 وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (۳۱) أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ
 تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمَمَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنْ
 الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَآئِهِ إِنَّهُمْ
 كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا
 فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۳۳) وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي
 لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ
 (۳۴) قَالَ سَنَنْشُدُ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا
 فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ

(۳۵)

ترجمه

و چون رو به سوی مدین نهاد، گفت باشد که پروردگار مرا به راه راست
 راهنمایی کند. و چون به آبشخور مدین رسید، پیرامون آن گروهی از مردم را یافت
 که [اغنام خویش را] آب می دادند و از پس ایشان دو زن را یافت که [چارپایان
 خود را] جمع و جور می کردند. [موسی] گفت: کار و بار شما چیست؟ گفتند: ما

[به چارپایان خود] آب نمی‌دهیم تا آن که شبانان [چارپایان خود را از آبشخور] بازگردانند، پدر ما پیری فرتوت است. سپس برای آنها [چارپایان را] آب داد، آنگاه رو به سایه آورد و گفت: پروردگارا من به هر خیری که برایم بفرستی نیازمندم. سپس یکی از آن دو، در حالی که با شرم و آزرَم گام برمی‌داشت، به نزد او آمد و گفت: پدرم شما را دعوت کرده است که پاداش آبدهی‌ات را برای [چارپایان] ما به شما بدهد؛ و چون [موسی] به نزد او آمد و برای او داستانش را بیان کرد، [شعیب] گفت، مترس که از قوم ستمکار نجات یافتی. یکی از آن دو [دختر] گفت: پدرجان او را [بادستمزد] به کارگیر چرا که بهترین کسی که می‌توانی به کار بگیری [اوست که] توانای درستکار است. [شعیب به موسی] گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم، در قبال این که [به جای کابین] هشت سال برای من کارکنی، اگر آن را به ده سال پایان دادی، میل خودت است، ولی من نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم، که اگر خدا بخواهد، مرا از درستکاران خواهی یافت. [موسی] گفت: این بین من و بین شما باشد که هر کدام از دو مدّت را به سر بردم، از من زیاده خواهی نشود، خداوند بر آنچه می‌گوییم ضامن [و شاهد] ماست. و چون موسی مدّت [مقرر] را به سر برد و خانواده‌اش را [همراه خود] برد، از جانب طور آتشی دید، به خانواده‌اش گفت: صبر کنید، من [ازدور] آتشی می‌بینم، شاید از آنجا برای شما خبری یا پاره‌ی آتشی بیاورم، باشد که گرم شوید. و چون به نزدیک آن [آتش] آمد، از کرانه‌ی وادی ایمن، در جایگاه متبرّک، از درخت ندا داده شد که ای موسی من خداوندم پروردگار جهانیان. و عصایت را بیانداز. چون [انداخت و] آن را نگریست که می‌جنبید گویی که ماری بود، پشت کرد [و پا به فرار گذاشت] و برنگشت، [گفته شد] ای موسی روی به این سو کن و مترس، تو از ایمنانی. دستت را در گریبان کن، تا سپید و درخشان

بدون هیچ بیماری [پسی] بیرون آید و بازوی خود را از ترس جمع کن، [و بدان که این دو، دو برهان از سوی پروردگارت هستند برای فرعون و بزرگان قومش، که ایشان قومی نافرمان هستند. [موسی] گفت: پروردگارا من یکی از ایشان را کشته‌ام و می‌ترسم که مرا بکشند. و برادرم هارون از من گشاده‌زبان‌تر است، او را یاور من بفرست که به صدق من گواهی می‌دهد که من می‌ترسم مراد روغگو بدانند. فرمود: زودا که تو را با [پیوستن] برادرت نیرومند سازیم و به شما دو تن سلطه‌ی دهیم که با معجزات ما [که همراه شماست] دستشان به شما نرسد، شما و هر کس از شما پیروی کند پیروزید.

تفسیر

[وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ] وقتی موسی عليه السلام به سوی مدین توجه کرد گفت: باشد که پروردگارم مرا به راه راست در دین و دنیا هدایت کند.

مدین تحت سلطنت و قلمرو فرعون نبود و آنجا به نام مدین فرزند ابراهیم نامیده شده است.

بعضی گفته‌اند: بین او و مدین سه روز راه فاصله بود و بعضی گفته‌اند: هشت روز.

و موسی راه را بلد نبود، لذا می‌گفت: باشد که پروردگارم مرا به راه راست هدایت نماید و شاید او طالب شعیب بود و مدین را جهت ملاقات شعیب انتخاب کرد.

و بعضی گفته‌اند: موسی عليه السلام جای مشخص و معینی را قصد نکرده بود و اتفاقاً راه مدین را پیش گرفت.

و بعضی گفته‌اند: فرشته‌ای راه مدین را به او نشان داد.

[وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ] وقتی به آب مدین رسید، یعنی چاهی که

از آن آب می‌بردند.

[وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ] در کنار آن چاه

مردمی را دید که به حیوانات خود آب می‌دادند.

[وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ] دو دختر را دید که

گوسفندان را از آب مانع شده‌اند.

[قَالَ مَا خَطْبُكُمَا] گفت چرا گوسفندان شما را از ورود به آب

منع می‌کنند؟

[قَالَتَا لَا نَسْقِي] آن دو گفتند: ما گوسفندانمان را هنگام ازدحام و

شلوغی آب نمی‌دهیم.

[حَتَّىٰ يَصْدُرَ الرَّعَاءُ] لفظ [یصدر] از باب افعال و از ثلاثی مجرد

خوانده شده‌است.

آن دو گفتند: ما منتظر زیادی و اضافه‌ی آب هستیم که با آن گوسفندانمان

را سیراب سازیم و ما نمی‌توانیم از چاه آب برداریم.

[وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ] پدر ما پیر است و نمی‌تواند خودش متصدی

آب دادن باشد.

[فَسَقَىٰ لَهُمَا] پس موسی علیه السلام به گوسفندان آنان آب داد.

بعضی گفته‌اند: سنگی بر روی آن چاه بود که کمتر از ده نفر

نمی‌توانستند آن را بردارند و موسی علیه السلام به تنهایی آن سنگ را برداشت و

درخواست دل‌و از آنان کرد.

دلوی به او دادند که کمتر از ده نفر نمی‌توانستند با آن آب بکشند و

گفتند: اگر می توانی آب بکش، موسی علیه السلام به تنهایی آب کشید و با یک دلو آنها را سیراب کرد، در حالی که سه روز بود چیزی نخورده بود.

[ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ] سپس به سایه ای روی آورد

در حالی که گرسنه بود گفت:

[رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ] پروردگارا برایم هر خیری

که فرستی بدان نیازمندم، که مقصود از خیر گرسنگی است که باعث می شود

انسان غذا طلب کند و بقای زندگی انسان با غذاست و اگر گرسنگی نباشد

غذا طلب نمی کند، در نتیجه نمی تواند زندگی و عبادت کند، مریض می شود

و محتاج به معالجه می گردد.

[فَقِيرٌ] محتاج به غذا.

بعضی گفته اند: پیامبر خدا از خدا درخواست نیمه نانی کرد که با آن

بتواند بایستد.

و از علی علیه السلام آمده است: او از خدا جز نانی که بخورد درخواست

نکرد، چون او از گیاهان زمین می خورد و سبزی گیاهان از زیر شکمش پیدا

بود و دیده می شد، چون شکمش لاغر و بی گوشت شده بود^(۱).

پس خداوند دعای او را مستجاب کرد، چه بعد از آن که دختران

شعیب زود به خانه برگشتند شعیب از آنان سبب زود برگشتن را پرسید آنان

داستان را تعریف کردند، پس شعیب به یکی از آنان گفت: موسی علیه السلام را فرا

بخوان، آن دختر پیش موسی علیه السلام رفت چنانچه خدای تعالی می فرماید:

[فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْسِي عَلَىٰ أَسْتَحْيَاءٍ] یکی از دختران با

حیا و شرم راه می‌رفت به نحوی که نمی‌توانست حرف بزند و نمی‌توانست در میان مردان آن چنان که باید، راه برود.

[قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا] و

به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: پدرم تو را می‌خواهد تا مزد آب کشیدنت را بدهد موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از این سخن خوشش نیامد و خواست به دنبال آن دختر نرود، ولی ترس و گرسنگی او را مجبور به متابعت از دختر نمود و بالاخره با دختر راه افتاد، بادگاهی لباس دختر را بالا می‌زد و بدن او برای موسی آشکار می‌شد. گاهی موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از او روی بر می‌گردانید و گاهی چشمانش را می‌بست، تا آن که گفت: ای کنیز خدا تو از پشت سر من راه بیا و راه را با انداختن سنگ زیزه به من نشان بده، که ما از قومی هستیم که پشت زنان را نگاه نمی‌کنند.

وقتی موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شد شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ آماده شام خوردن بود، به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: ای جوان بنشین و شام بخور، موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به او گفت: پناه به خدامی برم.

شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: چرا مگر گرسنه نیستی؟ گفت: چرا، گرسنه‌ام، ولی می‌ترسم این شام عوض سیراب کردن و آب کشیدن من باشد و من از خانواده‌ای هستم که چیزی از عمل آخرت را به مقدار زمین پر از طلا نمی‌فروشیم.

شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ به او گفت: نه به خدا سوگند ای جوان، این شام بدان جهت نیست، بلکه عادت من و پدران من چنین است که میهمان را عزیز می‌داریم و به او طعام می‌دهیم.

پس موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مشغول خوردن شد و سپس داستان خود را تعریف

کرد، چنانچه خدای تعالی فرمود:

[فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ] شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت:
 [لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ] [نترس که از قوم
 ستمگر نجات پیدا کردی، چون سرزمین مادر مملکت فرعون نیست.
 قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ] یکی از دختران گفت: ای
 پدر او را برای چرانیدن گوسفندان اجیر نما.
 [إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ] [که بهترین
 کسی است که اجیرش کردی قوی، نیرومند و درستکار است.
 عوض ضمیر اسم ظاهر آورد تا دلالت بر دو صفت بکند که سبب استیجار
 موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ شده اند.

شعیب گفت: قوی بودنش را بابر داشتن سنگ از روی چاه که کمتر از
 ده نفر نمی توانستند بردارند و باکشیدن دلو آب که کمتر از ده نفر نمی توانند
 آن را بکشند فهمیدی، ولی امانت و درستکاری او را چگونه فهمیدی؟
 دختر گفت: من جلو او راه می رفتم که او به من گفت: از پشت سرم
 بیا و راه را با سنگ ریزه به من نشان بده، ما از قومی هستیم که در پشت
 زنان به آنان نگاه نمی کنند و من امانت و درستکاری او را از اینجا شناختم.
 وقتی دختر این را گفت میل و رغبت شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فزونی
 گرفت.

[قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ
 تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجٍ فَإِنْ أَتَمَّتْ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ

أَشُقُّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ قَالَ ذَلِكَ
بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِقَوْلِ وَكِيلٍ [

[شعیب به موسی] گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به
همسری تو درآورم، در قبال این که [به جای کابین] هشت سال برای من کارکنی،
اگر آن را به ده سال پایان دادی، میل خودت است، ولی من نمی‌خواهم بر تو سخت
بگیرم، که اگر خدا بخواهد، مرا از درستکاران خواهی یافت. [موسی] گفت: این
بین من و بین شما باشد که هر کدام از دو مدّت را به سر بردم، از من زیاده خواهی
نشود و خداوند بر آنچه می‌گوییم ضامن [و شاهد] ماست.
آن دو سال جزو مهریه و صداق نیست، بلکه آن را از باب لطف و
تفضّل قرار می‌دهم.

بعضی گفته‌اند: اصلاً کار کردن مهریه دختر نبوده، بلکه نکاح به مهر
مخصوصی واقع شده بود و چند سال کار کردن شرط عقد بود و بعضی
گفته‌اند: مهر همان بود و آنچه که در اخبار ماست دلالت می‌کند بر این که
همین کار کردن مهر بوده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: علی علیه السلام فرمود: امروز در اسلام نکاح
با اجیر شدن جایز نیست، بدین گونه که بگوید: من نزد تو چنین و چنان (کار)
می‌کنم به شرط آن که تو خواهر یا دخترت را به من تزویج کنی.
علی علیه السلام فرمود: این عقد حرام است، چه مهریه برای خود آن دختر

است و او سزاوارتر به مهریه می باشد^(۱).

به این مضمون اخبار فراوان دیگری وجود دارد و در اخبار ما وارد شده: دختر نکاح شده کوچکترین آن دو بود، او همان دختری است که گفت: پدرم تو را فرامی خواند و گفت: ای پدر او را اجیر کن که او قوی و امین است.

و موسی علیه السلام بیشترین مدّت را ایفا نمود.

[فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ] در حدیثی آمده است: موسی علیه السلام

پس از ده سال چوپانی کردن برای شعیب علیه السلام گفت: من باید به وطن و نزد مادر و خانواده ام برگردم، چه چیزی نزد شما دارم؟ گفت: هر یک از گوسفندان من در این سال گوسفند سیاه و سفید بزاید مال تو باشد.

موسی علیه السلام هر وقت می خواست گوسفند نر بر ماده ارسال کند به عصایش تکیه می داد و مقداری از پوست عصا را می کند و مقداری را باقی می گذاشت، آن را در وسط خوابگاه و چراگاه گوسفندان قرار داد و یک پارچه و پوشش دو رنگ روی آن انداخت، سپس گوسفند نر را بر آنها می فرستاد تا با ماده جفت گیری کنند، پس در آن سال گوسفندان جز دو رنگ نزیابیدند، چون یکسال کامل شد موسی علیه السلام زنش را با خود برداشت و شعیب علیه السلام از پیش خود به آنان اضافه نیز داد، پس وقتی موسی علیه السلام خواست از آنجا خارج شود به شعیب علیه السلام گفت: من یک عصا می خواهم که همراه من باشد، عصای پیامبران نزد شعیب علیه السلام بود و همه را به ارث برده و در یک

۱. الصّافی ج ۴ ص ۸۸ و من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۴۲۳ ح ۴۴۷۱

اطاق جمع کرده بود.

پس شعیب علیه السلام گفت: داخل این خانه شو و یک عصا از بین عصاها بگیر، موسی علیه السلام داخل شد و عصای نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام به سوی موسی علیه السلام پدیدند و در دست موسی علیه السلام قرار گرفتند، موسی علیه السلام آن عصا را برداشت، شعیب علیه السلام آن عصا را که دید گفت: آن را برگردان و عصای دیگر بردار، پس موسی علیه السلام آن عصا را برگردانید تا عصای دیگر بردارد همان عصا دوباره به سوی موسی علیه السلام آمد، دوباره آن را برگردانید که همان عصا باز برگشت، تا سه مرتبه این عمل تکرار شد، چون شعیب علیه السلام این قضیه را دید گفت:

برو که خدای تعالی آن عصا را مخصوص تو گردانیده، موسی علیه السلام گوسفندانش را راند و از آنجا به قصد مصر خارج شد.

وقتی به بیابانی رسید در حالی که خانواده‌ی او همراهش بود سرمای شدیدی همراه باد و تاریکی آنان را در گرفت و شب فرارسید، موسی علیه السلام نگاه کرد آتشی پدیدار گشت، چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: [فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ... تا آخر] ^(۱).

[وَسَارَ بِأَهْلِهِ] شب فرارسید و گوسفندانش پراکنده شدند و سرما و باد شدیدی آنان را فراگرفت و همسرش به درد زاییدن گرفتار شد، موسی علیه السلام در این هنگام آتشی از دور به نظرش رسید چنانچه بعضی گفته‌اند. [أَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا] بدان که خدای تعالی هر گاه خیر و خوبی بنده‌ای را بخواهد او را ابتدا به سختی‌ها مبتلا می‌کند، که راه

۱. الصّافی ج ۴ ص ۸۸ و تفسیر القمّی ج ۲ ص ۱۳۹

چاره‌اش رامی‌بندد و راههای امیدخیالش را از غیر خدا قطع می‌کند تا آنجا که مجبور شود به سوی خدا توجّه کند و با زبان حال یا قال از خدا درخواست نماید و بر حسب استعداد و استحقاقش اجابت می‌کند.

زیرا خداوند دعای مضطرّ را اجابت می‌کند اگر با زبان حال یا قال دعا کند، چنانچه خداوند مقام رسالت را برای موسی علیه السلام خواسته است، پس او را به تاریکی شب، ابر، یخ، سرما، پراکنده شدن گوسفندان، وضع حمل همسر و روشن نشدن چخماق گرفتار کرد تا آنجا که همه‌ی چاره‌های خیالش و راههای امیدش قطع شد و در نتیجه مجبور شد به جهت غیث توجّه نماید. چه موسی علیه السلام وقتی مجبور شد به جهت غیب خویش توجّه کند از جانب طور نفس که همان بقعه‌ی مبارکه است و از جانب راست نفس نوری ظاهر شد به صورت آتشی که از درخت بیرون می‌آید، آن آتش و آن درخت در کوهی ظاهر شد که طور نامیده می‌شود، یا پس از آن طور نامیده شد و بحث از اختلاف در محلّ آن کوه قبلاً گذشت.

پس وقتی موسی علیه السلام از جانب طور آتشی را دید به آن توجّه نمود و از وحشت زدگی و ترس آرام شد، (وقتی مطمئن و آرام شد).

[قَالَ لِأَهْلِهِ أَمْكُثُوا إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا] به خانواده‌اش گفت:

درنگ کنید که من آتشی دیدم، این سخن را به آنان جهت دل‌داری و تسکین بی‌تابی و وحشت‌شان گفت.

[لَعَلِّي آتَيْكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ] شاید از آن آتش خبری بیاورم، یعنی

خبر راه یا خبر آتش و صاحب آتش یا خبر کسی که با او انس بگیریم یا خبر

یک آبادی و آبادانی.

[أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ] یا قطعه‌ای آتش

بیاورم تا گرم شوید.

در لفظ [جذوة] سه لغت است، که جیم را با سه حرکت خوانده‌اند، آن

قطعه از آتش شعله‌ور یا آتش سرخ و گداخته یا قطعه‌ی چوبی است که قسمتی از آن

سوخته و آتش شده و قسمت دیگر چوب است و هنوز شعله‌ور نشده است.

[فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ] و چون به

نزدیک آن آتش آمد از وادی ایمن، یعنی طرف راست (طرف راست نفس) و ممکن

است ایمن و صف از [ایمن] به معنای برکت باشد.^(۱)

[فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ] زمینی که خیر آن زیاد است، چون آن

زمین از شام بوده، برکت زمین‌های شام ظاهرست و هم چنین است برکات

طور نفس.

و از امام صادق علیه السلام آمده است: [شاطئ الواد الایمن] که در قرآن

آمده است عبارت از فرات و بقعه‌ی مبارکه‌ی کربلاست^(۲).

[مِنَ الشَّجَرَةِ] بعضی گفته‌اند: آن درخت بر ساحل

روئیده بود.

[أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ] در حدیث ذکر شده

که او به سوی آتش آمد که از آن اندکی بردارد ناگهان درختی را دید که

۱. تفسیر صافی ملامحسن فیض کاشانی ج ۲ سوره قصص ذیل همین آیه.

۲. الصّافی ج ۴ ص ۸۹ و تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۳۸ ح ۲۴

آتش از آن شعله‌ور و ملتهب است و چون نزدیکش رفت (که از آن آتش بگیرد) آتش به سوی او آمد، پس موسی علیه السلام ترسید و فرار کرد و آتش دوباره بر درخت بازگشت، موسی علیه السلام دید که آتش به درخت بازگشته برای بار دوم خواست از آن آتش بردارد که آتش به سوی او آمد باز ترسید و فرار کرد و آتش را به حال خود گذاشت، سپس توجّه نمود در حالی که آتش به درخت بازگشت.

برای بار سوم به سوی آتش رفت که از آن بردارد که آتش به سوی او آمد، این دفعه ترسید و فرار کرد و برنگشت و به عقب نگاه نکرد که خدای تعالی ندا کرد: ای موسی من خدا هستم پروردگار عالمیان.

موسی علیه السلام گفت: دلیل این مطلب چیست؟ خدای تعالی فرمود: آنچه در طرف راست تو است چیست ای موسی؟ گفت: آن عصای من است، خداوند فرمود: آن را بیافکن ای موسی، موسی علیه السلام آن را انداخت ماری شد که حرکت کرد.

موسی علیه السلام از آن ترسید و فرار کرد؛ پس خدای عزّ و جلّ ندا کرد: ای موسی آن مار را بگیر و نترس که تو ایمن خواهی بود.

و وجه تکرار این داستان بیشتر از داستانهای دیگر گذشت.

و وجه اختلاف الفاظ مکرّر بدان جهت است که حکایت‌ها ترجمه‌ی محکمی و حکایت شده‌هاست و ترجمه با الفاظ مختلف ادا می‌شود، یا به جهت کثرت سؤال و جواب و گفتارها در طرف محکمی و در هر جا که داستان ذکر شده بعضی از محکمی نیز ذکر شده‌است.

[وَأَنْ أَلْقِيَهُ] بیافکن؛ عطف بر [أَنْ يَا مُوسَى] است.
 [عَصَاكَ] عصایت را پس عصا را انداخت که ازدهایی شد زنده و
 متحرک.

[فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ] و چون آن را انداخت دید که
 می‌جنبد گویی که ماری بوده با چشمان سیاه که آزار و اذیت نمی‌رساند.
 [وَلِيٍّ مُدْبِرًا] به او پشت کرد و پا به فرار گذاشت، ترسیدن
 موسی عليه السلام از آتش و فرار کردن او از آن و ترس او از مار نقص نیست، بلکه
 ترس موسی عليه السلام در چنین حالی که از همه‌ی کثرت‌ها منسلخ شده و به مقام
 وحدت بازگشته دلالت بر کمال و قدرت نفس او در مقام بشریتش دارد.

زیرا که معلوم می‌شود کثرات زایل نشده و از اهل مملکتش به طور کامل
 فانی نگشته در حالی که هر کس در چنین حالی از جمیع کثرت‌ها و از جمیع اهل
 مملکتش فانی می‌شود و حقّ هیچ یک از کثرت‌ها را حفظ نمی‌کند، حقّ بشریت ترس
 و فرار از آتش و مار مودّی است.

و حفظ حقوق کثرت‌ها در چنان حال از کامل‌ترین دلیل‌ها بر کمال
 است.

و هم چنین است مطلب در طلب دلیل بعد از شنیدن [إِنِّي أَنَا اللَّهُ] از
 درخت.

[وَلَمْ يُعَقِّبْ] و توجه به عقبش نکرد، (به عقب برنگشت) بر خلاف
 آن وقتی که از آتش فرار کرد.

[يَا مُوسَى] بعضی گفته‌اند: یعنی ندا شد ای موسی.
 [أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ] بیا و نترس که تو

از آسیب چیزهای ترسناک ایمن خواهی بود.

[أَسْلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ] دستت را در آستین ببر نوری بیرون می آید بدون آن که مرض (برص) در بین باشد، پس موسی عليه السلام دستش را در آستین فرو برد و بیرون آورد، دنیا برای او روشن شد.

[وَأَضْمَمَهُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ] حال به خاطر ترسی که داری دست به گریبان‌ت گذار تا ترس تو از بین برود، چه گذاشتن دست و بازو بر قلب به آرامش و رفع اضطراب قلب کمک می‌کند.

[فَذَانِكَ] با تخفیف نون و تشدید آن خوانده شده است، یعنی، این دو: [بُرْهَانَانِ] ازدها شدن عصا و ید بیضا و برهان از: [مِنْ رَبِّكَ] پروردگار توست.

[إِلَى فِرْعَوْنَ] و با این دو برهان نزد فرعون و قومش بروید. [وَمَلَأَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ] که آنان قومی نافرمان هستند.

وقتی موسی عليه السلام فهمید که منتهی شدن دو برهان به فرعون و قومش جز به دست او نیست.

[قَالَ] در پاسخ جهت استعفا از مسئولیت یا طلب کمک هارون بنابر آنچه که در ضمن قول خدای تعالی: [فَأَرْسَلْنَا إِلَى هَارُونَ] از سوره‌ی شعراء گذشت و آنجا گفتیم که موسی عليه السلام اول استعفا داد و پس از آن که استعفای او رد شد کمک برادرش را طلب کرد چنین گفت:

[رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ وَأَخِي

هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلُ مَعِيَ رِدْءًا [پروردگارا من یکی از آنان را کشته‌ام و می‌ترسم که مرا بکشند. و برادرم هارون از من گشاده‌زبان‌تر است، او را به کمک من بفرست. لفظ [ردء] به معنای کمک و ماده و بار سنگین است، [ردأ] با تخفیف همزه خوانده شده است.

[يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ] من می‌ترسم مرا تکذیب کنند و زبان من در رد آنان فصیح نیست، اگر در جوابشان بازبان غیر فصیح دلیل و حجتی بیاورم از من قبول نمی‌کنند، چون کسی از آنان را کشته‌ام و بر من خشمگین هستند.

[قَالَ] خداوند در مقام اجابت درخواست او فرمود:

[سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَمُلًا سُلْطَانًا] خدای تعالی درخواست موسی عليه السلام را اجابت نمود و علاوه بر این او بر او تفضل نیز نمود، یعنی وعده داد و آن دو را یاری کند و ضرری از فرعونیان برایشان نرسد.

[فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا] و نمی‌توانند به شما ضرر و آسیبی برسانند.

[يَا أَيَّتُهَا الْعَالِيُونَ] لفظ [باء] برای سبب، ظرف متعلق به [لا یصلون] یا [العالیون] است.

[أَنْتُمْ وَمَنْ أَتَبَعَكُمَا الْعَالِيُونَ] شما دو نفر و پیروان شما غالب هستید، پس موسی عليه السلام با وعده‌ی الهی مطمئن شد و به سوی فرعون رفت.

آیات ۳۶-۴۷

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ
مُّفْتَرٍ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (٣٦) وَقَالَ مُوسَىٰ
رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ
الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (٣٧) وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ
فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ
الْكَاذِبِينَ (٣٨) وَأَسْتَكْبَرُ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
وَوَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ (٣٩) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ
فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَمَنْظُورٌ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (٤٠)
وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا
يُنصَرُونَ (٤١) وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ
الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (٤٢) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ
مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى
وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٤٣) وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ
قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (٤٤) وَلَكِنَّا
أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ
مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (٤٥) وَمَا كُنْتَ
بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا
مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٤٦) وَلَوْلَا
أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا

أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

(۴۷)

ترجمه

و چون موسی برای آنان معجزات روشنگر ما را آورد، گفتند: این جز جادوی بر ساخته نیست و مادر حقّ نیاکانمان چنین چیزی نشیده‌ایم. و موسی گفت: پروردگرم دانتر است که چه کسی از سوی او رهنمود آورده است، چه کسی نیک سرانجامی دارد؟ آری ستمکاران رستگار نمی‌شوند. و فرعون گفت: ای بزرگان برای شما خدایی جز خود نشناخته‌ام، ای هامان برای من آتش بر گل برافروز [/ آجر پیز] و برای من برجی [بلند] برآور، باشد که به خدای موسی پی ببرم، من او را از دروغگویان می‌دانم، او و سپاهیانش به ناحقّ در روی زمین استکبار ورزیدند؛ و پنداشتند که ایشان به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند آنگاه او و سپاهیانش را فرو گرفتیم و آنان را به دریا رها کردیم، سپس بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه بوده است؟ و آنان را پیشوایانی خواندیم که به سوی آتش دوزخ دعوت می‌کنند؛ و روز قیامت یاری نمی‌یابند. و در این جهان، لعنتی گریبانگیرشان کردیم و در روز قیامت هم ایشان از نفرین زدگان هستند. و به راستی پس از آن که نسلهای نخستین را نابود کردیم به موسی کتاب آسمانی دادیم که روشنگریهایی برای مردم و رهنمود و رحمت بوده باشد که پند گیرند. و تو در جانب غربی [کوه طور] نبودی آنگاه که با موسی کار [رسالت] سپری کردیم و تواز گواهان نبودی. ولی ما [در این میان] نسلهایی پدید آوردیم و روزگار بر آنان دراز شد و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی که آیات ما را برایشان بخوانی ولی ما فرستندگان [پیامبران] بودیم و تو در جانب [غربی کوه] طور نبودی آنگاه که ندا در دادیم ولی این [وحی] رحمتی از سوی پروردگار توست که قومی را که پیش از تو هشدار دهنده‌ای به سویشان نیامده

است، هشدار دهی باشد که پند بگیرند. و اگر نبود که به خاطر کار و کردار پیشینشان مصیبتی به آنان رسد، می‌گفتند: پروردگارا چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی که از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟.

تفسیر

[فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ] لفظ [باء] در [بآیاتنا] برای تعدی یا برای مصاحبت است، مقصود از آیات، عصا و ید بیضاست و جمع آیات برای این است که در هر یک از آن دو دلالت‌های متعددی بر صدق موسی عليه السلام در رسالتش و بر توحید خدا وجود دارد، یا مقصود آن دو نشانه با اضافه کردن حجّت‌های دیگری می‌باشد که دلالت بر صدق موسی عليه السلام می‌کند.

[قَالُوا] از راه جهل و عناد گفتند:

[مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ] این جز سحر نیست.

بیان سحر و تحقیق آن در سوره بقره ذیل آیه‌ی: [يَعْلَمُونَ النَّاسَ

السِّحْر] گذشت.

[مُفْتَرِيٍّ] و بر خدا افترا زده شده است.

[وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ] این وحدانیت خدا را که

موسی آن را مدّعی است مادر دین پدرانمان نشنیده‌ایم.

[وَقَالَ] لفظ [و قال] بدون واو خوانده شده است.

[مُوسَىٰ] پس از آن که موسی عليه السلام و رسالتش را انکار کردند

معجزات و حجّت‌های او را قبول نکردند موسی عليه السلام در حالی که استشهاد به

خدا و علم او می‌کرد و گفت:

[رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ] خدایم داناتر است که چه کسی از سوی او رهنمود آورده است و چه کسی عاقبت پسندیده و سرانجام خوب دارد، گویی که عاقبت ناپسند عاقبت نیست و این جمله کنایه از خودش می‌باشد، گویا که گفته‌ی: پروردگار من داناتر است به این که من هدایت آوردم و عاقبت پسندیده از آن من است، پس باکی از ردّ و انکار شما ندارم.

[إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ] حقّ عبارت این است که بگویند: [بِمَنْ لَا يَجِبُ بِالْهُدَىٰ وَلَا يَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ] ولیکن از این عبارت عدول نمود تا کنایه از ظالم بودن آنان بوده باشد، ظلم‌شان را اثبات و هدایت و حسن عاقبت‌شان را با برهان سلب کند، گویا که گفته است: ظالمین با هدایت و حسن عاقبت رستگار نمی‌شوند و شما با انکار خدا که خالق خلق است و عبادت کردن غیر او و انکار رسالت من ظالم هستید.

[وَقَالَ فِرْعَوْنُ] و فرعون پس از آن که از حجّت و برهان عاجز شد و از معارضه به خاطر اژدها ترسید روی به قومش کرد تا هم مطلب را بر آنان مشتبه سازد و هم خودش از ترس آرامش یابد گفت:

[يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي] این کلام دلالت بر عاجز شدن او از حجّت و نهایت ترس او از موسی عليه السلام و عصای او می‌کند، چون برای خودش به طور صریح ادّعای الهیّت نمی‌کند، بلکه نفی علم نسبت به خدایی دارد که موسی عليه السلام ادّعا می‌کند و شك خویش را اظهار می‌کند که همان اقرار به عجز از حجّت است، آن کلمه‌ی اوّل اوست که خداوند بر آن مؤاخذه نمود و کلمه آخر او [أَنَا رَبِّكُمْ الْأَعْلَى] است، بین کلمه‌ی اوّل و آخر چهل سال بود، چنانچه به خبر نسبت داده شده است.

چون عجز او از حجّت و برهان و ترس او از موسی علیه السلام ظاهر شد خواست قومش را فریب دهد بدین گونه که گفت: خدایی که موسی ادّعا می‌کند اگر حقّ بود در جهت و مکان مثل من می‌بود و دسترسی به او ممکن می‌شد.

پس گفت: [فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ] ای هامان جهت بتّایی برای من، آتش برافروز.

برای خشت درست کردن از گل، بعضی گفته‌اند: او اوّل کسی بود که آجر ساخت.

[فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ] برای من قصر عالی و بلند بساز که تا عنان آسمان برود تا به خدای موسی علیه السلام آگاهی یابم چه من موسی علیه السلام را از دروغگویان می‌پندارم اگر مقصود فرعون فریب مردم نبود چنین تکلم نمی‌کرد، چون او مرد دانایی بود و می‌دانست که ساختن قصری که از آن به آسمان برسد ممکن نیست.

در حدیث آمده است: هامان برای فرعون در هوا قصری بسیار بلند ساخت آن قدر بلند بود که بر اثر فشار هوا و باد کسی نمی‌توانست بایستد. آنگاه به فرعون گفت: دیگر از این قصر بلندتر نمی‌توانیم بسازیم، خدای تعالی بادهایی فرستاد و آن قصر را سرنگون ساخت.^(۱)

فرعون و هامان در آن هنگام طبق تفصیلی که در اخبار ذکر شده

۱ - در تفسیر کشف الاسرار میبیدی می‌گوید جبرئیل بر آن پری زد که قصر سه پاره، به طرف لشکر فرعون افتاد هزار هزار مرد و زن بر آن پست شدند.

است تابوتی ساختند.^(۱)

[وَأَسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ] پس فرعون و سربازانش به ناحق در روی زمین استکبار نمودند، (به طور مطلق و بدون داشتن هرگونه حقی)، یا پس از آن که از هوا بازگشت اضافه بر استکبار سابق برتری جویی دیگری آغازیدند. و استکبار بدون حق در جایی است که به علت کبریایی خدا یا به سبب امر خدا نباشد، مانند امر خدا به تکبر بامتکبر.

[وَوَضَّوْا لَهُمُ الْيَتِيمَ إِلَّا يَرْجِعُونَ] و آنان گمان کردند (با زنده شدن) به سوی ما باز نمی‌گردند.

[فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ] آنگاه او و سپاهیان او را فرو گرفتیم و آنان را به دریا رها کردیم چنانچه تفصیل غرق شدن آنان در دریا گذشت و در این آیه تحقیر فرعونیان و تفخیم و بزرگ کردن شأن گیرنده‌ی آنان و اندازنده‌ی آنان به دریا است، چه خدای تعالی با کثرتی که آنان دارند آنان را مانند چیزی قرار داده که با دست گرفته و انداخته می‌شود و گرفتن گیرنده را در وسعت و عظمت نسبت به کثرت سربازانش مانند گرفتن چیزی قرار داده که به آسانی با دست گرفته می‌شود.

[فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ] پس بنگر که سرانجام ستمگران چگونه بوده است.

این سخن کنایه از امت و ستمکاران امت است.

[وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً] آنان را برای جمع کثیری پیشوا قرار دادیم،

۱ - جهت اطلاع بیشتر از اهرام مصر و تاریخچه‌ی آن به تاریخ تمدن ویل دورانت مراجعه شود.

یعنی همه‌ی آنان را امامان مورد پیروی اهل مملکتشان قرار دادیم، یا تبعیت آنان را پیشوایان قرار دادیم.

[يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ] پیشوایانی که به آتش دعوت می‌کنند.

از امام صادق عليه السلام آمده است که ائمه در کتاب خدا دو امام است، خدای تعالی فرمود: [وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا] آنان را امامانی قرار دادیم که با امر ما هدایت می‌کنند، نه با امر مردم، امر خدا را قبل از امر مردم و حکم خدا را قبل از حکم مردم مقدم می‌دارند، خدای تعالی فرمود:

[وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ] این رهبران، فرمان مردم را قبل از امر خدا و حکم مردم را قبل از حکم خدا مقدم می‌دارند، به هواهای مردم اهمیت می‌دهند و می‌گیرند برخلاف آنچه که در کتاب خدای تعالی است ^(۱).

و مقصود از نقل این خبر تنبیه و آگاه کردن خودم و همه‌ی غافلین، یادآوری برادرانم و همه‌ی طالبین است به این که تقدیم امر خدا بر امر مردم یعنی تقدیم امر خدا بر امر خود عمل کننده، چون امر عمل کننده از جمله‌ی امر مردم است.

و این تقدیم امر خدا اختصاصی به ائمه‌ی هدی ندارد، بلکه هر فردی از افراد مردم پیشوای اهل مملکت خودش می‌باشد و هر فعلی که از او صادر می‌شود یا این است که منظور در آن امر خدا و حکم او قبل از نظر به امر و حکم خودش می‌باشد.

یا منظور در آن امر و حکم خودش قبل از نظر به امر و حکم خدا، پس

اگر اوّلی باشد او امامی است که به امر خدا قبل از امر خودش اهل مملکتش را هدایت می‌کند.

و اگر دوّمی باشد امامی است که اهل مملکتش را به آتش فرامی‌خواند، مثلاً اگر در یک کاسه ترید شریکی داشته باشی و خودت گرسنه باشی و ترید برای تو و شریکت کفایت نکند، یا در کاسه چیز لذیذی باشد و آن چیز لذیذ برای هر دوی شما کافی نباشد، تو خواهی بیشتر از شریکت نخوری، بلکه می‌خواهی یا مساوی با شریکت بخوری یا کمتر از آن یعنی او را بر خودت ترجیح دهی و ایثار کنی، مقصودت از این کار خودنمایی و خودستایی و چیزهای دیگر از اغراض نفس نباشد تو از قسم اول

خواهی بود و اگر چنین نباشی از قسم دوّم.

من برادرانم و خود را توصیه می‌کنم که هنگام هر فعلی از ذکر خدا غافل نشوید، که اگر شما هنگام فعل متذکر خدا شوید برای شما تذکر امر خدا و تقدیم آن بر امر خودتان ممکن می‌شود و گرنه نفس‌های شما بر شما غلبه می‌کند و امر نفس را بر امر خدا مقدّم می‌دارد و روی همین جهت است که گفته شده: بالاترین مراتب ذکر تذکر امر و نهی خدا در هنگام هر فعل و ترک است.

[وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ] و اینان روز قیامت یاری نمی‌شوند، چون در آن روز یاری کردن منحصر بر خداست و آنان چون به توسط خلفای خدا به خدا متصل نیستند، خدا و خلفا او را انکار کرده‌اند دیگر یاری نمی‌شوند.

[وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً] لعنت عبارت است از طرد از رحمت یا گفتن: خدایا آنان را لعن کن.

و قول خدای تعالی: [فی هذه الدنيا] اگر حال از مفعول باشد معنای آن این است که به دنبال و پشت سر آن کفار طرد از رحمت یا لعنت لعن کنندگان را قرار دادیم در حالی که آنان در زندگانی دنیا هستند.

این معنای به قرار گرفتن در مقابل آنچه که می آید موافق تر است و اگر [فی هذه الدنيا] متعلق به [أتبعناهم] یا به [لعنة] یا حال از [لعنة] باشد معنای آیه این است که پشت سر آنان لعنت قرار دادیم.

بدون تعرض به این که در دنیا باشند یا در آخرت. [وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ] و روز قیامت هم ایشان از نفرین زدگان هستند.

کنایه از عدم شمول رحمت خدای تعالی نزول غضب خدای تعالی بر آنان در روز قیامت است.

[وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ] نبوت و رسالت و احکام آن دو، یا تورات را به موسی عليه السلام دادیم.

[مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى] و آن پس از آن بود که نسلهای نخستین را نابود کردیم مانند قوم نوح و هود و صالح و ابراهیم و شعیب عليهم السلام، یا مقصود از قرون فرعون است، چه آنان امت های متعددی بودند که با غرق هلاک شدند.

[بَصَائِرَ] و لفظ [بصائر] جمع بصیرت به معنای حجت است، زیرا حجت چیزی است که قلب با آن می بیند و [بصائر] حال یا بدل از [الكتاب] است.

[لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ]

به نبی صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که فرمود: خداوند قومی و نه قرنی و نه

امتی و نه اهل قریه‌ای را از وقتی که تورات نازل شده است در روی زمین به عذاب آسمانی عذاب نکرده به جز اهل قریه‌ای که به صورت میمون مسخ شدند.

آیانی بینی که خدای تعالی می‌فرماید: [و لقد آتینا موسی الكتاب... تا آخر آیه (۱۱)]

[وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِ] و تو در جانب کوهی که به نام طور است نبودی، یا صحرایی که در آن صحرا کوه طور است و نسبت به تو یا به موسی عَلَيْهِ السَّلَام جانب غرب واقع شده است نبودی چه کوه طور بنا بر آن قولی که در شام باشد نسبت به مکه و مدینه و نسبت به مصر و مدین جانب غربی می‌شود، یا معنای آیه این است که تو در جانب طرف غربی طور نبودی.

[إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ] ما امر نبوت را به موسی عَلَيْهِ السَّلَام رساندیم در وقتی که پس از بازگشت به مصر از او خواستیم تا پیامبر باشد یا امر تورات و الواح آن را در طور به او دادیم، یا امر نور ولایت را به او دادیم در وقتی که کوه زیر و رو و متلاشی شد و موسی عَلَيْهِ السَّلَام بیهوش گشت و قوم او هفتاد نفر به هلاکت رسیدند، که همه‌ی اینها از اخبار غیبی است که جز از طریق وحی یا اخبار کسی که شاهد قضایا بوده علم به آنها پیدانمی‌شود.

[وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ] و تو شاهد قضایا نبودی که با دین و مشاهده به آنها علم داشته باشی.

[وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا] ولكن ما آن را به تو وحی کردیم تا همان طور که واقع شده بدانی در حالی که این قضایا را تو مشاهده نکردی، از کسی که

مشاهده کرده باشد نشنیدی و از کسی که خبر صحیح بدهد نیز نشنیدی، چون ما [قُرُونًا] امت‌های بسیار و پشت سر هم خلق کردیم.

[فَتَطَّوَّلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ] و روزگار بر آنان دراز شد از کسانی که شاهد قضایا بوده‌اند کسی نمانده و نیز از کسانی که اخبار صحیح و اطلاع دقیق دارند؛ تا به تو خبر بدهد و اخبار به طور صحیح و واقعی باقی نمانده، بلکه تغییر پیدا کرده و منحرف شده‌است.

پس علم تو به آن (اخبار) جز از طریق وحی نمی‌تواند صحیح باشد.

پس آنچه که استدراک شده در حقیقت وحی آن اخبار است، پس وحی حذف شده و ادات استدراک بر علّت اثبات وحی داخل شده‌است.

[وَمَا كُنْتَ تَأْوِي فِي أَهْلِ مَدْيَنَ] و تو در میان اهل مدین یعنی قریه‌ی شعب بَلَدٌ ساکن نبودی.

[تَتَلَوْ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا] که آیات ما را برایشان بخوانی.

این جمله صفت [تاویاً] یا مستأنفه است و بنابر استیناف ضمیر مجرور به اهل مدین یا به اهل مکه بر می‌گردد و معنای آن این است که تو در اهل مدین نبودی تا اخبار تو ناشی از شهود باشد و کسی هم از اخبار صحیح آنان به تو خبر نمی‌دهد چون زمان طولانی شده و اخبار مندرس و تحریف شده، پس اخبار تو از آنان جز با وحی نیست و وحی جز برای رسول نمی‌شود.

[وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ] و لکن ما اخبار پیشینیان را برای تو می‌فرستیم، پس اخبار تو به سبب وحی از جانب ماست.

و مستدرک در اینجا نیز وحی است، ولی ادات استدراک بر ارسال داخل شده، چون مقصود از وحی کردن همان فرستادن و ارسال است.

[وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا] آن هنگام که ما

موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را با ندای [اِنِّى اَنَا اللّٰهُ] ندا کردیم تو در جانب طور نبودی یا نبودی آن زمانی که ندای ما را هفتاد نفر از یاران موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدند، یا آنگاه که امت تو را ندا کردیم در حالی که آنان در اصلاّب مردان و رحم‌های زنان بودند، چنانچه می‌آید.

[وَ لَكِنْ] و لکن پروردگار تو این مطلب را به تو خبر داد.

[رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ] تا به سبب این خبر هشدار دهی، یا

دلیل بر رسالت تو باشد تا بعد از نبوت و رسالت به هشدار مردم پردازى.

[قَوْمًا مَا آتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ] تا توقومی را بیم

(هشدار) دهی که قبل از تو بیم دهنده‌ای برای آنان نیامده، چون آنان در

زمان فطرت و نبود آثار انبیای پیشین بوده‌اند.

[لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ] شاید آنان متذکر به مبدا و معاد و ثواب و

عقابشان باشند.

از پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ آمده است: وقتی که خدای تعالی موسی بن عمران را

مبعوث نمود و او را به عنوان نجات دهنده انتخاب کرد، دریا را برای او

شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به او داد و موقعیت

و جای خود را نسبت به پروردگارش دید، گفت: پروردگارا مرا به کرامتی

اکرام نمودی که هیچ احدی را قبل از من به آن کرامت اکرام نکردی.

پس خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که محمد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نزد من

برتر از جمیع ملائکه و جمیع خلق من است؟ موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: پروردگارا اگر

محمد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ نزد تو از جمیع خلقت گرامی تر است آیا در آل پیامبران برتر از آل

من وجود دارد؟

خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که فضل و برتری

آل محمد ﷺ بر جمیع آل پیامبران مانند فضل محمد ﷺ بر جمیع مرسلین است؟

پس موسی علیه السلام گفت: اگر آل محمد ﷺ چنین است آیا در امت‌های انبیاء علیهم السلام نزد تو برتر و افضل از امت من هست؟ که بر امت من از ابر سایه افکندی و من و سلوی بر آنان نازل کردی و دریا را شکافتی. پس خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که فضل و برتری امت محمد ﷺ بر جمیع امت‌ها مانند فضل محمد ﷺ بر جمیع خلق من است؟

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا کاش من آنان را می‌دیدم، خدای تعالی به او وحی کرد: یا موسی و امت محمد ﷺ را هرگز نخواهی دید، چون وقت ظهور آنان نیست، لیکن در آینده آنان را در بهشت خواهی دید، در بهشت‌های عدن و فردوس در حضور محمد ﷺ می‌بینی که در نعمت‌های بهشتی می‌چرخند و در خیرات بهشت خوشحال می‌شوند، آیا دوست داری کلام آنان را به تو بشنوانم؟

موسی علیه السلام گفت: بلی الهی. خدای متعال فرمود: در محضر من بایست و کمرت را ببند و مانند عبد ذلیل که در جلو پادشان بزرگ می‌ایستد بایست، پس موسی علیه السلام چنین کرد.

آنوقت پروردگار عزوجل ندا کرد: ای امت محمد ﷺ، همه‌ی آنان جواب دادند در حالی که در اصلاب پدران و در ارحام مادرانشان بودند و گفتند: [لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمه والملك لك لا شريك لك]. [

نبی ﷺ فرمود: خدای تعالی این اجابت را شعار حج‌کننده‌ها قرار داد، سپس پروردگار عزوجل ندا کرد: ای امت محمد ﷺ حکم من بر شما

چنین است که رحمت بر غضبم پیشی گرفته و عفو من قبل از عقاب من است، من دعای شما را اجابت کردم قبل از آن که دعا کنید و به شما عطا نمودم قبل از آن که درخواست نمایید و هر کس مرا ملاقات کند با شهادت لا اله الا الله و حده لا شریک له و انّ محمداً عبده و رسوله و محمد در اقوالش صادق و در کارهایش محق است و علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی او پس از او و ولی اوست و طاعت او لازم است، همان طور که طاعت محمد صلی الله علیه و آله لازم است و اولیای خدا که طاهر و مطهر انتخاب شده‌اند دارای عجایب آیات خدا و دلایل حجّت‌های او بعد از علی و محمد صلی الله علیه و آله هستند اولیا او بوده و مرا چنین ملاقات کند او را داخل بهشت خود می‌کنم اگرچه گناهانش مانند کف دریا باشد.

نبی صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید فرمود: ای محمد تو در جانب طور نبودی که امت تو را به این کرامت ندا کردیم، سپس خدای تعالی به محمد گفت: بگو: حمد می‌کنم خدای را که پروردگار عالمیان است بر این فضیلتی که مخصوص من گردانیده و خداوند به امت محمد فرمود: بگوید: حمد خدایی را که پروردگار عالمیان است بر این فضیلت‌ها و برتری‌ها که ما را به آنان مخصوص گردانیده است ^(۱).

[وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُّصِيبَةٌ] اگر نبود این مطلب که مبادا

مصیبتی بادست خودشان بر آنان برسد.

[بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ] عملی که به علت جهالت و نادانی با

دست خود انجام داده‌اند.

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۲۰ ح ۳۰

[فَيَقُولُوا] بعد از عمل خودشان که از روی نادانی صورت گرفته از باب اعتراض بر ما و عذر آوردن از جهالت و نادانی شان می‌گویند: [رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا] چرا برای ما رسولی نفرستادی تا بدانیم که تو دارای آیات و نشانه‌ها هستی.

[فَتَتَّبِعْ آيَاتِكَ وَنَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] که از آیات تو پیروی کنیم و آن وقت دیگر به علت نادانی آن مصیبت به ما نمی‌رسد و از مؤمنان بودیم.

و ما تو را به سوی آنان نفرستادیم، چون آنان استعداد و استحقاق رسولی مثل تو را نداشتند.

آیات ۴۸-۵۷

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ
مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا
سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (۴۸) قُلْ فَأْتُوا
بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ
ضَادِقِينَ (۴۹) فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ
أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰) وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ
هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲) وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِهِ إِنَّهُ
الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳) أُولَٰئِكَ

يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَإِذْ يَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ
السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۵۴) وَإِذْ سَمِعُوا اللَّغْوَ
أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا
نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵) إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۵۶) وَقَالُوا إِن
نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ
حَرَمَاءَ آمِنًا يُحْيِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷)

ترجمه

و چون از جانب ما حقّ به سوی آنان آمد گفتند: چرا او [محمد ﷺ] را
نظیر آنچه به موسی داده بودند، نداده‌اند؟ آیا آنچه را که بیشتر به موسی داده شده
بود، انکار نکردند؟ گفتند: این دو [تورات و قرآن] جادوهایی هستند که از
همدیگر پشتیبانی می‌کنند؛ و گفتند ما همه‌ی آنها را منکریم. بگو: اگر راست
می‌گویند کتابی از سوی خداوند بیاورید که از این دو راهنماتر باشد، تا از آن پیروی
کنیم، اما اگر پاسخت را ندادند پس بدان که ایشان از هوای و هوسهایشان پیروی
می‌کنند و کیست گمراه‌تر از کسی که بدون رهنمود الهی از هوای نفس خویش
پیروی کند؟ بی‌گمان خداوند ستمکاران را هدایت نمی‌کند. و برای آنان سخن در
سخن پیوستیم باشد که پند گیرند. کسانی که پیش از آن به ایشان کتاب آسمانی داده
بودیم، به آن ایمان می‌آوردند. و چون [قرآن] بر آنان خوانده شود گویند: به آن
ایمان داریم، آن حقّ و از جانب پروردگار ماست، ما پیش از آن اهل تسلیم [و یاور]
بوده‌ایم. اینانند که به خاطر صبری که ورزیده‌اند پاداششان دوبار داده شود، بدی را
بانیکی دفع کنند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق کنند و چون سخن لغوی بشنوند

از آن روی برمی گردانند و گویند اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما، سلام بر شما، ما با نادانان کاری نداریم. تو هر کس را که دوست داری هدایت نمی کنی، بلکه خداوند است که هر کس را که بخواهد هدایت می کند و او به رهیافتگان داناتر است. و گویند: اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمینمان ربوده و رانده شویم؛ [بگو] آیا آنان را در حرمی امن جای نداده ایم که فرآورده های هر چیز - که روزی ای از جانب ماست - [جمع و] به سوی آن ارسال می گردد؟ ولی بیشترین هی آنان نمی دانند.

تفسیر

[فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا] وقتی رسول یا رسالت او یا کتاب یا معجزات اش از نزد ما آمد به دماغشان برخورد و از قبول رسالتش استکبار نمودند.

[قَالُوا] و در مقام رد رسالت رسول گفتند: [لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى] چرا به رسول خدا ﷺ معجزات روشن و ظاهر داده نشده مانند ید بیضا، عصا و شکافته شدن دریا، یا همه ی کتاب یک مرتبه بر او نازل نشده است.

[أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ] آیا آنان از موسی ﷺ قبول کردند، یعنی معجزات موسی ﷺ را از محمد ﷺ درخواست می کنند ناشی از صدق نیت و طلب دلیل نیست، بلکه این درخواست محض سرکشی و استکبار از قبول است، چون پیشینیان اینها از موسی ﷺ قبول نکردند، اینها نیز هم سنخ آنان هستند، پس اگر محمد ﷺ مثل معجزات موسی ﷺ را هم بیاورد این مردمان قبول نخواهند کرد، یا معنای آیه این است که این کفار قریش موجود آیا به معجزات موسی ﷺ کافر نشدند؟

[قَالُوا] پیشینیان گفتند: (ساحران) موسی و هارون علیهم‌السلام جادوگرند.

و لفظ [ساحران] [سحران] خوانده شده تا مبالغه باشد.

و این کفار موجود نیز گفتند: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و موسی علیه‌السلام جادوگراند، یا کتاب آن دو جادو است. **[تَظَاهَرَا]** هر دو گروه به همدیگر کمک کردند، یا هر دو تطابق نمودند.

[وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ وَنَ] کافران گفتند: ما به هر یک از آن دو یا به هر یک از انبیا کافر هستیم.

[قُلْ] به اینها که هم سنخ گذشتگان‌شان هستند، یا به موجودین از کفار قریش بگو:

[فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا] اگر راست می‌گویید از جانب خدا کتابی بیاورید که بهتر از کتاب من و کتاب موسی باشد.

[أَتَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ] آن وقت من هم پیروی از شما می‌کنم اگر راست می‌گویید که موسی علیه‌السلام و هارون علیه‌السلام، یا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و موسی علیه‌السلام ساحر هستند و کتاب من و کتاب او سحر و جادو است.

[فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ] اگر استجابت نکردند (و جواب ندادند) بدان که آنان پیروی هوای نفس می‌کنند، این سخن از قبیل [به تو می‌گویم همسایه بشنود] * می‌باشد، گرنه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدون این آزمایش نیز عالم و آگاه است.

* - ضرب المثل عربی معروف.

[أَمْ يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ] آنان پیروی از اهوای (نفسانی) خود می‌کنند، در درخواست و پرسش‌هایشان صدق نیت ندارند، در انکارشان دارای برهان نیستند.

[وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ] گمراه‌تر از کسی که پیرو هوایش باشد کیست؟! عبارت آیه اگرچه اعم از این معناست، لیکن جز در همین معنا استعمال نمی‌شود پس اگر گمراه‌تر از او نیست دیگر احتیاجی بر احتجاج با او نیست.

[بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ] لفظ [باء] برای سببیت یا برای مصاحبت است، ظرف [من الله] بیان پیروی از هوئ است، منظور این است که اینان بدان جهت از هوئ و هوس پیروی می‌کنند که هدایت نشده‌اند، یا تقیید است، یعنی پیروی از هوئ و هوس گاهی برخاسته از هدایت و امر خدا و خلفا بوده و مصاحب و همراه با آن است و گاهی برخاسته از غیر امر خدا و خلفای او می‌باشد، زیرا همه‌ی افعال که موافق با مقتضیات نفوس است بالاخره صاحبان آنان به وجهی پیروی از هوای نفس خویش کرده‌اند.

پس اگر در این پیروی ناظر به خدا و امر خلفای خدا باشند، با وجودی که از هوای نفس پیروی کرده‌اند طبق رهنمود خدایی بوده است (مانند اجرای شهوت نفس و غضب در چهارچوب شریعت) و گرنه پیروی هوای نفس بدون هدایت الهی نموده‌اند، (مانند اجرای شهوت و غضب در بیرون از حدود شریعت) پس ای برادران من از غفلت امر الهی در کارهایتان بر حذر باشید تا مصادیق قول خدای تعالی: [وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ] نباشید.

از امام کاظم علیه السلام در این آیه آمده است: یعنی کسی که دینش را با

رای خودش و بدون امامی از ائمه هدی برگرفته باشد^(۱).

و از امام صادق علیه السلام مثل این روایت وارد شده است^(۲).

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ] تعلیل این مطلب است که پیروی کننده‌ی از هوای گمراه‌ترین مردم است، یا تعلیل اتباع هوی بدون هدایت از جانب خداست.

[وَلَقَدْ وَصَّلْنَا] جمله حالیه است و استدراک توهمی است که از قول خدا [إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ] ناشی شده است، آن توهم این است که خداوند آنان را مهمل گذاشته و اسباب هدایت را نداده است و رفع توهم چنین است که: ما آنان را هدایت نمی‌کنیم چون قابلیت ندارند و قبول نمی‌کنند و گرنه به حال خود رها نمی‌کردیم و گفتار خویش را بر ایشان رساندیم.

[لَهُمُ الْقَوْلُ] گفتار خود را در احکام، مواعظ، نصایح، عبرت‌ها، وعده و وعیدها بر آنان گوشزد کردیم، بلکه اقوال حقیقی را که جانشینان ما در روی زمین هستند به آنان رساندیم و در اخبار تفسیر به امام بعد از امام شده است.

[لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ] شاید متذکر آنچه که به نفع و ضررشان است بشوند و بدون هدایت از جانب خدا پیروی خوی نفس نکنند.

[الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ] کسانی را که پیش از محمد صلی الله علیه و آله یا قبل از قرآن کتاب آسمانی دادیم.

[هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ] به آن ایمان می‌آورند.

۱. الصّافی ج ۴ ص ۹۴ و الکافی ج ۱ ص ۳۷۴ ح ۱

۲. الصّافی ج ۴ ص ۹۴ و بصائر الدّرجات ص ۲۳ ح ۱

شکّی نیست که همه‌ی اهل کتاب به کتاب ایمان نیاوردند و نیز شکّی نیست که بیشتر کسانی که ایمان آوردند دارای اوصافی که می‌آید نبوده‌اند، پس باید مقصود مؤمنین کامل باشند، چون آنانند که خداوند حقیقتاً کتاب داده است، گویی که کتاب در غیر عاریه است، یا مقصود کاملین از امت محمد ﷺ است که خداوند پیش از قبول رسالت محمد ﷺ کتاب نبوت و احکام آن و شناخت معروف و منکر به طور تکوین بر ایشان داده است.

یا مقصود از آنان امامان علیهم السلام هستند (چنانچه در اخبار آمده است)، زیرا آنان کامل هستند در این که کتاب را تکویناً از اول کودکی دریافت نموده‌اند.

[وَإِذَا يُتْلَىٰ] و هر گاه کتاب (یعنی احکام نبوت یا قرآن خوانده می‌شود).

[عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا] اینان گفتند: ما به کتاب ایمان آوردیم و آن حق است از جانب پروردگار ما، چون ما آن را تکویناً از وجود خودمان می‌شناسیم.

[إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ] ما قبل از قبول رسالت محمد ﷺ یا قبل از قرآن و نزول آن، یا قبل از خوانده شدن و خواندن آن مسلمان بودیم.

[أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا] صبر عبارت است از نگهداری و حبس نفس بر چیزی که موجب ناشکیبایی شود، مانند بلا معصیت و طاعت، مؤمن آنگاه که ایمان می‌آورد دارای یک اجر و پاداش است، آنگاه که نفسش را حبس می‌کند و نفس خویش را از افشای آن نگه می‌دارد و ایمانش را کتمان می‌کند اجر دیگر و پاداش دیگری به او

داده می‌شود.

البته این مطلب در صورتی است که افشا کردن بر او یا بردوستش یا بر برادرانش قبیح باشد، یا افشا کردن سبب شهرت و ریا گردد.

معنای
تقیّه

[وَيَذُرُّونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ] با خوبی‌ها و در گفتار، کردار، اخلاق، عقایدشان، گرایشها و پلیدیها را دفع می‌کنند، یا به سبب خوبی و حسنه نسبت به بدکار بدی و سیئه‌ی بدکار را دفع می‌کنند، یا به سبب تقیّه سیئه و بدی کفّار را نسبت به خود، دوستان یا برادرانشان دفع می‌کنند، یا با تقیّه افشا کردن را، با مدارا نمودن معارضه‌ی آشکار با خلق را، با حلم جهل جاهل را یا با کارهای خوب بلاهایی را که بر آنان یا غیر مقدر شده است دفع می‌کنند، یا با مجموع این کارهای خوب بدیها را دفع می‌کنند، چه آنان در بین خلق امان از بلاها هستند و در اخبار بر همه‌ی این معانی اشاره شده است.

[وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ] و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند در اول بقره تفصیل کاملی برای این کلمه گذشت.
[وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ] و چون بیهود، بشنوند از آن روی بر می‌گردانند.

معنای
لغو

لغو چیزی است که غایت عقلانی دنیوی یا اخروی نداشته باشد و عاقل تکیه به چیزی نمی‌کند که غایت عقلانی نداشته باشد.

[وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ] بارده و انکار متعرض آنان نمی‌شوند و می‌گویند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما.

[سَلَامٌ عَلَيْكُمْ] سلام بر شما، البته سلام خدا حافظی و ترک‌کننده

(که در موقع خداحافظی می گویند.)

[لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ] ما نادانان و مصاحبت آنان را

نمی خواهیم، زیرا که مؤمنین ضد جاهلین و نادانان بوده و با زبان حال و قال خویش می گویند: ما همنشین نادانان را نمی خواهیم.

[إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ] تو نمی توانی هر کس را که

دوست داری هدایت کنی، یا کسی که محبوب توست او را هدایت کنی تا چه برسد به غیر محبوب.

این جمله جواب سؤالی است که ناشی از ماقبلش می باشد، گویا که

رسول خدا ﷺ فرموده باشد: آیا می شود هدایت اینان با کوشش و سعی من باشد و من هدایتشان کنم؟

یا فرموده باشد: آیا در هدایت فامیل و دوستانم کوشش کنم؟ یا

جواب سؤال و کوشش او درباره ی هدایت ارحام رسول خدا می باشد، به خصوص طبق آنچه که از عامّه نقل شده مبنی بر این که این آیه درباره ی ابی طالب نازل شده، که محمد ﷺ کوشش در ایمان او می کرد و ابی طالب قبول نمی کرد.

در اسلام ابی طالب

بدان که به طریق عامّه نقل شده که آیه درباره ی ابی طالب نازل شده

و اخبار متعددی در حق او ذکر کرده اند که مشعر به ذم ابی طالب و عدم اسلام او می باشد و بعضی از خاصّه نیز بعضی از اخبار عامّه را ذکر کرده اند که مناسب شأن ابی طالب نیست.

چه جلالت شأن ابی طالب بزرگتر و برتر از آن است که عقول مردان به آن

برسد تا چه رسد به ارباب بحث و جدل و ارباب ظنّ و خیال.
 زیرا آن طور که از اخبار استفاده می‌شود ابوطالب بعد از انوار
 چهارده گانه (چهارده معصوم علیهم‌السلام) از جمیع انبیا و اولیا علیهم‌السلام نورانی تر و قدر و
 منزلتش بیشترست.

و او کسی است که ودیعه‌های وصایت از جمیع انبیا و اولیا علیهم‌السلام به او
 سپرده شده بود، آن ودیعه‌ها و امانت‌هایی که باید به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که خاتم
 انبیاست تسلیم می‌شد و کسی که حامل ودیعه‌های وصایت رسول خداست
 باید هم سنخ او باشد و در مرتبه‌ی شرافت مناسب با او.

و او تربیت‌کننده‌ی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از اول کودکی بود، بلکه مدّتی از
 پستان نفسش به او شیر داده بود، (یعنی او را تربیت کرده بود) و ابوطالب
 قبل از ولادت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بعد از ولادت او به ولادت و نبوّت و شرافت او
 زیاد خبر داده بود و او از او صیا عیسی علیه‌السلام بود و همه‌ی او صیا باید به او
 برگردند و از او بگیرند.

در کتابهای معتبر از امام کاظم علیه‌السلام سؤال شد: آیا رسول خدا در مقابل
 حجّت و دلیل ابی طالب مغلوب بود؟ فرمود: نه، لیکن او امانت‌دار و صایا بود
 که آنان را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داد، گفته شد: و صایا را به رسول خدا داد بنابر
 آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مغلوب اوست، پس امام فرمود: اگر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
 مغلوب ابی طالب بود وصیّت را به او نمی‌داد، گفته شد: پس حال ابی طالب
 چگونه بود؟

فرمود: او به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آنچه که آورده بود اقرار کرده و وصایا را

به او داد و همان روز از دنیا رفت^(۱).

اگر در حقّ ابی طالب جز همین خبر نبود کافی بود در دلالت بر جلالت شأن و بزرگواری قدر او، چون این خبر دلالت بر این می‌کند که وصایا نزد ابی طالب به ودیعه و امانت گذارده شده بود که باید به محمد ﷺ دفع می‌کرد، آن را ادا کرد و همان روز از دنیا رفت.

روایت شده که امیرالمؤمنین ﷺ روزی در آستانه‌ی درنشسته بود و مردم دور او جمع شده بودند که مردی بلند شده و به او گفت: یا امیرالمؤمنین تو در جایی هستی که خداوند تو را به آنجا فرود آورده است در حالی که پدر تو در آتش معذب است؟

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ساکت باش، خدا دهانت را بشکند، قسم بخدایی که محمد ﷺ را به حق برای نبوت مبعوث کرد اگر پدرم در مورد هر گناهکاری روی زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را قبول می‌کند، آیا پدر من معذب با آتش است در حالی که پسرش قسیم آتش است؟، سپس فرمود: سوگند به خدایی که محمد ﷺ را به حق مبعوث نمود، نور ابی طالب در روز قیامت همه‌ی انوار خلق را خاموش می‌کند جز پنج نور، نور محمد و نور من و نور فاطمه، نور حسن و نور حسین و دیگران^(۲) که از حسین ﷺ به دنیا آمده‌اند، زیرا که نور ابی طالب از نور ماست که خداوند دو هزار سال قبل از خلقت آدم آن را خلق کرده است^(۲).

[وَقَالُوا] عطف بر قول خدا: [قَالُوا إِنَّا بَكْلٌ كَافِرُونَ] است، مقصود

قریش، یا عشیره‌ی تو، یا بنابر قول عامّه ابوطالب است.

۱. الصّافی ج ۴ ص ۹۶ و بشاره‌المصطفی ص ۲۰۲

۲. الصّافی ج ۴ ص ۹۷

[إِنَّ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَتَّخِطُ مِنْ أَرْضِنَا] گفتند: اگر

ما با تو از رسالت تو پیروی کنیم ما را از سرزمین خود بیرون می‌رانند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که آیه درباره‌ی قریش نازل شده و آن هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به اسلام و به هجرت فرا خواند و از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست من به این امر دعوت می‌کنم سفید و سیاه را و کسانی را که بر قلّه‌ی کوهها و امواج دریاها هستند و دعوت می‌کنم به این امر فارس و روم را^(۱). پس قریشیان تکبر و استکبار نمودند و به ابوطالب گفتند: آیا نمی‌شنوی پسر برادرت چه می‌گوید، به خدا سوگند اگر فارس و روم این سخن را بشنوند ما را از سرزمین مان بیرون می‌کنند و سنگ‌های کعبه را یک یک از جامی کنند؛ پس خدای تعالی این آیه را نازل کرد.

[أَوَلَمْ نَمُكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا] آیا به آنان در حال کفرشان روزی ندادیم

از هر چیزی که روزی داده می‌شود؟

با این که جای آنان صحرائی است بدون آب و علف و برای آنان

حرم قرار ندادیم؟

[أَمِنًا] آن هم حرمی دارای امنیت؟! یا ساکنین آنجا را ایمن قرار دادیم؟

یعنی مکان و محلّ سکنای کافرین را امن قرار دادیم، پس چگونه است حال آنان اگر

موحّد و مستحقّ کرامت ما باشند؟!

[يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ] که در آنجا فرآورده‌های هر چیزی

جمع می‌شود.

فرمود: [کلّ نبات] تا ثمرات نسبت به هر خیر و مال تعمیم پیدا کند: چون جمع کردن اشیاء در سرزمین مکه اختصاصی به میوه‌ها ندارد، بلکه در آنجا جمع می‌شود هر چیزی که حاصل شود از نباتات درختان و حیوانات، بلکه در آنجا جمع می‌شود میوه‌های دلها و خیرات آخرت.

و لذا خدای تعالی فرمود: [رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا] ثمرات و میوه‌های دنیوی اگرچه رزق و روزی زمین است ولیکن ثمرات آخرت و قلوب از میوه‌های لدنی است، هم چنین است برکات میوه‌های زمین و آنچه که رزق ارواح است.

[وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] ولیکن بیشتر آنان نمی‌دانند که روزی که ما دادیم از فضل و حکمت و قدرت ماست، آن را به خودشان نسبت می‌دهند، بیشترشان علم (به این مطلب ندارند).

آیات ۵۸-۷۰

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فِتْلِكَ مَسَاكِنُهُمْ
لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ (۵۸) وَ مَا
كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ
آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ (۵۹) وَ مَا
أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ
وَ أَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۰) أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ
لَا قِيَامَ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
مِنَ الْمُخْضَرِّينَ (۶۱) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ

الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴) وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵) فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۶۶) فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (۶۷) وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۸) وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۶۹) وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰)

ترجمه

و چه بسیار شهرها که از [شدت رفاه] زندگانیشان سرمستی می کردند نابود کردیم و این خانه هایشان است که پس از آنان جز اندکی مسکون نبوده است، ما خود وارثانیم. و پروردگار تو نابودگر شهرها نیست مگر آن که در مرکز آن پیامبری برانگیزد که بر آنان آیات ما را بخواند؛ و ما نابود کنندگان شهرها نیستیم مگر آن که اهالی آنان ستمگر [و مشرک] باشند. و آنچه به شما داده شود بهره‌ی [گذرای] زندگانی دنیا و پیرایه‌ی آن است، آن که نزد خداوند است بهتر و پایدارتر است، آیا تعقل نمی‌کنید؟ آیا کسی که به او وعده‌ای نیکو داده‌ایم و او دریابنده‌ی آن است، مانند کسی است که به بهره‌ی زندگانی دنیا بهره‌مندش ساخته‌ایم؟ سپس در روز قیامت از حاضر شدگان [در صحنه‌ی عذاب] است؟ و

روزی که به ایشان نداد در دهد و فرماید پس همتایان من که شما گمان می بردید، کجا هستند؟ کسانی که حکم [عذاب] بر آنان تعلق گرفته گویند: پروردگارا اینان کسانی هستند که ما گمراهشان کردیم، ما از آنجا که خود گمراه بودیم آنان را گمراه کردیم؛ [اینک] در نزد تو تبری می جوئیم؛ ایشان [در واقع] ما را نمی پرستیدند. گفته شود: همتایانی را که قایل بودید بخوانید. آنگاه آنان را بخوانند، ولی آنان به ایشان پاسخ ندهند و عذاب را بنگرند؛ و تمنا کنند که کاش ایشان رهیافته بودند. و روزی که ایشان را نداد در دهد و فرماید به فرستادگان چه پاسخی داده‌اید؟ آنگاه در آن روز همه‌ی اخبار و احوال بر آنان مشتبه شود، ایشان همپرسی نکنند. و اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و کاری شایسته در پیش گیرد، چه بسا از رستگاران باشد. و پروردگارت آنچه بخواهد می آفریند و برمی‌گزیند؛ اختیاری برای آنان نیست؛ خداوند منزّه است از شریکی که می‌آورند و فراتر است. و پروردگارت آنچه دل‌هایشان پنهان می‌دارد و آنچه آشکار می‌دارند می‌داند. و او خداوند است که خدایی جز او نیست، سپاس او را در آغاز و انجام، حکم او راست و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

تفسیر

[وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ] عطف بر قول خدا: [أولم نمکن]

است و بین وعده و وعید و ترغیب و ترهیب نموده و فرموده است: و چه بسیار شهرهایی را که:

[بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا] مردمش از جهت گستردگی و وسعت نعمت

و معیشت، به خوشگذرانی و هوسرانی پرداختند.

[فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا] این

خانه‌های ویران آنان است که بعد از آنان جز عده‌ی قلیلی در آن سکونت نیافت و این ناشی از بدی کارها و سوء افعال آنان بود.

پس ای اهل مکه از مثل افعال کرده‌های آنان پرهیزید.

[وَكُنَّا مَحْنُ الْوَارِثِينَ] و تنها ما وارث خانه‌ها، اموال، اجساد و

ارواح آنان شدیم.

[وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ] شیوه و

سنت پروردگار تو این نیست که بدون آگاهی دادن و یادآوری، شهرهایی را هلاک کند، پس آنها را هلاک نمی‌کند مگر این که رسولی در ام القری (مادر قریه) است، که بازگشت همه‌ی قریه‌ها به سوی آن مبعوث نماید منظور از مادر قریه‌ها است (شهر وجود رسول خدا ﷺ).

[رَسُولًا] و این مطلب که رسول در قریه‌ی بزرگ و مرکز قریه‌ها

باشد بنا بر اغلب است، گرنه بعضی از رسولان را خداوند از روستاها مبعوث نموده و از آنجا خارج نمی‌شده‌اند و بازگشت قریه‌های بزرگ نیز به آن روستا می‌شد.

یابنا بر اشاره به تأویل است، چون رسولان الهی هر جا باشند و هر جا

مبعوث شوند اصل قریه‌های انسانیت و مرجع و معظم آن می‌باشند و رسول که عبارت از لطیفه‌ی انسانیت است متصف به صفات روحانیین شده است اولاً در همان قریه‌ی عظیم که مملکت وجود رسول است مبعوث می‌شود، سپس از آنجا به سایر قریه‌های انسانیت مبعوث می‌گردد.

[يَسْتَلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا] و آیات تدوینی و آفاقی و احکام ما را که

عبارت از لوازم رسالت است برای آنان می‌خواند.

[وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ] ما قریه‌ها را

نابود و هلاک نمی‌سازیم مگر آن که اهل آن قریه‌هاست مگر باشند بدین گونه که رسولان علیهم‌السلام را تکذیب نموده و سایر انواع ظلم و کفر را مرتکب شوند که اصل همه‌ی ظلم‌ها انکار رسولان علیهم‌السلام است.

[وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا] و

آنچه به شما داده شود بهره‌ی زندگانی و زینت آن است.

این آیه جمع بین زهد و روی گردانیدن از دنیا و تشویق به آن است،

چنانچه آیه‌ی اول جمع بین انذار و تبشیر است.

[وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ] آنچه که نزد خداست بهتر از چیزی است که

به شما داده شده است.

یعنی اگر آنچه که بشما داده شده بنا به اعتقاد شما خیر است پس آن

چه که نزد خداست از آن بهتر است، ممکن است لفظ [خیر] از معنای

تفضیل و برتری خالی باشد، گرنه هیچ نسبت و مناسبتی بین آنچه نزد خداست

و آنچه که نزد شماست نیست.

[وَأَبْقَى] و آنچه که نزد خداست از آنچه که نزد شماست باقی‌تر

است طبق اعتقاد شما.

[أَفَلَا تَعْقِلُونَ] آیا تعقل نمی‌کنید؟ یا آیا شما عقل ندارید؟ که

آنچه را که نزد خداست ترک می‌کنید و آنچه را که پیش خودتان درست

می‌دانید به آن می‌چسبید؟

[أَفَنُ وَوَعْدَنَاهُ وَوَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ

مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] آیا کسی که به او وعده‌ی نیکو داده‌ایم و او در

یابنده‌ی آن است مانند کسی است که به زندگانی دنیا بهره‌مندش ساخته‌ایم؟

این آیه تأکید بر روی برگردانیدن از دنیا که بقایی ندارد، لذت آن آمیخته

با رنج است و راحتی آن آمیخته با خستگی، غنایش و توأم بر نیازمندی، سرانجام آن حسرت و پشیمانی می‌باشد و تشویق به سرای آخرت است.

[ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ] در روز قیامت از

کسانی است که باید برای حساب یا عقاب حاضر شود.

[وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ] عطف بر [يوم القيامة] یا به تقدیر [اذکر] یا

[ذکر] است، یا متعلق به قول خدا: [قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ] است

یعنی در روز قیامت خداوند به آنان نداد در دهد.

[فَيَقُولُ] به مشرکین گوید:

[أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ] کجا ایند شریکانی که

برایم، گمان می‌کردید.

از قبیل: بت‌ها، ستارگان، هواها، هوسها، سایل، شرکاء و ولایت در هر

عصر و زمان.

[قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ] پس کسانی که مدعی ربوبیت

و ولایت و رسالت و کسانی که مشرکین آنان را شرکای، خدا یا ولایت قرار

داده‌اند، لیکن منظور شرکای ولایت است.

می‌گویند: [رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا] پروردگار ما اینها را

گمراه کردیم.

[أَغْوَيْنَاهُمْ] و آنان را از آن جهت که گمراه بودیم گمراهشان

کردیم، تا از تو یا از ولیّ امرشان برگردند.

[كَمَا غَوَيْنَا] همان‌طور که خود را گمراه کردیم.

[تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ] از آنان بی‌زاری و تبرّی می‌جوییم، که دشمنان ما

بودند و ما آنان را دوستان خود می‌پنداشتیم.

[مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ] آنان ما را عبادت نمی کردند، بلکه معبود و مطاع آنان هواهایشان بود.

[وَقِيلَ] به پیروان گفته می شود: [ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ] شرکای خود در ولایت و طاعت یا در ربوبیت را فرا بخوانید.

[فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ] فرامی خوانند ولی آنان جواب نمی دهند، چون از جواب دادن عاجزند یا به خودشان مشغولند.

[وَرَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ] این جمله استیناف به صورت تمئی است و اظهار این مطلب که باید به حال آنان حسرت خورد، یا حال به تقدیر قول است، یعنی در حق آنان گفته می شود: اگر به ولایت هدایت می یافتند در عذاب نبودند.

[وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ] عطف بر ماقبلش می باشد. یعنی و نیز روزی که به آنان ندا در دهد.

[فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ] و خداوند به مشرکین می گوید: رسولان و فرستادگان ما را چه جواب دادید آن وقت که شما را به سوی خدا و قبول رسالت خویش فرا خواندند؟ و مقصود از مرسلین اعم از رسولان و جانشینان آنان است.

[فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ] لفظ [عمیت] از [معامی] و [اعماء] زمین هایی است که از آنها اثری نمانده و علامتی در اذهان ندارند، اخبار در اینجا به زمین تشبیه شده است و از بین رفتن اخبار از دلها تشبیه به عدم آبادانی و عدم علامت و نشانی از آن.

یا جمله مقلوب است، بدین معنا که اخبار کور شده اند یعنی آنان نسبت به اخبار کور شده اند تا اشعار به انقلاب و دگرگونی احوالشان باشد گویا که آنان تمیز

ندارند و فرق دو جمله را نمی‌فهمند که گفته شود: آنان نسبت به اخبار کور شده‌اند، یا اخبار نسبت به آنان کور شده است و در این جمله ایهام این مطلب است که کوری آنان آن قدر شدید است که به اخبار نیز سرایت کرده است.

[يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ] آنان در آن روز هیچ سؤال و جواب نکنند، چون سؤال و جواب نمی‌شود مگر پس از ظهور آثار اخبار در اذهان.

[فَأَمَّا مَنْ تَابَ] و اما کسی که از شرک به ربوبیت یا ولایت توبه کند و توبه‌اش به دست ولیّ امرش باشد [وَأَمَّنَ] و با قبول ولایت ولیّ امر در ضمن بیعتش ایمان آورد امید است که رستگار گردد، چون رستگاری منحصر است در کسی که ولایت علی عليه السلام را با توبه به دست او یا به دست جانشینان او و بیعت بپذیرد.

[وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ] آوردن ادات ترجی با لفظ [عسی] طبق عادت بزرگان است و مکرّر این معنا گذشت که ترجی از جانب خدا واجب است، یا معنای آن این است که توبه کننده امید دارد از رستگاران باشد، زیرا از جانب توبه کننده جز امید رستگاری نیست.

[وَرَبُّكَ] پروردگارت، نه غیر او، چه تقدیم برای حصر است.
[يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ] آنچه بخواهد می‌آفریند چون خدای تعالی پس از آفریده شدنش از حفظ خودش نیز عاجز است تا چه رسد به این که دیگری را خلق و حفظ نماید.

[وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ] اختیار یا مختار، چون لفظ

[خیره] اسم مصدر است و در مختار (اختیار شده) نیز استعمال می‌شود، چه غیر خدای تعالی به خیر خودش جاهل است و خیرش را از شرش تمیز نمی‌دهد و سرانجام کارش و آنچه را که اختیار می‌کند نمی‌داند، پس برای او ممکن نیست که خیر خودش را اختیار کند و این آیه‌ها کنایه از اُمت و شرک آوردن آنان به علی علیه السلام در ولایت و اختیار کردن امام با آرای خودشان می‌باشد اگرچه نزول آیه درباره‌ی غیر اُمت است.

اعراب: [و رَبِّكَ يَخْلُقُ... تا آخر] چنین است که و او حالیه است و جمله حال از جمله‌های سابق است، لفظ [یختار] یا عطف بر [یشاء] که در این صورت لفظ [ما] نافیه یا موصوله است و بدل از [ما یشاء] یا عطف بر [یخلق] است، که [ما] نافیه یا موصوله است.

[سُبْحَانَ اللَّهِ] این جمله انشای تسبیح یا اخبار از تنزیه است، یا کلمه‌ی تعجب و شگفتی است و به هر تقدیر مقصود این که خدای تعالی در مظهرش که علی علیه السلام باشد منزّه است.

[وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ] و بالاتر و والاتر است از آنچه که در ولایت و خلافت علی علیه السلام شرک می‌آورند.

و لفظ [ما] در [عَمَّا يُشْرِكُونَ] مصدریه یا موصوله است و در اخبار اشاره‌هایی به این کنایه و تأویل هست و هر کس طالب اطلاع بیشتر باشد به کتابهای مفصل از کتب تفاسیر و اخلاق مراجعه کند.

[وَرَبُّكَ] و پروردگارت، نه غیر او.
[يَعْلَمُ مَا تَكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ] آنچه در سینه‌ها پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند، می‌داند.

در گذشته این مطلب تکرار شد که مکنونات و چیزهای نهایی

سینه‌ها بر اراده‌ها، عزم‌ها، خیال‌ها و خطورات قلبی صدق می‌کند، لیکن مکنونات حقیقی قوایی هستند که در نفوس پنهان شده و صاحبانش بر آنها اطلاع ندارند، جز خدا کسی آن را نمی‌داند مگر کسی که از جانب خدا علم داشته باشد و اما آنچه که از قبیل خطورات و خیالات باشد صاحبش و برای ملایکه‌ی موکل آن آشکار است.

این جمله عطف در معنای تعلیل است، چه اختیار خیر ممکن نیست مگر از کسی که قوای نهایی را بداند، قوایی که نه برای صاحبش ظهور دارد و نه برای دیگری.

[وَهُوَ اللَّهُ] عطف است و مانند نتیجه برای ماقبلش می‌باشد، زیرا کسی که خلق کردن آنچه را که بخواهد و اختیار خیر برای هر مخلوق و علم جلیات و خفیات منحصر به او باشد الوهیت نیز در او منحصر می‌شود. و هم چنین استحقاق عبادت و جمیع اضافات و نسبت‌های مبدا بودن و جمیع صفات پسندیده برای هر محمود و پسندیده‌ای در دنیا و آخرت منحصر در اوست.

چون او مبدا همه‌ی آنهاست و فاعل هر چیز به آن چیز، سزاوارتر از قابل آنست، پس گویا که فرموده است: او خدایی است که جز او خدایی نیست.

[لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى] جز او خدایی نیست، حمد و ستایش در دار دنیا و در (دار آخرت) مراوراست. یا در نظر اول که نظری در آن نیست جز به مخلوق، زیرا خالق کسی است که با صورتش در مخلوق ظاهر شود.

پس آنچه که در نظر اول به مخلوق نسبت داده می‌شود آن در حقیقت

منسوب به خالق است و هم چنین است در نظر آخرت که هر تعین و ماهیت در نظر فانی می شود و خالق با خالقیت خویش در آن می ماند.

[وَالْآخِرَةُ وَكَهَ الْحُكْمُ] در دنیا و آخرت حکم حکم خداست.

[وَالْيَهُ تَرْجَعُونَ] به سوی او باز می گردید، یا در نظر بصیرت به

سوی او باز می گردید.

زیرا همه چیز در نظر بصیر با وجود، افعال و اوصافش به سوی خدا

باز می گردد؛ بدین معنا که بصیر وجود کل را وجود خدا می داند که با

صورتش ظاهر گشته، هم چنین افعال و اوصاف همه را متعلق به او می داند.

آیات ۷۱ - ۷۷

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ (۷۱)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُنُونَ فِيهِ

أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۷۲) وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳)

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴)

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا

أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵) إِنَّ فَارُونَ

كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ

مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶) وَأَتَّبِعْ فِيمَا ءَاتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷)

ترجمه

بگو بیاندیشید اگر خداوند شب را بر شما تاروز قیامت پاینده گرداند، چه خدایی جز خداوند برای شما روشنایی [به میان] می آورد؛ آیا نمی شنوید؟ بگو بیندیشید اگر خداوند روز را بر شما تاروز قیامت پاینده گرداند، چه خدایی جز خداوند برای شما شب را [به میان] می آورد که در آن می آرامید، آیا نمی نگرید؟ و از رحمت او [این است که] برای شما شب و روز آفریده است تا در آن بیارامید و از فضل او روزی خویش بجویید باشد که سپاس بگزارید. روزی که به ایشان ندا در داده و فرماید: پس همتایان من که شما گمان می بردید، کجا هستند؟ و از هر امتی گواهی جدا کنیم و گوئیم برهانتان را بیاورید، آنگاه دانند که حق از آن خداوند است و بر ساخته شان نابود گردد. قارون از قوم موسی بود و بر آنان شورید و ما به او گنجینه هایی بخشیده بودیم که کلیدهای آن بر گروهی نیرومند هم سنگین می آمد؛ چنین بود که قومش به او گفتند: شادی مکن بی گمان خداوند شادی زدگان را دوست ندارد. و در آنچه خداوند بر تو بخشیده است سرای آخرت را بجوی و [در عین حال] بهره ات را از دنیا هم فراموش مکن؛ و از آنجا که خداوند بر تو نیکی کرده است، نیکی کن، در این سرزمین فتنه و فساد مجوی که خداوند تسبهاران را دوست ندارد.

تفسیر

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ] در سوره‌ی انعام بیان این کلمه در تفسیر قول خدای تعالی: [قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ] گذشت.
 [إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ] اگر خدا شب را بر شما تا روز قیامت همیشگی و طولانی گرداند چه خدایی جز الله برای شما روز خواهد آورد.

چون مقصود از روز روشنایی است که با آن می‌بینند و زندگی می‌کنند؛ لذا به جای روز [نهار] ضیا و روشنایی آورد.

[أَفَلَا تَسْمَعُونَ] آیا این مسأله را در جان نمی‌شنوید؟ چون ضیا و روشنایی خودش مطلوب و نافع است و طلب مکاسب و معایش به سبب انتفاع و بهرمندی از نور و ضیاست برای لفظ [ضیاء] و صف نیاورد.
 همان‌طور که برای لفظ [لیل] و صف آورد.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ] بگو حال بیان‌دیشید که اگر خدا روز را تا قیامت همیشگی قرار می‌داد، چه خدایی جز الله برای شما شب را به میان می‌آورد تا در آن موقع بیارامید.

آیا به این امر نمی‌نگرید؟ علت این که در این آیه دیدن و در آیه قبل شنیدن را آورد از این رو است مناسب عنوان شب شنیدن است، نه دیدن.

لذا آنجا [أَفَلَا تَسْمَعُونَ] آورد از باب توبیخ یا تقریر شنیدن آنان برخلاف فقره‌ی دوّم که عنوان در آن روز است، مناسب آن دیدن است و نیز

چون شنیدن اشاره به مقام تقلید و دیدن اشاره به مقام تحقیق است.
چنانچه خدای تعالی فرموده: [انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب [صیرت قلبی موجود نمی‌شد، پس شکر نعمت‌هایی را بکنید که در اختلاف (از پی هم آمدن) شب و روز مندرج است، شکرگزار خود نعمت باشید که عبارت نعمت باشید که عبارت از شب و روز است.

[وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ] چون مقصود از این آیه کنایه از امت و شرک آوردن آنان بر ولایت است و اصل دین و توحید ولایت، اصل الحاد (کفر) و شرک، کفر و شرک آوردن به ولایت است... لذا آن را با الفاظ خودش و غیر الفاظ خودش تکرار کرد.

[وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً] و چون مقصود کنایه از امت است این آیه را به گروه‌های امت محمد ﷺ و به امامشان تفسیر کرده‌اند که آن امام از آل محمد ﷺ است و او شاهد بر آنانست.

[فَقُلْنَا لَهُاتُوا بُرْهَانَكُمْ] ای امت‌هایی که بر ولایت امامتان مشرک و به آن کافر هستید برهانتان را بیاورید یعنی برهان بر شرک آوردنتان را بیاورید.

[فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ] پس دانستند که حق از آن خداست در مظاهرش یعنی کسانی که علیه کافران گواهند.

[وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ] آنچه که به دورغ و افترا یافتند همه نابود گردد، مانند امام‌های باطل‌شان و ماضی آوردن افعال مذکور برای اشاره به تحقق و وقوع آن افعال است.

[إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى] جمله مستأنفه و جواب سؤالی است از ماقبلش از جهت کنایه بودن آن ناشی شده است، گویا که گفته شده: آیا ایمان آنان به محمد ﷺ پس از انکار علی ﷺ فایده‌ای به حال آنان دارد پس خدای تعالی فرمود سرکشی و ظلم آنان نسبت به علی ﷺ موجب از بین رفتن ایمان‌شان و آنچه که در زمان ایمانشان عمل کرده‌اند می‌باشد، چون قارون هم از قوم موسی ﷺ بود.

[فَبَغَى عَلَيْهِمْ] قارون به موسی و قومش ظلم کرد و به سبب ظلمش زمین او را فرو برد و قوم موسی بودنش نفعی به حال او نداشت.

[وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ] لفظ [مفاتح] جمع [مفتح] با کسره به معنای مفتاح و کلید است، یا جمع [مفتح] مانند مخزن به معنای خزانه و گنج است یعنی ما به او بسی کنز (گنج فارسی) بخشیده بودیم.

که حمل کلیدهای گنج‌ها حتی اشخاص نیرومند و قوی را خسته می‌کرد، [ناء بالحمل] بار را برداشت در حالی که سنگین بود و [ناء به الحمل] بار بر او سنگین آمد.

[العصبة] باضمّه از مردان و اسبان و پرندگان از ده تا چهل عدد است.

و بعضی گفته‌اند: ده تا پانزده است و برخی آن را چهل مرد دانسته‌اند و بعضی بین سه تا ده گفته‌اند.

و بعضی گفته‌اند: به معنای جماعت است و نسبت به تعیین عدد مطلق

است^(۱).

[إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ] این عبارت طرف [بغی علیهم
یا آتیناه] است.

یعنی چنین بود که حتی قومش به او گفتند: شادی مکن (مغرور
مباش) این نیز کنایه از اُمت و خوشگذرانی‌های آنان است و کسانی که به
آنچه که خدا داده است مغرور و خوشحالند و خلفای خدا را ردّ می‌کنند گمان
می‌کنند نعمتی که خدا به آنان داده است از جهت استحقاقشان بوده بدون آن
که گمان نابودی آن را داشته باشند.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ
الدَّارَ الْآخِرَةَ] که خدا شادی‌زدگان را دوست ندارد.

و در آنچه که خدا داده سرای آخرت را طلب کن، بدین‌گونه که بر
مستحقّین انفاق کن و در سایر مصارف برّ و نیکی مصرف کن.

[وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ] بهره‌ی اخروی را فراموش نکن.

[مِنَ الدُّنْيَا] از چیزی که خداوند در دنیا به تو داده، یا از
متاع‌های دنیا مانند اموال، قوا، مدارک، سلامتی، صحت، فراغت، جوانی و
غیر اینها، بدین‌گونه که از همه‌ی اینها آن را بگیری که برای آخرت باید
گرفته شود.

یا مقصود این است که سهم خودت را که تو در دنیا به آن احتیاج
داری فراموش نکن، یعنی آن‌طور نباشد که خداوند هر چه به تو بخشیده
است همه را انفاق کنی.

که بنا بر معنای اوّل تأکید خدای تعالی [وابتغ...] می شود و بنا بر معنای دوّم تأسیس است و امر به حدّ وسط بین اسراف و امساک است. [وَأَحْسِنُ] به بندگان یا در اعمال خویش نیکی کن، یا به شکرانه نعمت، احسان و نیکی کن و در چیزی صرف کن که برای آن خلق شده است یا مقصود این است که خوب باش.

[كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ] چنانچه خداوند به تو احسان کرده و نعمتش را فراوان کرده است.

[وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ] و در زمین فتنه و فساد مکن. که خدا تبهکاران را دوست ندارد.

از امام صادق عليه السلام روایت شده است: فساد ظاهر ناشی از فساد باطن است و هر کس باطن خویش را اصلاح نماید خداوند ظاهر و آشکار او را اصلاح خواهد کرد، هر کس در سرّ و خفا خیانت کند خداوند ستر و پوشش او را در ظاهر و آشکار از بین می برد. و بزرگترین فسادها آن است که بنده به غفلت از خدا راضی باشد، این فساد از طول آرزو، حرص، آز و تکبر پدید می آید؛ چنانچه خدای تعالی در داستان قارون در قول خدای تعالی: [وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ] خبر داده است^(۱).

و خصلت های مذکور از ساخته های قارون و اعتقادات او بود؛ که همه ناشی از حبّ دنیا و جمع آن، پیروی نفس و هوای آن و بر پا داشتن شهوت های نفس و دوست داشتن حمد و ستایش و موافقت شیطان و پیروی از گامهای آن می باشد.

۱. الصّافی ج ۴ ص ۱۰۳ و مصباح الشریعة ص ۱۰۷

و همه‌ی اینها در غفلت از خدا و فراموش کردن منت و نعمت او جمع شده است.

مقصود از نقل این خبر تنبیه خود و جمیع برادرانم می باشد، که برای ما کم اتفاق می افتد که از غفلت جدا شویم و آن اصل هر فساد و منبع هر شرّ است خداوند ما و جمیع مؤمنین را موفّق به ذکر خدا نماید و در عدم غفلت از خدا موفّق بدارد.

[قَالَ] قارون از قبول گفته‌ی قومش استنکاف نمود و با خود پسندی گفت:

[إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي] این چیزهایی که خداوند به من داده طبق علم و کمالی است که نزد من و مخصوص خودم می باشد، پس چرا خوشحال نباشم و من بر کسی که این کمال را ندارد بذل و بخشش می کنم. یا معنای آیه این است: این چیزها به من داده شده در حالی که من مشتمل بر علم از ناحیه‌ی خود و مخصوص به خود می باشم و آن علم به وجوه مکاسب و تحصیل سودهاست، یا در حالی که من مشتمل بر علم مخصوص هستم که آن علم کیمیاست چنانچه بعضی گفته اند.

و برخی گفته اند: موسی عليه السلام به قارون مقداری از علم کیمیا آموخت و به فرزندش و یوشع عليه السلام نیز مقداری آموخت، پس قارون آن دو را فریب داد و هر چه که موسی عليه السلام به آن دو یاد داده بود از آنان آموخت.

[أَوَلَمْ يَعْلَمْ] کنایه از اَمّت و خوشگذرانی آنان و اعتمادشان بر حیات دنیا و متاع آن است، یعنی آیا قارون نمی داند که حیات و وجودش در اختیار او نیست تا چه رسد به اعراض دنیوی که هیچ نسبتی بین او و آنان نیست؟!]

مگر محض اعتبار که عرف یا شرع آن را اعتبار می‌کنند.
[أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا] آیانی داند که خداوند قبل از او کسانی را هلاک کرده است که دارای قوت و قدرت بیشتری بوده و بیشتر از او مال و اولاد و قوا و خدم و حشم جمع می‌کرده‌اند.

[وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ] ولکن مجرمین از گناهانشان یعنی وقتی خداوند بخواهد بنده‌ای به سبب سوء استحقاقش گناه بکند او را کور می‌کند و زشتی گناه و سوء عاقبتش رانمی‌بیند، پس او را در گناه واقع می‌سازد، پس از سبب گناهش سؤال نمی‌شود.
 زیرا خداوند گناه را به علت سوء استحقاق خود او واقع ساخته است و این سوء استعداد را خود شخص نمی‌داند.

یا معنای آیه این است که از گناهان مجرمین سؤال نمی‌شود تا از گناهان عذر آورند و مانند خدای تعالی: **[فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ آنْسَ وَلَا جَانٌّ]** یا معنای آیه این است که مجرمین گذشته نسبت به گناهان حاضرین مورد سؤال قرار نمی‌گیرند، چنانچه بعضی گفته‌اند.

چون اعراض دنیوی برای صاحبان نفوس و هواهای نفوس موجب استکبار و خودپسندی و تحقیر بندگان است لذا قارون که مبتلا به هواهای نفس بود خودپسند شد و بر دیگران تکبر ورزید.

[فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ] بعضی گفته‌اند: سوار بر استری دورنگ و تیزرو شده بود که بر آن گیسوان بود و زینی از طلا داشت و با قارون چهار هزار نفر بر همین منوال و بر همین شکل بودند.

[قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا

اَوْتِيَ قَارُونَ [آنان که حیات دنیا را می خواستند گفتند: ای کاش به ما هم مثل قارون داده می شد، چنانچه این درخواست عادت اهل دنیا در هر زمان است.

[إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ] می گفتند: قارون دارای حظ بزرگی است، چون آنچه که قارون داشت در نظر آنان از بزرگترین نعمت ها بود، چه غفلت داشتند از این که این نعمت ها زوال و عقاب به دنبال دارد و موجب محروم شدن از چیزی است که خداوند برای بندگانش در آخرت مهیا کرده است.

[وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ] و آنان که علم به دنیا و اعراض و آفات آن و علم به آخرت و عقاب و ثواب و درجات آن داده شده گفتند: [وَيَلِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ] و ای بر شما ثواب خدا در دنیا به این است که با مناجات کردن با خدا لذت حاصل شود، از مشغول شدن به خستگی های دنیا و حرص و آرزوهای آن فراغت حاصل گردد و ثواب خدا در آخرت به چیزهایی است که برای بندگانش مهیا کرده است.

[خَيْرٌ] ثواب خدا در دنیا و آخرت بهتر است از زینت دنیا که بر قارون می بینید، چه زینت دنیا در معرض زوال است و صاحب آن محل آفات و بلاها و ناخوشایندها و غم هاست.

[لَمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا] و بهتر بودن ثواب خدا برای کسی است که ایمان بیاورد به وسیله ی توبه و بیعت به دست خلفای الهی به صورت ایمان عام، یا ایمان خاص با بیعت خاص و لوی که منجر به عمل صالح گردد.

[وَلَا يُلْقَاهَا] این موعظه، یا این کلمه را تلقی نمی کنند

[إِلَّا الصَّابِرُونَ] مگر صبر کنندگان از دنیا و آرزوهایش، که گرفتار دنیا و آرزوهایش نسبت به نصایح و مواعظ اخروی گوشش کر می‌شود.

[فَخَسَفْنَا] به سبب بدی عمل او و بدی خودپسندی خودش و خانه‌اش را به زمین فرو بردم.

[بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ].

روایت شده که موسی عليه السلام با برادرش هارون و فرزندانش با قارون مباحله کرد و در نتیجه قارون و خانواده و مال او و کسانی از قومش که او را یاری کردند، همه را زمین فرو برد^(۱).

و بعضی گفته‌اند: قارون زن زناکاری از بنی اسرائیل را فراخواند و به او گفت: من دو هزار (سگه) به تو می‌دهم به شرط این که فردا هر وقت بنی اسرائیل نزد من جمع شدند بیایی و بگویی موسی با من رابطه داشته‌است.

و به آن زن دو کیسه پول داد که مهرش روی پولها بود، وقتی آن زن به خانه‌اش برگشت پشیمان شد و گفت: دیگر کاری نمانده جز آن که بر نبی خدا افترا ببندم؟! خدا افترا ببندم؟! خدا افترا ببندم!؟

پس صبح که شد آمد و دو کیسه پول را هم با خودش آورد و در میان بنی اسرائیل ایستاد و آنچه را که قارون به او گفته بود به مردم گفت.

و گفت: پناه به خدا می‌برم از این که به نبی خدا افترا ببندم، این درهم‌های قارون است که مهر خودش روی آنهاست، پس موسی عليه السلام غضبناک شد و بر او نفرین کرد، پس قارون و خانه‌اش را زمین فرو برد.

بعضی گفته‌اند: قارون از کسانی بود که موسی علیه السلام او را دوست می‌داشت، قارون با قوم در صحرای تیه تورات می‌خواند، صدای قارون بهتر از دیگران بود، چون گم شدن در صحرا بر قوم طولانی شد و داخل در توبه و گریه شدند قارون از دخول در توبه با آنان خودداری کرد.

پس موسی علیه السلام نزد او آمد و گفت: ای قارون قوم تو در حال توبه هستند و تو در اینجانشسته‌ای؟! با آنان داخل توبه شو و گرنه بر تو عذاب نازل می‌شود.

ولی قارون اهمیّت نداد و سخنان موسی علیه السلام را سبک شمرد، موسی علیه السلام از نزد او ناراحت و اندوهناک خارج شد، در آستانه‌ی قصر او نشست.

قارون دستور داد بر سر او خاکستر مخلوط با آب بریزند و چنین کردن، پس موسی علیه السلام به شدت غضبناک شد و در شانه‌ی موسی علیه السلام موهایی بود که هر وقت غضبناک می‌شد آن موها از لباسش بیرون می‌زد و قطرات خون از آن بیرون می‌آمد.

پس موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! گریه خاطر من غضب نکنی من نبیّ تو نیستم، پس خدای تعالی به او وحی کرد به زمین امر کردم از تو اطاعت کند، پس هر چه که می‌خواهی به زمین امر کن و قارون قبلاً دستور داده بود که در قصر بسته شود.

پس موسی علیه السلام آمد و اشاره به درها کرد و درها باز شد و موسی علیه السلام بر قارون وارد شد، وقتی قارون به موسی علیه السلام نگاه کرد فهمید که او عذاب آورده، پس گفت: ای موسی از تو درخواست می‌کنم به قرابت و خویشاوندی که بین من و توست.

موسی علیه السلام به او گفت: ای پسر لاوی زیادتر حرف نزن، ای زمین او را با قصر و خزاین فرو ببر، این سخنانی بود که موسی علیه السلام به قارون گفت روزی که خدای تعالی قارون را هلاک کرد.

ولی خدای تعالی موسی علیه السلام را به خاطر سخنانی که به قارون گفته بود سرزنش کرد، وقتی موسی علیه السلام دانست که خدای تعالی او را به خاطر کاری که کرده (حرفی که زده) سرزنش می کند گفت: پروردگارا قارون مرا به غیر تو قسم داد و فرا خواند و اگر به تو قسم می داد اجابت می کردم، پس خدای تعالی فرمود: ای فرزند لاوی زیادتر حرف نزن.

موسی علیه السلام گفت: اگر می دانستم که رضای تو در این بود که من این عمل را انجام ندهم انجام نمی دادم و خواهش قارون را اجابت می کردم. پس خدای تعالی فرمود: به عزّت و جلال و وجود و مجد و عظمت و به علو و بلندی مقام قسم اگر قارون همان طور که از تو خواهش کرد و دعا نمود از من خواهش می کرد اجابتش می کردم، لیکن وقتی او از درخواست و خواهش نمود امر او را به تو واگذار نمودم^(۱).

از امام باقر علیه السلام آمده است: وقتی قوم یونس او را آزار دادند... تا آنجا که فرمود: خودش را به دریا انداخت و ماهی او را فرو برد، دریاهاى هفت گانه را طواف نمود تا به دریای جوشان و خروشان رسید که در آنجا قارون معذب بود، پس قارون در آنجا صدایی شنید و علت صدا را از ملایکه پرسید.

۱. تفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۰۵-۱۰۴

ملایکه به او خبر داد که او یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ است و خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرده‌است، قارون گفت آیا اجازه می‌دهی من با او سخن بگویم؟ ملایکه اجازه داد، پس قارون از یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ حال موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را پرسید که یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ خبر داد موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فوت کرد سپس از هارون پرسید یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: او هم مرده‌است، قارون گریه کرد و بی‌تابی شدیدی نمود و از خواهر هارون کلثوم که نامزدش بود سؤال کرد.

یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ به او خبر داد که او هم مرده‌است، قارون گریه کرد و بی‌تابی شدیدی نمود، امام باقر فرمود: خداوند به ملایکه موکل او وحی کرد که عذاب را بقیه ایام دنیا از او بردارد، زیرا قارون بر فامیل و خویشان رقیق القلب بود و همین رقت موجب نجات او شد.

[فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ] نه گروهی داشت که او را یاری کنند و از عذاب خدا برهانند و از جانب خدا نیز هیچ یاری نشد.

پس ای امت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ظلم و تجاوز بر کسی که خداوند او را برای بندگان امام نصب کرده پرهیزید، از استکبار و تکبر و فخر فروشی به وسیله مال و جاهی که خداوند آن را به شما داده است بر حذر باشید، از فخر فروختن به زیور و لباس فاخر بر حذر باشید.

و در خبری آمده‌است: نهی شده‌است که مرد در راه رفتن تکبر نماید، هر کس لباس بپوشد و در آن لباس تکبر ورزد خداوند او را به قعر جهنم فرو می‌برد و همنشین قارون می‌شود، زیرا او اول کسی است که تکبر کرد و خداوند او و خانه‌اش را به زمین فرو برد.

[وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ]

آنان که دیروز آرزو می کردند مانند قارون باشند بعد از عذاب و فرو رفتن قارون به زمین می گویند: ای وای که عجب است، گویا که باید خدا روزی را گسترش دهد و زیاد کند.

و لفظ [وی] کلمه‌ی تعجب است، مانند [ویک] و نیز به معنای ویل و وای استعمال می شود، بر [کان] داخل می شود به صورت مخفف و مشدد.

پس در این آیه محتمل است لفظ [ویکأن] مرکب از [وی] و [کأن] و ممکن است مرکب از [ویک] و [ان] به معنای تعجب باشد و ممکن است مرکب از [وی] و [کاف خطاب] و [ان] یا مرکب باشد از [ویک] مخفف [ویلک] و [ان] و اگر لفظ [ان] منفصل و جدا باشد باید قبل از آن مانند [اعلم] در تقدیر گرفت تا عامل [ان] باشد.

[اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ]

وسعت دادن روزی و تقدیر آن به مشییت و خواست بندگان نیست چنانچه قارون می گفت، نیز از باب خواری یا کرامت از جانب خدا هم نیست.

[لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا]

زمین فرو می برد ولی خدا منت بر ما گذاشت و به ما، مانند قارون مال دنیا عطا نکرد چنانچه ما آن را آرزو می کردیم.

[لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ]

قارون رستگار نمی شوند.

[تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ]

ناشی می شود، گویا که گفته شده: چه کسی از عذاب نجات پیدا می کند و چه کسی داخل بهشت می شود؟

پس فرمود: آن دار آخرت است [نَجْعَلُهَا] مقرر و جایگاه کسانی قرار می‌دهیم که [لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ] طالب علو در زمین نباشند، چون کسی که در زمین علو و برتری جوید، منازع و معارض من است و منازع من به خانه‌ی من داخل نمی‌شود.

[وَلَا فُسَادًا] و طالب فساد نباشد که شخص مفسد، بندگان و خلق مرا اذیت می‌کند.

[وَالْعَاقِبَةُ] عاقبت و سرانجام نیک [لِلْمُتَّقِينَ] از آن پرهیزکاران است.

یعنی کسانی که نسبت به علو و فساد متقی باشد، یا کسی که عادتش تقوی و پرهیز کردن از جمیع چیزهایی است که باید از آنها پرهیز شود.

[مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا] جواب سؤال دیگری است، گویا که گفته شده: چگونه است حال کسی که عمل خوب انجام دهد ولی از متقین نباشد؟

و چگونه است حال کسی که عمل بد انجام دهد ولی نسبت به علو و فساد پرهیزکار باشد؟ که می‌فرماید: هر که نیکی ورزد خیر آن به خود او برمی‌گردد.

[وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] و کسی که عمل بد انجام دهد جزای او خود عمل بد اوست بنا بر تجسم اعمال، یا جزای عمل او به او داده می‌شود.

آیات ۷۸-۸۸

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيَتْهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ
 أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا
 وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (٧٨) فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي
 زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا
 أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (٧٩) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا
 الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا
 يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (٨٠) فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ
 فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنْ
 الْمُنتَصِرِينَ (٨١) وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ
 يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
 وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ
 الْكَافِرُونَ (٨٢) تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ
 عُلُوقًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (٨٣) مَنْ جَاءَ
 بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ
 عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٨٤) إِنَّ الَّذِي فَرَضَ
 عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ
 وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٨٥) وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ
 الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةًٍ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ (٨٦)
 وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلَتْ إِلَيْكَ وَأَذْعُ
 إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٨٧) وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ

إِلَٰهَا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ
وَالِيَهُ تُرْجَعُونَ (۸۸)

ترجمه

گفت: همانا به خاطر علمی که دارم اینها را به من داده‌اند؛ آیا نمی‌دانست که خداوند پیش از او از میان نسله‌ها [یی که بودند] کسانی را که از او نیرومندتر و مال‌اندوزتر بودند، نابود کرده‌است، گناهکاران را از گناهشان نپرسند. آنگاه [قارون] با تجملش در میان قومش آشکار شد؛ و کسانی که خواهان زندگانی دنیا بودند گفتند: ای کاش ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده‌است داشتیم، چرا که او دارای بهره [و مال منال] کلانی است. و دانش یافتگان گفتند: وای بر شما، ثواب الهی برای کسی که ایمان آورد و نیکوکاری کند بهتر است، جز شکیبایان آن را فراموش نکنند. آنگاه او و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم، کس و کاری نداشت که در برابر خداوند یاریش دهند و از نصرت یافتگان نبود. و بامدادان کسانی که دیروز مقام او را آرزو می‌کردند می‌گفتند: وه که خداوند روزی را بر هر کسی از بندگان که بخواید گشاده می‌دارد و [بر هر کس که بخواید] تنگ می‌گیرد؛ اگر خداوند بر ما منت نهاده [و نعمت نداده] بود، ما را نیز فرو می‌برد؛ وه که کافران رستگار نمی‌شوند. این سرای آخرت را برای کسانی که در روی زمین نمی‌خواهند سرکشی و تبه‌کاری کنند، مقرر داشته‌ایم، سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است. هر کس که نیکی پیش آورد، او را [پاداشی] بهتر از آن است؛ و هر کس بدی پیش آورد، بداند که کسانی که کارهای ناروا انجام می‌دهند جز همانند آنچه کرده‌اند کیفر نیابند. بی‌گمان کسی که [احکام] قرآن را بر تو واجب کرد، بازگرداننده‌ی تو به بازگشتگاه [تو] است؛ بگو پروردگرم بهتر می‌داند که چه کسی هدایت پیش آورده است، چه کسی در گمراهی آشکار است؟ و امید نداشتی که کتاب آسمانی بر تو فرود آید، [این نبود] مگر رحمتی از جانب پروردگارت، پس پشتیبان کافران

مباش. و تو را از آیات الهی پس از آن که بر تو نازل گردیده است باز ندارند؛ و به سوی پروردگارت بخوان و از مشرکان مباش. و در جنب خداوند خدایی دیگر مخوان؛ خدایی جز او نیست؛ همه چیز فناپذیر است، مگر ذات او، حکم او راست و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

تفسیر

[إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ] کسی که قرآن را بر تو معین یا واجب کرد یا عمل به آنچه را که در قرآن است از اعمال و اخلاق بر تو سنت نمود.

[لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ] تو را به مکه باز می‌گرداند، چه معاد عبارت از محلی است که قبلاً در آنجا بوده‌ای و سپس از آنجا خارج شده‌ای و می‌خواهی دوباره به آنجا برگردی.

بدان که قرآن نام مقام جمع است، چون مصدر کتاب محمد ﷺ مقام جمع است که عبارت از مقام مشیت است و آن مقام جمع مطلق و برزخ بین وجوب و امکان و محل جمع دو دریای وجوب و امکان است خدای تعالی آن را قرآن نامید.

و فرض قرآن بر محمد ﷺ عبارت است از رساندن او به آن مقام که احدی از انبیاء ﷺ به آن مقام نرسیده‌است، چون مبدا نزول محمد ﷺ این مقام است بر این مقام صدق می‌کند که آن معاد محمد ﷺ است، چون محمد ﷺ محیط به همه است، او دارای مقامی در دنیا، مقامی در نفوس بندگان است پس وقتی از دنیا خارج می‌شود صحیح است آنگاه که به دنیا برمی‌گردد گفته شود دنیا معاد محمد ﷺ است.

و هم چنین نفوس بندگان معاد اوست.

پس صحیح است آیه تفسیر شود بر این که کسی که عمل به قرآن را بر تو واجب کرده تو را به مکه باز می‌گرداند، صحیح است تفسیر شود بر این که کسی که تعیین کرده و مقام جمع را بر تو اثبات نموده تو را به آن مقام یا به دنیا یا به نفوس بندگان هنگام احتضار یا هنگام حسابشان برمی‌گرداند.

چنانچه در اخبار و اقوال به این معانی اشاره شده است و از امام سجّاد علیه السلام آمده است که فرمود: نبیّ شما صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی شما باز می‌گردند^(۱).

[قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ] بگو پروردگارم بهتر می‌داند که چه کسی هدایت پیش آورده است چیزی که با آن به بهشت و نعمتهای آن راه یافته می‌شود، یا کارهای نیک و اعمال حسنه که با آنها به خدا و قرب او راه یافته می‌شود.

یا مقصود کسی است که با وصف اهدای به دین و راه یافتن به آن آمده است.

و این آیه جواب ادّعایی است که ذکر می‌شد، چه کفار بیشتر اوقات محمّد صلی الله علیه و آله را به گمراهی نسبت می‌دادند، یا جواب سؤالی است که از قول خدا: [من جاء بالحسنة فله خير منها... تا آخر] ناشی شده است، گویا که گفته شده: چه کسی کار نیک می‌کند؟ و چه کسی کار بد می‌کند؟

[وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] اختلاف بین دو فقره‌ی آیه برای ایهام و اشاره به این مطلب است که ضالّ و گمراه در جهنّم نفسش

۱. الصّافی ج ۴ ص ۱۰۷ و تفسیرالقمی ج ۲ ص ۱۴۷

ایستاده است، ولی هدایت یافته از دار شرکش به سوی پروردگارش هجرت کننده است.

[وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقِيَ إِلَيْكَ الْكِتَابُ] این جمله عطف به اعتبار معناست، چه مقصود از قول خدا: [قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَا آخِرُ] دلداری رسول خداست.

گویا که گفته است: تو بر هدایت هستی و امید نداشتی که کتاب یعنی نبوت و قرآن بر تو القا شود.

[إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ] لفظ [رحمة] استثنای مفرغ در موضوع تعلیل یا منصوب بنزع است که در اصل [إِلَّا بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ] بوده است، یا استثنای منقطع است و معنای آن این است: به تو کتاب داده شده به جهت رحمت از جانب پروردگارت.

[فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ] پس تو پشتیبان کافران مباش، چون کتاب نعمت است و نبوت نعمت بزرگی است.

پس آن دورا در مسیر دشمنان نعمت دهنده به کار نگیر این آیه و ما بعدش خطاب به محمد ﷺ است از باب به تو می‌گویم تا همسایه بشنود.

[وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ] پس از آن که آیات بر تو نازل شد، کفار تو را از آیات خدا باز ندارند، یعنی از آیات تکوینی و احکام رسالت و غرایب آخرت باز ندارند تا به آنها عمل نکرده‌وبه کلی فراموش نمایی و از آیات تدوینی بازت ندارند که به آنها عمل نکرده ترک گویی.

[وَأَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ] پس با قول و گفتار مردم را به سوی پروردگارت بخوان و آیات را متذکر باش و یاد آورد و با افعال، اخلاق،

احوال و پروردگارت را بخوان یعنی به آیات عمل کن.
یا معنای آیه این است که کافران تو را از تبلیغ آیات خدا که
درباره‌ی علی علیه السلام نازل شده باز ندارند و به سوی علی علیه السلام مردم را دعوت
کن.

[وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ] و از مشرکین به ولایت علی علیه السلام
مباش (یعنی ای مردم شما نباشید).
[وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ] و با خدا اله دیگری از بت‌ها،
ستارگان و هواها نخوان، یا با علی علیه السلام در ولایتش ولی دیگری نخوان و این جمله
تأکید قول خدای تعالی: [وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ] است.
[لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ] تعلیل دو نهی سابق است زیرا جز او خدایی
نیست.

[كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ] تعلیل قول خدای تعالی: [لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ] است،
زیرا هر چیزی نابود شونده است.

[إِلَّا وَجْهَهُ] جز وجه خدا یا وجه آن شیء، اگر رجوع ضمیر به خدا
باشد جایز است که مقصود وجه خدا باشد که با آن توجه به اشیا پیدا می‌شود
و جایز است مقصود وجه شیء باشد که با آن توجه به خدا می‌شود، یعنی هر
چیزی هالک و فانی است جز وجه آن شیء که با آن توجه به خدا حاصل
می‌شود، پس اضافه‌ی وجه به خدا باکو چکترین مناسبت است.

بدان که وجه اسم آن چیزی است که با آن توجه حاصل می‌شود و
اختصاصی به صورت و وجه بدن انسان ندارد و بدان که در هر چیزی
لطیفه‌ی غیبی الهی است که آن مقوم آن چیز است و نگهدارنده و مشخص
کننده‌ی آن و آن فاعلیت خدای تعالی و قضا و علم اوست.

و آن لطیفه است که او را حفظ و تربیت می‌کند، او را به کمال
مخصوص خود می‌رساند اگر مانعی از آن منع نکند.

و در شعر فارسی به این لطیفه اشاره کرده است آنجا که گفته:

یکی میل است با هر ذره رقص

کشاند ذره را تا مقصد خاص

دواند گلخنی را با بگلخن

رساند گلشنی را با بگلشن

گلشن راز

و دیگری نیز به همین معنای اشاره کرده است آنجا که گفته:

گر ز چاهی عکس ماهی وانمود

سر بچه در کرد و آن را می‌ستود

در حقیقت مداح ماه است او

گر چه جهل او بعکس کرد رو

مدح او مه راست نی آن عکس را

کفر شد آن چون غلط شد ماجرا

مثنوی مولوی

و این لطیفه چیزی است که به وسیله‌ی آن اشیا به غایات و کمالات

مخصوص خودشان توجه پیدا می‌کنند و به وسیله‌ی آن انسان به آخرت و به

خدای تعالی و به جانشینان او توجه می‌کند، با آن خدای تعالی به اشیا و به

انسان توجه می‌کند.

پس آن لطیفه به وجهی و وجه اشیا و به وجهی و وجه خداست، چون آن

لطیفه ولایت تکوینی نام دارد که از آن به ریسمان از جانب خدا تعبیر

می‌شود و آن چیزی است که توجه تکوینی اشیا به وسیله‌ی آن صورت

می‌گیرد و از سوی دیگر برای انسان توجّه دیگری است که آن توجّه تکلیفی است و آن توجّه تکلیفی جز با ولایت تکلیفی محقق نمی‌شود که از آن به ریسمان از جانب مردم تعبیر می‌شود.

زیرا آن حاصل نمی‌شود مگر به توسط مظاهر بشری با بیعت خاصّ ولوی، با آن ایمان داخل در قلب می‌شود و نسبت ابوت و بنوت و پدری و فرزندی بین مظهرها و بیعت کنندگانش حاصل می‌گردد...

لذا روی این جهات صحیح می‌شود تفسیر وجه در آیه به دین، یعنی ولایت تکلیفی، یا آن که با ولایت تکلیفی و با انبیا و اولیا و با هر کسی که مطیع خدا و رسولش باشد حاصل شود.

و در اخبار زیاد وجه الله به انبیا و ائمه علیهم السلام و به دین خدا و به کسی که خدا و رسولش را مطیع و فرمانبر است تفسیر شده است. حال که این مطلب را دانستی بدان که حدود و تعینات اعتباریّات محض است، وجود حقیقی ندارد و وجود و بقا فقط مخصوص آن لطیفه است.

و لذا گفته شده: اعیان ثابت هرگز بویی از وجود نبرده‌اند، آنها باقی هستند بر همان حالتی که بر آن حالت هستند و حالت آنها این است که از ذاتشان وجودی ندارند و وجود بالذات تنها برای آنها لطیفه است، اعیان ثابت بالعرض موجود هستند.

پس آن اشیا متکثر جدای از هم عین همان حدود است که وجود ندارند و از ابد تا ازل هالک و غیر موجودند و آن لطیفه از ابد تا ازل موجود است.

پس آنچه که از هر چیز باقی می‌ماند همان لطیفه است، هلاک شونده و نابود شونده همه‌ی ما سوای آن لطیفه است از حدود و اعتبارات.

[لَهُ الْحُكْمُ] حکم از آن خداست نه غیر خدا، چون غیر خدا هالک

و فانی است.

[وَأَلَيْهِ تُرْجَعُونَ] به سوی خدا باز می‌گردید، نه به غیر خدا، دو

ضمیر مجرور [له] و [إليه] صحیح است که به [وجه] برگردند، صحیح است که

به خدا برگردند، زیرا که آن لطیفه تنها حاکم در اشیا و بر اشیا است، وجود هر چیزی

بعد از ملاحظه‌ی فناءى جميع حدودش به آن لطیفه برمی‌گردد.

سوره عنكبوت

همه‌ی این سوره مکی است، برخی همه‌ی آن را مدنی دانسته‌اند، بعضی هم گفته‌اند: جز ده آیه از اوّل^(۱) سوره همه‌ی آن مکی است.

آیات ۱-۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْم (۱) أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا
وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲) وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ
اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۳) أَمْ حَسِبَ
الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴)
مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
(۵) وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ
الْعَالَمِينَ (۶) وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا
يَعْمَلُونَ (۷)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

الم (الف. لام. میم). آیا مردم گمان می‌برند که رهاشان کنند [همین]
که [به زبان] بگویند ایمان آورده‌ایم و ایشان رانمی‌آزمایند؟ و به راستی

پیشینیان آنان را آزموده‌ایم؛ و بی‌شک خداوند راستگویان و درغگویان را نیک می‌شناسد آیا کسانی که کارهای ناروا انجام می‌دهند گمان می‌برند که بر ما پیشی می‌گیرند، چه بد است داوریشان. هر کس که به لقای الهی امید داشته باشد [بداند که [اجل مقرر الهی فرارسنده است و او شنوای داناست. و هر کس [در راه حق] بکوشد، به سود خویش کوشیده است، بی‌گمان خداوند از جهانیان بی‌نیاز است. و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند سیئاتشان را از ایشان می‌زداییم و به بهتر از آنچه کرده‌اند پاداششان دهیم.

تفسیر

[الْم] در اوّل سوره‌ی بقره تفصیل کامل همه‌ی فواتح سوره‌ها گذشت [أَحْسِبَ النَّاسُ] آیا مردم می‌پندارند؟! استفهام انکاری توییخی است.

[أَنْ يُتْرَكُوا] که رهایشان کنند؟! این جمله جانشین دو مفعول [حسب] است.

[أَنْ يَقُولُوا] برای این که بگویند، یا به این که بگویند، یا در این که بگویند؛ بدل از [ان یترکوا] است (به صورت بدل اشتمال).
[أَمْنًا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ] ایمان آورده‌ایم و (گمان کرده‌اند که اگرچنین گفتند) آزموده نخواهند شد (یا بدون آزمایش این حرف پذیرفته است، حال اینکه آزموده می‌شوند) تا لطیفه‌ی ایمان‌شان ظاهر شده و حقیقت ولایت آنان خالص گردد.

و چنین گمانی محقق نمی‌شود (نباید چنین گمانی را بکنند)، بلکه شایسته است کسی که با قبول رسالت یا ولایت ایمان آورده خود را برای امتحان آماده کند، مانند مریضی که بدنش را به حجامتگر می‌سپارد تا برای حجامت و عمل جراحی اقدام کند و این امتحان گاهی با تکالیف بدنی و مالی

است و گاهی بامصیبت‌ها در انفس و اموال و گاهی با اذیت و آزار مردم، مانند ناسزا گفتن، کتک، تبعید و قتل.

[وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ] و ما البته کسانی را هم که پیش از آنان بودند مورد امتحان و آزمایش قرار دادیم، کسانی که مدعی ایمان عامّ با بیعت نبوی یا مدعی ایمان خاصّ با بیعت خاصّ ولوی بودند.

این جمله حالیه است، لام لام قسم است.

[فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا] تابدان سبب آنان را امتحان کردیم تا خداوند بداند راستگویان و دروغگویان را؛ لفظ [فاء] سببیه است. البته علم در اینجا به معنای عرفان و شناخت است و متعدّی به یک مفعول شده است یا مفعول دوّم محذوف است و تقدیر آن چنین است: [و ليعلمنّ الله الذين صدقوا صادقين] [متمیزین من غیرهم].

[وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَافِرِينَ] و دروغگویان را باز شناسد و [و ليعلمنّ المنافقين] خوانده شده و در هر دو با ضمّه‌ی یاء و کسره‌ی لام از [اعلم] به معنای او را دارای علامت قرار داد خوانده شده، یا از علم به معنای عرفان، یا از [علم] است که متعدّی بر دو مفعول است.

[أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا] آیا کسانی که کارهای ناروا انجام می‌دهند گمان کرده‌اند که بر ما پیشی می‌گیرند؟!

آیه‌ی اوّل جهت دل‌داری مؤمنین و این آیه برای ترسانیدن بدکاران است.

[سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ] چه بد داوری می‌کنند؟!

[مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ] هر کس که به لقای خدا رغبت کرده

و طالب آن باشد یا از آن ترسد و فرار کند .

(چون لفظ [رجاء] گاهی به معنای ترس استعمال می شود، پس تهدید و

ترغیب می شود).

[فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ] اجل خدا حتماً خواهد آمد، پس رغبت

کننده بر رغبت خویش تثبیت می شود و کسی که می ترسد از چیزی که موجب ترس اوست خودداری می کند.

[وَهُوَ السَّمِيعُ] و او گفتارهای قال و حال شما را شنواست.

[الْعَلِيمُ] و به جمیع اعمال و نیتهای شما آگاه و داناست؛ پس

بدکار و بزهکار بر حذر باشد، نیکوکار و محسن، شوق و رغبت پیدا کند.

و این جمله جواب سؤال مقدّری است که گویا گفته شده: آیا لقای

خدا واقع می شود؟ و این گونه پاسخ داده باشد.

[وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ] جمله حالیه یا معطوفه است و

این جمله برای استدراک توهمی است که از ترغیب و تشویق خدای تعالی به عمل و ترساندن او از معصیت پدید می آید زیرا این توهم پیش می آید که خداوند از اطاعت نفع و بهره می برد و از معصیت متضرّر می گردد پس فرمود: چنین نیست، هر کس کوشش کند برای خودش کوشش می کند.

[إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ] خداوند بی نیاز از عالمیان

است، از طاعت آنان بهر مند نمی شود و از معصیت شان متضرّر نمی گردد.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] عطف بر [من جاهد... تا

آخر] است به نحو عطف تفصیل بر اجمال و رفع توهمی است که از قول خدا: [فإنما

یجاهد لنفسه] ناشی می شود، گویا این توهم پیش می آید که اگر کوشش کننده

فایدهای کوشش خود را می برد و از جانب خدا هیچ التفات و فعلی نسبت به او

صورت نمی گیرد، پس خدا برای او چه می کند؟

خدای تعالی می‌فرماید: هر کس مجاهده و کوشش کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد ما سیئات و گناهان آنان را زایل می‌کنیم و پاداش آنان را به بهترین وجه می‌دهیم.

آنچه که مقتضی و موافق با مقابله و مقصود است این است که گفته شود: [هر کس می‌نشیند و از کوشش در راه خدا باز می‌ایستد بر ضرر خودش تمام می‌شود] در حالی که این مقابله را ذکر نکرد و هم چنین مقابل [والذین آمنوا و عملوا الصالحات] را نیز (ذکر نکرد).

زیرا مقتضای مقام و مقابله این بود که بگوید: [والذین كفروا و عملوا السيئات لنجزينهم جهنم] عدم ذکر طرف مقابل به جهت عدم اعتنا به کفار و ذکر آنانست و از سوی دیگر حکم آنان با مقایسه و مقابله معلوم می‌شود و احتیاجی به ذکر آنان نیست.

و نیز قول خدای تعالی: [و من الناس من يقول... تا آخر] و قول خدای تعالی: [و قال الذین كفروا... تا آخر] موجب بی‌نیازی از ذکر کفار در مقابل مؤمنین است، گویا که شأن مؤمنین بالاتر و برتر از آن است که منافقین و کفار در مقابل و مقارن با آنان ذکر شوند.

[لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ] همه‌ی سیئات آنان را زایل می‌کنیم، [وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ] تحقیق این آیه در اواخر سوره‌ی توبه گذشت.

آیات ۸-۱۳

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ (۹) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا
بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ
جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا
فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ (۱۰) وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ (۱۱) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا
اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَاهُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ
خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲) وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ
وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ
(۱۳)

ترجمه

و انسان را سفارش کرده‌ایم که به پدر و مادرش نیکی کند و [می‌گوییم] اگر تورا واداشتند که چیزی که بدان علم نداری شریک من گردانی، پس از آن دو اطاعت مکن، [چراکه] بازگشت شما به سوی من است آنگاه به [حقیقت] آنچه می‌کردید آگاهتان می‌سازم. و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در زمره‌ی شایستگان درمی‌آوریمشان. و از مردم کسی هست که می‌گوید به خدا ایمان آورده‌ایم و چون در راه خدارنج و آزار بیند، آزارگری مردم را همچون عذاب الهی پندارد؛ و اگر نصرتی از سوی پروردگارت فراز آید، می‌گویند ما همراه شما بودیم؛ آیا خداوند به آنچه در دلهای جهانیان هست آگاهتر نیست؟ و خداوند مؤمنان را [نیک] می‌شناسد و منافقان را [نیک] می‌شناسد. و کافران به مؤمنان گویند از راه ما پیروی کنید ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم؛ ولی در حقیقت

هیچ باری از گناهان ایشان به گردن نگیرند، که ایشان دروغگو هستند. و باشد که بار گناهان خودشان و بار گناهی علاوه بر بار گناهان خودشان را بر دوش گیرند؛ و روز قیامت از آنچه افترا می‌بستند خواهندشان پرسید.

تفسیر

[وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا] در سوره‌ی بقره و در سوره‌ی نسا بیان پدر و مادر و تعمیم آن دو و بیان احسان به آن دو گذشت. و چون اهتمام به تعظیم پدر و مادر، مخصوصاً پدر و مادر روحانی بعد از تعمیم خدا و توحید او بیشتر از سایر طاعتهاست، بلکه عملی که در آن تعظیم والدین روحانی بعد از تعظیم خدا نباشد طاعت بر آن صدق نمی‌کند. خدای تعالی سفارش به احسان به والدین را تکرار نمود، آن را مقرون به توحید خویش کرد و نهی از شرک آوردن به خدا نمود و در بسیاری از جاهای قرآن حال کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ذکر نمود.

چون ایمان جز بایعت عامّ نبوی یا بیعت خاصّ ولوی نمی‌شود، با هر یک از آن دو ابوّت و نبوّت روحانی حاصل می‌شود، از سوی دیگر در میان عمل‌های صالح عملی صالح‌تر و بهتر از احسان به والدین نیست.

لذا سفارش به احسان به پدر و مادر را عطف بر ایمان و عمل صالح کرد؛ چون بعد از والدین روحانی پدر و مادر جسمانی بزرگترین حقّ را دارا می‌باشند؛ لذا در میان اعمال صالح‌تر از احسان به پدر و مادر بعد از احسان به پدر و مادر روحانی نیست.

[وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

فَلَا تُطْعَمُهُمْ] ولی اگر بکشند که به من شرک آورند در چیزی که بدان علم نداری از آنان پیروی مکن.

اگر مقصود از آن دو پدر و مادر روحانی باشند طبق آنچه که در خبر وارد شده، در این صورت ضمیر به والدین روحانی سفلی بر می‌گردد به طریق استخدام و آن دو شیطان و نفس (و سایه‌های آن دو) می‌باشد و ممکن است مقصود پدر و مادر جسمانی باشد.

و بعضی از اخبار را در سوره‌ی لقمان ذیل این آیه ذکر خواهیم کرد.
[إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] این جمله در موضع تعلیل جمله‌ی سابق است.

زیرا بازگشت شما به سوی من است.

و به حقیقت آنچه می‌کردید شما را آگاه می‌کنم.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ] این آیه را تکرار کرد تا اهمیّت به شأن مؤمنین داده باشد.
[وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ] این آیه به جای [وَالَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا وَلَمْ تَوْمن قلوبهم] می‌باشد یعنی، از مردم کسانی هستند که می‌گویند به خدا ایمان آورده‌ایم.

هرگاه اذیت شود در حالی که او در طاعت خدا باشد، یا هرگاه در حقّ خدا و در راه ایمان به خدا اذیت شوند، بدین گونه که انسانی او را آزار دهد، یا ضرری در بدن و مالش به او برسد فتنه‌ی مردم را مثل عذاب خدا قرار می‌دهد و از طاعت خدا و ایمان به او منصرف می‌شود و این عین نفاق است.
[وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ] اما اگر با پیروزی و غنیمت از

جانب پروردگارت یاری برسد [لَيَقُولَنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ] خواهند گفت ما با شما بودیم، چنانچه آن رسم طالبین دنیاست، که هر جا ضرر به دنیای خویش بیابند منصرف می‌شوند و هر جا گمان منفعت رود روی می‌آورند.

[أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ وَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ] آیا خدایانیت‌های آنان را نمی‌داند؟ و آنان را بر آن نیت‌ها عذاب نمی‌کند؟ خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند می‌داند و منافقین را هم می‌داند. تا علم خدا به آنان ظاهر گردد، یا آنان را تمیز دهد.

این را نیز تکرار کرد تا به ترغیب و ترهیب اهمیت دهد.

[وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا] و آنان که کافر شدند چه مؤمنان گویند: این جمله در جای [وَالَّذِينَ كَفَرُوا] است.

[اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ] با ما باشید، آن چیزی که شما از آن می‌ترسید چیزی نیست، اگر گفته‌ی شما حق باشد ما متحمل گناهان شما می‌شویم، پس خداوند آنان را دو بار عذاب می‌کند، یک بار به خاطر گناهان خودشان و بار دیگر به خاطر گناهان دیگران^(۱).

[وَمَا هُمْ بِجَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وَيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا] ولی در حقیقت باری از خطاهای ایشان را بر گردن گرفته که ایشان دروغگو هستند و باشد که سنگینی گناهان آنان را حمل می‌کنند.

[مَعَ أَثْقَالِهِمْ] و سنگینی گناه خودشان را با سنگینی گناه کسانی

۱. الصافی ج ۴ ص ۱۱۲ و تفسیرالتمی ج ۲ ص ۱۴۸

را که گمراه کرده اند حمل می کنند، بدون آن که از سنگینی گناه افترا زنده ها چیزی کم بشود.

[وَلَيْسَ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ] روز قیامت مؤاخذه می شوند، چه لفظ سؤال بیشتر در مؤاخذه و عقوبت استعمال می شود.

[عَمَّا كَانُوا] لفظ [ما] مصدریّه یا موصوله یا موصوفه است.

[يَفْتَرُونَ] مقصود از افترا شریک قرار دادن در وجوب یا در

عبادت یا در ولایت است یا مقصود اقوال و افعالی است که بر خدا افترا می بندند.

آیات ۱۴-۱۵

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۴) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۵)

ترجمه

و به راستی نوح را به سوی قومش [به رسالت] فرستادیم و در میان آنان پنجاه سال کمتر از هزار سال به سر برد؛ آنگاه طوفان [سیل و بلا] آنان را فرو گرفت، در حالی که ایشان ستمکار [مشرك] بودند. آنگاه او و کشتی نشینان را نجات دادیم و آن را مایه‌ی عبرت جهانیان گردانیدیم.

تفسیر

[وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ] وقتی حال مؤمنین و منافقین و

کافرین را به طور کلی ذکر کرد خواست حال آنان را با مثال های جزئی ذکر

کند و ابتدا به نوح علیه السلام و ایمان آورندگان به او و کافرین به او نمود.
چون نوح علیه السلام اولین پیامبر است که حکایت رسالتش و انکار قومش و
هلاک شدن آنان نزد آنان معروف بوده است.

لذا فرمود: به حقیقت نوح علیه السلام را به سوی قومش فرستادیم.
[قَلْبَتْ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا] و در بین آنان
۹۵۰ سال بماند.

از امام باقر علیه السلام آمده است: نوح علیه السلام مردم را به صورت پنهان و
آشکار به خدا دعوت می کرد، ولی وقتی امتناع و سرکشی کردند، گفت:
پروردگارا من مغلوب هستم مرا یاری فرما ^(۱).

[فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ
السَّفِينَةِ] آنگاه طوفان آنان را فراگرفت در حالی که آنان ستمکار بودند.

و ما نوح علیه السلام و کسانی را که به او ایمان آوردند، یا مؤمنین که با او
سوار کشتی شدند، نجات دادیم.

[وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ] کشتی را از جهت ساختش بدون
دریا و آب، از جهت نجات دادن آن و نجات دادن اهل کشتی آیت و نشانه
برای عالمیان قرار دادیم به نحوی که آثار کشتی در افواه و اخبار باقی ماند و
در عالم منتشر شد.

آیات ۱۶-۲۳

۱. الصافی ج ۴ ص ۱۱۳ و الکافی ج ۸ ص ۲۸۲ ح ۴۲۴

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكَاءً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸) أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُهُ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۲۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳)

ترجمه

و ابراهیم را [به رسالت فرستادیم] آنگاه که به قومش گفت: خداوند را پرستید و از او پروا کنید؛ این اگر بدانید برایتان بهتر است. شما فقط بتهایی را به جای خداوند می پرستید و بهتانی بر ساخته اید؛ بی گمان کسانی که به جای خداوند می پرستید اختیار روزی شما را ندارند؛ پس روزی را نزد خداوند بجوید و او را پرستید و او را سپاس بگزارید، که به سوی او بازگردانده می شوید. و اگر [مرا] دروغگو انگارید [بدانید که] امتهایی پیش از شما هم تکذیب پیشه کردند؛ و بر عهده ی پیامبر جز پیام رسانی آشکار نیست. آیا نیندیشیده اند که خداوند چگونه

آفرینش را آغاز می‌کند و سپس بازش می‌گرداند؟ بی‌گمان این بر خداوند آسان است. بگو در زمین سیر و سفر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده‌است و سپس نشأه‌ی آخرت را پدید می‌آورد؛ بی‌گمان خداوند بر هر کاری تواناست. هر کس را که بخواهد عذاب می‌کند و بر هر کس که بخواهد رحمت می‌آورد، به سوی او بازگردانده می‌شوید. و شما چه در زمین و چه در آسمان از خداوند گریز و گزیری ندارید و در برابر خداوند یار و یآوری ندارید. و کسانی که ایات الهی و لقای او را منکر شدند اینانند که از رحمت من نومید شدند، اینانند که عذابی دردناک [در پیش] دارند.

تفسیر

[وَإِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ] عطف بر [نوحاً] یا به تقدیر [اذکر] یا [ذکرهم] است.

[إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ]

ابراهیم علیه السلام به قومش گفت: خدا را به پرستید و تقوی پیشه کنید که این برای شما بهتر از تقلید پدران و گرفتن دین به رسم و عادت و پرستش بت‌ها بدون حجت و دلیل است.

و لفظ [خیر] یا خالی از معنای تفضیل و برتری است، یا آوردن لفظ

تفضیل بدان جهت است که آنان معتقد بودند که تقلید از پدران خوب است.

[إِنَّ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا

وَتَخْلُقُونَ] بت‌هایی را می‌پرستید که از پیش خود خلق کردید بدون برهان.

[إفكاً] که دروغ خلق می‌کنید، یعنی در ادعای این که آن بت‌ها

خدایان یا معبودها، یا شفیع‌هایی هستند دروغ می‌گویند و دروغ خلق

می‌کنید.

و این سخن ابتدای کلام از جانب خدا یا از قول ابراهیم علیه السلام است.

[إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا] پس اگر بت‌ها برای شما مالک رزق نیستند [فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ] از خدا روزی طلب کنید، زیرا خداست که مالک روزی هر روزی داده شده‌ای است و این نیز محتمل است از قول ابراهیم علیه السلام و از قول خدای تعالی باشد.

[وَأَعْبُدُوهُ] او را عبادت کنید، چون او به دلیل مالک روزی بودن مستحقّ عبادت است.

[وَأَشْكُرُوا لَهُ] شکر او را به جای آورید، چون او مالک همه‌ی نعمت‌ها و عطاکننده‌ی آنهاست.

[إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] تعلیل برای ماقبلش می‌باشد و به دلیل این که به سوی او باز می‌گردید.

[وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ] در اینجا نیز دو وجه قول ابراهیم و قول خدا بودن محتمل است.

ممکن است این جمله ابتدا کلام و خطاب از جانب خدای تعالی باشد به امت محمد صلی الله علیه و آله و در بین حکایت‌های قول ابراهیم علیه السلام جمله‌ی معترضه باشد، یعنی ای امت محمد صلی الله علیه و آله اگر شما تکذیب کنید جای شگفتی نیست، چون تکذیب رسم هم سنخ‌های شما از قدیم است.

[وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ] بر رسول جز تبلیغ رسالتش نیست.

[الْمُبِينُ] تبلیغ آشکار و بر عهده‌ی رسول نیست که شما را از

تکذیب و سایر معاصی حفظ کند.

[أَوَلَمْ يَرَوْا] لفظ [يروا] به صورت غایب خوانده شده است بنابراین تقدیر قول، یا بنا بر آن که ابتدای کلام از جانب خدا باشد که در بین حکایت به عنوان معترضه قرار گرفته است.

و به صورت خطاب خوانده شده است بنا بر این که جز حکایت و موافق ماقبلش باشد، یا بنا بر آن که معترضه و ابتدای کلام از جانب خدا باشد.

[كَيْفَ يُبْدِيءُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ] چگونه خداوند آفرینش خلق را آغاز می کند و خلق را از عناصر یا از عالم ارواح می آفریند، سپس آن را به عناصر یا به سوی خودش بر می گرداند، دیدن مردم این معنا را بدین گونه است که آنان ببینند که در اول خلقتشان چیزی از صفات اخرویین رانداشتند و بتدریج در صفات کمال پیش رفتند و با صفات روحانیین کامل شدند.

یا معنا مبتنی بر توبیخ است، یعنی باید آنان نفوسشان را تکمیل کنند تا اعاده باز گردانیدن خدا آنان را ببینند.

[إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ قُلْ] این کار برای خدا ساده و آسان است خطاب به ابراهیم عليه السلام یا ابتدای کلام است و خطاب به محمد صلى الله عليه وآله است که بگو:

[سِيرُوا فِي الْأَرْضِ] در زمین طبع یا زمین قرآن و اخبار یا زمین سیر امت های گذشته، یا زمین وجودتان سیر کنید تا حال تکذیب کنندگان و تصدیق کنندگان را مشاهده نمایید، یا حال آنان را از مشاهده آثارشان بدانید، یا ایجاد و آفرینش خلق و اعاده ی آن را مشاهده کنید.

[فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ

الْأَخِرَةَ] تا بدانید که خداوند نشئه آخرت را انشا می‌کند، چه مشاهده‌ی ابد او ابتدای آفرینش منجر به علم نشئه آخرت می‌شود؛ چنانچه فرمود: [لَقَدْ عَلِمْتُمُ النُّشَاةَ الْاُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ].

[إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] خداوند بر هر چیز تواناست، پس چرا آنان بازگشت را انکار می‌کنند، با این که بازگشت مشهود آنانست. [يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ] یعنی در حالی که خدا هر که را خواهد عذاب می‌کند و هر که را خواهد می‌بخشاید و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

جمله حالیه یا مستأنفه و جواب سؤال مقدر است.

[وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ] و شما نمی‌توانید خداوند را از ادراک و عذاب شما عاجز نمایید.

[فِي الْأَرْضِ] در حالی که آنان در زمین هستند.

لفظ [فِي الْأَرْضِ] ظرف برای [معجزین] است یعنی نه در زمین خدا را عاجز توانید کرد.

[وَلَا فِي السَّمَاءِ] و نه در آسمان، یعنی اگر در آسمان هم بودید،

نمی‌توانستید عاجز کنید و ممکن است کنایه از آخرت باشد.

[وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ] جز خدا شما

را ولی و یاری کننده‌ای نیست پس چه شده است شما را که غیر خدا را عبادت می‌کنید و متوسل به غیر او می‌شوید، بیان ولی و نصیر مکرر گذشته است، گفته‌ایم که نبی با نبوت و خلیفه بودنش به جانشینی نبوت نصیر است، ولی با ولایتش و جانشینی اش به جانشینی ولایت ولی است که متولی اصلاح عبد و تربیت اوست.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ] کسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند از آن جهت که آن آیات از آیات تکوینی در آفاق و انفس است که بزرگترین آنها آیات عظمی هستند از انبیا و اولیا علیهم السلام و هم چنین آیات تدوینی از قبیل کتب آسمانی و احکام نبوت و رسالت، این جمله ابتدای کلام از جانب خداست اگر ماقبلش از خدا نباشد.

[أُولَئِكَ يَسْأَلُونَكَ مِنَ رَحْمَتِي] این جمله مقابل قول خدا: [الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... تا آخر] است، لکن مقابل قرار گرفتن آن در لفظ و عطف آن بر جمله ی مقابل بر حسب لفظ بعید است.

و قول خدا: [أُولَئِكَ يَسْأَلُونَكَ مِنَ رَحْمَتِي] نفرین بر آنانست، یا اخبار به این است که آنان شایسته یأس و نومیدی هستند، یا اخبار به این است که آنان بالفعل از رحمت خدا مأیوسند.

[وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] و برای آنان عذابی دردناک است.

آیات ۲۴-۳۵

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴) وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۵) فَأَمَنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ (۲۷)

وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۸) وَلَوْ طَآءَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقُكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۹) أَتَيْتُكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتَيْتَنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰) وَمَا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ أَهْلُهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) قَالَ إِنْ فِيهَا لُوطًا قَالُوا مَخْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أَمْرَاتُهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۲) وَمَا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أَمْرَاتُكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳) إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵)

ترجمه

آنگاه پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: او را بکشید یا او را بسوزانید، سپس خداوند او را از آتش نجات داد؛ بی‌گمان در این امر مایه‌های عبرتی برای اهل ایمان است. و گفت: همانا به جای خداوند بتانی را می‌پرستید که در زندگانی دنیا مایه‌ی دوستی و رزیدن بین شما باشد، سپس روز قیامت بعضی از شما بعض دیگر را ردّ و تخطئه می‌کند و بعضی از شما بعض دیگر را لعنت می‌کند، سرانجام شما آتش

دوزخ است و یاورانی ندارید. آنگاه لوط به او [ابراهیم] ایمان آورد و [ابراهیم] گفت: من به سوی پروردگارم مهاجرم، بی گمان او پیروزمند فرزانه است. و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در میان زاد و ولد او پیامبری و کتاب آسمانی قرار دادیم و پاداش او را در دنیا به او دادیم و او در آخرت از شایستگان است. و لوط را نیز [به رسالت فرستادیم]، آنگاه که به قومش گفت: شما [عمل] ناشایستی را مرتکب می شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشدستی نکرده است. آیا شما با مردان می آمیزید و راه و پیوند [طبیعی] را می برید و در انجمنان مرتکب زشتکاری می شوید؟ اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر از راستگویان هستی عذاب الهی را [هم اکنون] بر سر ما بیاور. [لوط] گفت: پروردگارا مرا در برابر تباهاکاران یاری ده. و چون فرشتگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، گفتند: ما نابودگران اهالی این شهر هستیم، چرا که اهل آن ستمکارند. [ابراهیم] گفت: در آنجا لوط هم هست. گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند آگاه تریم، او و خانواده اش جز همسرش را که از واپس ماندگان [در عذاب] است، نجات می دهیم. و چون فرشتگان ما به نزد لوط آمدند، از ایشان نگران شد و [از کمک به آنان] دستش کوتاه شد و [آنان] به او گفتند: مترس و اندهمگین مباش، ما رهاننده ی تو و خاندانت هستیم، جز همسرت که از واپس ماندگان [در عذاب] است. ما بر اهل این شهر به خاطر نافرمانی ورزیدنشان عذابی از آسمان فرود می آوریم. و به راستی از آن پدیده ی روشنگری برای خردورزان باقی گذاردیم.

تفسیر

[فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ] داستان ابراهیم عليه السلام گذشت، گفته شد که قوم او اجماع کردند که او را بسوزانند، پس هیزم جمع کردند و بیشترین هیزم ممکن را جمع نمودند،

سپس آتش افروختند و ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند.
[فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ] پس خداوند او را از آتش نجات داد که
 تفصیل آن گذشت.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ] در این نجات دادن.
[لآيَاتٍ] آیات و نشانه‌هایی است که دلالت بر مبدا علیم و حکیم
 و قادر و محیط می‌کند.

[لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] برای قومی که ایمان بیاورند با یکی از دو
 بیعت عام یا خاص، یا برای قومی که به خدا و ملائکه و کتابها و رسولان او و
 روز قیامت اذعان دارند.

[وَقَالَ] ابراهیم علیه السلام یا خدا گفت:
[إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا] لفظ [مودّۀ بینکم] با نصب و اضافه، بارفع و اضافه، با نصب و تنوین
 و با نصب بینکم خوانده شده‌است.

یعنی بت‌ها را به خدایی گرفتن ناشی از اعتقاد دینی و طلب شفیع
 اخروی و خوف عقاب الهی نیست، بلکه محض مودّت دنیوی است و بدان
 جهت است که دوستان و اقران و رؤسای شما، شما را دوست داشته باشند،
 مانند اکثر کسانی که در دین اسلام به زهد گراییده‌اند، که آنان تلخی و رنج
 زهد را به خود می‌دهند و خستگی منع نفس از لذّت‌ها را تحمل می‌کنند و
 غرض آنان تنها خودنمایی شهرت و گفتار مردم است.

[ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ] سپس در روز
 قیامت بعضی از عبادت‌کنندگان بعضی دیگر را تکفیر می‌کند.

[وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا] و برخی از شما برخی دیگر را لعن

می‌کند یا مقصود این است که بعضی از عبادت‌کنندگان و معبودین بعضی دیگر را تکفیر می‌کند.

زیرا که عبادت‌کنندگان بت‌ها چون عبادتشان به خاطر مودّت بین آنان در حیات دنیا بوده‌است، در عبادتشان هیچ جهت الهی نبوده است، بلکه پرستش بت‌ها جهت الهی را نیز تحت الشّعاع قرار داده و روز قیامت روشن می‌شود که دوستی همدیگر و عبادتشان مانع از فواید اخروی بوده‌است و همان آنان را به عذاب دردناک کشانده است....

لذا هر کدام مورد بغض دیگری قرار گرفته و دیگری را لعن می‌کند، معبودها عبادت مردم را انکار کرده و به هواها و جنّ نسبت داده و آنان را لعنت می‌کنند، چه همه‌ی لعنت‌کننده‌ها آنان را لعنت می‌کند.

[وَمَا أَوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ] و جایگاه شما آتش (دوزخ) است و یآوری ندارید.

در اینجا اکتفا کردن به لفظ [ناصر] برای آن است که در آتش جز نصرت و یاری چیزی نیست، البتّه اگر مورد نصرت و یاری قرار گیرند و اّمّا ولایت بعد از خروج از آتش است.

[فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ] لوط عليه السلام به ابراهیم عليه السلام ایمان آورد و گفت: من با ابراهیم عليه السلام از وطن خویش به شام مهاجرت می‌کنم، به سبب ایمانم به دست ابراهیم عليه السلام از موطن نفسم مهاجرت می‌کنم.

[إِلَىٰ رَبِّي] هجرتی به سوی پروردگارم در ولایت، که آن مقام قلب و عقل است.

[إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] که او پیروزمند حکیم است.
[وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ] پس از هجرت او به شام و مکّه و درنگ

در آنجا به مدّت طولانی به او اسحاق علیه السلام را دادیم.

[وَيَعْقُوبَ] و یعقوب را بعد از اسحاق علیه السلام بخشیدیم.

[وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ] رسالت، یا جنس

کتاب آسمانی را در ذریّه‌ی او قرار دادیم.

[وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا] و پاداش او را در دنیا دادیم، بدین

گونه که در دنیا عزیز شد و اموال زیادی از اموال دنیا و لسان صدق در دنیا

نصیبش گردید یعنی هیچ احدی نیست مگر آن که او را مدح می‌کند.

[وَأِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ] و در آخرت از شایستگان

است که هیچ شایبه‌ی فساد در آنان نیست.

[وَلُوطًا] و لوط علیه السلام را فرستادیم.

[إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا

مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ

السَّبِيلَ] لوط علیه السلام به آنان گفت چرا به مردان می‌آمیزید و فحشا انجام

می‌دهید، پس مردم از سفر به شهرهای شما خودداری می‌کنند، یا راه زن

پسرها می‌شوید، یا راه رامی‌بندید تا اموال رهگذران را غارت کنید.

بعضی گفته‌اند: آنان و در راه مانده رامی‌گرفتند و با سفال قرعه

می‌انداختند و قرعه به نام هرکس می‌افتاد آن در راه مانده را به او می‌دادند،

مال او رامی‌گرفتند و با او نکاح می‌کردند و او را سه درهم جریمه می‌کردند

و دارای یک قاضی بودند که چنین حکمی صادر می‌کرد.

[وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ] و در انجمنهایتان مرتکب

زشتکاری می‌شوید.

از امام رضا علیه السلام آمده است: آنان در مجالس خود باد رها می‌کردند

بدون آن که شرم و حیا داشته باشند^(۱).

بعضی گفته‌اند: مقصود از منکر همه‌ی کارهای قبیح و زشت است، که مجالس آنان مشتمل بر انواع قبايح و زشتی‌ها بود، از قبیل ناسزا گفتن، سیلی زدن، قمار، زدن مخراق و انداختن سنگ بر کسی که از پیش آنان عبور کند و زدن مزمار، کشف عورت و لواط.

و بعضی گفته‌اند: آنان در مجالس خود با مردان لواط می‌کردند.

[فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ] قوم لوط علیهم‌السلام جوابی ندادند جز آن که از باب استهزا گفتند: اگر راست می‌گویی عذاب خدا را بر ما بیاور.

[قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ] و لما جاءت رُسُلنا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى [لوط علیهم‌السلام گفت: پروردگارا مرا بر تبه‌کاران یاری ده.

تا این که فرشتگان ما به ابراهیم علیهم‌السلام بشارت فرزند بعد از ناامیدی از آن، دادند.

[قَالُوا] پس از تفصیل گفتگو که بین آنان و رسولان ما واقع شد چنانچه گذشت رسولان ما به ابراهیم علیهم‌السلام گفتند:

[إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ] ما اهل قریه‌ی لوط علیهم‌السلام را هلاک و نابود می‌کنیم.

[إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ] قَالَ إِنْ فِيهَا لُوطًا [ابراهیم علیهم‌السلام پس از مجادله و گفتگو با رسولان ما جهت هلاک نکردن و نابود نساختن

قریه و اهلس، پس از آن که از رسولان پرسید که آیا اگر یک نفر از مؤمنین باشد باز هم هلاک و نابود خواهی کرد؟ و رسولان جواب نفی دادند ابراهیم علیه السلام گفت: لوط علیه السلام در آن قریه است.

[قَالُوا مَنْ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ] آنان گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند داناتریم.

او و خانواده اش جز همسرش که از واپس ماندگان در عذاب است نجات می دهیم.

در اینجا لفظ [أَنْ] اضافه نمود، تا چسبیدن جزا به شرط را تأکید کند، برخلاف حکایت رسولان با ابراهیم علیه السلام که تأکید در آنجا مطلوب نبود، خبر دادن آنان به هلاکت و نابودی قوم لوط علیه السلام جز بعد از مدتی از ورود آنان بر ابراهیم علیه السلام نبود.

[وَمَا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ] و چون فرستادگان ما به نزد لوط علیه السلام آمدند.

از آمدن رسولان ما ناراحت شد، چون از حال قومش و رسوا کردن رهگذران را می دانست.

[وَوَاضَقَ بِهِمْ ذُرْعًا] و از کمک به آن مردم دستش کوتاه شد، این سخن کنایه از دلتنگی و بدخلقی و عدم طاقت است، چون دست بلند کارهایی انجام می دهد که دست کوتاه نمی تواند.

[وَقَالُوا] فرشتگان وقتی ناراحتی و دلتنگی لوط علیه السلام را دیدند به او گفتند: [لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ] نترس و اندوهناک مباش.

[إِنَّا مُنَجُّوكَ] ما تو را از این قریه یا از عذابی که برای این قریه آورده ایم نجات خواهیم داد.

[وَأَهْلَكَ إِلَّا أُمَّرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ] و نیز خاندانت را

جز همسرت را که از واپس ماندگان است.

آوردن فعل ماضی جهت (تأکید) تحقق وقوع آن است.

[إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ]

ما بر اهل این قریه عذاب از آسمان نازل خواهیم کرد.

[بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ

يَعْقِلُونَ] نزول عذاب به دلیل فسق آنان است و ما نشانه‌ای باقی

می‌گذاریم تا برای قومی که تعقل و اندیشه‌کنند عبرت باشد و آن منزل

لوط عليه السلام بود که از عذاب سالم ماند تا عبرت هر کاروانی باشد که از آنجا

می‌گذرد، یا مقصود آثار زیر و رو شدن قریه‌ها و خراب شدن آنهاست.

آیات ۳۶-۴۰

وَالِىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ

وَأَرْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶)

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ)

(۳۷) وَعَادًا وَثَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيِّنَ لَهُمُ

الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ)

(۳۸) وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ

بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ (۳۹)

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ

أَخَذْتَهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ

أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)

(۴۰)

ترجمه

و به سوی قوم مدین برادرشان شعیب را [به رسالت فرستادیم] که گفت: ای قوم من خداوند را بپرستید و به روز بازپسین امید داشته باشید، در این سرزمین فتنه و فساد برپا مکنید. سپس او را دروغگو شمردند، آنگاه زلزله ایشان را فرو گرفت و در خانه‌شان از پای درآمدند. و عاد و ثمود نیز؛ و [این امر] به راستی از خانه‌ها و کاشانه‌هایشان بر شما روشن شده است؛ و شیطان کار و کردارشان را در چشم آنان آراسته جلوه داده بود و آنان را از راه [راست] بازداشته بود، حال آن که باریک بین می‌نمودند. و قارون و فرعون و هامان نیز؛ که موسی برای آنان پدیده‌های روشنگر آورد، آنگاه در آن سرزمین استکبار ورزیدند و بیشتر از نبودند. آنگاه هر یک از آنان را به گناهش فروگرفتیم، پس بعضی از آنان بودند که بر آنان شنبادی فرستادیم؛ و بعضی از آنان بودند که بانگ مرگبار فروگرفتشان؛ و بعضی از آنان بودند که به زمین فرو بردیمشان؛ و بعضی از آنان بودند که غرقه‌شان کردیم و خداوند نمی‌خواست که بر آنان ستم کند، بلکه [آنان] بر خود ستم کردند.

تفسیر

[وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا] و در مدین شعیب عَلَيْهِ السَّلَام که در معاشرت و قبیله برادر آنان محسوب می‌شد فرستادیم.

[فَقَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَرْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ] پس گفت: ای قوم خدا را بپرستید و به روز بازپسین امیدوار باشید و در این سرزمین فساد نکنید.

[فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ] پس او را تکذیب کردند،
 آنگاه رجفه آنان را فراگرفت و [رجفه] زلزله شدید است که در آن صیحه
 و فریاد باشد.

[فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِعِينَ] و در خانه‌شان از پادر آمدند.
 [وَعَادًا وَثَمُودًا] عاد و ثمود را یاد آور، یا متذکر آن دو باش، یا
 اصل جمله چنین بوده: [وَأرسلنا الی عاد و ثمود] که حرف جر حذف شده و دو لفظ
 [عاد] و [ثمود] منصوب شده‌اند.

[وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ] بر شما از بعضی از
 خانه‌های آنان هنگام عبور از آنجا روشن شد که ما بر آنان چکار کردیم، یا
 مقصود این است که از مساکن آنان روشن شد آنچه را که بر آنان انجام
 دادیم.

[وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ
 السَّبِيلِ] شیطان اعمال آنان را زینت داده و از راه آنان را باز داشته،
 یعنی راهی که شایسته است انسان آن راه را برود، آن راه آخرت و راه
 ولایت است.

[وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ] آنان قدرت بر دیدن داشتند، یا
 صاحبان بصر و چشم بودند، یا صاحبان فطانت، زیرکی و بصیرت بودند (که
 راه را تشخیص دهند ولی نه خواستند).

[وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ] به یادشان بیاور از قارون و
 فرعون و هامان.

تقدیر آیه: [ذکر] یا [اذکر] یا [ارسلنا الی قارون و فرعون و هامان]

بوده است.

[وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ
وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ] که موسی علیه السلام با معجزات روشن به هدایت آنان آمد
ولی باز در زمین ظلم و طغیان کردند و یکسر هلاک شدند و نتوانستند بر قهر
حق سبقت بگیرند یا خدا را عاجز کنند.

[فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ] پس هر یک را به گناهش فرو گرفتیم.
[فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا] و بر بعضی از آنان
[حاصب] فرستادیم.

و [حاصب] باد تندی است که خاک را جامد می کند، ممکن است
مقصود از حاصب کسی باشد که از آسمان سنگ می ریزد و سنگ باران
می کند.

اگر مقصود باد باشد که مراد باید قوم هود علیه السلام باشد چون خدای تعالی
آنان را با تندباد به هلاکت رسانید، ولی بنا بر معنای دوم باید قوم لوط علیه السلام
مقصود باشد.

[وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ] و بعضی ها را صیحه و فریاد بر
گرفت مانند اهل مدین و قوم صالح علیه السلام.
[وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ] و بعضی را در زمین فرو
بردیم، مانند قارون.

[وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا] و بعضی را غرق کردیم، مانند قوم نوح علیه السلام،
فرعون و قومش.

[وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ] و این خداوند نبود که به آنان ظلم کرد بلکه خودشان بر خویش
ستم کردند.

آیات ۴۱-۴۵

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ
 الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ
 لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ
 شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا
 لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۴۴) أَتُلُّ مَا
 أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ
 الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵)

ترجمه

داستان کسانی که به جای خداوند سرورانی را به پرستش گرفتند همانند
 داستان عنكبوت است که خانه‌ای ساخت، اگر در می‌یافتند، سست‌ترین خانه‌ها،
 خانه‌ی عنكبوت است. بی‌گمان خداوند آنچه را که به جای او به پرستش می‌گیرند،
 می‌شناسد و او پیروزمند فرزانه است. و این مثلها را برای مردم می‌زنیم و جز
 دانشمندان کسی آنان را تعقل نمی‌کند. خداوند آسمانها و زمین را به حق
 آفریده‌است، بی‌گمان در این امر مایه‌ی عبرتی برای مؤمنان است. آنچه از کتاب
 آسمانی که بر تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار، که نماز از ناشایستی و
 زشتکاری باز می‌دارد، یاد کردِ خداوند [از هر کاری] مهمتر است و خداوند
 می‌داند که چه می‌کنید.

تفسیر

[مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ] کسانی که از غیر خدا اولیا اتخاذ کرده‌اند یا در حالی که اولیای بعضی از غیر خداست. لفظ [من دون الله] متعلق به [اتخذوا] یا حال از [اولیاء] می‌باشد.

[كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ] حال آنان همانند عنكبوت است که خانه‌ای ساخت، در حالی که سست‌ترین خانه، خانه عنكبوت است.

سخنی درباره‌ی ولایت

ولایت بردوستی در معاشرت، که آن دوستی و الفت بین خلق است و نیز بر قبول سلطنت و حکومت که از بیعت عام یا خاص حاصل می‌شود و اطلاق می‌گردد و در هر یک از این دو ولایت دوست و بیعت کننده و دارنده‌ی ولایت اعتماد می‌کند بر کسی که ولایت او را پذیرفته است، او را تکیه گاه خویش قرار می‌دهد و پشت و یار خود حساب می‌کند و یاور وقت حاجت خویش می‌داند....

لذا ولایت گاهی به بیت و خانه مثل زده می‌شود، گاهی به حبل و ریسمان، گاهی به حصن و قلعه، گاهی نیز به آن پشت و گاهی دوست و همدم، گاهی تکیه گاه و گاهی ستون و غیر اینها گفته می‌شود.

و اگر ولایت به سبب بیعت الهی باشد از بیعت گیرنده صورت ملکوتی والی در بیعت کننده و مولی علیه حاصل می‌شود، که با آن صورت اتصال بین آن دو پدید می‌آید و همین اتصال و صورت ملکوتی است که شخص بیعت کننده را از هر آفتی حفظ می‌کند و آن قلعه‌ای است که از

تصرف شیطان مانع می شود، آنچنان تصرفی که می تواند شخص را از ولایت خارج سازد و به همین اعتبارات است که ولایت ریسمان، خانه، قلعه و غیر اینها نامیده می شود.

و اگر ولایت الهی نباشد یا با بیعت حاصل نشده باشد اعتماد مولی علیه بر والی و اتصالش به او، تحفظ او از آفات به سبب ولایت والی یک امر خیالی می شود که ناشی از تخیل مولی علیه است، نه از امری که از والی در او حاصل می گردد.

و چیزی که محض تخیل مولی علیه نباشد نمی تواند اثری در او داشته باشد و مانند عنکبوتی می شود که از آب دهن خود خانه می سازد تا او را از گرما و سرما و سایر آفاتی که بر او وارد می شود و سایر حشرات و بادها حفظ کند، در حالی که از هیچ یک از آنها حفظ نمی کند.

[لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ] اگر آنان می دانستند که این ولایت جز محض تخیل چیزی نیست و در واقع چیزی از این ولایت دستگیرشان نمی شود از این ولایت خودداری می کردند.

ممکن است لفظ [لو] برای تمنی باشد، یا معنای آیه چنین باشد که اگر آنان از اهل علم بودند می دانستند که هر چیزی را که فرامی خوانند غیر خدا نیست، فقط بر حسب ادراکات جزئی آنهاست که غیر خدا دیده می شود. [إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ] لفظ [ما] نافیه، [ما تدعون] از ماقبلش منقطع یا متصل است، لفظ [يعلم] معلق از عمل در [ما] است و این به معنای اخیر قول خدا: [لو كانوا يعلمون] موافق ترست.

یعنی هر چیزی که آن را می خوانید و خیال می کنید غیر خداست در

حقیقت غیر خدا نیست، بلکه ظاهر و باطن در آن نیز خداست، لیکن شما به جهت مقید و محدود بودن مدارک جزئی تان که جز کثرت های متغایر و محدود را درک نمی کند، نمی توانید از آن معبودهای خود خدای واحد را درک کنید که مقدّم بر آن معبودهاست، آن کثرت های متغایر و محدود را می خوانید از آن جهت که آنها متغایر و جدا از هم می باشند.

در حالی که همه با خدا هستند و خدا این مطلب را می داند، می داند که مقدّم، ظاهر و باطن در همه خداست و هر چیزی را که فرامی خوانند در آن فراخوانی خدا را می خوانند، نه غیر خدا را؛ چون عبادت با نیت عبادت کننده محقق می شود و نیت جز با علم به منوی صورت نمی گیرد.

این بت پرستان این معنا را نمی دانند تا در آن عبادت نیت عبادت خدا کنند... و لذا در آن دعوت و عبادت مؤاخذه می شوند، نه این که اجر و پاداش داشته باشند و در سوره ی بقره در تفسیر قول خدای تعالی: [وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ] چیزی که این مطلب را روشن و تحقیق کند گذشت و در بیان این مطلب گفته شده:

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست

یقین کردی که دین در بت پرستی است

اگر کافر ز بت آگاه بودی

چرا در دین خود گمراه بودی.

(گلشن راز)

یا لفظ [ما] موصوله و معنای آن ظاهر است، یا مصدریّه است، [من

شیئی] بیان مصدر است، [شیئی] عبارت از دعای اندک است، یا لفظ [ما]

استفهامیه و مفعول [تدعون] است.

[وَهُوَ الْعَزِيزُ] خداوند غالب است و هیچ چیز نمی‌تواند بر او غلبه کند تا معبود باشد.

[الْحَكِيمُ] خدایی که مخلوقات را طوری ساخته که خالی از او نباشد، در عین حال این معنا را جز اندکی از بندگان خدا درک نمی‌کنند و این درک نکردن بدان جهت است که نهایت لطافت در صنع مخلوقات به کار رفته و این معنا مناسب این است که لفظ [ما] نافیه باشد.

[وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ] مثل عنکبوت و نظایرش، یا مثل عنکبوت و امثال امت‌های گذشته و انبیا آنان را [نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ] جهت تنبیه و یادآوری برای مردم می‌آوریم.

[وَمَا يَعْقِلُهَا] این مثل‌ها را از جهت مقصود و نظر به غایات [الْعَالِمُونَ] جز دانایان و عالمان درک نمی‌کنند، یعنی کسانی که خداوند به سبب ولایت علی عليه السلام با بیعت خاص و لوی حاصل می‌شود در علم را بر آنان باز کرده است، می‌فهمند و اما غیر عالمین از امثال و افسانه‌ها و حکایت‌ها جز ظواهر آنها را درک نمی‌کنند که آنان را از مقصود دور می‌کند، آن ظواهر با خیال درک می‌شوند نه با عقل.

از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که او این آیه را خواند و فرمود: عالم کسی است که آنچه از جانب خدا بر عهده دارد ادا کند و به طاعت او عمل نماید و از سخط او اجتناب کند.

[خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ] تفسیر این آیه مکرر آمده است.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ] در خلق آسمانها و زمین آیت و نشانه‌ای بزرگ

است، بدین گونه با خلق و آفرینش آن دو امر موالید و استمرار فیض از واهب فیاض تامّ و کامل می شود به نحوی که اگر آسمانها و زمین نبود امر موالید تمام و کامل نمی شد و فیض استمرار پیدانمی کرد و غایت ایجاد که انسان است موجود نمی شد.

یا معنای آیه این است که در خلق آسمانها و زمین غایات حقّ و تنظیم و ترتیب حقّی است که هیچ شایبه‌ی باطل در آنها نیست.

[لَا يَئَةً] آیت و نشانه‌ی عظیم و بزرگ است، یا مقصود جنس است، یعنی آیات متعدّد است.

[لِلْمُؤْمِنِينَ] برای کسانی که با بیعت عامّ یا خاصّ ایمان آوردند، یا کسانی که به خدا و آخرت اذعان دارند.

[أَتْلُ] جواب سؤال مقدّر است، چنانچه قول خدای تعالی: [خلق الله السّموات...] جواب سؤال مقدّر بود، گویا که گفته شده: آیا برای تعقل و اندیشه‌ی مثل‌ها نشانه و تنبیه‌کننده‌ای هست؟ پس در جواب فرمود: [خلق الله السّموات و الأرض بالحقّ] و در خلق آسمانها و زمین آیات و نشانه‌های متعدّدی است که تنبیه‌کننده بر تعقل امثال است.

چنانچه در آنها آیات متعدّدی است که دلالت بر وجود مبدا دانا، حکیم، توانا، مرید، رحیم و رؤف می کند.

و گویا که پس از این جواب دوباره سؤال شده: آیا جهت یادآوری آیات و نشانه‌هایی که در آفرینش آسمانها و زمین است تنبیه‌کنند و آگاهی دهنده‌ای وجود دارد؟ پس خدای تعالی خطاب به محمد ﷺ فرمود: [أتل] (بخوان) به روش به تو می گویم تا همسایه بشنود و ممکن است خطاب عامّ باشد.

[مَا أَوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ] ای محمد ﷺ آنچه که به تو از طریق جبرئیل وحی شده است بخوان.
یا ای مؤمن آنچه توسط حضرت محمد ﷺ بر تو ابلاغ شده است بخوان. (خطاب خاص که افاده‌ای عام می‌کند).

نماز و باز داشتن آن از فحشا و منکر

[وَأَقِمِ الصَّلَاةَ] نماز را به پای دار تا آماده‌ی تذکر و یادآوری آیات گردی و از کارهای لهو که تو را از یادآوری آیات مانع می‌شوند خودداری نما.

[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ] در اوّل بقره و در سوره‌ی نسا در تفسیر قول خدا: [لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ] تفصیل معانی نماز و مراتب آن و پیدا داشتن آن گذشت.

چون نماز قالبی بنا بر قرار و وضع الهی از اشتغال به غیر نماز مانع می‌شود اگرچه مباح باشد.

لذا به سبب وضع و قرارداد از فحشا و منکر قالبی نهی می‌کند و نماز قلبی که از صاحب اجازه‌ای الهی اخذ شود مانع از فحشا و منکر در مرتبه‌ی قلب می‌شود.

و هم چنین است نماز صدر و سینه‌ای که عبارت از آرامش قلبی است، نزد صوفیّه فکر و حضور نامیده می‌شود و آن ملکوت ولیّ امر و نخستین مقام معرفت علی‌الیه به نورانیّت است با زبان حال و زبان قال از همه‌ی فحشا و منکر نهی می‌کند.

نماز کسی که در شهود جمال و حدت مستغرق است از التفات به غیر خدا نهی می‌کند و همین التفات به غیر خدا در آن مقام منکر او حساب می‌شود.

نمازی که عبارت از رسول یا امام است از فحشا و منکری که مقابل آن دو است از اصناف بشر نهی می‌کند.

و نماز به هر یک از این معانی تفسیر شده و فحشا و منکر به دشمنان رسول ﷺ و امام ائمه تفسیر شده است.

نقل شده است: نماز مادامی که از فحشا و منکر نهی نکند، چیزی جز دوری از جانب خدانی افزایش (۱).

و روایت شده است: جوانی از انصار همه‌ی نمازها را با رسول خدا ﷺ می‌خواند و مرتکب فاحشه‌ها نیز می‌شد، آنگاه که این مطلب برای رسول خدا و صف شد، فرمود: بالاخره روزی نمازش او را از ارتکاب فواحش نهی می‌کند و چیزی نگذشت که او توبه کرد (۲).

بنابراین معنای آیه این است که نماز در مستقبل و آینده صاحبش را از فحشا و منکر باز می‌دارد.

[وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ] اگر مقصود از نماز، نماز قلبی باشد مقصود از ذکر خدا ذکر خدا نسبت به عبد است یا مقصود ذکر قلبی، یا مقصود ذکر است که عبارت از فکر است.

یا مقصود ذکر اوامر و نواهی خدا هنگام هر فعل است که عبد را بر امتثال اوامر و نواهی وامی‌دارد.

نماز صاحبش را از فحشا و باز می‌دارد

۱. تفسیر القمّی ج ۲ ص ۲۸۵

۲. مجمع البیان ج ۸-۷ ص ۲۸۵

و اگر مقصود از نماز، نماز قلب باشد مراد از ذکر خدا ذکر خدا نسبت به عبد یا یکی از معانی مذکور است.

و هم چنین است مطلب در سایر مراتب نماز و اگر مقصود از نماز رسول خدا ﷺ یا امام ﷺ باشد مراد از ذکر خدا نسبت به عبد است، یا مقصود مقام نورانیت رسول ﷺ و امام ﷺ است که ذکر حقیقی خدا همین مقام است. [وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ] پس خداوند نماز شما و ذکر شما را می‌داند، بر حسب آن دو به شما پاداش می‌دهد علاوه بر آن نماز و ذکر شما را بر تذکر آیات آگاه و بیدار می‌کند.

و جمله ی [وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ] حالیه است.

آیات ۴۶-۵۵

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَاللَّهُنَّ وَاللَّهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷) وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (۴۸) بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹) وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ

عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ كَفَىٰ
 بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
 وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ
 الْخَاسِرُونَ (۵۲) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ لَأَجَلَ
 مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلِيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۳)
 يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴)
 يَوْمَ يَعْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ
 أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵)

ترجمه

و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است، مجادله مکنید، مگر با
 ستمگران آنان، بگوئید: به آنچه بر ما و [به آنچه] بر شما نازل شده ایمان
 آورده‌ایم، خدای ما و خدای شما یکی است و ما همه فرمانبردار اویم. و بدینسان بر
 تو کتاب آسمانی را نازل کردیم؛ و اهل کتاب به آن ایمان آورند، از ایشان [اهل
 مکه] نیز کسانی هستند که به آن ایمان آورند، جز کافران کسی به آیات ما انکار
 نمی‌ورزد. و پیش از آن [وحی و نبوت] نه کتابی می‌خواندی و نه به دست خود
 [مکتوبی] می‌نوشتی، چه در آن صورت باطل اندیشان شك و شبهه به میان
 می‌آوردند. آری آن آیاتی روشنگر [محفوظ] در سینه‌های دانش یافتگان است،
 جز ستمگران [مشرک] کسی به آیات ما انکار نمی‌ورزد. و گویند: چرا بر او
 معجزاتی از سوی پروردگارش نازل نمی‌شود؟ بگو معجزات فقط در اختیار خداوند
 است؛ و من فقط هشدار دهنده‌ای آشکارم. آیا برای ایشان کافی نیست که ما بر تو
 کتاب آسمانی را فرو فرستادیم که بر آنان خوانده می‌شود؛ بی‌گمان در این امر
 رحمت و پندآموزی برای اهل ایمان است. بگو خداوند بین من و شما گواه بس؛ که

آنچه در آسمانها و زمین است می‌داند؛ و کسانی که به باطل ایمان آورده و به خداوند کفر می‌ورزند، اینانند که زیانکارند. و از تو عذاب را به شتاب می‌خواهند و اگر اجلی معین در کار نبود، عذاب بر آنان نازل می‌شد و در حالی که ناآگاهند ناگهان به سراغشان می‌آید. از تو عذاب را به شتاب می‌خواهند و [غافل از آنکه] بی‌گمان جهنم فراگیر کافران است. روزی که عذاب از فراز و فرودشان فرا گیردشان و گوید: [حاصل] عمل کرد خود را بچشید.

تفسیر

[وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي] با اهل کتاب مجادله نکنید مگر مجادله‌ای که [هِيَ أَحْسَنُ] بهترین مجادله باشد، یا به طریقه و روشی که بهترین روش باشد، یا کلمه‌ای که بهترین کلمه باشد.

و جدل و جدال به معنای [فتل]^(۱) است، چون مجادله کننده می‌خواهد طرف مقابل را به پیچاند و به طرف مذهب خودش بکشانند و این معنا با شمشیر، زدن حبس، مکالمه با ناسزاخسونت ابطال حق و اثبات باطل متصور است، لیکن لفظ مجادله در عرف به منصرف کردن خصم از مذهب خودش با مباحثه و مکالمه‌ی علمی اختصاص پیدا کرده است.

مقصود از اهل کتاب کسی است که به پیامبری ایمان آورده باشد و هر کسی است که به یک دین الهی منتسب باشد، پس اهل دین اسلام و منتسبین به آن را شامل می‌شود، چنانچه شامل زردشتی و مهابادی‌ها می‌شود.

یا مراد کسانی است که به این اسم معروفند (یهود و نصاری هستند) ولیکن حکم شامل اهل اسلام است به طریق کنایه یا به طریق قیاس اولویت.

۱ - فتل به معنای بافتن و مقتول ریسمان بافته شده است، ظاهراً فتل است با فاء نه فتل با قاف به معنای کشتن.

و چون اهل دین الهی و منتسبین به آن به واسطه‌ی نسبتشان به نبی یا منتسب کردن خودشان به او دارای فی الجمله حرمت و احترامی هستند از بین اقسام کفار خصوص اهل کتاب راذ کر نمود تا اشعار به این باشد که مشرکین دارای حرمت و احترام نیستند و نباید با آنان مدارا کرد.

و مجادله‌ی نیکو آن است که باطلی را ظاهر نکند و باطلی را با باطل دیگری باطل نکند، چیزی نگوید که طرف مقابل را به خشم آورد، او را در تنگنا قرار ندهد که مجبور به قبول و تسلیم شود و او را طرد نکند، چیزی نگوید که طرف مقابل نتواند تحمل کند و اگر خصم حقی را اظهار کند با انصاف برخورد نماید و او را رد نکند، سخنی نگوید که او خجالت بکشد و همتش این نباشد که بر او غلبه کند، بلکه همتش اصلاح او باشد، اگرچه بدین نحو خود را مغلوب قرار دهد اگر صلاحش در آن باشد.

[إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ] در مجادله ستم کردند، یا با جنگ و کشتار به شما ظلم کردند، یا بالجاج و گوش فرادادن به حق شما به خودشان ظلم کردند و این استثنای ترخیص و اجازه در مجادله به غیر احسن باظالمین از اهل کتاب است، مانند قول خدا: [لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ] ولی به حال نباید از حق خارج شد، یا در باطل داخل شد.

[وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزِلَ إِلَيْكُمْ] بگوئید ما به آنچه به ما و بر شما نازل شده است ایمان داریم، یعنی با اقرار به حق بودن کتاب و دین آنان تندی و لجاج و عناد آنان را بشکنید.

[وَالهٰنَا وَاللهُمَّ وَاحِدٌ] و بگوئید خدای ما و خدای شما یکی است یعنی در مبدا و معبود اظهار اتحاد با آنان بکنید تا دلالت کند بر

این که شما با آنان متحد هستید و مغایرتی با آنان ندارید، تا آنان ترغیب و تشویق به معاشرت با شما و دوست داشتن شما بشوند.

[وَوَحْنُ لَهُ] و ما به خدای شما که همان خدای ماست [مُسْلِمُونَ] تسلیم هستیم و ایمان داریم و به غیر آن خدا ایمان نداریم تا شما با ما دشمنی کنید.

در سوره‌ی نحل در تفسیر قول خدا: [وَجَادِلْهُمْ بَالْتِي هِيَ احسن] مقداری از بیان آیه گذشت.

[وَكَذَلِكَ] و این چنین مانند نازل کردن کتاب به سوی آنان، یا مانند امر به مجادله به نحو احسن، یا مانند امر به این که بگویید ما به آنچه که بر شما نازل شده، ایمان آورده‌ایم... تا آخر آیه.

[أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ] کتاب نبوت یا قرآن را بر تو نازل کردیم. [فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ] پس کسانی که به آنان قرآن دادیم، آنان آل محمد ﷺ هستند یا کسانی که به آنان احکام نبوت دادیم، که رسالت را بایعت عام و ولایت را بایعت خاص پذیرفتند، یا کسانی که به آنان نیرو دادیم، یا استعداد و آمادگی تکوینی برای امور آخرت دادیم.

[يُؤْمِنُونَ بِهِ] بایعت عام یا خاص به قرآن یا به محمد ﷺ، یا به کتاب نبوت، یا به علی عليه السلام ایمان می‌آورند، که منظور از هر مقصود و منظوری همین است.

[وَمِنْ هَؤُلَاءِ] و از اهل کتاب که یهود و نصاری هستند، یا از مشرکین، یا از کسانی که قرآن به آنان دادیم و بایعت به آن ایمان آوردند.

[مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ] کسانی هستند که با یکی از دو بیعت عام و خاص ایمان می‌آورند یا قلباً اذعان به محمد ﷺ یا به قرآن، یا به احکام

نبوت، یا به علی علیه السلام می‌کنند.

[وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ] آیات ما را که بزرگترین آنان علی علیه السلام است جز کفار کسی انکار نمی‌کند و این کنایه از منافقین امت است که علی علیه السلام را انکار کردند.

[وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ] در حالی که پیش از وحی قرآن کتابی نخوانده بودی.

این جمله‌ی حالیه یا معطوفه است و ردّ بر کسانی است که گمان کردند یا گفتند رسول خدا قرآن را از دیگران گرفته، یا از کتابهای گذشتگان و پیشینیان التقاط کرده است.

[وَلَا تَخْطُءُ بِيَمِينِكَ] تو بلد نبودی قرآن یا هر کتابی را به نویسی.

[إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْطُلُونَ] اگر تو قبلاً خواندن و نوشتن بلد بودی آن وقت کفار شك می‌کردند، یعنی شك آنان به جا و به موقع بود، گر نه آنان به هر حال شك می‌کردند.

و از بزرگترین نشانه‌های صدق رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادعایش این بود که او یتیم و فقیر و چوپان بود، نزد معلمی نرفته بود و با علما مصاحبت و آمیزش نداشت، نوشتن یاد نگرفته بود و در بین نویسندگان زندگی نمی‌کرد. با این حال کتاب و شریعتی آورد که در درک دقایق و نکات آن دو (کتاب و شریعت) حکما حیران شدند و از پژوهش و تحقیق علمی که در آن دو مدرج است علما عاجز گردیدند و از رسیدن به لطایف آن دو عرفا به تنگنا افتادند، به زبردستی کتاب او در بلاغت سخنوران اعتراف کردند.

از مولا و مقتدای ماعلی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است: او یعنی

رسول خدا یتیم فقیر چوپان و اجیر بود، که نوشتن یادنگرفته بود، نزد معلمی نرفته بود، در عین حال قرآنی آورد تمام داستان‌های انبیاء علیهم‌السلام و اخبار آنان بدون کم و زیاد در آن بود، هم چنین اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت در آن موجود بود^(۱).

[بَلْ هُوَ] بلکه کتاب نبوت یا کتاب ولایت، چه قرآن صورت قرآن و شریعت است و این جمله اضراب و استدراک از قول خدای تعالی است که:

[فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ... تا آخر]، چون این آیه دلالت بر بیشتر از ایمان تقلیدی نمی‌کند، در حالی که آیه‌ی فوق دلالت بر ایمان تحقیقی به کتاب می‌کند، بلکه دلالت بر تحقیق به کتاب می‌کند. بنا بر روش اتحاد عاقل و معقول، یعنی خود کتاب [آیات] آیاتی است که دلالت بر مبدا و صفات او، دلالت بر رسالت و احکام آن و صادق بودن آورنده‌ای آن می‌کند، یا مقصود این است که صاحب رسالت و صاحب ولایت با ولایت و نورانیت خود آیات [بَيِّنَاتٌ] روشن یا روشن‌کننده هستند.

[فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ] در سینه‌ی دانش‌یافتگان، نفرمود در سینه کسانی که علم کسب کردند، فرمود: در سینه‌ی کسانی که به آنان علم داده شد، تا مشعر به این باشد که علم نوری است که خداوند آن را در قلب هر کس که به خواهد می‌اندازد و چنان نیست که با کسب تحصیل شود، بلی کسب علم شخص را آماده‌ی تابش این نور می‌کند.

۱. تفسیر الضافی ج ۴ ص ۱۱۹ و عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ج ۱ ص ۱۳۶

و فعل [أوتوا] را به صورت مجهول آورد تا اشاره به این باشد که احتمال داده نمی شود فاعل فعل جز خدا کسی باشد، مراد از کسانی که به آنان علم داده شده او صیبا رضی الله عنه هستند، چنانچه این مطلب در اخبار زیادی از ائمه رضی الله عنهم آمده است.

[وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ] تکرار مطلب برای اهمیت دادن به کنایه از امت است، نیز برای اشعار به این است که انکارکننده همان طور که کافر است ظالم نیز می باشد.

[وَقَالُوا] عطف به لحاظ معناست، گویا که گفته است: ظالمین آیات را انکار کردند، گفتند:

[لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٍ مِنْ رَبِّهِ قُلْ] چرا آیاتی از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟ و تو از مقام ولوی خویش تنزل کن و بر حسب مقام بشری اظهار عجز نما و بگو:

[إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ] آیات فقط نزد خداست و چیزی از آیات نزد من نیست تا آنچه پیشنهاد شماست بیاورم.

[وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ] من هشدار دهنده ظاهر و روشن، یا ظاهر کننده هشدار دهی خود و صحت آن هستم، پیش از این بیان شد که رسول باید دارای دو شأن باشد، شأن هشدار دهی با رسالتش، شأن مژده دهی با ولایتش، ولی چون شأن رسالت در او غالب است گاهی با شأن رسالت تکلم می کرد و شئونش را در آن منحصر می نمود، چنانچه اینجا همه ی شئونش را در هشداردهی منحصر نمود که آن شأن رسالت است، نه ولایت.

[أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ] آیا برای کفار کافی نیست که تو یتیم بودی و با کسی رفت و آمدی نداشتی و از کسی یاد نگرفتی؟ آیا در دلالت بر صدق تو

همین کافی نیست؟ که آنان پیشنهاد آیت و نشانه‌ی دیگری می‌کنند؟!
 [أَنَا] ما، نه غیر ما [أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ] بر تو احکام رسالت
 یا صورت قرآن را نازل کردیم، با آن که تو بی سواد بودی، کتاب تو مشتمل
 بر دقایق حکمت‌ها بود به نحوی که عقلا و حکما از ادراک آن عاجز
 می‌باشند، در حالی که این قرآن [يُسْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ] بر آنان خوانده می‌شود،
 از آنان مخفی نیست.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ] در این انزال، یا در این کتاب، یا در آنچه که ذکر شد
 از استمرار تلاوت کتاب.

[الرَّحْمَةِ] رحمت است، چون دلالت بر صدق رسالت تو می‌کند.

[وَذِكْرِي] و یادآوری و دلالت بر حق بودن تو می‌کند.

[لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] برای قومی که ایمان بیاورند با یکی از دو
 بیعت عام یا خاص، یا برای قومی که اذعان به خدا، ملائکه، کتب و
 رسولانش و روز قیامت داشته باشند.

و لام برای بیان کردن مفعول [رحمة] و [ذکری] است، یعنی
 ناباوران چون توجه به آخرت ندارند، اهمیت به خدا و به کسی که به سوی
 خدا دعوت می‌کنند نمی‌دهند، در قرآن اندیشه‌ی ورزند در دلالت آن تفکر
 نمی‌کنند.

پس قرآن را به عنوان افسانه می‌شنوند، در نتیجه نه بهره‌ای از آن
 می‌برند و نه متذکر آن می‌گردند.

روایت شده که گروهی از مسلمانان صحیفه‌ای خدمت رسول
 خدا ﷺ آوردند که در آن بعضی از چیزهایی که یهود می‌گفتند نوشته بود،
 پس رسول خدا ﷺ فرمود: در گمراهی قومی همین بس که از چیزی که

پیامبرشان آورده روی بگردانند و به چیزی که غیر پیامبرشان آورده است، روی آورند؟ پس این آیه نازل شد^(۱).

[قُلْ] پس از آن که این آیات در آنان مؤثر نیفتاد و فایده نکرد برای این که اظهار اعراض از آنان بکنی و به پروردگارت پناه ببری تا تندی لجاج و عناد آنان بشکند، چه اصرار بر دعوت به سوی خدا با لجاج در لجاجت و عناد او می افزاید...

بگو: [كُفِيَ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً] خداوند برای گواه و شاهد بودن بین من و شما کافی است.

پس اگر من دروغ گفته باشم خداوند دروغ مرا می داند و مرا بر آن عذاب می کند و اگر شما دروغگو باشید خداوند می داند و شما را عذاب می کند.

[يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ] خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است می داند، پس از عناد و لجاج با او و بارسولش به پرهیزید.

[وَالَّذِينَ اٰمَنُوا بِالْبٰطِلِ وَكَفَرُوا بِاللّٰهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ] جمله حالیه یا معطوفه و به منزله ی نتیجه است.

[وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ] آن کفار به عذاب عجله می کنند، مانند آن وقت که تو به آنان وعده ی عذاب می دادی می گفتند: آنچه را که به ما وعده می دهی بیاور، یا می گفتند: اگر آنچه که تو می گویی حق است پس بر ما از آسمان سنگ به باران.

[وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لِّجَاءِهِمُ الْعَذَابُ] نیامدن عذاب از آن جهت نیست که گفته ی تو حق نیست، یا آنان پیش ما گرامی هستند، بلکه برای این است که هر چیزی وقت مخصوصی دارد که از آن فراتر نمی رود.

[وَلِيَا تِيْنَهُمْ] عذاب بر آنان خواهد آمد در دنیا و در حال بقا زندگی شان، مانند آمدن عذاب در بدر و غیر بدر، مانند بلاهایی که در اموال و انفس پیش می آید، یا در حال احتضارشان به دست ملائکه ها، یا در آخرت در برزخ ها، یا در قیامت.

[بَغْتَةً] عذاب ناگهانی بدون آن که از پیش علامتی داشته باشد، یا بدون آن که آنان علامات عذاب را احساس کنند، چون آنان در لهُو و لُعب فرو رفته اند.

[وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ] آنان در هنگام عذاب احساس آمدن عذاب نمی کنند، یا آنان الان احساس نمی کنند که بعداً عذاب بر آنان خواهد آمد و گرنه درخواست عذاب نمی کنند.

[يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ] این گفته را تکرار کرد تا اشعار به این باشد که اوّلی مربوط به عذاب دنیا بود و دوّمی مربوط به عذاب آخرت.

یا بدان جهت تکرار کرد که اوّلی مقدمه تهدید به آوردن عذاب است و دوّمی تهدید به احاطه ی آن در زمان حال ولیکن آنان عذاب را احساس نمی کنند.

یا منظور از تکرار مبالغه در سفیه بودن آنانست که چطور جرأت بر کاری می کنند که باید از آن پرهیز کرده و بر حذر باشند، اگرچه عذاب محتمل و غیر یقینی هم باشد عاقل از آن می پرهیزد.

[وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ] آوردن اسم ظاهر به جای

ضمیر اشعار به علّت حکم و اظهار کفر آنهاست که به واسطه انفاق حاصل شده است.

یعنی آنان کافر هستند و هر کافری در وسط جهنّم واقع است و معذب به انواع عذاب جهنّم است، اگرچه آن را احساس نکند و نفهمد، پس آنان در عجله کردنشان به عذاب در حقیقت در عذاب واقع شده‌اند.

بدان که نفس انسانی به علّت مقتضیات حیوانی اش نمونه‌ی جهنّم، شعله‌ها و انواع عذاب آن است، پس اگر انسان که در مقام نفس واقع شده و در حالت غیب از خدا و آخرت است از ولایت منقطع و وجهی ولوی از او پوشیده شده باشد در جهنّم واقع می‌شود، در آن نگه داشته می‌شود در حالی که به واسطه‌ی آن احاطه شده است؛ و اگر منقطع از ولایت نبوده باشد در اثر ایمان بر آن جهنّم بر او سرد و سلامت می‌گردد به طوری که هیچ چیزی از دردها و ناملایماتش را حس نمی‌کند و از شایبه‌های غریب پاک می‌گردد.

و نمونه‌ی جهنّم بودن انسان و این که واجب است انسان بر جهنّم و از جهنّم عبور کند یکی از وجوه آیه: [إِنَّ مِنْكُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى الْفِتْنَةِ أُولَئِكَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّقْرَّبُونَ] می‌باشد که گویند آن پلی است که بر متن جهنّم کشیده شده است و در سوره‌ی توبه بیان اجمالی احاطه جهنّم به کافرین در نظیر این آیه گذشت. [يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ] این جمله مفعول برای [الکافرین] یا طرف برای [محیطه] است، یا ظرف فعل محذوف است که [اذکر] یا [ذکرهم] باشد. یعنی یادشان آور روزی را که عذاب از بالا و پایین پایشان (از فراز و فرودشان) ایشان را فرا گیرد.

[و يقول] لفظ [يقول] به صورت غیبت و تکلم خوانده شده است.
[ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] در آن حال می‌گوید: حاصل عمل کرد

خوبش رابچشید.

آیات ۵۶-۶۹

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ
 فَاعْبُدُونِ (۵۶) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷)
 وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ
 غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ
 الْعَامِلِينَ (۵۸) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹)
 وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ
 السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۰) وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَعَانِيَ
 يُؤْفَكُونَ (۶۱) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
 وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۲) وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ
 نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولَنَّ
 اللَّهُ قُلُوبَ الْحَمْدِ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۶۳) وَمَا هَذِهِ
 الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا هُوَ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ
 كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴) فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاؤُا اللَّهِ
 مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵)
 لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶) أَوْ لَمْ
 يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ

حَوْهِمْ أَفْبَالِبَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَمَنْ
 أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ
 فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۶۸) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا
 لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹)

ترجمه

ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، بدانید که زمین من گسترده است، پس فقط مرا بپرستید. هر جاندارى چشمندهى [طعم] مرگ است، سپس به سوى ما بازگردانده مى‌شوید. و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در غرفه‌هایی از بهشت که جویباران از فرودست آنان جاری است، جایشان می‌دهیم [و] در آنجا جاویدانند، چه نیکوست پاداش اهل عمل. همانان که شکیبایی ورزیده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند. و چه بسیار جنبنده که عهده‌دار روزی خود نیست، بلکه خداوند روزی بخش او و شماسست او و شنوای داناست. و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است و خورشید و ماه رارام کرده است، گویند: خداوند؛ پس چگونه بیراهه می‌روند؟ خداوند روزی را برای هر کس از بندگان که بخواهد گشاده یا تنگ می‌دارد؛ بی‌گمان خداوند به هر چیزی داناست. و اگر از ایشان بپرسی چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاد و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده [و بارور] کرد؛ خواهند گفت: خداوند؛ بگو: سپاس خداوند را؛ ولی بیشترینشان تعقل نمی‌کنند. و این زندگانی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست، اگر می‌دانستند بی‌گمان سرای آخرت کانون زندگی است. و چون سوار بر کشتی شوند خداوند رادر حالی که دین خود برای او پاک و پیراسته می‌دارند بخوانند ولی آنگاه که آنان راراهنید و به خشکی رسانید آن وقت است که ایشان شرک می‌ورزند. تا سرانجام درباره‌ی آنچه به ایشان بخشیده‌ایم ناسپاسی کنند و [از ظواهر

زندگی [بهره برند، زودا که [حقیقت را] بدانند. آیا ندانسته‌اند که ما حرمی امن [از کعبه] قرار دادیم؟ حال آن که مردمان را در پیرامونشان تاراج می‌کردند و می‌ربودند؛ آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خداوند کفران می‌روزند؟ و کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بندد یا حق را چون به سراغش آید تکذیب کند؟ آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟ و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند آنان را به راههای خاص خویش رهنمون می‌شویم، بی‌گمان خداوند با نیکوکاران است.

تفسیر

[يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا] ای ایمان آوردندگان با بیعت کردن به دست محمد ﷺ با بیعت عام یا به دست علی عليه السلام با بیعت خاص. [اِنَّ اَرْضِيْ وَاِسِعَتْ] زمین من گسترده است، پس اگر برای شما در زمینی عبادت من میسر نشد از آنجا خارج شوید و به زمین دیگری بروید که برای شما توحید عبادت من ممکن باشد.

[فَاِيَّايَ] پس مرا نه غیر مرا [فَاَعْبُدُوْنِ] پرستید.

از امام صادق عليه السلام روایت شده است: هر گاه در زمینی خداوند نافرمانی و عصیان شد و تو در آن زمین بودی از آنجا به زمین دیگر خارج شو^(۱).

[كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ] در مقام تعلیل است، زیرا هر موجود زنده‌ای چشندای مرگ است.

[ثُمَّ اِلَيْنَا تُرْجَعُوْنَ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ]

لُنُبُوئِنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفَاتٍ جَرِيٍّ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
 يَتَوَكَّلُونَ [عین این آیات پیش از این گفته شد و بیان صبر و توکل به طور
 مشروح گذشت و هم چنین تفسیر جریان نهرها از زیر بهشت‌ها در آیات
 پیشین بیان شد.

[وَكَايِّنُ مِنْ دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا] چه بسیار حیواناتی
 که از جهت نوع و خرد به شمارش نمی‌آید و بار روزی خود را نمی‌تواند
 به دوش کشد و خداوند به آنها و شمار روزی می‌دهد.

این عبارت خطاب عام، یا مخصوص به محمد ﷺ است، یا
 مخصوص کسی است که گمان می‌کند جز اسباب طبیعی چیزی در امور
 مدخلیت ندارد، مانند طبیعیون که اعتقادشان چنین است، یا مانند بیشتر مردم
 که چنین حالتی دارند.

[اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ] این خداست که به آنها و شما روزی
 می‌دهد انسان در نظر ابتدایی گمان می‌کند که روزی منوط به اسباب طبیعی
 است، لیکن نظر دقیق حکم می‌کند که چیزی از اسباب طبیعی (فی حد ذاته)
 در ارتزاق انسان مدخلیتی نداشته باشد، ارتزاق جز با اسباب الهی نیست و
 اسباب طبیعی حجابهایی بر اسباب الهی است.

و چه خوب گفته شده:

ای گرفتار سبب بیرون مپیر

لیک عزل آن مسبب ظنّ مبر

هر چه خواهد آن مسبب آورد

قدرت مطلق سببها بر درد

این سبب‌ها بر نظرها پرده‌هاست
 که نه هر دیدار صنعش را سزاست
 دیده‌ای باید سبب سوراخ کن
 تا حجب را برکنند از بیخ و بن
 تا مسبب بینداند در لامکان
 هرزه بیند جهد و اسباب دکان

(مثنوی مولوی)

[وَهُوَ السَّمِيعُ] و او اقوال قال و حال و استعدادی شما را که
 خود شما آن را احساس نمی‌کنید می‌شنود.

[الْعَلِيمُ] و او به مقدار استعداد و اندازه‌ی استحقاق و عمده‌ی
 اسباب روزی آسمانها و زمین و آفتاب و ماه داناست.

[وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ] اگر از متقیّیدین به اسباب و غافلین از مسبب
 الاسباب سؤال کنی.

[مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ
 وَالْقَمَرَ] چه کسی آسمانها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را مسخر نمود؟ که
 آنان سبب تولید موالید و روزی خوردن روزی خوردگان‌اند.

[لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ] خواهند گفت: خدا آفرید، پس
 چرا افترا و دروغ می‌بندند.

و به سوی اسباب می‌روند و به او اکتفانمی‌کنند.

[اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ]
 خداوند روزی وسیع و گسترده می‌کند برای کسی که بخواهد و قدرت آن را
 دارد، یعنی قدرت دارد روزی را برای کسی زیاد کند یا برای هر کسی که

بخواهد کم روزی دهد.

لفظ [من] در [من یشاء] مطلق است و ممکن است ضمیر به آن برگردد بدون اعتبار تقييد به بسط رزق، جمله حالیه یا مستأنفه است، تعلیل انکار روی گردانیدن از خدا در طلب روزی است یا تعلیل جمله‌ی [الله یرزقها و ایاکم] می‌باشد.

[إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] پس خداوند صلاح بندگانش را می‌داند که روزی را گسترش دهد یا آن را بسته گرداند و کم کند.

[وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا] چون اسباب قریب و نزدیک برای روزی بعد از آسمانها و زمین و خورشید و ماه باراندن باران و احیای زمین است به سبب رویانیدن گیاهان؛ لذا بعد از سؤال از آسمانها و زمین و تسخیر خورشید و ماه مسئله‌ی باران و زنده کردن زمین را آورد و فرمود: اگر پرسند چه کسی از آسمان آب را فرستاد که زمین را پس از مرگش (پژمرده بودنش) زنده کرد.

[لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُل] خواهند گفت: خدا پس تو بعد از اقرار و اعترافشان بگو: [الْحَمْدُ لِلَّهِ] سپاس خدای را که آن جهت شکر انعام خدا بر توست که تو را بر این مطلب بینا کرد.

یا مقصود این است که بعد از این به آن کفّار بگو: همه‌ی صفاتی که خداوند بر آن حمد می‌شود برای خدا و مال خداست، زیرا جمیع خیرات و نیکی‌های منتشر و محسوس که ادراک اینان از آنها فراتر نمی‌رود منحصر در خلق آسمانها و زمین و خورشید و ماه و باراندن باران و رویانیدن گیاه است، پس اینان خدا و سبب‌سازی او به اسباب روزی را انکار نمی‌کنند.

[بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ] بلکه بیشتر آنان تعقل و اندیشه نمی‌کنند.

پس متوسل به اسباب می‌شوند، از مسبب اسباب منصرف می‌شوند، این از

جهت عدم تعقل و اندیشه است نه از جهت انکار خدا.

[وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ] جمله حالیّه یا معطوفه

به اعتبار معناست.

گویا که گفته‌است: خداوند اسباب حیات دنیای پست را مهیا

کرده‌است، دنیایی که جمیع زنده‌های آن آمیخته با مرگ است، جود آن

آمیخته به عدم‌هاست و جدّ راستی آن لهو یا لعب است، خداوند در عین حال

زندگی دنیا را بدون تهیّه‌ی اسباب وجود و بقا و زندگانی نگذاشت و آن را

به اعتراف مقرّ و منکر به حال خود رها نکرد پس چگونه زندگی آخرت را به

حال خود رها می‌کند که در آنجا حیات جمیع اجزا آخرت عین ذرّات

آنهاست، جود حیات آخرت از شایبه‌ی نقص خالص است و لذّت‌های آن از

شوب رنج و درد مبرّاست، که حیات دنیا حیات عرضی است.

[وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ] و سرای آخرت با جمیع

اجزایش کانون زندگی است و حیات منحصر در دار آخرت است، یا معنای آیه این

است: کفّار به امر حیات دنیا اهمیّت می‌دهند، در حالی که می‌بینند زندگی دنیا مانند

بازی اطفال باقی نمی‌ماند و بر آن فایده‌ای مترتب نیست و حیات و زندگی منحصر

در دار آخرت است.

[لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ] اگر می‌دانستند از اهتمام به امر حیات دنیا

خودداری می‌کردند و اهتمام به امر زندگانی اخروی می‌دادند.

و ممکن است لفظ [لو] برای تمّنی باشد، فرق بین لهو و لعب گذشت،

گفتیم که لهو آن است که دارای غایتی نباشد، نه غایت عقلانی و نه غایت خیالی،

لعب آن است که غایت عقلانی نداشته باشد ولی غایت خیالی داشته باشد، اگرچه لهو نیز از نوعی غایت پنهانی خالی نیست.

[فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ] عطف به اعتبار معناست، گویا که گفته است: آنگاه که در خشکی بودند مطمئن و آرام بودند و از خدا و آخرت غافل بودند و اهتمام به امر حیات دنیا می دادند ولی آنگاه که بر کشتی سوار شوند بر حیات دنیا می ترسند.

[دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ] آن وقت خدا را فرا می خوانند البته مقصود از [دین] راه به سوی خداست، نه ملت یا اسلام، یا ایمان، چون آیه عام است و شامل همه ی صاحبان ملت های الهی و غیر آنهاست.

[فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ] وقتی خداوند آنان را نجات داد به خدا یا به آخرت یا به دین شرک می آورند، یا مشرک می شوند. [لِيَكْفُرُوا] تا کفران پیشه کنند این جمله از قبیل [فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا] غایت شرک آوردن آنان کفران نعمت بود.

[بِمَاءِ آتَيْنَاهُمْ] کفران نعمتی را کردند که ما به آنان داده ایم، یعنی نعمت نجات دادن یا مطلق نعمت ها.

[وَلِيَتَمَتَّعُوا] و در حیات فانی متمتع گردند و لذت ببرند، چون کسی که متذکر نعمت های خدا و نعمت دادن او باشد متمتع و لذت بردن با لذایذ حیوانی برای او میسر نمی شود.

[فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ] پس به زودی عقوبت شرک آوردن و وبال متمتع در حیات حیوانی را خواهند دانست، یا به زودی خواهند دانست که کار

آنان خطا و وزر و وبال بوده است.

[أ] آیا اهل مکه به نعمت‌های خدا کافر می‌شوند و به او شرک می‌آورند؟
 [وَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا] آیا نمی‌بینند که ما مکه را
 برای آنان حرم امن قرار دادیم، چه اهل حرم از قدیم و جدید با قرارداد بین
 مردم از صدمات که بر سایر شهرها و بر سایر عربها وارد می‌شد ایمن بوده‌اند
 و با مشیّت و خواست خدا از تعرّض متعرّضین نیز در امان مانده‌اند، مانند
 تعرّض پادشاه یمن جهت خراب کردن حرم (که در سوره فیل خواهد آمد).

[وَيَتَخَفُّ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ] در حالی که از اطراف حرم
 مردم را باکشتن و اسارت می‌ربایند.

[أ] آیا هواهای خود را پیروی می‌کنند؟

[فَالْبَاطِلُ يُؤْمِنُونَ] پس آیا آنان به باطل ایمان می‌آورند؟
 که باطل عبارت است از اولاً هوی و هوس آنان ثانیاً شیاطین ثالثاً، بت‌ها و
 ستارگان یا شرکای ولایت.

[وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ] و به نعمت خدا که عبارت است از امن
 قرار دادن حرم برای آنان، یا همه‌ی نعمت‌های خدا، یا ولایت
 که اصل همه‌ی نعمت‌ها است، کفران می‌ورزند؟!]

[وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا] لفظ [كذباً] مفعول
 به برای [افتری] است اگر بنا بر تجرید باشد، یا مفعول مطلق است بدون آن که از
 لفظش فعلی مشتقّ باشد و این عبارت در ظالم‌تر بودن مفتری استعمال می‌شود
 اگرچه مفهوم لغوی آن اعمّ است.

و افترا بر خدا اعمّ از آن است که چیزی را که اذن داده نشده برای او
 شریک قرار دهند، یا فتوا داده شود، یا بین مردم قضاوت نماید، یا برای مردم

امامت کند، یا ریاست مردم را بر عهده بگیرد بدون اذن و اجازه از جانب خدا و جانشینان او.

زیرا اجازه از جانب خدا یا جانشینانش وجود مجاز را مانند مایه‌ی پنیر قرار می‌دهد که به هر شیری که برسد در آن کیفیتیی ایجاد می‌کند که با آن کیفیت شیر بسته می‌شود و پنیر درست می‌شود، بدون اجازه ملاقات عالم اثر نمی‌بخشد.

و هم چنین قول او و بیعت با او مفید واقع نمی‌شود، بلکه بدون اجازه ضرر عالم بر عقلهای ضعیف از ضرر لشکر یزید [لعنة الله] بر اصحاب امام حسین علیه السلام بیشتر است، چون ملاقات عالم در این هنگام و بیعت با او در اغلب اوقات استعداد ملاقات کننده را هدایت کرده‌اند، یا در تعظیم ما یا در توسل به ما به وسیله‌ی توسل به خلفای ما. از همین جادانسته می‌شود حال کسی که می‌گوید: من احتیاج به اجازه ندارم، بلکه مردم به اجازه‌ای من احتیاج دارند.

[أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ] مقصود از حق امر ثابت یا ولایت است که در حقیقت حق همان است و حق بودن سایر اشیا جز با ولایت محقق نمی‌شود. [لَمَّا جَاءَهُ] آن هم در وقتی که حق از جانب نبی و قتش برای او پیش آمد بدین گونه که او را نصب کرد و برای ولی امر بودن تعیین نمود (زیرا با آن نصب حق می‌شود و تکذیب او کفر است).

[الْأَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: چگونه است حال مفتری و دروغگو؟ و جای او در کجاست؟

پس فرمود: حال او چنین است که او کافر است، چون شخص مادامی

که حقّ و وجهه‌ای آن را کافر نشود و نپوشاند افترا نمی‌بندد و تکذیب نمی‌کند.

و چون چنین کرد کافر شده و جای هر کافری جهنّم است، ولی خدای تعالی مطلب را با این عبارت ادا کرد تا آن را تأکید نماید و اشعار به این باشد که کفر مانند مفتری و مکذّب احتیاج به بیان ندارد.

[وَالَّذِينَ جَاهَدُوا] عطف بر قول خدا: [وَمَنْ أَظْلَمُ] چون معنای آن این است: کسی که مجاهدت در راه ما را ترک کند، مستبدّ به رأیش باشد و به انانیتش متوسّل گردد، انانیتش را با افترا بر ما و تکذیب حقّ تقویت نماید چه کسی او را ظالم‌تر است و کسانی که با قتال ظاهر یا با قتال باطن در راه ما مجاهده کردند، یا خودشان را خسته کردند، یا در کوشش و خستگی به آخر رسیدند.

[فِينَا] در طلب ما، یا در محبّت ما، یا در راه ما که با توسّل به جانشینان ماهدایت می‌شوند یا با بزرگداشت ما یا در توسّل به ما با متوسّل شدن به جانشینان ما [لَنَهْدِيَنَّهُمْ] چنین کسانی را ماهدایت خواهیم کرد، یعنی آنان را به آن راه خواهیم برد، یا به آن راه خواهیم رساند، یا آن راه را نشان خواهیم داد.

[سُبُلَنَا] همه‌ی راههای کج و راست خودمان را به او نشان خواهیم داد.
[وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ] اسم ظاهر به جای ضمیر آورد تا اشاره به یک قیاسی اقترانی باشد، یعنی کسی را که ما به همه‌ی راههایمان هدایت کردیم او محسن است، یا کسی که در راه ما مجاهدت کند او محسن است، هر کس که محسن باشد خدا با اوست، پس خدا با مجاهدین که محسنین و نیکوکاران می‌باشد. یا مقصود از مجاهدین کسانی باشند که در راه و در سفر اوّل و دوّم

باشند، مقصود از [محسن] کسی است که در خلق باحق باشد و کسی که سیر می‌کند در سفر چهارم؛ پس به راستی که در سفر چهارم سیر کند او محسن علی الإطلاق است چنانچه در سوره‌ی مائده در تفسیر قول خدای تعالی: [ثُمَّ اتَّقُوا و أَحْسِنُوا] گذشت.

و معنای آن این است: کسانی که در راه ما مجاهده کنند آنان را به راههای خود هدایت می‌کنیم.

و کسانی که به ما واصل شدند و سپس به سوی خلق بازگشتند خداوند که از مجاهدین غایب است با آنان حاضر است و وجه التفات‌ها در این آیة‌ها موكول به ذوق ناظر است و خداوند توفیق دهنده راه رشد و صواب است.

سورة الروم

همه این سوره مکی است و برخی گفته اند تنها آیه ی [فسبحان حین

تمسون] مدنی و دیگر آیات آن مکی و این سوره شامل شصت آیه می باشد^(۱).

آیات ۱ - ۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْم (۱) غَلَبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ
غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ
بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴) بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ
وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵) وَ عَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶) يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷) أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا
خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ
مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (۸) أَوْ لَمْ
يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ
مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ
لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ
الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا

يَسْتَهْزِءُونَ (۱۰)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده مهربان

الم (الف. لام. میم). (اشاره بأسماء یا اسرار کتاب الهی است) روم شکست خورد. در نزدیک ترین سرزمین (به شما)، ایشان بعد از مغلوب شدنشان به زودی غالب خواهند شد. در عرض چند سال؛ چرا که امر در گذشته و آینده با خداوند است، در چنین روزی مؤمنان از یاری خداوند شادمان شوند. خداوند هر کس را که بخواهد یاری می کند، او پیروزمند مهربان است. این وعده الهی است و خداوند در وعده خویش خلاف نمی کند ولی بیشترین مردم نمی دانند (آگاه نیستند). فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می دانند (مانند صنعت و تجارت و غیره) و ایشان از آخرت (وعدهی ثواب و عقاب حقّ) غافلند. آیا در دل‌های خویش نیندیشیده‌اند که خداوند آسمانها و زمین را و آنچه مابین آنهاست، جز به حقّ و سرآمدی معین نیافریده است؛ و بی گمان بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را منکرند. آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند آنان از ایشان نیرومندتر بودند و زمین را کندوکاو کردن و بیش از آنچه آنان آن را آباد ساخته بودند، آبادش کردند، پیامبران‌شان برایشان پدیده‌های شگرف آوردند، خداوند نمی خواست بر آنان ستم کند، بلکه آنان بر خود ستم می کردند. سپس سرانجام کسانی که بد عملی کرده بودند، بدتر شد چرا که آیات الهی را انکار و به آنها استهزا می کردند.

تفسیر

[الْمَ غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ] روم مغلوب شد در

نزدیکترین زمینشان از زمین فارس یا زمین عرب.

[وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ] هر دو فعل [غلبت] و

[سیغلبون] به صورت مجهول خوانده شده، فعل اول به صورت مجهول و دوّمی به

صورت معلوم خوانده شده، که آن قرائت مشهور است، بر عکس نیز خوانده شده

است. (۱)

بعضی گفته‌اند: وقتی فارس به روم حمله کرد در [اذرعات] و

بعضی گفته‌اند در جزیره به هم رسیدند، پس فارسیان به رومیان غلبه کردند و

این خبر به مکه رسید، مشرکین خوشحال شدند، به مسلمین شماتت کردند و

گفتند: شما و نصاری اهل کتاب هستید و ما و فارس بدون کتاب هستیم و

برادران ما بر برادران شما غلبه کردند و بر شما نیز غلبه خواهند کرد، پس این

آیه نازل شد. (۲)

در خبر دیگری است: رسول خدا بعد از اینکه به مدینه مهاجرت کرد

و رسالتش را ظاهر نمود نامه‌ای به ملک روم و نامه‌ای به پادشاه فارس

نوشت، پس پادشاه روم به نامه‌ی رسول خدا ﷺ احترام گذاشت و آورنده‌ی

نامه را نیز احترام کرد، ولی پادشاه فارس به نامه‌ی رسول خدا ﷺ و

آورنده‌اش اهانت کرد، بین روم و فارس جنگ بود، هنگامی که فارس بر

روم غلبه کرد مسلمین ناراحت شدند، چون پادشاه روم را دوست می‌داشتند

و از پادشاه فارس بغض و کینه بدل داشتند، پس آیه نازل شد که روم مغلوب

شد، یعنی فارس بر روم در نزدیکترین زمین غلبه کرده و آن سرزمین شامات

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۲۵.

۱- مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۲۹۴.

و حومه آن بود، ولی فارس بعد از غلبه شان بر روم مغلوب واقع می‌شوند، یعنی مسلمانان بر آنان غلبه خواهند کرد^(۱).

[فِي بَضْعِ سِنِينَ] در چند سال آینده و آن مابین سه تا ده سال است، از نزول آیه چند سالی گذشت تا مسلمین در زمان خلافت عمر فارس را فتح کردند، امام فرمود: آیا من به تو نگفتم که این آیه دارای تأویل و تفسیر است، قرآن ناسخ و منسوخ است، آیا نمی‌شنوی قول خدای تعالی را؟ که می‌فرماید:

[لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ] خواست، خواست خدا است در گفتار که آنچه را که مقدم انداخته به تأخیر اندازد و آنچه را که در گفتار به تأخیر انداخته مقدم بدارد تا روزی که قضاء حتمی شود و در آن روز یاری بر مسلمین نازل گردد.. و آنچه که ذکر شد مبنی بر این است که هر دو فعل به صورت مجهول خوانده شود.

و از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده که گروهی به قریش نسبت داده می‌شوند در حالیکه در نسبت حقیقی از قریش نیستند و این مطلب را جز معدن نبوت و ورثه‌ی علم رسالت کسی نمی‌داند و اینان مانند بنی امیه که از قریش نیستند و اصل آنان از روم است و تأویل آیه‌ی [الم غلبت الروم] در باره‌ی آنانست، معنای آن آیه این است که آنان بر ملک و خلافت غالب می‌شوند، طولی نمی‌کشد که بنی العباس بر آنان غالب می‌شوند^(۲).

و این تفسیر مبنی بر این است که [غلبت] به صورت معلوم و

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۲۵.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۲۷، کتاب الاستغاثه، ص ۸۷ و ۸۸.

[سیغلبون] به صورت مجهول خوانده شود.

بدان که قرآن چنانچه در فصل یازدهم و دوازدهم و در اوّل کتاب گذشت بر حسب معانی اش دارای وجوهی است، بر حسب الفاظ و قرائاتش دارای وجوهی است، جایز است جمیع وجوه قرآن مقصود باشد و جمیع قرائات آن نازل شده باشد و بیشتر اوقات معانی و وجوه اختلاف پیدا می کنند، آنچنان اختلاف کاملی که منجرّ به اراده دو ضدّ از لفظ بر حسب حقایق و مجازات و تعریضات و کنایه هایش می شود.

بنابر این تفسیرهای مختلفی که به اعتبار قرائت های سه گانه از ائمه علیهم السلام وارد شده صحیح می گردد و صحیح می شود تفسیر روم به بنی امیه بنابر تشبیه ایشان به اهل روم در کثرت یا در اهتمام به دنیا و اعتبارات آن، یا در گرفتن مذهب مجرّد عادت و ملّت، یا در اختلاف مذاهب و کثرت آنها. و همچنین صحیح می شود تفسیر آن به اهل مودّت و سلامت، تفسیر آن به ملک نفس و هواهای متضادّ و متخالف آن، طبق این تفسیر و تفسیر اوّل وارد شده است: خوشحالی مؤمنین از یاری و نصرت خدا زمانی است که (قائم) (عج) قیام کند^(۱).

و در خبر دیگری آمده است: مؤمنین با قیام (قائم) (عج) در قبر هایشان خوشحال می شوند.^(۲)

و معنای قول خدای تعالی: [لله الأمر من قبل] این است که قبل از غلبه ی آنها و بعد از غلبه ی آنها امر از قدرت خدا بیرون نیست یا مقصود قبل از قضای الهی و بعد از قضای حکم الهی است، یعنی خداوند در آن تصرّف

۱. تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۲۶ و ۴۲۷. ۲. برهان: ج ۳، ص ۲۵۸.

می‌کند هر طور که بخواهد مادامی که آن را امضاء نکرده است، که در نتیجه اشاره به جواز بدهی می‌شود.

[وَيَوْمَئِذٍ] روز غلبه روم، یا مغلوب شدن فارس بدست مسلمین، یا مغلوب شدن بنی امییه، یا مغلوب شدن سربازان جهل و هواهای نفس با ظهور قائم (عجّ).

[يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ] پس یاری کردن خدا اختصاص به مؤمن ندارد بلکه گاهی مؤمن را یاری می‌کند و گاهی کافر را، ولی در هر صورت صلاح مؤمن و اصلاح آنان منظور نظر خداست.

[وَهُوَ الْعَزِيزُ] خداوند غالب است و کسی نمی‌تواند او را از مرادش باز دارد.

[الرَّحِيمُ] کاری را که انجام می‌دهد جز با رحمت خود انجام نمی‌دهد، غضب و عذاب شدن در بعضی از قابل‌ها تنها از جانب قابل است.

[وَعَدَ اللَّهُ] وعده‌ی خدا به یاری و خوشحالی مؤمنین وعده‌ای است که خداوند تخلف از آن نمی‌کند.

[لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ] بیشتر مردم عدم خلف وعده‌ی خدا را نمی‌دانند، یا یاری و نصرت خدا به مؤمنین را، یا یاری خدا نسبت به هر کس را که بخواهد یا چگونگی وعده‌ی خدا را، یا چگونگی یاری خدا را نمی‌دانند، روی همین جهت است که از یاری خدا جز غلبه‌ی ظاهری، نه غلبه‌ی در باطن چیزی نمی‌بینند.

و لذا فرمود: [يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] آنها فقط
ظاهری از زندگی دنیا را می دانند.

یا معنای آیه این است که بیشتر مردم دارای علم نیستند، چون علم
عبارت از آن ادراک اخروی است که به سوی جهت آخرت در فزونی باشد و
صاحب این ادراک اندک است، ادراک اکثر مردم منحصرأً در جهتی است که
به زندگی دنیوی آنها کمک می کند، نه زندگی اخروی، یا ادراک امور
اخروی آنها در اشتداد به جهت آخرت نیست، بلکه از جهت آخرت روی
تافته و به سوی دنیا متمایل است .

و لذا خداوند فرمود:

[يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] و لفظ [من] بیانیه یا ابتدائیه
یا تبعیضیه است، یعنی به امر ظاهر علم پیدا می کنند که فقط مُدركات ظاهر حیوانی
آن را درک می کند، آن عبارت از زندگی دنیا و لوازم بقاء آن می باشد.
یا امر ظاهری را می دانند و آن عبارت از آثاری است که از حیات
دنیا ناشی می شود، از قبیل مقتضیات زندگی دنیوی و ملایمات و
ناسازگاری های آن، یا امری را می دانند که آن جزیی از حیات دنیا است و در
اخبار علم نجوم از جمله این بعض از لوازم زندگی شمرده شده و چه خوب
گفته شده:

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| مرغ جانش موش شد سوراخ جو | چون شنید از گربکان او عرّجو |
| زان سبب جانش وطن دید و قرار | اندر این سوراخ دنیا موش وار |
| هم در این سوراخ بتّایی گرفت | در خور سوراخ دانائی گرفت |
| پیشه هایی که مر او را در مزید | اندر این سوراخ کار آید گزید |
| زانکه دل برکند از بیرون شدن | بسته شد راه رهیدن از بدن |

[وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ] و آنان از آخرت که باطن حیات دنیا و جهت غیب آن و بعضی از آن است غافل هستند.

[هُمْ غَافِلُونَ] آوردن ضمیر فصل برای تأیید حکم و اشعار به حصر است و در استعمال غفلت، نه جهل و امثال آن برای اشعار به این است که آخرت برای هر کسی معلوم است، بلکه برای آنها در خواب هنگام رؤیا مشهود است، مخصوصاً هنگام رؤیاهای صادق، بلکه در بیداری هم مشهود است و آن به سبب آثاری است که دلالت بر وجود حیات اخروی می‌کند، از قبیل تغییرات و دگرگونی‌ها که در عالم کبیر و در عالم صغیر اتفاق می‌افتد. و نظر نکردن و توجه نداشتن به آن امور جز از روی غفلت نیست، نه آنکه ناشی از جهل باشد.

در فصل اوّل و دوّم و سوّم در اوّل کتاب و در ضمن قول خدای تعالی: [لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ] از سوره‌ی بقره تحقیق و تفصیل علم و فرق بین آن و بین جهل مشابه با علم گذشت، هر کس بخواهد به آنجا رجوع کند.

[أ] آیا به مدارک باطنی شان بر نمی‌گردند؟

[وَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ] در حقّ نفسهای خودشان فکر نکرده‌اند، تا بیابند که در نفس خویش آسمان و زمین است، یعنی روح و جسد است و حیات جسد که حیات دنیا است جز با حیات روحی ممکن نیست که حیات روحی همان حیات اخرویست، در این امور فکر نمی‌کنند تا به آخرت علم پیدا کنند و از آن غافل نباشند.

یا معنای آیه این است که پیش خودشان فکر و اندیشه نمی‌کنند تا بدانند.

[مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ] خداوند سموات و آسمانهای

ارواح را.

[وَالْأَرْضِ] و زمین اشباح را.

[وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ] و مابین آندو را جز به حقّ نیافریده،

حقّی که حقیقت حیات دنیا و آخرت است، تابدانند که در دگرگوئیها و از بین رفتنها و فانی شدن ها که از جمله ی آنها دنیا است حقّی باقی و ثابت است که از آن غفلت نکنند و رسیدن به آن را که جهت آخرت است طلب نمایند.

و لفظ [لَمْ يَتَفَكَّرُوا] نسبت به این جمله معلق از علم است، که [لَمْ

يَتَفَكَّرُوا] به معنای [لَمْ يَعْلَمُوا] است.

[وَأَجَلٍ مُّسَمًّى] خداوند آسمانها و زمین و مابین آندو را برای

مدّت محدود و معیّتی آفریده است، بیشتر مردم اگرچه با تفکر و اندیشه علم به فانی شدن و از بین رفتن آسمانهای طبع و زمین طبع در عالم کبیر پیدا نمی کنند، ولی علم به فنای آن دو در عالم صغیر پیدامی کنند و می فهمند که آن دو بر حسب اسباب طبیعی و عمر طبیعی اجل و مدّت معیّتی دارند و نیز بر حسب پیشامدها و موانع از رسیدن به اجل طبیعی اجل معلق نیز دارند.

[وَأِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ] و بیشتر

مردم به ملاقات پروردگارشان کافر هستند؛ لذا کارهای بد و زشت مرتکب می شوند و آنگاه که مؤمنین به فکر بیفتند که اعمال این عدّه کثیر ناشی از کفرشان به لقای پروردگار است از مثل اعمال آنها اجتناب می کنند.

و این جمله عطف بر جمله ی [مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ] است، یا لفظ

[لَمْ يَتَفَكَّرُوا] نسبت به این جمله معلق از عمل است مثل معطوف علیه.

[أَيُّهَا] آیا از وطن های صوری خود و از خانه های نفوس خویش خارج

نمی‌شوند.

[وَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ] و در زمین طبیعی و در زمین وجودشان و زمین قرآن سیر نمی‌کنند و سیر اعم از سیر خوب و غیر خوب می‌باشد.

[فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ] پس به سرانجام پیشینیان خود بنگرید و ضمیرهای سه گانه به [كثير من الناس] بر می‌گردد یا مرجع ضمیر فاعل قول خدا: [لم يتفكروا] است.

[كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً] که بر حسب بدن و مال و اعوان از آنها نیرومندتر بودند چه پیش آمد.

[وَأَثَارُوا الْأَرْضَ] زمین را شخم زدند و کردند و برگردان نمودند جهت استخراج آب و معادن، جهت زراعت و کاشتن درختان و غیر اینها از تصرفات در زمین و مقصود این است که پیشینیان بیشتر از اینها روی زمین کار کردند و شخم زدند و آباد نمودند، به قرینه‌ی قول خدای تعالی:

[وَعَمَرُواهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوا] آن گذشتگان زمین را بیشتر از اینها آباد نمودند ولی در عین حال خداوند آنها را هلاک و نابود گردانید و قوت و شخم زدن و آبادانی شان نفعی به حال آنها نرسانید، پس نباید شما به قدرت و نیرو و شخم زدن و آباد کردنشان مغرور شوید.

[وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ] رسولان آنان احکام رسالت یا معجزات برای آنها آوردند، ولی آنها به قدرتشان مغرور شدند و رسولان را تکذیب کردند مثل شما پس خداوند آنها را خوار و نابود ساخت.

[فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ

يَظْلِمُونَ] آنان با در معرض قرار دادن خودشان در مقابل خشم و سخط الهی به خودشان ظلم و ستم می‌کنند.

[يُحْمُ كَان] عطف بر [أولم يتفكروا] به اعتبار معناست، چه این جمله به معنای این است که آنان فکر نمی‌کنند، یا عطف بر [أولم یسیروا] به اعتبار معناست، گویا که گفته شده: سیر نکردند و سپس عاقبت آنها چنان شد. یا عطف بر [كانوا أنفسهم يظلمون] است.

یعنی آنان به خودشان ظلم می‌کردند، سپس چنین شد.

[عاقبة الذين أساؤا السواى] این جمله از قبیل گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر است تا اشعار به سبب بودن اسائه (بدی) بر سیئه (گناه) باشد؛ زیرا گناه ناپسندتر از بدکاری است، چه سیئه تکذیب آیات خدا و مسخره کردن آن آیات است، یا مقصود تخصیص این وصف به بدکاران و تبهکاران است که کار بد انجام می‌دهند، نه تبهکاران که مرتکب بدی شوند.

و ممکن است از قبیل گذاشتن اسم ظاهر به جای ضمیر نباشد، بلکه مقصود بیان حکم کسی باشد که کار بد انجام می‌دهد بدون تعرّض به آنها که ذکر شد.

لفظ [سوءى] مؤنث [أسود] است یا مصدر است، لفظ [ثم] برای تعقیب در وجود، یا تعقیب در اخبار است.

[ان كذبوا بآيات الله] و اعظم آیات و بزرگترین آنها انبیا و اولیا علیهم السلام می‌باشند.

[وكانوا بها يستهزءون] جرم استهزا به آیات بزرگتر از تکذیب و اعراب آیه این است که لفظ [سوءى] خبر [كان] یا اسم [كان] بنا بر اختلاف قرائت به رفع [عاقبة الذين] و نصب آن، [ان كذبوا] بدل از آن یا بتقدیر لام، یا [سوءى] مفعول مطلق یا مفعول به [أساؤا] است، [ان كذبوا] خبر [كان] یا

اسم [کان] است.

آیات ۱۱-۲۰

اللَّهُ يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شَرِّكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَ كَانُوا بِشَرِّكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (۱۵) وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۱۶) فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ (۱۸) يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹) وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰)

ترجمه

خداوند است که آفرینش را آغاز کرده است، سپس آنرا باز می‌گرداند سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید. و روزی که ساعت قیامت بر پا شود، گناهکاران نومید شوند. و برای آنان از شریکانی که قائل بودند، کسی شفیعشان نباشد، خود به شریکانی که قائل بودند، منکر (و بی اعتقاد) شوند. و روزی که قیامت بر پا شود، آن روز است که از هم جدا شوند. اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، ایشان در بوستانی سرخوشند. و اما کسانی که کفر ورزیده و آیات ما و تقای

آخرت را تکذیب کرده‌اند، اینانند که برای عذاب احضار شوند. پس هنگامی که در شامگاه یا در بامداد وارد شوید خداوند را تسبیح گوید. و در آسمانها و زمین سپاس او را است؛ و هنگامی که در عصر وارد شوید و هنگامی که به نیمروز رسید (هم تسبیح گوید). زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده، زمین را پس از پژمردنش زنده (و بارور) می‌دارد؛ و بدینسان شما نیز (از گورها) بیرون آورده شوید. و از جمله آیات او این است که شمارا از خاک آفرید، سپس که انسان شدید (در زمین) پراکنده شدید.

تفسیر

[اللَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يَعِيدُهُ] این جمله منقطع از ماقبل و مقدمه قول خدا: [يوم تقوم الساعة... تا آخر] است و مقصود از اعاده اعاده به برزخ‌هاست.

[ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] بعد از مکث در برزخ‌ها به سوی خدا برمی‌گردید، نه به سوی غیر خدا.

[وَأَيُّومَ تَقُومُ السَّاعَةُ] روزیکه قیامت قائم شود هنگام بازگشت به سوی خدا.

[يُيْلَسُ الْأَجْرُمُونَ] مجرمین از خلق ناامید می‌شوند، یا از غایت دهشت و ترس متحیر و سرگردان می‌شوند.

[وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ] مقصود شرکاء در وجوب، یا شرکاء در عبادت، یا در طاعت، یا در ولایت، یا در وجود و شهود است.

[شَفَعَاؤُا] آنها از شرکای خود شفیعانی ندارند که نزد خدا برای آنان شفاعت کنند، چنانچه بعضی از مشرکین گفتند: [هؤلَاءِ شَفَعَاؤُنَا

عندالله [.

[وَكَاُنُوا بِشْرَ كَاْتِهْمُ كَاْفِرِيْنَ] لفظ [باء] صلهی [كافرين] یا سببیه است [وَا يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ] تأکید [يوم تقوم الساعة] قبلی است.

[يَتَفَرَّقُونَ] دو فرقه و دو گروه می شوند، گروهی به بهشت و گروهی به آتش می روند.

یامعناى آیه این است که آنها در دنیا در خوردن و آشامیدن و کیفیت آن دو، مواقع، شکل، نوع و همچنین در برزخ ها همگی یکسان هستند و تفرّق و اختلافی ندارند، ولی در قیامت و در هنگام ظهور هر یک با صورت ملکوتی اش که بر آن صورت حشر می شود متفرّق می شوند و انواع و اشکال مختلف به خود می گیرند بعضی از آنها به صورت خوک ها محشور می شوند، به شکلی که میمون و خوک از آن بهتر است و بعضی به صورت سگ ها و سایر درندگان.

و بعضی در صورت حشرات در می آیند، بعضی بر بهترین رخسارند، هر کدام به جانب مقامات خود در بهشت و جهنّم پراکنده می شوند.

[فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا] تفضیل تفرّق و پراکندگی آنانست اجمالاً؛ [وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ] لفظ [یحبرون] از [أحبره] است وقتی که او را خوشحال کند یا انعام بر او نماید.

[وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ] به زبان قال کافر شدند و تکذیب کردند، مانند طبیعی ها و دهری ها و منکرین معاد، یا بزبان حال مانند بیشتر مردم.

[فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ] [فی العذاب] ظرف لغو

است، متعلق به [محضرون] یا ظرف مستقر است و حال از فعل [محضرون].
 [فَسُبْحَانَ اللَّهِ] جواب شرط مقدر، [سبحان] مصدر در معنای تسبیح
 است، یا به معنای لازم و فعل امر مقدر است، تقدیر آیه چنین است: [إِذَا كَانَ
 الْأَمْرُ هَكَذَا فَسَبِّحُوا اللَّهَ] یا [فليسبِّح الله سبحانه].

[حِينَ تَمْسُونَ] داخل در مسا و عصر می شوید.

[وَحِينَ تَصْبِحُونَ] داخل در صبح شوید، این دو وقت هنگام

اختلاط نور و ظلمت و روشنائی و تاریکی است.

[وَلَهُ الْحَمْدُ] جمله حالیه، یا خبر در معنای انشاء و عطف بر

[سبحان] است.

[فِي السَّمَاوَاتِ] آسمانهای طبع و آسمانهای ارواح.

[وَالْأَرْضِ] زمین طبع و زمین عالمهای مثال.

[وَعَشِيًّا] وقت عصر، آن وقت دخول فضیلت نماز عصر تا آخر

روز است.

[وَحِينَ تَظْهَرُونَ] داخل در ظهر می شوید که آن ساعت زوال

است، یا مقصود هنگام بالا آمدن آفتاب تا گذشتن و تمام شدن وقت فضیلت
 نماز ظهر است، تسبیح را به صبح و عصر اختصاص داد، چون این در وقت
 هنگام اختلاط نور و ظلمت و نمونه‌ی اختلاط تاریکی طبع و نور روح و
 تاریکی مقام دانی و پست و نور مقام عالی است.

و در این هنگام است که شایسته است انسان لطیفه‌ی انسانی‌اش را که

نمونه‌ی خدا و اسم خدای تعالی است از تاریکی پاک و منزّه سازد بر خلاف اوقات

روز، که اوقات استوا و برابر بودن روز و روشنایی است بدون اینکه تاریکی به آن

مخلوط شده باشد.

و در آن هنگام انسان احتیاجی به تنزیه لطیفه ندارد و آسمانها را ذکر نکرد، چون آسمانها مقام تنزه خدا است، آنچه که در آن مقام واقع شود احتیاج به تنزیه ندارد و چون آسمانها را ذکر نکرد به پیروی از آن زمین را نیز ذکر ننمود و گرنه آنچه که در زمین واقع شود محتاج به تنزیه لطیفه‌ی انسانی است.

و ممکن است قول خدا: [عَشِيًّا] و حین [تَظْهَرُونَ] عطف بر [حین تمسون] باشد و اشاره به استغراق تسیب به جمیع اوقات و استغراق حمد نسبت به جمیع مکانها و مقامها باشد.

بنابر همین معناست که گفته شده: ذکر اوقات اشاره به نمازهای پنجگانه است.

[يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ] جمله‌ی مستأنفه، جواب سؤال مقدر است که از ماقبلش ناشی شده است.

[و يُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ] این آیه با تفسیرش در سوره‌ی یونس گذشت.

[و يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا] زمین طبع را در عالم کبیر با رویانیدن گیاه آن زنده می‌کند بدین گونه که ریشه‌های پنهان شده و دانه‌های پوشیده شده را تحریک می‌کند، آنها را هنگام بهار با انواع گیاهان و درختان می‌رویاند، زمین عالم صغیر را زنده می‌گرداند بدین گونه که قوای زمینی آن عالم را که با حیات انسانی از بین رفته است زنده می‌گرداند، قوایی که پس از مرگ زمین و حیات انسانی در زمستان و هنگام کودکی و بعد از آن تا زمان بیعت با یکی از دو بیعت عام یا خاص باقی می‌ماند.

[و كَذَلِكَ] مثل خارج ساختن زنده از مرده، خارج ساختن مرده از زنده

و خارج ساختن گیاه از زمین به سبب فرستادن باران بر آن.

[تُخْرَجُونَ] در نفخه‌ی دوّم خارج می‌شوید، یا مقصود این است که در حال خروج هستید از ابتدای انعقاد نطفه‌ی شما و اوّلین ماده‌ی شما، چون خدای تعالی دائماً از همان ابتدای انعقاد نطفه در رحم آن به آن و لحظه به لحظه پنهانی‌های بالقوه‌ی نطفه را به ظهور و فعلیت خارج می‌سازد، یا مانند احیاء زمین که گیاه و قوای پنهانی آن خارج می‌شود شما نیز خارج می‌شوید و لفظ [تَخْرَجُونَ] به صورت مجهول و معلوم از ثلاثی مجرد خوانده شده.

و از امام کاظم علیه السلام بیانی در یک وجه از وجوه آیه در قول خدا: [يحيى الأرض بعد موتها] وارد شده است که فرمود: چنین نیست که خداوند زمین را با باران زنده کند و لیکن خداوند مردانی را می‌فرستد که عدالت را زنده می‌کنند، پس زنده شدن زمین جهت احیای عدل و اقامه‌ی حدّ مفیدتر و نافع‌تر از باران چهل روز است ^(۱).

[وَمِنْ آيَاتِهِ] عطف بر جمله‌ی [يخرج الحيّ] است، که آن در معنی این است که بگوید: [من آياته أن يخرج الحيّ من الميت].
[أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ] از آیات خدا این است که شمارا از خاک آفرید، باعتبار اینکه پدر شما آدم را از خاک آفرید، یا باعتبار اینکه ماده‌ی شما را از چیزی خلق کرد که از خاک حاصل می‌شود و خاک بر آن غلبه دارد.

[ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ] سپس شما بشری می‌شوید که

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۲۹. کافی: ج ۷، ص ۱۷۴، ح ۲.

حرکت می‌کنید، در حالیکه برای زمین حرکت و قدرت بر حرکت نیست. بدان که انسان موجودی است دارای علم و اراده و قدرت و اختیار، استعداد تصرف در دو ملکوت و تسخیر اهل آن دو ملکوت، همچنین دارای استعداد ترقی از این عالم و حرکت به سوی آسمان و به سوی عوالم ارواح و این انسان از عناصری آفریده شده که دارای شعور و قدرت و اختیار نیستند و بعلاوه، آنچه که در ماده‌ی انسان غالب است آب و زمین است که پست‌ترین عناصر است.

پس در آفرینش انسان آیات و نشانه‌های متعددی است که دلالت بر علم و قدرت و حکمت و احاطه و تدبیر خدای تعالی می‌کند و دلالت می‌کند بر اینکه افعال خدا منوط به غایات بیشمار و پایدار است، نیز دلالت می‌کند بر تصرف او در عالم ارواح و عالم طبع به نحوی که ادراک کیفیت تصرف و آمیختن قوای روحانی را با قوای زمینی ممکن نیست.

و این آمیختگی طوری صورت می‌گیرد که تمییز و جدایی بین آن دو ممکن نیست تا جایی که بر بسیاری مشتبه می‌شود که قوای روحانی جز قوای جسمانی نیست تا آنجا که گفته‌اند: نفس انسان جسم است که در بدن سریان دارد، مانند سریان آب در گل.

آیات ۲۱ - ۲۹

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ (۲۲) وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳) وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵) وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ (۲۶) وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹)

ترجمه

و از جمله آیات او این است که برای شما از نوع خودتان، همسرانی آفرید که با آن آرام گیرید، در میان شما دوستی و مهربانی افکند؛ بی گمان در این امر برای مردم با فکرت مایه های عبرت است. و از جمله آیات او آفرینش آسمانها و زمین است و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شما؛ بی گمان در این امر برای دانشمندان

مایه‌های عبرت است. و از جمله آیات او خفتن شما در شب و روز و طلب معاش شما از فضل او است؛ بی گمان در این امر برای کسانی که گوش شنوا دارند، مایه‌های عبرت است. و از جمله آیات او این است که برق را بیم‌انگیز و امیدانگیز به شما می‌نمایاند و از آسمان آبی فرو می‌فرستد و با آن زمین را پس از پژمردنش زنده می‌دارد؛ بی گمان در این امر برای خردورزان مایه‌های عبرت است. و از آیات او این است که آسمانها و زمین به فرمان او برپاست؛ سپس آن گاه که شما را به صلایی از زمین بخواند، آنگاه است که برانگیخته می‌شوید. و او راست هر که در آسمانها و زمین است، همگان فرمانبردار اویند. او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس بازش می‌گرداند و این امر بر او آسانتر است؛ و او را در آسمانها و زمین برترین وصف است و او پیروزمند فرزانه است. برای شما مثلی از خودتان می‌زند آیا از مالک شدن یمینهایتان شریکی در آنچه روزیتان داده‌ایم، دارید که در آن برابر باشید و از آنان همانگونه که از امثال خودتان بیمناکید، بیمناک باشید؟ (چنین نیست) بدینسان آیات خود را برای خردورزان روشن بیان می‌کنیم. آری ستم پیشگان (مشرک) بی هیچ عملی از هوی و هوسشان پیروی می‌کنند و کیست که کسی را که خداوند در بیراهی و نهاده است، به ره آورد و اینان یاورانی ندارند.

تفسیر

[وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ] از جنس شما.
[أَزْوَاجًا لَتَسْكُنُوا] همسرانی برای شما خلق کرد که به آنها میل

پیدا کنید.

و از آنها روی گردان نشوید، چه همسران اگر از جنس شما نبودند بعد از قضای حاجات خویش از آنها متنفر می‌شدید.

[وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ] ای زوجها و ای مردم.

[مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً] خداوند بین شما محبت و عاطفه و رقت قرار داد، تا آن محبت سبب اجتماع شما و بقاء اجتماع شما شود و این رقت سبب این باشد که شما در حفظ یکدیگر بکوشید و به خیر و اصلاح همدیگر اهتمام ورزید.

[إِنَّ فِي ذَٰلِكَ] در این امور که ذکر شد. از قبیل آفریدن همسران از جنس خودتان و قرار دادن مودت و مهربانی بین شما یا در اخراج زنده از مرده.... تا آخر آیه، در همه اینها،
[لَأَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ] آیات و نشانه هایی است برای گروهی که فکر و اندیشه کنند.

مراتب تحقیق در علم

بدان که انسان بر حسب افرادش دارای عرض عریض و دارای مراتب زیادی و همچنین است بر حسب حالات هر فرد. پس بعضی از انسانها از خدا و آیات او غفلت دارند، که سخن و خطابی با آنها نیست و از برای آنها نشانه و دلالت هم نیست، [و كَأَيِّن مِّن آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ] و بعضی از انسانها بدین نکته آگاه می شوند که دنیا مقدمه‌ی آخرت است و مقصود از آفرینش انسان این نیست که در دنیا مانند حیوان زندگی کند.

او در چگونگی خلقت خود و سایر موالید اندیشه می کند و در می یابد که این آفرینش را آفریننده‌ی قادر و علیم و حکیم است.

برخی دیگر با این تفکر پذیرای افاضه‌ی نور علم از جانب حق تعالی می‌شوند، پس خداوند نور علم را بر آنان افاضه می‌کند، که علم نوری است خداوند در دل هر کسی که بخواهد می‌تاباند، در نتیجه صاحب نخستین مرتبه علم می‌شود که این مرتبه سبب تحیر و سکوت و گوش فرا دادن است، چه اولین مرتبه‌ی علم به گوش‌یاری تفسیر شده است.

و چنانچه از نبی ﷺ رسیده است: تحیر و سرگردانی وی سبب می‌شود که طالب کسی باشد که راه و صول به دارالعلم و معدن نور را به او بیاموزد^(۱).

و بعضی از انسانها پس از طلب به عالم وقتش می‌رسند و مطیع او می‌گردند و از او می‌شنوند و به او گوش فرامی‌دهند و این مرتبه دومین مرتبه‌ی علم است، چنانچه در خبر مأثور از رسول خدا ﷺ آمده است. و بعضی از مقام استماع و گوش فرا دادن که مقام تقلید و علم تقلیدی است خارج می‌شوند و ذوق علمی می‌یابند یا به مشاهده‌ی معلوماتشان می‌پردازند.

یا با معلوماتشان تحقق پیدا می‌کنند، این مراتب، مراتب تحقیق در علم است.

حال که این مطلب را دانستی بدان که این آیات: [يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ تَا قَوْلِ خَدَا... وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] بر مراتب افراد انسان، نازل شده است و هر چیزی که بر مراتب انسان بر حسب افراد او نازل شود حتماً بر مراتب انسان بر حسب احوال شخص واحد نیز نازل می‌شود و هر

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۸، ح ۴.

چیزی که بر مرتبه‌ی پایین نازل شود بر صاحب مرتبه‌ی عالی نیز نازل می‌شود و این از جهت گستردگی و احاطه‌ی آن است، بر خلاف چیزی که برای صاحب مرتبه‌ی عالی است که مخصوص به همان مرتبه است، مرتبه پایین سهمی از آن ندارد.

پس از: [يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ... تا و جعل بينكم مودة و رحمة] برای صاحب تنبّه و تفکر است، یعنی برای صاحب تفکر غیر آن نیست، نه اینکه صاحب علم آن آیات را درک نمی‌کند و از آن لذت نمی‌برد. [وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] آسمانهای طبع و زمین آن و آسمانهای ارواح و زمینهای اشباح در عالم کبیر و صغیر.

[وَأَخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ] اختلاف لغتهای شما، چه در میان عرب و عجم از لغتها و کلماتی که بر زبانها جاری می‌شود تعبیر به [السن] می‌کنند، یا مقصود اختلاف زبانهای شما در کیفیت ادا کردن لفظ است با اینکه شما از یک نوع هستید.

[وَأَخْتِلَافُ رَنَگِ هَايَتَانِ].
[أَلُوْا نِكُمْ إِنِّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ] در این اختلاف آیاتی است که دلالت بر علم و حکمت خدای تعالی و کمال عنایت او به خلقش، قدرت و اراده و سلطنت و وحدتش دارد، یا دلالت بر احوال صاحب زبانها و رنگها دارد، چنانچه در خبر آمده است.

[لِّلْعَالَمِينَ] لفظ [لِّلْعَالَمِينَ] با فتحه لام خوانده شده که در این صورت مخصوص کسانی می‌شود که برای آنها علم حاصل شده باشد، زیرا [عالمین] با فتحه لام مخصوص صاحبان عقول است، بر خلاف عالم که مفرد

عالمین است که آن اعمّ از ذوی العقول و غیر ذوی العقول است.
و صاحبان عقول در حقیقت کسانی هستند که شعور انسانی برای آنها
حاصل شده باشد و آنها نیستند مگر کسانی که خداوند در دل آنها نور علم
تابانده است.

و با کسره لام خوانده شده و آنان کسانی هستند که خداوند در قلوب
آنها نور علم تاباند، نه کسانی که صورتهای ادراکی را از امثالشان و از
دفترها تحصیل کرده باشند و این صنف بر مستمعین مقدّم انداخت به اعتبار
نخستین مرتبه‌ی علم، چون مستمع کسی است که مرتبه‌ی سماع برای او
حاصل شده باشد، که مرتبه سماع دوّمین مرتبه علم است، چنانچه در خبر
نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است.

و فرمود: [لقوم يعلمون] مانند ما قبلش و مابعدش تا مشعر به این باشد که
حصول علم خصوصاً مرتبه نخستین آن در ادراک این آیات کفایت نمی‌کند.
و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده: امام هرگاه مردی را ببیند او را
می‌شناسد و رنگ او را می‌شناسد، اگر سخن او را از پشت دیوار بشنود او
را می‌شناسد، می‌فهمد که آن چه چیز است. خدای تعالی می‌گوید: [و من
ایاته خلق السّموات و الأرض... تا آخر] فرمود: آنان علما هستند.
و این خبر بیان یکی از وجوه آیه است و امام عَلَيْهِ السَّلَام آخرین مرتبه علم
را اعتبار کرده است و نیز امام عَلَيْهِ السَّلَام [عالمین] را با کسره‌ی لام خوانده است
یا آنرا بر معنایی حمل کرده که موافق کسره‌ی لام باشد و دلالت آیات را بر
احوال صاحب زبانها و رنگها قرار داده، بنابر این مقصود از آسمانها و زمین
آسمانهای ارواح و زمین اشباح در عالم صغیر باید باشد تا در آن عالم آیاتی

که دلالت بر احوال صاحب آسمانها و زمین بکند صحیح باشد^(۱).
 [وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ] فایده‌ی تقيید به شب و روز با اینکه خواب در غیر آن دو وقت نمی‌شود اطلاق خواب از تقيید است، چون اگر شب و روز را به دنبال خواب ذکر نکند این توهم پیش می‌آید که مقصود خوابیدن در شب است.

چون شب است که برای خواب مهیا شده است، نه روز، اذا ابتغاء و طلب روزی را مقیّد به شب و روز نکرد، پس در خواب مطلق آیات و نشانه‌هایی است که دلالت بر حکمت حق تعالی و اتقان صنع او و کیفیت خروج نفس از بدن هنگام مرگ می‌کند، دلالت بر عالم دیگری غیر از عالم کون و فساد می‌کند و نیز دلالت می‌کند بر بقای آن عالم و احاطه‌ی آن بر عالم طبع، بر اینکه صورتهای جمیع اشیای در آن عالم ثابت است، بر کیفیت احاطه‌ی حق تعالی بر همه موجودات.

[وَأَبْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ] طلب روزی در شب و روز نیزیکی از آیات خدا است، چه در طلب فضل و روزی که در آن بر حسب ظنّ نفس کمال نفس است.

اعمّ از آنکه مقصود از فضل و وسعت روزی و سایر مایحتاج انسان در دنیا باشد یا کمالات انسان و گستردگی نفس نسبت به امور آخرت باشد آیات و نشانه‌هایی است که دلالت بر مبدأ صاحب کمال و وسعت و فضل می‌کند، چه اگر مبدأ کمال و فضل وجود نداشته باشد انسان چیزی از او طلب نمی‌کند.

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۳۸، ح ۳.

[إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ] در این امور که ذکر شد آیات و نشانه هایی است برای قومی که می شنوند، یعنی کسانی که مرتبه‌ی دوّم علم را دارا می باشند، که آن مرتبه‌ی استماع و تقلید است، خدای تعالی به آن اشاره کرده آنجا که فرموده: [أَوَلَقِيَ السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ].

[وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ] موافق عبارتهای سابق و لاحق این بود که بگوید: [وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ] ولی چون نخواست بگوید که ارایه‌ی و نشان دادن برق از آیات خدا است از آن عدول کرد.

و [مِنْ آيَاتِهِ] ظرف لغو است، متعلق به [یُرِيكُم] می باشد که در [یُرِيكُم] یا لفظ [أَنْ] در تقدیر گرفته می شود، یا [یُرِيكُم] جای مصدر نشست است.

که در این صورت نکته عدول از صریح [أَنْ] یا مصدر از بین می رود. زیرا وقتی خداوند خواست بیان کند که آن آیات، آیات و نشانه است برای کسی که علم او تحقیقی باشد و لذا فرمود: [یُرِيكُم] و خواست بگوید که برق مشهود از آیات غیبی ناشی می شود که صاحب تحقیق دائماً منتظر آن است... فرمود: [مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُم] و نفرمود: [أَنْ يُرِيكُم].

[خَوْفًا] یعنی نشان دادن خوف و ترس، ممکن است [خَوْفًا] به تقدیر لام باشد و مفعول له نباشد، یا حال از مفعول باشد.

[وَ طَمَعًا] مقصود ترس از صاعقه و طمع در باران است.
[وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] در علم تحقیق می کنند بدین گونه

که از حدّ تقلید خارج می‌شوند، چه تعقل عبارت از ادراک شیئی است به وسیله عقل، نه محض تقلید و آنان کسانی هستند که دارای قلب‌اند و به آنها اشاره شده است در قول خدای تعالی: [لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ] و این مقام تحقیق در علم و یافتن آثار معلوم و لذّت بردن به علم است.

بالا تر از آن مقام مشهود و عیان در ادراک معلوم است، آن مخصوص انبیا و اولیاست و بالاتر از آن مقام تحقّق به معلوم است که مقام بعضی از انبیا و اولیاست.

[وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ] و از آیات خدا این است که آسمان و زمین به امر خدا بدون آلت و وسیله ایستاده است، مقصود آسمان و زمین در عالم صغیر و عالم کبیر است.

[ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ] عطف بر [أَنْ تَقُومَ] است با تأویل به مفرد، یعنی: [ثُمَّ خَرُوجِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ].

[إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ] و ممکن است عطف بر مجموع [مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ] باشد به صورت عطف جمله، که در این صورت بیرون آمدن از زمین از جمله آیات و نشانه‌ها نمی‌شود.

و در اینجا نفرمود: در این امور آیات و نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان آورند یا تفکر نمایند... و هكذا.

چون این آیات مخصوص مشاهده‌کنندگان است، عالمین غیر مشاهده‌کننده، سهم و نصیبی از آن ندارند، مشاهده‌کننده از آن جهت که مشاهده می‌کند از ناحیه خداست، نه از جانب خلق و خدای تعالی احتیاج به آیت و نشانه ندارد، پس نفرمود: در این امور آیات و نشانه‌ها برای مشاهده

کنندگان است.

و این آیات، آیات علیا و بلند هستند که جز برای صنف اعلی و برتر از انسان نمی توانند آیات باشند و در گذشته به این مطلب اشاره کردیم که هر چیزی که آیت و نشانه برای صنف پائین تر باشد آیت برای صنف بالاتر نیز می شود و عکس مطلب درست نیست، آیه در سوره نحل با بعضی اشاره ها و نکته ها گذشت.

[وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] آسمانها و زمین و کسانی که در آن دو هستند برای خداست، یعنی احدی نیست که شریک خدای تعالی باشد.

[كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ] همه خاضع و مطیع خدا هستند و در مقابل او نیستند.

چنانچه ثنویّه قائل به نور و ظلمت و به یزدان و اهریمن هستند، پس مثل و ضدی برای او نیست.

[وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ] او است که ابتداء به آفرینش کرده است، نه غیر او، چنانچه ثنویّه و ابلیسیّه می گویند اهریمن مبدأ شرور است.

[لَهُمْ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ] یعنی نسبت به اندازه ها و اصول شما بازگرداندن و اعاده آسانتر است بر خدا از ابتدای خلقت، گرنه بر خدای تعالی چیزی سخت تر از چیز دیگر نیست، یا ضمیر مجرور به خلق بر می گردد.

و معنای اینکه بازگرداندن آسانتر است این است که اعاده احتیاج به ماده و آلت و تربیت برای حصول ماده اش و اقتضاء فطرتش برای صعود به اصلش ندارد، به خلاف ابداء و خلقت ابتدایی که احتیاج به تهیه ماده و تربیت

علوی‌ها و نگه داشتن زمینی‌ها و ترکیب و الفت دادن متخالف‌ها و شکستن تیزی آنها دارد.

و بعضی گفته‌اند: لفظ [أهون] از معنای تفضیل و برتری منسلخ است. [وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] کلیه صفات علیا در آسمانها و زمین برای اوست.

از امام صادق علیه السلام آمده است: [وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ] برای خدا است مثل اعلی که چیزی شبیه او نیست، به وصف و وهم نیاید، پس آن مثل اعلی است، یا مقصود این است که برای خداوند در آسمانها مشابه اعلی است، مانند ارباب انواع و عقول، در زمین مانند انبیا و اولیا^(۱).

از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ^(۲) تو مثل اعلی هستی و در خبر دیگری است: ما کلمه تقوی و سیبیل هدایت و مثل اعلی هستیم^(۳).

[وَهُوَ الْعَزِيزُ] و او پیروزمندی است که مغلوب نمی‌شود. [الْحَكِيمُ] و هر کاری که انجام می‌دهد جز برای حکمت‌ها و مصلحت‌ها و غایت‌های پایدار نیست.

[ضَرَبَ لَكُمْ] خداوند جهت بهره‌مندی و پندگرفتن شما مثل زده است، یا جهت احوال شما مثل زده که مملوکها و مخلوقهای خدا را شریک خدا قرار می‌دهید تا منتنبه شوید و بدانید که این شرک آوردن خطای محض است.

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۳۰. کتاب التوحید: ص ۳۲۳، باب ۵۰، ح ۱.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۳۰، عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۶، باب ۳۰، ح ۱۳.

۳. خصال: ج ۲، ص ۴۲۳، باب العشره، ح ۱۴.

[مَثَلًا] خداوند مثل زده است به حال خود و شرکاء خود که به گمان

شما خداوند شریک دارد.

[مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ

شُرَكَاءَ] بیان مثل است، گویا که گفته است: مثل این است که مملوکهای

شما با اینکه در حقیقت مملوک شما نیستند آیا در روزی که ما به شما دادیم

شرکاء شما هستند؟

[فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ] در آنچه که ما به شما روزی کردیم، با اینکه

روزی از جانب ما است و نسبت آن به شما محض اعتبار است، در عین حال

شما راضی نمی شوید مملوکها را در روزی با خودتان شریک سازید.

پس چگونه راضی می شوید، یا خداوند چگونه راضی شود که

مملوکهای حقیقی او که وجودی از خودشان ندارند شریکان او قرار گیرند،

مملوکهایی که اصلاً وجودشان از خودشان نیست تا چه برسد به سایر

صفات.

خدای تعالی از این عبارت عدول نمود و مملوکهای انسانها را ذکر

کرد تا راضی نشدن آنها به شریک را تأیید کند، چون وقتی آنها راضی به

شراکت مملوکهای خودشان نیستند و این عدم رضایت مورد تأکید قرار

می گیرد طبیعتاً نفی شریک برای خدا نیز مؤکد می شود.

[فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ] عطف بر مدخول استفهام است، یعنی شما راضی

نیستید حتی مملوکهای شما با شما مساوی باشند پس چگونه راضی

می شوید یا خداوند راضی می شود مملوکهای او با او مساوی باشند.

یا عطف بر [حزب الله]، لفظ [فاء] برای تعقیب در اخبار است، بعضی از

اجزاء معطوف محذوف است، تقدیر آیه چنین است: پس شما ای مردمان حرّ و

آزاد در آنچه که به شما روزی دادیم بامملوک‌های خود مساوی هستید، در عین حال راضی نمی‌شوید که مملوک‌ها با شما مساوی باشند با اینکه در همه جهات با شما مساوی هستند؛ پس چگونه راضی می‌شوید یا خداوند راضی می‌شود که مملوک‌ها با خداوند شریک باشند؟!]

[تَخَافُوهُمْ] این جمله حائیه یا مستأنفه است، یعنی از مملوک‌ها

می‌ترسید همانقدر که از خودتان می‌ترسید؟

[كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ] آیا مملوک‌های خود را از جهت ترس از

آنها شریک خودتان قرار می‌دهید؟

یا معنای آن این است که شما و مملوک‌هایتان در روزی از هر جهت

مساوی هستید جز همین اعتبار که نسبت آنها را به خودتان می‌دهید و از آنها

می‌ترسید همانقدر که از احرار می‌ترسید، بدین ترتیب باید راضی باشید که

آنها با شما شریک باشند، در حالیکه راضی نمی‌شوید؛ پس خداوند چطور

راضی شود مملوک‌هایش با او شریک باشند با اینکه مملوک‌های خدا در

هیچ جهتی از جهات مساوی او نیستند و خداوند از آنها هیچ ترسی ندارد.

[كَذَلِكَ] مانند تفصیل و تمثیل شرک آوردن آنها.

[نُفُصِلُ الْأَيَّاتِ] اینگونه آیات را در هر چیزی تفصیل می‌دهیم.

[لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] برای کسانی که در علم و ادراک تحقیق نمودند

پس از آنکه از مقام تقلید خارج شدند، یا قومی که ادراک آنها ادراک انسان

است، نه ادراک حیوان، خواه این ادراک تقلیدی باشد، خواه تحقیقی، چه

تعقل در ادراک انسانی مطلق استعمال می‌شود، چنانچه در ادراک عقلانی که

با تحقیق باشد، نه با تقلید نیز استعمال می‌شود.

بعضی گفته‌اند: سبب نزول آیه این بود که قریش و عرب هر گاه به

حجّ می رفتند تلبیه می گفتند^(۱).

و تلبیه آنان چنین بود: [لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ، لا شريك لك لَبَّيْكَ، ان الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك] و آن تلبیه ی ابراهیم و انبیاء علیهم السلام است، پس شیطان در صورت پیر مردی آمد و گفت: این تلبیه، تلبیه ی پیشینیان شما نیست، گفتند: پس تلبیه گذشتگان ما چگونه بوده است؟ شیطان گفت: آنها چنین می گفته اند: [لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لا شريك الا شريكاً هو لك].

پس قریش از این گفتار متفرّق و پراکنده شدند، ابلیس گفت: بایستید و گوش کنید تا سخن من تمام شود و آخر حرفم را بزنم، گفتند: سخن آخر تو چیست؟ گفت: باید بگوئید: [الا شريك هو لك تملكه و ما يملكك] یعنی شریکی برای تو نیست جز شریکی که تو مالک او هستی و او مالک تو نیست.

آیانی بینید که خدا مالک شریک و هر چیزی است که شریک مالک آن است.

بدین ترتیب همه به این تلبیه راضی شدند و این تلبیه را فقط قریش می گفتند، وقتی خداوند رسول خدا ﷺ را فرستاد، این تلبیه را انکار کرد و گفت این شرک است، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: [ضرب لكم مثلاً من أنفسكم هل لكم ممّا ملكت أيما نكم من شركاء فيما رزقناكم فأنتم فيه سواء] یعنی شما راضی می شوید در مملوک خودتان شریک داشته باشید. و اگر شما راضی نمی شوید در آنچه که مالک آن هستید شریک

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۳۱. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۵۴.

داشته باشید پس چگونه راضی می شوید برای من در مملوک خودم شریک قرار دهید؟

[بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا] این جمله اضراب و استدراک از مقدر است، گویا که گفته شده: آیا آنها با وضوح بطلان شرک آوردن برای آن برهانی هم دارند؟ پس فرمود: آنان برهانی بر ادعایشان ندارند، بلکه پیر و کسانى شدند که با شرک آوردن به خدا بدون اذن خدا به خودشان ظلم کردند و اسم ظاهر به جای ضمیر آوردن برای آن است که بدین وسیله آنها را ذمّ نماید.

[أَهُوَ آءَهُمْ بغيرِ علمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ] چه کسی هدایت می کند آنرا که خدا گمراه کرده است.

یعنی خداوند آنان را خواری گمراه کرد و کسی را که خدا گمراه کرده است هیچ کس نمی تواند به راه راست آورد.

[وَمَا لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ] و آنان کسی را ندارند که در مقابل عذاب خدا آنها را یاری کند.

آیات ۳۰ - ۴۰

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰) مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا

فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ
فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴) أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا فَهُوَ
يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵) وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً
فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ مَّا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ
يَقْتُلُونَ (۳۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ
وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷) فَآتِ ذَا
الْقُرْبٰى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ
يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأَوْلٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸) وَمَا آتَيْتُم
مِّن رَّبًّا لِيَرْبُؤًا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم
مِّن زَكٰوةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹) اللَّهُ
الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شَرِكِكُمْ
مَنْ يَفْعَلُ مِثْلَ ذٰلِكُمْ مِّنْ شَيْءٍ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا
يُشْرِكُونَ (۴۰)

ترجمه

پاکدلانه روی بدین بیاور، این فطرت الهی است که مردمان را برونق آن
آفریده است، در آفرینش الهی تغییری راه ندارد؛ این دین استوار است، ولی
بیشترین مردم نمی‌دانند. رو به سوی او آورده و از او پروا کنید و نماز را برپا دارید و
از مشرکان مباشید. از همان کسانی که دینشان را پاره پاره کردند و فرقه فرقه شدند؛
هر گروهی به آنچه دارند دلخوش هستند. و چون بلایی به مردم رسد انابت کنان
پروردگارشان را می‌خوانند سپس چون رحمتی از سوی خویش به ایشان بچشاند
آنگاه است که گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند. تا سرانجام درباره

آنچه به ایشان بخشیده‌ایم کفران پیشه کنند؛ و (از ظواهر زندگی) بهره‌ورید، زودا که حقیقت را بدانید. یا مگر برایشان حجتی نازل کرده ایم که درباره آنچه به آن شرک ورزیده‌اند سخن می‌گوید. و چون به مردم رحمتی بچشانیم به آن شادمان شوند و اگر به خاطر کار و کردار پیشینیان مکروهی به ایشان رسد آنگاه است که نومید می‌شوند. آیا ندانسته‌اند که خداوند روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده و برای هر کس که بخواهد تنگ می‌دارد؛ بی شک در این امر برای اهل ایمان مایه‌های عبرت است. پس به خویشاوند حَقّش را بده و نیز به بینوا و در راه مانده؛ این برای کسانی که در طلب خشنودی الهی هستند بهتر است و اینانند که رستگارانند. و هر ربایی که بدهی که بهره شما را از اموال مردم افزونتر کند در حقیقت نزد خداوند افزایش ندارد و هر زکاتی که در طلب خشنودی الهی بپردازی، اینان افزایش یاب هستند. خداوند کسی است که شما را آفرید و سپس روزیتان بخشید، سپس شما را می‌میراند، سپس زنده می‌دارد؛ آیا از شریکانی که قائلید هیچ کدام هست که چیزی از این کارها انجام دهد؟ او از آنچه شریکش می‌آورند، منزّه و فراتر است.

تفسیر

[فَأَقِمْ] اگر تو نمی‌توانی کسی را که خدا گمراهش کرده هدایت کنی و نمی‌توانی به او یاری برسانی پس اندوهناک بر آن مباش و از اهتمام به آنها منصرف و از میل به آنها روی گردان و رویت را فقط به سوی خدا کن.

[وَجْهَكَ لِلدِّينِ] راه به سوی خدا.

[حَنِيفًا] ظاهر و روش، یا خالص، آن حال از [وجه] یا از مضاف الیه

[وجه] یا از [الدِّين] است.

مقصود از دین راه تکوینی به سوی خداست که آن ولایت تکلیفی است و اقامه وجه برای دین یعنی بر پا داشتن صورت به سوی دین و آن به روی کردن در نماز به سوی قبله تفسیر شده است بدون توجه و التفات به راست و چپ و تفسیر به ولایت نیز شده است.

[فَطَرَتَ اللَّهُ] منسوب بر اغراء^(۱) یا مدح یا به تقدیر [خذ] است، یا مصدر فعل محذوف است که فعل مذکور بعد از آن دلالت بر آن می کند.

و فطرت عبارت از خلقتی است که مردم بلکه جمیع موجودات بر آن خلقت آفریده شده اند و آن ولایت تکوینی است که در همه موجودات سریان دارد و ولایت تکلیفی که همه مردم به آن مکلف شده اند مطابق ولایت تکوینی است.

[الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا] و تفسیرهای مختلفی که از معصومین عليهم السلام در مورد این آیه وارد شده به آنچه که ما ذکر کردیم بر می گردد.

[لَا تَبْدِيلَ لَخَلْقِ اللَّهِ] پس درباره آنچه که در وصی تو گفته اند و او را از مقامش منع کرده اند و هناک مباش که احدی بر تبدیل ولایت تکوینی و تکلیفی قادر نیست.

[ذَلِكَ] [رُوي به سوی دین کردن، یا این دین حنیف، یا ولایت تکلیفی همان دین قیّم است.

[الدِّينُ الْقَيِّمُ] نه غیر آن.
[وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ] بیشتر مردم نمی دانند که

(فرهنگ عمید)

۱. اغراء: برانگیختن، ادار کردن، آزمندگردانیدن

دین قیم همان ولایت است، که آن طریق به سوی خداست و لذا تمسک به صورت اسلام کرده و در همانجا توقف نمودند و به آن اهمیت دادند و از ولایت که دین حقیقی است اعراض کردند و صورت اسلام جز این نیست که هادی و راهنما به سوی ولایت باشد.

[مُنِيبِينَ إِلَيْهِ] یعنی به سوی این دین برگردند که آن راه قلب به سوی خداست، که آنها دائماً در حال بازگشت از کثرات به سوی خدا هستند و این بازگشت به سبب صنع خدا است که هر چیزی را آن چنان نموده است، که دائماً در حال زکاة دادن هستند، که عبارت و از بین رفتن فعلیتهای ناقص و بذل و بخشش تکوینی آنهاست.

و همچنین آنها دائماً در حال نماز هستند که عبارت از پوشش فعلیتهای کامل است که آن بازگشت به قلب و راه آن است.

یا مقصود بازگشت به سوی خدا است، که بازگشت به طریق قلب، بازگشت به خدا و بازگشت به قلب هم یک چیز است، فرق بین آنها اعتباری است.

و این جمله حال از فاعل [أقم] است به ضمیمه امت به رسول ﷺ یا حال از [الناس] است.

[وَأَتَّقُوا] ترسید از دین یا از خدا.

[وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ] معنی نماز و اقامه آن در اول سوره بقره گذشت. از مشرکین به خدا در وجوب یا در عبادت یا در طاعت یا در دین یا در اقامه نماز نشوید.

[مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ] یعنی کسانی که طریق توجه خود را یا طاعت یا نماز یا ولایتشان را متفرق و پراکنده ساختند بدین گونه که هر

یک از آنان راهی یا اطاعتی یا نمازی برای خود گرفتند غیر از آنچه که دیگری اتخاذ کرده، پس هر یک با دیگری اختلاف کرده است.

یا مقصود این است که هر کدام دین خود را پاره پاره کرده بدین گونه که برای خود راههای متعدّد یا طاعتهای متعدّد قرار داده یا هر یک دین خود را بر هواهای متعدّد متفرّق نموده، مانند مردی که مردمان دیگر سر او دعوا کنند، [فارقوا دینهم] خوانده شده، یعنی از راه انسانی خودشان را که خداوند بر همان فطرت آنها را آفریده که عبارت از ولایت تکوینی است جدا شده اند، یا از ولایت تکلیفی خودشان دور شده اند که به آنچه که از ولیّ امرشان به آنها رسیده است یا از علی علیه السلام جدا شده اند.

در آخر سوره انعام بیان کاملی از این آیه گذشت.

[وَكَاُنُوا شِيْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوْنَ] جمله حالیّه، یا صفت [شیعا] یا مستأنفه است جهت بیان حال آنها، یا تعلیل تفرّق و پراکندگی آنانست.

بدان که انسان چون از ناحیه فطرت وابسته است و تعلق دارد اگر بیدار و متنبّه شود و بداند که کمالات انسانی اش برای او حاصل نمی شود و آنچه که برای او حاصل شده است کمال کامل نیست، بلکه برای انسان کمالات مفقود نامتناهی وجود دارد.

پس اگر گم شده اش را پیدا نکرد و گم کننده ای جز سالک الی الله با قدم صدق کسی نبود به آنچه که نزد او است خوشحال نخواهد شد، بلکه از آنچه که دارد منزجر است و پشت به آن می کند.

ولی اگر انسان گم شده ای نداشته باشد و خیال کند که کمالات همان مقدار است که او دارد، او وابستگی و تعلق پیدانمی کند جز به همان کمالاتی

که نزد او است و برای او حاصل شده است، مانند کمالات صوری از قبیل علوم و عقائد و صفات و اخلاق و مکاشفات و اموال و اولاد.

پس هر حزب و گروهی به آنچه که نزد او است خوشحال است، حتی رفتگر خوشحال به کمالی است که در جارو کردن دارد، ساحر و جادوگر خوشحال به سحرش، تاجر به تجارتش و عالم به علمش و عابد به عبادتش و زاهد به زهدش و عارف به عرفانش و خلاصه هر کس به کار خودش خوشحال است.

[وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ] هرگاه به مردم رنج و المی برسد دعای می کنند و خدای رامی خوانند چه در این موقع حجاب و پرده نفس و مانع رجوع و سلوک الی الله برداشته می شود و از بین می رود.

[ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةٌ] پس از خلاصی از آن رنج و رسیدن به نعمت.

[إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ] ناگهان گروهی از آنان شرک می آورند، نه همه آنها، چون قوه و اهمه بر همه آنان غلبه نمی کند و از شکر نعمت آنها مانع نمی شود، همانطور که در حال رنج و درد قوه‌ی و اهمه آنها را از پناه بردن به خدا و دعا جهت رفع زیان و بر طرف شدن درد و رنج مانع نمی شود.

[بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ] به پروردگار مطلق خویش شرک می آورند که بت‌ها و ستارگان و هواها رامی پرستند و آنها را با خدای تعالی مساوی می دانند، یا به ربّ مضاف شرک می آورند که غیر ولیّ امرشان را با ولیّ امر مساوی می دانند.

[لِيَكْفُرُوا] کفران آنان حاصل شده است یا لام برای غایت است و

داخل بر عتت غائی نیست، یعنی بعد از شرک آوردن کفران حاصل می شود.
[بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ] کفران نمایند به آنچه دادیم یعنی بر طرف کردن
 سختی و دادن نعمت.

[فَتَمَتَّعُوا] التفات جهت مبالغه در تهدید است.

[فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ] به زودی خواهید دانست که شرک آوردن یا
 تمتع و لذت بردن شما وزر و وبال بر شما بوده است.
[أَمْ أَنْزَلْنَا] بلکه آیا ما انزال نمودیم؟
[عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا] حجت و دلیلی، یا صاحب سلطنت از ملائکه بر
 آنان فرستادیم.

[فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يَشْرِكُونَ] لفظ [ما] موصوله یا
 مصدریه است، یعنی او از شرک آوردن سخن می گوید که شرک می آورند، یا
 او از شرک آوردن شریکی سخن می گوید که با او شرک می آورند، یا از
 شرک آوردنشان به خدا سخن می گویند.
 یا آنها در ولایت به علی عليه السلام شرک می آورند و همین معنا مقصود
 است.

[وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً] وقتی به مردم نعمت و وسعت در
 مال و اولاد دادیم، یا صحت در جسم و اولاد دادیم.
[فَرِحُوا بِهَا] خوشحال می شوند، چون تعلق و وابستگی آنها به
 چیزی است که فعلاً نزد آنها موجود است، یعنی نفس و قوای آن و ملامت و
 سازگاریهای آن.

**[وَإِنْ تُصِيبِهِمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ إِذَا هُمْ
 يَقْنَطُونَ]** گر به آنها با دست خودشان بدی برسد از رحمت خدا مأیوس

می‌شوند.

[أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ] آيا

نمی‌بینند که خداوند برای هر کس که بخواهد روزی را وسیع می‌کند و بر آن قادر است.

تا در حال راحتی و خوشحالی شکر نعمت به جای آورند، در حال سختی از خدا بخواهند و درخواست گشایش کنند و تنها به آنچه که موجود است خوشحال نشوند، در هنگام فقدان آن از رحمت خدا نومید نشوند.

[إِنَّ فِي ذَٰلِكَ] در اختصاص بسط روزی و تقدیر به خدای تعالی

که از شأن او این است که هر بیننده‌ای او را ببیند، زیرا که آثار خدای تعالی ظاهر و روشن است، چه دیده می‌شود که صاحبان حيله‌های دقیق و اشخاص زرنگ در تحصیل معیشت از وسعت در معیشت محروم هستند و صاحبان بلاهت و اشخاص ساده و کسانی که راه تحصیل معیشت را بلد نیستند روزی وسیع و زندگی خوبی دارند.

[لَا يُاتِي] نشانه‌های متعددی است که دلالت بر علم خدای تعالی

و عنایت او به خلقش، تدبیرش برای آنان و حکمت او در تدبیرش، عجز آنان از تحصیل آنچه را که می‌خواهند و مسخر شدن آنها برای غیر خودشان دارد.

[لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] نشانه‌ها و آیات برای گروهی است که بایعت

خاص ایمان بیاورند، زیرا با دین ایمان است که در قلب باز می‌شود و با باز شدن در قلب آیات را از آن جهت که آیات و نشانه‌ها هستند درک می‌کند.

[فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ] اگر

بسط روزی و تقدیر به دست خدای تعالی است پس به آنچه که در دست تو است بخیل نباش و حق هر صاحب حقی را بده و این آیه با تفصیل در تفسیر

آن در اوّل سوره بنی اسرائیل گذشت.

[ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ] دادن حقّ صاحب حقّ بهتر است برای کسانی که وجه خدا را می خواهند و از جمله ی اعطای حقّ برای صاحب حقّ است اعطاء امامت برای علی عليه السلام و اعطای سعده ی صدر و قلب برای مستحقّین آن و این اعطای حقّ صاحب حقّ برای سالکین الی الله و طالبین وجه خدا که همان ملکوت ولیّ امرشان است بهتر است، اگر چه برای منافقین که به زندگی دنیا راضی شدند و با آن آرامش یافتند خوب نباشد.

[وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] فلاح و رستگاری منحصر در بیعت کنندگان با بیعت خاصّ و سالکین الی الله و طالبین ظهور ملکوت ولیّ امرشان است.

[وَمَا آتَيْتُمْ] این جمله خبر در معنای نهی است، لذا عطف آن به امر نیکو شده است.

چون نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصل در خطاب اوّل بود، بلکه اصل حقوق عبارت از خلافت بود، اعطای این حقّ منحصر در رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را خدای تعالی مخصوص به خطاب نمود.

و چون منظور از حکم دوّم امتّ محمد بود خدای تعالی امتّ را با او در خطاب جمع کرد، یا خطاب را به امتّ برگردانید.

[مِنْ رَبِّا] ربا چیزی است که با زیادی برگردانده شود مانند قرض یا هدیه با قصد عوض، این در اخبار تخصیص خورده به هدیه ای که در آن عوض زیادتر متوقّع است.

از امام صادق عليه السلام وارد شده که فرمود: ربا دو نوع است: ربایی که

خورده شود و ربایی که خورده نشود، اما ربای جایز هدیه‌ی تو به شخص است تا به ثواب برتر و بالاتر از آن برسی، پس این ربایی است که خورده می‌شود و آن قول خدای تعالی است: [و ما آتیتم من رباً... تا آخر] و اما ربایی که خورده نمی‌شود آن است که خداوند از آن نهی کرده و وعده آتش بر آن داده است^(۱).

و از امام باقر علیه السلام آمده است: ربا آن است که شخص چیزی ببخشد، یا هدیه بدهد تا به ثواب بیشتر از آن برسد، که در آن نه اجر است و نه گناه^(۲).
و لفظ [آتیتم] [آتیتم] با قصر خوانده شده، یعنی آنچه که آوردید تا به ربا داده شود.

لیربوا [لیربوا] لفظ [یربوا] با یاء تحتانی به صورت مفرد از ثلاثی مجرد و با تاء فوقانی به صورت جمع از باب افعال خوانده شده است.
[فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّنْ زَكَاةٍ] هدیه یا صدقه یا قرض.

آیات ۴۱ - ۵۰

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ
لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱) قُلْ سِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُشْرِكِينَ (۴۲) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۳۴. کافی: ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۶.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۳۴. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۰۶.

لَا مَرَدَّ لَهُ مِنْ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ (۴۳) مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ
 كُفْرُهُ، وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يَهْدُونَ (۴۴) لِيَجْزِيَ
 الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
 الْكَافِرِينَ (۴۵) وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ
 وَ لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ، وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ
 فَضْلِهِ، وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۴۶) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا
 إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا
 وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷) اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ
 الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ
 كِسْفًا فَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ، فَإِذَا أَصَابَ بِهِ، مَنْ يَشَاءُ
 مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبِشِرُونَ (۴۸) وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ
 يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (۴۹) فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ
 اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَ هُوَ
 عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰)

ترجمه

به خاطر کار و کردار مردم تباهی در برّ و بحر فراگیر شده است تا خداوند
 جزای بخشی از کار و کردارشان را به آنان بچساند باشد که باز گردند و به خود آیند.
 بگو در زمین سیر و سفر کنید آنگاه بنگرید سرانجام کسانی را که بیشتر بودند چگونه
 بوده است؟ که بیشترشان مشرک بودند. پس روی دلت را پیش از آنکه روزی بی
 بازگشت از جانب خداوند فرارسد که در آن روز مردم از هم جدا شوند به سوی دین
 استوار بدار. هر کس کفر ورزد کفرش به زیان اوست و کسانی که کرداری شایسته

پیشه کنند برای خودشان پیش اندیشی کرده‌اند. تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، از فضل خویش جزا دهد، چرا که او کافران را دوست ندارد. و از آیات او این است بادهارا بشارت دهنده (باران رحمت) می‌فرستد تا به شما از رحمت خویش بچشانند و تا کشتیها به امر او جریان یابند و شما از فضل او در طلب روزی خود برآیید، باشد که سپاس بگزارید. و به راستی پیش از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم؛ آنگاه ایشان معجزات را به نزد آنان آوردند (و با انکار مواجه شدند) و ما از کسانی که گناه (و بد عملی) کرده بودند، انتقام گرفتیم، یاری رساندن به مؤمنان حقیقی است که بر عهده ماست. خداوند کسی است که بادهارا می‌فرستد که ابرها بر می‌انگیزد و آن را در آسمان هر گونه که بخواهد می‌گستراند، آن را پاره پاره می‌کند و باران درشت قطره را می‌بینی که از لا به لای آن می‌تراود، چون آن را به هر یک از بندگانش که بخواهد برساند، آنگاه است که شادی می‌کنند. و بی شک پیش از آنکه بر ایشان فرو فرستاده شود (آری) پیش از آن نومید بودند. پس به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را پس از پژمردنش زنده می‌دارد، آری او زندگی بخش مردگان است و او بر هر کاری تواناست.

تفسیر

[ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ] فساد ضد صلاح است، صلاح در هر چیزی عبارت از آن است که آن چیز طبق مقتضای طبیعتش باشد، فساد آن است که خارج از مقتضای طبیعتش باشد و گاهی فساد در اخذ مالی به صورت ظلم استعمال می‌شود و در مورد خشکسالی نیز به کار می‌رود. و مقصود از ظهور فساد کثرت و زیادی فساد است بنحوی که نمی‌تواند مخفی باشد، یا فساد بر صلاح یا بر عدل یا بر فراوانی نعمت غالب

باشد.

مقصود از دریا خود دریا یا قریه هایی است که در دریا و سواحل آن است.

[بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ] فساد در زمین جز سبب شوم بودن اعمال مردم و زشتی آنها در زمین نیست، اعم از آنکه مقصود از فساد خروج اشیاء از مجرای طبیعی باشد یا مقصود ظلم و خشکسالی باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: ^(۱) زندگی حیوانات دریایی به وسیله باران است، هرگاه باران ایستاد فساد در خشکی و دریا ظاهر می شود، آن هنگامی است که گناهان و معاصی زیاد شود.

و امام باقر علیه السلام فرمود: ^(۲) به خدا سوگند این همان وقتی است که انصار گفتند از ما امیری باشد و از شما امیری.

[لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا] خداوند با فساد جزای بعضی از اعمالشان را به آنها می چشاند، چون جزای همه اعمال جز در آخرت نمی باشد.

[لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] شاید که آنها از گناهان برگردند.

[قُلْ] بگو ای محمد صلی الله علیه و آله.

[سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ] در زمین سیر کنید ببینید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه شد.

۱- تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۰.

۲- صافی: ج ۴، ص ۱۳۵. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۰.

آنها گناه می کردند و کارهای زشت انجام می دادند، پس خداوند بعضی از جزای اعمالشان را به آنها چشانید، تا شما عبرت بگیرید و یقین کنید که اعمال بدون پاداش و جزای ماند، نه در دنیا و نه در آخرت، مکرر تفسیر زمین به زمین عالم صغیر و عالم کبیر، زمین قرآن و اخبار و سیرتهای گذشته در این تفسیر بیان شده است.

[كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ] بیشتر آنان مشرک بودند، یعنی شرک آنها را به سوء عاقبت در دنیا و آخرت مبتلا کرد. پس از شرک دست شسته و از بدی سرانجام آن بترسید و برحذر باشید.

[فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ] این جمله را تکرار کرد، چون هر یک از دو جمله شاخه ای از مطلبی است، نیز تأکیدی است تا راهرو به دین خدا اهتمام نماید، دیگر آنکه جمله اول تنها خطاب به نبی ﷺ است، در حالی که این جمله خطاب به او و کنایه از امتش می باشد.

[مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنْ اللَّهِ] یعنی قبل از آنکه روزی بیاید که خداوند آنروز را بر نمی گرداند، یا آن روز را بر نمی گرداند، کس هم نمی تواند خدا را از تصرف باز دارد.

[يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ] یعنی آنروز متفرق و پراکنده می شوند، بیان این جمله در همین سوره در تفسیر قول خدا: [و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ] بیان می شود.

[مَنْ كَفَرَ] بیان تفرق و پراکندگی آنها یا بیان علت تفرق آنهاست. [فَعَلَيْهِمْ كُفْرُهُمْ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسٍ لَهُمْ يَمْهَدُونَ] یعنی کسی که عمل صالح انجام می دهد منزل خود را در بهشت درست می کند، با عملهایشان آن منزلها را برای خودشان اصلاح می کنند، نه برای

دیگران.

لذا حضرت صادق علیه السلام فرمود: ^(۱) عمل صالح، صاحبش را به بهشت پیش می‌برد و برای او خدمتگزار تهیّه می‌کند، چنانچه یکی از شما خدمتگزارانی برای خود می‌گمارید.

[لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا] این جمله علّت قول خدا: [أقم وجهك] یا [القيّم] یا [یأتی یوم] یا [لامردّله] یا [یصدّعون] است و مقصود از ایمان ایمان عامّ است که با بیعت عامّ نبوی و قبول دعوت ظاهری حاصل می‌شود. و مقصود از عمل صالح ایمان خاصّ است که با بیعت خاصّ ولوی و قبول دعوت باطنی پدید می‌آید، یا مقصود از ایمان خاصّ است که با بیعت ولوی حاصل می‌گردد، که در این صورت:

[وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ] اشاره به عمل به چیزی است که در عهد و بیعت با او گرفته شده است.

[مِنْ فَضْلِهِ] جزای آنان به سبب اعمالشان نیست زیرا کسی به وسیله عمل خویش داخل بهشت نمی‌شود، بلکه به محض فضل و کرم خداست.

[إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ] سیاق عبارت مقتضی بود که بگوید: [ویجزی الذین کفروا] ولی به این عبارت عدول کرد تا اشاره به این باشد که جزای کافران را غایت‌های ذاتی نیست، بلکه آن از تبعات و لوازم اعمال و کفر آنهاست و مکررّ این مطلب گذشته است که امثال این عبارت در معنای مبعوض بودن آنان استعمال می‌شود اگر چه مفهوم جمله اعمّ است.

۱- صافی: ج ۴، ص ۱۳۵. مجمع‌البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۰۷.

[وَمِنْ آيَاتِهِ] این جمله عطف بر جمله [اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ] است، چه معطوف عليه در معنای این است: [من آیاتہ أن خلقکم ثم رزقکم ثم أماتکم... تا آخر]

[أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ] از آیات خدا این است که باد را جهت حمل ابرها و حرکت دادن آنها هر جا که بخواهد می‌فرستد، سپس بارانیدن باران و توسعه‌روزی بر شما از جمله آیات خدا است که دلالت بر مبدأ دانا و حکیم و مرید و رئوف و مهربان می‌کند.

[وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ] این جمله عطف بر [مبشّرات] است که آن در معنای [لیبشّرکم به] می‌باشد.

[وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ] و تاکشتی را بادها به امر خدا به حرکت درآورند، چه اگر بادها نباشند کشتی بر روی آب حرکت نمی‌کند، خواه آن بادها به امر خدا باشد، یا ساختگی به دست مردم، مانند کشتی‌هایی که با بخارهای مصنوعی حرکت می‌کنند.

[وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ] تا از فضل خدا روزی طلب کنید، این طلب روزی با جریان کشتی در دریا حاصل می‌شود، یا با مطلق چیزهایی که از باران و باد پدید می‌آید.

[وَلَعَلَّكُمْ] شاید شما متنبّه شوید به اینکه آن نعمت‌ها از جانب خدا است و هیچ کس بر امثال آن نعمت‌ها قدرت ندارد.

[تَشْكُرُونَ] پس شما نعمت‌های خدا را شکرگزار باشید.
[وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ] قبل از تو رسولانی را به سوی قومشان فرستادیم و بیّنات و دلیل‌های روشنی با خود آورده بودند، چنانچه تو را به سوی قومت فرستادیم

و دلیل‌های روشنی را خود آوردی، پس همچنانکه آن اقوام پیشین رسولان خود را تکذیب کردند، قوم تو نیز تو را تکذیب نمود.

[فَأَنْتَقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُ مَوْا] و ما از اقوام رسولان پیشین

که مرتکب جرم شدند انتقام گرفتیم، پس قوم تو هم باید از تکذیب تو و انتقام ما بترسند، تو و مؤمنین بر آزار آنها صبر کنید، که ما شما را یاری خواهیم کرد و از مجرمین انتقام خواهیم گرفت.

[وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ] و یاری رساندن بر مؤمنین

بر ما حق و حتمی است و کسی که یاری او و پیروز گردانیدن او بردشمنانش حق و حتمی باشد نباید از دشمنی کسی اندوهناک باشد.

و این آیه دل‌داری کاملی برای مؤمنین و تقویت قلوب آنها و بزرگداشت شأن آنهاست، از آن جهت که خدای تعالی آنها را بر خود صاحب حق قرار داده است.

از نبی ﷺ آمده است: ^(۱) هیچ مرد مسلمانی نیست که از ناموس برادرش دفاع کند مگر آنکه بر خدا حتم و واجب شود که آتش جهنم را در روز قیامت از او بردارد.

سپس رسول خدا ﷺ این آیه را تلاوت نمود: [وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ] و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است: ^(۲) در یاری مؤمن همین بس است که ببیند دشمنش گناه می‌کند.

[اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ] این جمله مستأنفه و در مقام تعلیل

۱- صافی: ج ۴، ص ۱۳۶. مجمع البیان: ج ۷ و ۸ ص ۳۰۹.

۲- صافی: ج ۴، ص ۱۳۶. من لایحضره الفقیه: ج ۴، ص ۳۹۸، ح ۵۸۵۱.

است.

[فَتَثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ] خداوند باد را می فرستد تا ابرها را در فضا برانگیزد.

[فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ] هر طور که بخواهد، یعنی در حال حرکت و ایستاده، کند و تند، غلیظ و رقیق، دارای باران و برف و تگرگ، خالی از همه اینها.

[وَيَجْعَلُهُ كَسَفًا] بعد از بسط آنها را قطعه‌های متراکم قرار می دهد، یا گاهی آنها را بسط می دهد و پهن و باز می کند، گاهی آنها را فشرده و متراکم قرار می دهد.

[فَتَرَى الْوَدْقَ] پس باران را می بینی.
[يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ] هر گاه باران به سرزمین بندگانش برسد.
[إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ] با آمدن باران و برف یکدیگر بشارت می دادند.

[وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ] و آنها قبل از آنکه باران بیاید از آمدن باران و رویدن گیاهان ناامید بودند.
[فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] این جمله تعمیم بعد از تخصیص است جهت تأکید زنده شدن زمین پس از مرگ که نشانه عمومی زندگی پس از مرگ است.

آیات ۵۱-۶۰

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ مَّ بَعْدِهِ
يَكْفُرُونَ (۵۱) فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ
إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۵۲) وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَى عَنِ
ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ()
۵۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ مَّ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً
ثُمَّ جَعَلَ مِنْ مَّ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ
الْقَدِيرُ (۵۴) وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ
سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ
الْبَعْثِ وَ لَكِنَّا كُنَّا كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۶) فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ
الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷) وَ لَقَدْ
ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ
لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸) كَذَلِكَ يَطْبَعُ
اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ
حَقٌّ وَ لَا يَسْتَحْفَتُكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)

ترجمه

و اگر بادی بفرستی و آن (کشتزار) رازرد شده بیند، بعد از آن کفر (انکار) پیشه کند. بدان که تو مردگان را سخن نشنوی و به ناشنویان چون پشت کنند آوایی نشنوی. و تو به راه آورنده نابینایان از گمراهیشان نیستی؛ تو سخنی نشنوی جز به کسانی که به آیات ما ایمان دارند و خود اهل تسلیم اند. خداوند کسی

است که شمارا از حالت ناتوانی آفرید، سپس بعد از آن ناتوانی، توانایی پدید آورد، سپس دوباره پس از توانایی پیری و ناتوانی قرار داد؛ هر آنچه خواهد می آفریند و او دانای تواناست. و روزی که قیامت برپا شود گناهکاران سوگند خورند که (در دنیا یا گور) جز ساعتی درنگ نکرده اند، بدینسان بیراه می رفتند. و کسانی که از دانش و ایمان برخوردار شده اند گویند بر وفق کتاب الهی تاروز رستاخیز درنگ کرده اید، پس این روز رستاخیز است، ولی شما به هیچ وجه نمی دانستید. چنین روز ستم پیشگان را عذرخواهیشان سود ندهد، عذرشان را نپذیرند. و براستی در این قرآن برای مردم هر گونه مثلی زده ایم و اگر معجزه ای برای آنان بیاوریم، کافران گویند شما جز باطل اندیش نیستید. بدینسان خداوند بر دلهای کسانی که حق را در نمی یابند مهر می زند. شکیبایی پیشه کن و بدان که وعده الهی حق است و مبادا نامؤمنان تو را از راه بدر برند.

تفسیر

[وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا] اگر ما بر زراعت ها و سایر نباتات و درختان که آثار رحمت خداست و احیای زمین به وسیله آنهاست.
 [رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا] بادی می فرستادیم که اثر رحمت خدا یا ابر را می دیدند.
 [مُصْفَرًّا] که چگونه به وسیله باد گرم یا ابر خالی از باران همه برگ ها زرد می شوند.

[لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ] آنها پس از آن به کفر به خدا و نعمت دادن او را از سر می گیرند، چون آنها فکر نمی کنند که خدای تعالی به بندگانش مهربان است، کاری که درباره آنها انجام میدهد به غایتی

برمی‌گردد که به خود آنها برمی‌گردد، از خدای تعالی جز رحمت چیزی نیست، ولی در بعضی قابل‌ها گاهی رحمت قهر و درد سر می‌شود، این جز از جانب قابل نیست.

[فَ] پس اینان با حیات انسانی زنده نیستند، با چشم و گوش انسانی نمی‌بینند و نمی‌شوند.

[إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى] تو نمی‌توانی مردگان از حیات انسانیت بشنوانی، بر نشنیدن آنها اندوهناک مباش، در عدم هدایت آنها خودت را سرزنش نکن.

[وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ] یعنی حیات آنها حیات حیوانی است و آنها نسبت به گوش انسانی کر هستند.

[إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ] یعنی اگر کر روی به تو آورد بالآخره با اشاره می‌شود به او مطلب را فهماند، ولی اینان کر هستند و پشت به تو و به حق کرده‌اند، اگر آنها روی به تو می‌کردند خداوند آنها را می‌فهمانید. چنانچه گفته شده:

نی غلط گفتم که گر کر سر نهد پیش وحی کبریا سمعش دهد
[وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا
مَنْ يُؤْمِنُ] تو نمی‌توانی بشنوانی مگر کسی را که اذعان کند، با بیعت عام
یا خاص ایمان آورد.

[بِأَيَاتِنَا] و بزرگترین آیات انبیا و اولیا عليهم السلام و اصل همه علی عليه السلام است.

[فَهُمْ مُسْلِمُونَ] آنان که ایمان به آیات ما آوردند مطیع تو هستند، یا با بیعت اسلامی تسلیم تو هستند.

[اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ] جمله مستأنفه، در مقام امتنان و اظهار آیات و نشانه‌هاست، گویا که گفته‌است: خدای تعالی، نه غیر او شمارا آفریده‌است؛ [مِنْ ضَعْفٍ] از ماده ضعیف، که این خود از جمله آیات خداست، پس چرا از او به سوی غیر او روی برمی‌گردانید، یعنی شمارا از ماده ضعیفی آفریده تا آنجا که شما نیرومند و قوی و خصم همدیگر شدید، ممکن است ضعف را به منزله ماده انسان قرار داده‌باشد تا مبالغه در ضعف ماده‌ی او باشد، در همه‌ی این معانی با ضمه [ضا] و فتحه‌ی آن خوانده‌شده و معنای همه یکی است.

[ثُمَّ جَعَلَ مِنْ مِّمٍّ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ مِّمٍّ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا] و پس از ضعف و ناتوانی توانا کرد و بعد از توانایی و جوانی به ضعف و سن میانسالی و کهولت برگردانید.

[وَأَشْيَبَهُ] یعنی سن پیری که موی سفید می‌شود، ممکن است مقصود هم ضعف و هم سفید شدن مو در پیری باشد.

[يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ] خداوند ضعف و توانایی و پیری و جوانی را می‌آفریند، چنین نیست که آفریدنش هر چه را که بخواهد منوط به حکمت نباشد، چه خداوند جز آنچه را که به حال خلقش شایسته‌تر باشد، نمی‌خواهد. [وَهُوَ الْعَلِيمُ] و خداوند به خلقش و آنچه که در آن صلاح آنهاست داناست.

[الْقَدِيرُ] بر آنچه که می‌خواهد تواناست، پس جز آنچه را که صلاح خلقش در آن است، نمی‌خواهد.

[وَأَيُّكُمْ يَوْمَ تَقُومُ] عطف بر قول خدا: [اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ] است، یا حال است به تقدیر مبتدا یعنی این است چگونگی خلقت آنها و امتداد مدت و امر آنها.

[السَّاعَةُ] و روزی که قیامت صغری، یا کبری بر پا می شود.
 [يُقْسِمُ الْجُرْمُونَ] مجرمین قسم یاد می کنند، یعنی از غایت
 وحشت و ترس و اختلال مدارکشان سوگند می خورند.

[مَا لِبَشَرٍ] که در دنیا جز ساعتی درنگ نکردند، یعنی در دنیا
 درنگ نکردند اگر مقصود از ساعت ساعت احتضار باشد، یا در دنیا و
 برزخ ها اگر منظور قیامت کبری بعد از برزخ ها باشد.

[غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ] آنها این چنین بودند در دنیایشان، یعنی از
 حقّ و آنچه که برای آنها معلوم و مشهود بود و غائب نبود روی
 می گردانیدند.

[كُنُوا يُؤْفَكُونَ] از حقّ که برای آنها مشهود بود مثل امر آخرت
 و صحت رسالت و صدق امامت و خلافت روی برمی گردانند و به ناحقّ به
 دورغ روی می آورند.

[وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ] این جمله عطف بر جمله ی [كَذَلِكَ
 كُنُوا يُؤْفَكُونَ] و آوردن لفظ ماضی برای اشاره به تحقق وقوع آن است، یا برای
 اشاره به این است که قضیه نسبت به مقام مخاطب که عبارت از محمد ﷺ است،
 ایمان عبارت از اذعان و انقیاد است، یا مقصود از علم، علم به احکام رسالت و قبول
 آن است، چه لفظ علم زیاد در قبول احکام رسالت و علم تقلیدی یا تحقیقی به آن
 احکام استعمال می شود.

و مقصود از ایمان، ایمان خاصّ است که بایبعت خاصّ ولوی و قبول
 دعوت باطنی حاصل می شود، که در این صورت معنای آیه چنین می شود:
 کسانی که با قبول دعوت ظاهری اسلام آوردند و با قبول دعوت باطنی ایمان
 آوردند چنین گفتند...

ممکن است مقصود از علم، علم تحقیقی و مقصود از ایمان، ایمان شهودی باشد که آن دو جمع نمی‌شوند مگر در کسی که خلیفه خدا شده باشد. چنانچه امام رضا علیه السلام در وصف امامت می‌گوید: ^(۱) پس علی علیه السلام امامت را به امر خدای تعالی قبول کرد بر طبق آنچه که خدای تعالی واجب کرده است، پس امامت در ذریه‌ی برگزیده او فرض گشت، ذریه‌ای که خداوند به آنها علم و ایمان داده است، آنجا که فرموده: [وَقَالَ الَّذِينَ اتُّوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ].

[وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ] در مکتوب خدا، آن عبارت است از عالم طبع، عالم برزخ‌ها، عالم بدن طبیعی و بدن برزخی، که همه اینها کتاب خدا است که خداوند آن را با دست خودش نوشته است. [إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ] از اول خلقت و در عالم طبع و برزخ‌ها تا روز قیامت کبری در همان حال ماندید.

[فَهَذَا يَوْمٌ أَلْبَعَثَ] پس این روز بعث است و زمان فرارسیدن و مدّت آن را جز خدا کسی نمی‌داند، در شما به جهت نهایت وحشتی که دارید دیگر شعور و احساس به آن مدّت طولانی نمانده است.

[وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ] ولیکن شما به آمدن طولانی علم پیدانکردید، چون حیران و سرگردان هستید و شعوری برای شما باقی نمانده به روز بعث و برانگیخته شدن نیز علم ندارید و طبق آنچه که ما آیه را تفسیر و بیان نمودیم دیگر احتیاجی به تکلفات و زحماتی که مفسّرین مرتکب آنها

۱- صافی: ج ۴، ص ۱۳۷. عیون اخبار الرضا: ج ۱، ص ۱۷۲، باب ۲۰، ح ۱. الکافی: ج ۱، ص ۱۹۹.

شده اند نیست.

[فَيَوْمَ مَعِدٍ] این کلمه از جمله‌ی قول کسانی است که به آنان علم

داده شده، یا آن از قول خدای تعالی است.

[لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ]

معذرت خواهی ستمگران فایده‌ای به حال آنان ندارد، نه با آنها طوری رفتار می‌شود که راضی شوند، که لفظ [یستعتبون] از [عتبی] به معنای رضایت است نه از [عتب] به معنای امر کریمه و زشت، به معنای این است که آن ظالمین حتی ملامت هم نمی‌شوند، بنا براینکه از عتاب به معنای ملامت باشد، یعنی به جهت اسقاط آنها از درجه ملامت و سرزنش، دیگر ملامت نمی‌شوند.

[وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ] در

این قرآن برای مردم از هر مثلی زدیم که از آن پند گیرند و موجب انذار و بشارت آنها شود، لیکن آنها پند نمی‌گیرند، انذار نمی‌شوند.

[وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا

مُتَّبِلُونَ] و عطف یا حالیه است، آیه خطاب به رسول ﷺ و مؤمنین می‌باشد یعنی آنها به علت شقاوتی که دارند این مثل‌ها و بیم دادنها عناد آنها را اضافه می‌کند، به نحوی که وقتی آیت و نشانه‌ای از تو ببینند که دلالت بر صدق تو کند آنرا انکار می‌کنند، تو را به باطل نسبت می‌دهند.

[كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ]

اینچنین خداوند بر دلهای کسانی که نمی‌دانند مهر می‌زند یعنی، کسانی که به نخستین مرتبه علم متّصف نیستند، نخستین مرتبه علم عبارت از نوری است که خداوند در قلب هر کس که می‌خواهد می‌تاباند، کسی که دارای این مرتبه

از علم نباشد بر دلش مهر زده شده اگر چه از مقداری از مدرکات کسبی پر شده باشد.

[فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ] وعده خدا به یاری تو و غالب کردن دین تو بر دین‌ها، یا وعده یاری خلیفه تو و احقاق حقّ او [حَقُّ] حقّ است و تغییر نمی‌پذیرد [وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ] آنان که ایمان و ایقان ندارند تو را و ادا بر جهل کنند، امانی توانند تو را از حقّی که بر آن هستی برگردانند.

سورة لقمان

این سوره مکی است، برخی گفته‌اند: (۱) غیر از سه آیه، آن قول خدا: [و لو أنّ ما فی الارض تا آخر سه آیه] بقیّه این سوره مکی است و این سوره شامل سی و سه یا سی و چهار آیه است.

آیات ۱-۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) هُدًى وَرَحْمَةً
لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ
الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيتَّخِذَهَا هُزُوًا

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۶) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَآلِيٰ
مُسْتَكْبِرًا كَانُوا لَمْ يَسْمَعُهَا كَأَن فِي أذُنَيْهِ وَقَرَّأَ فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ (۷)

ترجمه به نام خداوند بخشنده مهربان

الم (الف. لام. میم). این آیات کتاب حکمت آموز است. رهنمود و رحمتی برای نیکوکاران. کسانی که نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به آخرت یقین دارند. اینانند که از سوی پروردگارشان از هدایتی برخوردارند و هم اینانند که رستگارانند. و از مردمان کسی هست که خریدار سخنان سرگرم کننده است تا بی هیچ عملی مردمان را از راه خدا گمراه گرداند، آنرا به ریشخند گیرد، اینانند که عذابی خفت بار در پیش دارند و چون آیات ما بر او خوانده شود متکبران روی برگرداند که گویی آنرا نشنیده است، چنانکه گویی در گوشهایش سنگینی ای هست، پس او را از عذاب دردناک خبر ده.

تفسیر

در اوّل سوره بقره و در غیر آن مطالبی گذشت که ما را از تفسیر این آیات بی نیاز می‌کند.

[وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ] لفظ اشترا در معاوضه مطلق استعمال می‌شود اعمّ از اینکه عوضین ثمن و مثنی از اعیان باشند یا غیر اعیان، اعمّ از آنکه غیر مقرون به صیغه مخصوص باشد یا نباشد.

بنابر این اشترا صادق است بر بذل اموال بر و عطاء، قصه گوها و نقال‌ها که افسانه نقل می‌کنند و نیز صدق می‌کند بر بذل قوا و استعدادها و عمرها در گوش دادن به چیزی که لذت نفس و خیال در آن است، نه عقل، اعمّ از آنکه مسموع قرآن و

اخبار باشد یا اباطیل و افسانه‌ها.

لهو حدیث عبارت از چیزی است که تو را از خدا و آخرت مشغول کرده و باز دارد، از قبیل گفتارهای زبانی، فعلهای ارکانی.

و احادیث نفسی، اعم است از آنکه بازدارنده و شاغل قران و خبر از معصوم علیه السلام و عبادت شرعی باشد، یا ذاتاً لهو و معصیت، زیرا در هر قول و فعلی یک جهت عقلانی است و یک جهت شیطانی، پس اگر گوش دادن و اشتغال به آن از جهت عقلانی اش باشد آن حدیث صحیح عقلانی می شود اگر چه صورت آن باطل و گناه باشد، اگر استماع و اشتغال به آن از جهت شیطانی اش باشد آن لهو حدیث است اگر چه صورتش صورت قرآن و اخبار معصومین باشد.

مقصود خدای تعالی این است که قرآن و آیات آن هدایت و رحمت برای نیکوکاران و گمراهی و نقتت برای بدکاران است، لیکن خداوند از این عبارت عدول نمود تا قرآن را از نسبت گمراه کردن و نقتت تنزیه کرده و تصریح نماید به اینکه گمراهی و نقتت جز از جانب خودشان نیست، که آنان با بدی استعداد و کارشان بوسیله قرآن که هدایت از جانب خدا است گمراه می شوند، قرآن در گوشه‌هایشان مانند افسانه حدیث لهو می شود.

[لِيُضِلَّ] و لفظ [لِيُضِلَّ] با فتحه یاء و ضمّه ی آن خوانده شده، لام مانند لام در [لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا] است، یا لامی که برای علّت غائی داخل می شود. زیرا بعضی از مردم به ملامی مشغول می شوند در حالی که مقصودشان گمراهی یا گمراه کردن نیست، یا مقصودش هدایت یافتن است، ولی گمراه می کند و گمراه می شود بدون آنکه خودش بفهمد و بعضی از مردم به قصد گمراه کردن مشغول ملامی می شوند، مانند کسی که تحصیل علم می کند تا شریعت را فاسد سازد.

[عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ] بدون علم و با اشترا مردم را گمراه می‌کند، یا نمی‌داند که اشترا مذکور گمراهی و گمراه کردن است، یا علم به گمراه بودن و گمراه کردن آن ندارد، یا اصلاً متّصف به علم نیست، در این صورت تنکیر لفظ [علم] برای جنس یا برای فرد غیر معین است، ولی نسبت به فرد غیر معین استغراق دارد، چون بعد از لفظ [غیر] واقع شده که در معنی نفی است و ممکن است تنوین برای تفخیم باشد، یعنی بدون علم بزرگ، که آن علم به ولایت است.

[وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا] این چنین کسی که راه خدا را به مسخره و استهزا گیرد و راه خدا جز طریق ولایت نیست.

[أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا كَانُوا لَمْ يَسْمَعُهَا كَانُوا فِي أذُنَيْهِ وَقَرَأُوا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ] برای این‌گونه کسان عذاب خوارکننده‌ای است، زیرا چون آیات ما بر ایشان خوانده شود با تکبر روی برمی‌گردانند که گویا هرگز نشنیده‌اند، آنچنان که گویا در گوششان گرانی است، پس آنان را به عذاب دردناک مژده ده.

آیات ۸-۱۱

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ
 النَّعِيمِ (۸) خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)
 (۹) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ
 رَوْسِيًّا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ
 السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰) هَذَا خَلْقُ

اللَّهُ فَأَرْوِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ، بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۱۱)

ترجمه

بی گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند بوستانهای پرناز و نعمت برای آنان است. که جاودانه در آنند؛ بر وفق وعده راستین الهی، او پیروزمند فرزانه است. آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینند پدید آورد؛ و در زمین کوهها بیافکند تا شمارا نجنباند، در آن از هر گونه جانوری پراکند؛ و از آسمان آبی فرو فرستادیم، آنگاه در آن از هر گونه‌ای ارزشمند رویانندیم. این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید کسانی که مدعی و در برابر او هستند چه چیزی آفریده‌اند؟ آری ستمکاران در گمراهی آشکارند.

تفسیر

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا] جواب سؤال مقدر است، گویا که بعد از ذکر جزاء بدکاران گفته شده: جزای محسنین و نیکوکاران چیست؟ پس فرمود: کسانی که بایعت عام یا خاص ایمان آوردند. [وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] و کرداری شایسته کردند، طبق آنچه که در بیعت از آنها گرفته شده آنان در بهشت جاودانه هستند.

و اسم ظاهر به جای ضمیر برای فاصله قرار گرفتن بین این حکم و ذکر محسنین (نیکوکاران) است و نیز برای اشاره به این است که نیکوکار جز کسی که ایمان آورد و عمل شایسته انجام دهد، نیست.

[لَهُمْ] برای آنانست، نه برای غیر آنان [جَنَّاتُ النَّعِيمِ خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا] بهشتهای پر نعمتی که در آن جاودانه‌اند و عددهی

الهی حقّ است و او عزیز و حکیم است، آسمانها آفرید بدون تکیه گاهی که ببینید؛ این آیه بیان عزّت و حکمت خدای تعالی است.

از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: آسمانها ستون دارند ولی شما آنرا نمی بینید^(۱).

[وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ] تفسیر این آیه در اوّل

سوره نحل نوشته شد.

[وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ] در زمین از هر زوجی رویانیدیم، منظور از زوج صنف است، چون هر صنفی به اعتبار پایین تر و بالاترش زوج نامیده می شود، یا هر گیاهی به اعتبار اینکه صحرائی یا بوستانی است زوج است.

[كَرِيمٍ] کرم در هر چیزی بر حسب آن چیز است و کرامت نبات و گیاه به اعتبار کثرت منافع آن است، ابتدا به آفرینش آسمانها کرد چون آسمانها اشرف از زمین اند، سپس آفریدن زمین را ذکر کرد در ضمن قرار دادن کوه بر روی زمین، سپس خلق موالید را ذکر نمود و به ترتیب از شریفتر ابتدا کرد تا به پست تر رسید.

[هَذَا] اینکه ذکر شد از آسمانها و زمین و کوهها و موالید، [خَلَقَ اللَّهُ] مخلوق خداست. [فَأَرْوَنِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ] به من نشان بدهید که آن معبودهای باطل چه چیزی آفریده اند؟ تا مستحقّ شراکت با خدا و معبود شدن برای مردم باشند، چه، شریک باید در مقداری از صفاتش مانند شریک دیگر باشد.

[بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] التفتات از خطاب به غیبت است، آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای آن است که آنها را به ظلم در شرک آوردنشان توصیف نماید، بیان علت حکم باشد، لفظ [بل] اضراب و استدراک از به عجز در آوردن آنها به تصریح به گمراهی آنها است.

آیات ۱۲-۱۶

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ (۱۴) وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)

(۱۶)

ترجمه

و به راستی به لقمان حکمت بخشیدیم که خدای را سپاس گو، بدان که هر کس سپاسگزار کند همانا به سود خویش سپاس گزارده است، هر کس کفران ورزد بداند که خداوند بی نیاز ستوده است. و چنین بود که لقمان به پسرش در حالیکه پندش

می داد گفت: فرزندم به خداوند شرک میاور چرا که شرک ستم بزرگی است. و انسان را در حق پدر و مادرش سفارش کردیم که مادرش او را با ضعف روزافزون آبتن بوده است، از شیر گرفتن او دو سال به طول انجامیده که برای من و پدر و مادرت سپاس بگزار که سیر و سرانجام به سوی من است. و اگر تو را وادارند تا چیزی را که بدان علم نداری شریک من گردانی، از آنان فرمان مبر؛ و با آنان در دنیا به نیکی همنشینی کن؛ و به راه کسی برو که به سوی من بازگشته است، سپس بازگشت شما به سوی من است، آنگاه از نتیجه کار و کردارتان آگاهتان می سازم. فرزندم بدان که اگر عملی هم سنگ دانه خردلی باشد و آنگاه در دل تخته سنگی یا در دل آسمانها یا در زمین نهفته باشد خداوند آنرا به میان می آورد چرا که خداوند باریک بین آگاه است.

تفسیر

[وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ] این جمله عطف بر جمله [خلق السموات] است، چون وقتی خدای تعالی اصول نعمتها را که بر بندگانش داده است شمردن شکر نعمتهایش را ذکر نمود، شکر نمود، شکر نعمت را حکمت حساب کرد.

چه حکمت عبارت است از دقت نظر در قوه علامه و نظری، اتقان صنع در قوه عماله و عملی، شکر نعمت جز ناشی از دقت نظر و اتقان صنع قلبی و بدنی نیست.

زیرا شکر چنانچه در سوره ی بقره در تفسیر خدای تعالی: [فاذکرونی اذکرکم و اشکرو لی] گذشت عبارت است از ملاحظه نعمت دادن منعم در نعمت، ملاحظه حق منعم در انعام، که مستلزم تعظیم منعم و صرف نعمت است

در جایی که به خاطر آن خلق شده است.
و این ملاحظه جز دقت نظر نیست، آن تعظیم و صرف نعمت جز اتقان
صنع قلبی و بدنی نیست.

در نسبت لقمان ذکر شده است که او فرزند باعورا از اولاد فرزند خواهر
ایوب یا خاله او بوده، زنده ماند تا داوود علیه السلام را درک کرد.
[أَنْ أَشْكُرُ لِلَّهِ] به ملاحظه ی حقّ و عظمت خدا در هر چیزی که در وجود و
بقای تو دخالت دارند شکر خدا به جای آر، آن هر موجودی است در عالم کبیر از
محسوسات و غیر مشهودات و در عالم صغیر هر چیزی که در وجود یا در کمال
وجود تو دخالت داشته باشد.

و لفظ [أَنْ] تفسیریّه و تفسیر حکمت است، چه لفظ [أَنْ] همانطور که مجمل
محذوف را تفسیر می کند همچنین مجمل مذکور را نیز تفسیر می کند.
یا [أَنْ] مصدریّه به تقدیر لام، یا [أَنْ] با مابعدش بدل از [الحکمة] است.
[وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ] جمله حالیّه، یا معطوف بر
جمله ی [لقد آتينا لقمان... تا آخر].

یا معطوف بر [الحکمة] یا بر [أَنْ اشکر] می باشد بنا بر اینکه لفظ [أَنْ]
مصدریّه و بدل باشد و بنا بر اینکه جمله عطف بر [الحکمة] یا [أَنْ اشکر] باشد
باید قبل از آن دو مضاف در تقدیر گرفته شود تا مفرد باشد و تقدیر آن چنین است:
[أَنْ اشکر لله و مضمون من يشکر فانما يشکر لنفسه] یا عطف بر [اشکر] اعمّ از
آنکه [أَنْ] تفسیریّه باشد یا مصدریّه و لیکن لفظ [قول] در تقدیر گرفته می شود.
که تقدیر چنین می شود: [أَنْ اشکر لله و قل لغيرك]: [من يشکر
فانما يشکر لنفسه] یعنی خودت شکر خدا کن و به غیر خودت بگو: هر
کس شکر کند برای خودش شکر می کند، زیرا نفع آن به خودش بر می گردد.

[وَمَنْ كَفَرَ] هر کس کفران نعمت کند، یعنی ملاحظه منعم را ننماید و او را در نعمت تعظیم نکند و نعمت را در راه و وجه اصلی خودش که برای آن خلق شده صرف ننماید هیچ ضرری به خدا نمی زند.

[فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ] که خداوند از حمد حمدکنندگان و شکر شکرکنندگان بی نیاز است.

[حَمِيدٌ] خداوند خودش حمید و حمد شده است، خواه کسی او را حمد بکند و یا نکند.

و در خبری آمده است: شکر هر نعمتی به این است که خداوند بر آن ستوده شود اگرچه بزرگ نبوده باشد^(۱).

و در خبر دیگری است: اگر در نعمتی که خداوند به او داده است حقی باشد با شکر نعمت آن حق را ادا کرده است^(۲).

و در خبر دیگری است: کسی که خداوند به او نعمتی بدهد و آن نعمت را با قلبش بشناسد و بفهمد که شکر آن نعمت را ادا کرده است^(۳).

و در خبر دیگری است: خدای تعالی به موسی وحی کرد: ای موسی مرا شکر کن و حق شکر مرا ادا کن، پس موسی گفت: پروردگارا چگونه حق شکر را ادا کنم و هیچ شکری نیست که من با آن تو را شکر گزار باشم مگر آنکه تو با آن شکر به من نعمت دادی؟ خدای تعالی فرمود: ای موسی الان تو شکر مرا نمودی حال که فهمیدی این شکر کردن تو نیز از جانب من است^(۴).

۱ - ۳. صافی: ج ۴، ص ۱۴۱.

۲. ایضاً و تفسیر نور الثقلین: ج ۴، ص ۲۰۱، ح ۳۳. کافی: ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۷.

شرحی در احوال لقمان

از امام صادق علیه السلام روایت شده که از لقمان و حکمتش که خدای تعالی در قرآن ذکر نموده است سؤال شد

پس فرمود: ^(۱) آگاه باشید، به خدا سوگند به لقمان از جهت حسب و نسب و مال و اهل و جسم و جمال حکمت داده نشد و لیکن او مردی بود در امر خدا قوی و نیرومند، در دین و راه خدا امانت دار، او ساکت بود، بسیار ساکت، نگاهش عمیق، فکرش طولانی، نظرش تیز، چیزهای عبرت انگیز او را بی نیاز می کرد، هیچوقت روز نخوابید، هیچ کس او را بر بول و غائط و غسل ندید، چون به شدت خودش را می پوشانید و نظرش عمیق بود، کارهایش را پنهان می داشت و نمی گذاشت امرش آشکار شود.

و هرگز از هیچ چیز نخندید که مبادا مرتکب گناه شود، هرگز غضبناک نشد، با هیچ انسانی شوخی نکرد، به چیزی که از دنیا برای او می آمد هیچوقت خوشحال نمی شد، بر امور دنیوی هرگز اندوهناک نشد و از زنان نکاح کرد و اولاد بسیار برای او به دنیا آمد.

بیشتر آنان در کوچکی مردند و بر مرگ هیچ یک از آنان گریه نکرد از کنار دو نفر که با هم خصومت یا دعوا می کردند نگذشت مگر آنکه بین آن دو اصلاح نمود و از آنجا نرفت تا آن دو با هم دوست شدند، از کسی گفتار خوبی نشنید مگر آنکه از تفسیر آن و از کسی که این سخن از او گرفته شد سؤال می کرد، زیاد با فقها و حکما نشست و برخاست می کرد، به قضات و ملوک و سلاطین سر می زد، به قضات از ابتلا و گرفتاریهایشان دلسوزی

۱. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۱. تفسیر برهان: ج ۳، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

می‌کرد و ناراحت می‌شد، نسبت به ملوک و سلاطین که مغرور و آسوده خیال بودند دلسوز بود و عبرت می‌گرفت و چیزی یاد می‌گرفت که با آن بتواند بر نفسش غلبه کند و در مقابله با هوای نفسش مجاهده نماید، از شیطان احتراز کند.

و قلبش را با تفکر و عبرت مداوامی کرد، جز در چیزی که سود بخش بود نمی‌اندیشید و بر چیزی نمی‌نگریست مگر اینکه به او کمک رساند.

بدین جهات بود که به او حکمت داده شد، عصمت بخشیده شد، خدای تعالی هنگامی که روز نصف شد، چشمها به خواب قیلوله و نیمروز رفت و آرام شد به گروههایی از ملائکه دستور داد به لقمان ندا کردند به نحوی که صدا را می‌شنید ولی آنها را نمی‌دید، پس گفتند: ای لقمان آیامی خواهی خدا تو را در زمین خلیفه قرار دهد بین مردم حکم کنی؟

لقمان گفت: اگر پروردگارم مرا به این امر کند که گوش می‌دهم و اطاعت می‌کنم، چون اگر خداوند این کار را در باره‌ی من انجام دهد مرا کمک می‌کند و تعلیم می‌دهد و مرا حفظ و نگهداری می‌کند ولی اگر مرا مخیر بگذارد عاقبت و راحتی را قبول می‌کنم.

ملائکه گفتند: ای لقمان چرا چنین کردی؟

گفت: حکم بین مردم سخت‌ترین منازل از دین است و فتنه و بلا از آن بیشتر است و چیزی است که خواری می‌آورد و هیچ کس کمک نمی‌کند و ظلم حاکم را از هر طرف می‌پوشاند و صاحب حکم بین دو امر قرار می‌گیرد، اگر به حق حکم کند و به حق اصابت نماید پس شایسته سلامت است، اگر خطا کند که راه بهشت را خطا کرده است.

و کسی در دنیا ضعیف و ذلیل باشد آسانتر از آن حاکم شریفی است که در

آخرت سرگردان باشد، هر کس دنیا را بر آخرت ترجیح دهد در هر دو خسارت می‌کند، که دنیا زایل می‌شود و به آخرت هم نمی‌رسد. امام فرمود: ملائکه از حکمت او تعجب کردند، خداوند منطق او را پسندید.

وقتی شب شد و لقمان به بستر خواب رفت خدای تعالی حکمت را بر او نازل کرد و با آن او را از سر تا پایش پوشانید، در حالی که او خواب بود و با حکمت او را پوشانید، وقتی بیدار شد حکیم‌ترین مردم در زمان خودش بود، بسین مردم که می‌رفت سخنان با حکمت می‌گفت و حکمت را در میان آنان نشر می‌کرد.

وقتی حکم به خلافت او داده شد و او قبول نکرد خداوند به ملائکه دستور داد داود علیه السلام را ندا کنند و خلافت را به او بدهند، او قبول کرد، شرطی همانند لقمان نکرد.

پس خدای تعالی خلافت زمین را به او داد و در مورد خلافت چند مرتبه او را امتحان کرد، در هر مورد خطا کرد و توبه او را خداوند قبول می‌کرد و او را می‌بخشید.

و لقمان زیارت داود علیه السلام را زیاد می‌کرد و او را با پندها و حکمت و زیادی علمش پند می‌داد و داود به او می‌گفت: گوارا باد تو را ای لقمان که به تو حکمت داده شده و گرفتاری و بلا از تو برداشته شده است ولی به داود خلافت داده شده و به حکم و آزمایش و فتنه گرفتار شده است. ^(۱)

و چون حکمت جز با شناخت امام زمان حاصل نمی‌شود امام صادق علیه السلام

۱. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۱ - ۱۶۳. تفسیر برهان: ج ۳، ص ۳۰ - ۲۷۱.

آن را به شناخت امام زمانش تفسیر نموده است.^(۱)
 و چون حکمت بر حسب جزء عملی اش جز با فهم و عقل حاصل نمی شود
 امام کاظم علیه السلام آن را به فهم و عقل تفسیر کرد.^(۲)
 از حکمت های لقمان و وصیت هایش به فرزندش و غیرش در کتابهای
 مفصل ذکر شده هر کس بخواهد به آنها رجوع کند.

[وَ إِذْ قَالَ] عطف بر قول خدای تعالی [لَقَدْ آتَيْنَا] است، زیرا در
 معنای [أَذْكَرَ إِذْ آتَيْنَا لِقْمَانَ الْحِكْمَةَ] و [وَ إِذْ قَالَ] است.
 [لِقْمَانَ لَا بُنِيَّ وَ هُوَ يَعِظُهُ وَ يَأْبِيَنَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ] هنگامی که
 لقمان به پسرش پند می داد گفت: به خدا شرک میاور، اهمیت مواظب و آثار
 حکمت لقمان این بود که نهی از شرک آوردن را مقدم قرار داد، چون توحید
 اصل همه ی پندها و اساس جمیع انواع حکمتهاست.

[إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ] که شرک ظلمی بزرگ است، چون خدای
 تعالی آنرا نمی بخشد و پایین تر از آنرا می بخشد، چه، ظلم بنده بر خودش را
 که در اثر تقصیر او در حقوق خدا پیش آمده خداوند می بخشد، ظلم بنده به
 دیگران در مال یا بدن یا ناموس را به حال خود و انمی گذارد ولی چنین
 نیست که خداوند هرگز آنرا نبخشد بلکه بعد از دور شدن و بد شمردن آن
 بخشیده می شود، بر خلاف شرک، که آن ناشی از انانیت نفس است، مادامی
 که نفس انانیت دارد خداوند آنرا نمی بخشد، پس بزرگترین اقسام ظلم همین
 قسم است.

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۴۱. قمی: ج ۲، ص ۱۶۱.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۴۱. کافی: ج ۱، ص ۱۶، ح ۱۲.

[وَصَيَّنَا لِلْإِنْسَانِ بِوَالِدَيْهِ] انسان را سفارش کردیم به پدر و مادرش احسان کند، چه این عبارت در این معنا استعمال می شود و در سوره ی بقره و سوره ی نساء در تفسیر قول خدا: [و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا] بیان والدین و احسان به آن دو، اقسام والدین گذشت.

[حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا] انسان را مادرش حامله شده و با این حمل سست و ضعیف می شود.

[عَلِيٌّ وَهْنٌ] ضعف بر روی ضعف و سستی بر روی سستی، چون هر چه از زمان حمل فرزند بگذرد و هن و سستی دیگری بر مادر اضافه می شود. [وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ] و از شیر بازگرفتن او اغلب با گذشت دو سال صورت می گیرد که شایسته است شیر خوردن از دو سال تجاوز نکند.

و هر دو جمله معترضه، جواب سؤال مقدر و در مقام تعلیل است، چنانچه مجموع قول خدای تعالی: [وَصَيَّنَا لِلْإِنْسَانِ] تا قول خدا: [يَا بَنِيَّ إِنَّهَا لَكُ... تا آخر] معترضه است، برای اشعار به اهتمام به امر پدر و مادر آورده شده، مثل اهتمام به امر توحید، چنانچه در سوره مذکور گذشت که خدای تعالی جهت کمال اهتمام به امر پدر و مادر آن دو را به توحید خود و به نهی از شرک آوردن در چند مورد مقرون ساخت.

[أَنْ أَشْكُرَ لِي] لفظ [أَنْ] تفسیریّه یا مصدریّه، با مابعدش بدل اشتمال از [والدین] است.

[وَلِوَالِدَيْكَ] جهت کمال اهتمام به پدر و مادر شکر پدر و مادر را مقرون به شکر خودش نمود.

[إِلَى الْمَصِيرِ] این جمله در مقام تعلیل است، نفرمود: [بِرِّمَنْ شَكَرَكَ، بَرِّمَنْ شَكَرَكَ] این جمله در مقام تعلیل است، نفرمود: [بِرِّمَنْ شَكَرَكَ، بَرِّمَنْ شَكَرَكَ]

پدر و مادرت نیز شکرگزار باش [تا توهم نشود که شکر پدر و مادر چیزی مغایر با شکر خداست، بلکه شکر خدا جز شکر پدر و مادر نیست.

چنانچه از امام رضا علیه السلام آمده است: که فرمود: خداوند امر کرد به سپاسگزاری بر او و بر پدر و مادر، پس کسی که بر پدر و مادرش شکر و سپاس نکند خدا را شکر نخواهد کرد. ^(۱)

من می گویم: این مطلب علّتی ندارد جز اینکه شکر خدا مندرج در شکر والدین است.

[وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا] چون پدر و مادر تکوینی چنانچه در سوره ی بقره و سوره ی نساء گذشت بر حسب هر مرتبه از مراتب وجود انسان و هر شأنی از شئون او غیر از پدر و مادر بر حسب مرتبه ی دیگر و شأن دیگر است.

همچنین است بر حسب تکلیف و اختیار... لذا شیطان و نفس والدین انسان محسوب می شود، چنانچه عقل و نفس و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز والدین می شوند و همانطور که جایز است مقصود از والدین والدین جسمانی باشد.

همچنین جایز است مقصود از دو والدین روحانی باشد، همانطور که جایز است مقصود پدر و مادر تکوینی باشد ممکن است مراد پدر و مادر تکلیفی باشد.

بنابر این جایز است مقصود از والدین در قول خدا: [وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ] والدین جسمانی و روحانی باشد.

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۴۳. عیون اخبار الرضا: ج ۱، ص ۲۰۲، باب ۲۶، ذیل ح ۱۳.

و مقصود از ضمیر در قول خدا: [وإن جاهدك] والدین جسمانی و روحانی ولی والدین بر حسب مقام جهل او تکوینی یا تکلیفی و در مرجع ضمیر به طریقه استخدام عمل شده است.

و اخبار زیادی وارد شده که دلالت می کند بر اینکه محمد ﷺ و علی ﷺ افضل پدران این امت هستند و حق آن دو بزرگتر از حق پدران جسمانی است و کسی که آن دو را راضی کند خداوند پدر و مادر جسمانی او را راضی می کند.

از جعفر بن محمد ﷺ وارد شده: هر کس حق پدران برتر یعنی محمد ﷺ و علی ﷺ را مراعات کند آنچه را که از حق پدر و مادر خودش و سایر بندگان خدا ضایع کرده به او ضرر نمی زند، چه علی ﷺ و محمد ﷺ پدر و مادر او را با شفاعت خود، راضی می سازند.^(۱)

و از علی بن محمد ﷺ آمده است: کسی که پدر و مادر دینیش یعنی محمد ﷺ و علی ﷺ بر او گرامی تر از پدر و مادر نسبیش نباشد پس از جانب خدا در حلال و حرام و قلیل و کثیر نیست.^(۲)

و از امیر المؤمنین ﷺ است که فرمود: والدین که خداوند شکر آند و را واجب نموده کسانی هستند که علم به دنیا آوردند و حکم به ارث گذاشتند و مردم به طاعت آن دو مأمور شدند سپس فرمود: [الیّ المصیر] یعنی بازگشت بندگان به سوی خداست و دلیل بر این مطلب پدر و مادر هستند.

سپس امام به ابن حنتمه و دوستش رو کرد و در میان خاصّ و عام گفت لقمان در سفارش و وصیت می گوید: اگر پدر و مادر کوشش کردند که به من

۱. برهان: ج ۳، ص ۲۴۵.

۲. برهان: ج ۳، ص ۲۴۵.

شرک بورزی و از کسی که مأمور به اطاعت او شدی عدول کنی از آنان اطاعت مکن و سخن ایشان را گوش مکن.

سپس قول بر والدین را عطف کرد و گفت: [و صاحبهما فی الدنیا معروفاً] می‌گوید: فضل پدر و مادر را بر مردم بشناسان و مردم را به راه ایشان دعوت کن، این است قول خدای تعالی: [واتَّبِعْ سَبِيلَ مَا أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ] فرمود بازگشت شما به سوی خدا و سپس به سوی ما است، پس از خشم خدا بترسید، نافرمانی والدین را نکنید که رضای آن دو رضای خدا و خشم سخط آن دو خشم و غضب خداست. (۱)

اخبار زیادی در حفظ حق والدین جسمانی و اطاعت از آنان، دلسوزی و دعا بر آندو حتی اگر حق را نشناسند وارد شده است.

روایت شده: مردی خدمت نبی ﷺ رسید و عرض کرد سفارش و توصیه‌ای به من بکن، رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا شرک نیاور اگر چه با آتش سوخته شوی، در هر حال قلب تو با ایمان آرام و مطمئن باشد، از پدر و مادرت اطاعت کن و به آنها نیکی کن زنده باشند یا مرده، اگر به تو امر کردند از اهل و مال خود خارج شوی دستور آنها را انجام بده که آن از ایمان است. (۲)

از امام صادق علیه السلام آمده است: نیکی به پدر و مادر واجب است اگر چه مشرک باشند و در معصیت خالق نباید آن دو یا غیر آن دو را اطاعت کرد، که

۱. کافی: ج ۱، ص ۴۲۸، ح ۷۹. برهان: ج ۳، ص ۲۴۴.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۴۴. عیون الاخبار: ج ۲، ص ۱۲۳، باب ۳۵، ح ۱.

در معصیت خالق اطاعت از هیچ مخلوقی نباید کرد.^(۱)

[وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا] در دنیا با آن دو با حسن خلق مصاحبت کن، یعنی با آنها طوری رفتار کن که عقلا آنرا به نیکویی نام ببرند و معروف و نیکویی و حسن خلق بر حسب انواع پدر و مادر فرق می‌کند. زیرا معروف نسبت به محمد ﷺ و علی عليه السلام این است که با قول آنها مخالفت نکنیم چه در ظاهر، چه در باطن و آن دو را اطاعت کنیم در هر چیزی که تو را امر می‌کنند و آن دو را دوست داشته باشیم و با آن دو بیعت نماییم و رابطه قلبی با آن دو داشته باشی، بدین گونه که متوجه آن دو باشی و آنها را به یاد آوری و صورت آن دو را در هر حال تصوّر کنی و نیکویی و حسن خلق نسبت به پدر و مادر جسمانی بر کسی پوشیده و مخفی نیست.

[وَأَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ] یعنی رفتار خوب و حسن خلق تو را از طریق ولایت خارج نسازد و از توجه تو با راه‌قلبت تو را برنگرداند، چه اهتمام به شأن والدین جز برای سلامت بقا بر طریق قلب و طریق ولایت نیست، پس اهتمام تو به والدین نباید تو را از ولایت خارج سازد.

[ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ] ضمیر [انها] به داستان (قصه) یا به شرک آوردن بر می‌گردد و تأنیث به اعتبار خبر است و آن لفظ [مثقال حبه] می‌باشد، که لفظ [مثقال] به سبب صحّت سقوط آن کس به تأنیث از مضاف الیه می‌کند، یا به اعتبار خصلت است، گویا که گفته است خصلت شرک آوردن و برخی گفته‌اند: ضمیر به عمل برمی‌گردد به اعتبار خصلت باشد یا خوب و لفظ [مثقال] با رفع خوانده

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۴۴. عیون‌الآخبار: ج ۲، ص ۱۲۳، باب ۳۵، ح ۱.

شده بنابراینکه ضمیر به [قَصَّهُ] برگردد و [کان] تامّه باشد.

[فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ] یعنی در جوف سخت ترین اشیا باشد که سنگ است؛ [أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ] یعنی در دورترین مکانها، یعنی در آسمانها؛ [أَوْ فِي الْأَرْضِ] یعنی در زمین که نزدیکترین جاها به شما است.

[يَأْتِ بِهَا اللَّهُ] خداوند آن اعمال را حاضر می کند و بر آن محاسبه می نماید، بعضی گفته اند: از فرزند لقمان سؤال شد: آیا دانه ای که در قعر دریاست خداوند به آن علم دارد؟

پس جواب داد: دانه ای که تو سؤال کردی [إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ... تا آخر همین آیه] ^(۱)

و بعضی گفته اند: مقصود روزی است که اگر به مقدار دانه ای از خردل باشد خداوند آن را به تو می رساند. ^(۲)

[إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ] خداوند در علم و عملش لطیف است، مثقالی از دانه خردل را می داند اگر چه مخفی ترین مکانها و سخت ترین و دورترین و نزدیکترین جاها باشد، او قدرت دارد آنرا از آنجاها بیاورد، چون در عمل خود دقت دارد.

[خَبِيرٌ] ممکن است مقصود از لطیف لطف او در علمش، مقصود از خبیر لطف او در عملش باشد.

از امام صادق و باقر علیه السلام آمده است: از گناهان کوچک و پست پرهیزید که آنها نیز طلب کننده دارد، یکی از شماها نگوید: من گناه می کنم و سپس

۱. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۱۹. ۲. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۵.

خدا را استغفار می‌کنم، که خداوند می‌گوید: [اِنْ تَك مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ... تا آخر].^(۱)

آیات ۱۷-۲۱

يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامْرُؤًا مَعْرُوفًا وَانَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ
عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷) وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ
لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ
فَخُورٍ (۱۸) وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ
الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹) أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً
وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى
وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا
بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ
إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱)

ترجمه

فرزندم نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن، بر مصیبتی که تو را
فرا رسد شکیبایی کن که این از کارهای سترگ است. و رویت را از مردم به تکبر
برمگردان و در زمین خرامان راه مرو چرا که خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را
دوست ندارد. و در راه رفتنت میانه روی کن و صدایت را آهسته بدار چرا که

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۴۵. کافی: ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۱۰.

ناخوشترین آوازاها بانگ درازگوشان است. آیا نیندیشیده‌اید که خداوند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای شمارام کرد، نعمتهای آشکار و پنهانش را بر شما تمام کرد، از مردم کسی هست که بدون هیچ علمی و هیچ رهنمودی و هیچ کتابی روشنگر درباره خداوند مجادله می‌کند. و چون به ایشان گفته شود از آنچه خداوند نازل کرده است پیروی کنید گویند بلکه از آنچه پدرانمان را طرفدار آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم؛ حتی اگر شیطان ایشان را به سوی عذاب آتش دوزخ بخواند؟

تفسیر

[يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ] در اوّل سوره بقره و در سوره نساء در تفسیر قول خدا، [لا تقربوا الصلوة و أنتم سكارى] بیان کاملی از اقسام نماز و بر پا داشتن آن گذشت.

[وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ] بر بلاها و مشقّت‌ها و اذیت‌ها که در راه امر به معروف و نهی از منکر به تو می‌رسد صبر کن.

[إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] این چیزی است که باید عزم بر آن جزم کرد، زیرا امر به معروف و نهی از منکر و صبر بر سختیهای آن فرض از جانب خدا است، یا فرض و واجب تکوینی برای نفس انسانی است.

و برای اهتمام به این امور بین جمله‌های بهم پیوسته و عطف شده فرمود:

[إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ].

[لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ] شانه‌ات را در معاشرت با آنها کج‌نگیر و تکبر نکن و از کسی که با تو حرف می‌زند جهت استخفاف و سبک شمردن او روی بر مگردان.

و بعضی گفته‌اند: یعنی جهت طمع در آنچه که مردم دارند ذلت و خواری به خود راه نده. (۱)

[وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا] روی زمین با شدت فرح و خوشحالی راه

نرو، یعنی به مردم تکبر نکن از جهت خوشحالی به آنچه که داری.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ] اختیال و فخر از ناحیه مفهوم

مقارَب هستند، که آن دو خصلتی هستند ناشی از ملاحظه نفس و انانیت آن و خوشحال شدن به آن.

و همچنین ناشی از ملاحظه غیر و تحقیر او در مقابل خودش می‌باشد، ولی در اختیال ملاحظه نفس غالب است و در فخر ملاحظه دیگران و تحقیر آنان غلبه دارد.

[وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ] در راه رفتن از سرعت خودداری کن، چون

مقصود از قصد میانه روی و حدّ وسط بین اختیال که ناشی از آرام و تأنّی در راه رفتن است و بین سبکی نفس و عدم وقار و سنگینی به سبب سرعت در مشی است.

[وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ] صدایت را آهسته کن و آنرا تا حدّ ممکن

بلند نکن که مقصود حدّ وسط در صداست، یعنی نه آنقدر صدا را کم کن که مخاطب نشنود و نه آنقدر بلند کن که بیش از شنواندن مخاطب باشد.

[إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ] صدایی که بیشترین زجر را می‌دهد صدای

الاع است.

[لَصَوْتُ الْحَمِيرِ] از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: منظور

عطسه‌ی زشت و قبیح است و شخص صدایش را هنگام سخن گفتن بلند می‌کند و آنرا به‌طور زشت و به‌صورت هیاهو بلند می‌کند، مگر آنکه دعا یا قرآن بخواند^(۱) و خدای تعالی از حکایت پندهای لقمان اکتفا بر چیزی کرد که اصلی از اصول دین است و آن شرک آوردن به خدا و شرک آوردن به نبوت یا ولایت است.

و در اعمال شرعی نیز به اصل آنها اکتفا کرد، مانند اقامه نماز، امر به معروف و نهی از منکر و صبر بر سختی‌های آن یا صبر بر بلاها و لیکن مقصود صبر بر نماز و ما بعد نماز است تا شمردن آن از اعمال شرعی قالبی ممکن باشد.

چون صبر بر بلاها از اخلاق نفسی شمرده می‌شود و نیز از آداب معاشرت نیز بر اصل در آنها اکتفا کرد و اندکی قبل از این گفتیم آنچه که از مواظبت لقمان نقل شده است بسیار است و هرکس بخواهد به کتابهای مفصل مراجعه نماید.

[أَلَمْ تَرَوْا] این جمله جواب سؤال مقدر است که ناشی از قول خدا: [لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ] است گویا که گفته شده: تو به لقمان حکمت دادی پس چرا به من حکمت داده نشده؟

پس خدای تعالی فرمود: به شما اسباب حصول حکمت دادیم، از قبیل مدارک ظاهری و مدارک باطنی و تسخیر جمیع آنچه که در آسمانها و جمیع آنچه که در زمین است برای شما به نحوی که ممکن باشد بر شما استدلال بر مبدأ دانا و توانا و حکیم و رئوف که در علم و عملش لطیف، در صنع و

آفرینشش متقن است.

و نیز ممکن باشد بر شما استدلال بر اینکه انسان اشرف موجودات است و همه مخلوقات جهت بقاء و انتفاع او آفریده شده و مقصود از آفرینش انسان تعمیر و آبادانی این دار فانی نیست.

و گرنه مانند سایر موالید به خاطر غیر خودش موجود می‌شد، سزاوار است که انسان بر زندگی این دنیا متوقف نشود، بلکه باید زندگی در دنیا را مقدمه آخرت قرار دهد و هر چیزی از جهات این عالم مقدمه آخرت نباشد فانی است و باقی نیست، عاقل نباید به آن متوسل شود و بر آن متوقف گردد و حکمت جز این نیست، پس اگر فکر و اندیشه نکنید و متّصف به حکمت نگردید تقصیر از جانب خود شما است.

[أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ] خداوند آنچه را که در آسمانهاست برای شما مسخر نمود از قبیل ستارگان، ملائکه موکل به آسمانها و ستارگانش به نحوی که لحظه‌ای از تحریک اجسام سستی نمی‌کنند، با تحریک اجسام موالید تولید می‌شوند و باقی می‌مانند.

[وَمَا فِي الْأَرْضِ] یعنی مسخر کرد بر شما آنچه را که در زمین است، از قبیل جنبنده‌ها و نبات و معادن به نحوی که از تصرف شما خودداری و امتناع نمی‌کنند و می‌توانید هر نوع تصرف که بخواهید بکنید، پس آنچه که در آسمانهاست تحت تسخیر خداوند تو است، آن هم جهت انتفاع و بهر مندی شما و آنچه که در زمین است تحت تسخیر و فرمان خدا و شما است جهت انتفاع و بهره‌گیری خودتان.

[وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً] نعمتهای ظاهری هر چیزی است که با تو سازگار باشد و متعلق به ظاهر محسوس تو باشد از قبیل

مأ کول و مشروب و ملبوس و مسکن و مرکوب، نکاح شده و عزت و عرض و حشمت و شهرت و مدارک ظاهری و اعضاء و غیر اینها.

و شریفترین همه اینها چیزی است که متعلق به ظاهر تو باشد در عین حال جلب کننده نعمتهای باقی اخروی باشد از قبیل رسول و رسالتش و قبول رسالت او بایعت عامه و دعوت ظاهری و احکام رسالت او و عمل به آن احکام.

و نعمتهای باطنی نعمتهایی است که متعلق به باطن تو باشد از قبیل مدرکات باطنی و ادراک دقیق که از تفکرات دقیق و نفس و قلب و عقل و استعداد خروج از این دنیا ناشی می شود.

و شریفترین آنان ولیّ عَلَيْهِ السَّلَام و ولایتش، قبول ولایت او بایعت خاصّ ولوی و قبول دعوت باطنی و احکام ولایت است. و در اخبار به این معنا اشاره شده است.

از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است: امانعت ظاهری، پس نبیّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آنچه که آورده است از قبیل معرفت خدا و توحید او می باشد، امانعت باطنی، پس ولایت ما اهل بیت و عقد مودّت ماست. ^(۱)

از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: نعمت ظاهری، امام ظاهر، نعمت باطنی، امام غایب است. ^(۲)

گویا که این اشاره به فکر مصطلح صوفی ها است، معنای آن ظهور ملکوت ولیّ امر بر سینه سالک است.

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۴۸. قمی: ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. صافی: ج ۴، ص ۱۴۸. کمال الدّین: ص ۳۶۸، باب ۳۴، ح ۶.

[وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ] این آیه با تمام اجزای آن در سوره حج گذشت.
 [وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ] وقتی به آنها گفته شود پیروی کنید از آنچه که خدا نازل کرده است روی برمی گردانند و می گویند: [قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا] ما پیروی پدرانمان را می کنیم چنانچه اهل هر زمان چنین بودند، وقتی به آنها گفته شود پیروی کنید ولی امر و عالم وقت خود را می گویند: ما از پیشینیان و گذشتگان خود پیروی می کنیم.
 [أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ] نباید تقلید از کسی بکنی که حالش بر تو معلوم نباشد، بلکه باید انسان مقلد عالم زنده باشد و حال او را تمیز داده باشد و بداند که او از طرف معصوم با واسطه یا بلا واسطه مجاز است و حداقل علم داشته باشد که آنچه را که می گوید انجام می دهد، آنچه را که انجام می دهد می گوید و از آن مدعیانی نباشد که بازبانشان چیزی را می گویند که در دلهاشان نیست.

آیات ۲۲-۲۴

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲) وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ ۗ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) نَمَتَّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۲۴)

ترجمه

و هر کس روی دلش را به سوی خداوند نهد و نیکوکار باشد، به راستی که دست

در دستاویز استواری زده است؛ و سرانجام کارها با خداوند است. و هر کس کفر ورزد، کفر او تورا اندوهگین نکند، بازگشتشان به سوی ماست، آنگاه ایشان را از (حقیقت و نتیجه) آنچه کرده‌اند آگاه سازیم، که بیگمان خداوند از راز دلها آگاه است. اندکی برخوردارشان سازیم، سپس به عذابی سخت و سنگین دچارشان سازیم.

تفسیر

[وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى] [اوّل آیه در سوره نساء با تفصیل و تحقیق در بیان آن، آخر آن در سوره بقره گذشت.

[وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ] سرانجام و عاقبت همه امور به خدای تعالی منتهی می شود بدین معنا که ایجاد املاک و افلاک و عناصر جز جهت ایجاد موالید نیست و جمیع حرکات ارادی و طبیعی و سکنتات آنها و جمیع موالید جز جهت ایجاد انسان نیست، در حالی که خداوند انسان را به خاطر خودش خلق کرده است.

یا معنای آیه این است که هر امری به خدای تعالی منتهی می شود، بدان معنا که غایت هر فعلی به امری منتهی می شود که آن مقصود بالذات نیست، بلکه مقصود به خاطر غیر است تا منتهی شود به غایت غایتها و نهایت نهایتها.

یا معنای آیه این است که عاقبت همه امور در نظر و لحاظ به خدا بر می گردد، یعنی ناظر هر گاه به امری نظر کند آن را صادر از فاعل می یابد و هر گاه به آن فاعل نظر کند می بیند که او در آن فعل تحت فرمان و تسخیر غیر خودش می باشد....

و همچنین پیش می رود تا به تسخیر کننده و فرمان دهنده حقیقی برسد که آن خدای تعالی است، پس فاعل هر امری خداست، لیکن خدای تعالی در این لحاظ عاقبت همه فاعلها است.

[وَمَنْ كَفَرَ] هر کس به ولایت کافر شود، که اسلام و تسلیم وجه برای خدا جز با ولایت نمی شود، پس کفر در مقابل تسلیم وجه برای خدا، جز کفر به ولایت نمی تواند باشد و کفر به ولایت ناشی از ترک بیعت با ولیّ امر یا انکار ولیّ امر است، یعنی کسی که به علی علیه السلام کافر شود.

[فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُمْ] کفر کافر تو را اندوهناک نسازد که آن نه بر تو،

نه به علی علیه السلام ضرر می رساند و از دست ما هم بیرون نمی رود، زیرا:

[إِنَّا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا] مرجع و بازگشت آنان به سوی ما است، ما آنان را به آنچه که عمل کردند آگاه خواهیم ساخت، چون ما به دقایق و نهانی های اعمال آگاه هستیم.

[إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] خداوند به نهانی های سینه ها از قبیل قصدها و نیت ها یا حتی استعدادهایی که صاحبان آنها به آن شعور و احساس ندارند دانا و آگاه است، تا چه رسد به اعمال و دقایق و نکته ها و نهانی های آنان.

[فَمَتَّعَهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضَّطَّرَّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ] جواب سؤال مقدر است، گویا گفته شده: اگر خداوند به اعمال آنها عالم است پس چرا ما آنها را متمتع به انواع نعمتها و از انواع بلاها معاف می بینیم؟

پس فرمود: ما آنها را اندکی در دنیا بهره مند می کنیم تا آنچه را که داده ایم از آنها بگیریم و آنچه را که از بقیة الله در آنها مانده است بگیریم تا کاملاً برای آتش آماده شوند و سپس آنان را به عذابی سخت مجبور می سازیم.

آیات ۳۲ - ۲۵

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
 قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۵) لِلَّهِ مَا فِي
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶) وَلَوْ أَنَّ
 مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ
 أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷) مَا
 خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كُنُفُسًا وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸)
 أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ
 الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا
 تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ
 دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰) أَلَمْ تَرَ أَنَّ
 الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي
 ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۱) وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ
 كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ
 فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۲)

ترجمه

و اگر از ایشان پرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است گویند خداوند؛
 بگو سپاس خدای را؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند. آنچه در آسمانها و زمین است از آن
 خداوند است؛ بیگمان خداوند بی نیاز ستوده است. و اگر آنچه درخت در زمین
 هست، قلم شود، دریا (چون مرکب باشد) سپس هفت دریا به آن مدد برساند، کلمات

الهی به پایان نرسد، که خداوند پیروزمند فرزانه است. آفرینش و برانگیختن شما (در قیامت) جز مانند تنی یگانه نیست، بیگمان خداوند شنوای بیناست. آیا ننگریسته‌ای که خداوند از شب می‌کاهد و برروز می‌افزاید و از روز می‌کاهد و بر شب می‌افزاید و خورشید و ماه رارام کرده است که هر یک تا سرآمدی معین روان است، خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است. این از آن است که خداوند بر حق است، آنچه به جای او می‌پرستند باطل است؛ و (بدان که) خداوند است که بلند مرتبه بزرگ است. آیا ننگریسته‌ای که کشتیها به نعمت الهی در دریا روانند، تا به شما از آیات خویش بنمایاند؛ بی‌گمان در این برای هر شکیبایی شاکری مایه‌های عبرت هست. و چون موجی سایبان وار آنان را فراگیرد خداوند را در حالی که دین خود را برای او پیراسته می‌دارند به دعا می‌خوانند آنگاه چون آنان را برهاند و به خشکی برساند بعضی از ایشان میانه رو و درستکارند و بعضی کج رو و جز غدار ناسپاس کسی منکر آیات ما نمی‌شود.

تفسیر

[وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ
 اللَّهُ] اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ خواهند گفت: خدا، چون پاسخی جز آن ندارند، یعنی اگر از مشرکین مکه پرسید
 چنین جواب خواهند داد وگرنه زنادقه و منکرین مبدأ اینگونه جواب
 نمی‌دهند.

[قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ] بگو: حمد خدای را که مشرکین نیز او را و آفریدن و
 خلقت او را انکار نمی‌کنند، چون خدای تعالی و برهانش ظاهر و روشن
 است.

یا معنای آیه این است که اگر از جمیع مخلوقات بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ همه با زبان حال گویای تکوینی خواهند گفت: خداوند خالق آنهاست.

اگر چه به این زبان و سخن احساس نداشته باشند، ولی چون گوشهای اخروی تو باز است و کلمات تکوینی را می شنوی سخن آنان و شهادتهایشان را می شنوی.

پس بگو: حمد خدای را که همه شهادت به خالق بودن خدا میدهند و حمد خدای را که گوشهای اخروی مرا باز کرده و این شهادت را می شنوم و در اخبار اشاره به این معنا شده است.

از رسول خدا ﷺ آمده است: هر مولودی طبق فطرت به دنیایم آید، یعنی می داند که خدای تعالی خالق او است و همین است معنای قول خدای تعالی: [و لئن سألتهم... تا آخر] ^(۱)

[بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] بیشتر مردم نمی دانند، یعنی دارای علم نیستند، بلکه ادراکهای آنان جز جهالتها چیزی نیست، یا نمی دانند که زبانهایشان گویای این مطلب است، چون زبانهای تکوینی استعدادی را احساس نمی کنند.

[لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته است: این حال آسمانها و زمین است، پس چگونه است حال چیزی که در آسمانها و زمین است؟

[إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ] جمله استیناف در مقام تعلیل، یا جواب سؤال دیگری

۱. کتاب التوحید: ص ۳۳۰ - ۳۳۱، باب ۵۳، ح ۹.

از حال خدای تعالی است، گویا که گفته شده:

آیا خداوند احتیاجی به آسمانها و زمین دارد؟ و آنها را جهت احتیاج خودش آفریده است؟ پس فرمود: خداوند بی نیاز است، جز او بی نیازی نیست، پس در او جهت احتیاجی نیست.

[الْحَمِيدُ] خداوند حمید است، جز او حمیدی نیست، یعنی هر چه که برای او از صفات کمال تصوّر شود او دارای آن صفات است، هر چه که از صفات سلبی و نقایص تصوّر شود که نباید به آن متّصف شود متّصف به آن نیست، پس جهت احتیاجی برای او تصوّر نیست.

[وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ] جمله حالیه یا معطوفه است جهت تأکید این

معنا.

[مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ] بیان این آیه در آخر سوره کهف گذشت و دیگر آن را تکرار نمی‌کنیم.

[إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ] این جمله در مقام تعلیل است، یعنی خداوند عزیز است، عزّت او مانع از آن است که مقاماتش بشماره درآید، یا کلماتش را همه‌ی مراتب اعداد، همه مایعاتی که می‌توانند مرکب شوند و همه نباتاتی که می‌توانند قلم شوند تمام کنند، چه اگر چیزی بر مقامات یا کلمات او غالب آید متناهی می‌شود و هر چه که متناهی باشد فانی است و غیر غالب.

[حَكِيمٌ] خداوند حکیم است و این کلمات غیر متناهی را خارج

نمی‌سازد مگر به مقدار استعداد مواد و استحقاق اعیان ثابت آنها.

[مَا خَلَقَكُمْ] جواب سؤال مقدرّ است، گویا که گفته شده: اگر کلمات الهی

بی نهایت است پس خداوند چگونه آنها را در یک‌روز محاسبه می‌کند؟ پس فرمود:

آفرینش و برانگیختگی شما جز مانند آفرینش و برانگیختگی یک نفس نیست.

[وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ] یا [كَخَلْقِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَبَثِّهَا]

مانند آفرینش یک تن و برانگیختن او.

بعضی گفته اند: به ما چنین رسیده است [وَاللَّهُ اعْلَمُ] که مشرکین گفتند:

ای محمد ﷺ ما با حالت‌های مختلف آفریده شدیم، نطفه بودیم، سپس علقه شدیم، سپس همانطور که تو گمان می‌کنی خلق دیگری آفریده شدیم و تو گمان می‌کنی ما در یک ساعت مبعوث می‌شویم، خدای تعالی فرمود: خلق کردن و برانگیختن شما جز مانند یک نفس نیست، خداوند به کاری که می‌خواهد انجام بگیرد می‌گوید، باش و انجام بگیر پس می‌شود و انجام می‌گیرد [کن فیکون].^(۱)

[إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ] جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل است، یعنی

خداوند هر شنیدنی را می‌شنود و هر دیدنی را می‌بیند، چه حذف مفعول جز برای تعمیم نیست، هر کس اینچنین باشد هیچ کاری از کار دیگر او را باز نمی‌دارد.

پس آفریدن نفسی و برانگیختن آن از آفریدن و برانگیختن نفس دیگر

مانع نمی‌شود.

[أَلَمْ تَرَ] خطاب عام، یا مخصوص محمد ﷺ و جمله جواب سؤال دیگری

است که در مقام تعلیل جمله‌ی اوّل، یا تعلیل قول خدا: [إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ]

مقدر است.

[أَنَّ اللَّهَ يُوجِبُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوجِبُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ] بیان

داخل کردن شب و روز در همدیگر در سوره‌ی آل عمران گذشت.

[وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلَّهُمَا لِيَجْرِيََا] جمله حالیه یا مستأنفه است

برای بیان احوال خورشید و ماه.

[إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى] جریان دور فلک وقت معین و مضبوطی دارد، به نحوی که مستخرجین دور و مدّت دور آنها را سالها قبل از وقوع استخراج می‌کنند و تخلّفی در استخراج آنها واقع نمی‌شود.

یا معنای آیه این است که جریان و حرکت هر یک از خورشید و ماه نزد خدا مدّت معینی دارد و آن هنگام خراب شدن و نابودی دنیا و در هم پیچیدن آسمان است مانند در هم پیچیدن طومار نامه‌ها.

[وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ] و خداند به آنچه که شما عمل می‌کنید آگاه است و این نیست جز بدان جهت که خداوند را شأنی از شأن دیگر، صافی از وصف دیگر و علمی از علم دیگر باز نمی‌دارد.

[ذٰلِكَ] این علم به هر چیز، داخل کردن شب در روز، روز در شب و

تسخیر ستارگان همه بدان جهت است که:

[بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ] خداوند حقّ است و او حقیقت حقّ است و حقّ بودن با حقیقت حقّ همانطور که مقتضای وجوب ذاتی است مقتضی احاطه به جمیع اشیا و علم به همه به طور یکسان است، هیچ شأنی از شأن دیگر و علمی از علم دیگر او را منع نمی‌کند.

[وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ] و آنچه را که آنها جز خدا می‌خوانند از شرکا، مانند بتها و ستارگان و غیر آنها، یا مانند شرکای علی عليه السلام در ولایت باطل است.

[الْبَاطِلُ] چه اگر شایبه‌ی حقّ بودن در آنها بود مزاحم خدای تعالی در شئون و علومش می‌شد، یا مقصود اشاره به جدال بدون علم است... تا

قول خدا: [ان الله بما تعملون خبير بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه الباطل و ان الله هو العليُّ الكبير] خداوند علی و اکبر است، یعنی بلند مرتبه و بزرگ است.

و علو خداوند مانند علو نفس است نسبت به قوا و اعضایش، همچنین است در کبیر و بزرگ بودن و لذا خبیر و آگاه بودن خداوند در همه به طور مساوی است، تصرف خدا در همه نیز به طور یکسان و مساوی است. [ألم تر أن أفلك تجرى في البحر بنعمت الله] جواب سؤال مقدر در مقام تعلیل علو و بزرگی خدای تعالی است، یعنی تو ای محمد ﷺ با چشم بصیرت خویش می بینی که کشتی بر روی آب به علل عدیده ی ظریف و رقیق حرکت می کند که طبیعیون نسبت به آنها کور هستند.

و حرکت آن را به اسباب طبیعی نسبت می دهند و از اسباب الهی غفلت دارند، یا خطاب عام است، ای کسی که دیدن تو ممکن است آیا نمی بینی، در حالیکه شایسته است بینی.

[لیریکم من آیاتہ ان فی ذلک لآیات لکل صبار] در اینجا که گفته شد آیات و نشانه هایی است برای هر کسی که در نظر به نعمت دادن خدا و توجه به سبب سازی او صبر کننده باشد، چه غیر خدا از آیات او چیزی درک نمی کند.

[شکور] شکر کننده باشد، بدین معنا که به نعمت دادن خدا و تعظیم او در انعامش نظر داشته باشد و مقصود از صبر کننده شکور مؤمنی است که در نمازش سهو کننده نباشد.

چه در خبر آمده است: ایمان دو نصف است نصف آن صبر و نصف

دیگرش شکر است^(۱).

بعضی گفته‌اند: مقصود کسی است که سوار کشتی است و در دریا حرکت می‌کند که او بین بیم و امید و صبر و شکر است.^(۲)

[وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ] وقتی موجی از دریا آنها را پوشانید.
 [كَالظُّلَلِ] موج آنقدر بلند باشد که بالای سر آنها را بپوشاند.
 [دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ] در آن هنگام خدا را فرامی‌خوانند،
 لفظ [الدِّينَ] یعنی راه دعا، یا طاعت، یا مطلق راه.

و مکرر این مطلب در گذشته گفته شده: وقتی مانع فطرت مثل خیال و حيله‌ها و چاره‌های آن از بین برود انسانیت برای پروردگارش خالص می‌شود، راه خدا از راههای شیطانی خالص و جدا می‌شود.

[فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ] وقتی خداوند آنها را به خشکی رسانید و نجات داد بعضی از آنان بر خلوصشان باقی می‌مانند و بعضی به خیال و حيله خود بر می‌گردند و آیات پروردگارش را انکار می‌کنند.

[وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ غَدَّارٍ وَ حَيْلَةٍ غَرَّ، چِه [خَتَّارٍ] از [ختر] به معنای غدر یا بدتر از غدر و حيله و فریب است.

[كُفُّورٍ] کسی که راه به معنای ولایت را زیاد می‌پوشاند و آن راه قلب به سوی خداست، یا مقصود کفران نعمت است.

آیات ۳۴ - ۳۲

۱. تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۱۳۱. ۲. صافی: ج ۴، ص ۱۵۱، با قدری تفاوت.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ أَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ
 وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
 فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۳۳) إِنَّ
 اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ
 وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ
 أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۳۴)

ترجمه

ای مردم از پروردگارتان پروا کنید و از روزی بترسید که هیچ پدری به داد
 فرزندش نرسد، هیچ فرزندی فریادرس پدرش نباشد؛ بی گمان وعده الهی حق است؛
 پس زندگانی دنیا شما را نفریبد؛ و شیطان فریبکار شما را نسبت به خداوند فریفته
 نگرداند. بی گمان آگاهی از قیامت خاص خداوند است؛ و باران را نیز او نازل
 می‌کند؛ و می‌داند که در رحمها چیست؛ و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه بدست
 می‌آورد؛ و هیچ کس نمی‌داند که در کدامین سرزمین می‌میرد؛ بی گمان خداوند
 دانای آگاه است.

تفسیر

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ أَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ
 وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ] از ثلاثی مجرد خوانده شده، یعنی حکم نمی‌شود و از
 باب افعال خوانده شده، یعنی کفایت نمی‌کند.
 [وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ] و نه مولود و فرزند به جای پدر و خویشانش
 پاداش و کیفر داده می‌شود.

[عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ] وعده‌ی خدا به آمدن قیامت و نشر کتاب و حساب و پاداش کیفر در قیامت حق است و شایبه دروغ در آن نیست؛ [فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا] پس حیات دنیا شمارا از آخرت و روز موعود مغرور نسازد، تا از آخرت و عمل برای آن غافل شوید.

[وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ] و شیطان شمارا به خداوند مغرور نسازد، بدین گونه که آرزوهای شمارا طولانی بکند و توبه را تأخیر اندازد تا هنگام مرگ، شمارا بر معاصی خدا و جمع دنیا از حلال و حرام جری نسازد.

[إِنَّ اللَّهَ] یعنی خدا نه غیر خدا [عِنْدَهُ وَعِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ]

از امام صادق علیه السلام آمده است: این پنج چیز را هیچ کس مطلع نمی‌شود، نه ملائکه مقرب، نه نبی مرسل، این پنج چیز از صفات خدای تعالی است. (۱)
در نهج البلاغه آمده است: این همان علم غیب است که کسی جز خدا آن را نمی‌داند. (۲)

بعضی گفته‌اند: حارث بن عمرو خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد، قیامت کی بیامی شود؟ و من دانه بر زمین افکنده‌ام باران کی می‌بارد و زن من حامله است پسر است یا دختر؟ و فردا من چکاری انجام می‌دهم؟ و کجایم میرم؟ پس این آیه نازل شد (۳).

بدان که اخبار دلالت می‌کند بر انحصار علم این پنج چیز در خدای تعالی و

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۵۲. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۶۷.

۲. نهج البلاغه: ص ۱۸۶، خطبه ۱۲۸. ۳. تفسیر بیضاوی: ج ۲، ص ۲۳۲.

بر انحصار استدلال به همین آیه کرده‌اند.
و به ما رسیده است که انبیا و اوصیای آنان و بعضی از پیروانشان از
بعضی از این پنج چیز خبر می‌دادند.

و ظاهر این آیه دلالت بر ثبوت علم برای خدای تعالی در مرگ نفس‌ها و
محل مرگ آنها نمی‌کند تا چه برسد به دلالت بر انحصار علم در خدای تعالی.
پس می‌گوییم: ساعت به ساعت مرگ و احتضار تفسیر شده که آن قیامت
صغری است، تفسیر به ساعت ظهور قائم عجله و به قیامت کبری نیز شده است
و ساعت [سوع] به معنای از بین رفتن و هلاک است و در همه این معانی
ضیاع و از بین رفتن است، چون تعینات هنگام مرگ و هنگام قیامت کبری از
بین می‌رود.

اما ساعت مرگ که از آن خبر می‌دادند بلکه اطبا حاذق نیز از آن خبر
می‌داده‌اند.

و اما ظهور قائم عجله که آن ملازم مرگ اختیاری یا اضطراری است، چه
هر کس بمیرد او را می‌بیند و قائم عجله در قیامت کبری نیز ظاهر می‌شود.
و قیامت کبری را نبی و وصی و مؤمن از حیث نبوت، صایت و ایمانش
نمی‌داند ولیکن چون الوهیت درجاتی دارد، اشخاص کامل بعد از خروج از
جهت مخلوق بودنشان در جهت حق بودن و درجات الوهیت حرکت می‌کنند
تا بعد از کمال در مقام اعراف می‌ایستند که اعراف مقام قیامت کبری است
استبعادی ندارد که آنها به ساعت قیامت کبری برای بندگان از جهت الوهیت
علم داشته باشند، نه از جهت مخلوق بودن.

و آمدن باران و علم به وقت نزول و محل و مقدار نزول باران گاهی از
ناحیه‌ی انبیا و اوصیا عجله و پیروان آنان پیش می‌آید ولیکن نه از جهت

مخلوق بودن، بلکه از جهت الهیّت و همچنین است مطلب در بقیه.
 پس علم به این پنج چیز و به هر چیزی که از مدارک بشری غایب باشد جز
 برای خدا نیست اعمّ از آنکه علم به آنها در مظاهر الهی باشد یا در مقام
 مشیّت یا در مقام احدیّت.

و به ائمه علیهم السلام نسبت داده شده که فرموده اند: این پنج چیز را به نحو تفصیل
 و تحقیق جز خدا کسی نمی داند.

اما دلالت آیه بر علم خدای تعالی و انحصار علم به آن پنج چیز در خدای
 تعالی پس می گوئیم: تقدیم مسند الیه و تقدیم ظرف در قول خدا: [إِنَّ اللَّهَ
 عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ] دلالت بر حصر می کند.

و عطف [يُنزِلُ الْغَيْثَ] بر مسند دلالت بر حصر فرستادن باران می کند و
 فرستادن باران مستلزم علم به باران است، عدول از علم به فرستادن باران برای
 اشاره به حصر فرستادن باران است یا اشاره به علم آن.

و قول خدا: [إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ] با قول خدا: [مَا تَدْرِي نَفْسٌ]
 دلالت می کند بر حصر علم به مرگ نفسها و محلّ مرگ آنها در خدای تعالی.

سورة السجده

این سوره به نام سجده‌ی لقمان نامیده شده تا با سوره حم سجده اشتباه نشود، این سوره مشتمل بر سی آیه است که همه آیات آن مکی است جز سه آیه از قول خدای تعالی: [أفمن كان مؤمناً... تا آخر سه آیه]

آیات ۱-۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱)
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَأْتَهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۴) يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵) ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶) الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مِمَّا تَشْكُرُونَ (۹) وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَأَنْتَ لَنْ تَخْلُقَ جَدِيدًا بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ (۱۰) قُلْ يَتَوَفَّكُم مَلَكٌ

أَلْمُوتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَلَوْ تَرَىٰ
 إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا
 فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ (۱۲) وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ
 نَفْسٍ هُدًىهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ
 وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا
 إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴)

ترجمه

الم (الف. لام. میم). کتابی است فرو فرستاده از سوی پروردگار جهان که شک در
 آن نیست. یا گویند که آن را بر ساخته است، نه بلکه حق است و از سوی پروردگار
 توست تا قومی را که پیامبر هشدار دهنده پیش از تو به سراغشان نیامده بود، بیم
 دهی باشد که به راه آیند. خداوند کسی است که آسمان و زمین و ما بین آنها را در
 شش روز آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت، شمارا جز او سرور و شفیع نیست، آیا
 پند نمی‌گیرید. از آسمان کار و بار زمین را تدبیر می‌کند سپس (اعمال مردمان) در
 روزی که اندازه‌اش هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید به سوی او بالا می‌رود.
 اوست که دانای نهان و آشکار و پیروزمند مهربان است. و کسی که هر چیز را آفرید
 نیکو آفرید، آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. سپس نسل او را از چکیده آب بی
 مقدار پدید آورد. سپس او را استوار کرد و در او از روح خویش دمید و برای شما
 گوش و چشمان و دلها آفرید، چه اندک سپاس می‌گزارید. و گویند آیا چون در زمین
 ناپدید شدیم آیا آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟ بلکه ایشان لقای پروردگارشان را
 منکرند. بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته شده است روح شمارا می‌گیرد سپس به
 سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید. و چون گناهکاران را نزد پروردگارشان
 سرافکننده بینی گویند پروردگارا چشم بینا و گوش شنوا یافتیم پس ما را باز گردان که

کاری شایسته پیشه کنیم ما دیگر اهل یقینیم. و اگر خواهیم به هر انسانی هدایتش را ارزانی می‌داریم، ولی وعده من تحقق یافته است که جهنم را از جنّ و انس، همگان، آکنده سازم. پس به خاطر آنکه دیدار این روزتان را فراموش کردید عذاب را بچشید، ما نیز فراموشتان کرده‌ایم و عذاب جاودان را به خاطر کار و کردار پیشینیان بچشید.

تفسیر

[الْم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَأُرِيَبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ] در اوّل سوره بقره و در غیر آن در باره این آیه مطالب مشروحی بیان شد و دیگر در اینجا احتیاجی به بیان نیست.

[أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ] کتاب یا تنزیل کتاب.
[الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ] تو قومی را بیم دهی که قبل از تو برای آنها بیم دهنده‌ای نیامده، چون آنها در زمان فطرت و خمودی آثار رسالت قرار گرفته بودند و اوصیای رسولان نیز در آن زمان وجود نداشت.

[لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ] شاید که آنان (به ولایت که طریق آخرت است) راه یابند.

[اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ] تفسیر این آیه در سوره اعراف گذشت.
[مَّا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ] لفظ [شَفِيع] به منزله‌ی نصیر و یار و یاور است و بیان آن در گذشته تکرار شده است.

[يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ] امر را نازل می‌کند از

آسمان ارواح به زمینهای اشباح به طور استمرار و دائم، با این لحاظ که تدبیر و عاقبتش نیکو است.

[ثُمَّ يُعْرَجُ إِلَيْهِ] سپس امر از زمین به سوی او عروج میکند.
[فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ] در روزی که مقدارش هزار سال است.

بدان که ایام آخرت در عرض ایام زمان نیست، بلکه ایام آخرت در طول ایام زمان است، بدین معنا که ایام دنیا قابل‌بهایی برای ایام آخرت و ایام آخرت به منزله‌ی ارواح ایام دنیا است، گستردگی و احاطه‌ی هر مرتبه از مرتبه‌های آخرت نسبت به مراتب دنیا مضاعف و دو برابر است.

پس گستردگی هر روز از روزهای آخرت نسبت به هر روز از روزهای دنیا ده برابر، صد برابر، هزار، ده هزار تا پنجاه هزار برابر است.

این معنا نسبت به دهر است و اما ایام سرمد با چیزی محدود نمی‌شود چون نهایت و حدی ندارد.

و مقداری از تحقیق این مطلب در اوّل سوره بنی اسرائیل گذشت.

مقصود از امری که خداوند آن را به زمین می‌فرستد و سپس از زمین به سوی آسمان بالا می‌رود وجود فعلی است که عبارت از مشیّت است، آن امر و فعل و کلمه‌ی خدای تعالی است، آن نسبت و اضافه‌ی خدای تعالی است به اسمای دیگری غیر از اینها که ذکر شد.

چه امر خدا از آسمان مشیّت به آسمان ارواح نازل می‌شود، سپس به آسمان نفوس کلی، سپس به آسمان نفوس جزوی، سپس به زمین‌های اشباح نوری، سپس به زمین‌های اشباح ظلمانی، پس از این مرحله عروج و صعود آن از عالم طبع یا از عالم جنّ آغاز می‌شود و به سوی زمین‌های اشباح

نوری بالا می رود، سپس به سوی نفوس جزئی، سپس به سوی نفوس کلی، سپس به سوی ارواح، سپس به سوی مشیت بالا می رود.

[ذَلِكَ] آن خدایی که عظیم است، از نظرها، اوهام و عقول دور است.
[عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ] آگاه به عالم نهان و آشکار (بود و نبود) است.

[الْعَزِيزُ] خدای غالب که از مراد او هیچ مانعی منع نکند.
[الرَّحِيمُ] خداوند مهربان است و بندگان را بدون دعوت و دعوت کننده نمی گذارد اگرچه بندگان بر مخالفت و عصیان اصرار ورزند.
[الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ] هر چیزی را با رحمت و علم و عنایتش بر حسب صورت آن چیز نیکو نموده و آنرا مستعد و آماده ی طلب کمالاتش قرار داده است.

پس آنها را بدون دعوت کننده نمی گذارد، تانشئی اخروی شان قبیح و زشت نشود.

[خَلَقَهُ] لفظ [خلقه] بدل از [کل شیء] است بنابر اینکه لام با سکون خوانده شود، بنابر قرائت فتحی لام صفت [شیء] یا بدل از [أحسن] یا مستأنف و جواب سؤال مقدر است.

و بعضی گفته اند: معنای آیه این است که شناخت و معرفت هر چیزی را نیکو نموده است.

مانند این که گفته اند: [قيمة المرء ما يحسنه] یعنی ارزش مرد به خوبی شناخت و معرفت اوست.

[وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ] مقصود آدم یا مطلق انسان است.
[مِنْ طِينٍ] انسان را از گل آفریده، چون آب و خاک ظاهرترین و

غالب ترین اجزای عنصر انسان است.

[ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ] نسل عبارت از خلق و فرزند است.

[مِنْ سُؤْلَةٍ] لفظ [سئاله] آن چیزی است که از یک شیء تحلیل می‌رود و نابود می‌شود و مقصود در اینجا غذایی است که در هضم چهارم تحلیل می‌رود.

[مِنْ مَاءٍ مَّهِينٍ] از آب خوار و بی مقدار لفظ [من] بیانیه است.

[ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ] روح را جهت بزرگداشت به خودش اضافه نمود، مقصود از روح ربّ النّوع است، ولی چون اثر ظهور این روح حیوانی و نفسانی است و آن دو شبیه به باد هستند و مانند باد حرکت می‌کنند لفظ [نفخ] در آن استعمال کرد و در سوره بنی اسرائیل بیان روح گذشت.

[وَ] بعد از نفخ در ماه چهارم در شما.

[جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ] برای شما گوش قرار داد، چون انسان بعد از اتّصاف به گوش و چشم و قلب قابل تخاطر می‌شود از غیبت به خطاب التفات نمود.

[وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ وَ قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا] برای اینکه قائلین این سخن را از ساحت حضور دور نماید از خطاب التفات به غیبت نمود.

[فِي الْأَرْضِ] آنان گفتند: وقتی ما در زمین از بین رفتیم و اجزا و اعضای ما متلاشی و با خاک زمین مخلوط گشت آیا دوباره خلق و زنده

می‌شویم؟

[أءَلْنَا لِنْفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ] جهت تأکید تعجب و به تعجب انداختن و

انکار استفهام را تکرار کرد.

[بَلُّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ] چون قول خدای تعالی: [قالوا أئذا ضللنا] در مقام ذم آنان است و چون این گفتار از آنان از روی علم و آگاهی نیست، بلکه محض حدس و خیال است.

پس قول خدای تعالی در معنا چنین است: گفتار شان از روی علم و تحقیق نیست، بلکه به لقای پروردگارشان کافرند، یعنی به حساب و محاسبه خدا در آخرت کافرند، چنانچه در خبر آمده است.

یا مقصود لقای ربّ مضاف است، یعنی لقای فطری که ربّ آنان در ولایت از جهت فطرت ملاقی آن بوده، به این (لقا) کافرند و لذا تمسک به خیال و هواهای خویش کردند و از علم و آثار آن اعراض نمودند.

[قُلْ] در مقام جواب از تعجب آنان از زنده شدن بعد از گم شدن و از بین رفتن در زمین به آنان بگو: در زمین گم نمی شوید و از بین نمی روید بلکه:

[يَتَوَفَّكُمُ] ملک الموت همه شما و همه اجزای وجود شما را می گیرد به نحوی که از شما کسی و جزوی در زمین باقی نمی ماند و چیزی از شما از بین نرفته و گم نمی شود تا بگویید ما بعد از گم شدن و نابود شدن چگونه زنده می شویم؟

آنچه که در زمین از بین می رود ماده‌ی شماست که جزوی از شما نیست. [مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ] ملک الموت که موکل قبض ارواح و اجزای شما، شمارش مدت عمر و اجل های شماست.

[ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ] پس از آنکه ملک الموت جمیع اجزای شما را قبض کرد شما به سوی ربّ مضاف خود که پروردگار شما در ولایت است

باز می‌گردید.

[وَلَوْ تَرَىٰ] لفظ [لو] برای تمنی، یا شرط است، اگر برای شرط باشد جزای محذوف است، یعنی [لرأیت امرأ عجیباً] یعنی اگر نگاه کنی امر عجیبی را می‌بینی، بنابر احتمال اوّل جمله حالیه تقدیر قول است و خطاب عامّ است، یا مخصوص محمد ﷺ است.

[إِذِ الْأَجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ] مجرمین نزد پروردگار مضافشان سر بر زیر انداخته و می‌گویند:

[رَبَّنَا أَبْصَرْنَا] پروردگارا ما دیدیم پس از بازگشت ما به سوی تو، یا در دنیا ولی عمل نکردیم، این سخن را جهت اعتراف به تقصیرشان گفتند. [وَسَمِعْنَا] و از توشنیدیم و قبول کردیم، یا در دنیا از انبیای توشنیدیم ولی عمل نکردیم.

[فَارْجِعْنَا] ما را به دنیا برگردان.

[نَعْمَلُ صَالِحًا] پس از آنکه عظمت تو را دیدیم و عقوبت تو را مشاهده کردیم دیگر عمل صالح انجام خواهیم داد.

[إِنَّا مُوقِنُونَ] ما یقین داریم بدون شك و ریب.

[وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى] گرمی خواستیم هر نفسی را به هدایت و رشدش می‌رساندیم، یا اسباب هدایت آن را بدون ملاحظه استعداد و استحقاق آماده می‌کردیم.

ولیکن ما نخواستیم تا مشیت ما گزاف نبوده و مسبوق به ملاحظه‌ی استعدادها باشد.

[وَلَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ] تا اراده‌ی من گزاف نباشد و عذاب نافرمانان و ثواب

فرمانبرداران از جهت استعداد آنها باشد.

[فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا
عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] چون ملاقات آن روزتان را فراموش
کردید، پس بچشید که ما نیز شما را ترک کردیم و باید عذاب همیشگی
بکشید که چنین کرده‌اید.

آیات ۳۰-۱۵

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا
سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) تَتَجَافَى
جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۶) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ
أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷) أَفَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ
فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ (۱۸) أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَأَمَّا الَّذِينَ
فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا
وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تَكذِّبُونَ (۲۰)
وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ نِ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ (۲۱) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ
أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (۲۲) وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا
مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى

لَبْنِي إِسْرَءِيلَ (۲۳) وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا
وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (۲۴) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فَمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵) أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا
مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ (۲۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى
الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ
وَ أَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ (۲۷) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ (۲۸) قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ
وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ أَنْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُتَنظَرُونَ)
(۳۰)

ترجمه

به آیات ما فقط کسانی ایمان آورند که چون آنها را فریادشان آرند به سجده
درافتند و پروردگارشان را سپاس گزارانه تسبیح گویند و تکبیر نورزند. پهلوهایشان
از بسترها جدا شود (به نیایش شبانه برخیزند) و پروردگارشان را با بیم و امید
بخوانند و از آنچه روزیشان کرده این ببخشند. آری هیچ کس نداند که چه بسیار مایه
روشنی چشمها برای آنان نهفته است که جزای کار و کردار پیشینشان است. آیا
کسی که مؤمن است همانند کسی است که فاسق است؟ (هرگز) برابر نیستند. اما
کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، جنت المأوی دارند که به خاطر
و کردار پیشینشان پیشکش آنان است. و اما کسانی که سرپیچی کرده اند سرا و
سرانجامشان آتش دوزخ است هر گاه که خواهند از آن بیرون روند، به آن بازگردانده
شوند و به ایشان گفته شود عذاب آتشی را که منکرش بودید بچشید. و به ایشان
عذاب کوچکترا غیر از عذابی بزرگتر، می چشانیم باشد که بازگردند. و کیست

ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند داده شود سپس از آن روی برگرداند ما از گناهکاران انتقام می‌گیریم. و به راستی به موسی کتاب آسمانی بخشیدیم، پس در لقای او شک نداشته باش و آن را رهنمود بنی اسرائیل گردانیدیم. و از ایشان چون شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین یافتند، پیشوایانی برگماشتیم که به فرمان هدایت می‌کردند. بی گمان پروردگار توست که در میان آنان در روز قیامت در آنچه در آن اختلاف داشتند، داوری خواهد کرد. آیا برای ایشان روشن نشده است که پیش از آنان چه بسیار نسلهایی را نابود کردیم که بر خانه و کاشانه هایشان می‌گذرند؛ بی گمان در این مایه‌های عبرت است، آیا به گوش دل نمی‌شنوند؟ آیا نیندیشیده‌اند که ما آب (ابرهای بارانی) را به سوی زمین بی گیاه می‌رانیم و بدان کشتزاری برمی‌آوریم که چارپایانشان و خودشان از آن می‌خورند، آیا به چشم بصیرت نمی‌نگرند؟ و گویند اگر راست می‌گویید این داوری کی خواهد بود؟ بگوروز داوری کافران را ایمانشان سود نهد و به آنان مهلت ندهند. پس از آنان روی بگردان و منتظر باش که آنان نیز منتظرند.

تفسیر

[إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا] این جمله مستأنف و جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته است: آیا اینان با ظهور و روشن بودن آیات و نشانه‌ها مؤمن به آیات نبودند که الآن فراموش و رها شوند؟ پس فرمود: اینان به آیات و نشانه‌های ما مؤمن نبودند، فقط کسانی به آیات ما ایمان می‌آوردند که هرگاه متذکر آن آیات شوند به سجده می‌افتند.

[إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا] بدان که یقین‌کننده به آیات از آن جهت که آیات عظمت و قدرت و وسعت خداست وقتی که متذکر و یاد آور آن آیات می‌شود دیگر به حدود و تعیبات‌شان نظر نمی‌کند.

بلکه به آنها از آن جهت نظر می‌کند که آیات عظمت خداست؛ پس بدان وسیله عظمت خدا را متذکر شده و دیگر با یافتن آن عظمت مالک نفس خودش نیست و خودش را نمی‌تواند نگه دارد و بی‌اختیار برای عظمت خدا به سجده می‌افتد.

چنانچه از مولای ما امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: که آنحضرت در نماز صیحه‌ای کشید و به سجده افتاد در حالی که غش کرده بود، وقتی که از علّت آن سؤال شد فرمود: آیه را تکرار کردم تا آنکه از گوینده‌اش شنیدم پس جسم من به جهت معاینه و دیدن قدرت او ثابت نماند و نتوانست خودش را نگهدارد. ^(۱)

[وَسَبِّحُوا] لطیفه انسانی خود را که وجه ربّ و اسم و مظهر او و به وجهی خود اوست تنزیه کردند.

[بِحَمْدِ رَبِّهِمْ] به سبب حمد پروردگارشان، یعنی بسبب گستردگی وجود او به نحوی که هیچ وجود و هیچ تعین وجود از او خارج نیست.

زیرا تسبیح جز تنزیه ربّ از نقایص و حدود نیست و تنزیه خدا از نقایص و حدود جز با گستردگی وجودش نیست، به نحوی که هیچ وجودی از او خارج نشود و این معنا محقق نمی‌شود مگر با حمد و سعه‌ی کمالات او.

[وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ] و آنان نسبت به خدا یا تسبیح خدا، یا از به خاک افتادن و سجده کردن یا از ایمان و طاعت استکبار نمی‌کنند، یا در نفس‌های خودشان استکبار نمی‌ورزند.

[تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ] لفظ [تتجافی] از [جفالسرج عن

۱. صافی: ج ۴، ص ۱۵۶. علل الشرایع: ج ۲، ص ۳۶۵، باب ۸۶، ح ۴.

فرسه [می باشد، یعنی زین را از روی اسبش برداشت.

[يَدْْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ]

صدر آیه در سوره‌ی اعراف و ذیل آن در اوّل سوره‌ی بقره گذشت.

از امام باقر علیه السلام درباره این آیه آمده است که فرمود: شاید تو ببینی که قوم نمی خوابند، در حالی که باید این بدن را راحت نمایی تا نفسش بیرون بیاید، که هر گاه نفس بیرون آمد بدن راحت می شود و نیروی کار به روح باز می گردد^(۱).

فرمود: این آیه درباره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام و پیروانش از شیعه ما نازل شده که در اوّل شب می خوابند، آنگاه که دو سوّم شب یا هر چقدر که خدا بخواهد از شب گذشت بلند می شوند و به سوی پروردگارشان پناه می برند، در حالی که به پروردگار راغب و شایق هستند، از او می ترسند و به آنچه که نزد خداست طمع دارند.

پس خدای تعالی این مطلب را در کتابش ذکر نمود و به شما خبر داد که آنان را در جوار خویش اسکان داده و به بهشتش داخل می کند و ترس شان را ایمن می سازد، رعب و هراس آنان را از بین می برد.^(۲)

در خبری از امام صادق علیه السلام درباره این آیه آمده است که فرمود: آنها نمی خوابند تا نماز عشا را به جای آورند.^(۳)

[فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] و در اخبار زیادی جمله‌ی [مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ] ذکر

۱. الصّافی: ج ۴ ص ۱۳۴ و الکافی: ج ۵ ص ۱۴۵ ح ۶.

۲. صافی: ج ۴ ص ۱۵۶. علل الشّرایع: ج ۲ ص ۳۶۵، باب ۸۶، ح ۴.

۳. صافی ج ۴ ص ۱۵۶، امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۳۰۰ ح ۲۲ و نورالتقلین ج ۴ ص ۲۲۹ ح ۳۴.

شده است، هر کس می خواهد به کتابهای مفصل مراجعه نماید.

[أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا] این جمله جواب سؤال مقدر است، گویا بر سبیل تعجب گفته شده: آیا برای آنها چنین چیزی است؟ پس فرمود: نه، چنین چیزی نیست و مؤمن با فاسق یکسان نیست.

[كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] بیان مساوی نبودن مؤمن و فاسق است.
[فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] لفظ [نزلًا] یعنی بهشت برای آنها آماده شده، یا برای آنها منزل است و آن جهت کردار شایسته آنان می باشد.

[وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ] نفرمود: [لهم الجحیم نزلاً] تا اشعار به این باشد که فاسق مورد اعتنا و توجه نیست که عذاب برای او منزل باشد بلکه عذاب از لوازم اعمال او است که به او ملحق می شود.
[كَلَّمَآرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا] بدان که اهل جهنم مانند اهل دنیا می خواهند از جهنم خارج شوند و از غم و غصه ای که برای آنان مستولی شده است بیرون آیند، ولی چون فقط می خواهند از غم خارج شوند و شوقی را که آنان به خروج بکشاند ندارند از جهنم خارج نمی شوند، بلکه به آنجا بر می گردند، اگر اراده خروج شان ناشی از شوق خروج بود در سریعترین زمان خارج می شدند.

[وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ] بعضی گفته اند: وقتی آنان داخل جهنم می شوند در آن سقوط می کنند و سرنگون می شوند به فاصله ی هفتاد سال راه، آنگاه که به قعر جهنم رسیدند جهنم آنان را بیرون می اندازد، آنگاه که به بالای جهنم می رسند با آهن

نگهداشته می شوند و از خروج شان جلوگیری می شود و حال شان به طور
دایم چنین است.

[وَلَنْذِيْقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ] لفظ [أدنی] از [دنی] بمعنی
ساقط ضعیف یا از [دنو] بمعنی قرب و نزدیکی است.

و به هر تقدیر مقصود از عذاب أدنی عذاب دنیا یا عذاب قبر یا عذاب برزخ است
و لیکن ادات ترجی بعد از آن مناسب عذاب دنیا است.

[دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ] عذاب احتضار، یا عذاب قبر، یا عذاب
برزخ، یا عذاب قیامت.

[لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] شاید از گمراهیشان برگردند، یا در رجعت باز
گردند برای عذاب اکبر و عذاب أدنی تفسیر به عذاب هنگام خروج دابّه و
دجال شده است.

و در اخبار زیادی آمده است که آیات در باره ی علی علیه السلام و ولید بن عقبه
نازل شده است، چه ولید بن عقبه ی فاسق به علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند
زبان من از تو بازتر و رساتر است و نیزه من از تو تیزتر و ایستادن من در
بین سربازان از تو بهتر است.

پس علی علیه السلام گفت: ساکت باش تو فاسق هستی، پس خدای تعالی این
آیات را نازل نمود. ^(۱)

[وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ] مکرّر این مطلب گذشت
که مقصود از امثال این عبارت اثبات ظالم تر بودن مورد ستم است، اگرچه
مفهوم عبارت اعم از آن است.

۱. صافی ج ۴، ص ۱۵۹. تفسیر قمی ج ۲، ص ۱۷۰. نور الثقلین ج ۴، ص ۲۳۱، ح ۴۳.

[ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا] با اینکه آیات واضح و روشن است، تذکیر و یاد آوری مقتضی روی آوردن به آیات است در عین حال از آنها اعراض می‌کند.

[إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ] ما از مطلق مجرم انتقام خواهیم گرفت و کسی که بعد از یاد آوری آیات از آنها اعراض کند جرم او از هر مجرمی بزرگتر است.

[وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا] عطف بر مقدر است، یعنی: [آتيناك الكتاب و لقد آتينا] [مُوسَى الْكِتَابَ] به موسی کتاب دادیم همانطور که به تو کتاب دادیم، پس دادن کتاب امر عجیب و غریب نیست تا تو یا مردم از آن در شك باشند.

[فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ] از نزول کتاب بر خودت در شك نباش، یا از لقای کتاب به موسی عليه السلام، یا از ملاقات تو با موسی عليه السلام در دنیا قبل از مرگ، یا از لقای تو با موسی در شب اسراء، یا در آخرت، یا از لقاء موسی با تو این چنین.

بعضی گفته‌اند: یعنی از رسیدن آزار مردم در شك نباش چنانچه موسی عليه السلام اذیت و آزار دید.

[وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ] کتاب موسی عليه السلام را هدایت برای بنی اسرائیل قرار دادیم همانطور که کتاب تو را هدایت برای جهانیان قرار دادیم.

[وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا] از آنان امامانی قرار دادیم که با امر ما هدایت می‌کنند، نه با امر خودشان.

[لَمَّا صَبَرُوا] پس تو و فرزندان صبر کنید تا از شما نیز امامانی قرار

دهیم.

[وَكَاُنُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ] آنها به آیات ما یقین داشتند، پس تو

و فرزندانت شك نداشته باشید.

[إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ] پروردگار تو بین بنی اسرائیل حکم

می‌کند همانطور که بین قوم تو حکم می‌کند.

پس تو بر اختلاف آنان دوهناک مباش، یا خداوند بین مردم که اختلاف

دارند حکم می‌کند پس بین قوم تو نیز حکم می‌کند، یا بین قوم تو در روز

قیامت حکم خواهد کرد.

[يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ] در آنچه که اختلاف دارند از

امر وصایت و وصی، یا از احکام شریعت، یا از کتاب و پوشیدن و ستر بعضی از

کتاب و تبدیل بعضی، یا از تصدیق رسولان عليه السلام و تکذیب آنان.

[أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ] آیا خداوند قوم تو یا قوم موسی عليه السلام را هدایت نکرد.

جمله معطوف بر مقدر است، یعنی [أَلَمْ يَتَفَكَّرُوا] و فاعل [يَهْدِ] ضمیر

[کتابک] یا کتاب موسی عليه السلام یا الله و یا مبهم است و آنرا [كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ

قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ] تفسیر می‌کند، یعنی اخبار هلاکت پیشینیان را

می‌شنوند اگر چه آن (هلاکت) رانمی‌بینند، ولی آثار رامی‌بینند.

[يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ]

چون اینان در مساکن آنان راه می‌روند، چون اطلاع بر هلاکت پیشینیان به

سبب شنیدن اخبارشان است در اینجا لفظ [سماع] استعمال شده است.

[أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ] زمین جرز

زمینی است که گیاه در آنجانی روید، یا گیاهش خورده شده، یا باران به

آنجا نیامده است و لفظ [جرز] با دو ضمّه، با ضمّه و سکون، با فتحه و سکون و با

حرکت خوانده شده است.

[فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ] چون اطلاع بر جریان آب باران، سیل و آب نهرها به سبب رؤیت و دیدن است.

و همچنین در اخراج زراعت و خوردن حیوانات و انفس از گیاهان زمین لذا لفظ [ابصار] استعمال کرد، در اینجا قول خدا: [انّ فی ذلك لآیات] را که در فقره قبلی بود حذف کرد، چون یک مرتبه ذکر آن کفایت می کرد.

[وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ] مقصود از فتح که مورد سؤال آنها یا مورد استهزای آنان قرار گرفته ظهور قائم عليه السلام و روشن شدن زمین با نور پروردگارش و از بین رفتن اختلاف از اهل زمین است، این معنا در عالم صغیر جز هنگام مرگ اختیاری یا اضطراری نیست، چه وقتی رسول خدا ظهور قائم عليه السلام و ظهور دین، قرار دادن همه دینها به صورت یک دین را به آنها خبر داد بر سبیل استهزا یا استفهام سؤال کردند که این چه موقع اتفاق می افتد. و جمله عطف بر [لم یهد] یا [اولم یروا] است، یعنی آیات و نشانه های این فتح زیاد است، مانند هلاک کردن قرن ها و ملت های پیشین و احیاء و زنده کردن زمین بعد از مرگ آن، در این نشانه ها فکر نمی کنند، آنوقت می گویند: این فتح چه موقع است؟

[إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] گر در این اخبار راستگو هستید بگوئید فتح کی است؟ [قُلْ] در جواب آنان بگو درباره این فتح عجله نکنید که [يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ] ایمان روز فتح نفعی به کفار نمی رساند، چه آن روز بروز و ظهور کسب شده ها است، نه روز کسب خوبی ها و خیرات.

[وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ] از جواب سؤال با آنان یا از

دعوت یا خود آنان اعراض کن که آنان با اعراض نکردن و روی آوردن تو به آنان تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد.
[وَأَنْتَظِرُهُ] و منتظر روز فتح باش [إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ] آنان نیز منتظر این روز هستند.

سورة الاحزاب

همه‌ی آیات این سوره مدنی است و آن هفتاد و سه آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ، وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ أَلْسِنَةً يُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴) ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاخُونُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ، وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵) النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ

أُولِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای پیامبر از خداوند پروا کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن؛ که خداوند دانای فرزانه است. و از آنچه از پروردگارت به تو وحی می‌شود پیروی کن، که خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است. و بر خدا توکل کن و خداوند کار سازی را بسنده است. خداوند برای هیچ مرگی دو دل در درونش ننهاده است؛ و همسرانتان را که با آنان ظاهر می‌کنید مادر (حقیقی) شما نگردانده است، پسر خواندگانتان را نیز فرزند (حقیقی) شما نگردانده است، این سخن شماس است که (ندانسته) به زبان می‌آورد، خداوند حق را می‌گوید و به راه راست هدایت می‌کند. آنان را به نام پدرانشان بخوانید که نزد خداوند دادگرانه تر است؛ و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شما هستند، بر شما در آنچه اشتباه کرده‌اید گناهی نیست مگر در آنچه دل‌هایتان قصد آن را دارد و خداوند آمرزگار مهربان است. پیامبر از خود مؤمنان به آنها نزدیکتر و سزاوارتر است و همسران او در حکم مادران ایشان هستند؛ و خویشاوندان در حکم و کتاب الهی نسبت به همدیگر از سایر مؤمنان و مهاجران سزاوارتر به ارث بردن هستند، مگر آنکه بخواید در حقّ دوستانتان وصیتی نیک انجام دهید که بی اشکال است، این در کتاب آسمانی (لوح محفوظ) نوشته شده است.

تفسیر

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ۖ نَدَايِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ۖ) است به روش به تو می‌گویم تا همسایه بشنود.

یا ندا و حکم هر دو برای رسول خدا ﷺ است و به هر تقدیر این ندا برای اظهار لطف و بزرگداشت شأن پیامبر ﷺ می‌باشد.

(اَتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) ای پیامبر در

برابر خدا پرهیزگاری ورز و از کافران و منافقان پیروی مکن.

برخی از مفسرین گفته‌اند: این آیه درباره ابی سفیان عکرمه بن ابی جهل، ابی‌الأعور سلمی نازل شده، که بعد از غزوه‌ی احد با گرفتن امان از رسول خدا ﷺ جهت دیدار با عبدالله ابی به مدینه آمدند، تا با او سخن بگویند، پس از پایان مذاکرات در حالی که عبدالله ابی و عبدالله بن سعد بن ابی سرح و طعمه ابن ابی رقی با آنان بودند بر رسول خدا ﷺ داخل شدند و گفتند: ای محمد ﷺ از ذکر خدایان ما، لات، عزّی و منات دست بردار و بگو: هر کس آنها را عبادت کند شفاعت او را می‌کنند و ما هم تو و خدایت را به حال خود می‌گذاریم.

پس این معنا بر نبیّ سخت آمد، پس عمر بن خطاب گفت: یا رسول الله اجازه بده آنان را بکشیم، رسول خدا فرمود: من به آنان امان داده‌ام.

رسول خدا ﷺ دستور داد آنان را از مدینه اخراج کردند و آیه نازل شد که کافرین از اهل مکه و منافقین از اهل مدینه را اطاعت مکن.

(اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً) جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: نباید

از اجابت آنان نهی کرد.

زیرا در اجابت آنها مصلحت‌های متعددی است از قبیل به دست آوردن دل آنان و خاموش شدن آتش جنگ، سلامت مسلمین و قوّت و شوکت آنان با اجابت، اختلاط مشرکین با آنان و شنیدن آیات خدا و غیر اینها از فواید دیگر، پس خدای تعالی در مقام پاسخ فرمود: خداوند بر مصالح مترتب بر چیزی که شما را از آن نهی می‌کند دانا و آگاه است.

(حَكِيماً) خداوند در علم و صنعش دقیق و لطیف است.

(وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِيَّاكَ مِنْ رَبِّكَ) ﴿۶﴾ تو پیروی از چیزی کن که به تو وحی می‌شود، نه پیروی از چیزی که آنان به تو می‌گویند.
 (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا) ﴿۷﴾ ای امت محمد ﷺ، یا ای محمد و امت او خداوند به عمل شما آگاه است.

لفظ (تعملون) به صورت غایب خوانده شده است.

(وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) ﴿۸﴾ توکل بر خدا کن، نه بر آنچه می‌گویند.
 (وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً) ﴿۹﴾ و کافی است که خداوند وکیل امور تو باشد، پس کارهایت را بر مشورت دیگران وانگذار.

(مَا جَعَلَ اللَّهُ) ﴿۱۰﴾ جواب سؤال مقدر است: و ناشی از حصری که از قول خدا: (لا تطع الكافرين و اتبع ما يوحى إليك) استفاده می‌شود، گویا که گفته شده: منافاتی بین پیروی از وحی و مدارا کردن با کفار و پیروی از مشورت با آنها نیست، پس خداوند در پاسخ این سؤال فرمود:

(الرَّجُلُ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ) ﴿۱۱﴾ خداوند در جوف یک مرد دو قلب قرار نداده است که با یک قلب خدا را دوست داشته باشد و از آن پیروی کند. و بعضی گفته‌اند: این آیه درباره ابی معمر حمید بن معمر بن حبیب فهری نازل شده و او شخصی عاقل بود و آنچه را که می‌شنید حفظ می‌کرد و می‌گفت: در جوف من دو قلب است که با هر یک از آن دو تعقل می‌کنم برتر از عقل محمد ﷺ، سپس در روز بدر او هم چون دیگران شکست خورد در حالی که، یک لنگه از نعلین او در دستش و دیگری در پایش بود، در این مورد از او سؤال کردند، گفت: من نفهمیدم و احساس نکردم جز اینکه آن دو را در پایم احساس کردم، آن وقت فهمیدند که او یک قلب بیشتر نداشت

(یعنی فقط به خود می‌اندیشید).

از علی ۷ آمده است: دوستی ما و دوستی دشمن ما در جوف انسانی جمع نمی‌شود، خداوند برای یک مرد دو قلب در جوف او قرار نداده که با یکی کسی را دوست داشته باشد و با یکی دیگر را.^(۱)

از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس که قلب او در نمازش متعلق به چیزی باشد غیر از خدا پس او نزدیک به همان چیز است و در حقیقت از آنچه که خدا از او در نمازش خواسته است دور است^(۲) سپس این آیه را خواند:

﴿وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ الَّتِي تَظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ﴾ عرب گمان میکرد هر کس به همسرش بگوید: تو بر من مانند پشت مادرم هستی همسر او در حرمت جماع مانند مادرش می‌شود، پس خدای تعالی در مقام رد آنها فرمود: (ما جعل ازواجکم... تا آخر).

﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ﴾ لفظ (الدعی) مانند (الغنی) بر وزن فعل به معنای مفعول است، به معنای کسی است که در نسبش متهم باشد. و این آیه درباره زید بن حارثه کلبی آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده، سبب نزول بنا بر نقل تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام این بوده که رسول خدا بعد از ازدواج با خدیجه زید را خرید، وقتی که به نبوت رسید زید را به اسلام دعوت کرد و مسلمان شد، به نام مولای محمد خوانده می‌شد، پس حارثه نزد

دیدار ناگهانی پیامبر خدا با زینب بنت جحش

حکایت زید و حکم پسر خوانده‌ها

۱. تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۷۱-۱۷۲

۲. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۶۲ و مصباح الشریعة ص ۹۲

ابی طالب آمد و به او گفت: به پسر برادرت بگو: یا او را بفروشد، یا به فدیه قبول کند، یا آزادش کند.

وقتی ابوطالب این مطلب را به رسول خدا ﷺ گفت رسول خدا فرمود: او آزاد است لوجه الله هر جا که می خواهد برود.

پس حارثه بلند شد و دست زید را گرفت و گفت: ای فرزند به شرف و حسب خودت ملحق شو، زید گفت: من هیچوقت از رسول خدا جدا نمی شوم، پدرش غضبناک شد و گفت: ای جماعت قریش شهادت بدهید که من از او بیزارم و او فرزند من نیست.

پس رسول خدا ﷺ فرمود: شاهد باشید که زید فرزند من است و من از او ارث می برم و او از من ارث می برد و به او زید پسر محمد می گفتند.

وقتی رسول خدا ﷺ هجرت کرد زید زینب دختر جحش را به ازدواج او درآورد.

یک روز که زید دیر کرده بود رسول خدا به منزل زید آمد که ناگهان دید زینب وسط اطاق نشسته و با سنگ مخصوص عطر می زند، پس رسول خدا ﷺ نگاهش به زینب افتاد، زینب زیبا بود و محبتش در دل رسول خدا ﷺ واقع شد و فرمود: (سبحان خالق التور و تبارک الله احسن الخالقین) سپس رسول خدا ﷺ به خانه برگشت، زید هم به منزلش آمد و زینب آنچه که پیش آمده بود برای زید تعریف کرد.

زید گفت: آیامی خواهی تو را طلاق دهم تا رسول خدا با تو ازدواج کند؟ زینب گفت: می ترسم طلاق بدهی ولی رسول خدا مرا به ازدواج خود درنیآورد، پس زید خدمت رسول خدا ﷺ رسید و عرض کرد: آیامی خواهی زینب را طلاق بدهم تا با او ازدواج کنی؟

پیغمبر فرمود: نه، برو و از خدا بترس و همسرت را نگهدار.
 سپس خدای تعالی داستان را چنین حکایت کرد: (أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَ طَرَأَ زَوْجُنَا كَهَا... ﴿ تَقُولُ خَدَا: (وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا)﴾.
 پس خدای تعالی از فوق عرش خود زینب را به رسول خدا تزویج کرد، پس منافقین گفتند: زن فرزندان ما را بر ما حرام می‌کند و خودش زن پسرش زید را می‌گیرد، پس خدای تعالی در این مورد این آیه را نازل نمود: (وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ) تَقُولُ خَدَا: (يَهْدِي السَّبِيلَ).

و در این سوره اخبار دیگری درباره‌ی کیفیت ازدواج رسول خدا ﷺ زینب را برای زید و سپس برای خود خواهد آمد.^(۱)

(ذَلِكَمُ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ) این گفتار زبانی شماست بدون آنکه اعتقادی به آن داشته باشید و بدون آنکه در واقع حقیقتی داشته باشد، پس این گفتار شما در ترتب احکام شرعی تأثیر ندارد.

(وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ) و خداوند حق می‌گوید، یعنی چیزی را که در واقع و نفس الامر حقیقتاً ثابت باشد به نحوی که باید به آن معتقد بود.

(وَ هُوَ) یعنی خدا، نه غیر خدا. (يَهْدِي السَّبِيلَ) راه را به سوی حق

رهنمون می‌شود.

(أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ) فرزندان را به نام پدرانشان بخوانید، یعنی

بگویید زید بن حارثه و به نام دیگران نخوانید اگر چه دیگران آنان را فرزند خوانده خود بدانند.

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۶۳-۱۶۴ و تفسیر قتی ج ۲ ص ۱۷۲-۱۷۵

(هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ) آن عادل ترست بدون آنکه شایبه ظلم و تجاوز از حق در آنان باشد.

(فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ) اگر پدران آنان را ندانستید آنان را برادران دینی خود بخوانید.

(وَمَوْلَاكُمْ) و آنها را دوستان خود بخوانید.

(وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ) اگر خطا و اشتباه کردید با کی بر شما نیست.

یعنی اگر قبل از نهی، یا بعد از نهی به سبب فراموشی نهی یا به سبب عادت زبانی، آنها را به نام غیر پدرانشان صدا کردید.

(وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ) ولی دل‌های شما متعمداً چنین کاری نکرده باشد.

یا لفظ (ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ) مبتداست، خبر آن محذوف است.

(وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) چون خداوند بخشنده مهربان است، خطاکننده و متعمد را بعد از توبه می‌بخشد و از باب تفضل و کرم به او رحم می‌کند.

(اَللّٰبِيُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ) این جمله مستأنف و جواب سؤالی است که از نفی فرزند بودن زید برای محمد ﷺ ناشی می‌شود و از اینجا ناشی می‌شود که فرزند بودن زید برای محمد ﷺ یک گفتار زبانی است بدون آنکه حقیقتی داشته باشد.

گویا که گفته شده: اگر نسبت فرزند ی زید برای محمد ﷺ حقیقت نداشته

باشد، پس نسبت بین محمد ﷺ و بین امت او چیست که گفته شود: محمد ﷺ پدر امت است؟

پس خدای تعالی در جواب این سؤال فرمود: آنچه که نفی شده است پدر بودن جسمانی است و احکام شرعی قالبی از قبیل حرمت زن فرزند مربوط به پدر و فرزند جسمانی است.

و اما پدر روحانی که که با حصول صورتی از پدر در وجود فرزند به واسطه بیعت عام یا خاص حاصل می شود و با این صورت نسبت پدر و فرزند بودن حاصل می گردد برای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به همه امت ثابت است. چون آن کیفیت که با بیعت حاصل می شود صورت نازله و مرتبه پایین از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و این صورت نازله فعلیت اخیر فرزند می شود، چیز بودن و شیئیت هر چیزی به سبب فعلیت اخیر آن چیز است و از سوی دیگر چون این فعلیت به اسم آن چیز سزاوارتر از فعلیت های قبلی است، از باب اینکه فعلیت های قبلی تحت این فعلیت مستهلک شده اند و این فعلیت صورت نازله ای از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است...

لذا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به کسی که با او، بیعت عام یا خاص نماید، سزاوارتر از سایر فعلیت هایی است که به او نسبت داده می شود، که نفس بیعت کننده نیز یکی از سایر فعلیت هاست، در نتیجه نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مؤمنین سزاوارتر از خود آنها می باشد در جمیع چیزهایی که به آنها نسبت داده می شود، مانند اعمال و اقوال و احوال و اخلاق و احکام و آلام و گمان نبری که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این صورت نسبت به گناهان آنها نیز سزاوارتر است؛ زیرا معاصی ناشی از حدود و نقایص است، حدود و نقایص ناشی از فعلیت های سابق بوده و بازگشت آن به عدم ها است، نه به فعلیت ها.

و لذا خود آنها به فعلیت های سابق و به حدود و نقایص سزاوارتر از فعلیت اخیر می باشند و در سوره بقره در قول خدا: (و بالوالدین احساناً)

تحقیق و تفصیل کاملی از ولادت روحانی گذشت.
 از اینجا معلوم می‌شود که خلفای محمد ﷺ که مأمور به گرفتن بیعت عامّ
 یا خاصّ از مردم بوده‌اند نسبت به بیعت کنندگان سزاوارتر از خودشان
 بوده‌اند مثل محمد ﷺ و برای مؤمنین پدر بوده‌اند بدون فرق.
 و لذا وارد شده: اُمَّةٌ لِّاَبِیْهِمْ بَعْدَ اَزْوَاجِهِمْ بِمَا كَفَرُوا وَ اَبْوَآبُهُمْ
 اَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ مُّسَدَّدَةٌ. بعد از محمد ﷺ به مؤمنین سزاوارتر از
 خودشان بوده‌اند مثل محمد ﷺ.
 (وَ اَزْوَاجُهُمْ اُمَّهَاتُهُمْ) امام صادق علیه السلام در اینجا خوانده‌است: (و هُوَ
 اَبٌ لَهُمْ^(۱)).

بیانی در پدر روحانی و قالبی

بدان که روح محمدیّت بر مقام بشریّت رسول خدا ﷺ چنان حاکم شد که بر
 حسب مقام قالبش جز آثار روحی برای او نبود، از سوی دیگر چون نسبت او
 به اُمَّتش نسبت به ابوّت و پدری است...
 لذا بر قالب او نیز حکم ابوّت روحانی جاری می‌گردد، در نتیجه همسران
 او نسبت به اُمَّت پیامبر مانند همسران پدران نسبت به اولاد می‌شود و لذا
 همسران پیامبر، بر اُمَّت پیامبر حرام است، اگرچه اُمَّت نسبت به پیامبر بر
 حسب مقام بشریّتشان محکوم به حکم فعلیّت اخیر نیستند. و بر حسب همین
 فعلیّت اخیر بود که اُمَّت فرزندان پیامبر محسوب می‌شدند.
 چون محکوم به فعلیّت اخیر نیستند بر قالبهای آنها حکم ارواحشان جاری
 نمی‌شود، همسران آنان نسبت به پیامبر مثل همسران فرزندان نسبت به

۱. تفسیر قتی ج ۲ ص ۱۷۵-۱۷۶

پدران نمی باشد؛ با اینکه حکم رسول خدا ﷺ بر حسب قالبش نسبت به اُمّت حکم پدران نسبت به اولاد است.

و لذا خدای تعالی فرموده: (ما کان محمدّ أباً أحد من رجالکم) رسول خدا ﷺ پدر جهات روحانی اُمّت است و مردان شما که محکوم به حکم قالبها هستند با نسبت فرزندى منسوب به او نیستند، پس رسول خدا ﷺ پدر مردان قالبی شما نیست اگر چه پدر اُمّت می باشد از آن جهت که آنها مردان روحانی الهی هستند.

و لذا خدای تعالی فرمود: نبیّ ﷺ به مؤمنین سزاوارتر است، یعنی از جهت ایمانشان و همسران نبیّ ﷺ مادران مؤمنین هستند از جهت ایمانشان.

اگر اشکال شود که چون رسول ﷺ بر حسب قالبش محکوم به حکم پدر اُمّت می باشد پس باید نکاح زنان اُمّتش برای او جایز نباشد و همچنین باید نکاح همسران اُمّتش برای او جایز باشد، در جواب این اشکال می گوئیم: رسول خدا ﷺ بر حسب قالبش محکوم به حکم روحش می باشد، ولی اُمّت او محکوم به حکم ارواحشان نیستند، پس اُمّت او بر حسب قوالبشان اولاد او نمی توانند باشند.

و شرافت مادر مؤمنین بودن و شرافت هم بستر بودن با رسول ﷺ مانع از آن است که همسران رسول ﷺ مادران اُمّت نباشند و اینکه بر حسب قالب هایشان بر آنان حرام نباشند.

و لیکن این حکم، یعنی جریان حکم نسبت روحانی بر قالبهای جسمانی بین مؤمنین و مهاجرین جاری نیست که بعضی از آنان نسبت به بعضی سزاوارتر از قرابت های جسمانی باشند در وصایت، یا در امارت، یا در ارث

و غیر اینها.
 بلکه: (وَأَوْلُوا الْأَرْحَامَ) صاحبان رحم‌های جسمانی.
 (بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ) برخی به بعضی از خویشان و اقربای روحانی
 سزاوارتر می‌باشند.

(فِي كِتَابِ اللَّهِ) قرآن، یا مطلق کتابهای الهی که از آسمان نازل
 شده است، یا مقصود کتاب علوی مانند لوح محفوظ و لوح محو و اثبات است
 یا مقصود مفروض و واجبات خدا، یا احکام رسالت است و این آیه‌ی در آخر
 سوره‌ی انفال گذشت.

در اینجا طبق آنچه که در اخبار وارد شده ذکر شده که این آیه جهت نسخ
 توارث به سبب هجرت و یاری کردن نازل شده است و لیکن آیه اختصاصی
 به توارث و امامت و به سایر حقوق ندارد، بلکه در هر حق و احسان و انفاق
 جریان دارد.

و آنچه که وارد شده، مبنی بر اینکه آیه در امارت و ولایت نازل
 شده است و در اولاد امام حسین علیه السلام بعد از او جریان پیدا کرد^(۱)، بیان اهم
 موارد آیه است.

(مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ) ذکر مهاجرین بعد از مؤمنین از قبیل ذکر
 خاص بعد از عام است که جهت اهتمام به خاص ذکر شده است.

و لفظ (من) برای بیان (أُولَ الْأَرْحَامِ) است، یا (من) تفضیلیه و برتری است.
 (إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا) استثنای متصل مفرغ است
 یعنی بعضی از اولوالارحام در همه‌ی امور به بعضی سزاوارترند مگر آنکه

۱. علل الشرایع ج ۱ ص ۲۰۶ باب ۴۱۵۶

نسبت به اولیا خود در دین معروفی را انجام دهید، که در این صورت با آن کار از اولوالأرحام سزاوارتر می شوند، یا در هر حال سزاوارترند مگر در این حال.

یا استثنای منقطع است، یعنی و لکن کار معروف و خوبی که نسبت به اولیای خود انجام می دهید، نیکو و خوب است.

و مقصود از کار معروف و خوب وصیت و قرار دادن اولیا و اوصیاست، یا مقصود وصیت به چیزی برای اولیاست.

(كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا) در کتاب علوی از لوح محفوظ و لوح محو و اثبات یا در کتاب تدوینی الهی که بر شما نازل شده است، مانند قرآن و کتابهای پیشینیان، نوشته شده است.

آیات ۲۷-۷

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۷)
لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۸)
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ
جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) إِذْ جَاءَ وَكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ
وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ
الظُّنُونًا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱)
(۱۱) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا

اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲) وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ
 يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ
 يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ()
 (۱۳) وَلَوْ دَخَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَاتَوَّاهَا
 وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴) وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ
 قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵) قُلْ
 لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ
 إِلَّا قَلِيلًا (۱۶) قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ
 سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا
 نَصِيرًا (۱۷) قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ
 هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۸) أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا
 جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورًا عَيْنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى
 عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ
 أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ
 وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۹) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ
 يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ
 يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا ()
 (۲۰) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا
 اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱) وَمَا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ
 الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ

وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (۲۲) مِنْ الْمُؤْمِنِينَ
 رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ
 وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) لِيَجْزِيَ اللَّهُ
 الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ
 عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۴) وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
 بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ
 قَوِيًّا عَزِيزًا (۲۵) وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
 مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ
 تَأْسِرُونَ فَرِيقًا (۲۶) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ
 وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۷)

ترجمه

و چنین بود که از پیامبران پیمان‌نشان را گرفتیم و نیز از تو و از نوح و از ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، از ایشان پیمانی استوار گرفتیم. تا سرانجام درستکاران را از درستکاریشان بپرسند و برای کافران عذابی دردناک آماده ساخته است. ای مؤمنان نعمت الهی را بر خود یاد کنید آنگاه که سپاهیان بر شما تاختند، سپس، بر آنان تند بادی فرستادیم و سپاهیان که آنها را نمی‌دیدید و خداوند به آنچه می‌کنید بینا است. آنگاه از فراز و فرودتان به سراغ شما به هجوم آمدند، آن گاه که چشمها برگشت و جانها به گلوگاهها رسید، در حق خداوند گمانهایی ناروا بردید. آنجا بود که مؤمنان به مهنت آزموده شدند، تکانی سخت خوردند. آنگاه که منافقان و بیمار دلان گفتند که خداوند و پیامبر او جز از روی فریب به ما وعده نداده‌اند. و آنگاه که گروهی از آنان گفتند ای اهل مدینه شمارا جای ماندن نیست باز گردید؛ و گروهی از

ایشان از پیامبر اجازه قعود خواستند و به بهانه می‌گفتند خانه‌های ما بی حفاظ است، آن بی حفاظ نبود؛ هیچ قصدی جز فرار نداشتند. و چون از حوالی آن شهر برایشان وارد شوند، سپس از ایشان اقرار به شرک طلب کنند، آنرا انجام دهند و سپس در آنجا جز اندکی درنگ نمی‌کردند. و هم اینان بودند که پیشترها با خداوند پیمان بسته بودند که پایداری ورزند و پشت نکنند، پیمان الهی باز خواست دارد. بگو فرار از مرگ یا کشته شدن، اگر بگریزد برایتان نهایتاً سودی ندارد، در آن صورت هم جز اندکی از زندگی برخوردار نخواهید شد. بگو اگر خداوند در حقّ شما بلا یا رحمتی خواسته باشد، چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه می‌دارد؟ و در برابر خداوند برای خود یار و یآوری نمی‌یابند. به راستی که خداوند از میان شما، بازدارندگان (کار شکنان) را می‌شناسد، نیز کسانی را که به دوستان خود می‌گویند به راه ما بیایید و جز اندکی در کارزار شرکت نمی‌کنند. و در حقّ شما بسیار بخیل‌اند و چون بیمی فرا رسد، می‌بینشان در حالتی که دیدگانشان می‌گردد مانند کسی که از سکرات مرگ بیهوش شده می‌شود، به سوی تو می‌نگرند، چون آن بیم برطرف شود به شما با زبانهای تند و تیز خویش آزار می‌رسانند؛ و آزمند مال (غنائیم) اند؛ اینانند که ایمان نیاورده‌اند و خداوند اعمالشان را تباه و باطل می‌گرداند و این بر خداوند آسان است. اینان گمان می‌برند که هنوز (گروه مشرکان همدست) از صحنه به در نرفته‌اند و اگر گروه مشرکان همدست برگردند خوش دارند که بیابانی و در میان بادیه نشینان باشند و از اخبار شما پرس و جو کنند؛ و اگر در میان شما بودند جز اندکی کارزار نمی‌کردند. برآستی که برای شما و برای کسی که به خداوند و روز باز پسین امید و ایمان دارد و خداوند را بسیار یاد می‌کند، در پیامبر خدا سرمشق نیکویی هست. و چون مؤمنان هجوم گروه مشرکان همدست را دیدند گفتند این همان است که خداوند و پیامبرش به ما وعده داده بودند و خداوند و پیامبر او در امید بخشیدن به ما راست گفته‌اند؛ و در نهایت جز بر ایمان و تسلیم آنان نیافزاید. از میان مؤمنان

مردمی هستند که در پیمانی که با خداوند بسته‌اند، راست و درست رفتار کرده‌اند؛ و از ایشان کسی هست که عهد خویش تا پایان حیات به سر برده‌است و کسی هست که شهادت را انتظار می‌کشد و هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در کار نیاورده‌اند. تا خداوند درستکاران را بر وفق و درستی شان پاداش دهد، منافقان را اگر خواهد عذاب کند یا از آنان درگذرد، بیگمان خداوند آمرزگار مهربان است. و خداوند کافران را در عین غیظ و غضبشان باز گرداند، که هیچ‌کامی نیافتند؛ و خداوند در کارزار مؤمنان را حمایت و کفایت کرد، خداوند توانای پیروزمند است. و آن عده از اهل کتاب را که از آنان (احزاب / گروه مشرکان همدست) پشتیبانی کردند، از برج و باروهاشان فرود آورد و در دلشان هراس افکند، چندان که گروهی از ایشان را می‌کشید و گروهی را به اسارت می‌گرفتید. و سرزمینشان و خانه و کاشانه هاشان و مال و منالشان را به شما میراث داد، نیز سرزمینی را که هنوز پا به آنجا نگذارده بودید، خداوند بر هر کاری تواناست.

تفسیر

(وَ إِذْ أَخَذْنَا عَظْفَ بَرِّ (فِي كِتَابِ اللَّهِ) يَا بَرِّ (فِي الْكِتَابِ) يَا بَرِّ مَقْدَرٍ
 است، تقدیر چنین است: (النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ فِي وَقْتِ
 اخذنا میثاق النبیین) یا تقدیر چنین است: (أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ
 بَعْضٌ فِي هَذَا الزَّمَانِ وَ وَقْتِ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنَ النَّبِيِّينَ) یا معطوف بر مقدر است
 اینچنین: (تَذَكَّرْ ذَلِكَ وَ اذْكُرُوا إِذَا أَخَذْنَا).

(مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ) از پیامبران بایعت در این عالم پیمان گرفتیم،
 یا در عالم ذر خود ما از آنها عهد و پیمان گرفتیم.

(وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ) ﴿﴾
 ذکر این پنج نفر بعد از ذکر عموم انبیاء (علیهم السلام) جهت اهتمام به شأن آنانست، چون

آنان انبیای اولوالعزم هستند.

(وَ أَخَذْنَا) این جمله حالیه به تقدیر (قد) است، یا عطف بر (أَخَذْنَا) یا

مستأنف است، بنا بر آنکه (واو) برای استیناف باشد.

(مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا) ضمیر منهم به نبیین یا به انبیا مخصوص که بعد از

نبیین ذکر شده است بر می‌گردد.

(لَيْسَ سَأَلَ) تا خداوند یا هر پرسنده‌ای.

(الصّادقين عن صدقهم) از کیفیت و مقدار صدق آن پیامبران

سؤال کند تا بر حسب آن دو (پیمان و صدق) به آنها پاداش داده شود.

(وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا) این جمله عطف یا حال است، نفرمود:

و يسأل الكافرين یا يعذب الكافرين تا اشعار به این باشد که سؤال از کافران و عذاب

آنها از غایات ذاتی نیست.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا) مؤمنین را ابتدا مورد ندا قرار داد تا به آنها نشاط

بخشد تا هشیار و بیدار باشند و آماده‌ی شنیدن مطالب بعدی باشند.

(اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ) منظور از جنود،

احزاب است؛ چون ابوسفیان‌گروهایی (احزاب) را از عربها مانند قریش و

قبیله‌هایی که اطراف مکه بودند و بنی غطفان از طایفه نجد، بنی قریظه و بنی

النظیر از اطراف مدینه، جمع کرد تا علیه مؤمنین به نبرد پردازند.

(فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا) جهت یاری شما تندبادی بر آنها فرستادیم به

نحوی که نه خیمه‌ای برای آنها باقی ماند، نه آتشی، سرمای شدیدی

فرستادیم که نتوانستند تعادل خود را نگهدارند.

(وَ جُنُودًا) و سربازانی از ملایکه فرستادیم که، (لَمْ تَرَوْهَا) شما آنها را

نمی‌دیدید، چون دیدن ملایکه برای بیننده‌ی بشری ممکن نیست.

(وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا) و خداوند همه‌ی کارهای شما را می‌دید از قبیل حفر خندق، خروج از مدینه، ترساندن بعضی بعض دیگر را و قصد فرار بعضی و این گفته بعضی: (إِنَّ بَيْوتنا عورة و ماهی بعورة) و لفظ (بِمَا تَعْمَلُونَ) (لما يعملون) خوانده شده، یعنی کاری که قریش انجام می‌دهند و می‌خواهند به شما حمله کنند.

(إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ) از بالای شهر آمدند و آن جانب مشرق و شمال مدینه بوده است.

(وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ) و از جانب مغرب و جنوب، چون بنی غطفان از بالای شهر آمدند و قریش از پایین.

(وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ) و از شدت ترس و هراس حاصل از کثرت دشمنان، چشمان حیران شد.

(وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ) و جان به گلو رسیده بود.

کنایه از اضطراب قلوب، زیرا که هنگام غلبه ترس و وحشت دلها مضطرب می‌شود و از پایین به بالا حرکت می‌کند و اگر بخواهند در اضطراب دلها مبالغه کنند می‌گویند: قلب از پایین ترین جایش حرکت کرد و به گلو رسید.

(وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا) و بسا گمانهای واهی به خدا نسبت دادید یا مقصود گمانهای متعدد و مختلف است.

و لفظ الظُّنُونادر وصل یا در وصل و وقف با حذف الف خوانده شده است.

منظور از گمانها، گمان بر دروغ گفتن محمد ﷺ، گمان تکذیب محمد ﷺ از سوی خدا، گمان در ماندگی و نابودی و گمان حمله بر مدینه و گمان صدق محمد ﷺ و اطمینان به خدا و نصرت و یاری از جانب خدا و غلبه بر دشمنان

و شکست آنها... همه‌ی اینها گمانهایی بود که داشتند.

(هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ) در این موقعیت بود که مؤمنان به سبب زیادی سربازان دشمن و اندک بودن عده‌ی خود و گمانهای مختلف و قصد فرار آزمایش شدند.

(وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا) و سخت در انجام‌متزلزل شدند و تکان خوردند و این زلزله و تکان، خلوص ایمان مؤمن و ظهور نفاق منافق را موجب شد.

(وَإِذْ يَقُولُ عَطْفٌ بِرٍ) (اِذَا جَاءتَكُمْ) است (الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ) منافقین می‌گفتند: وعده‌ی پیروزی و اعلا‌ی دین و سلطنت بر اهل زمین جز فریب چیزی نبوده‌است.

(الْأَعْرُورًا) وعده‌ی پوچ و باطلی که ما را فریب داد.
(وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ) در این هنگام، گروهی می‌گفتند: ای مردم یثرب اینجا جای ایستادن شما نیست.

(فَارْجِعُوا) به منزلهای خود برگردید.
(وَ يَسْتَعْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ) گروهی از نبی ﷺ اجازه بازگشت می‌خواستند.

(يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ) لفظ (عورة) عبارت از شکاف است، یعنی می‌گفتند: خانه‌های ما دیوار و حفاظی ندارد.

(وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا) دروغ می‌گویند و می‌خواهند از جنگ فرار کنند.

(وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ) اگر دشمنان به خانه‌های آنها داخل شوند، یا به شهر داخل شوند در حالی که غالب بر آنها باشند.

(مِنْ أَقْطَارِهَا) از اطراف خانه‌ها یا از اطراف شهرها.
 (ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ) و سپس از آنها تقاضای بازگشت به کفر یا جنگ با
 مسلمانان بکنند، قبول خواهند کرد.

(لَا تَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا) در حالیکه آنها در حالت ارتداد، یا در
 مدینه، یا در خانه‌ها، بیش از اندک زمانی درنگ نخواهند کرد، یا در قبول
 کفر یا به سبب قبول کفر فقط زمان کوتاهی زیست خواهند کرد، چون وثوق و
 اطمینان بدین خویش ندارند.

(الْإِسِيرًا) ماندن و درنگ کردن اندک، یا زمان اندک می‌باشد.
 (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ) و به دست محمد ﷺ با خدا عهد بستند.
 (مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْتُونَ الْأَذْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا) مردم
 از وفا یا نقض عهد در برابر خدا مسئول هستند.

(قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ) از
 مرگ باکشته شدن هیچ کس نمی‌تواند فرار کند و هیچ کس از یکی از آن دو
 نجات پیدا نمی‌کند.

(وَ إِذَا لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا) آنگاه که فرار کنید جز زمانی کوتاه از
 زندگی بهره نمی‌برید.

(قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ
 أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا
 نَصِيرًا) قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ) بگو: کیست شما را در برابر
 اراده خدا که بر شما بدی کند یا رحمت، نگه دارد، شما غیر از خدا یار و
 یاورى ندارید.

خداوند می‌داند چه کسانی از جهاد و از موافقت با رسول ﷺ سرباز

می‌زنند؛ و لفظ (قد) برای تحقیق است.

(وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا) به جنگ و جهاد نمی‌آیند مگر عده اندکی از آنها، یا آمدن اندک، یا زمان اندک، یا جنگ اندک و مقصود از بَأْس جنگ است.

(أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ) لفظ أَشِحَّةً از شَحَّ با شین به معنای بخل و حرص است و از باب علم و نصر و ضرب و معنای آن این است که شما بر خیرتان بخیل هستید، یا بر ضررتان ثابت می‌باشید، یا بر ضررتان حریص هستید.

(فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ) و چون بیمی بر آنان آید می‌بینی که چنان بر تو می‌نگرند که، چشمهایشان در سرهایشان از شدت ترس دور می‌زند.

(كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ) مانند کسی که از سختی مرگ حال بی‌هوشی به او دست دهد.

(فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ) سَلَقَهُ بِالْكَلَامِ یعنی او را با سخن اذیت کرد، السنه و زبانها را به سر نیزه تشبیه کرد، برای آنها از باب استعاره‌ی کنایه‌ای و ترشیح استعاره تیزی اثبات کرد، یعنی آنها جمع کردند بین بخل و ترس و شدت اذیت هنگام امنیت.

(أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ) حال از ألسنة یا از فاعل سلقوكم یا منصوب بر ذم است.

(أُولَئِكَ لَمْ يُولُوا) آنان از راه اخلاص ایمان نیاموردند.

(فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ) اعمالی را که در ظاهر اسلام انجام داده‌اند خداوند آنها را حبط و نابود می‌کند.

(وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) و این حبط و نابود کردن بر خداوند

آسان است.

(يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا) پس از آنکه خداوند بر مسلمین باد و ملایکه را به یاری فرستاد و دشمن از شدت ترس و هراس شکست خورد، هنوز منافقین گمان می کنند دشمن نرفته و شکست نخورده است.

(وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ) اگر دشمن بار دیگر حمله می کرد.
(يُوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ) دوست داشتند کنار بودند و از هر کس که از مدینه می آمد اخبار جنگ را می پرسیدند.

(وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا) و اگر بار دوم بین شما بودند، یا اگر در بین شما باقی می ماندند و به مدینه در حال حاضر بر نمی گشتند باز هم جز اندکی جنگ نمی کردند.

داستان جنگ احزاب، جمعیت شان از اعراب و یورش شان به مدینه، کشته شدن عمرو و بن عبود، شکست دشمن و ترس منافقین اصحاب رسول خدا و وحشت آفرینی آنان نسبت به سایرین در کتابهای مفصل ذکر شده هر کس که بخواهد (جهت اطلاع بیشتر) مراجعه کند.

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) در رسول خدا خصلت نیکویی است، که باید به آن اقتدا و تأسی شود، یا این کلام از باب تجریه است مانند (رأیت بزید اسداً) .

(لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ) لفظ لمن بدل از قول خدای تعالی: لکم به صورت بدل بعض از کل است، یا لام برای تبیین است و مبتدای محذوف مقدر است.

(وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا) آن اسوه و اقتدا محقق نمی شود مگر برای کسی که رجا و امیدواری به خدا را با ذکر زیاد خدا همراه نماید.

و این جمله معترضه است بین حکایت حال مسلمین و احزاب، که خداوند این جمله را جهت لطف به مسلمین و کنایه از منافقین و یادآوری مؤمنین خالص آورده است.

(وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا) مؤمنین خالص وقتی احزاب و دشمنان را می بینند می گویند: این آن چیزی است که خدا و رسولش به ما وعده داده اند و خدا و رسولش راست گفته اند، جز ایمان و تسلیم بر اعتقادشان افزوده نمی شود به خلاف مؤمنین غیر خالص و منافقین که آنان گفتند: خدا و رسولش جز فریب به ما وعده ندادند.

(مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ) جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده: چگونه حال مؤمنین خالص؟

آیا مساوی هستند؟ پس خدای تعالی فرمود: از مؤمنین مردانی هستند که: (صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) آنچه را که با خدا عهد بستند به صدق و راستی محقق نمودند یعنی هنگام بیعت با محمد ﷺ شروط او را اجابت نمودند، معنای آیه این است که آنچه را که عهد بستند راست گفته اند، نه دروغ مانند منافقین، یا آنچه را که عهد بستند به راستی محقق ساختند.

(فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ) لفظ نحب معانی زیادی دارد که از آن جمله است: خطر بزرگ، احتیاج، وقت، خواب، شدت، مدت، مرگ، اجل، نذر که همه این معانی در اینجا مناسب است چون مقصود قضا و تمام شدن عمر است.

(وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ) بعضی از مؤمنین منتظر نحب و مرگ هستند.

(وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) آن عهدی را که با خدا بستند تبدیل و دگرگون نکردند.

این آیه کنایه از (تبدیل و دگرگون کننده های عهد) اهل نفاق است و اخبار زیادی وارد شده که (صدر) آیه درباره ی حمزه و جعفر و عبیده و علی علیهم السلام نازل شده است.

و در بعضی از اخبار آمده است: که آیه درباره مؤمنین از شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است ^(۱).

و در خبری از امام صادق علیه السلام آمده است: مؤمن دو نوع است: مؤمنی که عهد خدا را به راستی و صدق محقق ساخته و به شرطش وفا کرده و همین است قول خدای تعالی: رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و به این مؤمن، ترسهای دنیا و آخرت نمی رسد، او از کسانی است که برای دیگران شفاعت می کند و احتیاج به شفاعت برای خود ندارد، مؤمن همانند شاخه ی درخت است گاهی کج می شود و گاهی راست، او از کسانی است که ترس و هراس دنیا و آخرت به او می رسد و برای او شفاعت می شود ولی او نمی تواند برای دیگری شفاعت کند ^(۲).

و در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: خدای تعالی شما را در کتاب خود ذکر کرده، فرموده: رجال صدقوا... تا آخر شما به آنچه که از ولایت ما خداوند از شما پیمان گرفته و فاکردید و شما غیر ما را به جای ما تبدیل نکردید ^(۳).

۱. الخصال ص ۳۷۶ ح ۵۸

۲ و ۳. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۸۱ و الکافی ج ۲ ص ۲۴۸ ح ۲

و از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی هر کس تو را دوست بدارد و سپس بمیرد از کسانی است که: قضی نحبه و هر کس که تو را دوست داشته باشد و هنوز نمرده باشد از کسانی است که: ينتظر و آفتاب طلوع و غروب نکند مگر آنکه با رزق و ایمان بر او سایه‌ای افکند^(۱).

(لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ)^۱ تعلیل صدقوا و از غایاتی است که بر آن مترتب است.

یعنی آنان صادق بودند و راست گفتند، در نتیجه صدق‌شان موجب این شد که خداوند پاداش و جزایشان داده و آنان را میزان و مقیاس (سنجش) نفاق منافق قرار دهد و منافقین را به سبب نفاقشان عذاب کند.

(أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ)^۲ یا توبه منافقین را قبول کند اگر توبه کرده و از نفاق به صدق و راستی برگردند، یا اگر توفیق توبه پیداکنند.

و ممکن است این جمله تعلیل وعدنا الله یا صدق الله یا قول خدا: ما زادهم الا ایماناً باشد در این صورت نیز از غایاتی می‌شود که مترتب بر صدق است.

یا تعلیل قول خدا: لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة یا قول خدا: جاءكم جنود یا تعلیل أرسلنا عليهم ريحاً یا كان الله بما تعملون بصيراً یا لجأؤكم من فوقكم یا ابتلى المؤمنون می‌باشد.

و آنچه که فاصله بین علّت و معلول واقع شده چون از متعلقات معلول است از تعلق علّت به معلول و عمل در آن مانع نمی‌شود.

۱. الکافی ج ۸ ص ۳۰۶ ح ۴۷ و تفسیر برهان ج ۳ ص ۳۰۳

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا) تعلیل قول خدای: أُویتوب علیهم است.
 (وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) این جمله حال است از یکی از جمله‌های سابق
 که مناسب با آن باشد، یا عطف است بر قول خدا: قالوا هذا ما وعدنا الله یا بر
 قالت الأعراب یا بر يقول یا بر ابتلی المؤمنون یا بر زلزلوا یا بر زاعت
 الأبصار یا جاؤکم یا جاء تکم.

یعنی به یاد آورید نعمت خدا را، هنگامی را که خداوند احزاب و دشمنان
 را با غیظ و کینه‌ای که به مسلمانان داشتند برگردانید بدون آنکه آنها خیری
 ببینند.

(بَغِظْهُمْ) و آن به دلیل کینه‌ای بود که بر مسلمانها داشتند.
 (لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا) آنان به ظفر و غنیمتی نرسیدند.
 (وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) و خداوند در امر جنگ برای مؤمنان
 کافی بود، پیروزی را خود کفایت فرمود، بدین گونه که دو ملایکه را
 به یاری‌شان فرستاد.

در اخبار زیادی آمده است: خداوند به سبب علی بن ابی طالب مؤمنین را
 در جنگ کفایت نمود، که مقصود همین جنگ احزاب است یا مطلق جنگها.
 زیرا که با کشته شدن عمرو بن عبدود که به دست علی رضی الله عنه انجام گرفت
 کفار سست و ضعیف و مؤمنین تقویت شدند، احتیاجی به جنگ کردن برای
 مؤمنین باقی نماند که در جنگ کشته شوند.

از این جهت بود که وارد شده است: ضربة علی یوم الخندق افضل
 من عبادة الثقلین ضربت علی رضی الله عنه در روز خندق برتر از عبادت ثقلین

است^(۱).

(وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا) و خداوند قوی است و هیچ کس نمی تواند از مراد و مقصود او ممانعت به عمل آورد.

(عَزِيزًا) خداوند پیروز مندست و بر هر غالب پیروز می شود.

(وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ) آنانکه احزاب و دشمنان مسلمین را کمک کردند.

(مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِبِهِمْ) خداوند آنان را از حصار و سنگرهایشان فرود آورد.

و آنان بنی قریظه بودند که پیمان و عهد رسول ﷺ را نقض کرده و به احزاب کمک نمودند، داستان آنان و نقض عهد شان به سبب و سوسه حی ابن اخطب که از طایفه بنی نضیر بود، پایین آمدن آنان از سنگرهایشان و کشته شدن و اسارت زنان و فرزندانشان در کتابهای مفصل ذکر شده است.

(وَ قَدْ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّغْبُ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَ أَوْزَرْتَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطَّوْهَا) و آن زمین خیبر است که خداوند آن را با صلح فتح نمود بدون آنکه پای اسب یا شتری بعد از بنی قریظه به آنجا برسد.

بعضی گفته اند: آن زمین مکه است، بعضی گفته اند: روم و فارس است.

بعضی گفته اند: هر زمینی است که تا روز قیامت فتح شود و بعضی گفته اند: هر چیزی است که خداوند آنرا بر رسولش غنیمت قرار داده باشد بدون آنکه با جنگ فتح شده یا اسب و اسب سواری آنجا تاخته باشد^(۲).

۲. تفسیر بیضاوی ج ۲ ص ۲۴۳

۱. مجمع البیان ج ۷-۸ ص ۳۵۰

(وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا) و خدا بر همه چیز تواناست.

آیات ۴۰-۲۸

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكِ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتِعْكَنَّ وَأُسرِّحْكَنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (٢٨) وَإِنْ
كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْدارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ
لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (٢٩) يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ
مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ
ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (٣٠) وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ
وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (٣١)
يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ
فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا
مَعْرُوفًا (٣٢) وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ
الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا (٣٣) وَأَذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ
وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (٣٤) إِنَّ الْمُسْلِمِينَ
وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ
وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ
وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ

وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ وَالصَّيِّمِينَ وَالصَّيِّمَاتِ وَالْحَافِظِينَ
فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۵) وَمَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِ وَلَا
مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ
أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (۳۶)
وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ
زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى
النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا
زَوَّجْنَاكَهَا لِكُنِيَ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ
أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷) مَا
كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ
خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (۳۸) الَّذِينَ
يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ
وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹) مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ
وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴۰)

ترجمہ

ای پیامبر به همسرانت بگو اگر زندگانی دنیا و تجمل آنرا می خواهید پس بیاید
تا بهر مندتان سازم و به خیر و خوشی رهایتان کنم. و اگر خداوند و پیامبر او و سرای
آخرت را می خواهید بدانید که خداوند از برای نیکوکاران شما پاداشی عظیم آماده

ساخته است. ای زنان پیامبر هر کس از شما مرتکب کار ناشایست آشکار شود، عذاب او دو چندان می شود و این امر بر خداوند آسان است. و هر کس از شما در برابر خداوند و پیامبرش فروتنی و تسلیم پیشه کند و کار شایسته پیش گیرد پاداش او را دو بار (دوچندان) می دهیم، برای او روزی ارزشمند فراهم سازیم. ای زنان پیامبر شما همانند هیچ یک از زنان نیستید و برتر و مسئول ترید؛ چون رعایت تقوی کنید، پس در سخن نرمی نکنید که فرد بیمار دل به طمع خام افتد؛ و سخنی سنجیده بگویید. و در خانه هایتان قرار و آرام گیرید و همانند زینت نمایی روزگار جاهلیت پیشین، زینت نمایی نکنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خداوند و پیامبر او اطاعت کنید؛ همانا خداوند می خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی (احتمالی / شک و شبهه) را بزداید و شما را چنانکه باید و شاید پاکیزه دارد. و هر آنچه از آیات الهی و حکمت که در خانه های شما خوانده می شود در یاد گیرید؛ خداوند باریک بین و آگاه است. بی گمان مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان فرمانبر و مردان و زنان درستکار و مردان و زنان شکیبا، مردان و زنان فروتن، مردان و زنان صدقه بخش، مردان و زنان روزه دار، مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خداوند را بسیار یاد می کنند، خداوند برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده ساخته است. و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و پیامبرش امری را مقرر دارند آنان را در کارشان اختیار و چون و چرایی باشد و هر کس از امر خداوند و پیامبر او سرپیچی کند در گمراهی آشکاری افتاده است. و چنین بود که به کسی که هم خداوند و هم خود تو در حق او نیکی کرده بودید، گفتی که همسرت را نزد خویش نگه دار و طلاق مده و از خداوند پروا کن و چیزی رغا در دل خود پنهان می داشتی که خداوند آشکار کننده آن بود و از مردم بیم داشتی، حال آنکه خداوند سزاوارتر است به اینکه از او بیم داشته باشی؛ آنگاه چون زید از او حاجت خویش برآورد، او را به همسری تو برآوردیم، تا برای

مؤمنان در مورد همسران پسر خواندگانشان - به ویژه آنگاه که از اینان حاجت خویش را برآورده باشند - محظوری نباشد؛ و امر الهی انجام یافتنی است. بر پیامبر در آنچه خداوند برایش مقرر داشته است، محظوری نیست؛ این سنت الهی است که در حق پیشینیان هم معمول بوده است؛ و امر الهی سنجیده و بسامان است. همانند کسانی که پیامهای الهی را می‌رسانند و از او پروا دارند و از هیچ کس جز خداوند پروا ندارند و خداوند حسابرسی را بسنده است. محمد ﷺ هرگز پدر هیچ یک از مردان شمانیست، بلکه پیامبر خدا و خاتم پیامبران است، خداوند به هر چیزی داناست.

تفسیر

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ۖ) خطاب دیگری است مخصوص به رسول خدا ﷺ و او پس از آن مورد ندا قرار گرفت که بعضی از زنانش حفصه یا زینب بنت جحش گفتند: اگر ما طلاق داده شویم در قوم ما همسرانی مناسب ما وجود دارد.

و سبب نزول آیه طبق آنچه که قمی گفته است این است که وقتی رسول خدا ﷺ از جنگ خیبر برگشت و گنج آل ابی‌الحقین به او رسید همسرانش گفتند: از آنچه که به تو رسیده است بما بده، رسول خدا به آنان گفت: من آنرا بین مسلمانان همانطور که خداوند امر کرده بود تقسیم کردم. پس همسران ناراحت شدند و گفتند: شاید تو گمان می‌کنی که اگر ما طلاق داده شویم دیگر همسرانی مناسب از قوم خود پیدانمی‌کنیم که با ما تزویج کنند؟

پس خدای تعالی این پیش آمد را برای رسولش دوست نداشت، پس خدای تعالی دستور داد از زناش کناره گیری کند، پس رسول خدا ﷺ در مشربه مادر ابراهیم بیست و نه روز از زنان کناره گیری کرد تا زنان حیض شدند و پاک شدند، سپس خدای تعالی این آیه را نازل نمود و فرمود: (قُلْ لِأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتِعَنَّكُمْ وَأَسْرِحُكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا) برای نیکوکاران از شما خداوند اجر و پاداش بزرگی را آماده کرده است، نه بر بدکاران که باشمشیر خارج شوند.

پس ام سلمه اولین کسی بود که بلند شد و گفت: من خدا و رسولش را اختیار کردم، پس همه ی آنان بلند شده و بار رسول خدا معانقه کردند و عین سخن ام سلمه را گفتند.

پس خدای تعالی از جهت بزرگداشت شأن رسول خدا و مخیر گذاشتن او این آیه را نازل فرمود: ترجی من تشاء منهن و تووی إلیک من تشاء^(۱).

(یَانِسَاءَ النَّبِيِّ) خدای تعالی خطاب با نبی ﷺ را قطع کرد و همسرانش را مخاطب قرار داد تا شأن آنان را از آن جهت که همسران نبی ﷺ هستند بزرگ نماید.

(مَنْ يَأْتِ مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ) هر کس از شما کار زشتی مرتکب شود که زشتی آن واضح و روشن باشد، (همانند شمشیر کشیدن)

نهی زنان پیامبر ﷺ از فحشای آشکار

عذاب او دو برابر می‌شود.

و در اخبار به خروج باشمشیر (کشیدن) تفسیر شده است^(۱) و تفسیر به شورش بر علیه علی علیه السلام شده که کنایه از کار عایشه است^(۲).

(يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) در آخرت عذاب او دو برابر می‌شود و گرنه در دنیا علی علیه السلام اسارت عایشه را نیکو انجام داد، چه پس از آنکه علی علیه السلام جنگ کرد، جنگجویان عایشه را کشت و عایشه اسیر شد و فرمود: حرمت و احترام عایشه همچنان باقی است.

(وَكَانَ ذَٰلِكَ) این دو برابر شدن.

(عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) بر خدا آسان است و چون مقام مقام تهدید است قبل از آنکه دو برابر شدن پاداش نیکوکاران از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر کند کلمه‌ی (یسیر) و آسان شدن را آورد، تا این توهّم پیش نیاید که سخن در دو برابر شدن اجر و پاداش است.

(وَ مَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ شِرْكًا) هر کس از شما تواضع یا اطاعت کند.

(لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ) و تَعْمَلُ صَالِحًا) و عمل صالح انجام دهد، هر عمل

صالحی، یا عمل صالح بزرگ که ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

(نُؤْتَهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ) پاداش او را دو برابر می‌دهم.

(وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا) همه‌ی اینها به سبب شرافت نزدیک بودن

به نبی صلی الله علیه و آله است، چون قبح و زشتی نافرمانی نزدیک به رسول و پاداش طاعتش بزرگتر است.

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ) بزرگداشت دیگری برای زنان نبی صلی الله علیه و آله است به سبب

۱. تفسیر قتی ج ۲ ص ۲۴۴

۲. بصائر الدرّجات ص ۲۶۳ باب ۱۱ ح ۴

تکرار نداء و خطاب.

(لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) شما به خاطر نزدیک بودن به نبی ﷺ و

شرافت او مانند دیگر زنان نیستید.

(إِنْ أَتَيْتُنَّ) اگر می خواهید خصلت و خوی تقوی را پیشه خود سازید،

یا از خشم خدا بترسید، یا از هواهای نفس و راههای مختلف نفسانی

بپرهیزید.

(فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ) پس خضوع در گفتار نداشته باشید، یعنی گفتارتان

با مخاطب هایتان طوری انجام ندهید که خیال شود آنان را دوست دارید.

(فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ) پس طمع کند کسی که دلش مریض

است (وَ قُلْنَا قَوْلًا مَعْرُوفًا) سخن خوب بگوئید که از ریبه و شك به دور

باشد.

(وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) لفظ قرن با کسره قاف خوانده شده که در این صورت

ممکن است از وقار و از قرار باشد، با فتحه قاف خوانده شده که در این صورت از

قرار و به معنای قرار می باشد، چه لفظ قرّ از باب علم و از باب ضرب آمده است.

(وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) اشاره به عایشه و کار او

در مورد علی ﷺ است.

چه از نبی ﷺ روایت شده که یوشع بن نون بعد از موسی سی سال زندگی

کرد صفورا دختر شعیب همسر موسی بر آن شورش کرد و گفت: من به خلافت

سزاوارتر از تو هستم، پس یوشع با او جنگ نمود و جنگجویان او را کشت،

در اسارت او به نیکویی رفتار نمود، دختر ابی بکر بر علی ۷ خروج می کند در

چنین و چنان با هزار نفر از امت من، پس علی ﷺ با او جنگ می کند و

جنگجویان او را می کشد و او را اسیر می کند و به نیکویی با او رفتار می کند

و در همین مورد است که خدای تعالی نازل فرموده: و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولى یعنی صفورا دختر شعیب^(۱).
 (وَ أَقْمِنَ الصَّلَاةَ وَ ءَاتِينَ الزَّكَاةَ وَ أَطَعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ﷺ) و نماز را بر پای دارید، زکات بدهید، خدا و رسولش را در هر چه که امر و نهی می کنند اطاعت کنید.

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا) جواب سؤال مقدر است، گویا که اهل بیت سؤال کردند مقصود خداوند از امر و نهی به زنان نبی ﷺ و اهتمام به شأن آنها چیست؟

پس خدای تعالی در جواب فرمود: خدا به سبب اهتمام به امر زنان نبی ﷺ می خواهد اهل بیت او را تطهیر نماید و آنان اصحاب کسا هستند، یا آنان ائمه و شیعیان آنان می باشند.

زیرا مقصود از جمیع اوامر و نواهی که در شریعت مطهر وارد شده تطهیر اهل بیت ﷺ است، یعنی ائمه و شیعیان آنها، چون همه آنها مقدمه ولایت و بیعت خاص و لوی است، صاحبان ولایت ائمه و جانشینان آنها و کسانی هستند که برای گرفتن بیعت یا برای تبلیغ احکام به آنها اجازه داده اند و شیعیان آنان هستند که ولایت را قبول کردند و با بیعت خاص و لوی بیعت کردند.

از طریق عامه و خاصه اخبار زیادی وارد شده که اهل بیت را به اصحاب کسا تفسیر کرده اند، که آنان علی و فاطمه ﷺ و حسن و حسین ﷺ.

۱. کمال الدین و تمام النعمة ص ۲۷

و از طریق خاصه وارد شده که آیه تطهیر بعد از اصحاب کسا در ائمه علیهم السلام جاری شده است.

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنان (ائمه) ولایت شانست، هر کس داخل در ولایت شود در بیعت نبی صلی الله علیه و آله داخل شده است، لکن خدای تعالی در کتابش به نبی خود نازل نمود: انما یرید الله... تا آخر و آنان علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام بودند، که رسول خدا آنها را در خانه ام سلمه زیر کسا و پوشش داخل نمود، سپس فرمود: خدایا هر نبی دارای خاندانی گران سنگ است و اینان اهل بیت و گرانمایگان من هستند، پس ام سلمه گفت: آیا من از اهل تونیستم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی ولی اهل و ثقل من اینان هستند (۱).

و در آخر حدیث فرمود: رجس عبارت از شك است و به خدا سوگند ما، در باره ی پروردگارمان هرگز شك نمی کنیم (۲).

و برای اشاره به اینکه مقصود اهل بیت علیهم السلام است فرمود: عنکم و نفرمود: عنکم و برای اهتمام به شأن اهل بیت و اینکه منظور از تأدیب زنان نبی صلی الله علیه و آله تطهیر اهل بیت علیهم السلام است این جمله را (آیه تطهیر) بین احکام زنان نبی صلی الله علیه و آله به صورت معترضه آورد.

(وَ اذْکُرْنَ مَا يُتْلٰی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیَاتِ اللّٰهِ ۗ بِهِ یَادُورِیْدُ
آنچه را که در خانه هایتان از آیات خدا خوانده می شود.
(وَ اَلْحِکْمَةُ ۗ) تا در کارهایتان حکیم باشید.

۱. تفسیر قتی ج ۲ ص ۱۹۳

۲. بصائر الدرجات ص ۲۲۶ باب ۱۱ ح ۱۳

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا) خداوند در صنعتش لطیف و آگاه است.
 ممکن است مقصود از لطف دقت در علم و عمل باشد، جمله جواب سؤال
 مقدر و تعلیل قول خدا: اذ کرن ما یتلی.
 (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ) این جمله تعلیل ماقبلش از قول خدا:
 و من یقنت منکن... تا آخر آیات است.

مقصود از مسلمین در صورت و ظاهر کسی است که با دست محمد ﷺ یا
 جانشینانش بیعت کند به صورت بیعت عام نبوی با اقرار زبانی در پذیرش
 دعوت ظاهری و انقیاد در تحت احکام شریعت، اما در حقیقت و واقع
 مسلمان کسی است که باطناً تسلیم احکام شریعت باشد، به نحوی که خلاف
 آن احکام از او پدید نیاید و ممکن نباشد.

و به همین معنا از نبی ﷺ وارد شده: مسلمان کسی است که مسلمانان
 دیگر از دست و زبان او در سلامت و امان باشند^(۱).

(وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) مؤمن در صورت و ظاهر کسی است که
 به دست محمد ﷺ یا جانشینان او به واسطه‌ی قبول دعوت باطنی و تسلیم در
 مقابل احکام طریقت و قبول احکام قلب، بیعت خاص و لوی نماید.
 و در حقیقت و واقع مؤمن کسی است که متخلّق به اخلاق نیکو بوده، از
 رذایل پاک، در قومش امین، مهربان، کریم و پسندیده، با حیا بوده، دیگر
 خصلتهای خوب را هم داشته باشد.

در همین معنا از نبی ﷺ وارد شده: مؤمن کسی است که همسایه اش از او
 در امان باشد و ایمان به من نیاورده کسی که شب سیر بخوابد در حالی که

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۸۹ و مجمع البیان ج ۷-۸ ص ۳۵۸

همسایه اش گرسنه باشد^(۱).

و نیز وارد شده: مؤمن کسی است که مؤمنین در اموال و انفس خود به او اعتماد و اطمینان کنند و او را امین خود بدانند^(۲).

در اوّل سوره بقره تفصیل اسلام و ایمان گذشت، گفتیم که ایمان به سبب کیفیتِ داخل در قلب می شود، که با آن کیفیت نسبت پدری و فرزندگی بین مؤمن و کسی که با دست او بیعت کرده است واقع می شود و بین بیعت کنندگان به اسلام، برادری واقع می شود که طبق آن از دواجها و ارثها و حفظ خون حاصل می شود.

به همین معنا خدای تعالی اشاره کرده آنجا که فرموده است: قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لمّا يدخل الأيمان فی قلوبکم. (وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ) تواضع کننده ها، یا بیادارندگان نماز، یا اطاعت کنندگان مرد و زن.

(وَ الصّادِقِينَ وَ الصّادِقَاتِ) آنان که در اقوال و افعال و احوال و اخلاقشان از اعوجاج و کجی خارج شده اند.

(وَ الصّابِرِينَ وَ الصّابِرَاتِ) کسانی که بر مصیبتها (طاعتها) صبر می کنند یا نسبت به معاصی و گناهان خویشتندار و صبور هستند.

(وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ) تحقیق معنای خشوع و فرق بین خشوع، خضوع و تواضع در سوره بقره در ضمن قول خدای تعالی: و أنّها لکبیرةُ العالی الخاشعین گذشت.

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۸۹ و مجمع البیان ج ۷-۸ ص ۳۵۸

۲. المحاسن ص ۲۸۵ ح ۴۳۶

(وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ) صدقه دهندگان که از کالاهای دنیوی و قوای بدنی و حشمت و جاه و هر چیزی که انسان به خودش نسبت می‌دهد و از انانیت خودشان صدقه می‌دهند.

(وَ الصَّامِينَ وَ الصَّائِمَاتِ) از وجودی که به آنها منسوب است روزه گرفته و امساک می‌کنند، یعنی وقتی که حشرشان به سوی رحمان آغاز می‌شود، تقویت وجود آنها به آخر می‌رسد.

(وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ) بعد از حشر آنها به سوی اسم رحمان فروج خویش را حفظ می‌کنند، بدین گونه که به کثرت‌ها باز می‌گردند و عورت‌ها را ملاحظه می‌کنند در حالی که حین بازگشت به سوی حق تعالی دارای آن عورت‌ها بودند اما از آنها غفلت داشتند.

(وَ الَّذِينَ كَرِهَ اللَّهُ كَثِيرًا وَ الذَّكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا) روایت شده وقتی اسماء بنت عمیس با همسرش جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت بر زنان رسول خدا ۹ داخل شد و گفت: آیا در بین ما چیزی از قرآن هست؟ گفتند: نه.

پس خدمت رسول خدا ﷺ رسید و عرض کرد: یا رسول الله زنان در زیان و نومیدی اند، حضرت فرمود: چرا و به چه علت این چنین هستند؟ اسماء گفت: چون هیچ خیر و خوبی را ذکر نمی‌کنند همانطور که مردان ذکر می‌کنند، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود^(۱).

بدان که آیه اشاره به جمیع مراتب سلوک بعد از ایمان خاص است که با بیعت ولوی و دخول ایمان در قلب حاصل می‌شود، چه اسلام موجب تنبّه،

بیداری و سبب هدایت به ایمان است، باید اسلام برای انسان حاصل شود تا ایمان حاصل گردد، ایمانی که با بیعت خاص و لوی و قبول دعوت باطنی حاصل می شود و خود آن بیعت سبب توجه به سوی خداست و بعد از توجه به سوی خدا سلوک به طریق یا سلوک الی الله محقق می شود.

نخستین چیزی که برای سالک بعد از ایمان حاصل می شود عبارت از محبت برای خدا و احساس عظمت او و عظمت مظاهر او و احساس هیبت او است.

و از این احساس تواضع دست می دهد و آن حالتی است که از امتزاج هیبت و محبت با غلبه محبت حاصل می گردد و با غالب شدن محبت تصدق و طرح کردن هر چه را که از خدمت محبوب مانع می شود حاصل می گردد با این طرح انداختن مانع روزه که انتهای تقواست حاصل می شود.

تقوا منتهی بر بقای بعد از فنا، مراعات کثرتها از قبیل منع، اعطا، بذل و حفظ می شود، با مراعات کثرتها و حقوق آنها ذکر کثیر حاصل می شود، چه ذکر کثیر آن است که به سبب تذکر امر و نهی الهی هنگام هر فعل پدید آید و این محقق نمی شود مگر بعد از بازگشت به کثرات بالله، که آن آخر و پایان سفرهایی است که سالکین می پیمایند.

(وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ) عطف بر مقدری است که از جمله سابق استفاده می شود.

گویا گفته است: هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد آن مغفرت عظیم و اجر و پاداش بزرگ را بخوانند و بر این جمله عطف است: و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة یعنی این کار برای مرد و زن مؤمن صحیح و جایز نیست.

(إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا) آنگاه که خدا حکم نماید، یا مطلبی

را حتمی و لازم کند یا بیان نماید.

(أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْحَيْرَةُ) لفظ خیره اسم اختیار است و در مختار نیز

استعمال می‌شود.

(مِنْ أَمْرِهِمْ) چون خدا و رسول به آنان سزاوارتر، به امرشان بیناتر و

به آنان مهربانتر است.

این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا ﷺ زینب دختر جحش را برای

زید، بنده خودش خواستگاری نمود، زینب و برادرش غضبناک و ناراحت

شدند و زینب گفت: آیا دختر عمّه‌ات را به بنده‌ات تزویج می‌کنی؟! (۱)

ولی وقتی آیه نازل شد زینب راضی شد و کار خودش را به دست

رسول خدا ﷺ سپرد.

بعضی گفته‌اند: آیه درباره ام‌کلتوم دختر عقبه بن ابی معیط نازل شده که

او خودش را به رسول خدا بخشیده بود.

و رسول خدا او را پذیرفته بود ولی به زید بن حارثه تزویج نمود، پس

دختر عقبه و برادرش غضبناک شدند و گفتند: ما رسول خدا را خواستیم و او

به بنده‌اش تزویج نمود، سپس این آیه نازل شد.

در سوره قصص گذشت که نزول آیه اگر در هر چیزی غیر از خلافت باشد منظور

از آن خلافت است، یعنی کسی حق ندارد امام را از پیش خودش انتخاب کند و او را

بر انتخاب خدا و رسولش ترجیح دهد.

(وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) و هر کس در امامت که خدا و رسول

۱. تفسیر بیضاوی ج ۲ ص ۲۴۶، تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۰، تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۹۴ و تفسیر البرهان

برای آنها اختیار کرده است نافرمانی و عصیان بکند به گمراهی آشکار دچار شده است.

(فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا وَإِذْ تَقُولُ ﴿ عطف بر مقدر عام یا خاص است، تقدیر چنین است: ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم یعنی وقتی خدا و رسول او حکمی بکنند مؤمنین حق انتخاب و اختیار ندارند در هر وقت، یا در وقت نصب علی عليه السلام به خلافت.

(لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ ﴿ به یاد آور وقتی را که می گویی به کسی که خداوند به او نعمت اسلام و توفیق اطاعت و خدمت به تو را داده است.

(وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ ﴿ و تو بر او نعمت دادی بدین گونه که او را آزاد کردی و همسر برای او گرفتی و آنچه را که به او احتیاج داشت به او دادی. (أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ ﴿ به زید گفתי همسرت را نگهدار و از خدا بترس. با اینکه تومی دانستی که اختیار خدا و اختیار تو این است که زینب همسر تو گردد.

(وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ ﴿ و مخفی می کنی در نفس خویش آنچه را که خداوند آنرا آشکار می کند. مقصود نکاح زینب برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که آن اختیار خدا و او است.

(وَتَخْشَى النَّاسَ ﴿ و از مردم و ملامت شان می ترسی و از آن می ترسی که بگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله آرزوی زن دیگران را می کند. (وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ﴿ و خداوند سزاوارترست از اینکه از او بترسی اگر این مطلب چیزی باشد که شایسته ترس باشد.

از امام سجّاد عليه السلام روایت شده: آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نفسش مخفی

کرده بود این بود که خداوند او را آگاه کرده بود که زینب از همسران او خواهد شد و زید او را طلاق خواهد داد، وقتی زید آمد و به او گفت: من می‌خواهم زینب را طلاق دهم، رسول خدا ﷺ به او فرمود: همسرت را نگهدار، پس خدای تعالی به رسولش می‌فرماید: چرا گفתי همسرت را نگهدار؟! من تو را آگاه کرده بودم که زینب از همسران تو خواهد شد^(۱).

(فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا ۖ وَرَأَىٰ زَيْدٌ حَاجَتَهُ فَزَوَّجَهَا ۚ وَكَانَ بَيْنَهُمَا بَيْتٌ مَّا بَدَأَ زَيْدٌ طَرَفًا ۚ)
برآورده ساخت و او را طلاق داد و عده‌اش تمام شد.

(زَوَّجْنَا كُهَا ۖ) او را به تو تزویج کردیم و در قرائت اهل بیت علیهم‌السلام زوجتکها آمده است که بر تعظیم نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بهتر دلالت می‌کند زیرا دلالت می‌کند که خداوند تزویج را خودش مباشرةً انجام داده است، نه به واسطه سفیران و جانشینانش.

(لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ ۖ) بر نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حرجی نیست در آنچه که خداوند آن را مقدر حتمی نموده است، زیرا خدای تعالی مقدر و حتمی نموده است که زینب از همسران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد.

به امام باقر علیه‌السلام نسبت داده شده است که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زینب را به زید تزویج نمود، پس مقداری نزد زید مکث و درنگ نمود، سپس زینب و زید درباره چیزی مشاجره و بحث نمودند و داوری به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بردند، پس رسول خدا به زینب که نگاه کرد او را پسندید و خوشش آمد.

زید گفت: ای رسول خدا آیا اجازه می‌دهی که من او را طلاق دهم که او متکبر است و بازبانش مرا اذیت می‌کند؟

پس رسول خدا ﷺ فرمود: از خدا بترس و همسرت را نگهدار و به او نیکی کن.

سپس زید او را طلاق داد و عده‌اش که تمام شد خداوند نکاح او را بر رسولش نازل نمود^(۱).

از امام رضا علیه السلام در حدیثی آمده است: خدای تعالی نامهای همسران رسول را در دار دنیا به رسولش معرفی نمود و همچنین نامهای همسرانش را در آخرت، نیز خدای تعالی آنان را مادران مؤمنین خواند و در بین نامهای زنان دنیا یکی به نام زینب بنت جحش بود که در آنروز همسر زید بن حارث بود.

پس رسول خدا اسم زینب را در دلش نگهداشت و آنرا آشکار نکرد تا کسی از منافقین نگوید که رسول خدا زنی را که در خانه مرد دیگری است یکی از همسرانش و از مادران مؤمنین می‌شمارد و از قول منافقین ترسید، خدای تعالی در این باره فرمود: تو از مردم می‌ترسی در حالی که خداوند سزاوارترست که از او بترسی، یعنی تو در دلت از خدا بترسی سزاوارترست. و خدای تعالی تزویج احدی از خلقش را به عهده نگرفته است، جز تزویج حوا^(۲) به آدم علیه السلام و زینب به رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجا که فرمود: فلما قضی زید منها و طراً زوجنا کها و تزویج فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام^(۲).

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۱ و تفسیر قتی ج ۲ ص ۱۹۴

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۵۵ باب ۱۴ ج ۱

از امام صادق علیه السلام آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد کاری قصد خانه زید بن حارثه را نمود دید که زن زید خودش را می‌شوید به او فرمود: سبحان الله الذی خلقک یعنی منزّه است خدایی که تو را آفرید، مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این گفتار تنزیه خدای تعالی از قول کسانی بود که گمان می‌کردند ملایکه دختران خدا هستند...

امام رضا علیه السلام در ادامه حدیث فرمود: نبی صلی الله علیه و آله فرمود: منزّه است خدایی که تو را آفریده، از اینکه تو را به فرزندی بگیرد که احتیاج به این تطهیر و شستشو داشته باشد.

وقتی زید به خانه‌اش برگشت همسرش آمدن رسول صلی الله علیه و آله و سخن او را به همسرش خبر داد، ولی زید نفهمید که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله چه بوده و گمان کرد که پیغمبر از زیبایی زینب خوشش آمده.

پس زید خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: یا رسول الله همسر من بد اخلاق است و می‌خواهم طلاقش بدهم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسرت را نگهدار و از خدا ترس، خدای تعالی عدد همسران او را معرفی کرده بود و زینب را یکی از آنان شمرده بود، ولی این مطلب را در دلش مخفی نگه داشته بود و به زید چیزی آشکار نکرده بود و می‌ترسید که مردم بگویند: محمّد به بنده‌اش می‌گوید زن تو به زودی همسر من خواهد شد، به رسول خدا این مطلب را عیب بگیرند که خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: سپس زید بن حارثه زینب را طلاق داد و عده گرفت و خدای تعالی او را به رسولش تزویج نمود و در این مورد آیه‌ای نازل نمود، فرمود: فلما قضی زید منها و طراً... تا آخر سپس خدای تعالی می‌دانست که منافقین با این تزویج رسول خدا را سرزنش خواهند کرد و به او عیب خواهند گرفت که این

آیه را نازل نمود: (ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له ^(۱)).
 (سُنَّةَ اللَّهِ) تزویج همسران پسر خوانده‌ها یا رفع حرج در آنچه که
 برای انبیا مقدر نموده و سنتی را که مباح کرده‌است قبلاً هم در بین انبیای
 پیشین بوده‌است.

و مقصود از: (فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ) انبیا و پیامبران پیشین است
 به قرینه‌ی الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ چه تبلیغ رسالت کار انبیاست.
 (وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا) امر خدا قبلاً در الواح مقدر و حتمی
 شده به نحوی که قابل تخلف نیست، پس چرا باید منافقین در کاری تو را
 سرزنش کنند که حتمی شده و تخلف پذیر نیست.

(الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ) این جمله صفت یا بدل از الَّذِينَ
 خلوا است، یا خیر مبتدای محذوف، یا مفعول فعل محذوف است.
 (وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا)
 پس باید جز از خدا نترسید.

(مَا كَانَ مُحَمَّدًا أَبًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ) بیان این جمله در اوّل سوره
 در تفسیر قول خدا: و ازواجه امّهاتهم گذشت.

و چون از نفی پدر بودن رسول خدا نسبت به مردان این توهّم پیش آمد که
 نسبت بین رسول خدا ﷺ و امّت او منتفی است خدای تعالی مطلب را
 استدراک نمود که رسول خدا ﷺ پدر جسمانی مردان شمانیست، لیکن از آن
 جهت که امّت مؤمن می‌باشند و مردان و زنانی روحانی هستند

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۲ عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۶۱-۱۶۲ باب ۱۵ ح ۱ و تفسیر البرهان

رسول خدا ﷺ پدر آنان می باشد.

پس قول خدای تعالی:

(وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ به منزلهی آن است که بگویند: و لکن

رسول خدا ﷺ پدر روحانی مردان است.

(وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ ﷺ این کلمه جهت ترقی از پدر امت بودن است، گویا

که گفته است: بلکه رسول خدا ﷺ پدر همه مرسلین و امتهای آنان می باشد،

چون او خاتم انبیاست و خاتم باید محیط بر همه و منسوب به همه باشد، مثل

نسبت پدر به اولاد.

و لفظ خاتم با کسره و فتحه تاء خوانده شده.

(وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﷻ و خداوند به هر چیزی داناست، نه

شما، او است که نسبت جسمانی و روحانی بین اشیا را می داند و مقدار هر

یک و حکم هر یک بر حسب خودش و قدرش می داند، نه شما.

پس در حکمی که خداوند می کند چون و چرانی اورید و نگویند چرا چنین

شد و اگر چنین نمی شد چنان می شد، که این سخن جاهلانه ردّ از جاهل بر

عالم است، تأمل از جانب جاهل در حکم عالم است.

آیات ۴۸-۴۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ

بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ

لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (

۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۵)
 وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ، وَسِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶) وَبَشِيرًا لِّلْمُؤْمِنِينَ
 بِأَنَّ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (۴۷) وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ
 وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذْنَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكُنْ بِاللَّهِ وَكِيلاً (

(۴۸)

ترجمه

ای مؤمنان خدا را بسیار یاد کنید. و او را در بامداد و شامگاه نیایش کنید. او کسی است که خود و فرشتگانش به شما درود می فرستند، تا سرانجام شمارا از تاریکیها به سوی روشنایی برآورد و او با مؤمنان، مهربان است. درود آنان در روزی که به لقای او نایل شوند سلام است و او برای ایشان پاداشی ارجمند آماده ساخته است. ای پیامبر ما تو را گواه و مژده رسان و هشدار دهنده فرستادیم. و نیز دعوت گر به سوی خداوند به اذن او، همچون چراغی تابان. و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از جانب خداوند بخشش و بخشایش بزرگی در پیش است. و از کافران و منافقان اطاعت مکن و آزارشان را بدون مقابله و تلافی بگذار و بر خداوند توکل کن و خداوند کارسازی را بسنده است.

تفسیر

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا) در سوره بقره

بیان ذکر و مراتب و انواع آن گذشت.

از امام صادق علیه السلام آمده است: هیچ چیز وجود ندارد مگر آنکه حدی داشته باشد که به آن منتهی شود جز ذکر که حدی ندارد که به آن منتهی گردد، چه خدای تعالی به اندک از آن راضی نشده و حدی هم برای آن قرار نداده،

سپس این آیه را تلاوت فرمود^(۱).

و از امام صادق علیه السلام است: تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام از ذکر کثیر است که خداوند تعالی فرموده: اذکروا لله ذکراً کثیراً^(۲).
در خبر دیگری است: کسی که خدا را در سرّ و نهان ذکر گوید ذکر خدا را زیاد کرده است^(۳).

(وَ سَبِّحُوهُ ۙ خُدا را با قول و فعل تسبیح و تنزیه کرده‌اند.

(بُكْرَةً وَأَصِيلاً) اشاره به استغراق اوقات است، یا مقصود تسبیح در این دو وقت است از باب اینکه آن دو وقت شرافت دارند، ذکر تسبیح بعد از ذکر تخصیص بعد از تعمیم است، یا تقیید بعد از اطلاق است اگر مقصود از ذکر لفظی یا نفسی و مقصود از تسبیح نیز تسبیح قولی یا نفسی باشد، نه تنزیه فعلی و فرق بین تسبیح و تقدیس در سوره بقره در قول خدا: وَ نَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَ نَقْدِسُ لَكَ گزشت. و در ضمن مطالب گذشته گفتیم که مقصود از تسبیح ربّ و تسبیح اسم ربّ و تسبیح الله تنزیه لطیف انسانی است که به وجهی اسم ربّ، به وجهی ربّ، به وجهی مظهر الله و به وجهی اله است از حدود و نقایص آن لطیفه است، همه‌ی اعمال و اقوال شرعی مقدمه‌ی این تنزیه است، چنانچه همه‌ی ریاضت‌ها و مجاهدت‌ها و سایر اعمال قلبی خود این تنزیه است.

(هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ) بر شما رحم می‌کند، یا رحمت را بر شما نازل می‌کند.

(وَ مَلَائِكَتُهُ ۙ ملائکه‌ی خدا بر شما استغفار می‌کنند، که صلوة از

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۴ و الکافی ج ۲ ص ۴۹۸ ح ۱

۲. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۴، الکافی ج ۲ ص ۵۰۰ ح ۴ و تفسیر البرهان ج ۳ ص ۳۲۷

۳. الکافی ج ۲ ص ۵۰۱ ح ۲

بندگان دعا و از خدا رحمت و از ملایکه استغفار است و این جمله در موضع تعلیل امر به ذکر کثیر است.

(لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ) تا شمارا از تاریکی های نقایص ماده و

حدود طبع و هواهای نفس و رذیلت های آن خارج کند.

(إِلَى النُّورِ) و به نور ایمان و طاعت و اخلاق نیکو و نور عالم اطلاق

رهنمون گردد.

(وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا) و خدا بر مؤمنان مهربان است. زیرا فعلیّت

اخیر آنها عبارت است از صورت نازلّه ای از ولیّ امرشان که رحمت از

جانب خدا و جذب کننده رحمت دیگری از سوی اوست، چنانچه آن فعلیّت

اخیر به وجهی ولیّ امر آنهاست.

(تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ) روزی که حساب و حسابگران خدا را

ملاقات می کنند، یا مظاهر خدا و امامانشان را ملاقات می کنند تحیّت

مؤمنین سلام است.

زیرا مؤمن بعد از طیّ برزخها امامش را ملاقات می کند اعمّ از آنکه طیّ

برزخها با اختیار و با سلوک باشد تا آنجا که در دنیا نزد امامشان حاضر

شوند، یا طیّ برزخ به اضطرار و رسیدن به اعراف و حضور آنها نزد امامشان

در آخرت باشد.

(سَلَامٌ) سالم و سلامت، چون مؤمن بعد از حضور نزد امامش از جمیع

آفات و نقایص سالم می شود و اضافه کردن لفظ (تَحِيَّةٌ) به ضمیر از قبیل

اضافه مصدر به فاعل یا مفعول است، یعنی تحیّت بعد از مؤمنین به بعضی

دیگر، یا تحیّت خدا و ملایکه اش به مؤمنین.

و جمله حالیّه یا مستأنفه‌ی معترضه، جواب سؤال مقدرّ است.

(وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿۴۸﴾ پاداشی که نه در آن منت است و نه نقص.
 (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا ﴿۴۹﴾ تو را ارسال نمودیم تا
 متحمل شهادت باشی نسبت به کسانی که به سوی آنان و بر آنان فرستاده
 شدی، یا تو را فرستادیم تا به نفع یا علیه‌شان شهادت بدهی، یا در اعمال‌شان
 حاضر باشی.

(وَ مُبَشِّرًا ﴿۵۰﴾ و بشارت دهنده مؤمنان (وَ نَذِيرًا ﴿۵۱﴾ و بیم‌دهنده‌ی کافران
 (وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ ﴿۵۲﴾ و دعوت‌کننده همه مردم به سوی خدا، باشی (يَادُّنِهِ ﴿۵۳﴾
 ﴿۵۴﴾ دعوت خدا را مقید به قول خدا: باذن نمود تا اشعار به این باشد که دعوت
 اگر با اذن و اجازه از جانب خدا نباشد گمراهی و گمراه کردن است.
 (وَ سِرَاجًا مُنِيرًا ﴿۵۵﴾ و چراغ فروزان باشی که از تو نور گرفته شود و
 چشمها از تو روشن گردد.

(وَ بَشِيرًا لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۶﴾ این جمله عطف بر محذوف است، که تقدیر آن چنین
 است: پس کافران را بیم ده و همه مردم را به سوی خدا فراخوان و مؤمنین را
 بشارت ده.

(بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿۵۷﴾ اکتفا به ذکر معطوف کرد تا اشعار به
 این باشد که مقصود بالذات بشارت دادن به مؤمنین است.
 (وَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ ﴿۵۸﴾ از کافرین و منافقین در
 آنچه که در حق فقرای مؤمنین، یا در ترک تعرض نسبت به بت‌هایشان، یا در
 حق علی عليه السلام و خلافتش می‌خواهند، اطاعت نکن.

(وَ دَعَا أَذُنَهُمْ ﴿۵۹﴾ این کلمه اسم مصدر ایذاء و مضاف به فاعل یا مضاف به
 مفعول است. یعنی، از آزارشان در گذر.

(وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً ﴿۶۰﴾ در همه کارهایت به خدا

توکل کن، که خدا تنها تو را بس باشد که کارها بدو واگذاری.

آیات ۵۵ - ۴۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ
 مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا
 فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (٤٩) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا
 أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ
 مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عِمَّاتِكَ وَبَنَاتِ
 خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً
 إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ
 مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا
 مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
 رَحِيمًا (٥٠) تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ
 وَمَنْ أَبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ
 أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا ءَاتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا
 فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا (٥١) لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ
 بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا
 مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا (٥٢) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ
 نَاطِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ

فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَسْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ
فَيَسْتَخِي، مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَخِي، مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ
مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ
وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا
أَزْوَاجَهُ، مِنْ بَعْدِهِ، أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳)
تُبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تُخَفُّوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۴) لَا
جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيءِ آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا
أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُنَّ وَآتَقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۵)

ترجمه

ای مؤمنان چون با زنان مؤمن ازدواج کردید سپس پیش از آنکه با آنان هم
آغوشی کنید، طلاقشان دادید برای شما به عهده آنان عده‌ای را که حسابش را نگه
دارید نیست؛ پس آنان را (به نیمه مهر، یا هدیه‌ای) برخوردار سازید و به خیر و
خوشی رهایشان کنید. ای پیامبر، ما همسرانت را یعنی آنانی را که مهرشان را
داده‌ای بر تو حلال داشته‌ایم، آنانی را که خداوند از طریق فیء و غنیمت به تو
بخشیده‌است، ملک یمین تو هستند و همچنین دختران عمویت و دختران عمه‌ات و
دختران دایی‌ات و دختران خاله‌ات که همراه با تو هجرت کرده‌اند، نیز زن مؤمنی را
که خویشتن را به پیامبر ببخشد به شرط آنکه پیامبر بخواهد او را به همسری خود
درآورد که این خاصّ تو و نه سایر مؤمنان است، خود به خوبی می‌دانیم که برای
ایشان در مورد همسرانشان و ملک یمین هایشان چه چیزهایی مقرر داشته‌ایم، تا در
نهایت برای تو محظوری نباشد؛ و خداوند آمرزگار مهربان است. هر کدام از آنان
(همسرانت) را که می‌خواهی از خود دور بدار و هر کدام را که می‌خواهی نزدیک

بدار؛ و نیز اگر هر یک از آنانی که از ایشان کناره گرفته‌ای جویا شوی در همه حال، هیچ گناهی بر تو نیست؛ این نزدیکتر است به آنکه دل و دیدگانش روشن شود و اندوهگین نشوند و همگی شان به آنچه به آنان بخشیده‌ای خشنود شوند و خداوند ما فی الضمیرتان را می‌داند و خداوند دانای بردبار است. پس از آن دیگر هیچ زنی بر تو حلال نیست و نشاید که همسرانی را جانشین آنان سازی و گرچه زیبایی آنان تو را خوش آید مگر آنچه ملک یمینت باشد و خداوند ناظر و نگاهبان همه چیز است. ای مؤمنان وارد حجره‌های پیامبر نشوید مگر آنکه به شما برای صرف طعامی اجازه داده شود، بی آنکه (بی تابانه) منتظر آماده شدنش باشید؛ ولی چون دعوت شدید، وارد شوید و چون غذا خوردید پراکنده شوید و سرگرم سخن‌گویی نشوید، چرا که این کارتان پیامبر ررنج می‌دهد و او از شما شرم می‌کند که حقیقت را بگوید ولی خداوند از گفتن حق شرم نمی‌کند و نیز هنگامی که از همسران او چیزی (کالایی) خواستید از پشت حجاب و حایلی آنرا از ایشان بخواهید، که این کارتان برای دل‌های شما و دل‌های ایشان پاکیزه‌تر است؛ و شمارا نرسد که پیامبر خدا را آزار برسانید و نیز نرسد که هرگز پس از او با همسرانش ازدواج کند بیگمان این کار از نظر خداوند سهمگین است. اگر چیزی را آشکار کنید یا پنهانش بدارید، بدانید که خداوند به هر چیزی داناست. ولی بر آنان در مورد فرو گذاشتن حجاب در مورد پدرانشان، پسرانشان و برادرانشان، پسران برادرانشان، خواهرشان و نیز زنان هم نشینشان و ملک یمین هایشان گناهی نیست و از خداوند پروا کنید که خدا بر هر چیزی گواه است.

تفسیر

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ
 مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا ۗ اِی
 مؤمنین هر گاه با زنان مؤمنه ازدواج نموده و سپس آنان را طلاق دادید
 بدون آنکه با آنها تماس گرفته باشید دیگر عده گرفتن بر آنها لازم نیست.

(فَتَتَّعَوْهُنَّ) واجب است نصف مهر را به آنها بدهید اگر مهر برای آنها قرار داده بودید و اگر مهر قرار نداده بودید مهر المثل آنها را بدهید، یا مقصود این است که بعد از دادن نصف مهر یا نصف مهر المثل مستحب است آنها را با چیزی بهره‌مند سازید.

(وَ سَرَّ حُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا) آنان را طلاق دهید یا از خانه‌های خودتان رها سازید بدون آنکه به آنها اذیت کنید یا آنها را از حق خود منع نمایید.

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ الَّتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ) اجر و مزدشان که مقصود مهریه آنانست، زیرا مهر اجرت همخوابگی است.

(وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالَكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ) عم و خال یعنی عمو و دایی را به صورت مفرد آورد، ولی عمّه و خاله را به صورت جمع، چون از لفظ خال و عم جنس اراده کرده، ولی لفظ عمّه و خاله چون دارای تاء هستند اگر مفرد آورده شوند اشاره به افراد است نه جنس.

(الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ) آنانی که با تو هجرت کردند این قیده‌های سه‌گانه قیود حلال کردن ازواج و همسران نیست چون خدای تعالی برای رسول خدا آنچه را که از زنان بخواهد حلال کرده و ذکر دو قید اول جهت بزرگداشت رسول خدا ﷺ است و قید اخیر جهت بزرگداشت زنان او است. و بعضی گفته‌اند: آن قیود قیود حلال کردن است^(۱) و خبری هم از طریق

عامّه بر این مطلب نقل کرده‌اند.

و علّت اینکه حلال کردن همسران را ذکر کرده با اینکه آنان برای رسول خدا ﷺ حلال بوده‌اند و در خانه او بوده‌اند آن است که توهم پیش آمده رفع شود و سخن بعضی در این مورد ردّ شود.

چه بعضی گفته‌اند و بعضی دیگر توهم نموده‌اند که رسول خدا ﷺ بر امت خود بیشتر از چهار زن را حرام کرده در حالی که خود او بیشتر از چهار زن دارد و شایسته نیست که رسول خدا ﷺ چنین باشد.

و دلیل آن قول خدا: قد علمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم می‌باشد که به صورت جمله معترضه بیان حلال کردن همسران رسول خدا ﷺ واقع شده است.

(وَأَمْرًا مُمُؤْمِنَةً إِنَّ وَهَبْتُ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ ۖ وَنِيزَ زَنَ بَا اِیْمَانِی کَه خُود رَا بَه پِیَا مَبْرِبِیخُشَد اَز خُطَاب بَه غِیْبِی التَّفَات نَمُود، تَا اَشْعَار بَه اِیْن بَاشَد کَه اِیْن حَکْم جِهت شِرافت نَبُوت اِست.

(اِنْ اَرَادَ النَّبِيُّ اَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ ۖ الْبَتَّ اِگَر پِیَا مَبْر بَخُواهد کَه او رَا بَه نِکاح خُود دَر اُورَد دَر اَنْ صُورَت خَالِص اِست بَرای تُو. تَأکید اِختِصاص اِیْن حَکْم بَحِیثِیْت نَبُوت اِست، خَالِصَة مَصْدَر فَعْل مَحذُوف اِست، یَعْنِی: خَلِص هَذَا الْحَکْم خُلُوصاً لَكَ یَا اِسم فاعل اِست و تاء بَرای مَبالِغَه و حَال اَز مَحذُوف اِست.

یَعْنِی: حَکْمنا هَذَا الْحَکْم خَالِصَة یَا قَلْنا هَذَا الْحَکْم خَالِصَة یَا لَفْظ تَا بَرای تَأْنِیْث اِست و تَقْدِیر چِنین اِست: ذَکَرنا هَذَه اِلهِیَة الخَالِصَة لَكَ و غِیر اَز اَنْچَه کَه ذَکَر شَد اَز وَجُوه اَعْرَاب جَدّاً ضَعِیْف اِست.

(مِنْ دُونَ الْمُؤْمِنِينَ ۖ ظَرْفِ حَالِ اَز ضَمِیر مَجْرُور دَر لَكَ اِست.

از امام باقر علیه السلام آمده است: زنی از انصار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل حفصه رسید، که آرایش کرده و لباس پوشیده و شانه زده بود، عرض کرد: یا رسول الله زن به خواستگاری مرد نمی رود، ولی من زنی هستم بیوه که مدت زمانی است شوهر و فرزند ندارم؛ آیا تو احتیاجی به من نداری؟

اگر تو قبول کنی من خودم را به تو هبه می کنم؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دعای خیر در حق او نمود، سپس فرمود: ای خواهر انصار خدا به شما جزای خیر بدهد که مردان شما به من کمک کردند و زنان شما به من رغبت نشان دادند. پس حفصه به آن زن گفت: چقدر حیای تو اندک است؟! چقدر با جرأت، بی پروا و شهوت پرست هستی؟!

پس رسول خدا به حفصه فرمود: بس کن ای حفصه این زن از تو بهترست، او به رسول خدا مایل شده است و تو او را سرزنش می کنی و عیب می گیری؟!

سپس رسول خدا به آن زن رو کرد و فرمود: برو، خدا تو را رحمت کند، خداوند به خاطر میل و رغبتی که به من داشتی و موجب محبت و خوشحالی من شدی بهشت را بر تو واجب گردانید و به زودی خبر این مطلب را به تو خواهم داد انشاء الله.

پس خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: و امرأة مؤمنة... تا آخر آیه ﴿...﴾. امام باقر علیه السلام فرمود: خدای تعالی حلال کرد که زن، خودش را به رسول خدا هبه کند و این برای غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال نیست ^(۱).

و ذکر شده است که این حکم از خصایص رسول خدا صلی الله علیه و آله است و غیر از او

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۶، الکافی ج ۵ ص ۵۶۸ ح ۵۳

کسی حق ندارد زنی را بدون مهر با هبه کردن خودش به نکاح درآورد.
 بعضی گفته‌اند: نزد رسول خدا ﷺ زنی نبود که خودش را برای او هبه کرده باشد.

و برخی گفته‌اند: نزد رسول خدا می‌مونه دختر حارث بود که خودش را هبه کرده بود.

و برخی او را زینب دختر حزمه دانسته‌اند که کنیه او ام‌المساکین بود.
 و بعضی گفته‌اند: او زنی از بنی اسد بود که به او ام‌شریک گفته می‌شد و بعضی گفته‌اند: خوله دختر حکیم بود.

از امام صادق ع آمده است که فرمود: رسول خدا پانزده زن داشت و به سیزده نفر آنها دخول نمود، دو نفر از آنان را رها کرد و اما آن دو نفر که به آنان دخول نکرد عبارت بودند از عمره و شنباء.

و اما آن سیزده نفر که دخول در آنها کرد پس نخستین آنان خدیجه بنت خویلد، سپس سوده دختر زمعه، سپس ام سلمه که نام او هند دختر ابی امیه است، سپس ام عبدالله عایشه که دختر ابی بکر است، سپس حفصه دختر عمر، سپس زینب دختر حزمه بن الحارث ام‌المساکین، سپس زینب دختر جحش، سپس ام حبیبه رمله دختر ابی سفیان، سپس میمونه دختر حارث، سپس زینب دختر عمیس، سپس جویریّه دختر حارث، سپس صفیه دختر حی بن اخطب و آنکه خودش را برای نبی ﷺ هبه کرده بود خوله دختر حکیم سلمی، رسول خدا ﷺ دارای دو کنیز بود که آن دو را با همسرانش تقسیم می‌کرد به نامهای ماریه ی قبطیه، ریحانه ی خندقیّه.

آن نه نفر که رسول خدا آنها را رها کرد عبارت بودند از عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، ام حبیبه دختر ابوسفیان،

صَفِيَّةَ، جَوَيْرِيَّةَ، سَوْدَةَ.

و افضل زنان پیغمبر ﷺ خدیجه دختر خویلد، سپس امّ سلمه، سپس میمونه بود. (۱)

(قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِيْ اَزْوَاجِهِمْ) ما با علم و آگاهی واجب کردیم آنچه را که در حق همسران رسول ﷺ و همسران دیگر واجب نمودیم، از قبیل عدد و تقسیم.

(وَمَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ) و همچنین در حق کنیزانی که مالک شدند، مقصود کنیزان است.

یعنی ما با علم و آگاهی به حق کنیزان و حق صاحبان آنها احکام همسران و کنیزان را بر آنان فرض نمودیم، مانند توسعه بر کنیزان در معیشت و عدم تضییق بر آنها در خدمت و اکتفا کردن بر کنیز در صورتی که توانایی زن آزاد را نداشته باشند.

و اکتفا بر یک زن آزاد اگر از بی عدالتی خود بترسند.

و این جمله معترضه و جواب سؤال مقدر است، گویا گفته شده: چرا برای رسول ﷺ بیش از چهار زن حلال شده و برای امّتش حلال نشده است؟ بلکه اگر از بی عدالتی بترسند بیش از یک زن حلال نشده است؟

خدای تعالی در جواب فرمود: سبب این احکام را در رسول و در امّت دانستیم و از روی علم و آگاهی آنها را وضع نمودیم و این حکم در نبی و امّت بدون سبب و استحقاق نیست و کسانی که بر اسباب جاهل اند رسول خدا ﷺ را بر آنچه که خداوند برای او فرض نموده سرزنش می کنند.

(لِكَيْلًا يَكُونَ عَلَيْكَ) این جمله متعلق به احلّ یا به خالصه لك یا به عامل
 امرأة مؤمنه، یعنی از تقیید خارج شدی و مطلق گشتی، نباید دیگر در آنچه که
 می خواهی حرجی بر تو باشد.

(وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا) سپس خداوند آنچه را که از تعدّد ازواج برای تو
 پیش می آید مانند کدورت قلب به سبب کثرت ها و تعدّد همسران می بخشد،
 یا کسی را که تو را از جهت جهل به علت، در مورد تعدّد همسران ملامت و
 سرزنش می کند می بخشد.

(رَحِيمًا) خداوند به تو رحم می کند، پس حفظ می کند تو را از چیزی که
 در دنیا برای تو زشت است، مانند تعدّد ازواج.

یا در آخرت به تو رحم می کند و در مقامات تو توسعه می دهد، یا خداوند
 به امت رحم می کند و آنها را از چیزی که در ملامت تو از ایمان خارج
 می سازد حفظ می کند، یا در آخرت به آنها رحم می کند.

(تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤَيِّ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ) سبب نزول
 این آیه در تفسیر قول خدای تعالی: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ
 الْحَيَاةَ الدُّنْيَا... تا آخر آیه گذشت.

و معنای آیه این است که با هر یک از همسرانت را که می خواهی هم بستر
 شوی و مقدّم بداری مقدّم بدار، ملاحظه تقسیم لازم نیست.

بنابر این نوعی توسعهی در قسمت و تقسیم بین همسرانش می باشد.
 یا معنای آیه این است: از هر یک از همسران که می خواهی کناره گیری
 کن بدون طلاق و بیست و نه روز بعد از کناره گیری اگر خواستی به سوی تو
 باز می گردد.

یا هر کدام را می خواهی طلاق بده و هر کدام را می خواهی امساک کن و

نگهدار یا هر یک از زنان امت را می‌خواهی نکاح کن و می‌خواهی ترک نکاح کن.

به هر تقدیر جمله جواب سؤال مقدر و توسعه برای رسول خدا ﷺ نسبت به همسرانش و نکاح او است.

و درباره‌ی مخیر گذاشتن رسول خدا ﷺ همسرانش را بین اختیار دنیا و اختیار خدا و رسولش ﷺ و در صورت اختیار دنیا همین اختیار طلاق آنان بوده یا بعد از این اختیار احتیاج به طلاق داشتند؟ و همچنین در مورد کناره‌گیری رسول خدا ﷺ از همسرانش.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که سؤال شد از مردی که زنش را مخیر گذاشته پس او خودش را اختیار کرده آیا این زن جدامی شود و همین طلاق است؟

فرمود: نه، این چیزی بود که مخصوص رسول خدا ﷺ بود که به این مطلب امر شد و انجام داد، اگر همسران رسول خدا ﷺ خودشان را اختیار می‌کردند آنان را طلاق می‌داد و این است معنای قول خدا: **قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ... تا آخر** ^(۱)

(وَمَنْ أِبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ) هر یک از همسران را بعد از کناره‌گیری خواستی با کی بر تو نیست و احتیاج به عقد جدید ندارد. (ذَلِكَ) این تخییر و توسعه بر تو، یا این اجازه در ترک تقسیم و تسویه‌ی بین همسران یا این اجازه که از هر کدام می‌خواهی کناره‌گیری کن، یا اجازه نکاح یا ترک نکاح زنانی که خودشان را به تو می‌بخشند.

(أَذْنِيَّ أَنْ تَقْرَأَ أَعْيُنَهُنَّ) ﴿﴾ کو چکترین چیزی است که چشمان همسران را روشن می‌کند.

(وَلَا يَحْزَنَنَّ) ﴿﴾ و آنان نباید با ترک تقسیم و تسویه ناراحت و اندوهناک شوند.

(وَاِیْرَضِينَ بِمَا ءَاتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ) ﴿﴾ باید راضی باشند به آنچه که به همه آنان داده‌ای.

لفظ تقرّ از ثلاثی مجرد به صورت معلوم، از باب افعال به صورت مجهول خوانده شده، لفظ أَعْيُنَهُنَّ در هر دو بار رفع خوانده شده و لفظ تقرّ از باب افعال به صورت معلوم خوانده شده و أَعْيُنَهُنَّ با نصب، لفظ كُلُّهُنَّ بارفع خوانده شده تا تأکید ضمیر یرضین باشد و با نصب خوانده شده، تا تأکید ضمیر ءَاتَيْنَهُنَّ باشد.

(وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ) ﴿﴾ خطاب به صورت جمع به همسران یا به امت است، یا همه را با رسول خدا ﷺ در خطاب جمع کرده است، یا خطاب را از رسول خدا ﷺ به امت برگردانید، یا خطاب به امت و همسران است.

(وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا) ﴿﴾ عطف است به منزله‌ی تعلیل.

(حَلِيمًا) ﴿﴾ خداوند به عقوبت آنچه که در دل‌های شماست عجله نمی‌کند و این به جهت حلم خداوند است، نه جهل و عجز او.

(لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ) ﴿﴾ بعد از مواردی که در آیه سابق ذکر شد، چنانچه گفته شده و چنانچه همین معنای ظاهر آیه است. برای تو زنان دیگر حلال نیست.

(وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ) ﴿﴾ جایز نیست بر تو همسران را تبدیل کنی به غیر از آنان که در آیه‌ی سابق ذکر شد.

و بعضی گفته‌اند: منع رسول خدا ﷺ از نکاح غیر همسران سابق و منع او

از تبدیل آنان از پاداش به همسران است که خدا و رسولش را اختیار کرده‌اند^(۱).

و در اخبار زیاد مضمون آنچه که از امام باقر علیه السلام آمده وارد شده است: و آن این است که مقصود خداوند آن است که برای تو حلال نیست زنانی که خداوند در این آیه حرام کرده است: حرّمت علیکم امّهاتکم و بناتکم و اخواتکم... تا آخر^(۲).

و اگر آنچه می‌گویند درست باشد لازم می‌آید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام باشد چیزی که بر شما حلال است، زیرا بر شماها جایز است زنان را تبدیل کنید هر چه بخواهید، چگونه می‌شود که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله جایز نباشد؟ مطلب این چنین نیست که می‌گویند بلکه خدای تعالی بر نبی خود حلال کرده هر چه بخواهد نکاح کند مگر آنچه که در این آیه و در سوره نساء حرام کرده است.

در بعضی از اخبار آمده است: احادیث آل محمد صلی الله علیه و آله بر خلاف احادیث مردم است

(وَ لَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا) خداوند بر هر چیز مراقب است حتی بر عدد همسران نسبت به تو و به امت تو، یعنی باید همسران تو منحصر در عدد معین و اقتصار بر اشخاص معین باشد، نه بر آنها بیفزایی و نه آنها را تبدیل کنی.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا) تأدیب امت است که چگونه با رسول صلی الله علیه و آله معامله

۱. تفسیر بیضاوی ج ۲ ص ۲۵۰

۲. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۸، الکافی ج ۵ ص ۳۹۱ و ۸ و تفسیر نورالثقلین ج ۴ ص ۲۹۰ ج ۱۹۶

کنند که پدر آنانست و چگونه با همسران او رفتار کنند.
 (لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ) بدون اجازه او به
 خانه‌های پیامبر داخل نشوید شاید آنان به خانه نبی ﷺ و خانه‌های بعضی
 دیگر بدون اجازه داخل می‌شدند که این آیه و آیه‌ی امر به استیناس نازل
 شد.

(إِلَى طَعَامٍ) متعدی شدن فعل یؤذن با لفظ الی به جهت تضمین معنای دعوت
 است.

(غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَّهُ) وقتی به منزل رسول خدا ﷺ برای خوردن غذا
 دعوت شدید قبل از رسیدن و حاضر شدن غذا و قبل از وقت خوردن نروید،
 که این کار منزل را بر او و اهل خانه‌اش تنگ می‌کند.
 (وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا) و آنگاه که
 دعوت شدید داخل شوید و همین که غذا خوردید متفرق شوید و منزل را بر
 او و اهل بیتش تنگ نکنید.

(وَلَا مُسْتَنْسِينَ لِحَدِيثٍ) برای سخنرانی و سرگرمی انجام مکث
 نکنید، یعنی برای سخن گفتن با محمد ﷺ، یا سخن گفتن شماها با همدیگر.
 این جمله عطف است بر غیر الناظرین اناه یا حال از عامل محذوف است و تقدیر
 آن چنین است: ولا تمکنوا مستأنسین الحدیث.

(إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ) این کار شمانبی ﷺ را آزار می‌دهد و
 منزل بر او تنگ می‌شود همانطور که ذکر شد و نیز شاید رسول خدا ﷺ
 می‌خواهد در خانه‌اش یا با بعضی از همسرانش خلوت کند.

(فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ) از شما شرم دارد که فرمان خروج شما را بدهد.
 (وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ) و خداوند از گفتن حق شرم ندارد و

لذا امر می‌کند از نزد نبی ﷺ بروید.

(وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا ۖ وَ هَرَّاهُ مِنْ زَنَانِ رَسُولِ مَتَاعِي مِي طَلْبِيدِ.

(فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ۖ) از پشت پرده بطلبید.

در تفسیر قمی آمده است: وقتی رسول خدا ﷺ با زینب دختر جحش

ازدواج نمود او را دوست می‌داشت.

پس ولیمه داد و اصحابش را دعوت کرد، اصحابش وقتی غذایی خوردند

دوست داشتند نزد رسول خدا ﷺ بمانند و سخن بگویند، رسول خدا ﷺ

دوست داشت که با زینب خلوت کند، که خدای تعالی این آیه را نازل کرد: یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بِيُوتِ النَّبِيِّ... تا قول خدا: من وراء حجاب و نزول

این آیه بدان جهت بود که آنها بدون اذن داخل خانه رسول خدا ﷺ

می‌شدند^(۱).

از امام صادق عليه السلام روایت شده است: هر وقت جبرئیل خدمت

رسول خدا ﷺ می‌رسید جلو پیامبر عليه السلام مانند بنده‌های نشست و داخل خانه

نمی‌شد تا آنکه از رسول خدا ﷺ اذن می‌گرفت، پیش از نزول این آیه زنان

همانطوری که در ملت‌های باطل رایج بود بر مردان بیگانه بدون حجاب ظاهر

می‌شدند می‌شدند و شکی نیست وقتی زنان بدون حجاب ظاهر شوند دواعی

و انگیزه‌های ریبه و شك بیشتر می‌گردد.

(ذُكِرْكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ ۖ وَ اَيْنَ حِجَابٍ لِذَلِكُمْ شَمَا

پاکیزه‌تر است، یعنی از شك و ریبه خالی و پاک است.

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۹، تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۹۵، تفسیر نورالثقلین ج ۴ ص ۳۹۷ و تفسیر

البرهان ج ۳ ص ۳۳۱

(وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ) عطف است جهت تعلیل

جمله‌های سابق و تمهید جمله‌های بعدی است.

یعنی سزاوار نیست که رسول خدا را بیازارید.

(وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا) و شما حق ندارید بعد

از رسول خدا ﷺ هرگز همسران او را به نکاح درآورید، چون پیش از این

گفته شد که همسران نبی ﷺ مادران امت باشند.

(إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا إِنْ تُبَدُّوا شَيْئًا) اگر قصد نکاح

آنها را دارید بدین گونه که بازبانتان چیزی بگویید.

(أَوْ تُخْفَوُوهُ) یا آن را مخفی کنید و بازبانتان چیزی اظهار نکنید.

(فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) این جمله تهدید و وعید است.

از قمتی درباره نزول آیه آمده است: وقتی خدای تعالی این آیه را نازل

نمود که: النبى اولى بالمؤمنين من انفسهم و أزواجه امهاتهم طلحه غضبناک

شد و گفت: محمد ﷺ زنان خودش را بر ما حرام می‌کند و او خودش زنان ما

را تزویج می‌کند اگر خداوند محمد ﷺ را بمیراند ما بین خلخال‌های زناش

می‌دویم چنانچه او بین خلخال‌های زنان ما دويد.

پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: و ما كان لكم ان تؤذوا رسول

الله... تا آخر (۱).

و این حکم یعنی حکم تحریم شوهر کردن همسران پیامبر بعد از

رسول خدا ﷺ اختصاص به زنانی که دخول بر آنان شده ندارد، بلکه زنی که

به عقد رسول خدا ﷺ درآید اگر چه دخول به آن نشده باشد در حکم همسران

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۹، تفسیر قتی ج ۲ ص ۱۹۰ و تفسیر البرهان ج ۳ ص ۳۳۳

پدران می‌شود.

بعضی گفته‌اند: وقتی رسول خدا ﷺ قبض روح شد و ابی‌بکر امور مردم را به دست گرفت دو همسر عامریّه و کندیه رسول خدا ﷺ که دخول در حقّ آندو صورت نگرفته و به خانواده خودشان ملحق شده بودند آمدند و شوهر می‌خواستند، ابوبکر و عمر جمع شدند و به آن دو گفتند: اگر خواستید حجاب اختیار کنید، اگر خواستید شهوت، آن دو شهوت اختیار کردند و ازدواج نمودند که یکی از دو شوهر جذام گرفت و دیگری دیوانه شد^(۱).

روایت شده که این حکم در وصیّ نیز جریان دارد، یعنی کسی که ایمان به وصیّ دارد جایز نیست با همسر او نکاح کند^(۲).

(لَا جُنَاحَ عَلَیْهِنَّ) این جمله مستأنفه و جواب سؤال مقدرّ است، گویا که گفته شده: آیا حکم حجاب در محارم نیز جریان دارد؟ یا جواب سؤال مذکور است. چون بنا بر آنچه که روایت شده وقتی آیه حجاب نازل شد نزدیکان و خویشان گفتند: ای رسول خدا ﷺ آیا ما هم با همسران تو از پشت حجاب و پرده سخن گوئیم؟ پس فرمود: نه با کسی بر محارم نیست.

(فِيءِ اَبَائِهِنَّ وَ لَا اَبْنَائِهِنَّ وَ لَا اِخْوَانِهِنَّ وَ لَا اَبْنَاءِ اِخْوَانِهِنَّ وَ لَا اَبْنَاءِ اَخْوَاتِهِنَّ وَ لَا نَسَائِهِنَّ) زنان مؤمن.
(وَ لَا مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُنَّ) در سوره نور بیان (نَسَائِهِنَّ) و بیان (ما مَلَكَتْ اَیْمَانُهُنَّ) گذشت.

(وَ اتَّقِنَ اللّٰهَ) خطاب را از مؤمنین به زنان برگردانید تا به آنها جهت

۱. تفسیر صافی ج ۴ ص ۱۹۹ و الکافی ج ۵ ص ۴۲۱ ح ۳

۲. تفسیر صافی ج ۴ ص ۲۰۰

امثال امر نشاط بخشد.

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا) خداوند شاهد هر چیزی است، حتی بر نیت شما و ظاهر ساختن نیت خودتان.

آیات ۵۶ - ۶۲

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۵۸) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِبْنَ عَلَيْنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۹) لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا (۶۰) مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أَخْدُوا وَ قُتِلُوا قَتِيلًا (۶۱) سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۶۲)

ترجمه

همانا خداوند و فرشتگانش به پیامبر درود می فرستند؛ ای مؤمنان شما نیز بر او درود فرستید و سلام و تسلیم عرضه دارید. و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بدون

آنکه مرتکب عملی ناروا شده باشند آزار می‌رسانند، زیر بار بهتان و گناهی آشکار رفته‌اند. ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مسلمانان بگو که روسری‌های خود را بر خود بپوشند که به این وسیله محتمل‌تر است که شناخته شوند و رنجانده نشوند و خداوند آمرزگار مهربان است. اگر منافقان و بیماردلان و شایعه‌سازان در مدینه از کارهای خود دست برندارند تو را به ایشان تسلط دهیم و سپس جر اندک مدتی در آن (شهر: مدینه) در جوار تو نباشند. اینان ملعونند و هر جا که یافت شوند، باید بی محابا به اسارت و قتل درآیند. این سنت الهی است که در باب پیشینیان جاری بوده‌است، هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهد یافت.

تفسیر

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ ۖ) این جمله مستأنفه و جواب سؤالی است که ناشی از اهتمام به شأن نبی ﷺ و بزرگداشت و طلب رضایت او است، گویا که گفته شده: چگونه است که خداوند در تعظیم نبی ﷺ و تحفظ همسران او مبالغه می‌کند؟ یا ابتدای کلام است که از ماقبلش منقطع و آماده کردن امر مؤمنین به صلوات بر او است.

(يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ ۖ) بدان که اخبار در فضیلت صلوات بر محمد و آل محمد، اینکه صلوات افضل و برتر از همه ذکرهاست از طریق خاصه و عامه بیشتر از آن است که شمرده شود. پس در بعضی از اخبار آمده‌است: ^(۱) هر کس بعد از هر نماز صبح و نماز مغرب بر محمد ﷺ و آل او ﷺ صلوات بفرستد خداوند صد حاجت او را برآورده می‌سازد، هفتاد حاجت در دنیا و سی حاجت در آخرت.

و در بعضی از اخبار است: ^(۱) فرشته‌ای تا روز قیامت ایستاده است و هیچ یک از مؤمنین نمی‌گوید: «صَلَّى اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» مگر آنکه آن فرشته می‌گوید: «وَعَلَيْكَ السَّلَام» سپس آن فرشته می‌گوید: یا رسول الله فلان شخص به تو سلام می‌رساند، پس رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «وَعَلَيْهِ السَّلَام».

و در بعضی از اخبار آمده است: ^(۲) هیچ دعایی به سوی آسمان بالا نمی‌رود مگر آنکه بر محمد و آل او درود فرستاده شود. و در بعضی دیگر از اخبار است: ^(۳) آنگاه که شب جمعه شود از آسمان ملائکه به عدد ذرات نازل می‌شوند که در دست آنها قلمهای طلا و کاغذهای نقره است که تا شب شنبه جز صلوات بر محمد و آل محمد نمی‌نویسند.

در بعضی از اخبار آمده است: ثواب صلوات بر محمد و آل محمد خروج از گناهان است مانند روزی که به دنیا آمده است. ^(۴) در بعضی دیگر است: از گناهان او هیچ ذره‌ای نمی‌ماند. ^(۵) در بعضی دیگر از اخبار آمده است: هر کس بر محمد و آل او ده مرتبه صلوات بفرستد خدا و ملائکه اش هزار صلوات بر او می‌فرستند. ^(۶) و در بعضی دیگر از اخبار آمده است:

هر کس بر نبی ﷺ یک مرتبه صلوات بفرستد خداوند بر او هزار صلوات در هزار صف از ملائکه می‌فرستد، از مخلوقات خدا هیچ چیز نمی‌ماند مگر

۱- برهان: ج ۳، ص ۳۳۵ - ۳۳۶.

۲ و ۳ - برهان: ج ۳، ص ۳۳۵ - ۳۳۶.

۴- معانی الاخبار: ص ۳۶۷، ح ۱.

۵- تأویل الآيات الظاهرة: ص ۴۵۲.

آنکه بر عبد درود می‌فرستد بدان جهت که خدا و ملائکه‌اش درود می‌فرستند.

پس هر کس راغب و شایق این کار نباشد او جاهل و مغرور است که خدا و رسولش ﷺ و اهل بیت نبی ﷺ از او بیزار هستند. (۱)
و در بعضی دیگر از اخبار است: در میزان چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست.

و در بعضی دیگر از اخبار آمده است: (۲) هر کس بر من صلوات بفرستد ولی بر آل من صلوات نفرستد بوی بهشت رانی یابد، بوی بهشت از فاصله پانصد سال پیدا می‌شود.

و در بعضی از اخبار است: هر گاه نماز عصر را در روز جمعه خواندی بگو: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الأوصیاء المرضیین بأفضل صلواتك و بارک علیهم بأفضل برکاتك، السّلام علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته» هر کس این صلوات را بعد از عصر بفرستد خدای تعالی برای او یکصد هزار حسنه می‌نویسد و یکصد هزار گناه از او محو می‌کند و یکصد هزار حاجت از او برآورده می‌سازد و یکصد هزار درجه‌ی او را بالا می‌برد. (۳)

و در بعضی دیگر از اخبار آمده است: ملائکه بر من و بر علی ﷺ هفت سال درود فرستاده‌اند و این بدان جهت بوده که جز علی ﷺ کسی با من نماز نخواند. (۴)

و در بعضی دیگر از اخبار آمده: هر گاه نام نبی را بردی، یا کسی در اذان

یا غیر اذان نام او را پیش تو ذکر کرد بر او صلوات بفرست. (۱)
و بسیاری از فقها فتوی به وجوب صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام داده‌اند
در صورتی که نام او را ببری یا نزد تو نام او برده شود.

فضیلت صلوات بر نبی و اسرار آن

در بیان لفظی که بدان وسیله صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده می‌شود اخبار
مختلف است.

و از مجموع اخبار و اختلاف آنها استفاده می‌شود که مقصود توجّه و روی
آوردن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سبیل تعظیم است و لفظ مخصوصی در این مورد
معتبر نیست و روی همین جهت است که اخبار در تعیین لفظ مختلف است و
سرّ فضیلت صلوات و اهتمام به آن و تأکید آن هر گاه نام محمد صلی الله علیه و آله برده
می‌شود.

و برتری آن بر سایر اذکار چنانچه در اخبار به آن اشاره شد، این است که
لطیفه‌ی سیّاره انسانی که آن امانت عظمی است که خدای تعالی از خزانه
مخصوص خود آنرا بیرون آورده و فرمانروای آسمانهای ارواح، عقول،
نفوس و زمین‌های اشباح نوری و اشباح طبیعی نمود، که از آن اشباح طبیعی
به آسمانها و زمین‌های طبیعی و کوههای موالید تعبیر می‌شود.

پس همه آنها از حمل آن امانت خودداری کردند، چون دیدند که آن
امانت از مقام اطلاق است و هیچ موجودی لیاقت حمل آنرا ندارد مگر آنکه
آمادگی خروج از مقام تقیّد و حدود، وصول به مقام اطلاق و وجوب داشته
باشد، دیدند که خودشان هر کدام مقام معلوم و حدّی مخصوص دارد که

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۰۲. کافی: ج ۳، ص ۳۰۳، ح ۷. نور الثقلین: ج ۴، ص ۳۰۲، ح ۲۲۰.

آمادگی خروج از آن مقام و آن حدّ را ندارد، به خلاف هیکل انسان و ماده صاحب نطق و بیان که در او استعداد خروج از حدّ و رسیدن به اطلاق موجود است.

پس انسان آن امانت را حمل کرد که او بر جمیع حدود و تعیّنات خویش ظلوم و ستمکار است و نسبت به جمیع کثرتها و حقوق آنها هنگام ظهور سلطنت خدا و وصول امانت به خزانه، جهول و نادان است.

پس از آنکه انسان آن امانت را حمل کرد و به دوش کشید دید که دزدهایی از عالم اجنه و شیاطین در کمین نشسته و مترصد فرصت هستند تا آن امانت را بدزدند و راهزنی کنند و دید که بدون معاون و کمک کننده از سنخ اجنه و شیاطین نمی‌تواند امانت را حفظ کند.

و لذا با زبان حال از خداوند درخواست نگهبان و کمک کننده کرد و خدای تعالی درخواست او اجابت نمود، از عالم ملایکه نگهبانانی گذاشت که در حفظ امانت کفایت کنند.

و نیز انسان دید که دزدانی از شیاطین انس در کمین هستند، پس درخواست نگهبانان و کمک کننده‌هایی کرد که از سنخ آنها باشند، خدای تعالی این درخواست را نیز اجابت نموده و انبیاء، رسولان و جانشینان آنان را فرستاد تا در حفظ امانت به انسان کمک کنند و آنرا به خزانه برسانند، آنان را امر کرده به بندگان کمک نموده و بندگان را امر به پیروی از آنان نمود.

چون کمک کردن و پیروی در این مورد جز با اتّصال روحانی به جانشینان خدا و دخول حافظ و نگهبان در قلوب بندگان که صورت نازل از خلفای خداست ممکن نیست، از این دخول حافظ به قلوب بندگان تعبیر به ایمان می‌شود که داخل در قلب است.

این اتصال و این دخول ممکن نیست مگر با اتصال صوری و توجّه تمام از جانب خلفا و استغفار برای بندگان و توبه و تسلیم کامل از جانب بندگان، این همان بیعت است که از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا زمان خاتم عَلَيْهِ السَّلَامُ معمول و با شرایط بیعت نزد مردم مقرر و ثابت بوده است و تاچندی که بندگان با یکی از دو بیعت بیعت نمی کردند داخل در دین نمی شدند و مسلمان و مؤمن نامیده نمی شدند و هرگاه کسی با یکی از دو بیعت بیعت می نمود دیگر کاری بزرگتر از این ندارد که توجّه به کسی نماید که با او بیعت نموده و نظر به سوی او کند و با او بنشیند و خدمت و تعظیم برای او نماید و در شئون او تأمل کرده و او را بر حسب رو حائیتش به سوی خود جذب کند و خودش را به سبب زیادی و کثرت تذکر شئون او به سوی او بکشد.

چون محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ اصل جمیع خلفا و جانشینانست و همه ی خلفا سایه ها و شئون او محسوب می شوند.

لذا هر چیزی که از جمیع خلفا به دست می آید از او حاصل می گردد و آنچه که برای جمیع خلفا لازم است از قبیل: نظر، خدمت، تعظیم، تذکر و تأمل در شئونشان تنها برای او لازم است و هر کس با یکی از آنان (خلفا) بیعت کند مانند کسی است که با محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت کرده است.

بنابر این کسی که در اسلام یا در ایمان داخل شود برای او عملی پراجتر و با ارزش تر از این نیست که توجّه به محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ نموده و او را یاد آوری کند، دعا و طلب رحمت برای او کرده و خود را به سویش سوق دهد به نحوی که آنحضرت یا یکی از جانشینانش بر حسب ملکوتش بر سینه او ظاهر شود.

و لذا از ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده که فرمود: مردی خدمت رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ

رسید و عرض کرد: آیا نصف صلوات هایم را برای تو قرار بدهم؟

فرمود: بلی، آن مرد گفت: همه صلوات هایم را برای تو قرار بدهم؟
فرمود: بلی، وقتی آن مرد رفت رسول خدا ﷺ فرمود: از هم دنیا و آخرت
کفایت و راحت شد. (۱)

در خبر دیگری است: مردی خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد: یا
رسول الله من یک سوّم صلواتم را برای تو قرار داده‌ام، رسول خدا ﷺ
فرمود: کار خوبی کردی.

پس آن مرد گفت: یا رسول الله، نصف صلواتم را برای تو قرار داده‌ام،
رسول خدا ﷺ فرمود: این برتر و بهتر است.

آن مرد عرض کرد آیا همه صلواتم را برای تو قرار بدهم؟ پس
رسول خدا ﷺ فرمود: در این صورت خداوند هر مهمّ تو از دنیا و آخرت
کفایت می‌کند. (۲)

در این هنگام مردی به ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد: خدا تو را اصلاح کند
چگونه شخص صلواتش را برای رسول خدا ﷺ قرار میدهد؟
ابو عبدالله علیه السلام فرمود: بدین گونه که از خداوند چیزی درخواست نمی‌کند
مگر آنکه ابتدا بر صلوات بر محمد و آل او می‌کند.

امثال این اخبار همانند قرآن دارای جوهری است که تمام آن وجوه بر
حسب مراتب مردم مقصود است، زیرا که صلوة به معنای دعا است و کسی
که حاضر نیست و غایب از حضور از صلوات او برای محمد صلی الله علیه و آله جز دعا برای
او چیزی نیست.

و نیز صلوة به معنای نماز مشروع که مشتمل بر اذکار و افعال مخصوص

۱- ثواب الاعمال: ص ۱۸۸، ح ۱. ۲- ثواب الاعمال: ص ۱۸۸، ح ۱.

است می باشد و کسی که نزد محمد ﷺ حاضر است ممکن است صلوة او دعا برای محمد ﷺ باشد و ممکن است معنای آن چنین باشد که در نماز مشروع خود به غیر محمد ﷺ نظر نمی کند و مخاطب در نماز بلکه متکلم بلکه فاعل در نماز محمد ﷺ است.

چنانچه کسی که حالت حضور نزد شیخش را پیدا کند چنین حالتی برای او حاصل می گردد و هر کس چنین حالتی برایش حاصل شد همه مهماتش را کفایت خواهد نمود، بلکه جمیع خیرات دنیا و آخرت برایش حاصل شده، غنا و بی نیازی از دنیا و آخرت شامل حالش می گردد، از این رو مشایخ رحمة الله علیهم اهتمام داشتند که برای سالکین این حالت حاصل شود.

و سالکین (هم) منظوری جز حصول این حالت نداشتند و مشایخ عجم به سالکین امر می کردند که با تعمل و تمرین صورت شیخ را نصب العین خود قرار دهند تا با این تعمل و تمرین آن حالت حاصل شود.

وقتی به آنان گفته می شد که این کفر و تقیّد به صورت و غفلت کردن از معبود و مسمّی به سبب اشتغال به اسم است جواب می دادند که این کفر و تشبّه به عبادت بتهاست، ولی کفری است که فوق کفر و ایمان است.

و مولوی رحمۃ اللہ علیہ به این مطلب اشاره نموده آنجا که گفته:

آینه ی دل چون شود صافی و پاک

نقشها بینی برون از آب و خاک

هم بینی نقش و هم نقّاش را

فرش دولت را و هم فرّاش را

چون خلیل آمد خیال یار من

صورتش بت معنی او بت شکن

شکر یزدان را که چون او شد پدید

در خیالش جان خیال او ندید

مثنوی معنوی

و این شعر اشاره به این است که حضور نزد شیخ اگر چه در ظاهر قید و کفر است، لیکن در واقع و بر حسب معنا مطلق از قید است. و معنای صلوٰة از جانب خدا رحمت بر محمد ﷺ و از ملایکه تزکیه اوست.

چنانچه در خبر است یا از ملایکه طلب نزول رحمت از جانب خدا بر اوست و صلوٰة از بندگان طلب رحمت از خدای تعالی بر محمد ﷺ است. و چون فعلیت اخیر مؤمن صورت نازل و ولی امر او است، آن صورت نازله از محمد ﷺ می باشد معنای طلب رحمت از خدا بر محمد ﷺ طلب رحمت بر فعلیت اخیر او می شود و در نتیجه صلوٰة او بر محمد ﷺ دعا برای خودش می شود.

و لذا در خبری از امام رضا علیه السلام آمده است: ^(۱) صلوات ما بر پیغمبر صلی الله علیه و آله رحمت و برای ما قربت است.

چون محمد صلی الله علیه و آله مظهر تامّ خدای تعالی است هر کس توجه به او نموده و طلب رحمت بنماید خداوند نیز به او توجه می کند، طبق مضمون این حدیث «هر کس یک و جب به سوی من نزدیک شود من به او یک ذراع نزدیک می شوم» توجه خدا به او بیشتر از توجه او به خداست، ده برابر، یا صد برابر، یا هزار برابر، یا بیشتر بر حسب استعداد مصلی.

۱- کافی: ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۴.

و توجه خداوند به سوی او جز صلوة و نزول رحمت خداوند بر بنده چیزی نیست.

و چون خداوند تعالی حقیقت هر صاحب حقیقت است و لذا وقتی او به چیزی توجه کند همه ی اشیا به سوی او توجه پیدا می کنند، پس وقتی خداوند بر بنده ای درود بفرستد هیچ موجودی باقی نمی ماند مگر آنکه بر او درود می فرستد، مخصوصاً فرشتگان مقرب از جهت نزدیک بودن آنها به خدای تعالی^(۱).

و در بعضی از اخبار اشاره شده که چیزی باقی نمی ماند مگر آنکه بر او درود می فرستد.^(۲)

(وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا) از بعضی از اخبار استفاده می شود که مقصود از قول خدا: «و سلّموا تسلیماً» تحیّت اسلامی است و از بعضی دیگر از اخبار استفاده می شود که مقصود تسلیم و انقیاد نسبت به محمد ﷺ است در آنچه که در نزد خدای تعالی آورده است.^(۳)

و مستفاد از بعضی دیگر از اخبار این است که مقصود انقیاد و تسلیم است در آنچه که راجع به خلافت علی عليه السلام آورده است، یا مقصود انقیاد و تسلیم به وصی اوست.^(۴)

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا) این جمله جواب سؤال مقدر و تعلیل این قول خدا: «ماکان لکم أن تؤذون رسول الله» می باشد.

۱- ثواب الاعمال: ص ۱۸۸ و ۱۸۵.

۲- ثواب الاعمال: ص ۱۸۸ و ۱۸۵.

۳- تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۹۶.

۴- الاحتجاج: ص ۲۵۳.

و علّت اینکه فرمود: «يُؤْذُونَ اللَّهَ» با اینکه مقصود آزار رساندن به رسول ﷺ است این است که اشاره به این باشد که آزار رسول خدا ﷺ آزار به خدای تعالی است.

و نیز کنایه از کسی است که علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام را اذیت کرده باشد. چه رسول خدا ﷺ فرمود: فاطمه پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است، فرمود: هر کس در حیات من او را اذیت کند مانند کسی است که بعد از مرگ من او را اذیت کند، هر کس او را بعد از مرگ من اذیت کند مانند کسی است که در حیات من او را اذیت کرده باشد، هر کس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و آن قول خدای تعالی است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^(۱).

درباره‌ی علی عليه السلام است رسول خدا در حالیکه ریشش را گرفته بود، فرمود: هر کس به تار مویی از تو آزار برساند به من آزار رسانده است و هر کس به من آزار برساند به خدا آزار رسانده است و هر کس به خدا آزار برساند لعنت خدا بر او باد.^(۲)

(وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كُتِبُوا﴾
کسانی که مرد و زن مؤمن را اذیت کند بدون اینکه آنان گناهی کرده باشند که بدان وسیله مستحق آزار و اذیت باشند.

(فَقَدْ أَحْتَمَلُوا مَهْتِنَانَا﴾ اینان متحمل کذب و دروغ شده‌اند، یعنی اذیت و آزار مؤمنین به این است که به آنان چیزی نسبت بدهی که آن را

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۰۲. تفسیر قمی: ج ۲، ص ۱۹۶.

۲- صافی: ج ۴، ص ۲۰۳. مجمع البیان: ج ۷ و ۸، ص ۳۷۰.

انجام نداده و در آنان موجود نباشد، یا مقصود این است که ایذای مؤمن چیزی جز امر باطل نیست و هر باطلی دروغ و بهتان است.

(وَ اِثْمًا مُّبِينًا) ﴿ نزول این آیه در مورد ایذای علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام منافات با عمومیت و شمول آن نسبت به جمیع مؤمنین و مؤمنات ندارد. صاحب تفسیر بیضاوی درباره این آیه گفته است: ^(۱) این آیه درباره منافقین نازل شده که علی عليه السلام را اذیت می کردند و سر مطلب این است که مؤمن از جهت ایمانش جز ولی امرش نیست، ایذای او از جهت ایمانش جز ایذای ولی امر او نیست، ایذای ولی امر او مقرون به ایذای محمد صلى الله عليه و آله و سلم و علی عليه السلام است، آن ایذای خدای تعالی است.

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ادب دیگری برای زنان نبی صلى الله عليه و آله و سلم و سایر امت است.
(قُلْ لَأَزُوْا جِكَّ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ) ﴿ همسران رسول خدا و همسران مؤمنین صورتهای و سایر مواضع زینت خود را با چادر نمی پوشانیدند پس خدای تعالی امر به پوشانیدن صورتهای و سینه ها کرد، تا بدین وسیله از سایر زنان جدا شوند و تمیز پیدا کنند و جلباب زنان لباس گشادی است که روی همه لباسها و قبل از چادر می پوشند و ممکن است همین چادر مقصود باشد.

(ذَلِكَ اَدْنٰى اَنْ يُعْرَفْنَ) ﴿ و این کمترین چیزی است که می تواند آنها را از کنیزان و سایر زنان جدا سازد.

(فَلَا يُؤْذَيْنَ) ﴿ برخی گفته اند: سبب نزول این آیه این بوده که زنان به مسجد می رفتند و پشت سر رسول خدا نماز می خوانند، آنگاه که شب می شد

و برای نماز مغرب و عشاء و نماز صبح از خانه خارج می‌شدند که به مسجد بروند جوان‌ها در راه زنان می‌نشستند و آنها را اذیت می‌کردند و متعرض آنان می‌شدند.^(۱)

(وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) ﴿﴾ پس خداوند غفور است و تقصیر گذشته زنان را می‌بخشد و رحیم است و به آنان رحم می‌کند و آداب معاشرت را به آنها یاد می‌دهد.

(لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ) ﴿﴾ چون خدای تعالی خواست اهل ریه و شهوت را که متعرض زنان در راه‌ها می‌شدند تهدید نماید منافقین و فتنه‌انگیزها را نیز به آنها منضم نمود و فرمود: اگر منافقان و آنانی که در دل‌هایشان مرض است در مدینه، از کردارشان باز نایستند.

(لَنْغَرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا) ﴿﴾ البته تو را بر آنان برگماریم که زمان اندک یا مجاورت و همسایگی اندک، با آنان مدارا کنی!

لفظ «قلیل» از فاعل استثنا شده است (مَلْعُونِينَ) ﴿﴾ حال از فاعل «لایجاورونک» است (أَيُّنَمَا تُفِقُوا) ﴿﴾ حال دیگری از فاعل «لایجاورونک» یا از مرفوع «ملعونین» است.

(أُخِذُوا وَ قَتِلُوا تَفْتِيلًا) ﴿﴾ اگر از کار بد خویش برنگردند و باز نایستند باید از شهر با بدترین حال اخراج و تبعید شوند که جامع بین لعن و طرد از رحمت خدا در دنیا و آخرت و بین مزیقه و تنگنا قرار گرفتن به سبب کشتن و

اسارت، بین لعن مردم و در تنگنا قرار دادن آنهاست که هر جا باشند سزاوار کشته شدن هستند.

(سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) و این گونه مجازات سنت خداست که پیش از این هم بوده و فتنه انگیزان امت های آنان چنین کارهایی می کردند و مجازات می شدند و سنت خدا را تغییر و تبدیلی نیست.

آیات ۶۳-۷۳

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (۶۳) إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۴) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۶۵) يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا (۶۷) رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُومُ لَعْنًا كَبِيرًا (۶۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا (۶۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۷۰) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۱) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ

فَأَبِينِ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنِ مِنْهَا وَحَمَلَهَا إِلَّا نَسَانُ إِنَّهُ كَانَ
 ظُلُومًا جَهُولًا (۷۲) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ
 وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
 وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۳)

ترجمه

مردم از تو درباره قیامت می پرسند؛ بگو علم آن و اطلاع از زمانش با خداوند است؛ و تو چه دانی چه بسا قیامت نزدیک باشد. بی گمان خداوند کافران را لعنت کرده است و برای آنان آتشی فروزان آماده ساخته است. که همواره - جاودانه - در آند و یار و یآوری نمی یابند. روزی که چهره هایشان در آتش دوزخ گردانده شود، گویند کاش از خداوند اطاعت می کردیم و از پیامبر اطاعت می کردیم. و گویند پروردگارا ما از پیشوایان و بزرگترانمان اطاعت کردیم، آنگاه ما را به گمراهی کشاندند. پروردگارا به آنان دو چندان (سهم) از عذاب بده و عظیم لعنتشان کن. ای مؤمنان مانند کسانی که موسی را آزار دادند مباشید که خداوند از آنچه می گفتند و بهتان می زدند بری و برکنارش داشت و نزد خداوند آبرومند بودند. ای مؤمنان از خداوند پروا کنید و سخنی درست و استوار بگویید. تا اعمالتان را صالح بدارد و گناهانتان را بیامرزد و هر کس از خداوند و پیامبر او اطاعت کند، به راستی به رستگاری بزرگی نایل شده است. ما امانت خویش را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، ولی از پذیرفتن آن سر باز زدند، از آن هراسیدند، انسان آن را پذیرفت، که آن در حق خویش ستمکار نادانی بود. تا سرانجام خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند، از غفلت و قصور مردان و زنان مؤمن درگذرد، خداوند آمرزگار مهربان است.

تفسیر

(يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ ۖ مَكْرُورًا اَيْنَ مَطْلَبِ گزشت که «السَّاعَةُ» تفسیر به ساعت مرگ شده که آن قیامت صغری است و به ساعت ظهور قائم عجله تفسیر شده که آن نیز قیامت دیگری است اختیاری یا اضطراری و به قیامت کبری تفسیر شده و در هر دو قیامت صغرا و کبرا نیز ظهور قائم عجله است.

و چون همه این امور در طول زمان است نه در عرض آن و برای کسانی که با حجابهای زمان و مکان محجوب هستند امکان درک آنها نیست، کسی به آن امور علم پیدانمی کند مگر آنکه از حدود زمان و مکان خارج شود و به ملاء اعلاء بپیوندد و عالم به علم خدا گردد که آن علم نزد خداست نه نزد مردم...

لذا خدای تعالی به رسولش امر نمود که جواب آنها را بطور اجمال بدهد،

فرمود:

(قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ ۖ بگو که علم آن نزد خداست، شما نزد مردم هستید و از علمی که نزد خداست جز کسی که نزد خدا و عالم به علم خدا باشد آگاه نمی شود.

(وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ۖ اینکه ساعت و قیامت اگر چه در طول زمان است و کسانی که مقید به زمان هستند در نهایت دوری از آن هستند، لیکن آن ساعت به آنها نزدیک است در نهایت نزدیکی، چون آن ساعت به منزله‌ی روح زمان و زمانیات است و روح هر موجودی نزدیکترین چیز به آن موجود است.

(إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ ۖ خدا کافران به ساعت (قیامت) را لعن کرده است زیرا در اینجا مناسب آن است که مقصود، کافران به ساعت باشد.

(وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَايًا وَلَا نَصِيرًا) و برای آنان آتش سوزان برای همیشه آماده شده است و یار و یاورى ندارند.

(يَوْمَ تَقَلَّبُ لَفْظٌ «يَوْم» متعلق به قول خدا: «لا يجدون» یا به «يقولون» است.

(وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ) می‌گویند ای کاش خدا و رسول را در حقّ علی اطاعت می‌کردیم.

(وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا) لفظ «سادتنا» «ساداتنا» به صورت جمع الجمع خوانده شده است.

یعنی می‌گویند: پروردگارا ما از سرکردگان و بزرگانمان پیروی کردیم.
(فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا) لفظ «الرّسول» و «السبیل» با الف خوانده شده جهت وقف بر فتحه با الف و اجراء حالت وصل بر حالت وقف.

یعنی آنان ما را از راه گمراه کردند.

(رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ) پروردگارا عذاب‌شان را دو برابر کن، چون گمراه بودند و ما را نیز گمراه کردند (وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا) لفظ کبیراً با ثاء سه نقطه «کثیراً» خوانده شده است.

در تفسیر قمی آمده است: این آیه کنایه از کسانی است که حقّ آل محمد ﷺ را غصب کردند، که می‌گویند: ای کاش ما خدا و رسول را در حقّ امیرالمؤمنین اطاعت می‌کردیم، نه سادت و کبرا را.

مقصود از سادات و کبرا اولین کسانی هستند که ابتدا به ظلم آل محمد و غصب حقّ آنان کردند و ما را از بهشت گمراه کردند، در اینجا مقصود از

سیل، راه امیرالمؤمنین علیه السلام است.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَاذُوا مُوسَى فَبَرَّاهُ
 اللَّهُ مِمَّا قَالُوا) ای مؤمنین مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند و
 خداوند او را از آنچه که در حق او می گفتند و اذیت می کردند تبرئه کرد.

در اینجا مناسب مقام که آیات ایدای رسول و مؤمنین را بر ایدا در حق
 علی علیه السلام و ایدای علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام حمل نمودیم این است که معنای آیه
 چنین باشد: ای مؤمنین در اذیت کردن رسول صلی الله علیه و آله یا در اذیت کردن علی علیه السلام
 مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند.

(وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا) موسی نزد خدا وجیه و با حیا بود، این بدان
 جهت بود که موسی آن قدر شرم داشت که هنگام شستشو و غسل جایی
 می رفت که کسی او را نبیند، تا جایی که بعضی گفتند: موسی عین است و
 بعضی گفتند: آلت مردانگی ندارد.

و برخی گفتند: او دارای عیب است، یا برص دارد و یافت.

پس یک مرتبه رفت که خود را شستشو دهد لباسش را روی سنگی
 گذاشت و باد لباس او را برد، موسی در طلب لباس رفت و بنی اسرائیل او را
 عریان دیدند و فهمیدند که او مانند بهترین مردان است، پس خداوند او را از
 آنچه می گفتند تبرئه نمود.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا) وقتی
 خداوند تعالی مؤمنین را از ایدای رسول صلی الله علیه و آله نهی کرد و ایدایشان بدین گونه
 بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نسبت می دادند که مناسب و لایق او نبود، مثلاً
 می گفتند او می خواهد پسر عمویش را بر ما امیر قرار دهد، یا می گفتند: آنچه
 که محمد در باره ی علی علیه السلام می گوید از جانب خدای تعالی نیست یا امثال این

اذیت‌ها.

وقتی خدای تعالی از چنین اذیت‌هایی نهی کرد خواست آنان را به گفتار راست امر کند، تا شایبه و بطلان در آن نباشد و قبح و زشتی از آن پدید نیاید، نه برگزیده و نه بر کسی که درباره او سخن گفته شده و نه بر یکی از مؤمنین و در آن اذیت هیچ یک از مؤمنین نباشد.

(يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ) تا خداوند اعمال شما را اصلاح کند اگر در آن خلل و فساد باشد، یعنی زبان رییس سایر اعضاست که اگر آن صالح شود و آنچه که بر زبان جاری می‌شود صالح گردد خداوند جمیع اعمال اعضا را اصلاح می‌کند.

(وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ)

از امام صادق (ع) روایت شده است که به عبّاد بن کثیر صوفی بصری گفت: وای بر تو ای عبّاد مغرور شدی که بطن و فرج تو عقیف است؟! خدای تعالی در کتابش می‌فرماید: «یا ایّها الذّین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً یصلح لکم اعمالکم» بدان که خداوند از تو چیزی را قبول نمی‌کند تا گفتار عدل بگویی.^(۱)

این خبر دلالت می‌کند بر اینکه اهل علم و عرفان اگر مجاز در گفتار نباشند نباید حق بگویند، چون اصل سداد قول به این است که با اذن و اجازه از جانب خدا باشد، بخصوص در جایی که متعلّق به دین خدا باشد و هر گاه اجازه داشته باشند نباید بگویند مگر چیزی را که بدانند و بشناسند که آن حق است.

۱- صافی: ج ۴، ص ۲۰۶. کافی: ج ۸، ص ۱۰۷، ح ۸۱.

پس وای و هزار وای بر کسی که تشبّه به اهل حقّ از صوفیّه و علماء بکند، پس هر آنچه در قلبش خطور کند بر زبانش جاری شود، بدون آنکه از طرف خدای تعالی اذن و اجازه داشته باشد.

(وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا) و هر کس از خدا و رسولش در امر ولایت علی علیه السلام اطاعت کند به رستگاری بزرگ رسیده است، چنانچه در اخبار آمده است. ^(۱)

(اِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) مقصود از امانت چنانچه در دو سوره نساء و مؤمنون و غیر آن دو و در این سوره اندکی قبل از این اشاره شد لطیفه‌ی سیّاره‌ی انسانی است، که در خزانه‌ی حق تعالی گوهری با ارزش تر و بهتر از آن نبوده.

پس خدای تعالی آنرا از خزانه‌ی غیبی اش خارج ساخت و آنرا بر آسمانهای عقول و نفوس و آسمانهای افلاک طبیعی عرضه داشت، بدین معنا که آن لطیفه و امانت را بر آنها فر مانده و امیر قرار داد، سپس بر زمینهای عناصر عرضه داشت سپس بر کوههای موالید، پس همه‌ی اینها از حمل آن امانت خودداری کردند، چون هیچکدام اهل و لایق این گوهر نبودند، زیرا ذات این گوهر خودش محل امنی را اقتضا می کرد که دارای نگهبان زیادی باشد چه دزدها و حسودهای آن زیاد بود.

و نیز محلی می خواست که مستعدّ و آماده‌ی خروج از تقیید و حدود باشد و

۱- صافی: ج ۴، ص ۳۰۶. کافی: ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۸.

بتواند به عالم اطلاق برسد و همه آنها که ذکر شد یا مستعدّ و آماده‌ی خروج از حدود نبودند یا علاوه بر آن دارای امنیّت و نگهبان نبودند.

و لذا هر یک از آنها بر این امانت و گوهر گرانبها ترسیدند و نگران فنا و هلاک آن بودند، به درگاه خدا تضرّع و زاری کردند که خداوند آنها را از حمل این امانت معاف بدارد، سپس آن امانت را خداوند بر مولود اخیر و غایت کلّ و نهایت جمیع عرضه نمود که آنرا اهل و لایق حمل امانت یافت، انسان نیز نظر نمود و دید آمادگی و استعداد دارد و می‌تواند از حدود خارج شود، پس نسبت به آن امانت شوق پیدا کرد و آنرا پذیرفت.

و از خدای تعالی درخواست نگهبان و کمک کننده از سنخ اجنّه و شیاطین و نیز درخواست نگهبانی از سنخ انسانها نمود، که خداوند این درخواست را اجابت کرد. با این بیان امانت همه‌ی اخبار مختلف جمع می‌شود و متخالفها متوافق می‌گردند؛ چه امانت در اخبار به مطلق تکلیف، نماز، امامت، امارت و خلافت، مقام و منزلت محمّد و آل محمّد، آرزوی منزلت آنان، مطلق امانت، ولایت علیّ بن ابی طالب علیه السلام، شهادت حسین بن علی علیه السلام و خلافت غصب شده تفسیر شده است.

و با اختلاف تفاسیر در امانت تفسیر انسان نیز به علی علیه السلام، حسین علیه السلام، آدم علیه السلام، غصب کنندگان خلافت و مطلق انسان می‌شود و همچنین است تفسیر ظلوم و جهول هر که می‌خواهد به اختلاف اخبار اطلاع (بیشتری) پیدا کند به کتب تفاسیر و اخبار مراجعه کند.

(لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ)
تعلیل عرضه داشتن امانت، یا حمل انسان است، چنانچه قول خدای تعالی: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى قَوْلِ اللَّهِ وَ قَوْلُوا قَوْلًا

سدیداً» یا تعلیل قول خدا: «یصلح لکم و یغفر ذنوبکم» می‌باشد.

گویا که گفته است: از خشم و عذاب خدا بترسید، چون ما امانت را بر آسمانها و زمین عرضه نکردیم مگر بدان جهت که منافق و شرک را از مؤمن جدا کنیم و مگر بدان جهت که منافق به عذاب و مؤمن به ثواب برسد، یا اعمال شما را اصلاح نماید و گناهان شما را ببخشد، چون ما امانت را جز به همین جهت عرضه نکردیم.

و مقدم داشتن (بیان) عذاب منافق و نسبت عذاب به خدا بدان جهت است که این سوره در رسوا کردن منافقین نازل شده است و روی همین جهت است که در اوّل سوره محمد ﷺ از اطاعت منافقین نهی شده است.

از منافقین نقل شده که سوره‌ی احزاب زنان قریش از عرب را رسوا کرد و طولانی‌تر از سوره‌ی بقره بوده است و لکن این سوره را کم کرده و تحریف نمودند؛ پس خدای تعالی عذاب منافقین را طوری ادا کرد گویا که همان غایت است و به همین جهت عذاب را به خودش نسبت داد و برای اینکه سوره را به ثواب مؤمنین و رحمت آنها ختم نماید فرمود: (وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) پس غایت بالذات جز مغفرت و رحمت خدا نسبت به مؤمنین نیست، پس این آیه استدراک این توهم است که غایت بالذات عذاب منافقین یا عذاب آنان و رحمت برای مؤمنین است.

هو
١٢١

(المجلد الحادى عشر)

متن تفسير شريف

بيان السعادة فى مقامات العبادة

تأليف

العارف الشهير

الحاج سلطان محمد الجنازى الملقب بسطانعليشاه

طاب ثراه

لهم بضاعة للآخرة ويأخذون عوضها عذاباً في الآخرة.

[وَ إِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْءَانَ] عطف على انّ الذين لا يؤمنون و الجامع

اشتراكهما في كونهما جواباً للسؤال المقدّر .

كأنّه قال: ما حال غير المؤمنين؟

و ما حالى في شهودى للآخرة الذى هو فوق الايمان بها بالغيب؟

فقال: حال غير المؤمنين كذا و حالك انك تلقى القرءان اى المقام

الجامع بين الوحدة و الكثرة.

[مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ] فى علمه او فى عمله و علمه و يكون قوله

[عَلِيمٍ] تأكيداً و قدمضى مكرراً انّ الحكمة عبارة عن اللطف فى العمل و

اتقانه بحيث يكون ذا غايات عديدة مترتبة متقنة.

و اللطف فى العلم بحيث يكون ادراك الشئ مستلزماً لادراك مبادية

و غاياته الجليّة و الدقيقة الخفيّة، قد تستعمل الحكمة فى كل منفرداً عن الآخر.

[اِذْ قَالَ مُوسَىٰ] ظرف لعليم او حكيم، يكون تقييد علمه تعالى او

حكّمته مع اطلاقهما فى حقّه تعالى للاشعار بانّ ما وقع لموسى عليه و ما وقع منه

لم يكن الا بعلمه و حكّمته و كان مشتتماً على دقائق الغايات و دقائق

الاعتبارات فيكون فى الحقيقة تقييداً لما وقع له و منه عليه و بعلمه تعالى و

حكّمته.

او متعلّق بقوله لتلقّى القرءان و المعنى حالك انك تمكّنت فى

الحضور عند ربك و ترفّعت عن جميع المقامات و الشهودات اذ كان

موسى عليه مشاهداً لبعض آياته و مضطرباً فى مشاهداته نظير: كنت نبياً و

ءادم بين الماء و الطين.

[لِأَهْلِهِ إِنِّي آنستُ نارا سأتىكم منها بخبر أو

ءَاتِيكُمْ بِشَهَابٍ قَبَسٍ [قَرَأَ بِشَهَابٍ قَبَسٍ بِطَرِينِ التَّوَصِيفِ وَ بِطَرِيقِ
الِإِضَافَةِ وَ الشَّهَابِ الشَّعْلَةَ مِنَ النَّارِ.

وَ اِخْتِلَافِ الْكَلِمَاتِ فِي الْحِكَايَاتِ الْمَكْرَّرَةِ أَمَّا لِلإِشَارَةِ إِلَى أَنَّهَا
مَنْقُولَةٌ بِحَسَبِ الْمَعْنَى وَ الْمَنْقُولُ بِحَسَبِ الْمَعْنَى يُؤَدَّى بِالْأَفَاضِ مُخْتَلِفَةٍ مُتَرَادِفَةٍ
أَوْ مُتَوَافِقَةٍ فِي إِدَاءِ الْمَقْصُودِ.

أَوْ لِلإِشَارَةِ إِلَى أَنَّ السُّؤَالَاتِ وَاجِبَتِهَا كَانَتْ كَثِيرَةً وَكَلَّمَازِ كَرِ حِكَايَةً
مِنْهَا يَذْكَرُ بَعْضُهَا.

[لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِي أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي
النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] لَمَّا قَالَ مَنْ فِي
النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَ النَّارِ وَ تَوَهَّمُ مِنْهُ أَنَّهُ مُحَاطٌ قَالَ تَعَالَى: سُبْحَانَ اللَّهِ مَنْ أَنْ
يَكُونُ مُحَاطًا لِأَنَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ؛ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ لَا يَكُونُ مُحَاطًا لِشَيْءٍ مِنْ
مَرْبُوبَاتِهِ.

[يَمُوسَى إِنَّهُ وَأَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] يَعْنِي أَنَّ الْمُتَكَلِّمَ مَعَكَ
هُوَ اللَّهُ فَتَنَّبَهُ وَاسْتَعَدَّ لِمَا يَلْقَى إِلَيْكَ فَالْهَاءُ ضَمِيرُ الْمُتَكَلِّمِ وَ أَنَا خَبَرُهُ وَ اللَّهُ بَدَلُهُ.
وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْهَاءُ ضَمِيرُ الشَّأْنِ وَ أَنَا اللَّهُ جُمْلَةٌ مَفْسُورَةٌ لَهُ، نَقَلَ أَنَّهُ بَعْدَ مَا
سَمِعَ هَذِهِ الْكَلِمَةَ سَأَلَ الْبِرْهَانَ عَلَيْهِ فَقَالَ تَعَالَى [وَ أَلْقِ] مَعْطُوفٌ عَلَى مَحْذُوفٍ
جَوَابٌ لِلسُّؤَالِ الْمَقْدَّرِ أَوْ الْمَذْكَورِ وَالتَّقْدِيرُ أَيَقْنُ ذَلِكَ وَ أَلْقِ [عَصَاكَ] وَ يَجُوزُ
أَنْ يَكُونَ عَطْفًا عَلَى بُورِكَ حَتَّى يَكُونَ مِثْلَ بُورِكَ تَفْسِيرًا لِنُودِي، أَنْ يَكُونَ عَطْفًا عَلَى
أَنَّهُ أَنَا اللَّهُ فَانَّهُ فِي مَعْنَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَأَلْقَاهَا فَصَارَتْ حَيَّةً حَيَّةً
مُتَحَرِّكَةً فَنَظَرَ فَرَأَاهَا حَيَّةً مُتَحَرِّكَةً.

[فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ] تَتَحَرَّكُ [كَأَنَّهَا جَانٌّ] حَيَّةٌ غَيْرُ عَظِيمَةٍ فَانَّ
الْجَانَّ حَيَّةٌ غَيْرُ عَظِيمَةٍ غَيْرُ مَوْذِيَةٍ كَحَلَاءِ الْعَيْنِينَ.

قيل: أنّها في ذلك المقام صارت حيّة غير عظيمة غير موزية لأنّها كانت أوّل مراءها فلم يجعلها الله حيّة عظيمة مثل ما صارت عند ملاقاته فرعون لئلاّ يستوحش كثيراً ومع ذلك خاف منها^(١).

و [وَلِيٌّ مُدْبِرًا] حال مؤكّدة [وَلَمْ يُعَقِّبْ] لم يرجع على عقبه او لم ينظر الى عقبه [يَمُوسَى] جواب سؤال مقدّر بتقدير القول اي قلنا يا موسى [لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ] يعني انّ الخوف ليس الاّ من بقايا الانانيّة تبقى على العبد والمرسلون اذا بلغوا الى مقام الحضور و كانوا عند الرّب لم يكن عليهم شيء من انانيّاتهم فلم يكن لهم ما عليه يخافون من الانانيّة و ما يلزمها من نسبة الامال و الافعال و الصّفات اليها.

[إِلَّا مَنْ ظَلَمَ] استثناء منقطع يعني لكن من ظلم [ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا] بعد سوء [بتدارك ظلمه فيما له تدارك و بالاستغفار و التّوبة فيما ليس له تدارك فانه يخاف ولكن اغفر له و ارحمه.

[فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ] او استثناء متّصل و يكون المراد بالظلم بقايا اثر النّفس عليهم حتّى لا ينافى عصمة الانبياء عليهم السلام يعني الاّ من كان باقياً عليه من انانيّته شيء فانه ظلم بوجه على انسانيّته.

و يؤيد هذا المعنى قراءة الاّ من اظلم من باب الافعال ثمّ بدّل هذا الظلم حسناً حتّى لا يمنع ظلمه من رسالته، تبديله حسناً بان لا يستبدّ بتلك الانانيّة و يلتجئ الىّ و يتضرّع عليّ و يستوحش من انانيّته ويستغفرني فاني لاؤ اخذه بتلك الانانيّة و اغفرها له و ارحمه باعطاء منصب الرّسالة لانيّ غفورٌ رحيمٌ.

[وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ] جيب القميص معروف والمقصود ان يدخل يده تحت قميصه و ثيابه و يضعه على قلبه ليطمئن من الرهب و يتأثر يده من ضوء قلبه كما قال و اضمم اليك جناحك من الرهب.

[تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ] اي من غير علة البرص [فِي تِسْعِ آيَاتٍ] قد اختلف الاخبار في تعيين التسع .

و في خبر عن النبي ﷺ: هي ان لا تشركوا به شيئاً ولا تسرفوا، ولا تنزوا ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق، لا تمشوا ببري الى سلطان ليقتل، لا تسخروا، لا تأكلوا الربوا، لا تقذفو المحصنة، و لا تولوا للفرار يوم الزحف، و عليكم خاصة يا يهود ان لا تعتدوا في السبت.

و كان يهودي سأل عن الآيات فلما سمع منه قبّل يده و قال: اشهد أنك

نبي.

و في اخبار كثيرة فسر الآيات التسع بما كان يظهر منه من المعجزات مثل الجراد و القمل و الضفادع و غير ذلك مع اختلاف في تعيينها.

فان الظاهر على يد و بواسطته كان اكثر من التسع، و الظرف حال من فاعل تخرج او ظرف لغو متعلق بفعل من افعال الخصوص حالاً من فاعل ادخل مثل ذاهباً او مرسلأ في تسع آيات.

و يحتمل ان يكون اليد من جملة التسع او زائدة على التسع.

[إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ يَانِئِهِمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ] فذهب في الآيات الى فرعون و قومه [فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً] من ابصره اذا نظر اليه و رءاه فيكون نسبته الى الآيات مجازاً عقلياً، او من ابصره اذا جعله بصيراً.

و قرئ مبصرة بفتح الميم و الصاد بمعنى محلّ التّبصّر، او مصدرأ بمعنى ذوات ابصار.

[قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ وَجَحَدُوا بِهَا] اى حجدوا موسى بسبب الايات مكان الاقرار بها لكمال عنادهم مع الحقّ و فسوقهم او جحدوا الايات من حيث انها آيات الهيّة و قالوا انها سحرٌ.

[وَ اُسْتَيْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا] اى استتباراً [فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ] و قد سبق فى سورة الاعراف تفصيل الايات و كيفيتها و كيفية ابتلائهم بها و عاقبة امرهم.

[وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا] عظيماً فانّ ماء اتاهما الله و ان كان بالنسبة الى علم الله و علم محمد ﷺ و ءاله ﷺ حقيراً لكنّه فى نفسه عظيمٌ كثيرٌ، او شيئاً يسيراً من علم ءال محمد ﷺ و بهذا القدر اليسير تجاوب داود ﷺ الجبال و الطيور و علم سليمان ﷺ منطق الطيور و سائر الحيوان و سحر الجنّ و الطيور و الحيوان و الرياح.

[وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى كَثِيْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِيْنَ] يعنى انهما اظهرا شكر النعمة العلم و المقصود تفضيلهم على كثيرٍ من العباد من زمن ءادم ﷺ او على كثيرٍ من عباد زمانهم باذخال الملائكة فيهم.

او قالوا ذلك لاحتمالهم او علمهم بكون بعض العباد الحامدين افضل منهم او لهضم انفسهم و لتعليم الغير طريقة الشكر و انّ الشاكر على النعم لا ينبغي ان يغترّ بالنعم و يعجب بنفسه.

بل ينبغي ان يرى فى كلّ الاحوال لغيره فضلاً على نفسه حتّى لا يبتلى بالغرور و الاعجاب بالنفس و فيه دلالة على فضل العلم بالنسبة الى سائر النعم

حيث ذكر تعالى شكرهما عقيب ايتاء العلم معلّقاً على التّفضيل على العباد بسبب العلم مع أنّهما اوتيا ملكاً عظيماً وسلطنة وسيرةً.
 [وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُودَ] ما ينبغي ان يرثه منه من الرّسالة والعلم والملك والسلطنة، ولذلك حذف المفعول الثّاني.

قيل للجواد عليه السلام أنّهم يقولون في حدّثة سنّك؛ فقال: انّ الله اوحى الى داود عليه السلام ان يستخلف سليمان وهو صبيّ يرعى الغنم فأنكر ذلك عبّاد بني اسرائيل وعلماؤهم، فأوحى الى داود عليه السلام ان خذ عصا المتكلمين وعصا سليمان عليه السلام واجعلهما في بيتٍ واختم عليهما بخواتيم القوم فاذا كان من الغد فمن كانت عصاه قد اوزفت واثمرت فهو الخليفة فأخبرهم داود عليه السلام فقالوا: قدر ضينا وسلّمنا^(١).

[وَقَالَ] اظهاراً لنعم الله شكراً لها [يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِّمْنَا] اتى بعلم مبنياً للمفعول للتّبّري من الانائيّة وانّ العلم الّذى اعطاه الله تعالى كان من محض فضل الله لا من نفسه.

[مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا] اتى ههنا باوتينا لما ذكر [مِنْ كُلِّ شَيْءٍ] انّما قال من كلّ شيءٍ لانه لا يمكن للممكن ولو بلغ ما بلغ ان يؤتى كلّ شيءٍ الاّ ان يخصّص الشّيء بالممكنات وحينئذٍ لا يكون لغير الخاتم ان يقول واوتينا كلّ شيءٍ.

و في خبر: ليس فيه من وانّما هي واوتينا كلّ شيءٍ، وبعد ما ذكر أنّه ليس من نفسه فخّمه وعظّمه تعظيماً لانعام الله ونعمه فقال [إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ].

١. نورالقلبين ج ٤ ص ٧٧ ح ٢٠ و الكافي ج ١ ص ٣٨٣ ح ٣

عن الصادق عليه السلام اعطى سليمان بن داود عليه السلام مع علمه معرفة المنطق بكل لسانٍ ومعرفة اللغات ومنطق الطير والبهائم والسباع وكان اذا شاهد الحروب تكلم بالفارسيّة، واذا قعد لعمّاله وجنوده واهل مملكته تكلم بالروميّة، واذا خلا بنسائه تكلم بالسريانيّة والنبطيّة، واذا قام فى محرابه لمناجاة ربه تكلم بالعربيّة، واذا جلس للوفود والخصماء تكلم بالعبرانيّة ^(١).

وعنه عن ابيه عليه السلام: اعطى سليمان بن داود عليه السلام ملك مشارق الارض و مغاربها فملك سبعمئة سنة وستة اشهر ملك اهل الدنيا كلهم من الجنّ و الانس و الشياطين و الدوابّ و الطير و السباع و اعطى علم كلّ شيء و منطق كلّ شيء و فى زمانه صنعت الصنائع العجيبة التى سمع بها الناس و ذلك قوله علّمنا ^(٢) [الاية].

وقد كثر فى اخبارنا انّ الائمة عليهم السلام اعطوا جميع ما اعطى سليمان عليه السلام و لهم الفضل عليه ^(٣).

[وَحُثِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنْ الْجِنِّ] قدّم الجنّ لانّ معظم الامور التى تتمشى من الجنود مثل سرعة السير والاخبار بالوقائع الواقعة فى النواحي وصنع الصنائع العجيبة التى يحتاج اليها السلاطين كان منهم.

[وَالْأَنْسِ وَالطَّيْرِ] خصّها من بين سائر الحيوان للاحتياج اليها فى التّظليل [فَهُمْ يُوزَعُونَ] يحبسون حتى يلتحق اولهم باخرهم اذا كان من وزع كوضع بمعنى كفّ، او يعزّون اذا كان من اوزعه بمعنى اغراه، او يدبّر امورهم ويعلمون من وزع اذا دبّر امور الجيش، او يجعلون جماعاتٍ من

١. الصافي ج ٤ ص ٦١ و تفسير القمى ج ٢ ص ١٢٩

٢ و ٢. الصافي ج ٤ ص ٦١

الاوزاع بمعنى الجماعات، او يقسمون من الايزاع كالتوزيع بمعنى التقسيم.
 [حَتَّىٰ اِذْءَا اَتَوْا] اي فساروا حتى اذا اتوا [عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ]
 قيل هو واد بالطائف كثير النمل^(١).

وقيل: هو واد بالشام كثير النمل، و في تفسير القميّ قعد على كرسيّة
 وحملته الرّيح فمرّت به على واد النمل وهو واد ينبت فيه الذهب والفضّة
 وقد وكلّ به النمل وهو قول الصادق^(عليه السلام) ان الله وادياً ينبت الذهب والفضّة
 وقد حماه الله باضعف خلقه وهو النمل لو رامته البخاتي ما قدرت عليه^(٢).

و نسب الى الرواية ان نمل سليمان كانت كأمثال الذئاب والكلاب
 [قَالَتْ نَمْلَةٌ] هي رئيسها واميرها كما قيل [يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا
 مَسَكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ] بدل من ادخلوا بدل الاشتمال او مستأنف جواب
 لسؤالٍ مقدّرٍ و هو نهى وليس بنفى مجزوم في جواب الامر كما قيل لانّ نون التأكيد
 لا يدخل في التّفى و الفعل الموجب في غير الضرورة.

[سُلَيْمٰنُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ] هذا تبرئة من النملة
 للنبي^(عليه السلام) من الظلم [فَتَبَسَّ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا] تعجبه من قدرة الله و
 اسماعه قول النمل خصوصاً من المسافة البعيدة، او من نعمة الله عليه بان
 اقدره على سماع كلام النمل و فهم مقصده، او من فطانة النمل و تميزه بين
 الحاطم و غيره و معرفته لسليمان و جنوده، وهذا يدلّ على انه و جنوده كانوا
 يمشون مشاة و راكبين لانهم يسيرون في الهواء بمركب الرّيح.

[وَ قَالَ] تبجّحاً بنعم الله و اظهاراً لشكرها [رَبِّ اَوْزَعِيَّ]

١. مجمع البيان ج ٨-٧ ص ٢١٥

٢. نورالقلين ج ٤ ص ٨٢ ح ٤١ و تفسير القميّ ج ٢ ص ١٢٦

الهمنى او اولعنى [أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ] اشارة الى هذه النعمة اى نعمة افهام نطق الحيوان او جنس النعمة الّتى انعمها عليه [وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّْ] باعطائهما ولدأ مثلى او لسائر نعمهم [وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ] ليكون عملى شكراً فعلياً لانعمك.

[وَأَدْخَلَنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ] فى الدنيا او فى الآخرة او فيهما [وَتَفَقَّدَ] تجسّس [الطَّيْرَ] طلباً لفقدها فلم يرى منها الهدهد [فَقَالَ مَا لِي لَأَ أَرَىٰ أَهْدُهُدًا] اصله ماله لا اراه لكنّه قلب و استعمل فى هذا المعنى فى العرب والعجم، او هو على الاصل.

[أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لِأَعْدَبْنَهُ وَعَذَابًا شَدِيدًا] ينتف ريشه و القائه فى الشّمس، او يجعله مع غير جنسه كما قيل [أَوْ لِأَذْبَحْنَهُ وَ أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَنٍ] [حُجَّةٍ] [مُبِينٍ] واضح فى عذره او موضح عذره فى غيبته و تفقّده للطّيور و عتابه للهدهد على غيبته لجريه على طريقة الملوك وامراء الجند.

فان امير العسكر اذا فقد واحداً من اجزاء العسكر عتابه واخذه بجرمه لان كلاً من اجزاء العسكر له شغل و عمل اذا فقد بدون الاذن و البديل اختل امر العسكر، و لعلّ فقدان واحدٍ منها يصير سبباً لهلاك الكلّ و كان الهدهد كما فى الخبر يدلّه على الماء لانه كان يرى الماء فى بطن الارض كما يرى احدُ الدّهن فى القارورة.

او كان الطّيير تظلّ كرسيةً من الشّمس فبان الشّمس على حجره [فَكَثَّ] سليمان او الهدهد فى غيبته زماناً [غَيْرَ بَعِيدٍ] او مكاناً غير بعيد ثمّ رجع الى سليمان.

[فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ] يعنى علمت بما لم تعلم به

واطلعت على مالم تطلع عليه [وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ] مدينة بارض اليمن،
 قيل: بعث الله الى سباء اثني عشر نبياً.

و نقل عن النبي ﷺ انه سئل عن سباء فقال: هو رجل ولد له عشرة من
 العرب تيامن منهم ستة و تشاءم اربعة؛ و على هذا كانت المدينة سمى باسم
 هذا الرجل (١).

[بِنَبَاٍ يَقِينٍ إِنِّي وَجَدْتُ أَمْرًا تَمَلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ
 شَيْءٍ] لسعة مملكتها و وجدان كل ما يحتاج الانسان اليه فيها و المرأة كانت
 بلقيس بنت شراحيل بن مالك بن ريان كما قيل.

و قيل: كان ابوها شرحيل و كان ءاباؤها الى اربعين اباً ملكاً (٢) [وَلَهَا
 عَرْشٌ عَظِيمٌ] عظمه بالنسبة اليها او بالنسبة الى سائر العروش و الا كان
 ثلاثين ذراعاً في عرض ثلاثين ذراعاً في ارتفاع ثلاثين.

و قيل: كان ثمانين في ثمانين، و قيل: كان مقدّمه من ذهبٍ مرصعٍ
 بالياقوت الاحمر و الزمرد الاخضر، و مؤخره من فضة مكلّلة بالوان الجواهر و
 عليه سبعة ابيات على كل بيتٍ باب مغلق (٣).

[وَجَدْتُهُا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ
 وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ] التي يعملونها من عبادتهم للشمس و
 سائر ما يعملونها لديناهم و ءاخرتهم حتى يرتضون اعمالهم، و هذا هو المانع
 من طلب الحقّ و اتباع اهله.

[فَصَدَّهُمْ] بهذا التزيين و الارتضاء [عَنِ السَّبِيلِ] اى سبيل
 الحقّ [فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ] اليه، قيل: لم يكن الهدد عارفاً بذلك و انما اخبر

٣. تفسير البيضاوى ج ٢ ص ١٧٤

١، ٢، ٤. مجمع البيان ج ٨-٧ ص ٢١٨

بذلك كما يخبر مراهقوا صبياننا لأنه لا تكليف إلا على الملائكة والانس و
الجن^(١)، وهذا من غفلته من ادراك الموجودات.

بل نقول: كل الموجودات شاعرون عالمون ولكن لا شعور لهم
بشعورهم: ان من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا يفقهون تسبيحهم لعدم
شعورهم بشعورهم فكان جملة الموجودات ينادون جهاراً بهذا القول:

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| ما سميعيم وبصيريم و خوشيم | با شما نامحرمان ما خامشيم |
| چون شما سوى جمادى ميرويد | محرم جان جمادان كى شويد |
| از جمادى در جهان جان رويد | غلغل اجزاي عالم بشنويد |
| فاش تسبيح جمادات آيدت | وسوسه تاويلها بر بايدت |
| چون ندارد جان تو قنديلها | بهر بينش كرده اي تاويلها |

[أَلَّا يَسْجُدُوا] قرئ بتخفيف اللام من الاعلى انه كان يا قوم
اسجدوا فحذف المنادى و حينئذ يكون من كلام الهدد بتقدير القول جواباً
لسؤال مقدر كأنه قيل: ما قلت لهم؟

فقال: قلت لهم: يا قوم اسجدوا او من كلام سليمان عليه السلام خطاباً لقومه
بعد ما ذكر الهدد اهل سباء و سجدتهم للشمس او من الله خطاباً لقوم
سليمان عليه السلام.

و قرئ بتشديد اللام و حينئذ يجوز ان يكون ان تفسيرية ولا يسجدوا نهياً و
تفسيراً لقومه تعالى: صدّهم فان الصدّ القولى فى معنى القول كأنه قيل: صدّهم بقول
اى لا يسجدوا، وان يكون ان ناصبة بدلاً من اعمالهم او بتقدير اللام او الباء متعلقاً
بيسجدون او زين او صدّهم او لا يهتدون، او لفظة لا زائدة و هو بتقدير الى متعلق
بيهتدون، او بدون التقدير بدل من السبيل والمعنى فصدّهم عن السبيل عن
السجدة.

[لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ] الخبأ بالفتح والسكون مصدر فى معنى ما يخفى او مشترك بين المصدر والوصف بمعنى المفعول كالخبئى [فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ].

اعلم، ان السَّمَوَاتِ تطلق على الكرات العلوية المحيطة بالارض المشهودة بحركات كواكبها.

و على نفس الكواكب و على المجردات عن المادة من عالم المثال الى عالم المشيئة، و الارض تطلق على الارض المحسوسة الواقعة فى حيز المركز. و على جملة الماديات من البسائط و المواليد علوية كانت ام سفلية، و على مراتب المواد من الهولى الاولى الى البشرية التى تعدسبعاً و يعبر عنها بالاراضى السبع و على معنى يشمل المثاليات العلوية و السفلية و جملة الاستعدادات القريبة و البعيدة التى كانت للمواد.

و المواليد فى الحقيقة و جودات ضعيفة للمستعد لها فهى للمستعد لها المستورة فى المواد و المواليد لعدم بروزها بعد حدودها و جوداتها القوية و جميع الفعليات الفائضة من العلويات و الجهات الفاعلة على الماديات و الجهات القابلة موجودة بنحو الاجمال و البساطة فى الجهات الفاعلة، لكنّها مختفية بنحو التفضل و التميز و من حيث و جوداتها الخاصة فى الجهات الفاعلة فلا اختصاص للمخبوءات بالحبوب و العروق المختفية تحت الارض و لا بالكواكب المختفية فى السماء.

و قد اشير بالفارسيّة الى ما اشيرنا بقوله:

اى كه خاك شوره را تو نان كنى واى كه نان مرده را تو جان كنى
عقل و حس را روزى ايمان دهى اى كه خاك تيره را تو جان دهى
مى كنى جزو زمين را آسمان مى فزايى در زمين از اختران

[وَوَيْعَلْمُ مَا تُخْفُونَ] من الافعال و الاحوال و الاقوال و النيات و العزمات و الخيالات و الخطرات و المكونات التي لا شعور لكم بها [وَمَا تُعْلِنُونَ] كذلك.

و قرئ الفعلان بالغيبة يعنى الا يسجدوا لله الذى يستحق العباداة لكمال دقته و لطفه فى العمل بحيث يخرج جميع مكونات الارواح و الاجساد فيخرج جميع مكونات وجودكم و يجازيكم عليها و لكمال دقته و لطفه فى العلم بحيث يعلم جميع ما تخفونه علمتموها و جميع ما تعلمونه فيجازيكم عليه.

[اللَّهُ] خبر الذى او بدل منه او مبتداء خبره [لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ] الى ههنا اخر حكاية قول الهدهد او اخرها يهتدون او لا يسجدوا لله على تخفيف اللام ابتداء كلام من الله او من سليمان عليه السلام او الا يسجدوا اخر الحكاية و الذى يخرج الخبا ابتداء كلام كذلك، او الله لا اله الا هو ابتداء كلام من الله، او من سليمان عليه السلام.

[قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ] فى هذا الاخبار [أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ] لم يقل ام كذبت لانه قلما ينفك المخبر عن زيادة و نقيصة فى حكايته و ليس مقصوده النظر فى انه ادخل فى اخباره كذباً بل مقصوده ان ينظر انه كذب و هو متعمد فى كذبه او صدق فى اصل اخباره دخل فيه كذب ما او لم يدخل.

[أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا] قد سبق مكرراً ان امثال هذه مستأنف و جواب لسؤال مقدر [فَأَلْقَهُ] قرئ بسكون الهاء تشبيهاً لها الضمير بالواو و الياء الضميرين، او تشبيهاً لها بهاء السكت او اجراءً للوقف مجرى الوصل.

[إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ] باخفاء حالك عنهم حتى تتمكن من استماع قولهم [فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ] يتكلمون بعضهم لبعض.

وقيل: الكلمتان على التقديم و التأخير و الاصل فانظر ماذا يرجعون ثم
تولّ عنهم للذهاب اليها و ايصال خبرهم.

قيل: قال الهدهد انها في حصن منيع قال سليمان عليه السلام: ألق كتابي على
قبّتها، فجاء الهدهد فألقى الكتاب في حجرها فارتاعت من ذلك و جمعت
جنودها^(١).

و قيل: اتاها الهدهد و هي مستلقية على قفاها فألقى الكتاب على
نحرها.

و قيل: كانت له كوة مستقبلة للشمس تقع الشمس عند ما تطلع فيها
فاذا نظرت اليها سجدت.

فجاء الهدهد الى الكوة فسدها بجناحيه فارتفعت الشمس ولم تعلم
فقامت تنظر فرمى الكتاب اليها^(٢)، فلما قرأت الكتاب جمعت الاشراف وهم
يومئذ ثلاثمائة واثنا عشر قتيلا^(٣).

[قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُأِنَّيَّ أَلْقِي إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ] سماء كريمًا
لختمه، او لجوودة مضمونه، او لتصدره بسم الله، او لغرابته من حيث انه القى
اليه مع انه لم يكن لاحد في حصنه مدخل و مخرج، او لجلالة مرسله.

[إِنَّهُ وَمَنْ سُلِّمَنَّ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ] اي منقادين او مقدرين
للاسلام الذي هو دين الهى [قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُأَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا
كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ] قالت ذلك لانهم كانوا وزراءها

١. تفسير القمى ج ٢ ص ١٢٧

٢. مجمع البيان ج ٨-٧ ص ٢١٩

٣ - القيل بفتح القاف مخفف قيل كسيد النافذ القول.

واصحاب شورها وبمنزلة اعضاء دولتها.

[قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ] نقدر على قتال السلاطين من حيث قوّة
الابدان و من حيث العدد و تهيّئة الاسباب [وَأَوْلُوا بِأَسِّ شَدِيدٍ] يعنى
بأسنا فى القتال شديد لآنا شجعان و تدرّبنا القتال و لنا الحذاقة و المهارة فى
امر القتال.

[وَأَلَا لَكُنَّ] [الأمم] اى امر الصلح و القتال [إِلَيْكَ] و نحن
مطيعون لك [فَأَنْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ قَالَتْ] بطريق الشورى.
[إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَظَةً
أَهْلِهَا أَذِلَّةً] يعنى انهم ان غلبونا افسدوا بلادنا و اذلّوا عزتنا.

[وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ] تأكيد للتفصيل السابق او معترضة من الله
لتصديقها و كأنه تأثر قلبها من الكتاب و لان للصلح و اراد ان يستميل قومها
للصلح بطريق الشورى لا بطريق الامر [وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ
فَنَظِرَةٌ] بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ [لأنها كانت تعلم عادة الملوك و انهم
يرضون بالهدايا، فقالت: نرسل اليه بهديّة فان قبلها فهو سلطان يريد الملك و
يجوز المقاتلة معه، و ان ردّها و اصرّ على طلب ما اظهر من الدين فهو رسول
الهيّ و ليس لنا ان نقاتل معه.

و اختلف فى هديتها ف قيل: كانت و صفاء و و صائف البستهم لباساً
واحداً حتّى لا يعرف ذكر من انثى.

و قيل: البست الغلمان لباس الجوارى و الجوارى لباس الغلمان.

و قيل: كانت صفائح من ذهب فى اوعبة من الديباج .

و قيل: كانت خمسمائة غلام جعلتهم فى لباس الجوارى و حليهنّ، و

خمسمائة جارية جعلتهنّ فى لباس الغلمان و حليهنّ، و حملت الجوارى على

خمسائة رمكة والغلمان على خمسائة برزون.

على كل فرس لجام من ذهبٍ مرصعٍ بالجواهر، وبعثت اليه خمسائة لبنة من ذهبٍ وخمسائة من فضة، وتاجاً مكللاً بالدرّ والياقوت، وعمدت الي حقة فجعلت فيها درّة يتيمة غير مثقوبة و خرزة جزعية مثقوبة معوجة الثقب ودعت رجلاً من اشراف قومها اسمه المنذر بن عمر و ضمت اليه رجلاً من قومها اصحاب رأى و عقل.

و كتبت اليه كتاباً بنسخة الهدية و قالت فيها: ان كنت نبياً فميّز بين الوصفاء و الوصائف، و أخبر بما فى الحقة قبل ان تفتحها، و اثقب الدرّة ثقباً مستويّاً.

و ادخل الخزرة خيطاً من غير علاج انس و لاجنّ فانطلق الرسول بالهدايا، و اقبل الهدهد مسرعاً الى سليمان عليه السلام فأخبره الخبر فأمر سليمان عليه السلام الجنّ ان يضربوا البنات الذهب و (لبنات) الفضة ففعلوا ثم امرهم ان يبسطوا من موضعه الذى هو فيه الى بضع فراسخ ميداناً واحداً بلبنات الذهب و الفضة، و ان يجعلوا حول الميدان حائطاً شرفها من الذهب و الفضة.

ففعلوا، ثم قال للجنّ: علىّ با و لادكم فاجتمع خلق كثير فأقامهم على يمين الميدان و يساره، ثمّ قعد فى مجلسه على سريره و وضع له اربعة آلاف كرسيّ عن يمينه و مثلها عن يساره و امر الشياطين ان يصطفوا صفواً فراسخ.

و امر الانس فاصطفوا فراسخ، و امر الوحوش و السباع و الهوامّ و الطير، فاصطفوا فراسخ عن يمينه و يساره، فلما دنا القوم من الميدان و نظروا الى ملك سليمان تقاصرت اليهم انفسهم و رموا بما معهم من الهدايا و وقفوا بين يدى سليمان عليه السلام و نظر اليهم نظراً حسناً، و كانت بلقيس او صتهم ان نظر

اليكم نظر غضبٍ فانه سلطانٌ و ان نظر نظر لطفٍ فهو نبىٌ .
 و قال سليمان عليه السلام: ما وراءكم؟ - فاخبره رئيس القوم بما جاؤا به و
 أعطاه كتاب الملكة، فنظر فيه و طلب الحقّة، و أخبرهم بما فيه، و ثقب الدرّة
 بالارضة، و سلك الخيط فى الخزرة بدودة بيضاء، و ميّز بين الجوارى و
 الغلمان، و ردّها ياها اليها ^(١) كما قال تعالى.

[فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتَدُونَن بِمَالٍ فَمَا آتَيْنِي
 اللَّهُ] و قد رأيتم شطراً منه [خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ
 بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ] يعنى انكم بهديّة بعضكم لبعض تفرحون اذا كان من
 الاعراض الدنيويّة لا انا، لان فرحى بهديّة القلب السليم و الايمان الصّحيح.

[أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ] و لم يذكر رجوع الهدايا لعدم الاعتداد بها
 [فَلَمَّا آتَيْنَهُمْ بِنُحُودٍ لَّا قَبْلَ لَهُمْ مِّنْهَا] و قد رأيتم شيئاً منها
 [وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِّنْهَا] اى من سبا او من عند بلقيس.

[أَذِلَّةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ] تأكيد للاذلة فلما رجعوا اليها و قصّوا
 القصّة علمت أنّه رسول من الله و عزمت على الخروج الى سليمان عليه السلام فلما علم
 بعزمها و رأى ان قلبها متعلق بعرشها.

[قَالَ] لاشراف جنوده [يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَيْكُمُ يَا تِيبِي بَعْرَشَهَا
 قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ] و قيل: انّ هذا القول كان منه بعد ما وصل
 بلقيس الى مكان قريبٍ منه فانه كان مهيباً لا يبتدء بالكلام عنده حتى يكون هو
 الذى يسأل عنه فخرج يوماً فجلس على سريره فرأى غباراً قريباً منه فقال:
 ما هذا؟

فقالوا بلقيس يا رسول الله وقد نزلت منا بهذا المكان و كان ما بينه و بين الكوفة على قدر فرسخ فقال: ايكم يأتيني بعرشها عند ذلك.
 [قَالَ عَفْرِيْتُ مِّنَ الْجِنِّ] لعفريت بكسر العين النافذ في الامر المبالغ فيه مع ذكاء و فطنة [أَنَا أَتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ] اي من مجلسك الذي تقضى فيه و كان يجلس فيه، من غدوة الى نصف النهار [وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيُّ] فلا يفوتني شيء من اجزائه بل اتيك به بجميع اجزائه من غير ان افصل اجزاءه.

[أَمِينٌ] لا اخون في شيء منه فقال سليمان عليه السلام: اريد اسرع من ذلك [قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ] يسير [مِنَ الْكِتَابِ] القراءة التكوينية الذي يتنزل فيصير فرقانا بصورة الكتب السماوية او بصورة الشرائع الالهية والرجل كان اصف بن برخيا وزير سليمان عليه السلام وابن اخته (١).

وقيل: كان رجلاً اسمه بلخيا؛ وقيل: كان اسمه اسطوم، وقيل: كان هو الخضر عليه السلام. وقيل: كان الذي عنده علم من الكتاب جبرائيل.
 وقيل: كان سليمان عليه السلام نفسه (٢) [أَنَا أَتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ] قد حققنا في مطاوي ما سلفنا خصوصاً في اول سورة بني اسرائيل ان الانسان ذو جزئين.

جزء ملكي و جزء ملكوتي فاذا غلب الجزء الملكي كما في اغلب الناس استهلك الجزء الملكوتي و حكمه فلم يظهر منه اثر و حكم، واذا غلب الجزء الملكوتي الجزء الملكي مستهلكاً من غير بقاء اثر و حكم منه.
 و لما كان الملكوت حكمها عدم التقيية بالزمان و المكان بل الاحاطة

٢. مجمع البيان ج ٨-٧ ص ٢٢٣

١. مجمع البيان ج ٨-٧ ص ٢٢١

بهما والتجرد منهما كان جميع الزمانيات والازمنة عندها كالان وجميع
المكانيات والامكنة كالنقطة وكان من غلب عليه الملكوت يقدر على تعرف
حال الاتين والماضين.

و على سير المشرق والمغرب في ان واحد، وكان كل ما اتصل به من
الاجسام الثقيلة يصير بحكمه من عدم التقيّد بزمان ومكان كما ان عبا
محمد ﷺ ونعليه خرجت من حكم الملك بسبب اتصالها به وسارت بسيره في
الملكوت والجبروت بل فوق الامكان، اذا علمت ذلك.

فاعلم ان اصف ﷺ علم الاسم الاعظم الذي هو لطيفته الملكوتية و
دعا الله تعالى بتلك اللطيفة يعني انه تشان بشان تلك اللطيفة و فعل فعله بشان
تلك اللطيفة فصار ملكه مغلوباً لاحكم له.

فلم يكن المسافة بينه وبين عرش بلقيس مانعة من اتصال يده
الملكوتية به ولا الجبال والتلال حائلة بين نظره ويده وبين العرش، وبعد
اتصال يده بالعرش صار العرش بحكم الملكوت وارتفع عن الزمان والمكان
فلم يبق له حاجة في حركته الى مدة ومضى زمان ولم يكن الجبال والتلال
مانعة من حركته فوصل يده الى العرش واتى به في ان واحد .

وهذا معنى قوله: قبل ان يرتد اليك طرفك يعني في اقصر من
طرفة العين لا ما قالوه وفسروه به.

[فَلَمَّا رَأَاهُ] يعني مديده و اتى به في اقل من طرفة العين فلما رآه
سليمان ﷺ [مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ وَقَالَ] اظهاراً لانعام الله ورؤية للمنع في
الانعام [هَذَا] اي اتيان وزيرى به قبل طرفة العين [مِنْ فَضْلِ رَبِّي]
على.

[لِيَبْلُوَنِيْ ءَاَشْكُرْ اَمْ اَكْفُرْ] هذه النعمة او مطلق نعمه [وَ مَنْ

شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ يَ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ] عنه وعن
شكره [كَرِيمٌ] لا يمنع من كفر انعامه ويزيد من شكر افضاله، واختلف في
وجه الاتيان بعرشها.

ف قيل: انه اعجبته صفة فاراد ان يراه واحب ان يملكه قبل ان تسلم
فيحرم عليه اخذ مالها وهذا شبيهه باقوال العامة، او اراد ان يختبر بذلك عقلها و
فطنتها.

او اراد ان يظهر معجزة عليها حين ورودها لانها خلفته في دارها
واوثقتة ووكلت به ثقاه.

وقيل: كانت بلقيس محبة لها، فاراد لا يكون قلبها متعلقاً بغيره وقت
الورود.

[قَالَ] سليمان عليه السلام [نَكِرُوا أَلْهًا عَرْشَهَا] بتغيير هيئتها وصورتها
وكان منظوره استخبارها كما قال [نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي] الى معرفته [أَمْ
تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ] او المعنى ننظر تستدل بحضور العرش
على صدقي ونبوتي وقدرة الله ام لا تهتدي.

[فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ] لها [أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ
هُوَ] لم تثبته ولم تنكره لمارأت من مماثلته له في جميع اجزائه و اوضاعه
وهيآته و لمارأت من بعض تغييرات فيه بحسب الوانه و اشكاله.

و هذا من كمال العقل و الحزم حيث لم تتبادر بتصديق و تكذيب و
تثبت في امره.

و قيل: كانت حكيمة فلو قالت: هو هو؛ خشيت التكذيب، ولو قالت:
ليس به، خشيت ان تكذب، فقالت كلمة لا تكذب فيها، فقيل لها: هو عرشك؟
فما غنى عنك اغلاق الابواب و لاقوة الحراس و اهتمامهم بالحراسة و

ما عجزنا بعد المسافة ولا عظمة العرش و ثقله.

فقال [وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ] برسالة سليمان عليه السلام و ان امره الهى غير بشرى [مِنْ قَبْلِهَا] اى من قبل تلك الاية الظاهرة لنا من العرش و اتيانه، او من قبل هذه الساعة.

و يجوز ان يكون هذا من كلام سليمان عليه السلام او الذى قال: اهكذا عرشك، او قوم سليمان والمعنى و اوتينا العلم بقدره الله على امثال هذه قبل هذه الاية او قبل بلقيس، او اوتينا العلم بمجيء بلقيس او اسلامها قبل مجيئها فأتينا بعرشها.

[وَكُنَّا مُسْلِمِينَ وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ]

اى صد بلقيس سليمان او العرش حين رأتها حاضراً عندها عن كونها تعبد من دون الله او عن التى تعبدها من دون الله وهى الشمس او صدّها عن الايمان كونها تعبد من دون الله، او التى تعبدها من دون الله.

[إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ] فى موضع التعليل و بعد ما انقضى السؤال و الجواب عن العرش [قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ] الصرح هو الموضع المنبسط من غير سقوف.

وقيل: انه قصر من زجاج، و قيل: كل بناء من زجاج او صخر او غير ذلك موثق فهو صرح.

قيل: لما قبلت بلقيس امر سليمان عليه السلام الشياطين ببناء الصرح من قوارير و اجرى تحته الماء و جمع فى الماء الحيتان والضفادع و دواب البحر ثم وضع له فيه سرير فجلس عليه.

[فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً] قيل قالت: ما وجد ابن داود عليه السلام عذاباً يقتلنى به الا الغرق و انفت ان تجبن فلا تدخل [وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا]

فلما رءاها سليمان عليه السلام و كان عليهما شعور كرهتها سليمان فاستشار الجن في ذلك فعملوا الحمامات و طبخوا النورة و كان اول ما صنعت النورة.

[قَالَ] لها سليمان عليه السلام: ليس ههنا ماء [إِنَّهُ وَ صَرَخَ مُمَرَّدٌ] مملس [مَنْ قَوَّارٍ يَرَى قَالَتْ] بعد ما علمت انها اساءت الظن بنبي الله عليه السلام [رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي] بالظن السوء بنبيك [وَأَسَلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] و للاشارة الى ضعفها و عدم استقلالها باسلامها قال: اسلمت مع سليمان عليه السلام و اختلف في امرها.

ف قيل: انه تزوجها سليمان و اقربها على ملكها.

و قيل: انه تزوجها من ملك يقال له تتبع و ردّها الى ارضها، و امر اميراً من

امراء الجن باليمن يطيعه و يعمل له، فصنع له المصانع باليمن.

و لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ [مُؤْمِنُونَ وَ جَاهِدُونَ] [يَخْتَصِمُونَ قَالَ] صالح عليه السلام لهم بعد ما قالوا فاتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين.

[يَقُومُ لَمْ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ] بالعذاب [قَبْلَ الْحَسَنَةِ] اي قبل سؤال الرحمة [لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ] لولا تطلبون مغفرته و عفوه عما فعلتم [لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ] منه.

[قَالُوا أَطِيرْنَا] تشأنا [بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ] يعني انك منذ ادّعت ما ادّعت و اتيت بدين جديد ابتلينا بالقحط و الجذب و الامراض و ليس الا بشؤم دينك الجديد.

و قدمضى فى سورة الاعراف و جه اطلاق التطير على التشأم.

[قَالَ] لهم صالح عليه السلام [طَارِكُمْ] اي سبب خيركم و شرّكم او سبب شرّكم [عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ] تختبرون بالخير و الشرّ

لعلكم تذكرون ان هذه بشووم اعمالكم فتلتجئون الى الله و تصدقون رسوله.
او المعنى انتم قوم تعذبون بتلك البلايا بشووم اعمالكم [وَكَانَ فِي
الْمَدِينَةِ] مدينة صالح عليه السلام [تِسْعَةَ رَهْطٍ] الرهط و يحرك قوم الرجل
وقبيلته و تكون من ثلاثة او سبعة الى عشرة او مادون العشرة و لا واحد له من
لفظة و كان هذه الارهط من اشراف قوم صالح عليه السلام و هم الذين سعوا فى عقر
الناقة.

[يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ] ارض مدينتهم ونواحيها و ارض عالمهم
الصغير [وَلَا يُصْلِحُونَ] حتى يجعل اصلاحهم جبراناً لافسادهم [قَالُوا
تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ] امر و مقول للقول او ماض و بدل من قالوا او حال من فاعله
و المعنى تحالفوا بالله لئلا يتخلف بعض [لُنُبَيْتِنَهُ] اى لندخلن عليه فى الليل
لقتله.

[وَأَهْلَهُ وَ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ] اى وليّ دمه قرئى الفعلان بالتون و
فتح الآخر و بالتاء و ضم الآخر [مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ] هلا كههم او وقت
هلا كههم او مكان هلا كههم يعنى ما علمناه فكيف بتوليّنا و انما قالوا مهلك اهله و
لم يقولوا مهلكه اشعاراً بان مهلكه اصعب من مهلك اهله و من لم يشهد مهلك
اهله لم يشهد مهلكه بالطريق الاولى، او وروا بذلك و كان مقصودهم ماشهدنا
مهلك اهله فقط بل مهلكه و مهلك اهله.

و لذا قالوا [وَأِنَّا لَصَادِقُونَ وَ مَكْرُؤًا مَكْرًا وَ مَكْرُونًا
مَكْرًا] تسمية فعل الله بالمكر اما من باب صنعة المشاكلة او للتشبيه بمكر
العباد و الا فالماكر لعجزه عن اعلان الاساءة يخفى الاساءة و يظهر ارادة
الاحسان ليقدر على انفاذ اساءته و الحقّ تعاله شأنه ليس عاجزاً عن انفاذ مراده
حتى يخفيه لعجزه [وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ] باساءتنا المختفية.

[فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَّرْنَاهُمْ] قرئ بكسر

الهمزة على الاستيناف بجعله جواباً لسؤالٍ مقدرٍ، وقرئ بفتح الهمزة على ان يكون بتقدير اللام او الباء او فى.

او على ان يكون بدلاً من اسم كان او خبراً لكان وكيف يكون حينئذٍ حالاً او على ان يكون انا دمرناهم خبر مبتدئٍ محذوفٍ.

[وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ] قيل كان لصالح عليه السلام بالحجر التي هى بلاد

ثمود مسجد فى شعب يصلى فيه و قد وعدهم نزول العذاب بعد ثلاثة ايام فقال التسعة الارهاط يزعم انه يفرغ منها بعد ثلاثة فانا نفرغ منه ومن اهله قبل الثلاثة فذهبوا الى الشعب ليقتلوه فوقع عليهم صخرة فطبقت عليهم فم الشعب فهلكوا ثم وهلك الباقون فى اماكنهم بالصيحة.

[فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ] من خوى الدار مكسور العين

ومفتوحها اذا خلت، او من خوت مفتوح العين فقط اذا تهدمت، وقيل: ان هذه البيوت بوادى القرى بين المدينة والشام [بِمَا ظَلَمُوا] بظلمهم وفى هذه الآية دلالة على ان الظلم يخرّب البيوت.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ] خرابها، او يعلمون قصصهم

او لهم علم وعقل [وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا] به او بالله [وَكَانُوا يَتَّقُونَ] يعنى صار سجيّتهم التقوى لانّ تخلّل كان يفيد هذا المعنى.

قيل: كانوا اربعة الاف خرج بهم صالح عليه السلام الى حضر موت و سميت

حضر موت لانّ صالحاً عليه السلام لما دخلها مات [وَلَوْ طَأَّ] عطف على مجموع الى ثمود صالحاً.

[إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ] التي هى اتيان الذكور

[وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ] بصراء، او تعلمون قبحه، او ترون بعضكم من

بعض [أَبْنَكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ] بدل
تفصيلى من قوله اتأتون الفاحشة.
[بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُجْهَلُونَ] تفعلون افعال الجهال او تجهلون قبح هذه
الافعال وسوء عاقبتها، او تجهلون القيامة والدار الآخرة، او انتم صاحبوا
الجهل.

[فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ
مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ] لَمَّا لم يكن لهم جواب بالحجة
هددوه بالقتل والاخراج، ولَمَّا لم يكن لوط عليه السلام من اهل قريتهم قالوا
أخرجوه وعللوه بطهارتهم عن مثل افعالهم.

[فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ وَقَدَّرْنَا نَهَا] اى كونها [مِنَ
الْعَبْرِيِّنَ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا] عجيباً وهو مطر الحجر [فَسَاءَ
مَطَرُ الْمُنذِرِينَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ] بعدما ذكر قصص الانبياء عليهم السلام وما خصهم
به من الايات الدالة على صدقهم و قدرة الله وحكمته ومن الانتصار لهم من
اعدائهم امر الرسول صلى الله عليه وسلم بالحمد شكر النعمة التى انعم بها على رسله لان انعام
الرسل كان مقدمة لارساله وانعاماً عليه.

[وَسَلِّمْ] عطف على الحمد لله يعنى وقل سلام [عَلَىٰ عِبَادِهِ
الَّذِينَ أَصْطَفَىٰ] لانيك علمت تخصيص الله اياهم عليهم السلام من بين العباد فحيهم
بتحية خواص الله، او مستأنف من الله تحية لرسله عليه السلام [ءاء الله خيراً مما
يُشْرِكُونَ] اى اقوام الرسل عليهم السلام من الاصنام والكواكب والعجل والملائكة
والشياطين والاهوية.

[أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ] ام منقطعة متضمنة
للاستفهام، ومن موصولة بدل من الله، ولَمَّا كان المقصود الزامهم على ان الله

خير ممّا يشركون وأنّهم فى اختيار غير الله عليه سفهاء وكان ما بعد ام فى تلك الفقرات الآتية اوضح فى هذا المعنى وابلغ اضرب عن قوله ءالله خير ام مايشركون وقال بل من خلق السموات و الارض خير ام مايشركون، و يجوز ان يكون من استفهامية وام منقطعة غير متضمنة للاستفهام و يكون الكلام مستأنفاً.

[وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حِدَاءً أَيْ رِيحاً وَبَسَاتِينَ] ذات منظر صحيح يبتهج به، و التفت الى التكلّم للاشعار بانّ انبات الحبوب واللّوب والعروق التى هى جماد وانماؤها واخراج الاوراق والغصون والاثمار عليها خارج عن عهدة الاسباب الطّبيعية من دون حضور الله واسبابه الغيبية.

وللاشارة الى انّ الناظر الى الاسباب ينبغى ان يكون نظره اليها بحيث ينتقل منها الى مسبب الاسباب فاذا نظر الى سبب او سببين ينبغى ان ينتقل الى المسبب وتمثّل و حضر عنده المسبب.

[مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُدْبِتُوا شَجَرَهَا] وان كنتم فى غاية الاهتمام وفى غاية التدبير والتربية فانه لو لم يختلف عليها الايام والليالى و لم يكن حرّ النهار و برد الليالى مانبتت و مانمت.

و تخلّل كان فى امثال هذا النفي الصّحة والامكان اى ماصحّ و ماامكن لكم [أَأَلَّهُ مَعَ اللَّهِ] ممّا يعدّونه ءالها [بَلْ] ليس ءاله مع الله فـ [هُمُ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ] بالله غيره او يعدلون عن الحقّ [أَمْنَ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا] يمكن لكم التّعيش عليها ويمكن لكم تحصيل معاشكم منها.

[وَجَعَلَ خَلْقَهَا أَنْهَارًا] هى عمدة اسباب معاشكم [وَجَعَلَ لَهَا رَوِاسِيًا] بسببها يمكن جريان لانهار وتوليد المياه وبها

سكون الارض.

هذا بحسب التنزيل وبحسب التأويل لا يكون لكم خير ولا شر ولا قليل ولا كثير إلا بها ولولاها لَفَنَى الكُلَّ ولم يبق ذرّة من الذرّات.

[وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا] مانعاً من اختلاط الماء العذاب بماء الملح الاجاج وبحسب التأويل جعل بين عالم الشّرور وعالم النور حاجزاً مانعاً من اختلاط عالم الزور وفساده لكم ولعالمكم وقدمرّ في سورة الفرقان بيان البحرين وحاجزها.

[أَءَلَّهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] ليس لهم علمٌ وملحقون بالبهاائم او اكثرهم لا يعلمون الله و صفاته [أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ].

اعلم، انّ الانسان من اوّل استقرار مادّته في مقرّها الذي هو الرّحم جماد بالفعل، ونبات بالقوّة القريبة، وحيوان بالقوّة البعيدة، وانسان طبيعيّ ملكيّ بالقوّة التي هي ابعد، وانسان ملكوتي وجبروتيّ بالتّي هي ابعد، ولكنّه في تلك الحال يقتضى بفطرته القرار في الرّحم والاعتداء بدمها و سائر رطوباتها ويتشبّث بها ويجذب من رطوباتها.

ثمّ يصير نباتاً بالفعل، ثمّ حيواناً مثل حيوانيّة الخراطين حتّى يتولّد فيصير حيواناً بالفعل وانساناً ملكيّاً بالقوّة حتّى اذا بلغ الى مقام التّميز والمراهقة فيصير انساناً ضعيفاً بالفعل وكذلك شيطنته تكون ضعيفة وقوّته الشّهويّة والغضبّيّة تكون قويّة بحيث تغلب الانسانيّة والشّيطانيّة.

و بشهوته يطلب المشتهى ويجذبه، وبغضبه يدفع من يمانعه عنه و يغضب عليه، وبشيطانيّة الضّعيفة يحتال في تحصيله حياً ضعيفة، وبانسانيته الضّعيفة يخجل من ظهور بعض افعاله خجلة ضعيفة؛ فاذا بلغ الى

مقام البلوغ والرشد واستعدلتعلق التكليف به صار انسانيته وشيطانيته قويتين.

كما ان شهوته و غضبه يصيران ان قويتين، و شهوته القوية يشتد طلبه لمشتهيته، وبغضبه القوي يشتد دفعه و غضبه على من يمانعه.

وبشيطنته القوية يشتد حيلته في طلبه، و بانسانيته يشتد انزجاره و خجلته عما ينافي انسانيته، فان ساعده التوفيق ودعاه الداعي الالهى دعوة ظاهرة او دعوة باطنة وقيل الدعوة و بايع البيعة العامة او البيعة الخاصة و صار مسلماً او مؤمناً و عمل بما اخذ عليه في بيعته صار انسانيته في الاشتداد و سلك الى الله و ادبر عن العالم و اسبابه، حتى انه يقطع النظر عن الاسباب و يتوجه بشرائره الى مسبب الاسباب، و هذا اضطرار تكليفي فان الاضطرار عين الدين.

و قد مضى تفصيل للدعاء و طريقه في سورة البقرة عند قولى تعالى:

اذا سألك عبادى عني فاني قريب، و اذالم يتمسك بذيل نبي الله او وصى نبي الله و لم يبايع بيعة اسلامية او بيعة ايمانية كان قواه البهيمية و السبعية و الشيطانية في الاشتداد و قوته الانسانية في الضعف في اغلب الناس و في اغلب الاوقات حتى يختفى الانسانية تحت القوى الثلاث و يكون الحكم لتلك القوى و الآثار منها فقط.

لكن هذا الانسان قديبتلى حتى يعجز الشيطنة عن الاحتيال و يبأس الشهوية عن المشتهى و الامال و يحسر الغضبية عن الدفع و البسط.

فان المدركة تدرك المشتهى و الشيطنة باستعمال المتخيلة و اظهار الواهمة و الخيال الصور و المعانى عليها تتصرف و تحتال للوصول اليه و تحرك العمالة لطلبه، و اذا وجدت مانعاً و دافعاً لها عن الوصول حرّكت الغضبية لدفعه

فان تياس عن الوصول سكنت المتخيّلة عن الحركة والتّصرّف، والواهمة والخيال عن اظهار المعانى والصّور، والعمّاله عن الطّلب، والشّهوة والغضب عن الاشتهاء والدّفْع، وحينئذٍ يظهر الانسانيّة من غير حاجب ومعاوق ولما كان فطرتها التّضرّع والالتجاء الى الله والسّؤال منه تضرّعت بفطرتها والتّجأت وسألت.

و هذا هو الاضطرار التّكوينيّ الفطريّ وكلا الاضطرارين لما كان مظهرًا لانسانيّة الانسان وكان اللّطيفة السيّارة الانسانيّة لطيفة ءالهيّة كان لسانها لسان الله وسؤالها سؤال الله وسؤال الله من نفسه لايرة بل يجاب.

والى هذا الاضطرار وكون لسان الدّاعى حين الاضطرار لسان الله اشار المولوى قدّس الله سرّه بقوله:
هم دعا از من روان كردى چو آب

هم ثباتش بخش وگردان مستجاب

هم تو بودى اوّل ءارنده دعا

هم تو باش ءاخر اجابت را رجا

چون خدا از خود سؤال و كدّ كند

پس سؤال خویش را كى ردّ كند

هم دعا از تو اجابت هم ز تو

ايمنى از تو مهابت هم ز تو

و هذا المضطرّ ان كان اضطراره تكليفيًا غلب لامحالة على القوى الثّلاث وملكهم فى الصّغير واذا ملك فى العالم الصّغير ينتهى مالكيته الى المالكيّة فى العالم الكبير وليست هذه المالكيّة وتلك الاجابة الاّ من الله تعالى وان كان اضطراره تكوينيًا وبقي على اضطراره انتهى اضطراره الى الاضطرار التّكليفيّ، والاضطرار التّليفيّ يصير سببًا للمالكيّة والاستخلاف فى

العالمين.

[وَيَكْشِفُ السُّوءَ] اجابة لدعائه، والسوء اعم من الواردات الغير الملائمة لانسانية الانسان وحيوانيته ومن تبعات الذنوب ومن النقائص اللازمة له من الانائية والحدود.

[وَيَجْعَلُكُمْ] التفت من الغيبة الى الخطاب للاشعار بان المضطر اذا صار اهلاً للخلافة يصير له حالة الحضور والتخاطب وبدون حصول حالة الحضور له لم يكن له شأنية الخلافة.

[خُلَفَاءَ الْأَرْضِ] خلفاء ارض العلم الصغير والكبير كما ذكر، واما التفسير بخلافة الماضين بايراث ارضهم واموالهم فلا يناسب ذكره بعد اجابة المضطرين وكشف السوء عنهم خصوصاً على ماورد عنهم ان الواو في القرءان للترتيب.

عن الصادق عليه السلام ان الآية نزلت في القائم من آل محمد صلى الله عليه وآله هو والله المضطر اذا صلى في المقام ركعتين ودعا الله عز وجل فأجابه ويكشف السوء ويجعله خليفة في الارض^(١).

[أءِ لَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا] اي تذكر قليلاً او شيئاً قليلاً اي قليل من آلاء الله [تَذَكَّرُونَ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ] باعطاء القوى والمشاعر وانضباط الكواكب في حركاتها.

[وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيْحَ] كرر من لان ارسال الرياح جنس سوى جنس الهداية [بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ] أءِ لَهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ أَمَّنْ يَبْدُو الْخُلُقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ

١. تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٩٤ ح ٩٣

مِّنَ السَّمَاءِ [بتسبب الاسباب السماوية من اشعة الكواكب وتخالف الليل والنهار وتحريك السحاب وانزال الامطار.

او المراد سماء عالم الارواح ورزق الانسان من العلوم والاحوال والاخلاق والمكاشفات.

[وَالْأَرْضِ أَعْلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] يعنى ان هذه الافعال لا يجوز ان تنسب الى معبوداتكم وهذه هي افعال الله فلا يجوز ان يكون شيء من معبوداتكم شريكاً له تعالى فى ذلك، واذ لم يكن شريكاً له تعالى فى ذلك لم يكن شريكاً له فى العبادة، فان استحقاق العبادة ليس الا بهذه.

[قُلْ] يا محمد ﷺ [لَا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ].

اعلم، ان السماء تطلق على ماله علو وارتفاع وتأثير فيما دونه، و الارض تطلق على ماله دنو وانفعال، وهذان المعنيان لاختصاص لهما بالسماء والارض الطبيعيتين بل جملة عالم الارواح بهذا المعنى سماوات وجملة عالم الاجسام الملكية والملكو تية العلوية والسفلية اراض.

والغيب ما كان غائباً عن نظر من كان ذلك الغيب غيباً له سواء كان مشهوداً حاضراً لغيره او لم يكن، والمراد بمن فى السموات والارض من كان متحدداً بحدودهما غير خارج من حجب تعينتهما.

فان الانسان الملكى هو الذى يكون محتجباً تحت حدود الملك و يكون ادراكه مقصورة على المحسوسات؛ فان المدرك فى ادراكه لا بد وان يكون سنخاً للمدرك بل متحدداً معه فالمدرك اذا كان ملكياً كان مدركه ايضاً ملكياً وهذا المدرك يكون جميع ما فى السموات من السموات الطبيعية

وسموات الارواح غيباً بالنسبة اليه و الانسان الملكوتى لا يتجاوز ادراكه الملكوت ولا يكون مدركه مجرداً صرفاً ويكون المجردات عن التقدر غيباً بالنسبة اليه.

والانسان الجبروتى المتحد بحدود العقول لا يتجاوز ادراكه الى عالم المشيئة وعالم المشيئة غيب بالنسبة اليه.

فصح ان يقال: لا يعلم جميع المتحددين بحدود سموات الارواح و اراضى الاشباح الغيب الذى هو عالم الاسماء والصفات الا الله ويكون الاسماء منقطعاً خصص لفظة من الموصولة بالممكنات، او متصلاً ان لم تخصص.

والاشكال بان الائمة كانوا يعلمون علم ما كان وما هو كائن وما يكون الى يوم القيامة وان علياً عليه السلام واصحابه كانوا يعلمون علم المنيا والبلايا والانساب غير وارد.

فانهم غير من فى السموات والارض لعدم تحددهم بحدودهما لخروجهم الى مقام الاطلاق الذى هو المشيئة وفى ذلك المقام لافرق بينهم وبين حبيبيهم فعلمهم فى ذلك المقام علم الله، واما سائر مقاماتهم المقيدة بحدود السموات او الارض.

فانهم فى تلك المقامات يعلمون بتعليم الله اى بتعليم مقامهم المطلق الذى لافرق بينهم وبينه بمعنى انهم فى ذلك فانون من انانياتهم وبقون بوجود الله لا بوجوداتهم فهم يعلمون بعلم الله الغيب عن السموات والارض بتعليم الله سائر مقاماتهم المحدودة بحدودات المقامات النازلة.

روى ان امير المؤمنين عليه السلام اخبر يوماً ببعض الامور التى لم يأت بعد فقيل له: اعطيت يا امير المؤمنين علم الغيب؟

فان الشاك في شيء يتصور ذلك الشيء ثم يشك في ثبوته او يثبتته او ينفيه و هؤلاء كانوا اعمياناً من امر الآخرة لا يدركونها لا بالتصور ولا بالتصديق، و ترتب الاضرابات و وجه ترتبها بحسب معانى الادراك موكل الى ذوق الناظر.

[وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا] بِالْآخِرَةِ وَالْبَعْثِ [أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا
وَأَبَاؤُنَا أَبْنَاءٌ مُّخْرَجُونَ] جواب اذا محذوف وقوله ءانا لمخرجون
تأكيد للاول والتقدير ءاذا كنا تراباً نخرج ءانا لمخرجون [لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا
مُحْنًا وَاَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ] و وعد ءاباؤنا من قبلنا او من قبل وعدنا و
لم يظهر منه شيء.

[إِنَّ هَذِهِ إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ] الاحاديث التي لانظام لها
والاسمار التي لاحقيقة لها جمع الاسطار جمع السطر، او جمع الاسطار او
الاسطير بكسر الهمزة فيهما او الاسطور بضم الهمزة بدون التاء او مع التاء في
الكل مضي سابقاً.

[قُلْ] لَهِمْ [سِيرُوا فِي الْأَرْضِ] اى ارض الطبع فى العالم
الكبير او الصغير او السر و اخبار الماضين او ارض القراءن و اخبار الانبياء و
الاولياء عليهم السلام.

[فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ] الذين اجرموا بانكار
الآخرة ثم انكار الرسل عليهم السلام وعدم طاعتهم فى امر الآخرة [وَلَا تَحْزَنُ
عَلَيْهِمْ] يعنى انك لغاية رحمتك تريد ان يكون جميع العباد مطيعين
مرحومين و اذا لم يطيعوا ويستحقوا العذاب تحزن عليهم ولا ينبغى ان تحزن
عليهم لان عدم ايمانهم وطاعتهم مسبوق بمشيتنا.

[وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ] فان الله ناظر اليك و اليهم و

الى مكرهم ولا ينفذ مكرهم الا بمشيئتنا و اذا شئنا نفاذه كان لحكم و مصالح راجعة اليك [وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ] وعد العذاب او وعد القيامة او الرجعة.

[اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] استبطوا العذاب او الساعة استهزاء بقرينة ردف لكم بعض الذى تستعجلون او سألوا عن وقتها استهزاء [قُلْ عَسَىٰ اَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ] قرب منكم او تبعكم.

[بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ] من العذاب، قيل: هذا البعض عبارة عن القتل والاسريوم بدر او العذاب عند الموت او الذى فى البرازخ [وَاِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ] فلذلك يمهلهم لعلهم يتوبون وينعم عليهم بأنواع النعم الظاهرة والباطنة لعلهم يشكرون.

[وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ] لا يشعرون بالنعم لأنهم كالانعام فـ [لَا يَشْكُرُونَ] وَاِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ [مما يخفونه من غيرهم من النيات والعزمات والارادات والاخلاق والاحوال والخيالات والخطرات، او يعلم ما تكن صدورهم من انفسهم من الكمونات التى لا شعور لهم بها.

[وَمَا يُعْلِنُونَ] من الاقوال والافعال او ما يعلنون على غيرهم وعلى انفسهم حتى يكون الخيالات والخطرات فيما يعلنون [وَمَا مِنْ غَايِبَةٍ] مصدر او اسم مصدر بمعنى ما غاب او اسم خالص بمعناه او وصف بمعنى خصلة او ذرة غائبة.

[فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ] ظاهر بنفسه او ظاهر مافيه او مظهر مافيه، و هذا من قبيل التعميم يعنى يعلم ما تكن صدورهم وما يعلنون بل جميع الذرات الغائبة عن جميع الخلق فى السموات والارض.

[إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ] كلام منقطع عن سابقه لفظاً ومعنى أو جواب لسؤال مقدر عن علة الحكم ولذلك لم يأت باداة الوصل [أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ] من الجنة واصافها، والجحيم والامها، والخلود وعدمه، والتشبيه والتنزيه، وسائر الاوصاف الربوبية والنبي الموعود الذي بشر به موسى عليه السلام وسائر الانبياء عليهم السلام واحكام التوراة التي يخفون اكثرها واختلفوا فيها.

[وَإِنَّهُ هُدًى وَرَحْمَةٌ] ذوهدي او هادي او سبب هداية، او حملة على القرءان للمبالغة [وَرَحْمَةٌ] سبب رحمة [لِلْمُؤْمِنِينَ] فان غيرهم لا ينتفعون به او يكون ضلالة ونقمة عليهم [إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي] جواب سؤال مقدر.

كأنه قيل: ما يفعل الله بهم في اختلافهم؟

فقال: يقضى [بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ] الذي يكون لاثقاً بهم لابعينهم الذي اخترعوه من عند انفسهم [وَهُوَ الْعَزِيزُ] الذي لا يمنع من نفاذ حكمه [الْعَلِيمُ] الذي يعلم دقائق استحقاقهم.

[فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ] يعني فانظر الى قضائه النافذ فيهم وتصريفه التام لهم على ما يشاء واسترح من تعب النظر الى افعالهم وتوكل على الله في امورك وجملة افعالهم واقوالهم.

[إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ] فلا تشك فيما انت فيه فيزول توكلك، وهذا تسلية له صلى الله عليه وسلم ولا مته ومنع لهم عن الارتياب [إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى] جواب سؤال مقدر كأنه قال: افلا اقول شيئاً؟

فقال: لا تقل لهم شيئاً لانهم موتى وانك لا تسمع الموتى [وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ] يعني انت لا تقدر على اسماعهم لانهم

موتى عن الانسانيّة و هم لا يقدرّون على سماع نداء الانسان لانّهم صمّ عن نداء الانسان، و قرئ لا تسمع بالخطاب و الصمّ بالنصب.

[إِذَا وَ لَوْ أ مُدْبِرِينَ] فلا يفهمون الاشارة ايضاً و مدبرين حالاً تأكيدى او غير تأكيدى [وَمَا أَنْتَ بِهَدِي الْعُمَى عَن ضَلَلَتِهِمْ] لعجزهم عن رؤية الطريق كلّما اريتهم الطريق.

[إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا] اى من يشرف على الايمان او من يصدّق و يذعن بآياتنا التكوينيّة الحاصلة فى الافاق او فى الانفس خصوصاً الانبياء و الاولياء عليهم السلام او التدوينيّة او يؤمن بالبيعة العامّة او الخاصّة.

[فَهُمْ مُسَلِّمُونَ] بالبيعة العامّة او منقادون للاستماع [وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ] اى قول ظهور القائم عجل الله فرجه فى العالم الصّغير و العالم الكبير و فسّر بنزول العذاب بهم عند اقتراب السّاعة.

[أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ] و هذه من علامات ظهور القائم عليه السلام و يكون عند طلوع الشّمس من مغربها.

و فسّر الدّابة بأمير المؤمنين عليه السلام و أنّه يخرجّه الله فى احسن صورة و معه ميسمٌ يسم به اعداءه ^(١).

وعنه عليه السلام: و أنّى لصاحب العصا و الميسم و الدّابة التى تكلم الناس ^(٢).

وعنه عليه السلام فى حديث: معها اى الدّابة خاتم سليمان عليه السلام و عصا موسى عليه السلام

١. الصّافى ج ٤ ص ٧٤

٢. الكافى ج ١ ص ١٩٨ (كتاب الحجّة باب ان الائمة اركان الارض)

تضع الخاتم على وجه كل مؤمن فينطبع فيه: هذا مؤمن حقاً، وتضع العصا على وجه كل كافر فيكتب: هذا كافر حقاً^(١).

[وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا] يعنى يوم الرجعة ويوم ظهور القائم عليه السلام فى الصغير او فى الكبير، ويجوز ان يراد يوم القيامة وهو عطف على اذا او مقدر باذكر [مَنْ يُكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ] يحبس اولهم على اخرهم حتى يتلاحقوا.

[حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ وَقَالُوا كَذَّبْتُم بِآيَاتِنَا وَكُنْتُمْ تُخِطُّونَ بِهَا عِلْمًا ۖ أَمَّا ذَاكُم تَعْمَلُونَ ۖ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ ۖ] اى العذاب الموعود [بِمَا ظَلَمُوا] الايات اى ال محمد صلى الله عليه وسلم [فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ] باعتذار لعدم امكان النطق لشدة العذاب او لعدم الاذن لهم فى النطق.

فى خبرٍ عن الصادق عليه السلام: الايات امير المؤمنين عليه السلام و الائمة عليهم السلام فقال الرجل: ان العامة تزعم ان عز وجل: ويوم نحشر من كل امة فوجاً عنى يوم القيامة فقال: فيشحر الله عز وجل يوم القيامة من كل امة فوجاً ويدع الباقيين؟ لا؛ ولكنه فى الرجعة، واما اية القيامة فهى وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً^(٢).

[أَلَمْ يَرَوْا] جواب لسؤال مقدر كأنه قيل: هل يكون ذلك؟ فقال: انه سيكون فانه لم يدعكم فى الدنيا مهملين مع انها مقدمة للآخرة وهياً لكم جميع ما تحتاجون اليه فى تعيشكم فلا يدعكم فى الآخرة مهملين الم يروا.

[أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ] بالنوم وسكون القوى عن هيجانها، والروح عن انتشارها، والنفس عن خيالاتها [وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا]

مجاز عقليّ او بمعنى سبب ابصار او بمعنى الجاعل بصيراً.
[إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ] عديدة دالة على علمه تعالى وقدرته و
 حكمته و رأفته بعباده وتربيته لهم بأحسن ما يكون وعدم اهماله لهم في الدنيا
 التي هي مقدّمة لدارء اخرتهم وقنطرة للعبور الى منازلهم فلا يهملهم في
 الآخرة من غير حساب وثواب وعقاب او من غير بقاء وحيوة.
[لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] بالله وبالآخرة **[وَيَوْمَ يُنْفَخُ]** عطف على
 يوم نحش **[فِي الصُّورِ]** هو كما مضى جمع الصورة سواء كان مخفّف
 الصّور بضم الصاد وفتح الواو او كان بنفسه جمعاً، او هو قرن من حديد ينفخ
 فيه النفخة الاولى لاماتة الاشياء، والنفخة الثانية لحياتها وبعثها، ويحتمل ان
 يراد النفخة الاولى .

و يكون قوله **[فَفَزَعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ]**
 فزع الموت.

و قيل: ينفخ ثلاث نفخات؛ نفخة الفزع، و نفخة الاماتة، و نفخة
 الاحياء^(١) و يجوز ان يراد نفخة الاحياء فيكون المراد بالفزع الحيوّة
 بعد الموت.

[إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ] ان لا يفزعوا او لا يموتوا، وهم الملائكة الذين
 هم باقون بقاء الله لا ببقاء انفسهم، موجودون بوجود الله لا بوجود انفسهم.
 وكذلك الانبياء **[الَّذِينَ كَانُوا عَلَىٰ تَلْكَ الْحَالِ]**، وقيل: هم جبرائيل و
 ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل **[الَّذِينَ كَانُوا عَلَىٰ تَلْكَ الْحَالِ]**^(٢).

و قيل: روى في خبر: ان المراد بهم الشهداء فانهم لا يفزعون في ذلك

٢. مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٢٣٦

١. مجمع البيان ج ٧-٨ ص ٢٣٦

اليوم^(١) و المراد بالأمنين من جاء بالحسنة فأنه تعالى قل: وهم من فزع يومئذ آمنون كما يجيء.

[وَكُلُّ] من الفزعين [أَتَوْهُ دُخْرَيْنَ] وان كان المراد بالفزع فزع الموت كان المراد به ان كلهم بعد احيائهم يأتونه صاغرين [وَتَرَى الْجِبَالَ] الخطاب لمحمد ﷺ او عام.

و ان كان الخطاب لمحمد ﷺ كان المراد أنك ترى الجبال ببصرك البشري او كان الكلام على ايتك اعنى واسمعى يا جارة [تَحْسَبُهَا جَامِدَةً] اى واقفة ساكنة فى امكنتهما فان الجمود قد يستعمل فى الوقوف عن الحركة كما يستعمل مقابل السيلان.

[وَهِيَ تَمْرُ مَرَّ السَّحَابِ] اى تسير نحو سير السحاب فى سرعة الحركة وقطع المسافة، وهذا يجوز ان يكون اشارة الى تجدد الامثال بنحو الاتصال و يكون الانعدام و الانوجد بنحو الاتصال غير محسوس بالانظار كما ان الدائرة المحسوسة الحاصلة من الحركة التوسطية التى تكون للشعلة الجوالة غير موجودة فى نفس الامر ولكن بواسطة اتصال الانعدامات و الانوجدات ترى بالابصار دائرة.

و عليه العرفاء الكاملون وبتلك الآية يستشهدون، ويجوز ان يكون اشارة الى حركة الارض دون الشمس؛ و عليه الطبيعويون من الافرنج و عليه بناء هيئتهم الجديدة، وان يكون اشارة الى انحلال الابدان و اغتذائها ببديل ما يتحلل منها، وان يكون اشارة الى تبدل انانية النفس بانانية الله و انانية العقل او تبدل انانية العقل بانانية الشيطان، وان يكون اشارة الى سير النفوس

١. نور الثقلين ج ٤ ص ١٠١ ح ١١٨

الكاملة فان سيرهم يكون كل ان الى عرش ربهم.

واليه اشار المولى قدس سره:

سير زاهد هر مهى تا پيشگاه

سير عارف هر دمی تا تخت شاه

وان يكون اشارة الى القيامة ووقت ان يكون الجبال كالعهن المنفوش

فانها حينئذ تكون فى الحركة السريعة لا يدرك بالابصار حركتها بعد اطرافها

وعدم احاطة النظر باطرافها؛ لكن قوله تعالى [صُنِعَ اللَّهُ] فى مقام مدحه

يدل على المعانى السابقة [الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ] بحيث لا يدرك ما فيه

من الاوصاف و يدرك على خلاف ماله من الاوصاف.

[إِنَّهُ وَخَيْرٌ مِّمَّا تَفْعَلُونَ] تعليل لقوله: ترى الجبال تحسبها

جامدة؛ باعتبار لازم الحكم الذى هو العلم برؤيتها و حسابها كذلك او هو

بمنزلة النتيجة لقوله: اتقن كل شىء فانه اذا اتقن كل شىء اتقن كل نفس

وتعلقها ببدنها وتصرفها فى حركاتها وسكناتها فهو خير بما تفعلون من الخير

والشر وهو وعد و وعيد.

ولذلك عقبه بقوله [مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ وَخَيْرٌ مِنْهَا] الى

العشرة الى ماشاء الله، او له خير ناش من تلك الحسنة.

[وَهُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ] والمراد بالحسنة الجنس او

الحسنة المعهودة التى هى ولاية على النخل الحاصلة للانسان بالبيعة الخاصة

الولوية وبالتوبة والتقليل فانه اذا لم يبايع الانسان مع ولئ امره لم يحصل له لب

كما اذا لم يؤبر النخلة لم يحصل لها ثمر.

واذا حصل له لب بالولاية ولم يستر فعليته الحاصلة بالولاية بأغشية

الأهوية والأمال يكون اماناً من جميع ما يفزع غيره يوم القيامة .

و هذا هو المراد بقريئة قرينة الّذى هو قوله تعالى [وَمَنْ جَاءَ
بِالسَّيِّئَةِ] فانه اذا اريد بالسّيئة الجنس لزم ان يكبّ صاحبها فى النار وليس
كذلك و اذا اريد بالسّيئة محبة اعداء اهل البيت و ولايتهم صح ان يقال
[فَكُبِّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ] مقولاً لهم [هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ] وقد فسّر الحسنة و السيئة فى اخبار عديدة بولاية اهل البيت عليهم السلام
وبغضهم ^(١) قل لهم [إِنَّمَا أَمْرٌ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ] يعنى مكة
فانها شريفة عندكم و ربها يستحقّ العبادة [الّذى حرّمها] جعلها حراماً
هتكها [وَلَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ] تعميم بعد تخصيص [وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ
الْمُسْلِمِينَ] المتقادين.

[وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ] عليكم و ادعوكم بتلاوته و لا ابالى بردكم

و قبولكم.

[فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَأِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ] لالى [وَمَنْ ضَلَّ
فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ] لامن الهادين حتى احزن على ضلالكم.
[وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ] على ما نعم على و على ما امرت و لم يكلفنى
مالم اطلقه من دعوة القوم و هدايتهم، او على جعله الولاية ءايته العظمى
[سِيرِيكُمْ ءَايَتِهِ] عند مشاهدتها حال الاحتضار او فى القيامة
و خصوصاً الايات العظمى [فَتَعْرِفُونَهَا] من حيث كونها ءايات.

[وَمَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ] تهديد لهم و اضافة الرب الى
محمد صلى الله عليه و آله و سلم بالخطاب، و جمع تعملون اشارة الى لطيفة هى عدم لياقتهم لاضافة
الرب اليهم.

سورة القصص

مكيّة وثمان وثمانون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[طَسَمَ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ] اى الظاهر او المظهر
الذى هو عبارة عن القلم الاعلى او عن اللوح المحفوظ او القرءان التدوينى
[نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مَوْسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] اى
لانتفاعهم فان غيرهم لا ينتفعون به.

[إِنَّ فِرْعَوْنَ] جواب سؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: ما ذلك النبأ [عَلَا فِي
الْأَرْضِ] اى ارض مصر.

[وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا] بان جعل القبطى مكرماً بانواع الكرامة
والسببى مهاناً بانواع الاهانة او جعل السببى فرقاً متفرقةً فى الاستبعاد و
الاعمال الشاقّة؛ فانهم كانوا اهل مصر واحقّ بها؛ لكن قوله تعالى [
يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ] يدلّ على المعنى الاول [يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ]
بدل من يستضعف [وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ] يعنى يستبقى البنات او
يتجنّس حياء النساء لطلب الحمل او لطلب العيب.

[إِنَّهُ وَكَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ] فى الارض بمنع اهلها من طلب كمالهم
والوصول الى رسولٍ او امامٍ، او بالقتل والاستبعاد من غير استحقاق.
[وَنُرِيدُ] كان المناسب ان يقول واردنا لكنّه عدل الى المضارع
للاشارة الى استمرار هذه الارادة ماضياً ومستقبلاً، والى جهة التأويل فان
فرعون عالم الصّغير عالٍ فى ارضه ويريد الله ان يمنّ على موسى هذا

العالم وقومه.

و الى تسليية الرسول ﷺ فإنه بعد ما طلع على ماسيقع باهل بيته حزن عليه فقال تعالى نريد على سبيل الاستمرار [أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ] فلا تحزن فان استضعاف اهل بيتك سبب لممتنا عليهم [وَنَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً] يقتدى بهم [وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ] لارض بظهور القائم عجل الله فرجه و لارض عالمهم الصغير بخلاصهما من يد فرعون و قومه.

[وَتَمَكَّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ] في العالم الكبير في جملة الارض او في ارض مصر او في ارض وجودهم [وَنَرَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا] اى فرعون موسى ﷺ او فرعون اهل البيت او فرعون العالم الصغير [مِنْهُمْ] من المستضعفين [مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ] منهم من ذهاب ملكهم على يد رجل من بنى اسرائيل.

قيل: عاش فرعون اربعمائة سنة وكان قصيراً دميماً و هو اول من خضب بالسواد، و عاش موسى ﷺ مائة وعشرين سنة^(١).

[وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ] بعد ما ولدت موسى ﷺ [أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خُفِّتَ عَلَيْهِ] من القتل واطلاع الحرّس.

[فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي] عليه من الغرق والضّيع والقتل [وَلَا تَحْزَنِي] على فراقه [إِنَّا رَأَيْنَاهُ إِلَيْكَ] سالماً لتقرّ عينك ويكون انساً لك [وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ] قيل: حملت امّ موسى ﷺ ولم يظهر حملها ولم تكن عليها موكّلة من فرعون فولدته و لم يعلم به احد و ارضعته ثلاثة

اشهر لا يبكي ولا يتحرك.

فلما خافت عليه عملت له تابوتاً مطبقاً ثم ألتقتته في البحر باذن الله فانها كانت او حل اليها من الله في ذلك بتوسط ملكٍ او في رؤيا او بالهام قلب^(١).
وقيل: كان فرعون وكل بها امرأة لتعرف حملها وكانت لم تظهر حملها عليها وولدت موسى عليه السلام فلما رآته الموكلة رأت بين عينيه نوراً فأحبتته حباً شديداً.

وقالت: احفظي ولدك فانني احبته حباً شديداً اظن انه الذي يكون هلاك القبطى بيده فلما خرجت القابلة من عندها ابصرها العيون فجاءوا ليدخلوا الى ام موسى عليه السلام.

فقالته اخته: يا امه هذه الحرس بالباب فلقتته في خرقة فوضعتته في تنور مسجور فدخلوا او تجسسوا ولم يجدوا منه اثراً وانطلقت ام موسى عليه السلام اليه وقد جعل الله النار عليه برداً وسلاماً.

فلما رأت المحاح فرعون في الطلب وضعتته بوحى من الله في التابوت و ألتقتته في اليم.

[فَأَلْتَقَطَهُ ءِالُ فِرْعَوْنَ] وكان لفرعون قصورٌ على شطّ النيل فلما ألتقتته في النيل و ضرب به الماء نظر فرعون من قصره ومعه ءاسية امرأته الى سوادٍ في النيل ترفعه الامواج والرياح تضربه حتى جاءت به الى باب قصر فرعون فامر فرعون بأخذه فأخذوه رفع اليه، فلما فتحه وجد فيه صبياً.

فقال: هذا اسرايلى فالتقى الله في قلب فرعون لموسى عليه السلام محبة شديدة و كذلك في قلب ءاسية و اراد فرعون ان يقتله فقالت ءاسية: لا تقتلوه كما

١. مجمع البيان ج ٨-٧ ص ٢٤٠ - ٢٤١ و تفسير البضاوى ج ٢ ص ١٨٧

سيجيء (١).

[لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا] اللام للعاقبة او للغاية لكنه اتى بها ليكون تهكماً بهم [اِنَّ فِرْعَوْنَ] تليل للسابق [وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا] كانوا خاطئين [اى عاصين لربهم] وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ] .

قيل: قال فرعون قرّة عين لك لالى [لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا] أَوْ نَتَّخِذْهُ وَوَلَدًا] قالت ذلك لأنها لم يكن لها ولد ولا لفرعون [وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ] انه موسى عليه السلام الذى خراب ملكهم بيده.

[وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا] خالياً من العقل لغلبة الدهشة او خالياً من كل شيء الا من ذكر موسى عليه السلام او من الحزن لا تكالها على وعد الله او فارغاً من تذكر الوحي الذى اوحتة الله تعالى اليه بنسيانها الوحي.

و قرئ فزعاً بالفاء و الزاء المعجمة والعين المهملة، و قرعاً بالقاف و الرّاء والعين المهملتين، و فرغاً بالفاء و الرّاء المهملة او الغين المعجمة، و الكلّ مناسب ههنا.

[اِنْ كَادَتْ] انها كادت [لَتُبْدِيَ] غمها [بهى] او لتبدي بخبره على ان يكون الباء للتعدية دون الهمزة.

وقيل: انها كادت تبدي امرها عند مادعاها فرعون للرضاع سروراً به. [لَوْ لَا اَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا] حتى لا ينزعج ولا يضطرب فى فراغه لفراق موسى عليه السلام [لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] المصدقين بالوحي و صدق الوعد او من المؤمنين بالله.

[وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ ي] بعد ما لقتته في البحر ومضى عليه ثلاثة أيام كما في الخبر [قُصِيهِ] تجسسى اثره حتى ترى ما حاله و ما فعل به فذهبت الى قصر فرعون [فَبَصَّرْتُ بِهِ ي] ابصرته [عَنْ جُنُبٍ] عن بعيدٍ [وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ] انها اخته او لا يشعرون بنظرها اليه.

[وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ] اي قبل مجيء اخته بثلاثة أيام كما مضى وكان فرعون اغتم لذلك غمًا شديدًا [فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ] فقالوا نعم؛ فجاءت بأمها فلما اخذته بحجرها والقمته ثديها التقامة وشرب ففرح فرعون واهله واكرموا امه فقال فرعون لها: ربّيه لنا فاتنا نفعل بك ونفعل.

[فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ] برده اليها [وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ] اي اكثر الخلق او اكثر قوم فرعون [لَا يَعْلَمُونَ] ان وعد الله حق او ليس لهم علم. [وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ] قدمضى في سورة الانعام بيان الاشدّ [وَأَسْتَوَىٰ].

قيل: المراد ببلوغ الاشدّ بلوغ ثلاث وثلاثين سنة، وبالاستواء بلوغ الاربعين^(١).

او المراد ببلوغ الاشدّ شدة تمام القوى والاعضاء كما ينبغى واوّل زمان بلوغ ثمان عشرة سنة.

[ءِ اتَيْنَاهُ حُكْمًا] دقة في العمل بحيث يعجز عن مثل عمله امثاله [وَعِلْمًا] عظيمًا التتوين للتفخيم.

[وَكَذَلِكَ نَجَزِي الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ] يعنى بعد ما استوى و ذلك ان بنى اسرائيل كانوا فى الشدة و البلاء و كانوا يستريحون الى اخبارهم بمجيء موسى عليه السلام و هلاك فرعون فخرجوا ذات ليلة مقمرة الى شيخ لهم عنده علم فقالوا: كئنا نستريح الى الاحاديث فحتى متى نحن فى هذا البلاء؟! قال: والله انكم لاتزالون فيه حتى يجيىء الله بسلام عن ولد لاوى بن يعقوب اسمه موسى عليه السلام بن عمران، غلام طوال جعد، فبيناهم كذلك اذا قبل موسى عليه السلام يسير على بغلة حتى وقف عليهم فرفع الشيخ رأسه فعرفه بالصفة فقال له: ما اسمك؟

قال: موسى عليه السلام، قال: ابن من؟ - قال: ابن عمران، فوثب اليه الشيخ فأخذ بيده فقبلها و ثاروا الى رجله فقبلوها فعرفهم و عرفوه و اتخذ شيعته كذلك ماشاء الله و قدظن قوم فرعون به و دخل المدينة اى مصر او مدينة اخرى من ارض مصر.

[عَلَىٰ حِينٍ غَفَلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا] قيل: حين القيلولة، او بين المغرب و العشاء، او كان يوم عيد لهم و قد اشتغلوا بلعبهم و انما دخل على حين الغفلة لان موسى عليه السلام بعد كبره يركب فى موكب فرعون و جاء ذات يوم ليركب قيل له: ان فرعون ركب فركب فى اثره فلما كان وقت القائلة دخل المدينة ليقبل. و قيل: ان بنى اسرائيل كانوا يجتمعون الى موسى عليه السلام و يستمعون كلامه فاشتهر ذلك منه و اخافوه و كان لا يدخل مصر الا حين غفلة اهلها.

و قيل: ان فرعون بعد ما اشتهر ذلك منه امر باخراجه من البلد^(١).
[فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَتِلَانِ] اى يختصمان [هَذَا مِنْ

شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغْثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى
الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ [بجمع كَفَّهُ او بعصاه كما قيل
[فَقَضَىٰ عَلَيْهِ] فقتله.

[قَالَ] موسى ﷺ [هَذَا] الاقتتال او تعجيل قتله او هذا الكافر
[مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ وَعَدُوٌّ] لبني ادم [مُضِلُّ مُبِينٌ] لكن قوله
تعالى.

[قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ وَ إِنَّهُ هُوَ
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ] يدل على ان مقصودة ان هذا القتل الصادر من عمل
الشيطان؛ و هذا لا ينافي ما عليه الشيعة من عصمة الانبياء فان الانبياء ﷺ
معصومون من المعاصي لا من ترك الاولى.

و بعبارة اخرى انهم معصومون من الذنوب التي هي ذنوب بالنسبة الى
غيرهم لا من الذنوب التي هي ذنوب بالنسبة اليهم فان حسنات الابرار سيئات
المقربين، و توبة الانبياء ﷺ من الالتفات الى غير الله فلا غير و ان يكون
موسى ﷺ عد فعله يعني تعجيله في قتل من استحق القتل من دون ملاحظة
المفاسد التي تترتب عليه دنياً له و استغفر منه و نسب الظلم الى نفسه مع انه كان
مستحقاً للقتل، و بعد ما فرغ من استغفاره لترك الاولى نظر الى قوته.

و [قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ] من القوة التي اقدر بها على القتل
بوكز [فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ] كما صارت ظهيراً في هذه الكثرة.
[فَأَصْبَحَ] موسى ﷺ في يوم الثاني [فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا] من
فرعون و قوم لشياع خبر اجتماع السبطى عليه و شياع قتله القبطى [يَتَرَقَّبُ]
الاخبار من فرعون و قومه في حقه.

[فَإِذَا الَّذِي اُسْتَنْصَرَهُ وَ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ] قَالَ لَهُ وَ

مُوسَىٰ إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ [قاتلت بالامس رجلاً وتقاتل اليوم الآخر.
] فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ
 يَمْوَسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ [قيل: لما قال
 موسى ﷺ انك لعوى مبين هم ان يؤذيه.

و قال: لا ودينك فلما اراد ان يبطش بالقبطى ظن السبطين انه اراد ان
 يبطشه فقال الاسرائيلي: اتريد ان تقتلني [الى اخره).

وقيل: قال القبطى ذلك (١).

[إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ
 تَكُونَ مِنَ الْمَصْلُحِينَ وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدْيَنَةِ] [اخرها
] يَسْعَى [يسرع في السير و ذلك ان خبر قتل القبطى وصل الى فرعون
 فتشاورا فامر فرعون بقتل موسى ﷺ وبعث في طلبه وكان الرجل ابن عم
 فرعون او ابن عم موسى ﷺ وهو مؤمن ءال فرعون كان مؤمناً وكاتماً لا يمانه
 ستمائة سنة وكان خازناً لفرعون وكان اسمه حزقيل.

و قيل: شمعون وقيل: سمعان (٢).

[قَالَ يَمْوَسَىٰ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتُرُونَ بِكَ] [يتشاورون في اخذك و
 قَتَلِكَ] [لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ] [من ارض مصر] [إِنِّي لَكَ مِنَ
 النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ
 الظَّالِمِينَ وَمَا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي
 سَوَاءً أَلَسَّبِيلِ] [في ديني ودنياي، ومدين لم يكن في سلطان فرعون وسمى

١. الصافي ج ٤ ص ٨٥-٨٤ وكمال الدين وتمام النعمة ج ١ ص ١٤٩ ح ١٢

٢. مجمع البيان ج ٨-٧ ص ٢٤٦

باسم مدين بن ابراهيم.

قيل: كان بينه وبين مدين مسيرة ثلاثة ايام.

وقيل: مسيرة ثمانية ايام ولم يكن موسى عليه السلام يعرف الطريق ولذلك قال: عسى ربّي ان يهديني سواء السبيل ولعله كان طالباً لشعيب عليه السلام و اراد مدين لملاقاة شعيب.

وقيل: انه لم يقصد موضعاً بعينه لكنه وقع على طريق مدين، وقيل: دله

ملك على طريق مدين ^(١).

[وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ] وهو بئر كانت لهم [وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْتَقُونَ] لمواشيهم من البئر [وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ] تمنعان غنمها عن الماء.

[قَالَ مَا خَطْبُكُمَا] ماشأنكما تذودان اغنامكما عن الورود [قَالَتَا لَا نَسْقِي] اغنامنا عند مزاحمة الناس [حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ] قرى من باب الافعال ومن الثلاثي المجرد ومنتظر فضول الماء فنسقى به ولا نقدر نحن على السقى من البئر.

[وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ] لا يقدر على ان يتولى السقى بنفسه [فَسَقَىٰ] اغنامها [لَهُمَا].

قيل: رفع حجراً كان على بئر كان لا يقدر على رفع ذلك الحجر عنها الا عشرة رجال وسألهم ان يعطوه دلواً فناولوه دلواً. وقالوا له: انزح ان امكنك وكان لا ينزحها الا عشرة فنزحها وحده و سقى لهما بدلوا واحدة وكان لهما كل منذ ثلاثة ايام ^(٢).

٢. مجمع البيان ج ٨-٧ ص ٢٤٨

١. مجمع البيان ج ٨-٧ ص ٢٤٧

[ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ] وهو جائع [فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ] هو الجوع الذي به يطلب الانسان الغذاء وبالغذاء يكون بقاؤه و تعيَّشه و لولا الجوع لا يطلب الغذاء فلا يتيسر له التَّعْيِشُ والعبادة و يكون مريضاً محتاجاً الى المعالجة.

[فَقِيرٌ] اي محتاج الى الغذاء.

قيل: سأل نبي الله ﷺ فلق خبزٍ يقيم به صلبه (١).

و عن عليّ بن ابي طالب: ما سأله الاّ خبزاً يأكله لانه كان يأكل بقلة الارض لقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزّالة و تشدّب لحمه (٢) فأجابه الله حيث سأل شعيب بن ابي صالح عن بنتيه بعد عودهما سبب سرعة عودهما فقصّتا له القصة .

فقال لاحديهما: ادعيه فذهبت اليه كما قال تعالى [فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ] بحيث لا يمكنه الكلام ولا المشي على ما ينبغي بين يدي الرجال [قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا] فلما قالت اجر ما سقيت لنا كره ذلك موسى بن جعفر و اراد ان لا يتبعها ولكن لم يجد بداً من متابعتها لجوعه و خوفه.

فخرج معها و كانت الرّيح تضرب ثوبها فتبين لموسى بن جعفر عجزها، فجعل يعرض عنها مرّة و يغضّ مرّةً فنادها يا امّ الله كوني خلقي و اريني الطّريق بحصاةٍ فانا من قوم لا ينظرون من ادبار النساء فلما دخل على شعيب بن ابي صالح اذا هو بالعشاء مهياً.

١. مجمع البيان ج ٨-٧ ص ٢٤٨

٢. تفسير القمّي ج ٢ ص ١٣٧ نهج البلاغه ص ٢٢٦ خطبه ١٦٥

فقال له شعيب: اجلس يا شاب فتعش فقال له موسى عليه السلام: اعوذ بالله، قال شعيب عليه السلام: ولم ذاك الست بجائع؟ قال: بلى ولكن اخاف ان يكون هذا عوضاً لما سقيت لهما وانا من اهل بيت لانبيع شيئاً من عمل الآخرة بملاً الارض ذهباً.

فقال له شعيب عليه السلام: لا والله يا شاب ولكنّها عادتي وعادة اباي نقرى الضيف ونطعم الطعام، فجعل يأكل ثم قص قصته كما قال تعالى.
[فَلَمَّا جَاءَهُ وَوَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ] شعيب [لَا تَخَفْ
مَجُوتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ] لان ارضنا ليست في مملكته [قَالَتْ
اِخْدِنِيهَا يَأْتِ اسْتَجْرُهُ] لرعى الغنم [ان خير من استجرت
[هذا [القوي الامين] اتى باسم الظاهر مقام الضمير للدلالة على وصفه
الذين هما سبب استيجاره قال شعيب عليه السلام اما قوته فقد عرفته برفع الحجر الذي
لا يرفعه الا عشرة و باستقاء الدلو التي لا يستقيها الا عشرة فمن اين عرفت
امانته؟

قالت: اتى كنت قدّامه فقال: كوني في خلني ودليني على الطريق بالحصاه فاتا من قوم لا ينظرون في اعجاز النساء فمن هذا عرفت امانته.
فَلَمَّا قَالَتْ ذَلِكَ زَادَهُ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيهِ وَ [قَالَ اِنِّي اُرِيدُ اَنْ اُنْكَحَكَ
اِخْدِي اَبْنَتِي هَتَيْنِ عَلَيَّ اَنْ تَاْجُرْنِي ثَمْنِي حِجَجٍ فَاِنْ اَتَمَمْتَ
عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا اُرِيدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ
اللّٰهُ مِنَ الصّٰلِحِينَ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ اَيُّمَا الْاَجْلَيْنِ
فَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ] يعني لا اجعل
السنتين جزء الصداق بل اجعلها تفضلاً منك.

قيل: لم يجعل ذلك مهراً بل انكحها على مهر وجعل ذلك شرطاً.

وقيل: بل جعل ذلك مهراً، وما في اخبارنا يدلّ على انه جعل ذلك مهراً.
 فعن الصادق عليه السلام انّ عليّاً قال: لا يحلّ النكاح اليوم في الاسلام باجارة
 بان يقول: اعمل عندك كذا وكذا سنةً على ان تزوّجني اختك او ابنتك قال: هو
 حرام انّه ثمن رقتها وهي احقّ بمهرها ^(١).

وهذا المعنى اخباراً اخر كثيرة، وورد في اخبارنا انّ المنكوحه كانت
 صغراهما وهي التي قالت انّ ابي يدعوك وقالت: يا ابت استاجره و انّ
 موسى عليه السلام قضى او في الاجلين ^(٢).

[فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ] في حديث قال موسى عليه السلام لشعيب عليه السلام
 بعد مارعى له عشر سنين: لا بدّ لي ان ارجع الى وطني وامّي و اهل بيتي فمالى
 عندك؟

فقال شعيب عليه السلام: ما وضعت اغنامي في هذه السنّة من غنم يلق فهو لك
 فعمد موسى عليه السلام عند ما اراد ان يرسل الفحل على الغنم الى عصاه فقشر منها
 بعضها وترك بعضها وغزّزها في وسط مربع الغنم و التى عليها كساء ابلق ثمّ
 ارسل الفحل على الغنم فلم تضع الغنم في التلك السنّة الا بلقا فلما حال على الحول
 حمل موسى عليه السلام امرأته وزوّد شعيب عليه السلام من عنده و ساق غنمه.

فلما اراد الخروج قال لشعيب عليه السلام: ابغى عصاً تكون معي وكانت عصي
 الانبياء عليهم السلام عنده قدورثها مجموعة في بيتٍ فقال له شعيب عليه السلام: ادخل هذا البيت
 وخذ عصا من بين العصي فدخل فوثبت اليه عصا نوح ابراهيم عليه السلام وصارت في
 كفّه فأخرجها ونظر اليها شعيب عليه السلام.

فقال: ردّها وخذ غيرها، فردّها ليأخذ غيرها فوثبت اليه تلك بعينها،

٢. الصّافي ج ٤ ص ٨٧

١. الصّافي ج ٤ ص ٨٨ و من لا يحضره الفقيه ج ٣ ص ٤٢٣ ح ٤٤٧١

فردّها حتىّ فع ذلك ثلاث مرّاتٍ، فلمّا رأى شعيب عليه السلام ذلك قال له: اذهب فقد خصّك الله عزّ وجلّ بها فساق غنمه فخرج يريد مصر فلمّا صار في مفازة ومعه اهله اصابهم برد شديد وريحٌ وظلمة وجهنّ الليل.

فنظر موسى عليه السلام الى نارٍ قد ظهرت كما قال الله تعالى فلمّا قضى موسى الاجل (الآية).

[وَسَارَ بِأَهْلِهِ] وجهنّ الليل وتفرّقت ماشيته واصابهم برد وريح وابتليت زوجته بالطلق كما قيل ^(١).

[ءَأَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا].

اعلم، انّ الله اذا اراد بعبدٍ خيراً ابتلاه اولاً بشدائد سدّت جهات حيله وقطعت طرق رجاء خياله من غير الله حتىّ اضطرّ الى التوجّه الى الله وسأله بلسان حاله او قاله فيجيبه تعالى على حسب استعداده واستحقاقه، لانه يجب المضطرّ اذا دعا بحاله او قاله، كما اراد مقام الرسالة لموسى عليه السلام فابتلاه بظلمة الليل والسحاب وبالثلج والبرد وتفرّق الماشية ووضع حمل الاهل وعدم ظهور النار من زناده حتىّ انقطع جهات حيل خياله وطرق رجائه فاضطرّ الى التوجّه الى جهة غيبه.

فانّ موسى عليه السلام لما اضطرّ الى التوجّه الى جهة غيبه ظهر له من جانب طور النفس الّذى هو البقعة المباركة والجانب الايمن من النفس نور بصورة النار الظاهرة من الشجرة وقد ظهرت تلك النار وتلك الشجرة في جبلٍ كان يسمّى بالطور او سمى بعد ذلك بالطور، وقدمضى الاختلاف في محلّ ذلك الجبل فلمّا ءانس من جانب الطور ناراً توجّه اليه واطمئنّ من استيحاشه ولما اطمئنّ من

١. الصّافي ج ٤ ص ٨٧ و تفسير القمّي ج ٢ ص ١٣٩

استيحاشه.

[قَالَ لِأَهْلِهِ أَمْكُثُوا إِنِّي ءَأَنْسْتُ نَارًا] تسليية لها وتسكيناً

لفزعها ووحشتها.

[لَعَلِّي ءَأْتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ] اى بخبر الطريق او خبر النار

وصاحبها او خبر من نانس به او خبر المعمورة.

[أَوْ جَذْوَةٌ مِّنَ النَّارِ] فى الجذوه ثلاث لغات؛ بتثليث الجيم وقرئ

بها وهى القطعة المشتعلة من النار او الجمرة او الجذمة التى هى قطعة خشب متوقدة

بالنار بعضها يكون ناراً وبضعها خشباً غير مشتعل.

[لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ

الْأَيْمَنِ] اى ايمين موسى عليه السلام او ايمين النفس او هو وصف من ايمين بمعنى البركة [

فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ] كثيرة الخبر لانها من الشام وبركة اراضى الشام

ظاهرة؛ وكذا بركات طور النفس .

عن الصادق عليه السلام شاطئ الوادى الايمين الذى ذكره الله تعالى فى

القرءان هو الفرات، والبقعة المباركة هى كربلاء ^(١).

[مِنْ الشَّجَرَةِ] قيل: كانت نابتة على الشاطئ؛ [أَنْ يَمُوسَى

إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ] ذكر فى الحديث: انه اقبل نحو النار يقتبس

منها فاذا شجرة ونار تلتهب عليها، فلما ذهب نحو النار يقتبس منها اهوت اليه

ففزع وعد او رجعت النار الى الشجرة.

فالتفت اليها و قدرجعت الى الشجرة، فرجع الثانية ليقتبس فاهوت نحوه

فعد او تركها، ثم التفت و قدرجعت الى الشجرة فرجع اليها الثالثة فاهوت اليها

١. الصافي ج ٤ ص ٨٩ و تهذيب الاحكام ج ٦ ص ٣٨ ح ٢٤

فعدا ولم يعقب الى لم يرجع فناداه الله عز وجل ان يا موسى عليه السلام انى انا الله رب العالمين قال موسى: فما الدليل على ذلك؟

قال الله عز وجل: ما في يمينك يا موسى؟

قال: هي عصاى، قال: القها يا موسى فالقيها فاذا هي حية تسعى، ففزع منها موسى وعدا؛ فناداه الله عز وجل: خذها ولا تخف انك من الامنين، وقدمضى وجه تكرار هذه القصة اكثر من سائر القصص، ووجه اختلاف الالفاظ المكررات لكون الحكايات ترجمات للمحكى، والترجمة تؤدى بالفاظ مختلفة او لكثرة السؤال والجواب والاقوال فى المحكى وقد نقل فى كلما ذكر القصة بعض من المحكى.

[وَأَنْ أَلْقِ] عطف على ان يا موسى [عَصَاكَ] فألقيها فصارت

حية حية متحركة.

[فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ] هى الحية التى تكون كحلاء

العينين لاتوذى [وَلَّى مُدْبِرًا] ولم يكن خوفه عليه السلام من النار وعدوه منها ولاخوفه من الحية نقصاً، بل الخوف منه فى مثل تلك الحال التى انسلخ فيها من كل الكثرات ورجع الى مقام الوحدة يدل على كماله وقوة نفسه فى مقام بشريته لعدم زوال كثراته وعدم فنائه عن اهل مملكته فى مثل تلك الحال التى يفنى كل من حصلت له عن جميع كثراته و عن جميع اهل مملكته ولايحفظ حق شىء من كثراته.

و حق البشرية الخوف والفرار من النار المحرقة ومن الحية الموزية وحفظ حقوق الكثرات فى مثل تلك الحال من اتم الدلائل على الكمال، وهكذا الحال فى طلب الدليل بعد سماع انى انا الله من الشجرة.

[وَلَمْ يُعَقِّبْ] لم يلتفت الى عقبه او لم يرجع على عقبه بخلاف حال

فراره من النار [يَمُوسَى] قيل او نودى يا موسى [أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ
إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ] من المخاوف.

[أَسْلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ] يعني
من غير علة البرص فادخلها في حبيبه واخرجها منه فاضاءت له الدنيا
[وَأَضْمَمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ] من اجل الرهب حتى يسكن
خوفك فان وضع اليد والعضد على القلب يعين على سكونه عن اضطرابه.
[فَذَنْكَ] قرئ بتخفيف التون والتشديدها [بُرْهَنَانِ] اى احياء
العصا و ابيضاض اليد ناشئان.

[مِنْ رَبِّكَ] منتهيان [إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ] انهم كانوا
قَوْمًا فَسِيقِينَ [لَمَّا اسْتَفَادَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ] ان انتهاء البرهانين الى فرعون وملائته
ليس الا على يده.

[قَالَ] فى الجواب استعفاءً او طلباً للمظاهرة بهارون على ماضى عند
قوله فأرسل الى هارون ^(١) من سورة الشعراء ان الظاهر ان موسى عليه السلام
استعفى اولاً وبعد ردعه من استغفائه طلب المظاهرة بأخيه.
[رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ اَنْ يُقْتُلُونِ وَاَخِي
هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا] الردء العون
والمادة والعدل الثقيل، وقرئ رداً بتخفيف الهمزة.

[يُصَدِّقُنِي اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُكَذِّبُونِ] ولا ينطلق لسانى فى ردّهم
وردعهم وان اتيت بحجة فى جوابهم بلسان غير طلق لا يقبلوا منى لقتلى منهم
نفساً وغيظهم على.

[قَالَ] اجابةً لمسؤله [سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا] اجابة من مسؤله وتفضل عليه بالزيادة على مسؤله اعنى وعد النصر لهما وعدم وصول الضرر منهم اليها.

[فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا] بضرٍ [بِأَيَّتِنَا] البأسبيبة والظرف متعلق بلا يصلون او بالغالبون [أَنْتُمْ وَمَنْ أَتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ] فاطمأنّ موسى عليه السلام بوعدته تعالى وذهب الى فرعون.

[فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيٰتِنَا بَيِّنٰتٍ] الباء للتعدية او للمصاحبة.

والمراد بالآيات العصا واليد البيضاء وجمعها لانّ فى كلّ كان دلالات على صدقه فى رسالته وتوحيد الله، او المراد هاتان مع الحجج الدّالة على صدقه.

[قَالُوا] جهلاً وعناداً [مَا هٰذَءِ الْآ سِحْرٌ] الذى ادّعاه من توحيد الاله [مُفْتَرًى] وَمَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِيْ ءَابَايْنَا الْاَوَّلِينَ وَقَالَ [وقرى بغير واو] [مُوسَىٰ] بعد ما انكروه وانكروا رسالته ولم يقبلوا معجزاته وحججه مستشهداً بالله و علمه.

[رَبِّىْٓ اَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدٰى مِنْ عِنْدِهٖى وَمَنْ تَكُوْنُ لَهُ و عَاقِبَةُ الدّٰرِ] يعنى العاقبة المحمودة كانّ العاقبة الغير المحمودة ليست بعاقبة عرض بنفسه كأنّه قال ربّى اعلم بانّى جنّت بالهدى وانّ لى العاقبة المحمودة فلا ابالى بردكم وانكاركم.

[إِنَّهُ و لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُونَ] حقّ العبارة ان يقول وبمن لا يجيىء بالهدى ولا يكون له عاقبة الدّار لكنّه عدل اليه تعريضاً بهم واثباتاً لظلمهم ونفيّاً للهدى وحسن العاقبة عنهم بالبرهان .

كأنه قال: انه يفلح الظالمون بالهدى وحسن العاقبة وانتم ظالمون بانكار الله الذى هو خالق الخلق و عبادة غيره وانكار رسالتي.

[وَقَالَ فِرْعَوْنُ] بعد ما عجز من الحجّة وخاف عن المعارضة لاجل الحيّة مقبلاً على قومه تخليطاً عليهم وتسكيناً لنفسه عن الخوف [يَأْتِيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي] هذا الكلام منه يدل على عجزه عن الحجّة وغاية خوفه من موسى ﷺ وعصاه حيث لم يدع الالهة لنفسه صريحاً ونفى علمنه بالاله الذى ادعى موسى و اظهر شكّه الذى هو الاقرار بالعجز عن الحجّة وهى كلمته الاولى التى اخذه الله تعالى عليه وكلمته الاخرة قوله: انا ربكم الاعلى وكان بين الاولى والاخرة اربعون سنة؛ كما نسب الى الخبر و لما ظهر عجزه عن الحجّة و خوفه من موسى ﷺ اراد التّوبة على قومه بان الاله الذى ادّعاه موسى ﷺ ان كان حقاً كان مثلى فى جهة و مكان و كان يمكن لى الوصول اليه.

فقال: [فَأَوْقِدْ لِي] اى للبناء لى [يَهْمَنُ عَلَى الطّينِ]

لتحجير الطّين.

قيل: انه كان اول من عمل الاجر^(١) [فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا] قصرأ عالياً الى عنان السماء [لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِي مُوسَى] ولو لم يكن مقصوده التّويه ما تكلم بمثل هذا الكلام.

فانه كان حكيماً عالماً بانه لا يمكن بناء قصرٍ يمكن الوصول منه الى

السماء.

[وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ وَمِنَ الْكٰذِبِينَ]

و جملة الطالبين بانّ تقديم امر الله على امر الناس يعنى على امر نفس العامل ؛
فانه من جملة امر الناس لا اختصاص له بائمة الهدى فقط.

بل كل فرد من افراد الناس امام لأهل مملكته و كل فعل يصدر منه اما
المنظور فيه امر الله و حكمه قبل النظر الى امر نفسه و حكمها او المنظور فيه امر
نفسه و حكم نفسه قبل النظر الى امر الله و حكمه.

فان كان الاوّل كان اماماً يهدى بأمر الله لأهل مملكته قبل أمر نفسه، و
ان كان الثّاني اماماً يدعو اهل مملكته الى النار، مثلاً اذا كان لك شريك في قصعة
ثريد و كنت جائعاً و لم يكن الثريد كافياً لك و لشريكك او كان في القصعة شيء
لذيذ و لم يكن اللذيذ كافياً لكما و كان ارادتك ان لاتأكل ازيد من شريكك بل
تريد ان تأكل مساوياً له او اقلّ بان تؤثره على نفسك و لم يكن مقصودك المراءة
او التمدّح او غير ذلك من اغراض النفس كنت من القسم الاوّل.

و ان لم تكن كذلك كنت من القسم الثّاني، فاوصيكم اخواني و نفسى
بعدم الغفلة عن ذكر الله عند فعالكم فانكم ان تكونوا متذكرين لله عند الفعال
امكن لكم تذكّر امر الله ونهيه عند كل فعل و ترك.

[وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنصَرُونَ] لانّ النصر حينئذٍ محصور في الله
و هؤلاء لا اتصال لهم بالله بتوسّط خلفائه لانكارهم الله و خلفاءه
[وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً] اللعنة الطرد من الرّحمة او قول:
اللهمّ العنهم، وقوله تعالى في هذه الحيوّة الدّنيا ان كان حالاً من المفعول كان
المعنى اتبعناهم طرداً من الرّحمة او لعن اللاعنين حالكونهم في هذه الحيوّة الدّنيا
وهذه اوفق بمقابلة ما يأتي وان كان متعلّقاً باتبعناهم او باللعنة او حالاً من اللعنة
كان المعنى اتبعناهم لعنة من غير تعرّض بكونهم في الدّنيا او في الآخرة.

[وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِّنَ الْمُقْبُوحِينَ] كناية عن عدم شمول

رحمته تعالى لهم ونزول نعمته بهم يوم القيامة [وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى
الْكِتَابَ] النبوة والرسالة واحكامهما او التوراة [مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا
الْقُرُونَ الْأُولَى] مثل قوم نوح وهود وصالح و ابراهيم وشعيب عليهم السلام او المراد
بالقرون قوم فرعون فانهم كانوا ائمةً عديدةً اهلكوا بالغرق.

[بَصَائِرَ] جمع البصيرة بمعنى الحجّة فانها مابه يبصر القلب، وبصائر
حال او بدل من الكتاب.

[لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهِمْ يَتَذَكَّرُونَ] [نسب الى النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال: ما اهلك الله قوماً ولا قرناً ولا امة ولا اهل قرية بعذاب من السماء منذ
انزل التوراة على وجه الارض غير اهل القرية التي مسخوها قرده الم تر ان الله
تعالى وقال: ولقد ءاتينا موسى الكتاب (الاية)^(١).

[وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ] اى بجانب الجبل الذى هو الطور او
الوادى الذى فيه الطور الغربى منك او من موسى عليه السلام فان الجبل على قول انه
كان فى الشام كان غربياً بالنسبة الى مكة والمدينة وبالنسبة الى مصر ومدين، او
المعنى وما كنت بجانب الطرف الغربى من الطور.

[اِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ] انهيينا اليه امر النبوة حين استنبئناه
بعد الرجوع الى مصر او امر التوراة والواحا حين اعطيناه فى الطور او امر نور
الولاية حين اندك الجبل وخر موسى عليه السلام صعقاً واهلك قومه السبعين فان الكل
من الاخبار مغيبات التي لاتعلم الا بطريق الوحي او اخبار من شاهدها.

[وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ] لها حتى تعلمها بالشهود
[وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا] اى لكننا او حينها اليك فنعلمها كما هو وليس من

شهودك ولامن السماع ممن يشهدنا ولامن اخبار من يخبرها صحيحاً لأننا انشأنا.

[قُرُونًا] امماً كثيرة متتابعة [فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ] فلم يبق ممن شهدها احد و لم يبق ممن اطلع عليها من طريق الاخبار الصحيحة احد حتى يخبرك بها.

و لم يبق الاخبار على صحتها بل تغيرت وانحرفت فلم يكن علمك بها صحيحاً الا من طريق الوحي فالمستدرك في الحقيقة هو وحي تلك الاخبار فحذف وادخل اداة الاستدراك على علة اثبات الوحي.

[وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ] قرية شعيب عليه السلام
[تَتَلَوُا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا] الجملة صفة ثاويًا او مستأنفة وعلى الاستيناف فالضمير المجرور لاهل مدين او لاهل مكة والمعنى أنك لم تكن في اهل مدين حتى يكون اخبارك عنهم عن شهود وليس يخبرك احد بأخبارهم الصحيحة لتطول الازمنة وانداس الاخبار وتحريفها فليس اخبارك عنهم الا بالوحي الذي ليس الا للرسول.
[وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ] لك فاخبارك يكون بوحي منا و المستدرك ههنا ايضاً هو الوحي لكنه ادخل اداة الاستدراك على الارسال لانه المقصود من الايجاء اليه.

[وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا] موسى عليه السلام بنداء انى انا الله او بالنداء الذى سمعه اصحابه السبعون او نادينا امّتك وهم في اصلاب الرجال وارجام النساء كما يأتى.

[وَلَكِن] اخبرك ربك بذلك [رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ] بذلك الخبر او ليكون دليلاً على رسالتك فتندبر بعد ثبوت رسالتك.

[قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ] وقوعهم في زمان

الفترة واندراس ءاثار الانبياء ﷺ السّالفة [لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ] مبدئهم معادهم وثوابهم و عقابهم.

عن النبي ﷺ لما بعث الله عزّ وجلّ موسى بن عمران و اصطفاه نجياً و فلق له البحر و نجى بنى اسرائيل و اعطاه التوراة و الالواح رأى مكانه من ربّه عزّ وجلّ.

فقال: ربّ لقد اكرمتني بكرامةٍ لم تكرم بها احداً من قبل فقال الله جلّ جلاله: يا موسى اما علمت انّ محمداً ﷺ افضل عندي من جميع ملائكتي و جميع خلقي.

قال موسى ﷺ: يا ربّ فان كان محمداً ﷺ اكرم عندك من جميع خلقك فهل في ءال الانبياء اكرم من ءالى؟

قال الله جلّ جلاله: يا موسى ﷺ اما علمت انّ فضل ءال محمداً ﷺ على جميع ءال النبيين كفضل محمداً ﷺ على جميع المرسلين ، فقال موسى ﷺ: يا ربّ فان كان ءال محمداً ﷺ كذلك فهل في امم الانبياء ﷺ افضل عندك من امتي؟ ظللت عليهم الغمام، و انزلت عليهم المنّ و السّلوى، و فلق لهم البحر؟ فقال الله جلّ جلاله: يا موسى اما علمت انّ فضل امّة محمداً ﷺ على جميع الامم كفضله على جميع خلقي قال موسى ﷺ: يا ربّ ليتني كنت اراهم فأوحى الله عزّ وجلّ اليه: يا موسى لن تراهم و ليس او ان ظهورهم ولكن سوف تراهم في الجنان جنّات عدنٍ و الفردوس بحضرة محمداً ﷺ في نعيمها يتقلّبون و في خيراتها تبيجّحون.

افتحّب ان اسمعك كلامهم؟ قال: نعم ءالهي، قال الله جلّ جلاله: قوم بين يديّ و اشدّد مئزرك قيام العبد الذليل بين يدي الملك الجليل؛ ففعل ذلك موسى ﷺ فنادى ربّنا عزّ وجلّ: يا امّة محمداً ﷺ؟

فأجابوا كلهم وهم في اصلاب ءابائهم و ارحام امهاتهم: لبيك لبيك
لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة والملك لك، لا شريك لك، قال: فجعل الله
عز وجل تلك الاجابة شعار الحاج، ثم نادى ربنا عز وجل: يا امة محمد ﷺ ان
قضائي عليكم ان رحمتي سبقت غضبي، و عفوى قبل عقابي.

فقد استجبت لكم قبل ان تدعوني، واعطيتكم من قبل ان تسألوني، من
لقيني بشهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً ﷺ عبده ورسوله
صادق في اقواله محقق في افعاله، و ان علي بن ابي طالب ﷺ اخوه و وصيه من
بعده و وليه و يلتزم طاعته كما يلتزم طاعة محمد ﷺ و ان اولياءه المصطفين
الطاهرين المطهرين المثابين بعجائب آيات الله و دلائل حجج الله من بعدهما
اولياءه ادخله جنتي و ان كانت ذنوبه مثل زيد البحر.

قال: فلما بعث الله محمداً ﷺ قال: يا محمد وما كنت بجانب الطور اذ
نادينا امتك بهذه الكرامة ثم قال عز وجل لمحمد ﷺ قل: الحمد لله رب
العالمين على ما اختصني به من هذه الفضيلة؛ و قال لامته: قولوا: الحمد لله رب
العالمين على ما اختصنا به من هذه الفضائل^(١).

[وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ^م] اي لولا كراهة ان تصيبهم
مصيبة [بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ] بجهالتهم.

[فَيَقُولُوا] بعد ذلك اعتراضاً علينا واعتذاراً عن جهالتهم [رَبَّنَا
لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا] فنعلم ان لك آيات [فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ
وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ] فلم تصبنا تلك المصيبة بجهالتنا ما ارسلناك اليهم
لعدم استعدادهم واستحقاقهم لرسول مثلك.

١. عيون اخبار الرضا ﷺ ج ١ ص ٢٢٠ ح ٣٠

[فَلَمَّا جَاءَهُمْ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا] اى الرسول او رسالته او كتابه

او معجزاته تأنفوا عنه واستكبروا عن قبول رسالته .

و [قَالُوا] ردّاً لرسالته: [لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى]

من المعجزات الظاهرة من اليد و العصا و فلق البحر او من الكتابة جملة [أ]

قبلوا من موسى ﷺ .

[وَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ] يعنى ليس سؤالهم من

محمد ﷺ مثل ما اوتى موسى ﷺ عن صدق نبيّة و طلب دليل بل كان ذلك منهم

محض تعنت و استكبار عن القبول .

فان اسلافهم لم يقبلوا من موسى ﷺ و هؤلاء اسناخهم فلو اتي بمثل

ما اوتى موسى ﷺ لم يقبلوا، او المعنى يكفر هؤلاء الموجودون من كفار قريش بما

اوتى موسى ﷺ .

[قَالُوا] اى الاسلاف [ساحران] يعنى موسى و هارون ﷺ، و قرئ

سحران على المبالغة، او قال الموجودون محمد ﷺ و موسى ساحران او كتابهما

سحران [تظَهَّرَا] تعاونا او تطابقا.

[وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ] منها او بكل من الانبياء [كَفِرُونَ قُلْ]

هؤلاء الذين هم اسناخ اسلافهم او هؤلاء الموجودين: من كفار قريش [قَاتُوا]

بكتب من عند الله هو اهدى منهما] من كتابى و كتاب موسى

[أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] فى ان موسى و هارون ﷺ او محمداً ﷺ

و موسى ﷺ ساحران او كتابى و كتابه سحران.

[فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ] هذا من قبيل اياك اعنى و اسمعى

يا جاره و الا فهو عالم بدون ذلك.

[أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ] و ليس لهم صدق نبيّة فى سؤالهم و

لا برهان لهم في انكارهم [وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ] يعني لا اضلّ منه؛
فان العبارة وان كان اعمّ من هذا المعنى لكنّه لا يستعمل الاّ فيه فان كان لا اضلّ
منه فلا حاجة معه.

[بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ] الباء للسببية او للمصاحبة و الظرف بيان
لاتّباع الهوى و أنّه لا يكون الاّ بغير هدى، او تقييد بمعنى ان اتّباع الهوى قد يكون
مسبباً من الهدى و امر الله و امر خلفائه و مصاحباً له، و قد يكون مسبباً عن غير امر الله
و امر خلفائه و مصاحباً لغير امر الله.

فان كلّ الافعال الموافقة لمقتضيات النفوس يكون صاحبوها بوجه
متّبعين لأهوية انفسهم فان كانوا في هذا الاتّباع ناظرين الى امر الله و امر خلفائه
كانوا متّبعين لأهوية انفسهم بهدى من الله و الاّ كانوا متّبعين لأهويتهم بغير
هدى فالحذر الحذر اخواني من الغفلة عن الامر الألهى عند فعالكم حتّى
لا تكونوا مصاديق قوله تعالى: و من اضلّ ممّن اتّبع هواه بغير هدى من
الله.

عن الكاظم عليه السلام في هذه الآية يعني من اتّخذ دينه رأيه بغير امام من
ائمة الهدى ^(١)، و عن الصادق عليه السلام مثله ^(٢).

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ] تعليل لكون المتّبع
للهى اضلّ الناس، او لاتّباع الهوى بغير هدى من الله.

[وَلَقَدْ وَصَلْنَا] جملة حالّية واستدراك لمّا توهم من قوله انّ الله
لا يهدى القوم الظالمين أنّه تعالى اهملهم ولم يأت لهم باسباب الهداية يعني انا

١. الصّافي ج ٤ ص ٩٤ و الكافي ج ١ ص ٣٧٤ ح ١

٢. الصّافي ج ٤ ص ٩٤ و بصائر الدّرجات ص ٣٣ باب ٨ ح ١

لانهديهم لعدم قابليتهم وقبولهم والآن فنحن لم نهملهم ووصلنا
[لَهُمُ الْقَوْلَ] في الاحكام والمواعظ والنصائح والعبء و المواعيد بل
 وصلنا لهم الاقوال الحقيقية الذين هم خلفاؤنا في الارض وقدفسر في الاخبار
 بامام بعد امام.

[لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ] ما لهم وما عليهم فلا يتبعون الهوى بغير هدى
 من الله **[الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ]** اي من قبل محمد صلى الله عليه وسلم
 او من قبل القرءان **[هُم بِهِ يُوْمِنُونَ]** لاشك ان جميع اهل الكتاب
 ماء امنوا به ولاشك ان اكثر من امن به لم يكونوا بالوصاف الاتية؛ فالمراد بهم
 الكاملون من مؤمنهم فانهم الذين اتاهم الله الكتاب حقيقة كأن غيرهم كان
 الكتاب فهم عارية او المراد بهم الكاملون من امّة محمد صلى الله عليه وسلم فانهم اتاهم الله
 كتاب النبوة واحكامها ومعرفة المعروف والمنكر من قبل قبول رسالة محمد صلى الله عليه وسلم
 تكويناً.

او المراد بهم الائمة عليهم السلام كما في الاخبار فانهم الكاملون في ان اتاهم الله
 الكتاب تكويناً من اول صباوتهم **[وَإِذَا يُتْلَى]** الكتاب اي احكام النبوة او
 اذا يتلى القرءان **[عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَامَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا]** لما عرفه
 تكويناً من وجودنا **[إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ]** اي من قبل قبول رسالة محمد صلى الله عليه وسلم
 او من قبل القرءان ونزوله او من قبل المتلو وتلاوته.

[مُسْلِمِينَ أَوْ لَكَ يُوْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا]
 الصبر حبس النفس على ما لم تصبر عليه من البلاء والمعصية والطاعة والمؤمن
 اذا امن كان له اجر و اذا حبس نفسه على كتمه و عدم اذاعته في وقت يكون
 الاذاعة شيئاً عليه او على صاحبه او على اخوته، او يكون الاذاعة سبباً للصيت
 والمراية كان له اجر اخر.

[وَيَذُرُّونَ بِالْحُسْنَةِ السَّيِّئَةَ] يعنى بحسنات اقوالهم و افعالهم و اخلاقهم و عقائدهم سيئاتها؛ او بالحسنة بالنسبة الى المسيء سيئة المسيء او بالتقيية سيئة الكفار بالنسبة اليهم او الى صاحبهم او اخوانهم او بالتقيية الاذاعة و بالمداورة التبرز بالمعارضة مع الخلق، او بالحلم جهل الجاهل او بالحسنة من افعالهم البلايا التي قدر عليه او على غيرهم فاتهم في الخلق امان لهم من البلايا؛ و في الاخبار اشارة الى كل ذلك (١).

[وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ] قدمر في اول البقرة تفصيل تام لهذه الكلمة [وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ] اللغو كلما لم يكن له غاية عقلانية دنيوية او اخروية و العاقل لا يركن الى ما لا غاية له عقلانية.
[وَقَالُوا لَنَّا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ] يعنى لا يتعروضون لهم بالرد و الانكار.

[سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ] سلام مودع متتارك [لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ] و صحبتهم لا تتم كانوا اصدقاء للجاهلين فهم مجاهلهم و قالمهم يقولون: لا نبتغى مجالسة الجاهلين.

[إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ] هدايته او من كان محبوباً لك فكيف بغيره و الجملة جواب سؤال ناش من سابقه كأنه صلى الله عليه وسلم قال: هل يكون هداية هؤلاء بسعيي و انا اهديهم؟

او قال صلى الله عليه وسلم: هل ابالغ في هداية ارحامي و احبابي؟
او جواب لسؤاله صلى الله عليه وسلم و جهده في هداية ارحامه خصوصاً على ما نقل من العامة انه نزل في ابي طالب صلى الله عليه وسلم و مبالغة محمد صلى الله عليه وسلم في ايمانه و عدم قبوله (٢).

٢. تفسير التمي ج ٢ ص ١٤٣

١. الكافي ج ٢ ص ٢١٧ ح ١

[وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ] هدايته او من كان محبوباً له
[وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ] اى المستحقين للهداية وانت لاتعلمهم، او لست
اعلم منه بهم او هو اعلم بمن اتصف بالهدى حقيقةً وبمن قبل رسالتك عارياً.

فى اسلام ابى طالب عليه السلام

اعلم، انه نقل بطريق العامة ان الآية نزلت فى ابى طالب عليه السلام وذكروا
اخباراً عديدة فى حقه مشعرة بدمه و عدم اسلامه و ذكر بعض الخاصة ايضاً
بعضاً من اخبارهم التى لا يليق بشأنه.

فان جلاله شأنه عليه السلام اجل و امنع من ان يبلغها عقول الرجال فكيف
بأصحاب البحث و الجدال و ارباب الظن الخيال؟! لانه كما استفيد من الاخبار
انور نوراً و افخم قدراً بعد الانوار الاربعة عشر من جميع الانبياء و
الاولياء عليهم السلام.

وانه كان مستودعاً لودائع الوصاية من جميع الانبياء و الاولياء عليهم السلام
التى ينبغى ان تسلم الى محمد صلى الله عليه وسلم الذى كان خاتم كل الانبياء عليهم السلام و حامل و دائعه
ينبغى ان يكون سنخاً له، و فى مرتبة الشرافة مناسباً له.

وانه كان مربياً لمحمد صلى الله عليه وسلم من اول صباه بل كان مرضعاً له من ثدى نفسه
مدة و انه اخبر كثيراً قبل ولادته و بعدها بولادته و نبوته و شرافته و انه كان من
اوصياء عيسى عليه السلام و ان كل الاوصياء ينبغى ان يكونوا راجعين اليه و اخذين
منه.

روى فى الكتب المعتمدة عن الكاظم عليه السلام انه سئل: اكان رسول الله صلى الله عليه وسلم

محجوباً بابى طالب عليه السلام؟

فقال: لا؛ ولكنّه كان مستودعاً للوصايا فدفعتها اليه.

قيل: فدفع اليه الوصايا على انه محجوج به؟ فقال: لو كان محجوجاً به
 مادفع اليه الوصية، وقيل: فما كان حال ابي طالب عليه السلام؟
 قال: اقرّ بالنبي صلى الله عليه وآله وبما جاء به ودفع اليه الوصايا ومات من يومه ^(١).
 و لو لم يكن في حقه عليه السلام سوى هذا الخبر لكفى في الدلالة على جلالة
 شأنه وفخامة قدره لدلالته على انه كان مستودعاً للوصايا التي ينبغي ان تدفع
 الى محمد صلى الله عليه وآله وانه كان اذاها اليه و مات من يومه.

و روى ان امير المؤمنين عليه السلام كان ذات يوم جالساً بالرحبة والناس
 مجتمعون اليه فقام اليه رجل فقال: يا امير المؤمنين عليه السلام انك بالمكان الذي
 انزلك الله به وابوك يعذب بالنار..!

فقال له: معه، فض الله فاك والذي بعث محمدًا صلى الله عليه وآله بالحق نبياً لو شفع
 ابي في كل مذنب على وجه الارض لشفعه الله تعالى فيهم، لابي يعذب بالنار
 وابنه قسيم النار؟

ثم قال: والذي بعث محمدًا صلى الله عليه وآله بالحق ان نور ابي طالب عليه السلام يوم
 القيامة ليطفى انوار الخلق الا خمسة انوار؛ نور محمد صلى الله عليه وآله ونورى ونور
 فاطمة عليها السلام ونور الحسن ونور الحسين عليهما السلام ومن ولده من الائمة عليهم السلام لان نوره
 من نورنا الذي خلقه الله عز وجل من قبل خلق ادم عليه السلام بألفى عام ^(٢).

[وَقَالُوا] عطف على قوله: قالوا انا بكل كافرين يعنى قال قريش
 او عشيرتك او ابوطالب عليه السلام على قوله العامة [اِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ] اى
 رسالتك [نُتَخِطُّ مِنْ اَرْضِنَا].

روى عن امير المؤمنين عليه السلام انها نزلت فى قريش حين دعاهم

١. الصافي ج ٤ ص ٩٦ و بشارة المصطفى ص ٢٠٢

٢. الصافي ج ٤ ص ٩٧

رسول الله ﷺ الى الاسلام والى الهجرة^(١).

و عن النبي ﷺ انه قال: والذى نفسى بيده لادعون الى هذا الامر الابيض والاسود ومن على رؤس الجبال ومن فى لجج البحار، ولادعون اليه فارس و الروم فجبرت قريش واستكبرت وقالت لابي طالب: اما تسمع الى ابن اخيك مايقول والله لو سعت بهذا فارس و الروم لا اختطفتنا من ارضنا ولقلعت الكعبة حجراً حجراً؛ فأنزل الله تعالى هذه الآية^(٢).

[أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ] اى الم نرزقهم فى حال كفرهم من كل ما يرزق مع ان مكانهم واد غير ذى زرع ولم نجعل لهم [حَرَمًا ءَامِنًا] ذا امن او ءامناً ساكنوه مكاناً و محلاً لساكنهم فكيف يكون حالهم اذا كانوا موحدين مستحقين لكرامتنا.

[يُجْبَىٰ] اى يجمع [إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ] لم يقل كل نبات لقصد تعميم الثمرات لكل خير و مال فانه لا اختصاص لجمع الاشياء اليه بالفواكه بل يجبى اليه كل ما يحصل من النباتات والاشجار والانعام والصنائع و انفس الانعام بل يجبى اليه ثمرات القلوب و خيرات الآخرة و لذلك قال تعالى.

[رَزَقًا مِّن لَّدُنَّا] يعنى ان الثمرات الدنيوية وان كانت رزقاً من الارض لكن ثمرات الآخرة والقلوب من ارزاقنا اللدنية، وكذلك بركات ثمرات الارض و ما كان منها رزقاً للارواح.

[وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] ان ذلك لهم من فضلنا و حكمتنا و قدرتنا و ينسبون ذلك الى انفسهم او اكثرهم لا علم لهم.

١. تفسير القمى ج ٢ ص ١٤٢

٢. الصافى ج ٤ ص ٩٧ و روضة الواعظين للنيسابورى ج ١ ص ٥٤

[وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ] عطف على قوله او لم نمكن و جمع بين الوعد والوعيد والترغيب والترهيب [بَطَرْتُ مَعِيشَتَهَا] بطر اهلها لسعة معيشتها.

[فَتِلْكَ مَسَلِكُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا] من سوء افعالهم فاتقوا يا اهل مكة مثل افعالهم [وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ] لمساكنهم واموالهم واجسادهم وارواحهم.

[وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى] اي ما كان في سجيته ان يهلك القرى من دون تنبيه لهم وتذكير فلا يهلكها.

[حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمَةٍ] قريتها العظيمة التي كان رجوع الكل اليها [رَسُولًا] وهذا على الاغلب والا فقد بعث الله بعض الرسل عليه السلام من الرساتيق وكانوا لا يخرجون منها ويكون رجوع القرى العظيمة اليها، او على الاشارة الى التأويل .

فان الرسل عليه السلام ايما كانوا وايما بعثوا كانوا اصل القرى الانسانية ومرجعها ومعظمها وكان الرسول الذي هو اللطيفة الانسانية التي اتصفت بصفات الروحانيين يبعث اولاً في تلك القرية العظيمة التي هي مملكة وجود الرسول عليه السلام ثم يبعث منها الى سائر القرى الانسانية.

[يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا] التدوينية والافاقية واحكامنا التي هي لوازم الرسالة [وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ] تكذيب الرسل عليه السلام وسائر انواع الظلم والكفر واصل الكل انكار الرسل عليه السلام.

[وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا] هذا جمع بين التزهيد والتشويق كما ان الاول كان جمعاً بين الانذار والتبشير

[وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ] مما او تيمم يعني ان كان ما او تيمم خيراً باعتقادكم فما عند الله خير منه، او لفظ الخير مجرّد عن معنى التفضيل والافلا نسبة بين ما عند الله وما عندكم [وَأَبْقَى] مما عندكم على اعتقادكم [أَفَلَا تَعْقِلُونَ] ذلك او لا يكون عقل فتتركون ما عند الله وتأخذون ما عندكم.

[أَفَن وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا] تأكيد للترهيد والتشويق [فَهُوَ لِقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] الذي لابقاء له ويكون لذته مشوباً بالالم وراحته بالتعب وغناه بالحاجة ويكون عاقبته الحسرة والندامة.
[ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ] للحساب او العقاب [وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ] عطف على يوم القيامة او بتقدير اذكر او ذكر او متعلق بقوله: قال الذين حقّ عليهم القول.

[فَيَقُولُ] للمشركين [أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ] انهم شركائي من الاصنام والكواكب والاهوية والوسائل و شركاء الولاية في كل عصر و زمان.

[قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ] من مدعى الربوبية ومن مدعى الولاية والرسالة و ممن جعلهم المشركون شركاء الله او شركاء الولاية لكن المنظور شركاء الولاية.

[رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا] اشارة الى المشركون والاتباع [أَغْوَيْنَهُمْ] بصرفهم عنك او عن ولي امرهم [كَمَا غَوَيْنَا] بأنفسنا [تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ] منهم فانهم كانوا اعداء لنا وكنّا نظّمهم احباباً.
[مَا كَانُوا آيَاتًا يَعْبُدُونَ] بل كان معبودهم ومطاعهم اهويتهم [وَقِيلَ] للاتباع [ادعوا شركاءكم] في الولاية والطاعة او في الربوبية [فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ] لعجزهم عن الجواب او اشتغالهم

بانفسهم.

[وَرَأَوْهُ الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ] استيناف بصورة التمنى و اظهار انه ينبغي ان يتحسر عليهم، او حال بتقدير القول اى مقولاً فيهم او انهم كانوا يهتدون الى الولاية لما كانوا في العذاب.

[وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ] عطف على سابقه [فَيَقُولُ مَا ذَأَأَجِبْتُمْ أَلْمُرْسَلِينَ] فى دعائهم اياكم الى الله والى قبول رسالتهم و المراد بالمرسلين اعم من الرسل و خلفائهم.

[فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ] من المعامى والاعماء الاراضى التى لاثرها ولا علامة فى الاذهان ولا عمارة فيها، شبه الاخبار بالاراضى وانحائها عن قلوبهم بعدم العلامة وعدم العمارة فيها، او هو مقلوب عموا عن الاخبار للاشعار الى انقلاب احوالهم كأنهم لا يميزون بين ان يقال عموا عن الاخبار او عميت عليهم ولا يهيام ان عماهم لشدته سرى الى الاخبار.

[يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ] لان التساؤل لا يكون الا بعد بروز اثار الاخبار فى الاذهان [فَأَمَّا مَنْ تَابَ] عن شركه بالربوبية او عن شركه بالولاية وتاب على يد ولى امره.

[وَأَمَّنَ] بقبول ولايته فى ضمن بيعته فان الفلاح محصور على من قبل ولاية على ^{بالإسلام} بالتوبة على يده او يد خلفائه والبيعة معه [وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ] الاتيان باداة الترجى على عادة الكبار و قدمضى مكرراً ان الترجى من الله واجب، او المعنى عسى من تاب ان يكون من المفلحين فان التائب ليس من قبله الا رجاء الفلاح [وَرَبُّكَ] لا غيره.

فان التقديم للحصر [يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ] لان غيره عاجز عن حفظ

نفسه بعد ما خلقه الله فكيف يخلق غيره و حفظه [وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ
الْخَيْرَةُ] اى الاختيار او المختار فان الخيرة اسم مصدر تستعمل في المختار ايضاً
لان غيره جاهل بما هو خير له لا يتميز خيره عن شره عنده ولا يعلم مآل حاله و
مختاره فلا يمكنه اختيار ما هو خير له والآيات تعريض بالامّة و اشراكهم بعلى في
الولاية و اختيارهم بأرائهم اماماً لانفسهم وان كان نزوله في غيرهم، و اعراب
قوله و ربك يخلق (الآية) .

ان الواو حاليّة و الجملة حال من الجمل السابقة و يختار اما عطف على
يشاء و حينئذ يكون لفظة ما نافية او موصولة بدلاً من ما يشاء، او عطف على يخلق
و ما نافية او موصولة.

[سُبْحَانَ اللَّهِ] انشاء تسبيح او اخبار تنزيه او كلمة تعجب
و تعجيب و على اى تقدير فالمقصود ان الله في مظهره الذى هو على الملائكة منزّه
[و تَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ] في الولاية و الخلافة و ما في عمّا يشركون
مصدرية او موصولة و في الاخبار اشارات الى هذا التعريض و التأويل من اراد
الاطلاع فليرجع الى المفصّلات من كتب التّفاسير و الاخبار.

[وَرَبُّكَ] لا غيره [يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا
يُعْلِنُونَ] قد تكرّر فيما مضى ان مكنونات الصدور تصدق على الارادات
و العزمات و الخيالات و الخطرات و لكن المكنونات حقيقة هى القوى المكونة
في النفوس التى لم يطلع عليها صاحبوها ولم يعلم الا الله و الا من كان من الله.

وامّا ما كان من قبيل الخطرات و الخيالات فهو معلى لصاحبه و للملائكة
الموكّلة به و هذه الجملة عطف في معنى التعليل فان اختيار الخيرة لا يتأتى الا ممن
يعلم القوى المكونة التى لا ظهور لها لصاحبها و لا غيره.

[وَهُوَ اللَّهُ] عطف و كالتّيجة لسابقه فان الذى كان محصوراً فيه

خلق ما يشاء واختيار الخيرة لك مخلوق وعلم الجليات والخفيات كان محصوراً فيه الألهة.

واستحقاق العبادة وجميع اضافات المبدئية وجميع الصفات المحموده لكل محمود في الدنيا والاخرة لكونه مبدءاً لها وكون فاعل الشيء اولى به من قابله فكأنه قال فهو الله.

[لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى] في الدار الاولى والدار الاخرة او في النظرة الاولى التي لانظر فيها الا الى المخلوق لان الخالق هو الذي يكون ظاهراً في المخلوق بصورته فما ينسب الى المخلوق في النظرة الاولى فهو منسوب الى الخالق وفي النظرة الاخرة التي بغنى فيها كل تعين ومهيبة ويبقى فيها الخالق بخالقيته.

[وَلَهُ الْحُكْمُ] فيها [وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] بعد العود او في نظر البصير لان الكل في نظره يرجع بوجوده وافعاله ووصافه الى الله بمعنى ان البصير يرى وجود الكل وجوداً لله ظاهراً بصورته وكذا افعاله ووصافه.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ] قدمضى في سورة الانعام بيان لهذه الكلمة عند قولى تعالى: قل ارأيتم ان اتاكم عذاب الله [إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الْإِلَّهَ سَرْمَدًا] دائماً طويلاً.

[إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ] لما كان المقصود من النهار الضياء الذي به يبصرون ويتعيتشون اتي موضع النهار بالضياء [أَفَلَا تَسْمَعُونَ] ولما كان الضياء بنفسه مطلوباً ونافعاً ويكون طلب المكاسب والمعاش بسبب الانتفاع به لم يأت بوصف للضياء مثل قرينه.

[قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ]

أَفَلَا تُبْصِرُونَ] لما كان العنوان في القرين الأوّل اللّيل وكان المناسب لعنوان اللّيل السّماع دون الابصار اتي هناك بقوله افلا تسمعون توبيخاً او تقريراً لسماعهم بخلاف القرين الثاني فانّ العنوان فيه النّهار والمناسب له الابصار وايضاً لما كان السّماع اشارة الى مقام التّقليد و الابصار الى مقام التّحقيق.

كما قال تعالى: انّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلب اى بصيرة قلبية بها يبصر الاشياء كماهى.

او ألقى السّمع يعنى في مقام التّقليد والمتابعة كان المناسب للّيل السّماع المشار به لى مقام التّقليد وللنّهار الذى هو محلّ الابصار وسبب الشّهود الذى هو التّحقيق الابصار الذى هو سبب التّحقيق.

[وَمِنْ رَّحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ] عطف على ارايتم ونتيجة لسابقه [لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتُبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ] لفّ ونشر مرتّب [وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] اى لعلكم تتنبّهون نعمه العديدة المندرجة في اختلاف اللّيل والنّهار وانّ في اختلافهما حيوة كلّ ذى حيوة وبقاءه ونماء كلّ ذى نماء وكماله.

وانّه لولا اختلافهما لما وجد من المواليد شيء فتشكروا تلك النّعم المندرجة في اختلافهما، وتشكروا نفس تلك النّعمة الّتي هى اللّيل والنّهار.

[وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ] لئان كان المقصود من هذه الآية التّعريض بالامّة واشراكهم بالولاية و كان اصل الدّين والتّوحيد توحيد الولاية واصل الالحاد والكفر و الاشراك الكفر و الاشراك بالولاية كرّها بالفاظها وبغير الفاظها.

[وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا] ولما كان المقصود التّعريض بالامّة فسروا هذه الآية بفرق امّة محمد ﷺ وبامامهم الذى هو من آل محمد ﷺ وهو

شهيده عليهم.

[فَقُلْنَا هَاتُوا] ايها الامم المشركة بولاية امامكم والكافرة بها
[بُرْهَانِكُمْ] على اشراككم [فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ] في مظاهره الذين
هم شهداؤه عليهم.

[وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ] من ائمتهم الباطلة والاطيان
بالافعال المذكورة ماضياتٍ للاشارة الى تحقق وقوعها
[إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى] استيناف جواب لسؤال ناش
من سابقه من حيث تعريضه كأنه قيل: الا ينفعهم ايمانهم محمد ﷺ بعد انكارهم
لعلي ﷺ؟

فقال تعالى: بغيمهم على علي ﷺ ذهب بايمانهم وبما عملوا في ايمانهم لان
قارون كان من قوم موسى ﷺ

[فَبَغَى عَلَيْهِمْ] ولم ينفعه كونه من قوم موسى ﷺ وخسف به
الارض ببغيه [وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ] جمع المفتاح
بالكسر بمعنى المفتاح او جمع المفتاح كمخزن بمعنى الخزانة والكنز.
[لَتَنْوَأَ بِالْعُصْبَةِ] ناء بالحمل نهض به مثقلاً وناء به الحمل اثقله
والعصبة بالضم من الرجال والخيل والطير ما بين العشرة الى الاربعين.

وقيل: ما بين العشرة الى خمسة عشر؛ وقيل: اربعون رجلاً، وقيل: ما بين
ثلاثة الى العشرة، وقيل: الجماعة المطلقة عن تعيين العدد.

[أُولِي الْقُوَّةِ] وهذا ايضاً تعريض بالامة ومترفيها ومن يفرح بما
ءاتاه الله ويتأنف عن خلفائه ﷺ يظن ان النعمة له باستحقاقه من دون ظن
الاستدراج بها.

[إِذْ قَالَ لَهُ وَقَوْمُهُ] متعلق بقوله بغى عليهم او باتيناه

[لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ] بانفاقها على مسحتيها وفي سائر مصارف البر.

[وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ] الاخرى [مِنَ الدُّنْيَا] اي مما آتاك الله في الدنيا او من امتعة الدنيا من الاموال والقوى والمدارك والصحة والفراغ والشباب وغير ذلك بان تأخذ من جميع ذلك ما ينبغي ان يؤخذ للآخرة او المعنى لا تنس نصيبك الذي انت محتاج اليه في دنياك بان تنفق كل ما آتاك الله من الدنيا فيكون على المعنى الاول تأكيداً لقوله: وابتغ (الآية) وعلى الثاني يكون تأسيساً وامراً بالتوسط بين التبذير والتقتير.

[وَأَحْسِن] الى العباد او في اعمالك او احسن النعمة بالشكر لها و صرفها فيما خلقت لها او صرح حسناً [كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ] بتوفير نعمه [وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْذِينَ].

عن الصادق عليه السلام: فساد الظاهر من فساد الباطن، ومن اصلح سريره اصلح الله علانيته، ومن خان الله في السر هتك الله ستره في العلانية، واعظم الفساد ان يرضى العبد بالغفلة عن الله تعالى، وهذا الفساد يتولد من طول الامل والحرص والكبر كما أخبر الله تعالى في قصة قارون في قوله: ولا تبغ الفساد في الارض ان الله لا يحب المفسدين وكانت هذه الخصال من صنع قارون واعتقاده، واصلها من حب الدنيا وجمعها ومتابعة النفس و هواها، واقامة شهواتها وحب المحمّدة عليها السلام وموافقة الشيطان واتباع خطواته، وكل ذلك مجتمع تحت الغفلة عن الله ونسيان منته ^(١).

و المقصود من نقل هذا الخبر تنبيه نفسى وجميع اخوانى، فانا قلنا ننفك

١. الصافي ج ٤ ص ١٠٣ مصباح الشريعة ص ١٠٧

عن الغفلة التي هي اصل كل فسادٍ ومنبع كل شرٍّ، وفقنا الله وجميع المؤمنين لذكره و عدم الغفلة عنه.

[قَالَ] استنكافاً عن قبول قولهم واعجاباً بنفسه [أَمَّا أُوتِيَتْهُ وَعَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي] يعني اورده الله على علم وكمال عندي فلم لا فرح به وابدله على من لم يكن له هذا الكمال؟!

او المعنى اوتيته حالكونى مشتقاً على عندي خاص بي وهو العلم بوجوده المكاسب وتحصيل الارباح، او حالكونى مشتقاً على علم خاص بي هو علم الكيمياء كما قيل.

وقيل: ان موسى ﷺ علم قارون شيئاً من الكيمياء وعلم ابنه شيئاً وعلم يوشع ﷺ شيئاً فخدعهما قارون وتعلم منهما ما علمتهما موسى ﷺ من ذلك.

[أَوْ لَمْ يَعْلَمْ] تعريض بالامة وبطهرهم واعتمادهم على الحياة الدنيا ومتاعها يعني الم يعلم ان حيوته ووجوده ليس باختياره فكيف باعراضه الدنيوية التي لانسبة بينه وبينها الا محض الاعتبار الذي اعتبره العرف او الشرع، والم يعلم . [أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا] للمال والاولاد والقوى والخدم والحشم [وَأَلَّا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ] يعني ان الله اذا اراد ان يذنب العبد بسبب سوء استحقاقه اعماه عما يبصر قبح ذنبه وسوء عاقبته فواقعه في الذنب فلا يسأل عن سبب ذنبه لان الله اوقعه عليه بسبب سوء استعداده الذي لا يعلم هو به.

او المعنى لا يسأل المجرمون عن ذنوبهم حتى يعتذروا عنها و يجيبوا مثل قوله تعالى: فيومئذ لا يسأل عن ذنبه انس ولا جان او المعنى لا يسأل المجرمون الماضون عن ذنوب هؤلاء الحاضرين كما قيل.

ولما كان الاعراض الدنيوية لارباب النفوس واهويتها مورثة للاستكبار

والاعجاب بالنفس وتحقير العباد صار قارون المبتلا باهوية النفس معجباً بنفسه متكبّراً على غيره.

[فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ] قيل: انّ خرج على بغلة شهباء

عليه الارجوان وعليها سرج من ذهب ومعه اربعة الاف على زيّه.

[قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ] كما هو عادة اهل الدنيا في كل زمان [اِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ] كان ما هو فيه في نظرهم من اعظم النعم لغفلتهم عن انه مستعقب للزوال والعقاب وحرمان ما عده الله لعباده في الآخرة.

[وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ] بالدنيا واعراضها وءافاتها والآخرة

وعقابها و ثوابها و درجاتها.

[وَيُلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ] في الدنيا بحصول الالتذاذ بمناجاته والفراغ

من الاشتغال بمتاعب الدنيا وحرصها وءامالها و في الآخرة بما عده لعباده.

[خَيْرٌ] مما ترونه على قارون من زينة الدنيا فانه معرض للزوال

وصاحبه محلّ للآفات والبلايا والمكاره والغموم.

[لَنْ يَأْمَنَ] بالتوبة والبيعة على ايدي خلفائه عليه السلام ايماناً عاماً او ايماناً

خاصاً بالبيعة الخاصة الولوية [وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقِّهَا] اي

هذه الموعدة او هذه الكلمة [إِلَّا الصَّابِرُونَ] عن الدنيا وءامالها فان المبتلى

بالدنيا وءامالها يكون اصمّ من النصائح والمواعظ الاخروية.

[فَخَسَفْنَا] بشوم عمله و سوء اعجابه بنفسه [بِهِ] وَبِدَارِهِ

الْأَرْضَ] روى ان موسى عليه السلام باهله بأخيه هارون عليه السلام وبنيه فخسف به وبأهله

وماله ومن وازره من قومه.

وقيل: دعا قارون امرأةً من بنى اسرائيل بغياً فقال لها: انى أعطيك

الفين على ان تجيئ غداً اذا اجتمعت بنو اسرائيل عندي فتقول: قد راودنى موسى عليه السلام فأعطاها خريطتين عليهما خاتمة فلما جاءت بيتها ندمت و قالت: ما بقى لى الا ان افترى على نبي الله عليه السلام؟!

فلما اصبحت وهذه دراهمه عليها خاتمته، فغضب موسى عليه السلام فدعا الله عليه فحسف به و بداره الارض ^(١).

و قيل: كان قارون ممن يحبّه موسى عليه السلام، وكان يقرء التوراة مع القوم في التيه، وكان احسن صوتاً منهم، فلما طال التيه على القوم و دخلوا في التوبة و البكاء امتنع قارون من الدخول معهم في التوبة فدخل عليه موسى عليه السلام.

فقال له: يا قارون قومك في التوبة و انت قاعد ههنا؟!

ادخل معهم و الا ينزل بك العذاب فاستهان به فخرج موسى عليه السلام غضباً شديداً و كان في كتفه شعرات كان اذا غضب خرجت من ثيابه و قطر منها الدم. فقال موسى عليه السلام: يا رب ان لم تغضب لى فلست لك بنبي فأوحى الله عزّ و جلّ اليه: قدامت الارض ان تطيعك فرها بما شئت، و قد كان قارون قدامران يغلق باب القصر .

فأقبل موسى عليه السلام فأومى الى الابواب فانفرجت و دخل عليه فلما نظر اليه قارون علم انه قداوقى بالعذاب فقال: يا موسى اسألك بالرحم الذى بين و بينك فقال له موسى عليه السلام: يا ابن لاوى لا تزدنى من كلامك، يا ارض خذيه فدخل القصر بما فيه في الارض و دخل قارون في الارض الى ركبتيه؛ فبكى و حلقه بالرحم، فقال له موسى عليه السلام يا ابن لاوى لا تزدنى من كلامك يا ارض خذيه فابتليه بقصره و خزائنه، و هذا ما قال موسى عليه السلام لقارون يوم اهلكه الله عزّ و جلّ

فَعِيْرَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِمَا قَالَهُ لِقَارُونَ فَعَلِمَ مُوسَى عليه السلام أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَد عِيْرَهُ بِذَلِكَ.

فَقَالَ: يَا رَبِّ انِّ قَارُونَ دَعَانِي بِغَيْرِكَ وَلَوْ دَعَانِي بِكَ لَاجِبْتَهُ فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا ابْنَ لَأْوَى لَا تَزِدْنِي مِنْ كَلَامِكَ، فَقَالَ مُوسَى عليه السلام: يَا رَبِّ لَوْ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ لَكَ رِضًا لَاجِبْتَهُ فَقَالَ اللهُ: يَا مُوسَى وَعَزَّتِي وَجَلَالِي وَجُودِي وَمَجْدِي وَعَلْوِي مَكَانِي لَوْ أَنَّ قَارُونَ كَمَا دَعَاكَ دَعَانِي لَاجِبْتَهُ وَلَكِنَّهُ لَمَادَعَاكَ وَكَلْتَهُ إِلَيْكَ.

وَعَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّ يُونُسَ عليه السلام لَمَّا أَذَاهُ قَوْمَهُ إِلَى أَنْ قَالَ: فَأَلْقَى نَفْسَهُ فِي الْيَمِّ فَالْتَقَمَهُ الْحَوْتُ فَطَافَ بِهِ الْبَحَارَ السَّبْعَةَ حَتَّى صَارَ إِلَى الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَبِهِ يَعْذَّبُ قَارُونَ فَسَمِعَ قَارُونَ دَوِيًّا* فَسَأَلَ الْمَلِكَ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَهُ أَنَّ يُونُسَ أَنَّ اللهُ حَبَسَهُ فِي بَطْنِ الْحَوْتِ فَقَالَ لَهُ قَارُونَ: أَتَأْذِنُ لِي أَنْ أَكَلَّمَهُ؟ فَأْذِنَ لَهُ فَسَأَلَهُ عَنْ مُوسَى عليه السلام: فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ مَاتَ فَبَكَى ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ هَارُونَ عليه السلام فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَدِمَاتِ فَبَكَى وَجَزَعُ جَزَعًا شَدِيدًا، وَسَأَلَهُ عَنْ أُخْتِهِ كَلْتَمَ وَكَانَتْ مَسْمُومَةً لَهُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهَا مَاتَتْ فَبَكَى وَجَزَعُ جَزَعًا شَدِيدًا؛ قَالَ فَأَوْحَى اللهُ إِلَى الْمَلِكِ الْمَوْكَلِّ بِهِ أَنْ: ارْفَعْ عَنْهُ الْعَذَابَ بَقِيَّةَ أَيَّامِ الدُّنْيَا لِرَقَّتِهِ عَلَى قَرَابَتِهِ (١).

[فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ وَمِنْ دُونِ اللهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ] [بِنَفْسِهِ فَاحْذَرُوا يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وسلم مِنَ الْبَغْيِ عَلَى مَنْ نَصَبَهُ اللهُ أَمَامًا لِلْعِبَادِ وَاحْذَرُوا مِنَ الْاِسْتِكْبَارِ وَالْاِخْتِيَالِ بِمَا آتَاكُمْ اللهُ مِنَ الْاِمْوَالِ وَالْمَجَاهِ وَاحْذَرُوا مِنَ الْاِخْتِيَالِ بِالزَّيْنَةِ وَالثِّيَابِ الْفَاخِرَةِ. وَفِي خَيْرٍ: وَنَهَى أَنْ يَخْتَالَ الرَّجُلُ فِي مَشِيَّتِهِ، وَمَنْ لَبَسَ ثَوْبًا فَاخْتَالَ

* - دَوِيٌّ الرَّعْدُ - الصُّوْتُ.

١. تَفْسِيرُ الصَّنَائِفِ ج ٤ ص ١٠٦

فيه خسف الله به من شفير جهنم وكان قرين قارون لانه اول من اختال فخسف الله به بداره الارض.

[وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ] [بعد خسفه] [وَيَكُنَّ اللَّهُ] وى كلمة تعجب مثل ويك ويستعمل ايضاً بمعنى الويل و تدخل على كان مخففة و مشددة فهنا يحتمل ان يكون ويكأن مركبة من وى وكأن وان يكون مركبة من ويك وان بمعنى التعجب وان يكون من وى وكاف الخطاب وان.

و ان يكون من ويك مخفف ويك وان، و اذا كان ان منفصلاً فليقدر مثل اعلم قبلها حتى يكون عاملها [يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ] وليس بسط الرزق وتقديره بمشيئة العباد كما قال قارون ولاهوان او كرامة من الله.

[لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا] بعدم اعطائنا مثل ما اعطى قارون كما كنا نتمناه [لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ وَ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ] مثل قارون. [تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ] جواب لسؤال ناش من السابق كأنه قيل:

فمن ينجى من العذاب؟ و من يدخل الجنات؟

فقال: تلك الدار الآخرة [نَجَعُهَا] مَقْرَأً [لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ] لان المستعلى فى الارض منازع لى، والمنازع لى لا يدخل دارى [وَلَا فَسَادًا] لان المفسد مود لعبادى وخلقى [وَالْعَاقِبَةُ] الحسنى. [لِلْمُتَّقِينَ] من ذلك او لمن كان شيمته التقوى عن جميع ما ينبغى ان يتقى منه.

[مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ وَ خَيْرٌ مِنْهَا] جواب لسؤال اخر كأنه قيل: فما حال من جاء بالحسنة ولم يكن من المتقين؟ ومن جاء بالسيئة ولم يكن

من المرادين للعلوِّ والفساد؟

[وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] أى نفس ما كانوا يعملون على تجسّم الاعمال او جزاء ما كانوا يعملون [إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ] أى عيّن عليك او فرض او سنّ عليك العمل بما فيه من اعماله واخلاقه.

[لَرَأَيْتُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ] أى الى مكّة فانّ المعاد هو المحلّ الذى كنت فيه ثمّ خرجت منه و اردت العود اليه.

اعلم، انّ القرءان اسم لمقام الجمع و لما كان كتاب محمد ﷺ مصدره مقام الجمع الذى هو مقام المشيئة التى هو مقام الجمع المطلق والبرزخ بين الوجود و الامكان و مجمع بحرى الوجود و الامكان سمّاه الله تعالى بالقرءان.

و فرض القرءان على محمد ﷺ عبارة عن ايصاله الى ذلك المقام الذى لم يصل اليه احد من الانبياء ﷺ، و لما كان محمد ﷺ مبدء نزوله؛ هذا المقام يصدق على هذا المقام أنّه معاد محمد ﷺ.

و لما كان محمد ﷺ محيطاً بالكلّ وله مقام فى الدنيا و مقام فى نفوس العباد فاذا خرج من الدنيا صحّ ان يقال ذا عاد اليها، أنّها معاده و كذا نفوس العباد فصحّ التفسير بانّ الذى فرض عليك العمل بالقرءان لرادك الى مكّة.

و صحّ التفسير بانّ الذى عيّن و اثبت عليك مقام الجمع لرادك الى ذلك المقام او الى الدنيا و الى نفوس العباد حين احتضارهم او حين حسابهم كما اشير اليها فى الاخبار و الاقوال.

و عن السجّاد عليه السلام انه قال: يرجع اليكم نبيكم ﷺ و امير المؤمنين عليه السلام ^(١).

[قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى] ما يهدى به الى الجنة ونعيمها
او الى الله وقربه من الاعمال الحسنة او من جاء بوصف الاهتداء الى الدين وهذا
جوابٌ لادعاء كان مذكوراً فانهم كثيراً كانوا ينسبون محمداً ﷺ الى الضلال او
جوابٌ لسؤالٍ ناشٍ من قوله: من جاء بالحسنة فله غير منها (الآية).

كأنه قيل: من الذي يجيء بالحسنة؟ ومن الذي يجيء بالسيئة؟

[وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] وخالف بين الفقرتين لايهام ان الضالّ
واقف في جهنم نفسه، و المهتدى مهاجر من دار شركه الى ربه.

[وَ مَا كُنْتَ] عطف باعتبار المعنى فان المقصود من قوله: قل ربّي اعلم

[الآية].

تسليته كأنه قال: انت على الهدى وما كنت [تَرْجُوْا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ
الْكِتَابُ] يعنى النبوة والقرءان.

[إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ] استثناء مفرغ في موضع التعليل او منصوب
بنزع الخافض اي الا برحمة من ربك او استثناء منقطع والمعنى لكن اعطيت الكتاب
رحمةً من ربك.

[فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ] فان الكتاب نعمة و النبوة
نعمة عظيمة فلا تصرفها في اعداء المعطى.

وهذه ما بعدها خطاب له ﷺ على اياك اعنى واسمعى يا جاره
[وَ لَا يَصُدُّكَ عَنْ ءَايَاتِ اللّٰهِ] التكوينية من احكام الرسالة و
غرائب الآخرة بان لا تعمل بها وتنسيها وعن آياته التدوينية بان لا تعمل بها و
تركها.

[بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَأَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ] بالقول بتذكير الايات

وبالافعال و الاخلاق و الاحوال بالعمل بالآيات، او المعنى ولا يصدّتك عن آيات الله النّازلة في عليّ عليه السلام وادع الى عليّ.

[وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ] بولاية عليّ عليه السلام [وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ] من الاصنام والكواكب والاهوية، او لاتدع مع عليّ عليه السلام في ولايته وليّاً آخر وهذه تأكيد لقوله: ولا تكوننّ من المشركين.

[لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ] تعليل لنهيين السابقين [كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ] تعليل لقومه تعالى: لا اله الا هو [إِلَّا وَجْهَهُ] اي الا وجه الله او وجه ذلك الشيء وان كان رجوع الضمير الى الله جاز ان يكون المراد وجه الله الذي به يتوجه الى الاشياء و ان يكون وجه الشيء الذي به يتوجه الى الله يعني كل شيء هالك الا وجه ذلك الشيء الذي به يتوجه الى الله فيكون الاضافة الادنى ملابسة.

اعلم، انّ الوجه اسم لما يتوجه به و لا اختصاص له بوجه بدن الانسان و انّ في كل شيء لطيفة غيبية الهية هي مقومة لذلك الشيء.

ومبقية ومشخصة له، و هي فاعليته تعالى وقضاه و علمه، و تلك اللطيفة هي تحفظه وتربيته وتبلغه الى كماله الخاص به ان لم يعق عائق، و الى تلك اللطيفة اشار من قال بالفارسية:

يكي ميل است با هر ذره رقاص

كشاند ذره را تامقصد خاص

دواند گلخني را تابه گلخن

رساند گلشني را تابگلشن

والها اشار الآخر بقوله:

گرز چاهی عکس ماهی وانمود
 سربچه در کرد و انرامی ستود
 در حقیقت مباح ماه است او
 گرچه جهل او بعکسش کرد رو
 مدح او مه راست نی آن عکس را
 کفر شد آن چون غلط شد ماجرا
 و هذه اللطيفة هي التي بها يتوجه الاشياء الى غاياتها وكما لاتها الخاصة
 بها، وبها يتوجه الانسان الى الآخرة والى الله تعالى والى خلفائه عليهم السلام، وبها يتوجه
 الله الى الاشياء والى الانسان فتلك اللطيفة بوجه وجه الاشياء وبوجه وجه الله.
 ولما كانت تلك اللطيفة هي المسماة بالولاية التكوينية المعبر عنها بالحبل
 من الله و هي ما بها توجه الاشياء تكويناً، وللانسان توجه آخر تكليفي وذلك التوجه
 لا يكون التكليفي لا يكون الا بالولاية التكوينية المعبر عنها بالحبل من الناس.
 لانها لاتحصل الا بتوسط المظاهر البشرية بالبيعة الخاصة الولوية وبها
 يدخل الايمان في القلب و يحصل نسبة الابوة والتبوة بين المظاهر وبايعهم صح
 تفسير الوجه في الآية بالدين اى الولاية التكوينية او الحاصل بالولاية التكوينية
 وبالانبياء والاولياء عليهم السلام وبكل مطيع لله ولرسوله صلى الله عليه وآله.
 وقد فسّر وجه الله في اخبار كثير بالانبياء والائمة عليهم السلام وبدين الله وبمن اطاع
 الله و رسوله صلى الله عليه وآله، اذا عرفت هذا فاعلم ان الحدود والتعيينات اعتباريات محضة
 لا وجود لها حقيقة وانما الوجود والبقاء لتلك اللطيفة.
 و لذلك قيل: الاعيان الثابتة ماشمت رائحة الوجود ابدأ وانما هي باقية على
 ماهى عليه من انها ليست موجودة من ذواتها وانما الوجود لتلك اللطيفة بالذات
 ولها بالعرض فهي الى الاشياء المتكثرة الممتازة التي هي عين تلك الحدود هالكة

اي غير موجودٍ من الابد الى الازل وتلك اللطيفة موجودة من الابد الى الازل فالباقى من كل شيءٍ هو تلك اللطيفة، والهالك كلٌ ماسواها من الحدود والاعتبارات.

[لَهُ الْحُكْمُ] لاغيره لانّ غيره هالك [وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] لاالى غيره و الضّمير ان المجرور ان صحّ رجوعهما الى الوجه والى الله لانّ تلك اللطيفة هى الحاكمة فى الاشياء وعلى الاشياء واليه يرجع وجود كل شيءٍ بعد ملاحظة فناء جميع حدوده.

(٢٩) سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ

مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا، وَقِيلَ: مَدَنِيَّةٌ كُلُّهَا؛ وَقِيلَ مَكِّيَّةٌ الْآعِشَرُ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِهَا (١).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[الْم] قَدْ مَضَى فِي أَوَّلِ الْبَقْرَةِ تَفْصِيلَ تَامٍ لْجُمْلَةٍ
فَوَاتِحِ السُّورِ [أَحْسِبَ النَّاسُ] اسْتِفْهَامِ انْكَارِي تَوْبِيخِي [أَنْ
يُتْرَكُوا] قَائِمِ مَقَامِ الْمَفْعُولِينَ لِحَسَبِ.

[أَنْ يَقُولُوا] لِأَنْ يَقُولُوا، أَوْ بَانَ يَقُولُوا، أَوْ فِي أَنْ يَقُولُوا أَوْ هُوَ بَدَلٌ
مِنْ أَنْ يَتْرَكُوا بَدَلَ الْاِسْتِمَالِ [ءَأَمْنَا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ] لَا يَبْتَلُونَ
وَلَا يَمْتَحِنُونَ حَتَّى يَظْهَرَ لَطِيفَةُ إِيمَانِهِمْ وَيَخْلَصَ حَقِيقَةُ وَلَا يَتَّهَمُونَ وَهَذَا لَا يَكُونُ
فَلَا يَنْبَغِي هَذَا الْحِسَابَ بَلْ يَنْبَغِي لِمَنْ ءَأَمِنَ بِقَبُولِ الرِّسَالَةِ أَوْ الْوَلَايَةِ أَنْ يُوَطِّنَ
نَفْسَهُ عَلَى الْإِمْتِحَانِ كَالْمَرِيضِ الَّذِي يَسَلِّمُ بَدَنَهُ إِلَى الْحِجَامِ وَالْفِصَادِ لِلشَّرْطِ وَ
جَرَحِ الْفِصْدِ، وَهَذَا الْإِمْتِحَانُ قَدْ يَكُونُ بِالتَّكْلِيفِ الْبَدَنِيِّ وَالْمَالِيِّ.

وَقَدْ يَكُونُ بِالمَصَائِبِ فِي الْإِنْفَسِ وَالْأَمْوَالِ وَقَدْ يَكُونُ بِأَذَى الْخَلْقِ
شَتْمًا وَضَرْبًا وَاجْلَاءً وَقِتْلًا.

[وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ] مَمَّنْ أَدْعَى الْإِيمَانَ الْعَامَّ بِالْبَيْعَةِ
الْعَامَّةِ النَّبَوِيَّةِ أَوْ الْإِيمَانَ الْخَاصَّ بِالْبَيْعَةِ الْخَاصَّةِ الْوَلَوِيَّةِ وَالْجُمْلَةَ الْحَالِيَّةِ
وَاللَّامِ لَامِ الْقِسْمِ.

[فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ] الْفَاءُ سَبَبِيَّةٌ أَيْ فَتَنَّاهُمْ بِسَبَبِ أَنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ
يَعْلَمَ اللَّهُ [الَّذِينَ صَدَقُوا] وَالْعِلْمُ هِيَهْنَا بِمَعْنَى الْعِرْفَانِ وَتَعَدُّ إِلَى مَفْعُولِ

واحد، او المفعول الثاني محذوف ؛ و التقدير ليعلمن الله الذين صدقوا صادقين او متميزين من غيرهم.

[وَ لِيَعْلَمَنَّ الْكَذِبِينَ] و قرىء و ليعلمن المنافقين و قرىء فى

كليهما بضم الياء و كسر اللام من اعلم بمعنى جعله ذا علامة، او من العلم بمعنى العرفان، او من العلم المتعدى الى المفعولين.

[أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا] الاية

الاولى تسلية للمؤمنين و هذه تخويف للمسيئين [سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ] اى يرغب و يطلب او يخاف و يهرب فان الرجاء قد يستعمل بمعنى الخوف فيكون تهديداً و ترغيباً.

[فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ] فليلبثت الرّاغب على رغبته وليزعج

الخائف عما يخوفه [وَ هُوَ السَّمِيعُ] لا قوالكم القالّية و الحالّية [أَلْعَلِيمُ] بجميع اعمالكم و نيّاتكم فليحذر المسىء و ليرغب المحسن و هذه الجملة

جواب لسؤال مقدر كأنه قيل: هل يقع لقاء الله؟

[وَ مَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ] جملة حالّية او معطوفة

لاستدراك توهم نشأ من ترغيبه تعالى فى العمل و تخويفه من المعصية؛ فأنه يتوهم منه ان الله ينتفع بالطاعة و يستضرّ بالمعصية!!

[إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ] لا ينتفع بطاعتهم و لا يستضرّ

بمعصيتهم [وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] عطف على من

جاهد (الاية) نحو عطف التفصيل على الاجمال و رفع لتوهم نشأ من قوله:

فإنما يجاهد لنفسه كان متوهماً توهم ان المجاهد ينتفع بمجاهدته من دون

التفات من الله و فعل منه بالنسبة اليه و لم يذكر المقابل لقوله: و من جاهد فإنما

يجاهد لنفسه فان الموافق للمقابلة و المقصود ان يقال: من تقاعد فإنما يتقاعد

على نفسه و لم يذكر المقابل ههنا ايضاً.

فان المنظور بحسب اقتضاء المقام ان يقول: والذين كفروا و عملوا السيئات لنجزينهم جهنم لعدم الاعتناء بهم و بذكرهم و لان حكمهم يعلم بالمقايسة والمقابلة و لا كتفائه عن ذكرهم فى مقابل المؤمنين بقوله: و من الناس من يقول (الاية) و بقوله: و قال الذين كفروا (الاية) كانه اجل شأن المؤمنين من ان يذكر المنافقين و الكفار فى مقابلهم و مقارنين لهم [لَنُكَفِّرَنَّ] اى لنزيلن [عَنَّهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ] كلها.

[وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ] قدمضى تحقيق

هذه الاية فى اواخر سورة التوبة.

[وَوَصَّيْنَا الْآلِ نَسْنَبِ بَوَالِدَيْهِ حُسْنًا] قد مضى فى سورتي

البقرة و النساء بيان للوالدين و تعميم لهما و بيان للاحسان اليهما، و لما كان الاهتمام بتعظيم الوالدين و لاسيما الروحانيين بعد تعظيم الله و توحيدها اكثر من سائر الطاعات بل لا يصدق الطاعة على عمل لم يكن فيه تعظيم الوالدين الروحانيين بعد تعظيم الله.

كر الله تعالى التوصية باحسان الوالدين و قرنه بتوحيده و نهى

الاشراك به فى كثير من مواضع الكتاب، و لما ذكر حال الذين ءامنوا و عملوا الصالحات و لم يكن يحصل الايمان الا بالبيعة العامة النبوية او البيعة الخاصة الولوية و بكل منهما يحصل الابوة و البنوة الروحانيتان و لم يكن فى الاعمال الصالحة عمل اصلح من الاحسان الى الوالدين الروحانيين عطف عليه التوصية باحسان الوالدين.

و لما كان الوالدان الجسمانيان بعد الوالدين الروحانيين اعظم حقاً من

ذى حق لم يكن فى الاعمال الصالحة اصلح من الاحسان اليهما بعد الاحسان الى

اتلوا الدين الروحانيين.

[وَإِنْ جَاهِدَاكَ] أى الوالدان الروحانيان على ما ورد فى الخبر
فيكون الضمير راجعاً الى الوالدين الروحانيين السفليين بطريق الاستخدام و
هما الشيطان والنفس واطلالهما، او الوالدان الجسمانيان.

[لِتَشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا] و نذكر
بعض الاخبار فى سورة لقمان فى ذيل هذه الاية ان شاء الله تعالى.

[إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَبْتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] فى موضع
تعليل للسابق [وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ
فِي الصَّالِحِينَ] كرره اهتماماً بشأنهم [وَمِنَ النَّاسِ] فى موضع
والذين قالوا ءامناً ولم تؤمن قلوبهم.

[مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً
النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ] يعنى اذا اوذى حالكونه فى طاعة الله، او اذا اوذى
فى حق الله و فى الايمان به بان ءاذاه انسان او اصابه ضرر فى بدنه و ماله جعل
فتنة الناس مثل عذاب الله و انصرف عن طاعة الله و الايمان به و هذا هو عين
التناق.

[وَلَسِنَّ جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ] بالفتح والغنيمة [لَيَقُولَنَّ إِنَّا
كُنَّا مَعَكُمْ] كما هو ديدن طالبى الدنيا كلماً وجدوا اضراراً بدنياهم انصرفوا
و اذا ظنوا انتفاعاً فى دنياهم اقبلوا.

[أ] ليس الله يعلم نياتهم ولا يعذبهم عليها.
[وَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ وَ لَيَعْلَمَنَّ
اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنْفِقِينَ] ليظهر علمه بهم او ليميرهم
كرّر هذا ايضاً اهتماماً بالترغيب والترهيب.

[وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا] هذا فى موضع والذين كفروا [لِلَّذِينَ
ءَامَنُوا أَتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلُ خَطِيئَتَكُمْ] قيل: كان الكفار يقولون
للمؤمنين: كونوا معنا فان الذى تخافون انتم منه ليس بشىء، فان كان حقاً
نتحمل نحن ذنوبكم فيعذبهم الله عزوجل مرتين؛ مرة غيرهم (١).

[وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطِيئَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ
لَكَذِبُونَ وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ] ائثال ذنوبهم [وَ أَثْقَالًا مَعَ
أَثْقَالِهِمْ] من غير ان ينقص من ائثال المفترين شىء.

[وَ لَيَسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ] اى ليوخذن، فان السؤال كثيراً
ما يستعمل فى المؤاخذه والعقوبة. [عَمَّا كَانُوا] عن كونهم او عن الذى كانوا
او عن شىء كانوا [يَفْتَرُونَ] من الشركاء فى الوجوب او فى العبادة او
فى الطاعة او فى الولاية او من الاقوال و الافعال التى يفترونها على الله.

[وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ] لما ذكر حال المؤمنين
والمنافقين والكافرين بنحو كلى اراد ان يبين حالهم بامثلة جزئية و بدأ
بنوح عليه السلام و المؤمنين به و الكافرين به لانه اول نبي كان حكاية رسالته و انكار
قومه و هلاكهم معروفة عندهم.

[فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا]

عن الباقر عليه السلام انه كان يدعوهم سرراً و علانية فلما ابوا و عتوا، قال: رب
انى مغلوب فانتصر (٢).

[فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ فَأَجْجَيْنَهُ]

١. الصافي ج ٤ ص ١١٢

٢. تفسير الصافي ج ٤ ص ١١٣ و الكافي ج ٨ ص ٢٨٢ ح ٤٢٤

وَأَصْحَابِ السَّفِينَةِ [أى الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ، أَوْ دَخَلُوا فِي الْفُلِكِ مَعَهُ.
] وَجَعَلْنَاهَا ءَايَةً لِلْعَالَمِينَ [أى جَعَلْنَا السَّفِينَةَ مِنْ حَيْثُ
 صَنَعَهَا مِنْ غَيْرِ بَحْرٍ وَ مَاءٍ وَ مِنْ حَيْثُ أَنْجَيْنَاهَا وَ أَنْجَاءَ أَهْلِهَا ءَايَةً لِلْعَالَمِينَ بِحَيْثُ
 بَقِيَ ءِثَارُهَا فِي الْإِفْوَاهِ وَ الْإِخْبَارِ وَ انْتَشَرَتْ فِي الْعَالَمِ.

[وَ إِبْرَاهِيمَ] عَظَفَ عَلَى نُوْحًا أَوْ بِتَقْدِيرِ إِذْ كَرَّ أَوْ ذَكَرَهُمْ [إِذْ قَالَ
 لِقَوْمِهِ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ] مِنْ تَقْلِيدِ الْإِبَاءِ وَ اخْذِ
 الدِّينِ بِالرِّسْمِ وَ الْعَادَةِ وَ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ مِنْ غَيْرِ حِجَّةٍ، وَ خَيْرٌ أَمَّا خَالَ مِنْ مَعْنَى
 التَّفْضِيلِ أَوْ الْإِتْيَانِ بِصِغَةِ التَّفْضِيلِ لِاعْتِقَادِهِمْ بَأَنَّ ذَلِكَ خَيْرٌ.

[إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْ ثَنًا
 وَ تَخْلُقُونَ] مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ مِنْ دُونِ بَرَهَانٍ [إِفْكًا] أَيْ كَذِبًا فِي ادِّعَاءِ أَنَّهَا
 الْهَيْبَةُ، أَوْ مَعْبُودَاتٌ، أَوْ شَفَعَاءُ وَ هَذَا ابْتِدَاءُ كَلَامٍ مِنْ اللَّهِ أَوْ هُوَ قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 [إِنْ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ
 رِزْقًا] فَإِذَا كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا [فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ] لِأَنَّهُ
 هُوَ الَّذِي يَمْلِكُ رِزْقَ كُلِّ مَرْزُوقٍ، وَ هَذَا أَيْضًا يَحْتَمِلُ كَوْنَهُ مِنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَوْ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى.

[وَ أَعْبُدُوهُ] لِاسْتِحْقَاقِهِ بِمَالِكِيَّةِ الرِّزْقِ [وَ أَشْكُرُوا لَهُ] لِأَنَّهُ
 مَالِكٌ لِلنَّعْمِ كُلِّهَا وَ مَعْطِيهَا [إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] تَعْلِيلٌ لِسَابِقِهِ [وَ إِنْ
 تُكذِّبُوا] يَجُوزُ فِيهِ الْوَجْهَانِ أَيْضًا، وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ هَذَا ابْتِدَاءُ كَلَامٍ وَ
 خُطَابٍ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى لِأُمَّةٍ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ مَعْتَرِضَةٌ بَيْنَ حِكَايَاتِ قَوْلِ
 إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْنِي أَنْ تَكْذِبُوا أَفْلَاغَرُ فِيهِ ؛ فَانَّ هَذَا دِيدَنُ اسْنَاخِكُمْ مِنَ الْقَدِيمِ.

[فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا
 الْبَلْغُ] أَيْ تَبْلِيغُ رِسَالَتِهِ [الْمُبِينُ] وَ لَيْسَ عَلَيْهِ حِفْظُكُمْ مِنَ التَّكْذِيبِ وَ

سائر المعاصي [أَوْ لَمْ يَرَوْا] قرىء بالغيبة على تقدير القول او على كونه ابتداء كلام من الله معترض بين الحكاية و قرىء بالخطاب على انه من الحكاية و موافق لسابقه، او على انه ابتداء كلام من الله معترض.

[كَيْفَ يُبْدِيُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ] يعني كيف يبداء الله الخلق من العناصر او من عالم الارواح ثم يعيده الى العناصر او ثم يعيده اليه و رؤيتهم لذلك برؤية انهم لم يكونوا في اول خلقتهم على شىء من صفات الاخرى و يتدرجون فى صفات الكمال و يستكملون بصفات الروحانيين، او المعنى على التوبيخ يعنى ينبغى لهم ان يستكملوا نفوسهم حتى يشاهدوا اعادة الله اياهم.

[إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ قُلْ] خطاب لابراهيم او ابتداء كلام خطاب لمحمد ﷺ [سِيرُوا فِي الْأَرْضِ] ارض الطبع، او ارض القرءان و الاخبار، او ارض سير الامم الماضية، او ارض وجودكم، حتى تشاهدوا حال المكذبين و المصدقين، او تعلموا حالهم من مشاهدة اثارهم، او تشاهدوا ابداء الخلق و اعادته.

[فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْأُخْرَةَ] [عَنِ] حتى تعلموا ان الله ينشىء النشأة الاخرة فان شهدوا الابداء يؤدى الى العلم بالنشأة الاخرة كما قال: لقد علمتم النشأة الاولى فلو لا تذكرون. [إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] فما لهم ينكرون الاعادة مع انها مشهودة لهم [يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ] [حَالِيَةً] او مستأنفة جواب لسؤال مقدر [وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ] الله عن ادراككم و عذابكم [فِي الْأَرْضِ] حال كونهم فى الارض او هو ظرف لمعجزين.

[وَلَا فِي السَّمَاءِ] لو كنتم فى السماء او هو كناية عن الآخرة.
 [وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَّلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ] لافى الدنيا و
 لا فى الآخرة فمالكم تعبدون غيره و تتوسلون بغيره؛ و قد مضى مكرراً بيان
 الولي و النصير و ان النبي بنبوته و خليفته بخلافة النبوة نصير، و الولي بولايته
 و خليفته بخلافة الولاية و لى يتولى اصلاح العبد و تربيته.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ] من حيث انها
 آيات من الايات التكوينية فى الافاق و الانفس و اعظمها الايات العظمى من
 الانبياء و الاولياء عليهم السلام و الايات التدوينية من الكتب السماوية و احكام النبوة
 و الرسالة، و هذا ابتداء كلام من الله ان لم يكن سابقه من الله.

[أُولَئِكَ يَسْأَوْنَ مِن رَّحْمَتِي] هذا مقابل لقوله: الَّذِينَ
 ءَامَنُوا و عملوا الصالحات (الاية) لكن مقابلته له فى اللفظ و عطفه عليه
 بعيد بحسب اللفظ، و قوله: او لئك يسوا من رحمتى دعاء عليهم او اخبار بانّه
 ينبغي ان يسوا، او اخبار بانهم يأسون بالفعل من رحمته.

[وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] فما كان جواب قوله: قَوْمِ
 ابراهيم [إِلَّا أَنْ قَالُوا أَقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ] كما سبق قصته فاجمعوا
 ان يحرقوه؛ فجمعوا الحطب اكثر ما يكون ثم اسقطوه فيها [فَأَجَابَهُ اللَّهُ
 مِنَ النَّارِ] على ما سبق تفصيله.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ] الانجاء [لَآيَاتٍ] دالات على مبدء عليم حكيم
 قادر محيط [لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] باحدى البيعتين او لقوم يذعنون بالله و
 ملائكته و كتبه و رسله عليهم السلام و اليوم الآخر.

[وَقَالَ] ابراهيم عليه السلام او قال الله [إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ
 أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] قرىء مودة بينكم بالنصب و

الاضافة وبالرفع والاضافة والنصب منونة وبنصب بينكم يعنى اتخاذ الاوثان الهة ليس عن اعتقاد ديني و طلب شفيع اخروي و خوف عقاب الهي بل محض المودة الدنيوية و ان يحبكم اقرانكم ورؤساكم مثل اكثر المتزهدين فى دين الاسلام يتجشمون مرارة الزهد و تعب منع النفس عن لذائذها محض المراياة والصيت وان يقولوا فى حقه: [ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ] [بَعْضُ] [بَعْضُكُم] او بعض العابدين و المعبودين ببعض اخر منهم او يكفر العابدون بالمعبودين.

[وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا] او يكفر كل بعض من العابدين والمعبودين بكل بعض و يلعن كل بعض كل بعض؛ فان العابدين لما كان عبادتهم للاصنام مودة بينهم فى الحياة الدنيا و لم يكن فى عبادتهم جهة الهية بل كان عبادتهم لها سائرة للجهة الالهية و يظهر يوم القيامة ان توادهم و عبادتهم كانت مانعة لهم عن موادهم الاخرية و مؤذية لهم الى العذاب الاليم كانت تورث بغض كل للاخر والمعبودون ينكرون عبادتهم لهم و ينسبونهم الى الاهوية و الجنة و يلعنونهم لانهم يلعنهم اللاعنون.

[وَمَا وَنَكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ نَّصْرِينَ] [الاقتصار هيهنا على الناصر لان فى النار ليس الا النصر و ان كانوا ينصرون و اما الولاية فانها بعد الخروج من النار.

[فَتَأْمَنَ لَهُ و لُوْطٌ و قَالَ اِنِّى مُهَاجِرٌ] من وطنى مع ابراهيم عليه السلام الى الشام و من موطن نفسى بايمانى على يد ابراهيم عليه السلام [اِلَى رَبِّىَّ] فى الولاية و هو مقام القلب و العقل.

[اِنَّهُ و هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و وَهَبْنَا لَهُ و] بعد هجرته الى الشام و مكثه بها مدة طويلة [اِسْحَاقَ و يَعْقُوبَ] بعد اسحاق عليه السلام [و جَعَلْنَا فِي

ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ وَ الْكُتُبَ] اى الرّسالة او جنس الكتاب السّماوى .
 [وَأَتَيْنَهُ أَجْرُهُ فِي الدُّنْيَا] بان صار عزيزاً فى الدّنيا و
 اعطيناه اموالاً كثيراً من اموال الدّنيا وجعلنا له لسان صدق فى الدنيا بانه ليس
 احد الا و هو يمدحه .

[وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ] الّذين لم يبق عليهم
 شوب فسادٍ [و] ارسلنا [لُوْطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَأْتُوْنَ
 الْفَحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ اِنَّكُمْ لَتَأْتُوْنَ
 الرِّجَالَ وَ تَقْتَعُوْنَ السَّبِيْلَ] تعرّضكم للمارّة لاجل الفاحشة فيمتنون
 عن السّفر عن بلادكم او تقطعون سبيل الولد او تقطعون السبيل بنهب اموال
 المارّة .

قيل: كانوا يرمون ابن السبيل بالخزف فايّهم اصابه كان اولى به و
 يأخذون ماله وينكحونه ويغرمونه ثلاثة دراهم و كان لهم قاض يقضى بذلك .
 [وَ تَأْتُوْنَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ] عن الرّضا عليه السلام كانوا يتضارطون
 فى مجالسهم من غير حشمة و لاحياء .

و قيل: المراد به جملة القبائح فانه كان مجالسهم تشتمل على انواع
 القبائح مثل الشتم و الصفح و القمار و ضرب المخراق و حذف الاحجار على
 من مرّ بهم و ضرب المزامير و كشف العورات و اللواط، و قيل انهم كانوا
 يأتون الرّجال فى مجالسهم ^(١) .

[فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ اِلَّا اَنْ قَالُوا اَنْتِنَا
 بِعَذَابِ اللّٰهِ] تهكّماً به [اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ] قَالَ رَبِّ

أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ
بِالْبُشْرَى [بِالْوَلَدِ بَعْدَ الْيَأْسِ مِنْهُ] [قَالُوا] إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ التَّفْصِيلِ الَّذِي
وَقَعَ بَيْنَهُمْ كَمَا سَبَقَ:

[إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الْقَرِيَةَ لوط] [إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا
ظَالِمِينَ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا] [بَعْدَ مَا جَادَلَهُمْ فِي عَدَمِ أَهْلَانِهِمْ وَ بَعْدَ مَا
قَالَ لَهُمْ إِنْ كَانَ فِيهَا وَاحِدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَهْلَكْتُمُوهُمْ؟ وَ قَالُوا لَهُ: لَا، قَالَ إِنْ فِيهَا
لُوطًا؟!]

[قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ وَ إِلَّا أَمْرًا تَهُ وَ
كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ وَ لَمَّا أَنْ جَاءَتْ [زَادَ إِنْ هِيَ نَالَتْ كَيْدَ لُصُوقِ
الْجَزَاءِ بِالشَّرْطِ بِخِلَافِ حِكَايَةِ الرَّسْلِ مَعَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَانَّ التَّكِيدَ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ
مَطْلُوبًا وَ لَمْ يَكُنْ إِخْبَارُهُمْ بِأَهْلَانِهِمْ قَوْمِ لُوطٍ إِلَّا بَعْدَ مَدَّةٍ مِنْ وَرُودِهِمْ عَلَيْهِ.
[رُسُلْنَا لُوطًا سَيِّءَ بِهِمْ] وَرَدَ عَلَيْهِ الْمَسَائِدُ بِسَبَبِ مَجِيئِهِمْ لَمَّا
كَانَ يَعْلَمُ مِنْ حَالِ قَوْمِهِ وَ تَفْضِيحِهِمْ لِلْمَارَّةِ.

[وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا] كُنَايَةٌ عَنِ ضَيْقِ الْخَلْقِ وَ عَدَمِ الطَّاقَةِ، فَانَّ
طَوِيلَ الْيَدِ يَسَعُ مِنَ الْأَعْمَالِ مَا لَا يَسَعُهُ قَصِيرُهَا.
[وَ قَالُوا] [بَعْدَ مَا رَأَوْا مَسَائِدَهُ] [لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ] [مِمَّا تَخَافُ
وَ تَحْزَنُ عَلَيْهِ] [إِنَّا مُنْجُوكَ] [مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ أَوْ مِنَ الْعَذَابِ الَّذِي جِئْنَاكَ بِهِ]
وَ أَهْلَكَ إِلَّا أَمْرًا تَكُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ [الْإِتْيَانُ بِالْمَاضِي لِتَحَقُّقِ
وَقُوعِهِ.

[إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ
السَّمَاءِ] [عَذَابًا مِنْهَا] [بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً
بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] [هِيَ مَنْزِلُ لُوطٍ بَقِيَ عِبْرَةً لِلسَّيِّئِينَ أَوْ إِثْرَ تَقْلِيْبِ الْقَرْيَةِ وَ

خرابها.

[وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ] فى المعاشرة و القبيلة [شُعَيْبًا فَقَالَ
يَقَوْمَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ] الزلزال الشديدة فيها الصيحة [
فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَثِمِينَ وَ عَادًا وَ ثَمُودًا] اى اذكر، اوذكرهما، او
ارسلنا اليهما فحذف حرف الجرّ و نصباً [وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِّنْ
مَّسْكِنِهِمْ] بعض مساكنهم عند المرور عليها او تبين لكم من مساكنهم ما
فعلناهم.

[وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ
السَّبِيلِ] الذى ينبغى ان يسلكه الانسان هو سبيل الاخرة و سبيل الولاية
[وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ] قادرين على الابصار او ذوى فطنة و بصيرة
باطنية.

[وَ قَرُونِ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَمَانَ] اى ذكرهم او اذكر او ارسلنا
اليهم [وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُّوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ
وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ
حَاصِبًا] لحاصب الرّيح للتي تجمد التراب او المراد من الحاصب من يسقط
الحصباء فان كان المراد به الرّيح كان المراد قوم هود فانه تعالى اهلكهم برّيح
صرص عاتية وان المراد به المعنى الثانى كان المقصود قوم لوط.

[وَ مِنْهُمْ مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ] كاهل مدين و قوم صالح
[وَ مِنْهُمْ مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ] كقارون [وَ مِنْهُمْ مَّنْ أَعْرَفْنَا]
كقوم نوح و فرعون و قومه.

[وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ]

يَظْلِمُونَ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ [مَتَعَلِّقًا بِاتَّخَذُوا] وَحَالِ
 مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: [أَوْ لِيَاءَ] أَي اتَّخَذُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضًا مِنْ غَيْرِ اللَّهِ.
 [كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ
 لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ] وَلَمَّا كَانَتِ الْوَلَايَةُ تَطْلُقُ عَلَى وَلايَةِ الْمَعَاشِرَةِ وَهِيَ
 الْمَحَابَّةُ بَيْنَ الْخَلْقِ وَالْمُؤَالَفَةُ وَتَطْلُقُ عَلَى قَبُولِ السُّلْطَنَةِ وَالْحُكُومَةِ الْحَاصِلَةِ
 بِالْبَيْعَةِ الْعَامَّةِ أَوْ الْخَاصَّةِ وَكُلُّهُمَا يَعْتَمِدُ الصَّاحِبَ فِيهِ عَلَى الصَّاحِبِ الَّذِي
 تَوَلَّاهُ وَيَجْعَلُهُ ظَهْرًا لِنَفْسِهِ وَحَصْنًا لَوْ قَتَّ حَاجَتَهُ، كَانَتْ قَدْ تَمَثَّلَ بِالْبَيْتِ وَ قَدْ
 تَمَثَّلَ بِالْحَبْلِ وَ قَدْ تَمَثَّلَ بِالْحَصَنِ.

و قد يقال لها الظهر والوليحة والمعتمد والاستن وغير ذلك و اذا
 كانت الولاية بالبيعة الالهية حصل من الوالى فى الموالى عليه صورة ملكوتية
 هى ما بها الاتصال بين الوالى والمولى عليه و هى حافظته من كل افة و هى
 حصنة المانع من تصرف الشيطان نحو تصرف يخرج من تلك الولاية و بتلك
 الاعتبار تسمى بالحبل و البيت و الحصن و غير ذلك و اذا لم تكن الهية او
 لم تكن حاصلة بالبيعة كان اعتماد المولى عليه على الوالى و اتصاله به و
 تحفظه من الافات بولايته من محض تخيل المولى عليه لا من امر حاصل من
 الوالى فيه.

و ما كان محض تخيل المولى عليه لم يكن له اثر فيه فى نفس الامر و
 كان كالعنكبوت التى تتخذ من ريقها بيتاً ليحفظها عن الحرّ و البرد و من سائر
 الافات الواردة عليه من سائر الحشرات و من الرياح و غيرها و الحال انه لا
 يحفظها من شىء من ذلك.

[لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ] اِنَّ تِلْكَ الْوَلَايَةَ لَيْسَتْ اِلَّا مَحْضُ التَّخِيلِ مِنْ

غَيْرِ امْرِ حَاصِلٍ مِنْهَا فِي نَفْسِ الْاِمْرِ لَا مَتَنَعُوا مِنْهَا.

او لفظة لوللتمنى او المعنى لو كانوا من اهل العلم لعلموا ان كل ما يدعونه ليس غير الله و انما هو بحسب مداركهم الجزئية يتراءى غير الله.

[اِنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ مِنْ شَيْءٍ] ما نافية و ما تدعون منقطع عن سابقه او متصل به و يعلم معلق عن العمل فيه و هذا اوفق بالمعنى الاخير لقوله لو كانوا يعلمون يعنى ان كلما تدعونه تتخيلون انه غير الله ليس غير الله بل الظاهر فيه هو الله و الباطن فيه ايضاً هو الله، لكنكم لتتقيدكم و تحددكم بالمدارك الجزئية التى لاتدرك الا الكثرات المتغيرات المتحدات لاتدركون منها الواحد ل احد المقوم لها و تدعونها من حيث انها متغيرات كل من الاخر و الكل مع الله و الله يعلم ذلك و يعلم ان المقوم للكل و الظاهر فيه هو الله، وان كل ما يدعونه كانوا فى تلك الدعوة داعين لله لا غيره و لما كان العبادة بنية العابد و النية لا تكون الا بالعلم بالمنوى و هؤلاء لا يعلمون ذلك حتى ينووا عبادة الله فى تلك العبادة كانوا مؤخذين فى تلك الدعوة و العبادة لا مأجورين.

و قد مضى فى سورة البقرة عند قوله تعالى ولكن الله يفعل ما يريد ما يبين هذا المطلب و يحقّقه و قد قيل بالفارسية بياناً لهذا المطلب:

اگر مؤمن بدانستی که بت چيست
يقين کردی که دين در بت پرستىست
اگر کافر زبت آگاه بودى
چرا در دين خود گمراه بودى

او لفظة ما موصولة و المعنى ظاهر، او مصدرية و من شىء بيان للمصدر و الشىء عبارة عن الدعا ليسير او ما استفهامية مفعول تدعون.

[وَ هُوَ الْعَزِيزُ] الغالب الذى لا يغلبه شىء حتى يكون معبوداً من دونه [اَلْحَكِيمُ] الذى صنع المخلوقات بنحو لاتكون خالية منه و مع ذلك لا

يدركه الاقليل من عباده فيها للطفه في صنعه و هذا المعنى يناسب كون ما نافية.

[وَ تِلْكَ الْأَمْثَلُ] اي مثل العنكبوت و نظائره، او مثل العنكبوت و امثال الامم الماضية و انبيائهم ﷺ [نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ] تنبيههم و تذكيرهم.

[وَ مَا يَعْقِلُهَا] اي ما يدركها من جهة المقصود منها و النظر الى غاياتها [إِلَّا الْعُلَمَاءُ] الذين فتح الله عليهم باب العلم بولاية علي ﷺ الحاصلة لهم بالبيعة الخاصة الولوية، و اما غيرهم فلا يدركون من امثال و الاسمار و الحكايات الا ظواهرها التي هي مبعده لهم عن المقصود و مدركة بالخيال دون العقل.

عن النبي ﷺ انه تلا هذه الاية فقال: العالم الذي عقل عن الله فعمل بطاعته و اجتنب سخطه.

[خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ] قد مضى مكرراً هذه الاية [إِنَّ فِي ذَلِكَ] اي في خلق السموات و الارض بحيث يتم بخلقهما امر الموالي و استمرار الفيض من الواهب الفيض بحيث لولاها لما استتم امر الموالي و لما استمر الفيض و لما وجد غاية اليجاد و هو الانسان او في خلق السموات و الارض متلبسات بالغايات الحقّة او بالتتضيدات الحقّة التي لا شوب باطل فيها.

[لِآيَةٍ] عظيمة او المراد بها الجنس اي آيات عديدة [لِلْمُؤْمِنِينَ] بالبيعة العامّة او الخاصة او للمذعنين بالله و الاخرة.

[أَتْلُ] جواب لسؤال مقدر كما ان قوله تعالى خلق الله السموات (الاية) كان جواباً لسؤال مقدر كأنه قيل: هل لتعقل الامثال

ءاية و منبّه؟ فقال جواباً: خلق الله السّموات والارض بالحقّ و فى خلقهما ايات عديدة منبّهة على تعقّل الامثال كما انّ فيها ايات عديدة دالة على مبدء عليم حكيم قدير مرید رحيم رؤف و كأنه قيل بعد ذلك: هل لنا منبّه على تذکر الايات المودعة فى خلق السموات والارض؟

فقال تعالى خطاباً لمحمد ﷺ على اياك اعنى و اسمعى يا جاره او خطاباً عاماً [مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ] بتوسّط جبرئيل او ما وحي اليك بسبب محمد ﷺ [مِنْ أَلْكِتَابٍ وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ] حتى تستعدّ لتذکر الايات و تمتع من الملاهى التى تحجبك عن تذکر الايات.

[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ] قدمضى فى أوّل البقرة و سورة النساء عند قوله: لا تقربوا الصلوة و انتم السكارى تفصيل لمعانى الصلوة و مراتبها و اقامتها، و لما كانت الصلوة القلبية بالمواضعة الالهية مانعة من الاشتغال بغيرها و لو كان مباحاً كانت ناهية عن الفحشاء و المنكر القالبيّ بالمواضعة.

و الصلوة القلبية المأخوذة من صاحب الاجازة الالهية تكون مانعة عن الفحشاء و المنكر فى مرتبة القلب و كذلك الصلوة الصدرية التى هى السكينة القلبية المسمّاة بالفكر و الحضور عندهم و هى ملكوت ولى الامر و أوّل مقام معرفة على ﷺ بالتورانية تنهى حالاً او باللسان عن جملة الفحشاء و المنكر.

و الصلوة المصلّى الذى هو مستغرق فى شهود جمال الوحدة ناهية له عن الالتفات الى غير الله و هذا الالتفات هو منكره فى ذلك المقام، و الصلوة التى هى عبارة عن الرسول ﷺ او الامام ﷺ تنهى عن الفحشاء و المنكر اللذين هما مقابلان لهما من اصناف البشر و قد فسّر الصلوة بكلّ و فسّر

الفحشاء والمنكر باعداء الرسول ﷺ و الامام علي عليه السلام .

نقل: انها ما لم تنه الصلوة عن الفحشاء والمنكر لم تزد من الله عز وجل
الابعداً^(١).

و روى ان فتى من الانصار كان يصلى الصلوات مع رسول الله و
يرتكب الفواحش، فوصف ذلك لرسول الله ﷺ فقال: ان الصلوة تنهاه يوماً فلما
يلبث ان تاب^(٢).

و على هذا كان معنى الاية ان الصلوة تنهى فى المستقبل صاحبها
عن الفحشاء والمنكر.

[وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ] ان اريد بالصلوة الصلوة القلبية كان المراد
بذكر الله ذكر الله للعبد، او الذكر القلبي او الذكر الذى هو الفكر، او ذكر او امره و
نواهيته عند كل فعال الذى يحمل العبد على الامتثال و الانتهاء، و ان كان المراد
الصلوة القلبية كان المراد بذكر الله ذكر الله للعبد او واحد مما ذكر بعد الذكر
القلبي و هكذا الحال فى سائر مراتب الصلوة، و ان كان المراد بالصلوة
الرسول ﷺ او الامام علي عليه السلام كان المراد بذكر الله ذكر الله للعبد او مقام نورانيتيهما
فانه ذكر الله حقيقة [وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ]

فيعلم صلواتكم و ذكركم لله و يجازيكم على حسبهما على انهما
ينبهانكم على تذكرايات و الجملة حالية.

[وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي [المجادلة] الَّتِي [هِيَ
أَحْسَنُ] من المجادلات او بالطريقة الَّتِي هى احسن، او بالكلمة الَّتِي هى
احسن و الجدل و الجدل بمعنى القتل فان المجادل يريد ان يقتل المجادل له

الى مذهبه و ذلك يتصوّر بالسيف والضرب والحبس والمكالمة بالشتم والخشونة و ابطال الحق و اثبات الباطل و لكنّه خصّ في العرف بصرف الخصم عن مذهبه بالمباحثة و المكالمة العلميّة.

و المراد باهل الكتاب كلّ من ءامن بنبيّ و كلّ من انتحل ملة الهيّة فيشمل اهل ملة الاسلام و منتحليها كما يشمل الزردشتين و المهاديين، او المراد المعروفون بهذا الاسم و هم اليهود و النصارى لكن يشمل الحكم اهل الاسلام بطريق التعريض او بطريق القياس الاولوى، ولما كان اهل الملة الالهية و منتحلوها بواسطة نسبتهم الى نبي او انتحالهم النسبة اليه ذوى حرمة في الجملة خصّهم بالذكر من بين اقسام الكفار اشعاراً بانّ المشركين لا حرمة لهم و لا مداراة معهم.

و المجادلة الحسنة ان لا يظهر باطلاً و لا يبطل باطلاً بباطل و لا يقول ما يغيظ المجادل و لا ينعته و لا يجره و لا يقول ما لا يتحمّله، و ينصف في حقّ اظهره خصمه و لا يرده و لا يتكلم بما يخجله و لا يكون همّه الغلبة عليه بل يكون همّته اصلاحه و لو كان ذلك بان يجعل نفسه مغلوبة ان رأى صلاحه و لينه في ذلك.

[إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ] في المجادلة او ظلموكم بالمقاتلة او ظلموا انفسهم باللجاج و عدم الاستماع الى حقّكم.

و هذا ترخيص في المجادلة بغير الاحسن مع الظالمين منهم مثل قوله: لا يحبّ الله الجهر بالسوء من القول الاّ من ظلم لكن لا ينبغي الخروج من الحقّ او الدخول في باطل.

[وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ] بالاقرار بحقيّة كتابهم و دينهم حتّى تكسر سورة لجاجهم.

[وَ إِلَهِنَا وَ إِلَهُكُمْ وَ حِدٌ] باظهار الاتحاد معهم غفى المبدأ و المعبود حتى يدل ذلك على انكم متحدون معهم غير مغايرين لهم فيرغبهم ذلك فى مخالطتكم و موادتهم لكم [وَ نَحْنُ لَهُ] اى لالهكم الذى هو الهنا [مُسْلِمُونَ] لاغيره حتى تعادونا بذلك و قد سبق فى سورة النحل عند قوله: جادلهم بالتي هي احسن شطر من بيان الاية.

[وَ كَذَلِكَ] اى مثل انزال الكتاب اليهم، او مثل انزال الامر بالمجادلة بالتي هي احسن او مثل انزال الامر بان تقولوا ءامناً بالذى انزل اليكم (الى اخر الاية).

[أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ] اى كتاب النبوة او القرآن [فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ] اى القرآن وهم ءال محمد ﷺ او فالذين ءاتيناهم احكام النبوة بقبول الرسالة بالبيعة العامة او بقبول الولاية بالبيعة الخاصة، او فالذين ءاتيناهم الكتاب اى الانتعاش او الاستعداد لامور الآخرة تكويناً. [يُؤْمِنُونَ بِهِ] اى يذعنون او يؤمنون بالبيعة العامة او الخاصة بالقرآن او بمحمد ﷺ او بكتاب النبوة او بعلى عليه السلام فانه المنظور من كل منظور.

[وَ مِنْ هَؤُلَاءِ] يعنى اهل الكتاب و هم اليهود والنصارى او من هؤلاء المشركين او هؤلاء الذين ءاتيناهم القرآن و ءامنوا به بالبيعة.

[مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ] اى يومن باحدى البيعتين او يذعن قلباً بمحمد ﷺ او بالقرآن او باحكام النبوة او بعلى عليه السلام [وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا] التى اعظمها على عليه السلام [إِلَّا الْكٰفِرُونَ].

و هذا تعريض بمنافى الامّة الذين جحدوا علياً عليه السلام [وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوْا] جملة حالية او معطوفة ورد لمن زعم او قال انه اخذه من غيره او

التقطه من كتب السابقين [مِنْ قَبْلِهِ ي] اى من قبل القرءان.
 [مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ] اى القرءان او الكتاب المطلق
 [بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَزْتَابُ الْمُبْطِلُونَ] يعنى لكان ارتيا بهم فى موقعه والا
 فهم كانوا مرتابين و من اعظم آيات صدقه فى دعواه.

انه ﷺ كان يتيماً فقيراً راعياً لم يختلف الى معلّم و لم يختلط مع عالم و
 لم يتعلّم الخطّ و لم يكن فى كتاب و قد جاء بكتاب و شريعة قد حار فى درك
 دقائقها الحكماء و عجز عن استقصاء العلوم المندرجة فيهما العلماء و استحصر
 عن بلوغ لطائفهما العرفاء، و اعترف ببراعة كتابه فى البلاغة البلغاء.

و عن مولانا و مقتدانا على بن موسى الرضا عليه السلام : و من آياته انه كان
 يتيماً فقيراً راعياً اجيراً لم يتعلّم كتاباً و لم يختلف الى معلّم ثم جاء بالقرءان
 الذى فيه قصص الانبياء عليهم السلام و اخبارهم حرفاً بحرف، و اخبار من مضى و من
 بقى الى يوم القيامة^(١).

[بَلْ هُوَ] اى كتاب النبوة او كتاب الولاية و القرءان صورتها و هو
 اضراب عن قوله تعالى: فالذين ءاتيناهم الكتاب (الاية) فانه لا يدل على
 ازيد من الايمان التقليدى و هذا يدل على الايمان التحقيقى بالكتاب بل على
 التحقّق بالكتاب على طريقة اتحاد العاقل والمعقول يعنى هو بنفسه.

[ءَايَاتُ] دالات على المبدء و صفاته و على الرسالة و احكامها و
 صدق الاتى، او المراد ان صاحب الرسالة و صاحب الولاية بولايتهما و
 نورانيتهما آيات.

* [بَيَّنْتُ] و اوضحات او موضحات [فِي صُدُورِ الَّذِينَ

١. تفسير الصافي ج ٤ ص ١١٩ و عيون اخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ١٣٦ ح ١

أَوْ تَوَا أَلْعِلْمَ] لم يقل في صدور الذين كسبوا العلم اشعاراً بان العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء و ليس يحصل بكسب، نعم الكسب يعد الرجل لقذف هذا العلم، و اتى بالفعل مبنياً للمفعول للاشارة الى ان الفاعل لا يحتمل ان يكون غير الله تعالى والمراد بمن او تو العلم هم الاوصياء عليهم السلام كما في اخبار كثيرة عنهم عليهم السلام.

[وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ] كرر هذا للاهتمام بالتعريض بالامة و اشعاراً بان الجاحد كما انه كافر ظالم ايضاً.

[وَقَالُوا] عطف بلحاظ المعنى كأنه قال جحد الظالمون الايات و قالوا: [لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ] لهم بالتنزيل عن مقامك الولوى و باظهار العجز بحسب مقامك البشرى [إِنَّمَا آيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ] و ليس شىء منها عندي حتى ء اتى بمقترحكم.

[وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ] ظاهر او مظهر لانذارى و صحته و قدمضى ان الرسول صلى الله عليه و آله لا بد ان يكون ذاشأنين: شأن الانذار برسالته و شأن التبشير بولايته، لكنه لما كان شأن الرسالة فيه غالباً كان قديتكلم بشأن الرسالة و يحصر شأنه فيه كما انه حصر جملة شأنه ههنا فى الانذار الذى هو شأن الرسالة لالولاية.

[أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ] انك كنت يتيماً غير مختلف الى احد و لم يكفهم فى الدلالة على صدقك حتى يقترحوا ء اية اخرى.

[أَنَا] لا غيرنا [أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ] احكام الرسالة او صورة القرءان مع انك كنت امياً و كتابك كان مشتملاً على دقائق الحكم بحيث يعجز عن ادراكها العقلاء و الحكماء حال كونهم [يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ] و ليس مخفياً عليهم.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ] الانزال او فى ذلك الكتاب او فى ذلك المذكور من استمرار تلاوة الكتاب [لِرَحْمَةٍ] من حيث دلالته على صدق رسالتك [وَذِكْرِي] لِحَقِيَّتِكَ اى دلالة حَقِيَّتِكَ [لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] باحدى البيعتين او لقوم يذعنون بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر.

واللام لتبيين مفعول الرحمة والذكرى يعنى غير المؤمنين لكونهم غير متوجهين الى الآخرة وغير مهتمين بالله وبمن يدعو الى الله لا يتأملون فيه ولا يتفكرون فى دلالاته فيستمعونه استماع الاسمار فلا ينتفعون به ولا يتذكرون.

روى ان اناساً من المسلمين اتوا رسول الله ﷺ بكتف فيها بعض ما يقوله اليهود فقال: كفى بها ضلالة قوم ان يرغبوا عما جاء به نبيهم الى ما جاء به غير نبيهم فنزلت الآية (١).

[قُلْ] لهم بعد ما ينفع فيهم هذه الايات اظهاراً لاعراضك عنهم و التجائك الى ربك حتى يكسر لجاجهم فان الاصرار على الدعوة مع اللجوج يزيد فى لجاجته.

[كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا] فان كنت كاذباً يعلم كذبي و يعذبني عليه، و ان كنتم انتم كاذبين يعلمه و يعذبكم عليه [يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ] فاحذروا من العناد معه و مع رسوله. [وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَطْلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ] جملة حالية او معطوفة و بمنزلة النتيجة.

[وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ] يمثل ما قالوا عند توعيدك بالعذاب فائتنبأنا تعدنا او بقولهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة

من السماء.

[وَ لَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ] يعنى عدم اتيان العذاب ليس لما قالوا من انه ليس ما قلت حقاً و لا لكرامتهم علينا بل لان لكل امر وقتاً لا يتجاوزه.

[وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ] فى الدنيا و فى حال بقائهم مثل اتيان العذاب ببدر و غيرها و مثل البلايا فى الاموال و الانفس او فى حال احتضارهم على ايدى الملائكة او فى الاخرة فى البرازخ او فى القيامة [بَعْتَهُ] من غير تقدّم الامارة له او من غير استشعار منهم بامارته لانهما كهم فى الملاهى.

[وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ] مجيئه حين اتيانه، او لا يشعرون فى الحال بانه ياتيهم بعد و الا لماسألوه.

[يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ] كرر هذا القول للاشعار بان الاول كان بحسب عذاب الدنيا والثانى بحسب عذاب الاخرة او لان الاول كان مقدّمه للتهديد باتيان العذاب و الثانى للتهديد باحاطته بهم فى الحال ولكنهم لا يشعرون به، او المنظور من التكرير المبالغة فى تسفيهم بالتجرى على ما ينبغى التحرز عنه ولو كان محتملاً غير متيقن.

[وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ^٤ بِالْكَافِرِينَ] وضع المظهر موضع المضمّر اشعاراً بعلة الحكم و اظهاراً لكفرهم بنفاقهم يعنى انهم كافرون و كل كافر واقع فى وسط جهنم و معدّب بانواع عذابها و ان كان لا يشعر به فهم فى استعجالهم فى العذاب واقعون فى العذاب.

اعلم، ان النفس الانسانية بمقتضياتها الحيوانية انموذج الجحيم و لهباتها و انواع عذابها فان كان الانسان الواقع فى مقام النفس و هو الذى يكون فى الغيب من الله و من الاخرة منقطعاً عن الولاية و مستوراً منه الوجهة الولوية

كان واقعاً في جهنم وواقعاً عليها ومحاطاً بها.
وان لم يكن منقطعاً عن الولاية بان كان مؤمناً بها كانت عليه برداً و
سلاماً ولم يحس بها او احس بها وبالامها لكن تكون تطهيراً له عن شوائبه
الغريبة.

وكون النفس الانسانية انموذج الجحيم ووجوب عبور الانسان عليها و
عنها احد وجوه قوله تعالى: ان منكم الا واردةا وهي الجسر الممدود على
متن جهنم و قدمضى فى سورة التوبة بيان اجمالى فى نظير هذه الاية لاحاطة
جهنم بالكافرين.

[يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ] مفعول للكافرين او ظرف لمحيطه
او ظرف لفعل محذوف و هو اذ كر او ذكروهم.

[مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ اَرْضِهِمْ وَيَقُولُ اقربى بالغيبه و
بالتكلم] ذوقوا ما كنتم تعملون يعبادى الذين آمنوا [البيعه
على يد محمد ﷺ البيعه العامه او على يد على ﷺ البيعه الخاصه.

[ان ارضى وسعة] فاذا لم يتيسر لكم عبادتى فى ارض
فاخرجوا منها الى ارض يمكن لكم توحيد عبادتى [فائسى] دون غيرى
فَاعْبُدُونِ].

عن الصادق عليه السلام اذا عصى الله فى ارض انت بها فاخرج منها الى
غيرها (١).

[كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ] فى مقام التعليل [ثُمَّ اِلَيْنَا
تُرْجَعُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِّنَ

أَجْنَّةٌ عُرْفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ [قدمضی بیان

الصبر والتوكل مشروحاً و كذلك بیان جریان الانهار من تحت الجنات.

[وَكَايِنٍ مِّنْ دَابَّةٍ] لا تحصى نوعاً وفرداً [لَا تَحْمِلُ] الخطاب

عامّ او خاصّ بمحمد ﷺ او بمن يزعم أنّ لامدخليّة في الامور لشيء سوى الاسباب الطبيعيّة كالطبيعيّة اعتقاداً او حالاً كما كثر الناس.

[رَزَقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ] فان الانسان في بادى النظر

يظنّ ان الرزق منوط بالاسباب الطبيعيّة لكن دقيق النظر يحكم بان لامدخلية لشيء من الاسباب الطبيعيّة في ارتزاق الانسان وليس الارتزاق الا بالاسباب الهيّة و ان الاسباب الطبيعيّة حجب على الاسباب الالهية.

نعم ما قيل:

ای گرفتار سبب بیرون میپر

لیک عزل آن مسبب ظنّ مبر

هرچه خواهد آن مسبب آورد

قدرت مطلق سببها بر درد

این سببها بر نظرها پرده هاست

که نه هر دیدار صنعش را سزاست

دیده ی باید سبب سوراخ کن

تا حجب را برکنند از بیخ و بن

تا مسبب بیند اندر لامکان

هرزه بیند جهد و اسباب دکان

[وَهُوَ السَّمِيعُ] لا قوالکم القالیة و الحالیة و الاستعدادیة التی لا

شعور لكم بها [العلیم] بمقدار الاستعداد و قدر الاستحقاق و عمدة اسباب

الرّزق هي السموات والارض والشمس والقمر.

[وَلَسِن سَأَلْتَهُمْ] اي المتقيدين بالاسباب الغافلين عن مسبب الاسباب [مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ] اللّاتى بهاتوليدالمواليد وارتزاق المرتزقين.

[لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ] منه الى الاسباب ولا يكتفون به من الاسباب [اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ] اي لمن يبسط او لغيره ممن يشاء فان من فيمن يشاء مطلق يجوز ارجاع الضميراليه من غير اعتبارالتقيّد ببسط الرزق والجملة حالية او مستأنفة و تعليل لانكار الصّرف عنه في طلب الرزق، او تعليل لجملة الله يرزقها و اياكم.

[إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] فيعلم ما يصلح عباده من بسط الرزق وقبضه [وَلَسِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا] لما كان الاسباب القريبة للرّزق بعد السموات والارض والشمس والقمر هو امطارالامطار و احياء الارض بانبات النّبات اتى به بعد السّؤال عن السموات والارض و تسخيرالشمس والقمر.

[لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلْ] بعد اقرارهم بذلك [الْحَمْدُ لِلَّهِ] شكراً لانعامه عليك بتبصيرك ذلك، او قل لهم بعد ذلك جميع الصفات التي يحمد عليها فان جميع الخيرات المنتشرة المحسوسة التي لا يتجاوز مداركهم عنها محصورة في خلق السموات والارض والشمس والقمر و امطار الامطار و انبات النّبات فهو لا تلا يحدون الله وتسببها لاسباب الرزق.

[بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ] فيتوسّلون بالاسباب و ينصرفون عن مسببها لعدم تعقلهم لالانكارهم [وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا هُوَ] و لِعَبُّ [الجملة حالية او معطوفة باعتبار المعنى كأنه قال: انه هيأ اسباب

الحياة الدنيا الدانية التي حياة جميع احيائها مشوبة بالممات، ووجودها مشوب بالاعدام، وجدها لهو او لعب ولم يتركها بدون تهية اسباب الوجود والبقاء والتعيش باعتراف المقرّ والمنكر فكيف بالحياة الاخرة التي حياة جميع اجزائها عين ذواتهم ووجودها خالص من شوب النقص ولذتها مبرأة من شوب الالم فان الحياة الدنيا حياة بالعرض.

[وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ] بجميع اجزائها [هِيَ الْحَيَوَانُ] محصوراً فيها الحياة او المعنى انهم مهتمون بامر الحياة الدنيا التي يرون انها كلعب الاطفال غير باقية وغير مترتب عليها فائدة و ان الدار الاخرة لهي الحيوان.

[لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ] لامتنعوا من الاهتمام بامر الحياة الدنيا و لكانوا مهتمين بامر الحياة الاخرة او لفظ لوللتمني و قد مضى الفرق بين اللهو واللعب وان اول ما لا يكون له غاية لا عقلانية و لا خيالية، والثاني ما لا يكون له غاية عقلانية و يكون له غاية خيالية و ان كان الاول ايضاً لا يخلو عن غاية خفية.

[فَأَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ] عطف باعتبار المعنى كانه قال اذا كانوا في البرّ مطمئنين كانوا غافلين عن الله و الاخرة مهتمين بامر الحياة الدنيا فاذا ركبوا في الفلك و خافوا على الحياة الدنيا.

[دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ] اي الطريق اليه لا الملة او الاسلام او الايمان فان الاية عامّة لذوى الملل الالهية و غيرهم.

[فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ] بالله او بالاخرة او بالدين او يصيرون مشركين [لِيَكْفُرُوا] هذا من قبيل فالتقطه ءال فرعون ليكون لهم عدواً و حزناً اي صار غاية اشراكهم الكفران [بِمَا

ءَاتَيْنَاهُمْ [من نعمة الانجاء او مطلق النعم.

[وَ لِيَتَمَتَّعُوا] فى حيوتهم الدائرة فان من كان متذكراً لانعم الله و انعامه لا يتيسر له التمتع بمستلذات الحيوانية [فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ] عقوبة الاشراك و وبال التمتع فى الحيوۃ الحيوانية او سوف يعلمون ان ذلك كان خطأ و وبالاً.

[أ] يكفر اهل مكة بنعمه و يشركون به [وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا] اى لهم فان الحرم قديماً و حديثاً كان بالمواضعة ءامناً اهله من الصدمات الواردة على سائر البلاد و سائر العرب و كان ءامناً بمشيئة الله من تعرّض المتعرّضين له مثل تعرّض ملك اليمن لخرابه.

[وَ يُتَخَفُّ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ] بالقتل و الاسر [أ] اهوائهم يتبعون [فَبِالْبَطْلِ] الذى هو اهوائهم اولاً، و الشياطين ثانياً و الاصنام و الكواكب او شركاء الولاية ثالثاً؛ [يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ] التى هى جعل الحرم ءامناً لهم او جملة نعم الله او الولاية التى هى اصل كل النعم.

[يَكْفُرُونَ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا] مفعول به لافترى اذا كان على التجريد، او مفعول مطلق من غير لفظ الفعل.

و هذه العبارة تستعمل فى اظلمية المفترى و ان كانت بمفهومها اللغوى اعم منه، و الافتراء على الله اعم من ان يجعل مالم يأذن به شريكاً له او يفتى او يقضى بين الناس او يؤم الناس به يترأس من غير اذن و اجازة من الله و خلفائه.

فان الاجازة من الله او خلفائه تجعل وجود المجاز كالانفحة التى تورث فى كل لبن و صل اليها كيفية بما تنعقد و تصير جبّاً و بدون الاجازة لا يؤثر ملاقة العالم و لا البيعة معه بل يكون العالم اضر على ضعفاء العقول من جيش يزيد (لعنه الله) على اصحاب الحسين عليه السلام.

لان ملاقات العالم حينئذ والبيعة معه يبطل استعداد الملقى فى
الاعلى ؛ و من هذا يعلم حال من يقول لا حاجة لى الى الاجازة بل الناس
محتاجون الى اجازتى.

[أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ] اى الامرائثابت او الولاية فانها الحق حقيقة و
سائر الاشياء حقيقتها لا تكون الا بها [لَمَّا جَاءَهُ وَ] من نبى وقته بنصبه و تعيينه
لولى الامر.

[أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ] جواب لسؤال مقدر كانه
قيل: ما حال المفترى والمكذب و اين يكون مقامه؟ فقال: حاله انه كافر فانه
مالم يستر الحق و وجهته لا يمكنه الافتراء و التكذيب، وكل كافر مثواه جهنم،
لكنه اذا به هذه العبارة تالكيد له و اشعاراً بان كفر مثله لا حاجة له الى البيان.

[وَالَّذِينَ جَاهَدُوا] عطف على قوله: و من اظلم فانه فى معنى
لا اظلم ممن ترك المجاهدة فينا و استبد برأيه و توسل بانانيته و قوى انانيته بالافتراء
علينا و التكذيب للحق، و الذين جاهدوا بالقتال الظاهر او بالقتال الباطن، او اتعبوا
انفسهم او بالغوا فى الجهد و التعب.

[فِينَا] اى فى طلبنا او فى محبتنا او فى طريقنا التى هداهم خلفاؤنا
اليها او فى تعظيمنا او فى التوسل بنا بالتوسل الى خلفائنا.

[لَنَهْدِيَنَّهُمْ] اى لنسلكتهم او لنوصلنهم او لنرينهم
[سُبُلَنَا] لمعوجة والمستقيمة جميعاً [وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ] وضع
الظاهر موضع المضمرة للاشارة الى قياس اقترانى يعنى من هديناه سبلنا جميعاً صار
محسناً.

او من جاهد فينا كان محسناً و كل من كان محسناً كان الله معه لان الله
مع المحسنين؛ او المراد بالمجاهدين من كان فى الطريق و فى السفر الاول و الثانى، و

المراد بالمحسن من سار في الخلق بالحقّ و من سار في السّفر الرّابع فأنّه المحسن على الاطلاق.

كما مضى في سورة المائدة عند قوله تعالى: ثمّ اتّقوا و احسنوا و المعنى الّذين جاهدوا فينا لنهدينّهم سبلنا، و الّذين وصلوا اليّنا ثمّ عادوا الى الخلق كان الله الّذى هو غيب عن المجاهدين حاضراً معهم، و وجه الالتفات في تلك الايات موكول الى ذوق النّاظر، والله موفّق للرّشاد.

سورة الروم

مكيّة كلّها؛ و قيل: سوى قوله: فسبحان الله حين تمسون [الآية] (١) و

هي ستون آيةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[الرَّ غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ] اي ادنى ارضهم من ارض فارس او ارض العرب [وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ] قرء الفعلان مبنيين للمفعول، و قرء الاول مبنيّاً للمفعول و الثاني مبنيّاً للفاعل و هي القراءة المشهورة، و قرء بالعكس، قيل: انّ الفرس غزت الروم فوافقهم باذرعان (٢). و قيل: بالجزيرة فغلبوا عليهم و بلغ الخبر مكة ففرح المشركون و شتموا بالمسلمين و قالوا: انتم و النصارى اهل كتاب و نحن و فارس اميون، و قد ظهر اخواننا على اخوانكم و ليظهروا عليكم، فنزلت (٣).

و فى خبر: انّ رسول الله ﷺ بعد ما هاجر الى المدينة و اظهر رسالته كتب كتاباً الى ملك الروم و كتاباً الى ملك فارس فعظم ملك الروم كتاب الرسول ﷺ و عظم رسوله، و اهان ملك فارس كتابه ﷺ و اهان برسوله. و كان بين الروم و الفرس مقاتلة فغلبت الفرس الروم فساء ذلك المسلمين لما كانوا احبوا ملك الروم و ابغضوا ملك الفرس، فنزلت الآية: الم غلبت الروم يعنى غلبتها فارس فى ادنى الارض و هي الشامات و ما حولها و هم يعنى فارس من بعد غلبهم الروم سيغلبون يعنى يغلبهم المسلمون.

٢. مجمع البيان: ج ٨-٧، ص ٢٩٤.

١ و ٣ - الصافي: ج ٤، ص ١٢٥.

[فِي بَضْعِ سِنِينَ] وهى ما بين الثلاث الى العشر فلما غزا المسلمون فارس و افتتحوها فرح المسلمون بنصر الله عزوجل قيل: اليس الله عزوجل يقول فى بضع سنين و قدمضى من نزول الآية سنين عديدة حتى افتتح المسلمون فى امارة عمر فارس؟

- فقال الامام عليه السلام الم اقل لك ان لهذا تأويلاً و تفسيراً و القرءان ناسخ و منسوخ اما تسمع لقول الله عزوجل [لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ] يعنى اليه المشيئة فى القول ان يؤخر ما قدّم و يقدم ما اخر فى القول الى يوم تحتم القضاء بنزول التصرفيه على المؤمنين^(١)، و بناء ما ذكر على قراءة الفعلين مبنيين للمفعول.

و روى عن اهل البيت عليهم السلام ان قوماً ينسبون الى قريش و ليسوا من قريش بحقيقة النسب، و هذا مما لا يعرفه الا معدن النبوة و ورثة علم الرسالة و ذلك مثل بنى امية ذكروا انهم ليسوا من قريش و ان اصلهم من الروم و فيهم تأويل هذه الآية الم غلبت الروم معناه انهم غلبوا على الملك و سيغلبهم على ذلك بنو العباس^(٢).

و بناء هذا على قراءة غلبت مبنيّاً للفاعل و سيغلبون مبنيّاً للمفعول. اعلم ان القرءان كما سبق (فى الفصل الحادى عشر و الثانى عشر فى اول الكتاب) ذو وجهٍ بحسب معانيه و ذو وجهٍ بحسب الفاظه و قراءاته. و انه يجوز ان يكون مراداً بجميع وجوهه و منزلاً بجميع قراءاته و انه كثيراً ما يختلف المعانى و الوجوه اختلافاً تاماً مؤدياً الى ارادة الضدين من اللفظ

١ . الصافي: ج ٤، ص ٢٦ و الكافي: ج ٨، ص ٢٦٩، ح ٣٩٧.

٢ - الصافي: ج ٤، ص ١٢٧ و كتاب الاستغاثه: ص ٨٧ - ٨٨.

بحسب حقائقه و مجازاته و تعريضاته و كنياته.

فعلى هذا صحّت التفسيرات المختلفة التي وردت عنهم عليهم السلام باعتبار القرائات الثلاث و صحّ تفسير الروم ببني امية بناءً على تشبيههم باهل الروم في الكثرة، او في الاهتمام بالدنيا و اعتباراتها، او في اخذ المذهب محض الرسم و الملة، او في اختلاف المذاهب و كثرتها.

و صحّ تفسيره باهل المودة و السلامة، و صحّ تفسيره بملك النفس و اهويتها المتضادة المتخالفة، و على هذا التفسير و التفسير الاول ورد: ان فرح المؤمنين بنصر الله يكون عند قيام القائم عجل الله فرجه (١).

و فى خبر: فرح المؤمنون فى قبورهم بقيام القائم عليه السلام (٢).

و معنى قوله تعالى لله الامر من قبل انه لا يخرج الامر من قدرته من قبل غلبتهم و من بعد غلبتهم، او من قبل ان يقضى و من بعد ان يقضى، فانه يتصرف فيه متى لم يمضه باى نحو شاء فيكون اشارة الى جواز البداء.

[وَ يَوْمَ مَعِيَدٍ] يوم غلبة الروم، او مغلوبية فارس بالمسلمين او

مغلوبية بنى امية او مغلوبية جنود الجهل و اهوية النفس بظهور القائم عليه السلام.

[يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ]

فلا اختصاص بنصره بالمؤمن، بل ينصر المؤمن تارة و الكافر اخرى لكن المنظور من نصرهما صلاح المؤمن و اصلاحه.

[وَ هُوَ الْعَزِيزُ] الغالب الذى لا يدفع عن مراده [الرَّحِيمُ]

الذى لا يفعل ما يفعل الا برحمته، و صيرورة الرحمة فى بعض القوابل غضباً و عذاباً انما هو من قبل القابل [وَ عَدَّ اللَّهُ] اى وعد الله نصرهم و فرح المؤمنين

١. تأويل الايات الظاهرة: ص ٤٢٦ - ٤٢٧ ٢ - البرهان: ج ٣، ص ٢٥٨.

وَعَدَاً [لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ]
 عدم خلف وعده، او نصره للمؤمنين، او نصره لمن يشاء، او كيفية وعده، او
 كيفية نصره.

ولذلك لا يرون من النصر الا الغلبة في الظاهر دون الغلبة في الباطن و
 لذلك قال [يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا] او المعنى اكثر الناس لا
 علم لهم فان العلم هو الادراك الاخرى الذى يكون فى الاشتداد الى جهة
 الآخرة و صاحب هذا الادراك قليل و اكثر الناس ادراكهم مقصور على
 ما يعينهم فى حياتهم الدنيوية دون الحياة الاخرى او لم يكن ادراكهم للامور
 الاخرى فى الاشتداد الى جهة الآخرة بل كان مصروفاً عن جهة الآخرة الى جهة
 الدنيا.

ولذلك قال تعالى: يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا، و لفظة من بيانية او
 ابتدائية او تبعيضية اى يعلمون امراً ظاهراً يدركه المدارك الظاهرة الحيوانية و
 هو عبارة عن الحياة الدنيا و لوازم بقائها او امراً ظاهراً هى الآثار الناشئة من
 الحياة الدنيا من مقتضياتها و ملائمتها و منافراتها، او امراً هو بعض من الحياة
 الدنيا و قد عدّ فى الاخبار مثل علم النجوم من جملة ذلك، و نعم ما قيل:
 مرغ جانش موش شد سوراخ جو

چون شنید از گربگان او عرّجوا

زان سبب جانش وطن دید و قرار

اندر این سوراخ دنیا موش وار

هم در این سوراخ بنائی گرفت

در خور سوراخ دانائی گرفت

پیشه هایى که مر او را در مزید

اندر این سوراخ کارء اید گزید

زانکه دل بر کند از بیرون شدن

بسته شد راه رهیدن از بدن

[وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ] الّتی هی باطن الحیوة الدّنیة و جهة غیبها و بعض منها [هُمُ غَافِلُونَ] الاتیان بضمیر الفصل لتأکید الحکم و للاشعار بالحصر، و استعمال الغفلة دون الجهل و امثاله للاشعار بانّ الآخرة معلومة لكلّ احد بل مشهودة لهم فی التّوم حین الرّویا خصوصاً.

عند الرّویا الصّادقة بل فی الیقظة بالأتار الدّالّة علی وجودها من التّقلیبات و الدّوائر الّتی تكون فی العالم الكبير و فی العالم الصّغیر، و عدم النّظر و التّوجّه الیها لیس الا محض الغفلة عنها لا للجهل بها.

و قدمضی فی الفصل الاوّل و الثّانی و الثّالث فی اوّل الكتاب و عند قوله تعالی: لقد علموا لمن اشتراه ماله فی الآخرة من خلاق، من سورة البقرة تحقیق و تفصیل للعلم و الفراق بینه و بین الجهل المشابه للعلم؛ من أراد فلیرجع الیها. [أ] لم یرجعوا الی مدارکهم الباطنة [وَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ] فی حقّ انفسهم حتّی یجدوا انّ فیها سماءً و ارضاً یعنی روحاً و جسداً و انّ حیوة الجسد الّتی هی الحیوة الدّنیة لیس الا بالحیوة الرّوحیة الآخرویة حتّی یعلموا الآخرة و لا یكونوا غافلین عنها، او المعنی او لم یتفکّروا عند انفسهم حتّی یعلموا.

[مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ] ای سموات الارواح
[وَالْأَرْضِ] ای ارض الاشباح [وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ] الّذی هو حقیقة الحیوة الدّنیة و الآخرة حتّی یعلموا انّ فی الدّائرات الّتی منها الحیوة الدّنیة حقّاً باقیّاً ثابتاً فلم یغفلوا عنه و طلبوا الوصول الیه و هو جهة الآخرة و الجملة معلّق عنها لم یتفکّروا فانّه فی معنی لم یعلموا.

[وَأَجَلٌ مُّسَمًّى] فأنهم و ان لم يكونوا يحصل لهم بالتفكر علمٌ بد ثور سموات الطّبع و ارضه في العالم الكبير لكن يحصل العلم بد ثورهما في العالم الصّغير و انّ لها اجلاً معيّناً بحسب الاسباب الطّبيعيّة من العمر الطّبيعيّ و اجلاً معلّقاً بحسب القواطع و الموانع من الوصول الى اجله الطّبيعيّ.

[وَأِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ بِإِلْقَائِي رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ] و لذلك يعملون الاعمال السيّئة و اذا تفكّروا انّ اعمال هؤلاء الكثير نشأت من كفر هم بقاء ربّهم اجتنبوا مثل اعمالهم.

و الجملة عطف على جملة ما خلق الله السموات او معلق عنها لم يتفكّروا مثل المعطوف عليها.

[أ] لم يخرجوا من اوطانهم الصّوريّة و من بيوت نفوسهم [وَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ] الطّبيعيّة و في ارض وجودهم و ارض القرءان و السّير الحسنه و الغير الحسنه.

[فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ] و الضّمائر الثلاثة للكثير من الناس او لرجع الضّمير الفاعل لقوله او لم يتفكّروا [كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً] بحسب البدن و المال و الاعوان.

[وَأَثَارُوا الْأَرْضَ] بتقليب و جهها لاستنباط المياه و استخراج المعادن و للزّراعة و غرس الاشجار و غير ذلك من التّصرّفات و المقصود أنّهم أثار و الارض اكثر ممّا أثاروها بقرينة قوله تعالى: [وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا] و ابادهم الله تعالى و لم ينفعهم قوتهم و اثارتهم و عمارتهم فلا ينبغي لكم ان تغتروا ببقوتكم و اثارتمكم و تعميركم.

[وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ] اي احكام الرّسالة او المعجزات فاغترّوا ببقوتهم و كذبوا الرّسل مثلكم فخذهم الله او اهلكهم.

[فَأَنَّ اللَّهَ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ] بتعريضها لسخط الله [ثُمَّ كَانَ] عطف على او لم يتفكروا باعتبار المعنى فإنه في معنى لم يتفكروا او على او لم يسيروا باعتبار المعنى كأنه قيل: لم يسيروا ثم كان عاقبتهم.

او عطف على كانوا انفسهم يظلمون ثم كان [عاقبة الذين أسأوا السواى] هذا من قبيل وضع الظاهر موضع المضمرة للاشعار بسببية الاساءة للسببية التي هي اكبر التي هي تكذيب آيات الله والاستهزاء بها، او المقصود تخصيص هذا الوصف بالمسيئين منهم السوءى لا المسيئين السببية، او ليس من قبيل وضع الظاهر موضع المضمرة بل المقصود بيان حكم من اساء السوءى من غير تعرض للمذكورين والسوءى تأنيث الاسوء، او مصدر، ولفظة ثم للتعقيب في الوجود او للتعقيب في الاخبار.

[أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ] و اعظمها الانبياء و الاولياء عليهم السلام [وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ] و الاستهزاء بالآيات اعظم جرماً من التكذيب و اعراب الآية ان السوءى خبر كان او اسمها على اختلاف القراءة برفع عاقبة الذين و نصبها و ان كذبوا بدل منه او بتقدير اللام او السوء مفعول مطلق او مفعول به ساو او ان كذبوا خبر كان او اسمها.

[اللَّهُ يَبْدُوَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ] هذه جملة منقطعة و مقدمة لقوله: يوم تقوم الساعة (الى اخرها) و المراد بالاعاده الاعادة الى البرازخ [ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] يعنى بعد المكث في البرازخ ترجعون اليه لا الى غيره.

[وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ] عند الرجوع اليه [يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ] من الخلق اى يسون او يتحرون لغاية الدهشة [وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ] في الوجوب، او في الالهة، او في العبادة، او في الطاعة،

او في الولاية، او في الوجود و الشهود [شُفَعُوا] يشفعون لهم عندالله كما قال بعض المشركين: هؤلاء شفعاؤنا عندالله.

[وَكَانُوا بِشُرِّ كَاتِبِهِمْ كَافِرِينَ] الباء صلة كافرين او سببية.
 [وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِّدُ] تأكيد ليوم تقوم الساعة
 [يَتَفَرَّقُونَ] يعنى يتفرقون فرقتين فرقة الهى الجنة و فرقة الى النار، او المعنى انهم كانوا مجتمعين فى الدنيا على الاكل و الشرب و كيفيتها و الوقاع و الشكل و النوع و هكذا فى البرازخ و فى القيامة و حين ظهور كل بصورته الملكوتية التى يحشر عليها يتفرقون انواعاً مختلفة و اشكالاً متخالفة فبعضهم يحشرون على صور الخنازير بل على صور يحسن عندها القرده و الخنازير، و بعضهم على صور الكلاب و سائر السباع، و بعضهم على صور الحشرات، و بعضهم على احسن الصور، و يتفرقون الى مقاماتهم فى الجنة و النار.

[فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا] تفصيل لتفرقهم اجمالاً [وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ] من احبره اذا سره او انعم عليه
 [وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ] قالاً كالطبيعيين و الدهريين و منكرى المعاد او حالاً كما كثر الناس.

[فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ] فى العذاب ظرف لغو متعلق بمحضرون او مستقر حال عن فاعله.

[فَسُبْحَانَ اللَّهِ] جواب لشرطٍ مقدرٍ و سبحان مصدر فى معنى التسبيح او بمعناه اللزوم و مقدر بفعل الامر اى اذا كان الامر هكذا فسبحوا الله او فليسبح الله سبحاناً.

[حِينَ تُمْسُونَ] تدخلون فى المساء [وَ حِينَ تُصْبِحُونَ] اى تدخلون فى الصبح و هما وقتا اختلاط النور و الظلمة.

[وَلَهُ الْحَمْدُ] جملة حالية او خبر فى معنى الانشاء و عطف على سبحان الله [فِي السَّمَوَاتِ] سموات الطّبع و سموات الارواح [وَالْأَرْضِ] ارض الطّبع و ارض عالمى المثال [وَعَشِيًّا] وقت العصر و هو وقت دخول فضيلة صلوة العصر الى ءاخر النّهار [وَحِينَ تَظْهَرُونَ] تدخلون فى الظّهر و هو ساعة الزّوال او المراد وقت ارتفاع الشّمس الى انتضاء وقت فضيلة صلوة الظّهر.

خصّ التسبيح بالمساء و الصّباح لانّ هذين وقت اختلاط النّور و الظّلمة و نموذج اختلاط ظلمة الطّبع و نور الرّوح و ظلمة المقام الدانى و نور المقام العالى.. و ينبغى للانسان حينئذٍ تنزيه لطيفته الانسانية الّتى هى انموذج الله و اسمه تعالى عن الظّلام بخلاف اوقات النّهار فأنّها اوقات استواء النّور من دون اختلاط الظّلام، و لاجابة للانسان الى تنزيه اللّطيفة حينئذٍ.

و لم يذكر السّموات لانّ السّموات مقام تنزّه الله و الواقع فى تلك المقام لاجابة له الى تنزيه و لم يذكر الارض اتّباعاً لعدم ذكر السّموات و الّا فالواقع فى الارض محتاج الى تنزيه اللّطيفة الانسانية. و يجوز ان يكون قوله عشياً و حين تظهرون عطفاً على حين تمسون، و يكون اشارة الى استغراق التسبيح لجميع الاوقات و استغراق الحمد لجميع الامكنة و المقامات.

و عليه قيل: انّ ذكر الاوقات اشارة الى الصّلوات الخمس [يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ] استيناف جواب لسؤالٍ مقدّرٍ ناشٍ من السّابق [وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ] قدمضى الآية فى سورة يونس مع تفسيرها. [وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا] يعنى يحيى ارض الطّبع فى العالم الكبير بانبات نباتها بتهييج العروق المكونة و الحبوب المستورة فيها، و انباتها

بأنواع النَّبَاتِ و الأشجار وقت الرَّبِيع، و ارض العالم الصَّغِيرِ باحياء قُواها الارضية الدَّائِرَةُ بالحياة الانسانية، الباقية بعد موتها في الشَّتاء، و حين الصَّبا و بعده الى زمان البيعة باحدى البيعتين.

[وَكَذَلِكَ] اى مثل اخراج الحى من الميت و اخراج الميت من الحى و اخراج النَّبَاتِ من الارض بارسال الامطار عليها.

[تُخْرِجُونَ] فى النَّفْخَةِ الثَّانِيَةِ او تكون فى الخروج من اوّل انعقاد نطفكم و اولى موادكم فانه تعالى لا يزال من اوّل انعقاد النَّطْفَةِ فى الرَّحْمِ يخرج انافاً ناً المكمونات التى تكون بالقوّة فى النَّطْفَةِ الى الظُّهُور و الفعلية، او مثل احياء الارض باخراج نباتها و قواها المكمونة فيها تخرجون، و قرئ تخرجون مبنياً للمفعول و مبنياً للفاعل من الثلاثى المجرد.

ورد عن الكاظم عليه السلام بياناً لوجه من وجوه الآية قوله: يحيى الارض بعد موتها ليس يحييها بالقطر ولكن يبعث الله رجالاً فيحيون العدل فتحى الارض لاحياء العدل و لاقامة الحدففيه انفع فى الارض من القطر اربعين صباحاً^(١).

[وَمِنْ آيَاتِهِ] عطف على جملة يخرج الحى فانه فى معنى قوله من آياته ان يخرج الحى من الميت [أَنَّ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ] باعتبار خلق آدم عليه السلام ابيكم منه او باعتبار خلق مادّتكم مما يحصل من التُّراب و يغلب عليه التُّراب.

[ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ] تتحرّكون و تدبّون و ليس للارض حركة و لا قدرة على الحركة.

اعلم، انّ فى خلق الانسان الذى له علم و ارادة و قدرة و اختيار و

١. الصّافى ج ٤ ص ١٢٩ و الكافى ج ٧ ص ١٧٤ ح ٢

استعداد للتصرف في الملكوتين و تسخير اهلها و استعداد للترقي عن هذا العالم و الحركة الى السماء او الى عوالم الارواح من العناصر التي لا شعور لها و لا قدرة و لا اختيار مع كون الغالب في مادّة الماء و الارض اللتين هما انزلها آيات عديدة دالة على علمه تعالى و قدرته و حكمته و احاطته و تدبيره و اناطة افعاله بغايات عديدة متقنة.

و تصريفه في عالم الارواح و عالم الطّبع بما لا يمكن ادراك كفيّة تصريفه و تمزيجه للقوى الروحانيّة مع القوى الارضيّة بحيث لا يمكن التميز بينهما، و يشتهبه على كثير ان القوى الروحانيّة ليست الا القوى الجسمانيّة حتى قالوا: انّ النّفس الانسانيّة جسم سار في البدن كسريان الماء في الورد.

[وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ] يعني من جنسكم [أَزْوَاجًا لَتَسْكُنُوا] لتميلوا [إليها] فتسكنوا عن الحركة عنها فانّ الأزواج لو لم يكن من جنسكم لكنتم نافرين عنهم بعد قضاء حاجاتكم [وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ] ايها الأزواج او ايها الاناسي [مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً] محبة و تعطفاً و رقة حتى يكون تلك المحبة سبباً لاجتماعكم و بقاء اجتماعكم و تلك الرقة سبباً لحراسة بعضكم بعضاً و للاهتمام بخيره و اصلاحه.

[انّ في ذلك] المذكور من خلق الأزواج من انفسكم و جعل المودة و الرّحمة بينكم او في جعل المودة و الرّحمة بينكم او في اخراج الحي من الميت [الى] آخر [الآية] آيات لقوم يتفكرون.

مراتب التحقيق في العلم

اعلم، انّ الانسان بحسب افراده ذو عرض عريض و ذو مراتب كثيرة و هكذا بحسب حالات كل فرد ذو عرض عريض.

فمنهم من يكون غافلاً عن الله وءآياته و لا كلام معهم و لا خطاب و لا آية لهم و لا دلالة و كآئن من آية السموات و الارض يمرون عليها و هم عنها معرضون.

و منهم من يتنبه بان الدنيا مقدمة الآخرة و ان ليس المقصود من الانسان ان يتعيش في الدنيا كتعيش الحيوان فيتفكر في كيفية خلقته و خلقه سائر المواليد فيتنبه من خلقها بان لها مبدءاً قديراً عليماً حكماً.
و منهم من يستعد بهذا التفكر لافضة الحق الاول تعالى عليه نور العلم، فيفيض عليه نور العلم.

فان العلم نورٌ يقذفه الله في قلب من يشاء فيصير صاحب اولى مراتب العلم التي هي تكون سبباً للتحرير و الانصات، فان اولى مراتب العلم مفسرة بالانصات.

كما عن النبي ﷺ و التحير يصير سبباً لطلب من يعلمه طريق الوصول الى دار العلم و معدن النور.

و منهم من يصل الى عالم وقته بعد طلبه و ينقاده و يستمع منه و هذه المرتبة ثانية مراتب العلم.

كما في الخبر المأثور عن الرسول ﷺ، و منهم من يخرج من مقام الاستماع الذي هو مقام التقليد و العالم التقليدي فيجد ذوق معلوماته او يشاهد معلوماته او يتحقق بمعلوماته و هذه المراتب هي مراتب التحقيق في العلم.

اذا علمت ذلك فاعلم، ان الآيات من قوله يخرج الحي من الميت (الى قوله) و هو العزيز الحكيم منزلة على مراتب افراد الانسان.

و كلما كان منزلاً على مراتب الانسان بحسب افراده كان منزلاً على مراتبه بحسب احوال شخص واحد، و كلما كان منزلاً على مرتبة دانية كان

لصاحب المرتبة العالية ايضاً لسعته و احاطته، بخلاف ما كان لصاحب المرتبة العالية فإنه خاص به وليس لصاحب المرتبة الدانية نصيب منه.

فقوله: يخرج الحي من الميت (الى قوله) و جعل بينكم مودةً و رحمةً لصاحب التنبه و التفكير يعنى ليس له غيره، لا ان صاحب العلم لا يدرك تلك الايات و لا يلتذ بها.

[وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] اى سموات الطبع و

ارضه او سموات الارواح و ارضى الاشباح فى العالم الكبير او الصغير.

[وَإِخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ] يعنى اختلاف لغاتكم فإنه يعبر كثيراً فى

العرب و العجم من اللغات و الكلمات الجارية على الالسن بالالسن او اختلاف السننكم فى كيفية التأدية مع انكم من نوع واحد [وَ] اختلاف [أَلْوَانِكُمْ] فى ذلك لا ايت [دالات على علمه و حكمته تعالى و كمال عنايته بخلقه و قدرته و ارادته و سلطنته و وحدته، او دالات على احوال صاحب الالسن و الالوان كما فى الخبر.

[لِلْعَالَمِينَ] قرئ بفتح اللام و عليها فليخصص بالذين حصل لهم العلم فان

العالمين بفتح اللام مخصوص بذوى العقول بخلاف العالم الذى هو مفردة فإنه اعم من ذوى العقول و غيرهم، و ذوالعقول فى الحقيقة هم الذين حصل لهم الشعور الانسانى و ليسوا الا الذين قذف الله فى قلوبهم نور العلم.

و قرئ بكسر اللام و هم الذين قذف الله فى قلوبهم نور العلم لا الذين

حصلوا الصورا لا دراكية من امثالهم و من الدفاتر، و قدم هذا الصنف على

المستمعين باعتبار اولى مراتب العلم فان المستمع هو الذى حصل له مرتبة السماع

الذى هو ثانية مراتب العلم.

كما فى الخبر النبوى ﷺ و لم يقل لقوم يعلمون كسابقه و لا حقه

اشعاراً.

بانَّ حصول العلم خصوصاً مرتبته الاولى تلويناً لا يكفى فى ادراك تلك الآيات.

وروى عن الصادق عليه السلام انَّ الامام اذا ابصر الرجل عرفه و عرف لونه و ان سمع كلامه من خلف حائط عرفه و عرف ماهو، انَّ الله يقول: و من آياته خلق السموات و الارض (الآية).

قال و هم العلماء فليس يسمع شيئاً من الامر ينطق به الا عرفه ناج او هالك فلذلك يجيبهم بالذى يجيبهم.

و هذا الخبر بيان لاحد وجوه الآية و اعتبر عليه السلام اخر مراتب العلم، و قرأ عليه السلام العالمين بكسر اللام او حملة على معنى يوافق كسر اللام و جعل دلالة الآيات على احوال صاحب اللسان و اللوان.

و على هذا فليكن المراد بالسموات الارواح و ارض الاشباح فى العالم الصغير لتكون فيها آيات دالات على احوال صاحب السموات و الارض.

[وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ] فائدة التقييد بهما مع انه لا يكون منام فى غيرهما اطلاق المنام عن التقييد فانه لو لم يذكر هما عقيب المنام لتوهم انَّ المراد هو المنام بالليل لكونه معداً للمنام دون اليوم و لذلك لم يقيد الابتغاء بهما فى المنام المطلق آيات دالات على حكمة الحق تعالى و اتقان صنعه و كيفية خروج النفس من البدن بالموت، و دالات على عالم اخر سوى عالم الكون و الفساد، و بقاء ذلك العالم و احاطته بعالم الطبع و كون صور جميع الاشياء ثابتة فيه و كيفية احاطة الحق تعالى بجملة الموجودات.

[وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ] يعنى فيهما فانَّ فى ابتغاء الفضل الذى فيه كمال النفس بحسب ظنّها سواء كان المراد بالفضل السعة و سائر ما يحتاج

الانسان اليه في الدنيا او كمالات الانسان وسعة النفس بحسب امور الآخرة
ءايات دالات على مبدء ذى كمال وسعته و فضل فانه لولا مبدء الكمال و الفضل
لم يطلب الانسان شيئاً منه.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ] الذين هم صاحبوا
المرتبة الثانية من العلم و هى مرتبة الاستماع و التقليد و اليه اشار تعالى بقوله:
او القى السمع و هو شهيد.

[وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ] كان الموافق للسابق و اللاحق ان
يقول: و من آياته ان يريكم البرق لكنه لما لم يردان يقول اراءة البرق من
ءاياته عدل عنه، و الظرف لغو متعلق بيريكم، اما جعل يريكم بتقدير ان او
واقعا موقع المصدر فيذهب بنكتة العدول عن صريح ان او المصدر فانه لما اراد
ان يبين ان تلك الآيات آيات لمن صار علمه تحقيقاتاً.

و لذلك قال: يريكم و ان البرق المشهود انما ينشأ من الآيات الغيبية التي
يكون صاحب التحقيق منتظراً لها دائماً قال: من آياته يريكم دون ان يريكم
[خَوْفًا] اراءة خوفٍ او هو بتقدير اللام و ليس مفعولاً له او هو حال عن
المفعول [وَوَطْمَعًا] و المقصود الخوف من الصاعقة و الطمع في الغيث.

[وَيُنزِّلُ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ
لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] يحققون في العلم بالخروج من حد التقليد فان التعقل
عبارة عن ادراك الشيء بالعقل لا بحض التقليد و هم الذين يكون لهم قلب
المشار اليهم بقوله: لمن كان له قلب و هذا مقام التحقيق في العلم و وجدان آثار
المعلوم و الالتذاذ بالعلم و فوqe مقام الشهود و العيان في ادراك المعلوم و هو
خاص بالانبياء و الاولياء عليهم السلام و فوqe مقام التحقق بالمعلوم و هو مقام بعض
الانبياء و الاولياء عليهم السلام.

[وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ] لا بآلِهٍ ومقيم

اى السماء والارض فى العالم الكبير.

[ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ] عطف على ان تقوم بتأويل

مفرد اى ثم خروجكم من الارض اذا دعوة من الارض.

[إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ] او هو عطف على مجموع من آياته ان تقوم

السماء عطف الجملة و لم يكن حينئذ من جملة آياته و لم يقل ههنا ان فى ذلك لآياتٍ لقوم كذا.

لان هذه الآيات خاصّة للمشاهدين، و ليس للعالمين الغير المشاهدين

فيها حقّ و نصيب و المشاهد من حيث انه مشاهد من صقع الله لا من جانب الخلق و الله تعالى لا حاجة له الى آية .

فلم يقل: ان فى ذلك لآياتٍ للمشاهدين و هذه هى الآيات العليا وليست

اللائصنف الاعلى من الانسان، و قد سلف الاشارة الى ان كلّما كانت آية للصنف الادنى فهى آية للصنف الاعلى ايضا من دون عكسٍ و قد سبق الآية فى سورة النحل مع بعض الاشارات و النكات.

[وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] اى السموات والارض و

من فيها يعنى ليس فيها احد يكون شريكاً له تعالى [كُلُّ لَهُ قَانُتُونَ] خاضعون منقادون و ليسوا مقابلين له كما يقول الثنويّة بالنور و الظلمة او بيزدان و اهرمين فلانذله و لا ضدّ.

[وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخُلُقَ] لا غيره كما يقول الثنويّة والابليسيّة

ان اهرمين مبدا الشرور.

[ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ] اى الاعادة اسهل على الله

بالقياس الى قدركم و اصولكم و الافليس شىء عليه اصعب من شىء، او

الضمير المجرور راجع الى الخلق، ومعنى كون الاعادة اسهل كونها غير محتاجة الى مادة وءالة وتربية لحصول مادته واقتضاء فطرته الصعود الى اصله بخلاف الابداء فانه محتاج الى تهية مادة وتربية العلويات وحافظية الارضيات وابتلاف المتخالفات ومزجها وكسر سورتها، وقيل: الاهون منسلخ عن معنى التفضيل.

[وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى] اى الصفات العليا [فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ].

عن الصادق عليه السلام: ولله المثل الاعلى الذى لا يشبهه شىء ولا يوصف ولا يتوهم فذلك المثل الاعلى، او المقصود ولله المشابه الاعلى فى السموات من ارباب الانواع والعقول وفى الارض من الانبياء والاولياء عليه السلام.

روى عن الرضا عليه السلام انه قال، قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: و انت المثل الاعلى، وفى خبر: نحن كلمة التقوى وسبيل الهدى والمثل الاعلى.

[وَهُوَ الْعَزِيزُ] الذى لا يغلب [الْحَكِيمُ] الذى لا يفعل ما يفعل الا للحكم ومصالح وغايات متقنة [ضَرَبَ] الله [لَكُمْ] لانتفاعكم و تعاضتكم او لحوالكم فى اشراككم بالله ممالكيه حتى تنتهبوا وتعلموا ان هذا الاشراك خطأ محض [مَثَلًا] لحاله وحال شركائه بزعمكم.

[مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ] بيان للمثل كانه قال: المثل كون المالك مع انهم ليسوا مملوكين لكم حقيقة شركاء لكم.

[فَمَا رَزَقْنَاكُمْ] مع كون الرزق منّا ونسبته اليكم محض اعتبار ولا ترضون به فكيف ترضون او كيف يرضى الله تعالى بجعل ممالكيه الحقيقية التى لا وجود لهم من انفسهم فكيف بسائر الصفات شركاء له فى مملوكاته الحقيقية

لكنه عدل الى هذا تأكيداً لنفى رضاهم بشراكة ممالئكم حتى يكون تأكيداً لنفى الشريك لله تعالى.

[فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ] عطف على مدخول الاستفهام يعنى لستم ترضون بمساواتهم لكم فكيف ترضون او يرضى الله بمساواة ممالئيه له، او عطف على حزب الله و الفاء للتعقيب فى الاخبار و بعض اجزاء المعطوف يكون محذوفاً و التقدير فانتم ايها الاحرار فيمارزقناكم مساوون للممالئك او انتم ايها الاحرار و الممالئك فيه مساوون و لا ترضون بشراكة الممالئك لكم فى كل الجهات فكيف ترضون او يرضى الله بشراكة الممالئك له.

[تَخَافُونَهُمْ] جملة حالية او مستأنفة و المعنى هل تخافونهم [كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ] فتجعلونهم شركاء لخوفكم، او المعنى فانتم و ممالئكم فى الرزق سواء من كل الجهات سوى اعتبار نسبة المالكية اليكم و تخافونهم كخيفتكم من الاحرار، و ينبغى لكم ان ترضوا بشراكتكم و لا ترضون فكيف يرضى الله بشراكة ممالئيه له مع انهم ليسوا مساوين له بجهة من الجهات و لا يخافهم بشئ من الخوف.

[كَذَلِكَ] للتفصيل و التمثيل لاشراكهم [نُفَصِّلُ الْآيَاتِ] فى كل شئ [لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ] يحققون فى العلم و الادراك بعد ما خرجوا من مقام التقليد او لقوم يدركون ادراك الانسان لا ادراك الحيوان سواء كان ذلك الادراك تقليداً او تحقيقاً.

فان التعقل يستعمل فى الادراك الانسانى المطلق كما يستعمل فى الادراك العقلانى الذى لا يكون الا بالتحقيق دون التقليد.

قيل: كان سبب نزولها ان قريشاً و العرب كانوا اذا حجوا يلبون و كانت تلبيتهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك؛ و هى

تلبية ابراهيم و الانبياء ﷺ فجاء هم ابليس في صورة شيخ فقال لهم: ليست هذه تلبية اسلافكم قالوا: و ما كانت تليبتهم؟

قال: كانوا يقولون: لبيك اللهم لبيك لا شريك الا شريكاً هو لك!

فتفرق قريش من هذا القول فقال لهم ابليس: على رسلكم حتى اتي على

ء اخر كلامي، فقالوا: ما هو؟

فقال: الا شريك هو لك تملكه و ما يملكك، الاترون انه يملك الشريك و ما

ملكه، فرضوا بذلك و كانوا يلبّون بهذا قريش خاصةً.

فلما بعث الله عزّوجلّ رسوله ﷺ انكر ذلك عليهم و قال: هذا شرك

فأنزل الله تعالى: ضرب لكم مثلاً من انفسكم هل لكم ممّا ملكت ايمانكم من

شركاء فيما رزقناكم فانتم فيه سواءً اى ترضون انتم فيما تملكون ان يكون لكم فيه

شريك و اذا لم ترضوا انتم ان يكون لكم فيما تملكون شريكاً فكيف ترضون ان

تجعلوا الى شريكاً فيما املك؟

[بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا] و هذا اضراب عن مقدر كانه قيل: هل

لهم برهان مع وضوح بطلان الاشراك؟

فقال: ليس لهم برهان بل اتبع الذين ظلموا انفسهم بالاشراك بالله ما لم

يأذن به الله، و وضع الظاهر موضع المضمّر ذمّاً لهم بذلك [أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ

عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ] يعنى فأضلّهم الله بالخذلان و لا يهدى

من أضلّه الله.

[وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ] ينصرونهم من عذاب الله [فَأَقِمْ]

اى اذالكم تكن تهدي من اضلّ الله و لم تكن تنصرهم فلا تحزن عليهم و

انصرف عن الاهتمام بالخلق و اقم عن الانحراف لهم [وَجَهْلِكَ لِلدِّينِ] اى

الطريق الى الله.

[حَنِيفًا] ظاهراً أو خالصاً و هو حال عن الوجه، او عن المضاف اليه الوجه، او عن الدين و المراد بالدين هو الطّريق الى الله التّكوينيّ و هو الولاية التّكوينيّة او الطّريق الى الله التّكليفيّ و هو الولاية التّكليفيّة و قد فسّر اقامة الوجه للدين باقامته في الصّلوة جانب القبلة من غير التّفات الى اليمين و الشّمال و بالولاية.

[فِطْرَةَ اللَّهِ] منصوب على الاغراء او على المدح او بتقديرخذ، او مصدر لفعلٍ محذوفٍ دلّ عليه المذكور بعده، و الفطرة هي الخلقة التي خلق الناس بل جميع الموجودات عليها و هي الولاية السّارية في كلّ الموجودات تكويناً المطابق لها الولاية التّكليفيّة التي كلّف بها جميع الاناسيّ.

[الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا] و التّفاسير المختلفة التي وردت عن المعصومين عليهم السلام في الآية راجعة الى ما ذكرنا.

[لَا تَبْدِيلَ لِخُلُقِ اللَّهِ] فلا تحزن على ما قالوا في وصيّك و منعه عن مقامه فانه لا يقدر احدٌ على تبديل الولاية التّكوينيّة و التّكليفيّة.

[ذَلِكَ] المذكور من اقامة الوجه للدين او ذلك الدين الحنيف او الولاية التّكليفيّة هو [الدينُ القيمُ] لا غير.

[وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ] انّ الدين القيم هو الولاية التي هي الطّريق الى الله فلذلك تمسّكوا بصورة الاسلام و توقّفوا عليها و اهتمّوا بها و اعرضوا عن الولاية التي هي الدين حقيقة، و صورة الاسلام ليست الا هداية اليها.

[مُنِيبِينَ إِلَيْهِ] الى هذا الدين الذي هو الطّريق من القلب الى الله فانهم على الاستمرار في الانابة من الكثرات اليه بصنع الله الذي اتقن كلّ شيءٍ. فانهم على الدوام في الزّكوة التي هي تصرّم الفعليّات النّاقصة و بذها

تكويناً و الصلوة التي هي التلبس بالفعليات الكاملة التي هي الانابة الى القلب و طريقه، او منيبين الى الله.

فان الانابة الى طريق القلب و الانابة الى القلب شيء واحد و التفاوت اعتباري و هو حال من فاعل اقم بضميمة الامّة الى الرسول ﷺ او من الناس. [وَ اتَّقُوهُ] اي الدين الله [وَ اَقِيمُوا الصَّلَاةَ] قدمضى معنى الصلوة و اقامتها في اول البقرة.

[وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ] بالله في الوجب او في العبادة او في الطاعة او في الدين او في اقامة الصلوة.

[مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ] اي طريق توجّهم او طاعتهم او صلواتهم او ولايتهم بان اتخذ كل منهم طريقاً او طاعةً او صلوة غير ما للآخر، فاختلف كل مع الآخر.

او فرق كل دينه بان جعل لنفسه طرقاً عديدةً او طاعاتٍ عديدة [الى الآخر]، او فرق كل دينه على اهوية عديدة كرجل متشاكس فيه رجال. و قرئ فارقوا دينهم اي طريقهم الانساني الذي فطرهم الله عليه و هو الولاية التكوينية او فارقوا ولايتهم التكليفية بعدم العمل بما وصل اليهم من ولى امرهم.

او فارقوا علياً عليه السلام و قد سبق في آخر سورة الانعام بيان تام لهذه الآية. [وَ كَانُوا شِيْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ] الجملة حالية او صفة لشيعاً، او مستأنفة لبيان حالهم، او التعليل لتفرّقهم.

اعلم، ان الانسان لما كان فطريّ التعلّق؛ فان تنبّه و علم ان كماله الانسانية غير حاصله له و ان ما هو الحاصل له ليس كمالاً كاملاً له، بل له كمالات مفقودة غير متناهية فان افتقد ما فقد و لم يكن المفتقد الا السالك الى

اللّه بقدم الصدق لم يكن فرحاً بما عنده بل كان منزجراً مدبراً عنه، و من لم يكن مفتقداً لما فقدته لم يكن له تعلق إلا بما كان حاصلًا له من الكمالات الصوريّة من العلوم والعقائد والصفات والاخلاق والمكاشفات والاموال والاولاد فكان كلّ حزبٍ بما لديهم فرحون حتى الكناس بكماله في كنسه، والساحر في سحره، والتاجر في تجارته، والعالم في علمه، والعابد في عبادته، والزاهد في زهده، والعارف في عرفانه.

[وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ] لما يرتفع حينئذٍ حجاب النفس و مانع الرجوع والسلوك الى الله.
[ثُمَّ إِذَا أَذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً] نعمةً بعد الخلاص من ذلك الضرّ [إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ] لا كلّهم لان بعضهم لا يغلب عليهم الواهمة ولا تمنعهم من شكر النعمة كما كانوا حال الضرّ لا يمنعهم الواهمة عن الالتجاء و دعاء كشف الضرّ.

[بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ] برّبهم المطلق يسوون الاصنام والكواكب و الاهوية، او برّبهم المضاف يسوون غير ولى امرهم [لِيَكْفُرُوا] اى بحصول كفرانهم، او اللام للغاية و ليست داخلة على العلة الغائية يعنى فيحصل لهم بعد الاشرار الكفران.

[بِمَا أُتَيْنَاهُمْ] من كشف الضرّ والنعمة [فَتَمَتَّعُوا] التفات للمبالغة في التهديد.

[فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ] ان اشراككم او تمتّعكم كان وبالاً عليكم [أَمْ أَنْزَلْنَا] بل انزلنا [عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا] حجة او ذاسلطنة من الملائكة.
[فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ] لفظة ماموصولة او مصدرية و المعنى فهو يتكلم بالاشراك الذى كانوا يشركون، او بكونهم بالله

يشركون، او بكونهم بعلی عليه السلام يشركون في الولاية و هذا هو المنظور.
 [وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً] نعمة وسعة في المال والاولاد او صحة
 في الجسم والاولاد [فَرِحُوا بِهَا] لتلقهم بما عندهم من النفس وقواها و
 ملاماتها.

[وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ]
 من رحمة الله [أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ]
 حتى يشكروا في السراء ويسألوا في الضراء ولا يفرحوا بالموجود ولا ييأسوا
 حين فقدانه.

[إِنَّ فِي ذَلِكَ] اى في اختصاص البسط والتقدير بالله تعالى الذى
 من شأنه ان يراه كل راء لظهور اثاره من حيث انه يرى ان صاحبي الحيل
 الدقيقة في تحصيل المعيشة محرومون عن السعة في المعيشة و صاحبي البلاهة و
 البلادة مرزوقون سعة المعيشة.

[لَا يَاتِ] عديدة دالة على علمه تعالى و عنايته بخلقه و تدبيره و
 عجزهم عن تحصيل ما ارادوا و تسخرهم لغيرهم [لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] بالبيعة
 الخاصة فانه بهذا الايمان يفتح باب القلب و يفتحه يدرك من الايات حيثية
 كونها ايات.

[فَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَابْنَ السَّبِيلِ] يعنى اذا كان البسط و
 التقدير بيده تعالى فلا تبخل بما في يدك و اء كل ذى حق حقة و قد مضى الآية
 مع تفصيل في تفسيرها في اول سورة بنى اسرائيل.

[ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ] يعنى اعطاء الحق لذى
 الحق و منه اعطاء الامامة لعلی عليه السلام و اعطاء السعة في الصدر و القلب لمستحقيها
 خير للسالكين الى الله و الطالبين لوجهه الذى هو ملكوت ولى امرهم، و ان كان

شراً للمنافقين الذين رضوا بالحياة الدنيا واطمأنوا بها.
[وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] فانّ الفلاح منحصر في البائعين بالبيعة
 الخاصة السالكين الى الله تعالى الطالبين لظهور ملكوت وليّ امرهم.

[وَمَا تَيْتُمُ] هذا خبر في معنى التّهي و لذلك حسن عطفه على الامر.
 ولما كان النبي ﷺ اصلاً في الخطاب الاول بل كان اصل الحقوق الخلافة
 وكان اعطاؤه منحصرأ فيه ﷺ خصّه هناك بالخطاب، ولما كان المنظور من
 الحكم الثاني امته جمعهم معه بالخطاب او صرف الخطاب عنه ﷺ اليهم.

[مِنْ رَبًّا] ما من شأنه ان يردّ مع الزيادة من قرض او هديّة لقصد
 العوض، و خصّ هذا في الاخبار بالهدية التي يتوقع المكافاة عليها بأزيد منها.
 فانه ورد عن الصادق عليه السلام قال: الربا ربا، ان ربا يؤكل و ربا لا يؤكل
 فهديتك الى الرجل لتصيب منه الثواب افضل منها فذلك الربا الذي يؤكل و هو
 قول الله عزوجل و ما اتيتم من ربا (الاية) و اما الذي لا يؤكل فهو الذي نهى
 الله عنه و اوعد عليه النار.

و عن الباقر عليه السلام هو ان يعطى الرجل العطيّة او يهدى الهدية ليثاب اكثر
 منها فليس فيه اجر ولا وزر، و قرىء: اتيتم بالتصريح معنى ما جئتم اليه لا عطائه
 من ربا.

[لِيَرْبُوا] قرىء بالياء التّحتانيّة مفرداً من الثلاثي المجرد، و بالتاء
 الفوقانيّة جمعاً من باب الافعال.

**[فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرُبُّوْا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا اتَيْتُمْ مِنْ
 زَكَاةٍ]** اي هديّة او صدقة او قرض **[تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ]** قد مضى قبيل
 هذا ان المراد بوجه الله هو ملكوت وليّ الامر.

[فَأُولَئِكَ] التفات من الخطاب الى الغيبة تفخياً لهم بالاتيان باسم

الإشارة البعيدة.

[هُمُ الْمُضْعِفُونَ] يعني أنه يربو عند الله و يربو في الدنيا، فعدل عن

يربو عند الله للإشارة إلى الزيادة في الدنيا و في الآخرة.

عن امير المؤمنين عليه السلام: فرض الله الصلوة تنزيهاً عن الكبر، و الزكوة

تسبيلاً للرزق.

و عن الصادق عليه السلام: على باب الجنة مكتوب: القرض بثمانية عشر، و

الصدقة بعشرة، و لا اختصاص للربا بالمال و لا للزكوة بل يجريان في الاعمال

و العرض و الجاه و القوى و قوتها.

[اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ] جملة منقطعة عن سابقها [ثُمَّ رَزَقَكُمْ]

فما لكم تبخلون.

[ثُمَّ يُمَيِّتْكُمْ] فما لكم تجمعون و تدخرون [ثُمَّ يُحْيِيكُمْ] فما لكم لا

تدخرون لحيوتهن الباقيه بالا عطاء من الفانيات و الارباب عند الله.

[هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ] الزام

لهم على الاقرار بعجز الشركاء و ابطال شركتهم.

[سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ] قرىء بالغيبة و الخطاب

[ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ] الفساد ضد الصلاح و هو في كل شيء ان

يكون على ما يقتضيه طبيعته، و الفساد ان يكون خارجاً عما يقتضيه طبيعته.

وقديستعمل الفساد في اخذ المال ظلماً و في المجدب و المراد بظهور

الفساد كثرته بحيث لم من شأنه ان يكون مخفياً او غلبته على الصلاح، او على

العدل او على الرخاء، و المراد بالبحر نفس البحرا و القرى الواقعة فيها و على

سواحلها.

[بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ] يعني ان الفساد في الارض ليس الا

بشوم اعمال الاناسى فيها سواء اريد بالفساد خروج الاشياء عن المجرى الطبيعى او الظلم و الجذب.

قال الصادق عليه السلام: حيوة دواب البحر بالمطر فاذا كف المطر ظهر الفساد فى البر و البحر و ذلك اذا كثرت الذنوب و المعاصى.

و قال الباقر عليه السلام ذلك و الله حين قالت الانصار: منّا اميرٌ منكم اميرٌ. [لِيُذِيقَهُمُ] الله او الفساد [بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا] اى جزاء بعض اعمالهم فانّ جزاء الكل لا يكون الا فى الآخرة [لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] عن المعاصى [قُلْ] يا محمد صلى الله عليه و آله [سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ] كانوا يعملون السيئات فأذاقهم الله بعض جزائها حتى اعتبروا بذلك و تتيقنوا بانّ الاعمال لا تكون بلا جزاء لا فى الدنيا و لا فى الآخرة، و قد سبق مكرراً تفسير الارض بارض العالم الصغير و العالم الكبير و ارض القرءان و الاخبار و السير الماضية.

[كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ] يعنى ان شركهم ابتلاهم بسوء العاقبة فى الدنيا و الآخرة فانتهوا عن الشرك و احذروا عن سوء عاقبته.

[فَأَقِمْ وَ جَهْلِكَ لِلدِّينِ الْقِيمِ] كرّره لان كل واحد تفريع على امر و للاهتمام باقامة الوجه للدين، و لان الاول خطاب له صلى الله عليه و آله و هذا خطاب له و تعريض بامته.

[مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنْ اللَّهِ] اى لا يردّه الله او لا يردّه و لا يمنعه احد من تصريف الله [يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ] يتصدعون اى يتفرقون و قد مضى بيانه فى هذه السورة عند قوله و يوم تقوم الساعة يومئذ يتفرقون.

[مَنْ كَفَرَ] بيان لتفرقهم او بيان لعلّة تفرقهم [فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ

عَمَلٌ صَالِحًا فَلِإِنَّهُمْ لَنُفْسِهِمْ يَمَّهَدُونَ] اى يسوون منازلهم فى الجنة و يصلحونها بأعمالهم لانفسهم لا لغيرهم.

عن الصادق عليه السلام انه قال: العمل الصالح ليسبق صاحبه الى الجنة فيمهد له كما حدكم خادمه فراشه.

[لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا] علة لاقم وجهك او للقيم او لياتى يوم او لقوله لامردك او ليصدعون و المراد بالايان الايمان العام الحاصل بالبيعة العامة النبوية و قبول الدعوة الظاهرة، و بالعمل الصالح الايمان الخاص الحاصل بالبيعة الخاصة الولوية و قبول الدعوة الباطنة، او المراد بالايان الايمان الخاص الحاصل بالبيعة الولوية و يكون قوله.

[وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] اشارة الى العمل بما أخذ عليه فى عهده و بيعته [مِنْ فَضْلِهِ] يعنى لا يكون جزاؤهم بسبب عملهم فانه لا يدخل احد الجنة بعمله بل يكون بمحض فضله.

[إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ] سوق العبارة كان مقتضياً ان يقول: و يجزى الذين كفروا لكنه عدل الى هذا اشارة الى ان جزاء الكافرين ليس من الغايات بالذات انما هى من تبعة اعمالهم و كفرهم و قد مضى مكرراً ان امثال هذا يستعمل فى معنى يبغضهم و ان كان بمفهومه اعم منه [وَمِنْ آيَاتِهِ] الجملة معطوفة على جملة الله الذى خلقكم فانه فى معنى من آياته ان خلقكم ثم رزقكم ثم اماتكم [الى اخرها].

[أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ] يعنى ارسال الرياح لحمل السحاب و تحريكه الى ما اراده من الامكنة ثم امطار الامطار و توسعة الرزق عليكم بها من جملة آياته الدلالات على مبدء علم حكيم قدير مريد رؤف رحيم.

[وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ] عطف على مبشرات فإنه في معنى لبشركم به [وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ] أى بأمره للرياح فإنه لولا الرياح لما جرى الفلك على متن الماء سواء كان تلك الرياح بامرٍ من الله و بصنع من الناس كالفلك التي تجرى بالابخرة المصنوعة.

[وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ] يجرى الفلك في البحر او بمطلق ما يحصل من الامطار و الرياح [وَلَعَلَّكُمْ] تتنبهون بان تلك النعم من الله و ان لا يقدر احدٌ على امثاله ف [تَشْكُرُنَّ] نعمه.

[وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ] كما أرسلناك الى قومك فجئتهم بالبيّنات فكذب الاقوام رسلكم كما كذبك قومك.

[فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا] من اقوام الرّسل فليحذر قومك من تكذيبك و من انتقامنا، و اصبر انت و المؤمنون على اذاهم فانّا نصركم و ننتقم من المجرمين.

[وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ] و من كان حقًا على الله ان ينصره على عدوه فلا يحزن من معاداة احدٍ و هو تسليّة تامّة للمؤمنين و تقوية لقلوبهم و تفخيم لشأنهم من حيث انه تعالى جعلهم ذوى حقّ عليه.

عن النبي ﷺ: ما من امرءٍ مسلمٍ يردّ عن عرض اخيه الا كان حقًا على الله ان يردّ عنه نار جهنم يوم القيامة، ثمّ قرأ: و كان حقًا علينا نصر المؤمنين. و عن الصادق عليه السلام قال: حسب المؤمن نصره ان يرى عدوه يعمل بمعاصي الله.

[اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ] جملة مستأنفة في مقام التعليل [فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ] الله [فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ] سائرًا و

واقفاً، سريعاً و بطيئاً، غليظاً و رقيقاً، دامطراً و ثلجاً و برداً و خالياً عن ذلك [وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا] قطعاً متراكمة بعد بسطه او يبسطه تارةً و يجعله كسفاً اخرى.

[فَتَرَى الْوَدُقَ] اي المطر [يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ فَاِذَا اَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادَةٍ] يعنى بلادهم [اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ] بجىء الخصب.

[وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ] المطر [مِنْ قَبْلِهِ] تأكيد [لِئْسِينَ] من المطر و الخصب.
[فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] تعميم بعد التخصيص للتأكيد.

[وَلَسِنَّا أَرْسَلْنَا] على الزروع و سائر النبات و الاشجار التي هي آثار رحمة الله و بها احياء الارض [رِيحًا فَرَأَوْهُ] اي اثر رحمة الله او السحاب.

[مُضْفَرًا] يعنى مصفر الاوراق بالريح الحار او خالياً من المطر [لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ] بالله و انعامه من حيث انهم لا يتفكرون انه تعالى رحيم بعباده و لا يفعل بهم ما يفعل الالغاية راجعة اليهم و انه ليس منه الا الرحمة و لكن قد تصير الرحمة في بعض القوابل نقمة و ليست الا من قبل القابل.

[فَ] هم ليسوا احياء بالحياة الانسانية و لا سامعين و لا مبصرين بالسمع و البصر الانسانيين و [اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى] عن الحياة الانسانية فلا تحزن على عدم سماعهم و لا تلوم نفسك في عدم هدايتهم.

[وَلَا تُسْمِعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ] يعني ان حيوتهم حيوة حيوانية و انهم صم عن السماع الانساني.
 [إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ] يعني ان الصم اذا كانوا مقبلين يمكن افهامهم بالاشارة و هؤلاء صم و كانوا مدبرين و لو كانوا مقبلين يفهمهم الله كما قيل:
 نى غلط گفتم كه گر كرسر نهد

پيش و حى كبر يا سمعش دهد
 [وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمِّيِّ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعِ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ] اى يدعن او يؤمن بالبيعة العامة او الخاصة [بِأَيَاتِنَا] و اعظمها الانبياء و الاولياء عليهم السلام.

و اصل الكل على عليهم السلام [فَهُمْ مُسْلِمُونَ] منقادون لك او مسلمون بالبيعة الاسلامية او مسلمون لوصيك.

[اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ] مستأنف في مقام الامتنان و اظهار الايات كانه قال الله لا غيره الذى خلقكم [مِنْ ضَعْفٍ] و هذا من جملة آياته فا لكم تصرفون عنه الى غيره يعنى خلقكم من مادة ضعيفة فاذا انتم اقوياء خصاء؛ او جعل الضعف بمنزلة مادته مبالغته في ضعف مادته، و قرىء في الكل بضم الضاد و فتحها و المعنى واحد.

[ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا] فى سنّ الكهولة [وَ شَيْبَةً] فى سنّ الهرم او كليهما فى سنّ الهرم.
 [يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ] من ضعف و قوّة و شيبّة و شبيبة و ليس خلقه ما يشاء غير منوط بحكمة فانه لا يشاء الا ما هو الاصلح بحال خلقه.

[وَ هُوَ الْعَلِيمُ] بخلقّه و ما فيه صلاحهم [الْقَدِيرُ] على ما يشاء فلا يشاء الا ما يعلم ان فيه صلاحهم.

[وَ يَوْمَ تَقُومُ] عطف على قوله الله الذي خلقكم، او حال بتقدير مبتدئٍ يعنى هذا كيفية خلقهم و امتداد امدهم و يوم تقوم [اَلْسَّاعَةُ] اى القيامة الصغرى او الكبرى.

[يُقْسِمُ الْمَجْرُمُونَ] منهم لغاية دهشتهم و اختلال مداركهم من وحشتهم [مَا لَبِثُوا] فى الدنيا ان كان المراد بالساعة ساعة الاحتضار، او فى الدنيا و البرازخ ان كان المراد القيامة الكبرى بعد البرازخ [غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ] الانصراف عن الحقّ و مما كان معلوماً لهم مشهوداً غير غائب.

[كَانُوا] فى دنياهم [يُؤْفَكُونَ] عن الحقّ الذى هو مشهود لهم من امر الرسالة و صدق الامامة و الخلافة.

[وَ قَالَ الَّذِينَ اَوْتُوا الْعِلْمَ] عطف على جملة كذلك كانوا يؤفكون، و الايتان بالماضى للاشارة الى تحقق وقوعه.

او للاشارة الى انه قدمضى بالنسبة الى مقام المخاطب الذى هو محمد ﷺ و الايمان اى الازعان و الانتقاد.

او المراد بالعلم العلم باحكام الرسالة و قبولها فانه كثير استعمل العلم فى قبول احكام الرسالة و العلم بها تقليداً او تحقيقاً، و بالايمان الايمان الخاص الحاصل بالبيعة الولوية و قبول الدعوة الباطنة فيكون فى معنى قوله قال الذين اتوا الاسلام بقبول الدعوة الظاهرة و الايمان بقبول الدعوة الباطنة.

او المراد بالعلم العلم التحقيقى، و بالايمان الايمان الشهودى الذين لا يجتمعان الا فى من صار خليفة لله.

كما عن الرضا عليه السلام حين يصف الامامة فانه قال: فقلدها علياً عليه السلام بامر الله عزوجل على رسم ما فرض الله تعالى فصارت فى ذريته الاصفياء الذين

ءاتاهم الله تعالى العلم و الايمان بقوله: و قال الَّذِينَ اوتوا العلم^(١).
[وَالْاِيْمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللّٰهِ] اى مكتوب الله و هو
 عالم الطّبع و عالم البرازخ و البدن الطّبيعى و البدن البرزخى فانّ الكلّ كتاب
 الله الذى كتبه بيده.

[إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ] يعنى لبثتم من اول خلقكم فى عالم الطّبع و
 البرازخ الى يوم القيامة الكبرى.

[فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ] و لا يعلم امد ذلك الا الله و انتم لغاية
 وحشتكم لم يبق لكم شعور بتلك المدة الطويلة.

[وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ] تلك المدة و لا هذا اليوم
 لتحيّركم و عدم بقاء شعور لكم، و على ما بيننا الآية لا حاجة فيها الى التكلّفات
 التى ارتكبها المفسرون.

[فَيَوْمَ مَئِدٍ] هذا من جملة قول الذين اوتوا العلم او هو من قول الله
[لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ] اى لا هم
 يسترضون فانه من العتبي بمعنى الرضا، لا من العتب بمعنى الامر الكريه، او لا هم
 يلامون من العتاب بمعنى الملامة يعنى لا يلامون لا سقاطهم عن درجة الملامة.

[وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْءَانِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ] يتعظ
 به و ينذر و يبشّر به ولكنهم لا يتعظون و لا يندرون **[وَ لَسِنَ جِئْتَهُمْ]** عطف او
 حال **[بِبَيّٰةٍ لِّيقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ اَنْتُمْ]** ايها الرسول ﷺ و
 المؤمنون.. **[اِلَّا مُبْطِلُونَ]** يعنى انهم لغاية شقوتهم يزيد الامثال و
 الانذار فى عنادهم بحيث اذا رآء اية منك دالّة على صدقك انكروها و نسبوك

١. الصّافى ج ٤ ص ١٣٧، عيون اخبار الرضا عليه السلام ص ١٧٢ باب ٢٠ ح ١ و الكافى ج ١ ص ١٩٩ ح ١

الى الابطال.

[كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ] اى
لا يتصفون باول مراتب العلم؛ فان من لا يتصف باول مراتب العلم الذى هو نور
يقذفه الله فى قلب من يشاء يكون مطبوعاً على قلبه و ان كان ملياً بجملة
المدركات الكسبيّة.

[فَاصْبِرْ] يا محمد ﷺ على انكارهم و نسبتك الى الابطال؛ او فاصبر
على انكارهم لخلافة خليفتك .

[إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ] بنصرتك و اظهار دينك على الاديان او
بنصرة خليفتك و احقاق حقه [حَقُّ] لا يتغير.
[وَلَا يَسْتَخْفِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْقِنُونَ] اى لا يحملنك على الجهل و
لا يصرفنك عما انت من الحقّ.

سورة لقمان

مكيّة و قيل: سوى ثلاث آيات و هى قوله: ولو ان ما فى الارض (الى
ءاخرهنّ) و هى ثلاث و ثلاثون آية او اربع و ثلاثون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[أَلَمْ تَلِكْ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَرَحْمَةً
لِّلْمُحْسِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ

بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [قد مضى أوّل البقرة و في غيرها ما فيه غنية عن تفسير تلك الآيات.

[وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ] الاشتراء يستعمل في المعاوضة المطلقة سواء كان العوضان من الاعيان ام غيرها، و سواء كان قريناً بصيغة خاصة ام لا.

فيصدق على بذل الاموال على الوعّاظ و القصّاص و النقال للاسهار، و على بذل القوى و الاستعدادات و الاعمار في الاستماع الى ما فيه حظّ النفس و الخيال دون العقل، سواء كان المسموع من القراءان و الاخبار او من الباطيل و الاسهار.

و لهو الحديث عبارة عما يشغلك عن الله و الآخرة من الاقوال اللسانية و الافعال الاركانية و الاحاديث النفسية سواء كان ذلك الشاغل قرءاناً و خبراً من المعصوم و عبادة شرعية او كان لغواً في ذاته و معصيةً فان في كل قول و فعل جهة عقلانية و جهة شيطانية.

فان كان الاستماع او الاشتغال به من جهته العقلانية كان ذلك حديثاً صحيحاً عقلياً، و ان كان صورته صورة الباطيل و العصيان، و ان كان الاستماع او الاشتغال به من جهته الشيطانية كان ذلك لهو الحديث، و ان كان صورته صورة القراءان و الاخبار المعصومية، و مقصوده تعالى هنها ان القراءان و آياته هدى و رحمة للمحسنين و ضلال و نقمة للمحسيئين لكنه عدل عن ذلك تنزيهاً للقراءان عن نسبة الضلال و النقمة اليه و تصريحاً بان الضلال و النقمة ليس الا من قبل انفسهم.

فانهم بسوء استعدادهم و صنيعهم يضلّون بالقراءان الذي هو هداية من

الله و يصير القرءان فى اسماعهم كالاسمار هو الحديث.

[لِيُضِلَّ] قرىء بفتح الياء و ضمها، و اللام مثل اللام فى ليكون لهم عدواً و حزناً، او هى اللام الداخلة على العلة الغائية؛ فانّ من الناس من يشتغل بالمالهى و ليس مقصوده الضلال او الاضلال او كان مقصوده الاهتداء لكن يضلّ و يضلّ من حيث لا يشعر، و منهم من يشتغل لقصد الاضلال كمن يحصل العلم لافساد الشريعة.

[عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ] بالاشتراء او بغير علم بانّ الاشتراء المذكور ضلال و اضلال، او بغير علم بضلاله و اضلاله، او متصفاً بغير علم، و حينئذ يكون تنكير العلم للجنس او لفردٍ ما لكن يكون مستغرقاً لوقوعه بعد غير الذى هو فى معنى النفي، او يكون التثوين للتفخيم اى بغير علم عظيم هو العلم بالولاية.

[وَاتَّخَذَهَا] اى يتخذ سبيل الله الا سبيل الولاية [هَزُؤًا أَوْ لَسِيكًا] لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَاِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا وَآلٍ مُّسْتَكْبِرِينَ كَانُوا لَمْ يَسْمَعُوهَا كَأَن فِيْ اُذُنَيْهِمْ وَقُرْآءَةَ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ اِنَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوا] جواب لسؤال مقدرٍ كأنه قيل بعد ما ذكر جزاء المسيئين: ما جزاء المحسنين؟ فقال: انّ الذين ءامنوا بالبيعة العامة او بالبيعة الخاصة.

[وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] على وفق ما اخذ عليهم فى بيعتهم، و وضع الظاهر موضع المضمرة للفصل بين هذا الحكم و بين ذكر المحسنين، و للاشارة الى انّ المحسن ليس الا من ءامن و عملوا الصالحات.

[لَهُمْ لَا غَيْرَهُمْ] جَنَّاتُ النَّعِيمِ خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا] بيان لغزته و حكمته.

عن الرضا عليه السلام أنه قال: ثم عمد ولكن لاترونها، وقدمضى هذا فى أول سورة الرعد.

[وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ] قدمضت الآية فى

أول سورة النحل.

[وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَاءٍ] وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ [أى من كل صنفٍ فان كل صنفٍ باعتبار مادونه و مافوقه يسمى زوجاً أو كل نباتٍ باعتبار كونه بريئاً وبستانياً زوجاً.

[كريم] الكرم فى كل شىء بحسبه وكرم النبات باعتبار كثرة منافعه بدأ بخلق السموات فأنها اشرف من الارض، ثم بذكر خلق الارض فى ضمن القاء الرّوسى عليها، ثم بذكر خلق الموالييد من الاشرف الى الاخس.

هذا [المذكور من السموات و الارض و الجبال و الموالييد] خَلَقُ اللهُ [أى مخلوق الله.

[فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ] حتى يكونوا مستحقين للشراكة معه و للعبادة لهم فان الشريك لا بدوان يكون مثل الشريك الاخر فى شىء من صفاته [بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ] التفات من الخطاب الى الغيبة و وضع الظاهر موضع المضمّر توصيفاً لهم بالظلم فى اشراكهم، و بياناً لعلّة الحكم، و لفظ بل اضراب من تعجيزهم الى التصريح بضلالهم.

[وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ] عطف على جملة خلق السموات فأنه لما عدّ اصول النعم التى انعم بها على عباده ذكر الشاكر على نعمه و عدّ شكره حكمة فان الحكمة هى دقة النظر فى القوّة العلامية و اتقان الصنّع فى القوّة العمّالة، و لم يكن الشكر الا من دقة النظر و اتقان الصنّع القلبى و البدنى.

فأنه كما سبق في سورة البقرة عند قوله تعالى فاذكروني اذ كركم
واشكروا لي عبارة عن ملاحظة انعام المنعم في النعمة و ملاحظة حق المنعم في
الانعام المستلزم لتعظيم المنعم و صرف النعمة لما خلقت لاجله و ليس هذه الملاحظة
ألا دقة النظر و لا ذلك التعظيم و الصّرف إلا اتقاق الصنع القلبيّ و البدنيّ.

و قد ذكر في نسبه أنه كان ابن باعور من اولاد ابن اخت أيوب عليه السلام او
خالته عاش حتى ادراك داود عليه السلام.

[أَنْ أَشْكُرَ لِلَّهِ] بملاحظة حقه و عظمته في كلّ ماله مدخليّة في
وجودك و بقائك و هو كلّ موجود في العالم الكبير من المحسوسات و غير
المشهودات، و في العالم الصّغير من كلّ ماله مدخليّة في وجودك او في كمال
وجودك.

و لفظه ان تفسيريّة و تفسير للحكمة فأنها كما تكون تفسيراً للمجمل
المحذوف تكون تفسيراً للمجمل المذكور، او مصدرية بتقدير اللام، او تكون مع ما
بعدها بدلاً من الحكمة.

[وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ] جملة حاليّة او معطوفة
على جملة لقد ءاتينا لقمان [الآية]، او على الحكمة، او على ان اشكر على ان
يكون ان مصدرية، و يكون و عليهما فليقدّر قبلهما مضاف حتى تصير مفردة و
التقدير ان اشكر لله و مضمون من يشكر لنفسه، او عطف على اشكر سواء جعلت ان
تفسيريّة او مصدرية لكن بتقدير القول و التقدير ان اشكر لله و قل لغيرك: من يشكر
فإنما يشكر لنفسه لانّ نفعه عائد اليه.

[وَمَنْ كَفَرَ] كفران النعم بترك ملاحظة المنعم و تعظيمه في النعمة و
ترك صرفها في وجهها لا يضر الله شيئاً.

[فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ] عن حمد الحامدين و شكر الشاكرين [حميدٌ]

بنفسه حمد ام لم يحمد.

و فى خبرٍ شكر كلّ نعمة و ان عظمت ان يحمد الله عزّو جلّ عليها و فى خبرٍ: و ان كان فيما انعم عليه حقّ اذاه. و فى خبرٍ: من انعم الله عليه بنعمةٍ فعرفها بقلبه فقد أدّى شكرها، و فى خبرٍ اوحى الله عزّو جلّ الى موسى عليه السلام: يا موسى اشكرنى حقّ شكرى فقال: يا ربّ و كيف اشكرك حقّ شكرك و ليس من شكرٍ اشكرك به الا و انت انعمت به علىّ؟ - قال: يا موسى الان شكرتني حين علمت ان ذلك منىّ.

شرح فى احوال لقمان

و عن الصادق عليه السلام انه سئل عن لقمان و حكمته التى ذكره الله عزّو جلّ فقال: اما و الله ما اوتى لقمان الحكمة بحسبٍ و لامال و لاهل و لابسٍ فى جسمٍ و لاجمالٍ.

و لكنّه كان رجلاً قوياً فى امرالله مستودعاً فى الله ساكتاً سكيناً عميق النّظر طويل الفكر حديد النّظر مستغن بالعبر لم ينم نهاراً قطّ و لم يره احد من الناس على بولٍ و لا غائطٍ و لا اغتسالٍ لشدة تسنّره و عمق نظره و تحفّظه فى امره و لم يضحك من شىء قطّ، و لم يفرح بشىء اتاه من امر الدنيا و لاحزن منها على شىء قطّ، و قد نكح من النساء و ولد له الا و لادالكثير و قدّم اكثرهم افراطاً فما بكى على موت احدٍ منهم.

و لم يمرّ برجلين يختصمان او يقتتلان الا اصلح بينهما، و لم يمض عنهما حتى تحاببا [او تحازبا] و لم يسمع قولاً قطّ من احدٍ استحسنته الا سأل عن تفسيره و عمّن اخذه فكان يكثر مجالسة الفقهاء و الحكماء و كان يغشى القضاة و الملوك و السلاطين فيرثى للقضاة ممّا ابتلوا به، و يرحم الملوك و

السلاطين لغرّتهم وطمأنينتهم في ذلك، ويعتبر ويتعلّم ما يغلب به نفسه و يجاهد به هواه و يحترز به من الشيطان، و كان يداوى قلبه بالتفكّر و العبر و كان لا يظعن الا فيما ينفعه، فبذلك اوتى الحكمة و منح العصمة و انّ الله تبارك و تعالى امر طوائف من الملائكة حين انتصف النهار و هدأت العيون بالقائلة فنادوا لقمان حيث يسمع و لا يراهم.

فقالوا: يا لقمان هل لك ان يجعلك الله خليفة في الارض تحكم بين

الناس؟

فقال لقمان: ان امرنى ربى بذلك فالسمع و الطاعة لانه ان فعل بى ذلك اعانى عليه و علمنى و عصمنى، و ان هو خيرنى قبلت العافية، فقالت الملائكة: يا لقمان لم قلت ذلك؟

قال: لان الحكم بين الناس باشدّ المنازل من الدين و اكثر فتناً و بلاءً و ما يخذل و لا يعان و يغشاه الظلم من كل مكان و صاحبه منه بين امرين، ان اصحاب فيه الحق فبالحرى ان يسلم، و ان اخطأ اخطأ طريق الجنة، و من يكن فى الدنيا ذليلاً ضعيفاً كان اهون عليه فى المعاد من ان يكون فيه حكماً سرياً شريفاً، و من اختار الدنيا على الآخرة يخسرهما كليهما تزول هذه و لا يدرك تلك، قال: فعجبت الملائكة من حكمته و استحسنت الرّحمن منطقته.

فلما امسى و اخذ مضجعه من الليل انزل الله عليه الحكمة فغشاه بها من قرنه الى قدمه و هو نائم و غطاه بالحكمة غطاءً فاستيقظ و هو احكم الناس فى زمانه، و خرج على الناس ينطق بالحكمة و يبثها فيهم قال: فلما اوتى الحكم بالخلافة و لم يقبلها امر الله عزّوجلّ الملائكة فنادت داود عليه السلام بالخلافة فقبلها و لم يشترط فيها بشرط لقمان عليه السلام فأعطاه الله عزّوجلّ الخلافة فى الارض و ابتلى فيها غير مرّة كل ذلك يهوى فى الخطاء و يقيله الله تعالى و

يغفرله، و كان لقمان يكثر زيارة داود عليه السلام و يعظه بمواعظه و حكمته و فضل علمه، و كان داود يقول له: طوبى لك يا لقمان اوتيت الحكمة و صرفت عنك البليّة، و اعطى داود الخلافة و ابتلى بالحكم و الفتنة، و لمّا كان الحكمة لا تحصل الا بمعرفة امام الزّمان.

فسرّها الصادق عليه السلام بمعرفة امام زمانه، و لمّا كانت لا تحصل بحسب جزءها العلمىّ الا بالفهم و العقل.

فسرّها الكاظم عليه السلام بالفهم و العقل، و قد ذكر من حكم لقمان و وصاياه لابنه و غيره فى المفصّلات من اراد فليرجع اليها.

[وَ اِذْ قَالَ] عطف على قوله تعالى لقد ءاتينا فانه فى معنى اذ كر اذا

ءاتينا لقمان الحكمة و اذ قال:

[لُقْمَانُ لِابْنِهِ ۙ وَ هُوَ يَعِظُهُ ۗ يٰۤابْنِىَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ] قدّم

من مواعظه و ءاثار حكمة النهى عن الاشرار لانّ التّوحيد اصل جملة المواعظ و اساس جميع انواع الحكم.

[اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ] لانه لا يغفره الله و يغفر مادون ذلك

فانّ ظلم العبد لنفسه بتقصيره فى حقوق الله يغفره الله، و ظلمه لغيره فى ماله او بدنه او عرضه لا يدعه الله لكن ليس لا يغفر الله فانه بعد المقاصّة مغفور بخلاف الشّرك.

فانه ناشٍ من انانيّة النّفس و مادام للنّفس انانيّة لا يغفرها الله، فاعظم

اقسام الظّام هذا القسم.

[وَ وَصَّيْنَا الَّا نَسَانَ بِوَالِدَيْهِ] يعنى و صّيناه بالاحسان اليهما

فانّ هذه العبارة مستعملة فى هذا المعنى و قدمضى فى سورة التّساء عند قوله و بالوالدين احساناً بيان الوالدين و الاحسان اليهما و اقسامهما.

[حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا] حمل ضعف او واهنة [عَلَى وَهْنٍ] فانه كلما

يمضى من زمان حمل الولد يحصل و هن ء اخر.

[وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ] اى فى النقضاء عامين على الاغلب و

على ما ينبغى ان يفطم و الجملتان معترضتان جواب لسؤلٍ مقدّرٍ فى مقام التعليل
كما ان مجموع قوله تعالى و وصّينا الانسان [الى قوله] يا بنى انها ان تك
[الآية].

كان معترضاً للشعار بالاهتمام بامر التوحيد كما مضى فى السورتين انه

تعالى لكمال الاهتمام بامر الوالدين قرنهما بتوحيده و بالنهى عن اشراكه فى عدّة
مواضع.

[أَنْ أَشْكُرَ لِي] ان تفسيرية او مصدرية و بدل مع ما بعدها عن

الوالدين بدل الاشتغال [وَلَوْلِدَيْكَ] و لكمال الاهتمام بالوالدين ذكر شكر
الوالدين قريناً لشكره.

[إِلَى الْمَصِيرِ] فى مقام التعليل و لم يقل اشكر لى و اشكر لوالديك

لثلاثيهم ان شكر الوالدين امر مغاير لشكر الله بل شكر الله ليس الا الوالدين.

كما عن الرضا عليه السلام فانه قال امر بالشكر له و للوالدين فمن لم يشكر

والديه لم يشكر الله اقول: و ليس ذلك الا من جهة كون شكر الله مندرجاً فى
شكر الوالدين.

[وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

فَلَا تُطِعْهُمَا] لما كان الوالدان التكوينيّان كما مضى فى سورة البقرة والنساء

بحسب كلّ مرتبة من مراتب وجود الانسان و كلّ شأنٍ من شؤنه غير الوالدين

بحسب المرتبة الاخرى و الشأن الآخر و هكذا بحسب التكليف و الاختيار كان

الشيطان و النفس والديه.

كما انّ العقل والنفس ومحمّداً ﷺ وعليّاً ؑ كانا والديه، فكما يجوز ان يكون المراد بالوالدين الوالدين الجسمانيين يجوز ان يراد بهما الوالدان الروحانيان.

وكما يجوز ان يراد الوالدان التكوينيّان يجوز ان يراد التكليفيّان و الروحانيّان، وبالضمير في قوله و ان جاهداك الجسمانيّان او الروحانيّان اللذان هما والداه بحسب مقام جهله تكوينياً او تكليفاً بطريق الاستخدام.

وقد ورد اخبار كثيرة دالة على ان محمّداً ﷺ وعليّاً ؑ افضل ابناء هذه الامة و ان حقهما اعظم من حق اباؤهم الجسمانيين. و ان من ارضاها ارضى الله والديه الجسمانيين.

فعن جعفر بن محمّد ؑ: من رعى حق ابيه افضل محمّداً ﷺ و عليّاً ؑ لم يضره ما ضاع من حق ابوى نفسه و سائر عباد الله فانهما يرضيانهما بشفاعتهما، و عن علي بن محمّد ؑ: من لم يكن والداه من محمّد ﷺ و عليّ ؑ اكرم عليه من والدى نسبه فليس من الله في حلّ و لاهرام و لا قليل و لا كثير.

و عن امير المؤمنين ؑ انه قال: الوالدان اللذان اوجب الله لهما الشكرهما اللذان و لد العلم و ورثا الحكم، و امر الناس بطاعتها ثم قال: الى المصير فمصير العباد الى الله و الدليل على ذلك الوالدان ثم عطف على ابن حنتمة و صاحبه فقال في الخاصّ و العام.

و ان جاهداك ان تشرك بي يقول في الوصيّة و تعدل عمّن امرت بطاعته فلا تطعها و لا تسمع قولها، ثم عطف القول على الوالدين فقال: و صاحبها في الدنيا معروفاً يقول عرف الناس فضلها و ادع الى سبيلها و ذلك قوله و اتبع سبيل من اناب الىّ ثم الىّ مرجعكم قال الى الله ثم اليّنا فاتقوا الله و لا تصعوا

الوالدين فان رضاهما رضا الله وسخطهما سخط الله.
وقد ورد اخبار كثيرة في حفظ حق الوالدين الجسمانيين ايضاً وطاعتها
والتَّرحُّم عليها والدَّعا، لهما وان كانا لا يعرفان الحق.
روى انه جاء رجل الى النَّبِيِّ ﷺ فقال: اوصني، فقال ﷺ: لا تشرك
بالله شيئاً وان حُرقت بالنَّار اُلاً وقلبك مطمئن بالايمان ووالديك فأطعهما و
برَّهما حينئذ كانا او ميّتين و ان امراك ان تخرج من اهلك و مالك فافعل فان
ذلك من الايمان.

و عن الصادق عليه السلام: برّ الوالدين واجب و ان كانا مشركين و لاطاعة
لهما في معصية الخالق و لالغيرهما فانه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.
[وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا] صحاباً معروفاً يعرفه العقلاء
بالحسن، و المعروف بالنسبة الى انواع الوالدين يختلف .

فانّ المعروف بالنسبة الى مُحَمَّدٍ ﷺ و عليٍّ عليه السلام ان لا تخالف قولهما لا في
الظَّاهر و لا في الباطن و ان تطيعهما في كلِّ ما امراك به، و ان تحبَّهما و تباع
معهما، و ترابط معها المرابطة القلبية بان تكون متوجَّهاً اليهما و متذكراً لهما و
مصوراً لصورتهما في كلِّ حالٍ، و المعروف بالنسبة الى والديك الجسمانيين لا
يخفى على احد.

[وَأَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ] يعني لا يكون صحابتك المعروفة
مخرجة لك من طريق الولاية و صارفة لك من توجَّهك الى طريق قلبك.

فانّ الاهتمام بشأن الوالدين ليس الا لسلامة البقاء على طريق القلب و
طريق الولاية فلا يكن اهتمامك بالوالدين مخرجاً لك عن الولاية.

[ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ يَا بُنَيَّ إِنَّهَا
إِنْ تَكَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ] ضمير انهما للقصة او للاشراك و التأنيث

باعتبار الخبر الذي هو مثقال حبةٍ فانّ المثقال بصحة سقوطه يكسب التأنيث من المضاف اليه، او باعتبار الخصلة كأنه قال: انّ خصلة الاشرار.
وقيل: انّ الضمير للعمل سيئة كان او حسنةً باعتبار الخصلة، وقرىء
مثقال بالرفع بجعل الضمير للقصّة وكون كان تامّة.

[فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ] يعنى تكن في جوف اصلب الاشياء [أَوْ فِي
السَّمَاوَاتِ] يعنى في ابعد الاماكن [أَوْ فِي الْأَرْضِ] اى في اقرب الا
ماكن اليكم.

[يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَيَحْضَرُهَا وَيَحْسَبُ عَلَيْهَا، قِيلَ: ان ابن
لقمان سئل فقال: أرأيت الحبة تكون في مقل البحر اعلمها الله؟ - فقال: أمها اى
الحبة التي سألتها ان تك مثقال حبةٍ من خردلٍ يأتيك بها الله.
[إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ] في علمه و عمله فيعلم مثقال حبةٍ من خردلٍ و ان
كانت في اخفى الاماكن و اصلبها او ابعدها او اقربها و يقدر على الاتيان بها من
تلك الاماكن لدقته في عمله [خَبِيرٌ] و يجوز ان يكون المراد باللطيف لطفه في
عمله، و بالخبير لطفه في عمله.

و عن الصادق عليه السلام: اتقوا المحقرات من الذنوب فان لها طالبا لا يقولنّ
احدكم اذنب واستغفر الله ان الله يقول: ان تك مثقال حبةٍ من خردلٍ [الاية].
[يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ] قدمضى في اول البقرة و في سورة النساء
عند قوله لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى بيان تام لا قسام الصلوة و اقامتها.
[وَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ] قدمضى في سورة البقرة
عند قوله اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسكم بيان للامر بالمعروف و النهى
عن المنكر.

[وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ] من البلياء او المشقة و الاذى في

الامر بالمعروف والنهي عن المنكر.
 [إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] مما ينبغي ان يعزم عليه لكونه
 فرضاً تكوينياً للنفس الانسانية و للاهتمام بهذه الامور اتى بقوله: ان ذلك من
 عزم الامور بين المتعاطفات.

[وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ] لاتمل خدك عنهم في المعاشرة معهم و
 لاتعرض عمّن يكلمك استخفافاً به، و قيل: المعنى لاتذل للناس طمعاً فيما عندهم.
 [وَلَا تَمَسَّ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا] المرح شدة الفرح اى تكبر عنهم
 فرحاً بما عندك.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ] الاختيال و الفخر متقار
 بالمفهوم فانهما خصلتان ناشتتان من ملاحظة النفس و انايتها و الفرح بها، و
 ملاحظة الغير و تحقيرة في جنب نفسه لكن الاختيال ملاحظة النفس غالبية، و في
 الفخر ملاحظة الغير و تحقيرة غالبية.

[وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ] يعنى عن الاسراع فان المقصود التوسط بين
 الاختيال الظاهر بالتأني في المشى و بين خفة النفس و عدم و قارها الظاهر
 بالاسراع في المشى.

[وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ] اى انقص من صوتك و لاترفعه قدر
 ما يمكن لك رفعه فالمقصود التوسط بين الخفض بحيث لا يسمعه من اردت
 اسماعه و لايزيد على قدر اسماعه.

[إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ] اشدّها زجراً [لِصَوْتِ الْحَمِيرِ].
 عن الصادق عليه السلام انه قال: هى العطسة القبيحة و الرجل يرفع صوته
 بالحديث رفعا قبيحاً الا ان يكون داعياً و يقرأ القرآن و قد اقتصر تعالى شأنه
 من حكاية مواعظه على ما هو اصل الدين و هى الاشرار بالله او الاشرار

بالنبوة او الولاية و على ما هو اصل اصول الاعمال الشرعية من اقامة الصلوة و الامر بالمعروف و النهي عن المنكر و الصبر عليها او على البلىا.
 لكن المقصود الصبر على الصلوة و ما بعدها حتى يمكن عدّه من جانب الاعمال الشرعية القالبية لان الصبر على البلىا معدود من الاخلاق النفسية و على ما هو اصل اصول اءاداب المعاشرة و قد ذكرنا قبيل هذا ان ما نقل من مواظبه كثيرة من اراد فليرجع الى المفصّلات.
 [أَلَمْ تَرَوْا] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ ناشٍ من قوله لقد ءاتينا لقمان الحكمة.

كأنه قيل: لقد ءاتيت لقمان الحكمة فالنا لم نؤت الحكمة؟- فقال تعالى: قد ءاتيناكم اسباب حصول الحكمة فيكم من مداركم الظاهرة و مداركم الباطنة و تسخير جميع ما فى السموات و جميع ما فى الارض لكم بحيث يمكن لكم الاستدلال بها على مبدءٍ عليمٍ قديرٍ حكيمٍ رؤفٍ لطيفٍ فى علمه و عمله متقنٍ لصنعه، و على ان الانسان اشرف الموجودات.
 و ان الكلّ مخلوق لاجل بقائه و انتفاعه، و ان ليس المقصود منه هذه الدار الفانية و الا كان مثل سائر المواليد موجوداً لاجل غيره، و انه ينبغى له ان يتوقف على تعييش هذا العالم بل لا بدّ ان يجعل تعييشه فى الدنيا مقدّمة للآخرة.
 و ان كلّ ما لم يكن مقدّمة للآخرة من جهات هذا العالم فهو فانٍ غير باقٍ لا ينبغى للعاقل ان يتوسّل به و يتقف عليه و ليس الحكمة الا هذا فان و لم تتصفوا بها كان من قبلكم.

[إِنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ] من الكواكب و الملائكة الموكّلة بالسموات و كواكبها بحيث لم يتوانوا ءاناً ما من تحريك الاجسام التى بها و بتحريكها يتولّد المواليد و تبقى.

[وَمَا فِي الْأَرْضِ] من الدَّوَابِّ وَ النَّبَاتِ وَ الْمَعَادِنِ بَحِثْ لَا يَتَأَبَّى
من تصرّفكم بائٍ تصرّف شتم فما في السّموات مسخر لله لاجل انتفاعكم و ما
في الارض مسخر لله و لكم انتفاعكم.

[وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً] النّعم الظّاهرة كلّ
ملائم لك له تعلق بظاهره المحسوس من المأكول و المشروب و الملبوس و
المسكن و المركوب و المنكوح و العزّ و العرض و الحشمة و الصّيت و المدارك
الظّاهرة و الاعضاء و غير ذلك.

و أشرف الكلّ ما له تعلق بظاهره و مع ذلك يكون جالباً للنعم الباقية
الآخروية من الرّسول و رسالته و قبول رسالته بالبيعة العامّة و الدّعوة الظّاهرة
و احكام رسالته و العمل بها، و النعم الباطنة ما له تعلق بباطنك من المدارك
الباطنة و الادراكات الدّقيقة بالتفكرات الدّقيقة و النّفس و القلب و العقل و
الاستعداد للخروج من هذه الدّار، و اشرف الكلّ الوليّ عليه السلام و ولايته و قبول و
لايته بالبيعة الخاصّة الولوية و قبول الدّعوة الباطنة و احكام الولاية، و قد اشير
الى ذلك في الاخبار.

فمن الباقر عليه السلام اما النعمة الظاهرة فالنبي صلى الله عليه وآله و ما جاء به من معرفة الله
و توحيده و اما النعمة الباطنة فولايته اهل البيت عليهم السلام و عقد مودّتنا.
و عن الكاظم عليه السلام: النعمة الظاهرة الامام الظاهرة و الباطنة
الامام الغائب، و كأنّه كان اشارة الى الفكر المصطلح للصوفيّة من ظهور
ملكوت وليّ الامر على صدر السالك.

[وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى
وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ] قدمضى الآية بتمام اجزائها في سورة الحجّ [وَ إِذَا قِيلَ
لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ] اعرضوا و [قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا

عَلَيْهِ أَبَاءَنَا] كما كان عليه اهل كل زمان.

فانه اذا قيل لهم: اتبعوا ولي امركم و عالم وقتكم يقولون: نحن على ما

كان عليه اسلافنا.

[أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ]

يعنى لا ينبغى التقليد لمن لم يكن حاله معلوماً لك بل ينبغى ان يكون الانسان مقلداً لعالم حتى قدميز حاله و علم انه مجاز من المعصوم بواسطة او بلا واسطة و لا اقل من العلم بانه يفعل ما يقول ويقول ما يفعل، و لا يكون كالمدين الذين يقولون بأفواههم ما ليس في قلوبهم.

[وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ

بِالْعُرْوَةِ الثُّبْتِ] قدمضى اول الاية في سورة النساء مع تفصيل و تحقيق في

بيانها و اخرها في سورة البقرة.

[وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ] يعنى عاقبة جملة الامور ينتهى الى

الله بمعنى ان ايجاد الاملاك و الافلاك و العناصر ليس الا لايجاد الموالييد، و جميع الحركات الارداية و الطبيعية و سكناتها و جميع الموالييد ليست الا لايجاد الانسان و قد خلقه الله لاجل نفسه، او المعنى كل امر ينتهى عاقبته الى الله بمعنى ان كل فعل غايته ينتهى الى امر ليس هو مقصود لاجل الغير الى ان ينتهى الى غاية الغايات و نهاية النهايات.

او المعنى ينتهى عاقبة كل الامور الى الله في النظر و اللحاظ بمعنى ان

النّاظر اذا نظر الى امر و جده صادراً عن فاعل، و اذا نظر الى ذلك الفاعل و جده مسخراً لغيره في ذلك الفعل، و هكذا الى ان ينتهى الى المسخر الحقيقى الذى هو الله فيكون فاعل كل امر هو الله لكنّه يكون في هذا اللّحافظ عاقبة جملة الفواعل.

[وَمَنْ كَفَرَ] يعنى بالولاية فانّ اسلام الوجه لله ليس الا بالولاية
فالكفر المقابل لاسلام الوجه لله لا يكون الا بالكفر بالولاية بترك البيعة مع وليّ
الامر او انكاره يعنى من كفر بعلی عليه السلام.

[فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ] فانه لا يضرك ولا يضرّ عليك عليه السلام ولا يفوتنا
لانه: [لَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا] لاننا عالمون بدقائق اعمالهم و
خفاياها.

[إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] اى المكونات التى فى الصدور
من القصور و الثيات او من الاستعدادات التى لاشعور لصاحبها بها فكيف
بأعمالهم و دقائق اعمالهم و خفاياها.

[فَنُتْعَمُهُمْ قَلِيلاً] جواب لسؤال مقدر كأنه قيل: ان كان الله عالماً
بأعمالهم فالنا نراهم متمتعين بانواع النعم معافين من انواع البلاء؟- فقال نمتعمهم
قليلاً حتى نأخذ بذلك التمتع ما اعطيناهم و ما بقى فيهم من بقیة الله حتى يخلصوا
للنار.

[ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ] لانه لا جواب لهم سواه
يعنى ان سألت مشركى مكة و الآفالزنادقة و منكروا المبدء لا يقولون ذلك.

[قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ] الذى لا ينكره و لا ينكر خلقه لظهوره و ظهور
برهانه من اشرك به، او المعنى ان سألت الخلق طراً من الخلق السموات و الارض
قالوا كلاً بلسان حالهم الناطق تكويناً: ان الله خالقها و ان لم يكن لهم شعور
بهذا اللسان و نطقه لكنك لفتح مسامعك الاخروية لسمع الكلمات التكوينية
تسمع نطقهم بذلك و شهادتهم فقل الحمد لله على شهادة الكل بذلك و على فتح
مسامعى الاخروية لتلك الشهادة.

و في الاخبار اشارة الى هذا المعنى فعن رسول الله ﷺ كل مولود يولد على الفطرة يعنى على المعرفة بان الله عزوجل خالقه فذلك قول الله عزوجل و لئن سألتهم.

[بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] لا علم لهم بل ادراكاتهم ليست الا جهالات، او لا يعلمون ان السنتم ناطقة بذلك لعدم شعورهم بالسنتم التكوينية الاستعدادية.

[لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: هذا حال السموات و الارض فما حال ما فى السموات و الارض؟
[إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ] استيناف فى مقام التعليل او جواب لسؤالٍ آخر عن حاله كأنه قيل: اله حاجة اليها؟ فخلقها لحاجته؟- فقال: الله هو الغنى لا غنى سواه فلا يكون له جهة حاجة.

[الْحَمِيدُ] الذى لا حميد سواه بمعنى ان كل ما يتصور ان يكون له من صفات الكمال كان حاصلًا له و كل ما يتصور ان يكون متصفاً به من سلوب النقائص كان متصفاً به فلا يتصور جهة حاجة لمثل هذا.
[وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ] جملة حالية او معطوفة لتأكيد هذا المعنى.

[مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٍ وَالْبَحْرِ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ] ما نفدت كلمات الله [قدمضى بيان هذه الآية فى آخر سورة الكهف فلا نعيده.

[إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ] فى مقام التعليل يعنى انه عزيز و عزته مانعة من ان تعدد مقاماته او تنفذ كلماته جملة مراتب الاعداد و جملة الاسئالات التى يصح ان تكون مداداً، و النباتات التى يصح ان تكون اقلاماً.

فأنه لو غلب شيء على مقاماته او كلماته كانت متناهيةً وكلما كان متناهياً كان فانياً غير غالب.

[حَكِيمٌ] لا يخرج تلك الكلمات الغير المتناهية الا بقدر استعداد موادها
و استحقاق اعيانها الثابتة [ما خَلَقَكُمْ] جواب سؤالٍ مقدّر.

كأنه قيل: ان كانت الكلمات غير متناهية فكيف يحاسب الله تعالى كلها
في يومٍ واحدٍ؟- فقال: ما خلقكم جميعاً.

[وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً] اي كخلق نفس واحدة و
بعثها، و قيل: بلغنا والله اعلم انهم قالوا: يا محمد ﷺ خلقنا اطواراً نطفاً ثم
انشأنا خلقاً اخر كما تزعم و تزعم اننا نبعث في ساعة واحدة، فقال الله: ما
خلقكم و لا بعثكم الا كنفس واحدة انما يقول له كن فيكون.

[إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ] جواب سؤالٍ مقدّر في مقام التعليل يعني
انه سميع لكل مسموع، بصير لكل مبصر.

فان حذف المفعول ليس الا للتعميم و من كان كذلك كان لا يشغله شأن عن
شأنٍ فلا يمنعه خلق نفسٍ و لا بعثها عن خلق اخرى و بعثها.

[أَلَمْ تَرَ] الخطاب عامّ او خاصّ بمحمد ﷺ و الجملة جوابٌ لسؤالٍ اخر
مقدّر في مقام التعليل للجملة الاولى او لقوله: ان الله سميع بصير.

[أَنَّ اللَّهَ يُوجِبُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوجِبُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ]
قدمضى بيان ايلاج الليل و النهار في آل عمران.

[وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلَّهُمَا يَجْرِي] جملة حالية او
مستأنفة لبيان حالهما [إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى] يعني كل يجري دورة الفلك الى
وقتٍ معينٍ مضبوطٍ بحيث يستخرج المستخرجون دوراتهما و مدّة دوراتهما
سنين قبل وقوعها و لا يقع تخلف في استخراجهم، او المعنى كل يجري الى مسمى

عند الله و هو وقت خراب الدنيا و طى السماء كطى السجل للكتب.
 [وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ] و ليس هذا إلا لان الله لا يشغله
 شأن عن شأن و لا وصف عن وصف و لا علم عن علم [ذَلِكَ] العلم بكل
 شيء و ايلاج الليل في النهار و النهار في الليل و تسخير الكواكب.
 [بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ] بحقيقة الحقيقة فان الحق بحقيقة كما يقتضى
 الوجوب الذاتى يقتضى الاحاطة بجميع الاشياء و العلم بالكل على السواء و
 عدم ممانعة شأن من شأن و علم من علم.

[وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ] من الشركاء من الاصنام و
 الكواكب و غيرها او من شركاء على الباطل في الولاية هو.

[الْبَاطِلُ] فانه لو كان شوب حقيقة فيها لزامته تعالى في شؤنه و
 في علومه، او ذلك المذكور من الجدال بغير علم الى قوله: ان الله خبير بما تعلمون
 بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه الباطل.

[وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ] كعلو النفس بالنسبة الى قواها و
 اعضائها و كبرها كذلك فلذلك يكون خبرته بالكل على السواء و تصرفه في
 الكل سواء.

[أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرَى فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ] جواب
 لسؤال مقدر في مقام التعليل لعلوه و كبره يعنى أنك يا محمد ﷺ ترى ببصيرتك ان
 الفلك تجرى على الماء بتسبيبات رقيقة كان الطبيعيون عمياناً منها و ينسبون جريها
 الى الاسباب الطبيعية غفلة عن الاسباب الالهية، او الخطاب عام و المعنى ينبغى
 ان ترى يا من يمكن منه الرؤية.

[لِيرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ] إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ
 على النظر الى انعام الله و التوجه الى تسبيب الله فان غيره لا يدرك من آياتها

شيئاً [شكور] ناظر الى انعام الله و تعظيمه في انعامه و المراد بالصبر الشكور هو المؤمن الذي ليس ساهياً عن صلواته .

فان في الخبر: الايمان نصفان نصف صبر و نصف شكر.

و قيل: المراد راكب البحر فانه بين خوف و رجاء و صبر و شكر.

[وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ] من البحر [كَالظُّلِّ] مرتفعاً فوق رؤسهم [دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ] اى طريق الدعاء او الطاعة او الطريق مطلقاً، و قد تكرّر فيما سلف انه اذا ارتفع مانع الفطرة من الخيال و حيله خلص الانسانية لربه و خلص الطريق الى الله من الشيطانية.

[فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ] اى منهم من يبقى على خلوصه و منهم من يعود اليه خياله و حيله و يجحد ايات ربه [وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ] اى غدار فان الختر الغدر او اقبحه و الخديعة [كُفُورٍ] كثير الستر للطريق اى الولاية و هى طريق القلب الى الله او كفور للنعم.

[يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ أَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ] قرىء يجزى من الثلاثى المجرد بمعنى لا يقضى، و من باب الافعال بمعنى لا يكفى [وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ] اى مولود شأنه ان يكون جازياً عن ابيه و عن اقربائه [عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ] باتيان القيامة و نشر الكتاب و الحساب و المجازاة فيها [حَقٌّ] لا شوب كذب فيه.

[فَلَا تَعْرَنَكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا] عن اخرتكم و اليوم الموعود لكم حتى تغفلوا عنه و عن العمل له [وَ لَا يَعْزُبُكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ] اى الشيطان بأن طول امالكم و ارجاكم التوبة عند الموت و اجرأكم على معاصي الله و جميع الدنيا من الحلّ و الحرام.

[إِنَّ اللَّهَ] لا غيره [عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ
وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا
تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ].

عن الصادق عليه السلام هذه الخمسة اشياء لم يطلع عليها ملكٌ مقربٌ و لا
نبي مرسل و هي من صفات الله تعالى، و في نهج البلاغة فهذا هو علم الغيب
الذي لا يعلمه أحدٌ الا الله.

و قيل: ان الحارث بن عمرو اتى رسول الله صلى الله عليه و آله فقال: متى قيام
الساعة؟ و انى قد القيت حباً فى الارض فمتى السماء تمطر؟ و حمل امرأتى
ذكراً ام انثى؟ و ما اعمل غداً؟ و اين اموت؟ فنزلت هذه الآية.

اعلم، ان فى الاخبار دلالة على انحصار علم هذه الاشياء الخمسة فى الله و
استدلوا على الانحصار بهذه الآية و قد بلغ اليانا ان الانبياء و اوصياءهم عليهم السلام و بعض
اتباعهم كانوا يخبرون ببعض هذه الخمسة، و ظاهر هذه الآية لا تدل على ثبوت العلم
لله تعالى فى موت النفس و محل موتها فضلاً عن الدلالة على حصر العلم به فيه
تعالى.

فنقول: قد فسرت الساعة بساعة الموت و الاحتضار، و هي القيامة
الصغرى، و بساعة ظهور القائم عليه السلام و بالقيامة الكبرى، و ان الساعة من السوع
بمعنى الضياع و الهلاك، و كل ذلك فيه معنى الضياع لضياح التعتيات عند الموت و
عند ظهور القائم عليه السلام و عند القيامة الكبرى، اما ساعة الموت فقد كانوا يخبرون
عنها بل الحدائق من الاطباء كانوا يخبرون عنها.

و اما ظهور القائم عليه السلام فانه ملازم للموت الاختيارى او الاضطرارى
لانه من يميت يره و يظهر القائم عليه السلام ايضاً عند القيامة الكبرى، و القيامة الكبرى
لا يعلمها النبى و الوصى و المؤمن من حيث نبوته و وصايته و ايمانه.

ولكن لما كان للآلهة درجاتٌ و الكاملون بعد الخروج من جهة خلقيتهم
يسيرون في الجهة الحقيقيّة و درجات الآلهة حتّى يقفوا بعد الكمال على الاعراف.
و الاعراف مقام القيامة الكبرى، لم يكن استبعاد في علمهم بساعة
القيامة الكبرى للعباد من حيثيّة الآلهة لا من الحيثيّة الخلقية و تنزيل الغيث و
العلم بوقت نزوله و مكانه و قدره قد يجيء من الانبياء و اوصيائهم عليهم السلام و
اتباعهم لكن لا من الحيثيّة الخلقية بل من حيثيّة، الآلهة، و هكذا الحال في
البواقي، فالعلم بهذه الخمسة و بكلّ ما غاب عن المدارك البشرية ليس الّا لله سواء
كان العلم بها في المظاهر الالهية او في مقام المشيئة او في مقام الاحدية.
و نسب الى الائمة عليهم السلام انهم قالوا: انّ هذه الاشياء الخمسة لا يعلمها على
التفصيل و التحقيق الا الله، و اما دلالة الآية على علمه تعالى و حصر العلم بها
فيه تعالى.

فنقول: تقديم المسند اليه و تقديم الظرف في قوله: انّ الله عنده علم الساعة
يدلّ على الحصر، و عطف ينزل الغيث على المسند يدلّ على حصر تنزيل الغيث، و
تنزيل الغيث مستلزم للعلم به، و العدول عن علم تنزيل الغيث للاشارة الى حصر
تنزيل الغيث مع الاشارة الي العلم به
و قوله: [**إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**] مع قوله: ما تدري نفس يدلّ على
حصر العلم بموت النفس و محلّ موتها فيه تعالى.

سورة سجدة

و سميت سجدة لقمان لئلا يلتبس بحم السجدة و هي ثلاثون آية مكيّة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوى ثلاث آيات قوله تعالى: **اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا [الى تمام الثلاث]**.

[الْم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَأُرِيَبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ]

قدمضى فى أوّل البقرة و فى غيرها ما به الغنية عن بيان الآية هنا **[أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرْتَهُ بَلْ هُوَ [اى الكتاب او تنزيل الكتاب] الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مآ أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ]** لكونهم فى زمان الفترة و خمود اثار الرّسالة و خمود او صياء الرّسل **[لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ]** الى الولاية الّتى هى طريق الآخرة.

[اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ] قدمضى الآية فى سورة الاعراف.
[مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ] الشفيع بمنزلة النصير

و قد تكرر بيانه فى ماضى.

[أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ]

اى ينزل الامر مع ملاحظة حسن دبره و عاقبته من سماء الارواح الى اراضى الاشباح على استمرار.

[ثُمَّ يُعْرَجُ] الامر من الارض **[إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ]**.

اعلم، ان ايام الآخرة ليست فى عرض ايام الزمان بل هى فى طولها بمعنى ان ايام الدنيا قوالب لا ايام الآخرة و هى بمنزلة الارواح لا ايام الدنيا، و كل مرتبة من مراتب الآخرة سعتها و احاطتها بالنسبة الى مراتب الدنيا مضاعفة، فكل يوم من ايام الآخرة بالنسبة الى يوم من ايام الدنيا يضاعف سعته بعشر و مائة و الف و عشرة آلاف الى خميسن الفاً هذا بالنسبة الى ايام الدهر، و اما ايام

السُّرْمَدُ فَلَا تَحْدُ بِشَيْءٍ لِعَدَمِ نَهَايَتِهَا وَتَحَدُّدِهَا، وَقَدَمَضَى شَطْرًا مِنْ تَحْقِيقِ هَذَا الْمَطْلَبِ فِي أَوَّلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

و المراد بالامر الذي يدبره من السماء الى الارض ثم يعرج من الارض الى السماء هو الوجود الفعلي الذي هو المشيئة التي هي امره تعالى و فعله و كلمته و اضافته الى غير ذلك من الاسماء فانه يتنزل من سماء المشيئة الى سماء الارواح ثم الى سماء النفوس الكلية، ثم الى سماء النفوس الجزئية، ثم الى اراضى الاشباح النورية، ثم الى اراضى الاشباح الظلمانية، ثم يبتدئ في العروج من عالم الطبع، او من عالم الجنة الى اراضى الاشباح النورية، ثم الى النفوس الجزئية، ثم الى الارواح، ثم الى المشيئة.

[ذَلِكِ] الْعَظِيمِ الْبَعِيدِ عَنِ الْإِنظَارِ وَالْأَوْهَامِ وَالْعُقُولِ [عَالِمُ الْغَيْبِ] أَي عَالِمُ عَالَمِ الْغَيْبِ [وَالشَّهَادَةِ] أَي عَالِمُ الشَّهَادَةِ [الْعَزِيزُ] أَي الْغَالِبُ الَّذِي لَا يَمْنَعُهُ عَنِ مَرَادِهِ مَانِعٌ [الرَّحِيمُ] الَّذِي لَا يَدْعُ عِبَادَهُ بِلَادِعُوَّةٍ وَلَا دَاعٍ وَ إِنْ أَصْرُوا عَلَى مَخَالَفَتِهِ وَ عَصِيَانِهِ.

[الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ] بِرَحْمَتِهِ وَ عِلْمِهِ وَ عِنَايَتِهِ بِحَسَبِ صُورَةِ ذَلِكَ الشَّيْءِ وَ سِيرَتِهِ وَ جَعَلَهُ مُسْتَعَدًّا لِطَلْبِ كَمَا لَاتِهِ فَلَا يَدْعُهُمْ بِلَادَاعٍ حَتَّى لَا يَقْبِحَ نَشَأَتَهُمُ الْآخِرِيَّةَ.

[خَلَقَهُ] بَدَلَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ عَلَى قِرَاءَةِ سُكُونِ اللَّامِ وَ صِفَةِ لَشَيْءٍ، أَوْ بَدَلَ مِنْ أَحْسَنٍ أَوْ مُسْتَأْنَفٍ جَوَابُ لِسْؤَالٍ مُقَدَّرٍ عَلَى قِرَاءَةِ فَتْحِ اللَّامِ.

و قيل: المعنى احسن معرفة كل شيء مثل قوله: قيمة المرء ما يحسنه اي يحسن معرفته [وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ] أَي ءَادَمَ أَوْ مُطَلَقَ الْإِنْسَانِ [مِنْ طِينٍ] لِأَنَّ الْمَاءَ وَ التُّرَابَ أَظْهَرَ أَجْزَاءَ عُنْصُرِهِ وَ أَغْلَبَهَا [ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ] النَّسْلُ الْمَخْلُوقُ وَ الْوَلَدُ [مِنْ سُؤْلَةٍ] السُّؤْلَةُ مَا أَنْسَلَ مِنَ الشَّيْءِ وَ الْمُرَادُ مَا

انسلّ من الغذاء في الهضم الرَّابِع [مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ] من بيانية.
 [ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ] اضافة الروح الى نفسه
 تشريفاً والمراد بالروح هو ربّ النوع لكنّه لما كان اثر ظهور هذا الروح الحيوانيّ
 والنفسانيّ و هما شبيهان بالريح ومتحرّكان كالريح استعمل النّفخ فيه و قدمضى
 في سورة بنى اسرائيل بيان للروح [وَ] بعد نفخ الروح في الشهر الرَّابِع فيكم
 [جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ] لصيرورة الانسان بعد الاتّصاف بالسمع والبصر و
 الفؤاد قابلاً للتّخاطب التفت من الغيبة الى الخطاب [وَالأَبْصَارَ
 وَالأَفْئِدَةَ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ وَ قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا] لتبديد القائلين
 هذا القول عن ساحة الحضور التفت من الخطاب الى الغيبة [فِي الأَرْضِ]
 بتفتّت اجزائنا و اعضائنا و اختلاطها بتراب الارض.

[أَيْنَا لَنِي خَلْقٌ جَدِيدٍ] لتأكيد التّعجب والتّعجيب و الانكار كرّر
 الاستفهام [بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ] لما كان قوله تعالى قالوا انذا
 ضللنا في مقام ذمّهم و انّ هذا القول منهم ليس عن علم بل محض تخمين و خيال
 كان في معنى ان ليس قولهم عن علم و تحقيق بل هم بلقاء ربهم اى حسابه في
 الآخرة.

كما ورد في الخبر او لقاء ربهم المضاف اللّقاء الفطريّ الذي كان ربهم في
 الولاية ملاقياً به فطرة لهم كافرون و لذلك تمسكوا بالخيال و اهويتهم و اعرضوا
 عن العلم وء اثاره.

[قُلْ] لهم جواباً لتعجبهم من بعثهم بعد الضلال في الارض لا
 تصيرون ضالّين في الارض بل [يَتَوَفَّكُم] يعنى يأخذ جميعكم و جميع
 اجزاء وجودكم بحيث لا يبقى منكم أحد ولا جزء في الارض ولا يضلّ منكم شيء
 في الارض حتّى تقولوا كيف نبعث بعد الضلال في الارض هو مادّكم التي ليست

منكم.

[مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وَكَّلَ بِكُمْ] اي بقبض ارواحكم و جميع اجزائكم و احصاء امدكم وءاجالكم [ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ] يعنى بعد قبض ملك الموت جميع اجزائكم ترجعون الى ربكم المضاف الذى هو ربكم فى الولاية.

[وَلَوْ تَرَىٰ] لو للتمنى او للشرط، و اذا كانت للشرط كان الجزاء محذوفاً اي لرأيت امرأ عجيباً و الجملة حالية بتقدير القول على الاول و الخطاب عام او خاص بمحمد ﷺ [إِذِ الْمُرْمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ] المضاف يقولون:

[رَبَّنَا أَبْصَرْنَا] بعد رجوعنا اليك او فى الدنيا لكن لم نعمل قالوا ذلك اعترافاً بتقصيرهم [وَسَمِعْنَا] منك و قبلنا او سمعنا فى الدنيا من انبيائك ﷺ لكن لم نعمل [فَارْجِعْنَا] الى الدنيا [نَعْمَلُ صَالِحًا] بعد ما رأينا عظمتك و شاهدنا عقوبتك.

[إِنَّا مُوقِنُونَ] من غير شك و ريب [وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى] اهتدائها و رشدها او اسباب هديها من غير ملاحظة استعداد و استحقاق لكن لم نشأ لئلا يكون مشيئتنا جزافاً غير مسبوقه بملاحظة استعداد. [وَلَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ] لئلا يقع ارادتي جزافاً و يكون عذاب المعذبين و ثواب المطيعين من جهة استعدادهم [فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ] اي تركناكم.

[وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا] مستأنف جواب لسؤالٍ مقدر كأنه قال: اليس هؤلاء مؤمنين

بالآيات مع وضوحها وظهورها حتى يكونوا منسيين؟- فقال: ليس هؤلاء مؤمنين بآياتنا إنما يؤمن باتنا [الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا]

اعلم، انّ المدّعن بالآيات من حيث أنّها آيات عظمة الله وقدرته وسعته اذا ذكر بها لم ينظر منها الى حدودها وتعيّنتها بل ينظر اليها من حيث أنّها آيات عظمة الله فيتذكّر بها عظمة الله فلا يتالك من تذكّر عظمة الله وجدانها فيخّر ساجداً لعظمة الله.

كما عن مولانا جعفر الصادق عليه السلام أنّه صاح في الصلوة وخرّ مغشياً عليه فسئل عن ذلك فقال: كرّرت الآية حتى سمعتها من قائلها فلم يثبت جسمي لمعاينة قدرته.

[وَ سَبَّحُوا] اي نزّهوا الطيفهم الانسانية التي هي وجه الرّب و اسمه ومظهره ونفسه بوجه [بِحَمْدِ رَبِّهِمْ] اي بسبب حمد ربهم يعني بسبب سعة وجوده بحيث لا يشدّ عنه وجود وتعيّن وجود فانّ التسبيح ليس الا تنزيه الرّب من النقائص والحدود، و تنزيهه من النقائص والحدود ليس الا بسعة وجوده بحيث لا يخرج منه وجود وليس ذلك الا حمده وسعة كماله.

[وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ] عن الله او عن تسيّحه، او عن الخور و السجود، او عن الايمان والطاعة، او لا يستكبرون في انفسهم [تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنْ الْمَضَاجِعِ] من جفا السرج عن فرسه رفعه [يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ] قدمضى صدر الآية في سورة الاعراف و ذيلها في اول البقرة.

عن الباقر عليه السلام في هذه الآية أنّه قال: لعلك ترى انّ القوم لم يكونوا ينامون، لا بدّ لهذا البدن ان تريحه حتى يخرج نفسه فاذا خرج النفس استراح

البدن و رجع للروح قوّة على العمل، قال نزلت في امير المؤمنين عليه السلام و اتباعه من شيعتنا ينامون في اوّل اللّيل فاذا ذهب ثلثا اللّيل او ما شاء الله فزعوا الى ربّهم راغبين مرهبين طامعين فيما عنده فذكر الله في كتابه فأخبركم بما اعطاهم انه اسكنهم في جواره و ادخلهم جنّته وءامنهم خوفهم و اذهب رعبهم.

في خبرٍ عن الصادق عليه السلام في هذه الآية انه قال: لا ينامون حتى يصلّوا العتمة.

[فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءِ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] و قد ذكر في اخبار كثيرة بيان ما اخفي لهم من قرّة اعين من اراد فليرجع الى المفصّلات.

[أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا] جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل على سبيل التعجّب: اهم ذلك؟- فقال: ليس لهم ذلك فمن كان مؤمناً.

[كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ] بيان لعدم استوائهم.

[فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا] اي معدّة او منزلاً [بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] و أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَأُولَٰئِهِمْ النَّارُ] عدل عن قوله لهم الجحيم نزلاً اشعاراً بانّ الفاسق لا اعتناء به حتى يكون العذاب نزلاً له بل العذاب من تبعه اعماله التي تلحقه.

[كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا] اعلم، انّ اهل الجحيم مثل اهل الدنيا يريدون الخروج من الجحيم من غمّ خروجهم من الشوق لخروجوا في اسرع زمان.

[وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ

تُكَذِّبُونَ [قيل: انّ جهنّم اذا دخلوها ههنا مسيرة سبعين عاماً فاذا بلغوا اسفلها زفرت بهم جهنّم فاذا بلغوا اعلاها قمعوا بالحديد فهذه حالهم.
 [وَلَنذِيْقَهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ] الادنى من الدنى بمعنى الساقط الضعيف او من الدنو بمعنى القرب و على اى تقدير فالمراد بالعذاب الادنى عذاب الدنيا، او عذاب القبر، او عذاب البرزخ لكن اداة الترجى بعده يناسب عذاب الدنيا.

[دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ] عذاب الاحتضار او عذاب القبر او عذاب البرزخ او عذاب القيامة [لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ] عن غيهم او يرجعون فى الرجعة للعذاب الاكبر.

و فسر العذاب الادنى بالعذاب حين خروج الدابة و الدجال، و قد كثر الاخبار فى ان الآيات نزلت فى علىؑ و الوليد بن عقبة فان الفاسق الوليد بن عقبة قال لعلىؑ: انا و لله ابسط منك لساناً، و احد منك سناناً، و امثل جثواً منك فى الكتبية، فقال علىؑ: اسكت انما فاسق فانزل الله هذه الآيات.

[وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ] قد مرّ مراراً ان المراد من امثال هذه العبارة اثبات اظلمية المفضل عليه و ان كان مفهوم العبارة اعم منه.
 [ثُمَّ أُعْرِضَ عَنْهَا] مع وضوح الآيات و اقتضاء التذكير بها الاقبال عليها [إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ] يعنى انا من مطلق المجرم منتقمون و المعرض عن الآيات بعد التذكّر بها كان اعظم جرماً من كل مجرم.

[وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا] عطف على مقدر اى ءاتيناك الكتاب و لقد ءاتينا [مُوسَىٰ الْكِتَابَ] كما ءاتيناك فليس ايتاء الكتاب امرأ غريباً حتى تكون او يكونوا فى مربة منه.

[فَلَا تَكُنْ فِي مَرِيَّةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ] اى من لقاء الكتاب اليك يعنى

من نزوله عليك، او من لقاء الكتاب الى موسى عليه السلام، او من لقاءك لموسى عليه السلام في الدنيا قبل موتك، او من لقاءك لموسى عليه السلام ليلة الاسراء، او في الآخرة، او من لقاء موسى لك كذلك.

و قيل: فلا تكن في شكٍ من لقاء الاذى كما لقي موسى عليه السلام الاذى من قوله [وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ] كما جعلنا كتابك هدى للعالمين. [وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا] لا بامر انفسهم [لَمَّا صَبَرُوا] فاصبرانت وبنوك حتى نجعل منكم ائمة.

[وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ] فلا تشكّ انت وبنوك [إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ] بين بنى اسرائيل كما يفصل بين قومك فلا تحزن على اختلافهم او بين الخلق المختلفين فيفصل بين قومك او بين قومك [يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ] من امر الوصاية والوصى، او من احكام الشريعة، او من الكتاب و ستر بعض منه وتبديل بعض.

او من تصديق الرسل عليهم السلام و تكذيبهم [أَوْ لَمْ يَهْدِهِمْ] لقومك لو لقوم موسى عليه السلام و الجملة معطوفة على مقدر اي لم يتفكروا، و فاعل يهد ضمير كتابك او كتاب موسى عليه السلام او الله او مبهم يفسره قوله:

[كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ] يسمعون اخبارهم و ان لم يكونوا يرون اهلا كههم ولكن يرون اثارهم لا تهم [يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ] ان في ذلك لآياتٍ أفلا يسمعون [لَمَّا كَانَ الْإِطْلَاعُ عَلَى أَهْلَاكَ] الماضين بسماع اخبارهم استعمل السماع ههنا.

[أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ] ارض جرز بالضمّتين و جرز بالضمّ و السكون و جرز بالفتح و السكون، و جرز بالتحريك و مجرورة لا تنبت او اكل نباتها او لم يصبها مطر.

[فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ] لما كان الاطلاع على سوق ماء المطر و ماء السيل و ماء الانهار الى الاراضى بالرؤية و هكذا اخراج الزرع و اكل الانعام و الانفس من نباتها استعمل الابصار و اسقط ههنا قوله ان في ذلك لآياتٍ اكتفاء بما ذكر في قرينه.

[وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ] المراد بالفتح المسؤل او المسئذ به هو ظهور القائم عجل الله فرجه و استنارة الارض بنور ربها و ارتفاع الاختلاف عن اهلها.

و ليس في العالم الصغیر الا حين الموت الاختيارى او الاضطرارى فانهم لما اخبرهم رسول الله ﷺ بظهور القائم عليه السلام و ظهور الدين و جعل الاديان كلها ديناً واحداً سألوا على سبيل الاستفهام او التهمك و الاستهزاء عنه. و الجملة عطف على لم يهد او لم يروا يعنى ان آيات هذا الفتح كثيرة من اهلاك القرون الماضية و احياء الارض بعد موتها و لا يتفكرون فيها و يقولون: متى هذا الفتح؟!

[اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] فى هذا الاخبار [قُلْ] فى جوابهم لاتستعجلوا هذا الفتح.

فان [يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيْمَانُهُمْ] فانه يوم بروز المكسوبات لا يوم كسب الخيرات [وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ] فَأَعْرَضُ عَنْهُمْ] اى عن الجواب و السؤال معهم، او عن دعوتهم، او عن ذواتهم فانهم لا يتأثرون بمجاورتك [وَ أَنْتَظِرُهُ] يوم الفتح [نَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ] لذلك اليوم.

سورة الاحزاب

مدنيّة كلها؛ ثلاث و سبعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) نداء له ﷺ بآياك اعنى واسمعى يا جارة، او نداء له والحكم له ﷺ و على اى تقديرٍ فهو تَلَطَّفٌ به و تعظيم لشأنه.

(أَتَقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) قيل: نزلت فى ابى سفيان و عكرمة بن ابى جهل و ابى الاعور السلمى قدموا المدينة و نزلوا على عبد الله بن ابى بعد غزوة احدٍ بامانٍ من رسول الله ﷺ ليكلّموه فقاموا و قام معهم عبد الله بن ابى و عبد الله بن سعد بن ابى سرح و طعمة بن ابى رقّ فدخلوا على رسول الله فقالوا: يا محمد ﷺ ارفض ذكر آلهتنا اللات و العزى و المناة و قل: ان لها شفاعة لمن عبدها و ندعك و ربك فشق ذلك على النبى ﷺ فقال عمر بن الخطاب: ائذن لنا يا رسول الله ﷺ فى قتلهم فقال: انى اعطيتهم الامان و امر رسول الله فأخرجوا من المدينة و نزلت الآية و لا تطع الكافرين من اهل مكّة و المنافقين من اهل مدينة.

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا) جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ كأنه قيل: لا ينبغى النهى عن اجابتهم فان فى اجابتهم مصالح عديدةً من استمالتهم و خمود نائرة الحرب و سلامة المسلمين و قوتهم و شوكتهم بذلك و مخالطة المشركين معهم و استماع آيات الله منهم و غير ذلك فقال ان الله كان عليماً بالمصالح المترتبة على ما ينهى عنه دونكم.

(حَكِيمًا) دَقِيقًا لَطِيفًا فِي عِلْمِهِ وَصَنَعِهِ (مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ) دُونَ مَا يَقُولُونَ لَكَ.

(مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ) يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ أَوْ يَا مُحَمَّدَ ﷺ وَآمَّتَهُ (خَبِيرًا) وَقُرَىءَ بِالْغَيْبَةِ.

(وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) لَا عَلَى مَا يَقُولُونَ (وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا) لَا مَوْرَكَ فَلَا تَكُلْ أُمُورَكَ عَلَى مَشُورَةِ غَيْرِكَ.

(مَا جَعَلَ اللَّهُ) جَوَابٌ لِسُؤَالٍ مَقْدَرٍ نَاشٍ عَنِ الْحَصْرِ الْمُسْتَفَادِ مِنْ قَوْلِهِ: لَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ كَأَنَّهُ قِيلَ: لَا مَنَافَاةَ بَيْنَ اتِّبَاعِ الْمُوحَى وَبَيْنِ الْمَدَارَاةِ مَعَ الْكَافِرِينَ وَاتِّبَاعِ مَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ.

فَقَالَ: مَا جَعَلَ (لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ) يَحِبُّ وَيَتَّبِعُ اللَّهَ بِهَذَا وَيَحِبُّ وَيَتَّبِعُ بِذَلِكَ الْكَافِرَ، وَقِيلَ: نَزَلَتْ فِي أَبِي مَعْمَرٍ حَمِيدِ بْنِ مَعْمَرِ بْنِ حَبِيبِ الْفَهْرِيِّ وَكَانَ لَبِيبًا حَافِظًا لِمَا يَسْمَعُ وَكَانَ يَقُولُ: إِنَّ فِي جَوْفِي لِقَلْبَيْنِ اعْقَلْ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَفْضَلَ مِنْ عَقْلِ مُحَمَّدٍ ﷺ ثُمَّ انْهَزَمَ يَوْمَ بَدْرٍ مَعَ مَنْ انْهَزَمَ وَاحِدَى نَعْلِيهِ فِي يَدِهِ وَالْآخَرَى فِي رِجْلِهِ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: مَا شَعَرْتُ إِلَّا أَنَّهُمَا فِي رِجْلِي فَعَرَفُوا يَوْمَئِذٍ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا قَلْبٌ وَاحِدٌ.

وَعَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ: لَا يَجْتَمِعُ حُبُّنَا وَحُبُّ عَدُوِّنَا فِي جَوْفِ إِنْسَانٍ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِرَجُلٍ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ، فَيَحِبُّ، بِهَذَا وَيَبْغِضُ بِهَذَا.

وَعَنِ الصَّادِقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَمَنْ كَانَ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقًا فِي صَلَوَاتِهِ بِشَيْءٍ دُونَ اللَّهِ فَهُوَ قَرِيبٌ مِنْ ذَلِكَ الشَّيْءِ بَعِيدٌ عَنْ حَقِيقَةِ مَا أَرَادَ اللَّهُ مِنْهُ فِي صَلَوَاتِهِ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ (وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ أَلْفًا تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ) زَعَمَتِ الْعَرَبُ أَنَّ مَنْ قَالَ لِرُؤُوسِهِ: أَنْتَ عَلِيٌّ كَظَهَرَ أُمَّيْ صَارَتْ زَوْجَتُهُ كَأُمَّةٍ فِي حَرَمَةِ الْمَوَاقِعَةِ فَقَالَ تَعَالَى رَدًّا عَلَيْهِمْ: مَا جَعَلَ

ازواجكم (الآية) (وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ) الدّعيّ كالغنيّ من تبيّته فعيل بمعنى المفعول و من كان متّهماً في نسبه، نزلت في زيد بن حارثة الكلبيّ عتيق رسول الله ﷺ .

و سبب ذلك على ما نقل عن القمي عن الصادق عليه السلام ان رسول الله ﷺ اشترى زيدا بعد تزويجه خديجة عليها السلام فلما نبى ﷺ دعا زيدا الى الاسلام فأسلم وكان يدعى مولى محمّد ﷺ فاتي حارثة ابا طالب عليه السلام و قال له: قل لا بن اخيك: اما ان يبيعه، و اما ان يفاديه: و اما ان يعتقه، فلما قال ذلك ابو طالب عليه السلام لرسول الله ﷺ قال: هو حرّ لوجه الله فليذهب حيث شاء، فقام حارثة و اخذ بيد زيد و قال: يا بنيّ الحق بشرفك و حسبك.

فقال: لست افارق رسول الله ﷺ ابداً فغضب ابوه و قال: يا معشر قريش اشهدوا اني بريء منه و ليس هو ابني فقال رسول الله ﷺ: اشهدوا ان زيدا ابني ارثه و يرثني و كان يدعى زيد بن محمّد ﷺ فلما هاجر رسول الله ﷺ زوجته زينب بنت جحش و أبطأ عنه يوماً فأتى رسول الله ﷺ منزله فاذا زينب جالسة وسط حجرتها تسحق طيباً بفهر لها.

فنظر اليها رسول الله ﷺ و كانت جميلةً فوقعت في قلب رسول الله ﷺ فقال: سبحان خالق النور و تبارك الله احسن الخالقين، ثم رجع و جاء زيد الى منزله فأخبرته زينب بما وقع فقال زيد: هل لك ان اطلقك حتى يتزوجك رسول الله؟.

فقالت: اخشى ان تطلقني و لم يتزوجني رسول الله ﷺ فجاء زيد الى رسول الله ﷺ فقال: هل لك ان اطلق زينب حتى تتزوجها؟- فقال: لا، اذهب و اتق الله و امسك عليك زوجك ثم حكى الله عزوجلّ فقال: امسك عليك زوجك و اتق الله و تخفي في نفسك ما الله مبديه و تخشى الناس و الله احق ان تخشاه

فلما قضى زيد منها وطراً زوجناكها (الى قوله) و كان امر الله مفعولاً
فزوجه الله تعالى من فوق عرشه فقال المنافقون: يحرم علينا نساء ابنائنا و
يتزوج امرأة ابنه زيد، فأنزل الله عز وجل في هذا: و ما جعل ادعياءكم ابناءكم
(الى قوله) يهدى السبيل.

و سيأتى فى هذه السورة اخبار آخر فى كيفية تزويج رسول الله ﷺ
زينب لزيد و لنفسه.

(ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ) من غير اعتقاد لكم به و من غير
حقيقة له فى الواقع فلا تأثير لهذا القول فى ترتب الاحكام الشرعية.
(وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ) الثابت الذى له حقيقة فى نفس الامر و
ينبغى ان يعتقد (وَ هُوَ) لا غيره (وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ) الى الحق
(أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ) بان تقولوا زيد بن حارثة دون غير آبائهم و ان كان
الغير يدعونهم ابناءهم.

(هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ) اعدل من غير شوب ظلم و تجاوز عن
الحق (فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاخُونَكُمْ فِي الدِّينِ) فادعوهم
اخواناً (وَ مَوَالِيكُمْ) فادعوهم احباباً.
(وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ) بدعائهم الى غير
آبائهم قبل النهى او بعد النهى بالنسيان عن النهى او بسبق اللسان (وَ لَكِنْ
مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ) اى فيما تعمدت قلوبكم او ماتعمدت قلوبكم مبتدء خبره
محذوف.

(وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) يغفر للمخطئ و للمتعمد بعد التوبة و
يرحمه تفضلاً منه عليه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) مستأنف
جواب لسؤال ناش من نفى بنوة زيد محمد ﷺ و ان نسبة البنوة لمحمد ﷺ قول

بافواههم من غير حقيقة له كأنه قيل: اذالم يكن لنسبة بنو زيد الى محمد ﷺ حقيقة
فما النسبة بينه وبين امته حتى يقال: انه ابوايته؟

- فقال تعالى جواباً لهذا السؤال: ان المنفى هو الابوة الجسمانية و
الاحكام الشرعية القلبية من حرمة نكاح حليلة الابن انما هي للابوة و البنوة
الجسمانيتين و اما الابوة الروحانية التي تحصل بحصول صورة من الاب في
وجود الابن بواسطة البيعة العامة او الخاصة و بتلك الصورة يحصل نسبة
الابوة و البنوة فانما هي ثابتة له ﷺ بالنسبة الى كل الامّة.

و لما كانت تلك الكيفية الحاصلة بالبيعة صورة نازلة منه ﷺ و هي
تصير الفعلية الاخيرة للابن و شيئية الشيء تكون بالفعلية الاخيرة و تلك
الفعلية تكون اولى باسم ذلك الشيء من سائر فعلياته السابقة لاستهلاكها
تحت تلك الفعلية و تكون تلك الفعلية صورة نازلة من محمد ﷺ كان
محمد ﷺ اولى بمن باع معه احدى البيعتين من سائر فعلياته التي تنسب اليه و
تكون نفسه عبارة عنها.

فالنبي يكون اولى بالمؤمنين من انفسهم في جميع ما ينسب اليهم من
الاعمال و الاقوال و الاحوال و الاخلاق و الاحكام و الالام.

و لا تظن انه ﷺ حينئذ يكون اولى بهم في معاصيهم لان المعاصي
ناشئة عن الحدود و التقاض، و الحدود و التقاض انما هي ناشئة من الفعليات
السابقة و راجعة الى الاعدام لا الى الفعليات فانفسهم تكون اولى بها من
الفعلية الاخيره و قد سبق في سورة البقرة عند قوله تعالى: و بالوالدين احساناً
تحقيق و تفصيل تام للولادة الروحانية، و من هذا يعلم ان خلفاء محمد ﷺ
الذين كانوا مأمورين بأخذ البيعة العامة او الخاصة عن الخلق كانوا اولى بمن
بايعوا معهم من انفسهم مثل محمد ﷺ و كانوا آباء لمن آمنوا بهم من غير

فرق.

ولذلك ورد: انّ الائمة كانوا بعد محمد ﷺ اولى بالمؤمنين مثل محمد ﷺ من انفسهم (وَازْوَاجُهُمْ اُمَّهَاتُهُمْ) قرأ الصادق عليه السلام هيهنا: و هو اب لهم.

بيان فى الابوة الروحانية والقالية

اعلم، انه ﷺ لما صار بحسب مقام بشريته محكوماً بحكم روحه بحيث لم يكن له بحسب مقام قلبه الا آثار روحه و كان نسبته الى امته نسبة الابوة، كان جارياً على قلبه حكم الابوة الروحانية فكان ازواجه بالنسبة الى امته مثل ازواج الاء بالنسبة الى الاولاد و لذلك كن محرمات على امته و ان كانت امته بالنسبة اليه بحسب مقام بشريتهم غير محكومين بحكم الفعلية الاخيره التي كانوا بحسبها ابناء له.

فلا يجرى على قوا بهم حكم ارواحهم و لم يكن ازواجهم بالنسبة اليه مثل ازواج الاء بالنسبة الى الاء، مع انه ﷺ بحسب قلبه حكمه بالنسبة اليهم حكم الاء بالنسبة الى الاولاد.

و لذلك قال تعالى شأنه: ما كان محمد اباحد من رجالكم يعنى انه اب لجهاتهم الروحانية و رجالكم الذين هم محكومون بحكم القوالب غير منسوبين اليه بالبنوة.

فليس هو اباً لرجالكم القالية و ان كان اباً لامته من حيث انهم رجال روحانيون الهيون.

و لذلك قال تعالى: النبى اولى بالمؤمنين يعنى من حيث ايمانهم و ازواجه امهاتهم يعنى امهات المؤمنين من حيث ايمانهم، لا يقال، ان كان الرسول ﷺ بحسب قلبه محكوماً بحكم زوجه.

فينبغي ان لا يجوز له نكاح نساء امته و لا نكاح ازواج امته لانا نقول:
هو محكومٌ بحسبِ قلبه بحكم روحه لكن امته ليسوا محكومين بحكم
ارواحهم فلم يكونوا اولاداً له بحسب قوا بهم و شرف امومة المؤمنين و شرف
مضاجعة الرسول ﷺ مانع من ان لاتكون ازواجه امهاتٍ و محرّماتٍ عليهم
بحسب قوا بهم.

و لكن ليس هذا الحكم اى جريان حكم النسبة الروحانية على القوالب
الجسمانية جاريّاً بين المؤمنين و المهاجرين يكون بعض منهم اولى ببعض من
قرباتهم الجسمانية فى الوصاية او فى الامارة او فى الارث او غير ذلك.
بل (وَأَوْلُوا الْأَرْحَامِ) الجسمانية (بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ) فى
ذلك من الاقرباء الروحانية (فِي كِتَابِ اللَّهِ) اى القرآن او مطلق كتبه
المنزلة من السماء او فى كتابه العلوى من اللوح المحفوظ و لوح المحو و
الاثبات او فى مفروض الله او فى احكام الرسالة.

و قد مضت الآية فى آخر سورة الانفال و قد ذكر ههنا موافقاً لما ورد
فى الاخبار انها نزلت لى نسخ التوارث بالهجرة و النصره لكن لا اختصاص لها
بالتوارث و لا بالامامة و لا بسائر الحقوق.

بل تجرى فى كل حق و احسان و انفاق، و ما ورد ههنا انها نزلت فى
الامرة و انها جرت فى ولد الحسين عليه السلام من بعده بيان لا هم مواردھا.
(مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ) ذكر المهاجرين بعد المؤمنين
من قبيل ذكر الخاص بعد العام للاهتمام بالخاص و لفظه من بيان لا ولى
الارحام او هى من التفضيلية.

(إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَآكُمْ مَعْرُوفًا) استثناء متصل مفرغ
يعنى ان اولى الارحام بعضهم اولى ببعض فى كل الامور الا فى فعلتكم الى

اوليائكم فى الدين معروفاً.

فانهم حينئذ يصيرون اولى بتلك الفعلة من اولى الارحام او فى كل حال الا فى حال ان تفعلوا.

او استثناء منقطع يعنى لكن فعلتكم الى اوليائكم معروفاً تكون حسناً والمراد بالفعلة المعروفة الوصية و جعل الاولياء او صياء، او الوصية بشىءٍ للاولياء.

(كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا) اى فى الكتاب العلوى من اللوحين او فى الكتاب التدوينى الالهى النازل اليكم من القرآن والكتب السالفة.

(وَإِذْ أَخَذْنَا) عطف على فى كتاب الله او على فى الكتاب، او على مقدر و التقدير: النبى اولى بالمؤمنين فى ذلك الزمان و فى وقت اخذنا ميثاق النبئين، او التقدير او لوا الارحام بعضهم اولى ببعض فى هذا الزمان و وقت اخذ الميثاق من النبئين، او معطوف على مقدر.

تقديره، تذكر و اذكر اذا اخذنا (مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ) فى هذا العالم بأخذ الانبياء و اوصياءهم عليهم السلام بالبيعة منهم الميثاق او فى عالم الازد بأخذنا بانفسنا ميثاقهم.

(وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ) ذكر هؤلاء الخمسة بعد ذكر الانبياء عموماً للاهتمام بشأنهم لكونهم اولى العزم من الانبياء عليهم السلام

(وَ أَخَذْنَا) جملة حالية بتقدير قد، او عطف على اخذنا، او مستأنف على مجيء الواو للاستيناف.

(وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا) ضمير منهم راجع الى

النَّبِيِّينَ ﷺ او الى المخصوصين المذكورين بعد النّبیین (لِيسْئَلِ) الله او
السائل (الصّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ) اى عن كَيْفِيَّتِهِ و مقدارهِ حتّى
يجازيهم بحسبهما.

(وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا) عطف او حال و لم يقل و يسأل
الكافرين او يعذب الكافرين للاشعار بانّ سؤال الكافرين و عذابهم ليس من
الغايات الذاتيّة.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا) ناداهم اولاً تنشيطاً لهم حتّى يكونوا على
تيقظٍ ما يأتى.

(أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ) يعنى
الاحزاب فانّ اباسفيان جمع الاحزاب من الاعراب قريش و القبائل الّتى كانت
حول مكّة و بنى غطفان من النّجد و بنى قريظة و بنى النّضير من حول المدينة.
(فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا) شديدة الهبوب بحيث لا تبقى خيمة و لا
ناراً لهم، و شديدة البرد بحيث لا يتمالكون من بردها (وَجُنُودًا) من
الملائكة (لَمْ تَرَوْهَا) لعدم امكان رؤية الملائكة للنّاظر البشرى.

(وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا) من حفر الخندق و الخروج
من المدينة و تجبين بعضٍ لبعضٍ و ارادة بعضٍ للفرار و قولهم أنّ بيوتنا عورةٌ
و ماهى بعورة، و قرىء لما يعملون اى ما يعمله قريش من التّخريب عليكم.
(إِذْ جَاءُوكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ) من اعلى المدينة و هو جانب المشرق
والشمال (وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ) و هو جانب المغرب و الجنوب فانّ بنى
غطفان جاؤا من فوقهم و قريش من اسفلهم.

(وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ) مالت و تحيرت من شدّة الخوف و
الدّهشة لكثرة الاعداء (وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ) كناية عن اضطراب

القلوب فان القلوب عند غلبة الخوف تضطرب و تتحرك من اسفل الى اعلى، و اذا اريد المبالغة في اضطرابها يقال بلغت في تحركها من اسفل مقامها الى الحناجر.

(وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) الانواع من الظنون بحذف الالف في الوصل، و قرىء بحذف الالف في الوصل و الوقف، و المراد بالظنون ظن كذب محمد ﷺ، و ظن تكذيب الله لمحمد ﷺ و ظن الاستيصال، و ظن الغارة على المدينة، و ظن صدق محمد ﷺ و الاطمينان بالله و النصرة من الله و الغلبة على الاعداء و هزيمتهم.

(هٰنَالِكَ اَبْتَلِيَ الْمُؤْمِنُوْنَ) بكثرة الجنود من الاعداء مع قتلهم و بالظنون المتخالفة و ارادة الفرار (وَ زُلْزِلُوْا زِلْزَالًا شَدِيْدًا) و كان المنظور من ذلك الابتلاء و هذا الزلزال خلوص ايمان المؤمن و ظهور نفاق المنافق.

(وَ اِذْ يَقُوْلُ) عطف على اذ جاءكم (الْمُنٰفِقُوْنَ وَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدْنَا اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ) من الظفر و اعلاء الدين و السلطنة على اهل الارض (الْاَغْرُوْرًا) و عداموها باطلاً يغرتابه (وَ اِذْ قَالَتْ طٰٓئِفَةٌ مِّنْهُمْ يٰٓاَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ) ليس ههنا مقام قيام لكم.

(فَارْجِعُوْا) الى منازلكم (وَ يَسْتَسْتٰذِنُ فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيَّ) للرجوع (يَقُوْلُوْنَ اِنَّ بَيْوْتَنَا عَوْرَةٌ) العورة الخلل في الثغر و غيره و المعنى ان بيوتنا ذوات عورة.

(وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ اِنْ يُرِيْدُوْنَ الْاِفْرَارًا) من الزحف (وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ) يعنى لو دخل الاعداء بيوتهم او المدينة غالباً عليهم (مِنْ

أَقْطَارِهَا) من جوانب البيوت او المدينة.
 (مُتَّمَّ سُلُّوا الْفِتْنَةَ) اى الكفر او المقاتلة مع المسلمين (لَا تُؤْهَا
 وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا) مع الفتنة او فى المدينة او البيوت او ما تلبثوا فى اعطاء الفتنة
 او بسبب اعطاء الفتنة لعدم وثوقهم بدينهم.

(الْأَيَّ سِيرًا) اى انا تلبثنا يسيرا او زمانا يسيرا (وَلَقَدْ كَانُوا
 عَاهِدُوا اللَّهَ) على يد محمد ﷺ (مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْتُونَ الْأَدْبَارَ
 وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا) عن الوفاء به و النقص له.
 (قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ
 الْقَتْلِ) فانه لا بد من الموت او القتل لكل احد و لا ينجو احد من احدهما
 (وَ إِذَا) يعنى اذا فررتم.

(لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ
 إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ
 اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ) المثبطين عن
 الغزو و عن الموافقه مع الرسول ﷺ و لفظه قد للتحقيق.

(وَ أَلْقَابِلِينَ لِأَخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا
 قَلِيلًا) منهم او اتيانا او زمانا او بأسا قليلا و المراد بالباس الحرب (أَشِحَّةً
 عَلَيْكُمْ) الشح بالتثليث البخل و الحرص، و جاء من باب علم و نصر و ضرب
 و المعنى بخلاء على خيركم او بخلاء ثابتين على ضرركم او حريصون على
 ضرركم.

(فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ)
 فى رؤسهم من شدة الخوف.

(كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنْ نَزُولِ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ

أَخْوَفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسِنَةِ حِدَادٍ (سلقه بالكلام آذاه، شبه اللسنة بالسنة و اثبت لها الحدة استعارة بالكناية و ترشيحاً للاستعارة يعنى انهم جمعوا بين البخل و الجبن و شدة الاذى حين الا من (أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ) حال من اللسنة او من فاعل سلقوكم او منصوب على الذم.

(أَوْ لَآئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا) اخلاصاً (فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ) التي عملوها فى ظاهر الاسلام (وَكَانَ ذَلِكَ الْخَبْطَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا) بعد ما ارسل الله عليهم الريح الملائكة و بعد هزيمتهم لشدة خوفهم و دهشتم.

(وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ) كَرَّةً ثَانِيَةً (يَوَدُّوْا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ) كل قادم عليهم من المدينة (عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ) فى الكرة الثانية او لوبقوا فيكم و لم يرجوا الى المدينة فى الحال الحاضر.

(مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا) و قد ذكر قصة الاحزاب و جماعاتهم من الاعراب و مجيئهم الى المدينة و قتل عمرو بن عبدود و هزيمتهم و جبن المنافقين من اصحاب رسول الله ﷺ و تجيينهم لغيرهم فى المفصلات؛ من اراد فليرجع اليها.

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) اى خصلة حسنة ينبغى ان يتأسى بها او هو من باب التجريد مثل رأيت يزيد اسداً (لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ) بدل من قوله تعالى لكم بدل البعض من الكل، او اللام للتبيين بتقدير مبتدئ محذوف.

(وَ الْيَوْمَ الْأَخْرَى وَ ذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا) يعنى تلك الاسوة لاتكون الا لمن جمع بين رجاء الله و ذكره كثيراً و هذه الجملة معترضة بين حكاية حال

المسلمين و الاحزاب جاء الله بها تطفأً بالمسلمين و تعريضاً بالمنافقين و تذكيراً للخالصين.

(وَمَا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْخَالِصُونَ) (الْأَحْزَابَ) قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ، بخلاف غير الخالصين فانهم قالوا ما وعدنا الله و رسوله الا غروراً.

(وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا) مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ (جواب سؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: ما حال الخالصين؟ يكونون متساوين؟ - فقال: من المؤمنين رجالٌ (صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) عند البيعة مع محمد ﷺ بالاجابة له في شروطه و المعنى قالوا ما عاهدوا صدقاً لا كذباً كالمنافقين او صدقوا فيما عاهدوه.

(فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ) للنَّحْبِ معانٍ كثيرة منها الخطر العظيم و الحاجة و الوقت و النوم و الشدة و المدة و الموت و الاجل و التذر، و الكلّ مناسب ههنا فان المراد قضاء عمره.

(وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ) النَّحْبِ (وَمَا بَدَّلُوا) ما عاهدوا الله عليه (تَبْدِيلًا) شيئاً من التبديل، فيه تعريض باهل النفاق .

و قد ورد اخبار كثيرة ان الآيه نزلت في حمزة و جعفر و عبيدة و عليّ ؑ و في بعض الاخبار انها نزلت في المؤمنين من شيعة آل محمد ﷺ.

و في خبر عن الصادق ؑ. المؤمن مؤمنان؛ فمؤمن صدق بعهد الله و وفي بشرطه و ذلك قول الله عزوجل: رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه و ذلك لا يصيبه احوال الدنيا و لا احوال الآخرة و ذلك ممن يشفع و لا يشفع له، و مؤمن كخامة الزرع يعوجّ احياناً و يقوم احياناً، فذلك ممن يصيبه احوال الدنيا و احوال الآخرة، و ذلك ممن يشفع له و لا يشفع.

و في خبرٍ عنه عليه السلام: لقد ذكركم الله في كتابه فقال: من المؤمنين رجالٌ صدقوا (الآية) انكم و فيتم بما اخذ الله عليه ميثاقكم من ولايتنا و انكم لم تبدلوا بنا غيرنا.

و عنه عليه السلام انه قال؛ قال رسول الله صلى الله عليه و آله: يا على عليه السلام من احبك ثم مات فقد قضى نجه، و من احبك و لم يمته فهو ينظر، و ما طلعت شمس و لا غربت الا ظلت برزق و ايمان.

(لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ) تعليلٌ لصدقوا و من الغايلت المرتبة عليه يعنى صدقوا فيصير صدقهم مورثاً لان يجزيهم الله اجرهم و ان يجعلهم الله ميزاناً لنفاق المنافق و يعذبهم بنفاقهم.

(أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ) ان تابوا و رجعوا عن النفاق الى الصق، او ان وفقوا للتوبة، او تعليل لو عدنا الله، او بصدق الله، او لقوله ما زادهم الا ايماناً، و حينئذ يكون ايضاً من الغايات المرتبة عليه، او تعليل لقوله لقد كان لكم فى رسول الله اسوة حسنة او لقوله جاءكم جنود او لا رسلنا عليهم ريحاً، او لكان الله بما تعلمون بصيراً او لجأؤكم من فوقكم او لا بتلى المؤمنون و الفاصل لما كان من متعلقات المعلول لم يكن مانعاً من تعلق العلة بها و عملها فيها.

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا) تعليل لقوله او يتوب عليهم (وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) حال عن واحدة من الجمل السابقة المناسبة له او عطف على قوله قالوا هذا ما وعدنا الله او على قالت الاعراب او على يقول او على ابتلى المؤمنون او على زلزلوا او على زاغت الابصار او جاءؤكم او جاءكم يعنى اذكروا نعمة الله اذرد الله الذين يعنى الاحزاب.

(بَغِيظِهِمْ) حقدهم (لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا) منكم من ظفرٍ و غنيمَةٍ (وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) بارسال الرِّيحِ و الملائكة عليهم، و فى اخبار كثيرة ان المعنى كفى الله المؤمنين القتال بعلی بن ابى طالب عليه السلام يعنى فى تلك الغزوة او مطلقاً فانه دخل على الكفار و هنُّ بقتل عمرو بن عبدودٍ و تقوى المؤمنون و لم يبق لهم حاجة الى القتال بحيث يقتل المؤمنون فى القتال.

و لذلك ورد: ضربة على يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين.
 (وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا) لا يمكن لاحدٍ مدافعته و ممانعته عن مراده
 (عَزِيزًا) غالباً كلِّ غالب.
 (وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ) يعنى ظاهروا الاحزاب (مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صِيَاصِيهِمْ) و هم بنو قريظة فانهم نقضوا عهد الرسول صلى الله عليه و آله و ظاهروا الاحزاب و قصتتهم و قصة نقض عهدهم بوسوسة حى بن اخطب الذى كان من بنى النضير و نزولهم من صياصيههم و قتلهم و اسر نسائهم و ذراريتهم مذكورة فى المفصلات.
 (وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ تَطَّوُّوها) و هى ارض خيبر افتتحها الله بالصِّلح من دون و طى خيل و جمل بعد بنى قريظة.

و قيل: هى الروم و فارس، و قيل: هى كل ارض تفتح الى يوم القيامة.
 و قيل: هى كل ما افاء الله على رسوله صلى الله عليه و آله ممالم يوجب بخيلٍ و لا

ركابٍ.

(وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) خطاب آخر

خاصَّ به ﷺ ناداه بعد ما قالت بعض نساءه حفصة او زينب بنت جحش ان
طلقتنا وجدنا اكفاءً في قومنا.

و سببه على ما قاله القمى انه لما رجع رسول الله ﷺ من خيبر و
اصاب كرز آل ابي الحقيق قالت ازواجه: اعطنا ما اصبحت فقال لهن رسول الله
ﷺ: قسّمته بين المسلمين على ما امر الله فغضبن و قلن لعلك انك ترى ان
طلقتنا انا لا نجد الا كفاء من قومنا يتزوّجوننا؟ فانف الله تعالى لرسوله ﷺ
فأمره الله تعالى ان يعتز لهن فاعتز لهن رسول الله ﷺ فى مشربة ام ابراهيم
تسعة و عشرين يوماً حتى حزن و طهرن ثم انزل الله هذه الآية.

فقال: (قُلْ لِأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرْذِنُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
وَ زَيْنَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتِعْكُمْ وَأَسْرَحُكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا وَ إِنْ كُنْتُمْ
تُرْذِنُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ
لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا) لاللمسيئات الخارجات بالسيف
فقامت ام سلمة اول من قامت فقالت قداخترت الله و اخترت رسوله ﷺ فقمنا
كلهن فعانقنه و قلن مثل ذلك فأنزل الله تفخيماً لشأنه ﷺ و تخبيراً له ترجى
من تشاء منهن و تؤوى اليك من تشاء.

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ) ثم قطع مخاطبة النبي ﷺ و خاطب ازواجه
تفخيماً لشأنهن من حيث أنهن ازواج النبي ﷺ.
(مَنْ يَأْتِ مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ) قبحها او ظاهرة على
الانظار كالخروج بالسيف و قد فسرت فى الاخبار بالخروج بالسيف و
بالخروج على عليّ عليه السلام تعريضاً بفعلة عائشة.

(يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) يعنى فى الآخرة و انا
فعلى عليه السلام احسن اسرها فى الدنيا بعد ما قاتل و قتل مقاتليها و قال فى حقها: و

لها حرمتها.

(وَكَانَ ذَلِكَ) التَّضْعِيفُ (عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) وَلَمَّا كَانَ الْمَقَامُ
لِلتَّهْدِيدِ اتَى بِالتَّيْسِيرِ قَبْلَ ذِكْرِ تَضْعِيفِ الْإِجْرِ لِلْمَحْسَنَاتِ مِنْهُنَّ لثَلَاثَتِهِمْ أَنَّهُ
لِتَضْعِيفِ الْإِجْرِ.

(وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُمْ) مَنْ يَتَوَاضَعُ أَوْ يَطْعُ (لِلَّهِ وَرَسُولِهِ
وَ تَعْمَلُ صَالِحًا) مَا، أَوْ صَالِحًا عَظِيمًا هُوَ وَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
نُؤْمَتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا) كُلُّ ذَلِكَ
بِشْرَافَةِ قَرَبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ عَصِيَانَ الْقَرِيبِ مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعْظَمَ قَبْحًا وَ
طَاعَتَهُ اعْظَمَ إِجْرًا.

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ) تَشْرِيفٌ آخِرٌ لِهِنَّ بِتَكَرُّرِ النَّدَاءِ وَ
الْخِطَابِ (لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) بِسَبَبِ قَرَبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَشِرَافَتِهِ (إِنَّ
أَتَقِيْتُنَّ) إِنْ كُنْتُنَّ عَلَى سَجِيَّةِ التَّقْوَى، أَوْ اتَّقَيْتُنَّ سَخَطَ اللَّهِ، أَوْ أَهْوِيَةَ النَّفْسِ وَ
الطَّرِيقَ الْمُخْتَلِفَةَ النَّفْسَانِيَّةَ.

(فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ) أَيْ لَا تَظْهَرْنَ قَوْلًا لَكِنْ لِمَخَاطِبِيكُنَّ بِحَيْثُ
يَظْهَرُ مَعَهُمَا مَحَبَّتُكُنَّ لَهُمْ (فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ) فَيَكُنُّ.
(وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا) أَيْ بَعِيدًا مِنَ الرِّيْبَةِ (وَ قَرْنَ فِي
بُيُوتِكُنَّ) قَرَى بِكَسْرِ الْقَافِ وَ حِينَئِذٍ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْوَقَارِ وَ مِنَ الْقَرَارِ، وَ قَرَى
بِفَتْحِ الْقَافِ وَ حِينَئِذٍ يَكُونُ مِنَ الْقَرَارِ فَإِنَّ قَرَّ اسْتَعْمَلَ مِنْ بَابِ عِلْمٍ وَ مِنْ بَابِ ضَرْبٍ.
(وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) تَلْوِيحٌ بِعَائِشَةَ وَ
فَعَلَتْهَا بِالنِّسْبَةِ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَإِنَّهُ كَمَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَاشَ يُوْشَعُ بْنُ نُونٍ بَعْدَ مُوسَى ثَلَاثِينَ
سَنَةً وَ خَرَجَتْ عَلَيْهِ صَفُورَاءُ بِنْتُ شَعِيبٍ زَوْجَةَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ: أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ

بالامر فقاتلها فقتل مقاتليها واحسن اسرها، وان ابنة ابي بكرٍ ستخرج على عليّ عليه السلام في كذا وكذا الفأ من امتي فيقاتلها فيقتل مقاتليها ويأسرها ويحسن اسرها وفيها انزل الله تعالى: وقرن في بيوتكن ولا تبرجن تبرج الجاهية الاولى يعنى صفوراء بنت شعيب عليها السلام.

(وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) في سائر ما امركن ونهيكن (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأن اهل البيت عليهم السلام سألوا، ما يريد بامر نساء النبي صلى الله عليه وآله ونهيهن والاهتمام بشأنهن؟

- فقال تعالى في الجواب: انما يريد الله بالاهتمام بامر نساء النبي صلى الله عليه وآله تطهير اهل بيته الذين هم اصحاب الكساء، او هم الائمة وشيعتهم فان المقصود من جميع الاوامر والنواهي التي وردت في الشريعة المطهرة تطهير اهل البيت عليهم السلام يعنى الائمة وشيعتهم فان الكل مقدمه للولاية والبيعة الخاصة الولوية.

وصاحبوا الولاية هم الائمة عليهم السلام وخلفاؤهم ومن اجازوهم لاختد البيعة او لتبليغ الاحكام القالبية، وقابلوا الولاية شيعتهم الذين بايعوا معهم البيعة الخاصة الولوية.

وعن طريق العامة والخاصة ورد اخبار كثيرة في تفسير اهل البيت بأصحاب الكساء الذين هم عليّ عليه السلام وفاطمة عليها السلام والحسن عليه السلام والحسين عليه السلام. وقد ورد عن طريق الخاصة: انها جرت بعدهم في الائمة عليهم السلام.

عن الصادق عليه السلام انه قال يعنى الائمة وولايتهم من دخل فيها دخل في بيت النبي صلى الله عليه وآله ولكن الله عزوجل انزل في كتابه لنبيّه صلى الله عليه وآله انما يريد الله

(الآية) و كان على عليه السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام و فاطمة عليها السلام فأدخلهم رسول الله صلى الله عليه وآله تحت الكساء في بيت ام سلمة ثم قال: اللهم ان لكل نبي اهلاً و ثقلاً، و هؤلاء اهل بيتي و ثقلی، فقالت ام سلمة: الست من اهلك؟ فقال انك على خير و لكن هؤلاء اهلي و ثقلی، و قال في آخر الحديث: الرجس هو الشك و الله لا يشك في ربنا ابداً، و قد ذكر في المفصلات الاخبار، من اراد فليرجع اليها، و للاشارة الى ان المقصود اهل البيت عليهم السلام قال: عنكم لا عنكن، و للاهتمام بشأن اهل البيت عليهم السلام و ان المنظور من تأديب نساء النبي صلى الله عليه وآله تطهير

اهل البيت جاء بهذه الجملة معترضة بين احكام نساء النبي صلى الله عليه وآله.
 (وَ اذْكَرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ حَتَّىٰ تَكُنَّ عَلَىٰ ذِكْرِ مِنَ اللَّهِ (وَ الْحِكْمَةِ) حَتَّىٰ تَكُنَّ حَكِيمَاتٍ فِي اُمُورِكُنَّ (اِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا) فِي صِنْعِهِ (خَبِيرًا) او المراد باللطف هو الدقة في العلم و العمل و الجملة جواب لسؤال مقدر و تعليل لقوله اذكرن ما يتلى.

(اِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ) و هذا تعليل لما سبق و من يقنت منكن (الى آخر الآيات).

و المراد بالمسلمين صورة من بايع على يد محمد صلى الله عليه وآله او خلفائه البيعة العامة النبوية بقبول الدعوة الظاهرة و الانقياد تحت احكام الشريعة، و حقيقة، من انقاد باطناً تحت احكام الشريعة بحيث لا يتأتى منه خلافها.

و بهذا المعنى ورد عن النبي صلى الله عليه وآله: المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه.

(وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ) المؤمن صورة من بايع على يد محمد صلى الله عليه وآله او خلفائه البيعة الخاصة الو لوية بقبول الدعوة الباطنة و الانقياد تحت احكام الطريقة و قبول احكام القلب، و حقيقة من صار متخلفاً بالا خلاق

الحسنة و متطهراً من الرذائل و صار اميناً فى قومه رحيماً كريماً و زيناً حياً، الى غير ذلك من الاخلاق.

و بهذا المعنى ورد عن النبى ﷺ: المؤمن من امن جاره بوأثقه و ما آمن به من بات شعبان و جاره طوي.

و ورد: المؤمن من ائتمنه المؤمنون على اموالهم و انفسهم و قد سبق فى اوّل البقرة تفضيل للاسلام و الايمان و ان الايمان يدخل بسبب كيفية فى القلب بتلك الكيفية يقع نسبة الابوة و البنوة بين المؤمن و من بايع على يده، و يقع الاخوة بين البايعين و الاسلام ما عليه المناكح و المواريث و حقن الدماء و اشار اليه تعالى بقوله: قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لمّا يدخل الايمان فى قلوبكم.

(وَ الْقَائِمِينَ وَ الْقَائِمَاتِ) اى المتواضعين او القائميين فى الصلوة، او المطيعين و المطيعات (وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ) اى الخارجيين فى اقوالهم و افعالهم و احوالهم و اخلاقهم من الاعوجاج. (وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ) على المصائب او الطّاعات او المعاصى.

(وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ) قد مضى تحقيق معنى الخشوع و الفرق بينه و بين الخضوع و التواضع فى سورة البقرة عند قوله تعالى: و أنّها لكبيرةٌ الا على الخاشعين.

(وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ) من الاعراض الدنيوية و القوى البدئية و الحشمة و الجاه و كلّ ما ينسبه الانسان الى نفسه و من انانياتهم.

(وَ الصّٰمِيْنَ وَ الصّٰمٰتِ) عن الوجود المنسوب اليهم بانتهاء تقويهم عند ابتداء حشرهم الى الرحمن.

(وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ) فزوجهم بعد
حشرهم الى اسم الرحمن بعودهم الى الكثرات و ملاحظة العورات التي كانت
لهم حين رجوعهم الى الحق تعالى و غفلتهم عنها.

(وَ الذِّكْرِينَ اللَّهُ كَثِيرًا وَ الذِّكْرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً
وَ أَجْرًا عَظِيمًا) روى ان اسماء بنت عميس لما رجعت من الحبشة مع
زوجها جعفر بن ابي طالب عليه السلام دخلت على نساء رسول الله ﷺ فقالت:
هل فينا شيء من القرآن؟ قلن: لا، فأتت رسول الله ﷺ فقالت: يا رسول الله ان
النساء لفي خيبة ^{ببعض} و خسار فقال: و مم ذلك؟ - قالت: لانهن لا يذكرن بخير
كما يذكر الرجال فانزل الله تعالى هذه الآية.

اعلم، ان الآية اشارة الى جميع مراتب السلوك بعد الايمان الخاص
الحاصل بالبيعة الوالوية و دخول الايمان في القلب فان الاسلام تنبؤ و سبب
للهداية الى الايمان و لا بد من حصوله للانسان حتى يحصل له الايمان.
و الايمان الحاصل بالبيعة الخاصة الوالوية و قبول الدعوة الباطنة، و
نفس تلك البيعة سبب للتوجه الى الله، و بعد التوجه الى الله يكون السلوك الى
الطريق او الى الله، و اول ما يحصل بعد الايمان للسالك هو المحبة لله و
الاستشعار بعظمته و عظمة مظهره و الاستشعار بالهيبة منه.

و يحصل من ذلك الاستشعار التواضع الذي هو حالة حاصلة من
امتزاج الهيبة و المحبة مع غلبة الهيبة و يحصل من تلك الحالة الطاعة، و ليس
المراد بالقنوت ههنا الا التواضع او الطاعة او القيام في الصلوة.

و بالقنوت يحصل الخروج من الاعوجاج و بالصدق و الخروج من
الاعوجاج يحصل الصبر في موارده، و بالصبر يحصل الخشوع الذي هو حالة
حاصلة من امتزاج الهيبة و المحبة مع غلبة المحبة، و بغلبة المحبة يحصل

التَّصَدَّقُ و طرح ما يمنع المحبَّ عن خدمة المحبوب، و بذلك الطَّرح يحصل الصوم الَّذي هو انتهاء التَّقوى، و بانتهاء التَّقوى يحصل الرجوع و البقاء بعد الفناء و مراعاة حقوق الكثرات من المنع و الاعطاء و البذل و الحفظ، و فى مراعاة الكثرات و حقوقها يحصل الذكر الكثير.

فان الذكر الكثير هو الَّذي يكون بتذكر الامر و النهى الالهيين عند كلِّ فعل، و لا يكون ذلك الا بعد الرجوع الى الكثرات بالله و هو آخر الاسفار التي تكون للسلاك.

(وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَّ لَأُ مَوْمِنَةٍ) عطف على مقدرٍ مستفادٍ من السابق كأنه قال: فما كان لمؤمنٍ و لا مؤمنةٍ ان يدعوا تلك المغفرة العظيمة و ذلك الاجر العظيم و ما كان لمؤمنٍ و لا مؤمنةٍ اى ما صحَّ و ما جاز.

(اِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ اَمْرًا) اى حكم الله او حتم او بين (اَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ) اسم للاختيار و يقع على المختار ايضاً (مِنْ اَمْرِهِمْ) لانهما اولى بهم و ابصر بامرهم و ارحم بهم منهم نزلت حين خطب الرسول زينب بنت جحش لزيد مولاة و غضبت هى و اخوها و قالت: بنت عمّتك تنكحها لمولاك؟ فلما نزلت قالت: رضيت و جعلت امرها بيده.

و قيل: نزلت فى اكلثوم بنت عقبة بن ابي معيطٍ و كانت و هبت نفسها للنبي ﷺ فقال: قد قبلت و زوجها زيد بن حارثة فسخطت هى و اخوها و قالوا: انما اردنا رسول الله فزوجنا عبده فنزلت: و قد مضى فى سورة القصص ان نزول الآية ان كانت فى شىء غير الخلافة فالمنظور منها الخلافة يعنى ما كان لا حدان يختار الامام من عند نفسه على من اختاره الله و رسوله ﷺ للامامة.

(وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ) فى ما يختارانه لهم يعنى فى الامامة التي يختارونها لهم (فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا وَاِذْ تَقُوْلُ) عطف

على مقدرٍ عامٍّ او خاصٍّ و التّفدير ما كان لمؤمنٍ و لامؤمنة اذا قضى الله و رسوله امرًا ان يكون لهم الخيرة من امرهم فى اى وقتٍ كان او فى وقت نصب علىّ عليه السلام بالخلافة.

و اذ تقول (لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ) بلا سلام و التّوفيق لاطاعتك و خدمتك (وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ) بالعتق و الزّوجة و بذل ما يحتاج اليه (أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ) مع انك علمت ان مختار الله و مختارك ان تصير زينب زوجتك (وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ) من كون نكاح زينب مختارك و مختار الله (وَ تَخْشَى النَّاسَ) و ملامتهم بان يقولوا يئتمنى زوجة الغير (وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ) ان كان هذا مما يخشى.

روى عن السّجّاد عليه السلام انّ الذى اخفاه فى نفسه هو انّ الله سبحانه اعلمه انّها ستكون من ازواجه و انّ زيدا سيطلقها فلما جاء زيد و قال له: اريد ان اطلق زينب، قال له: امسك عليك زوجك فقال سبحانه: لم قلت: امسك عليك زوجك؟ و قد اعلمت انّها ستكون من ازواجك.

(فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطْرًا) حاجة كانت له اليها و ملّها و طلقها و انقضت عدتها (زَوْجِنَا كَهَا) و فى قراءة اهل البيت عليهم السلام زوجتكها و هذا ادلّ على تعظيمه صلّى الله عليه و آله فانه ادلّ على مباشرة التّزويج بنفسه دون سفرائه و خلفائه.

(لِكُنِيَ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجٍ أَدْعِيَاءِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطْرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ) اى فيما قدر الله له قدرًا حتمًا فانه تعالى قدر له صلّى الله عليه و آله قدرًا حتمًا ان تكون زينب من ازواجه.

نسب الى الباقر عليه السلام انه قال زوج رسول الله صلى الله عليه وآله زينب زيدا فمكث عند زيد ما شاء الله ثم انهما تشاجرا في شىء الى رسول الله صلى الله عليه وآله فنظر اليها رسول الله فأعجبته فقال زيد: يا رسول الله صلى الله عليه وآله اتأذن لى فى طلاقها فان فيها كبراً و انها تؤذنى بلسانها؟ - فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اتق الله و امسك عليك زوجك و احسن اليها، ثم ان زيدا طلقها و انقضت عدتها فأنزل الله عزوجل نكاحها على رسوله صلى الله عليه وآله.

و عن الرضا عليه السلام فى حديث ان الله تعالى عرف نبيّه صلى الله عليه وآله اسماء ازواجه فى دار الدنيا و اسماء ازواجه فى الآخرة و انهن امهات المؤمنين و احد من سمى له زينب بنت جحش و هى يومئذ تحت زيد بن حارثة فاخفى صلى الله عليه وآله اسمها فى نفسه و لم يبده لكى لا يكون احد يقول من المنافقين انه قال فى امرأة فى بيت رجل انها احد ازواجه من امهات المؤمنين و خشى قول المنافقين قال الله عزوجل: و تخشى الناس و الله احق ان تخشاه يعنى فى نفسك و ان الله عزوجل ما تولى تزويج احد من خلقه الا تزويج حواء من آدم عليه السلام، و زينب من رسول الله بقوله عزوجل: فلما قضى زيد منها وطراً زوجناكها، و فاطمة عليها السلام من علي عليه السلام.

و عنه عليه السلام: ان رسول الله صلى الله عليه وآله قصد دار زيد بن حارثة فى امر اراده فرأى امرأته تغتسل فقال لها، سبحان الله الذى خلقك و انما اراد بذلك تنزيه الله عن قول من زعم ان الملائكة بنات الله (الى ان قال) فقال النبى صلى الله عليه وآله لما رآها تغتسل: سبحان الله الذى خلقك ان يتخذ ولداً يحتاج الى هذا التطهير و الاغتسال، فلما عاد زيد الى منزله اخبرته امرأته بمجىء الرسول صلى الله عليه وآله و قوله لها: سبحان الله الذى خلقك فلم يعلم زيد ما اراد بذلك فظن انه قال ذلك لما اعجب من حسننها، فجاء الى النبى صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله صلى الله عليه وآله ان امرأتى فى

خلقها سوءاً و أنى اريد طلاقها، فقال له النبي ﷺ: امسك عليك زوجك و اتق الله (الآية) و قد كان الله عزوجل عرفه عدد ازواجه و ان تلك المرأة منهن فاخفى ذلك فى نفسه و لم يبده لزيد و خشى الناس ان يقولوا: ان محمداً يقول لمولاه ان امرأتك ستكون لى زوجة، فيعيبونه بذلك فأنزل الله و اذ تقول (الآية) ثم ان زيد بن حارثة طلقها و اعتدت منه فزوجها الله تعالى من نبيّه و انزل بذلك قرآناً فقال عزوجل: فلما قضى زيد منها وطراً (الآية) ثم علم عزوجل ان المنافقين سيعيبونه بتزويجها فأنزل ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له.

(سُنَّةَ اللَّهِ) سنّ ذلك المذكور من تزويج ازواج الادياء او من رفع الحرج فيما فرض لهم و اباح سنّة (فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ) يعنى فى الانبياء الذين خلوا من قبلك بقرينة الذين يبلغون (الى آخره) (وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا) يعنى ان امره قدر سابقاً فى الالواح بحيث لا يكون فيه تخلف فما لهم يلومون فى امر يكون قدراً مقدوراً غير متخلف عنه. (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ) صفة او بدل من الذين خلوا، او خبر مبتدئ محذوف (وَيَخْشَوْنَهُ، وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا) فينبغى ان لا يخشى الا منه. (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ) قد مضى بيان هذه الكلمة فى أوّل السورة عند قوله: و ازواجه امهاتهم و لما توهّم من نفى ابوتهم لرجالهم انتفاء النسبة بينه و بين امته استدرك ذلك بانه ﷺ ما كان ابا احد من رجالكم الجسمانيين و لكنّه ابٌ لا مته من حيث انهم مؤمنون و رجالٌ و نساء روحانيون.

فقوله تعالى (وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ) واقع موقع قوله تعالى و

لكنه ابو رجاله الروحانيين (وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) هذه الكلمة للترقي عن كونه اباً لامته فكأنه قال: بل هو ابٌ لجميع المرسلين و امهم لانه خاتمهم و الخاتم ينبغي ان يكون محيطاً بالكل و منسوباً الى الكل نسبة الاب الى الاولاد، و قرىء هذه الكلمة بكسر التاء و فتحها.

(وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) لانتم فيعلم هو النسبة الجسمانية و الروحانية بين الاشياء و يعلم مقدار كل بحسبه و قدره لانتم فلا تقولوا لما يحكم الله به: لم كان كذا؟

او لو لم يكن ذلك كذلك! فاته رد من الجاهل على العالم، او تأمل من الجاهل في حكم العالم.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا) قدمضى فى سورة البقرة بيان الذكر و مراتبه و انواعه.

عن الصادق عليه السلام ما من شىء الا و له حد ينتهى اليه الا الذكر فليس له حد ينتهى اليه (الى ان قال) فان الله عزوجل لم يرض منه بالقليل و لم يجعل له حداً ينتهى اليه ثم تلا هذه الآية.

و عنه عليه السلام: تسبيح فاطمة الزهراء من الذكر الكثير الذى قال الله: اذكروا الله ذكراً كثيراً، و فى خبر: من ذكر الله فى السر فقد ذكر الله كثيراً.

(وَ سَبِّحُوهُ) بالقول و الفعل (بُكْرَةً وَ أَصِيلاً) اشارة الى استغراق الاوقات، او المراد التسبيح هذين الوقتين لشرافتهما، و ذكر التسبيح بعد الذكر تخصيص بعد التعميم، او تقييد بعد الاطلاق ان اريد بالذكر الذكر اللفظى او النفسى و بالتسبيح القولى او النفسى لا التنزيه الفعلى و قدمضى الفرق بين التسبيح و التقديس فى سورة البقرة عند قوله تعالى: و نحن نسبح بحمدك و نقُدس لك و مضى فى مطاوى ما سلف ان المراد بتسبيح الرب و

تسبیح اسمه وبتسبیح الله هو تنزیه اللطيفة الانسانیة التي هي اسم للرب بوجه
و رب بوجه ومظهر لله بوجه عن حدودها و نقائصها.

وجملة الاعمال و الاقوال الشرعية مقدمة لهذا التنزیة كما ان جملة
الرياضات و المجاهدات و سائر الاعمال القلبية نفس ذلك التنزیه (هو
الذی یصلی علیکم) ای یرحمکم او یتنزل الرحمة علیکم
(و ملائکته) یعنی ویستغفر لکم ملائکته فان الصلوة من العباد الدعاء و
من الله الرحمة و من الملائكة الاستغفار، و هذه الكلمة فی موضع التعلیل
للامر بالذکر الكثير.

(لیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ) ظلمات نقائص المادة و حدود
الطبع و اهوية النفس و رذائلها (إِلَى النُّورِ) ای نور الايمان و الطاعة و
الاخلاق الحسنة و نور عالم الاطلاق.

(وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا) لان فعليتهم الاخيرة التي هي عبارة
عن صورة نازلة عن ولي امرهم رحمة من الله و جاذبة لرحمة اخرى منه كما
انها ولي امرهم بوجه.

(تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ) ای یلقون حسابہ و حسابہ او یلقون
مظاهره و ائمتهم عليهم السلام لان المؤمن بعد طي البرازخ یلقى امامه سواء كان طي
البرازخ بالاختيار و بالسلوك حتى حضروا عند امامهم فی الدنيا، او بال
ضطرار و وصولهم الى الاعراف و حضورهم عند امامهم فی الآخرة.

(سَلَامٌ) لان المؤمن بعد الحضور عند امامه یصیر سالماً من جميع
الآفات و النقائص، و اضافة التحية الى الضمير من قبيل اضافة المصدر الى الفاعل
او الى المفعول ای تحية بعضهم لبعض، او تحية الله و ملائكة لهم و الجملة حالية او
مستأنفة معترضة جواب لسؤال مقدر.

(وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا) لا منة فيه و لا نقص (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا مَّتَحَمَّلًا لِّلشَّهَادَةِ مِمَّنْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ وَعَلَيْهِمْ، او مقدرًا لتأدية الشهادة عليهم و لهم، او حاضرًا عليهم فى اعمالهم (و مَبَشِّرًا لِلْمُؤْمِنِينَ (و نَذِيرًا لِلْكَافِرِينَ (و دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ) لكلِّ النَّاسِ (بِإِذْنِهِ) (قيد الدعاء بقوله باذنه اشعاراً بان الدعاء اذا لم يكن باذن من الله كان ضلالاً) (و سِرَاجًا مُنِيرًا) (يستضاء بك ويستنير البصائر منك. (و بَشِيرًا لِلْمُؤْمِنِينَ) عطف على محذوف تقديره فأنذر الكافرين و ادع الناس اجمعين و بشر المؤمنين (بأنَّهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا) و اقتصر على ذكر المعطوف اشعاراً بان المقصود بالذات هو تبشير المؤمنين. (و لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ) فيما يقولون فى حقِّ فقراء المؤمنين، او فى ترك التعرُّض لا صناتهم، او فى حقِّ عليٍّ عليه السلام و خلافته (وَدَعُ أَذُنَهُمْ) هذه الكلمة اسم مصدر لا يذاء و مضاف الى الفاعل او الى المفعول.

(وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) فى كلِّ امورك (و كَفَىٰ بِاللَّهِ وَ كَيْلًا) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا (اي ايام عديدة تعدونها عليهن).

(فَتَتَعَوَّضْنَ) (و جوباً بنصف ما فرضتم ان كنتم فرضتم لهنَّ فريضة او بما يتمتع امثالهنَّ ان لم تكونوا فرضتم لهنَّ فريضة، او متعوهنَّ استحباباً بعد ما اديتهم اليهنَّ نصف مهرهنَّ او نصف مهر الامثال (و سَرَّ حَوْهِنَّ سَرَّاحًا جَمِيلاً) (اي طلقوهنَّ او ارسلوهنَّ من بيوتكم من غير اذى و منع حقّ. (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ

أَجُورَهُنَّ) اى مهورهنَّ فانَّ المهر اجرٌ للبضع.
 (وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ
 وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ) افرد العمّ و
 الخال دون العمّة و الخالة لارادة الجنس من الخال و العمّ و توهم الافراد من العمّة و
 الخالة لو افردتا لوجود التّاء الّتى توهم الافراد.

(الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ) القيود الثلاثة ليست قيوداً للاحلال لما
 سيأتى من الاخبار انّ الله تعالى احلّ له ما شاء من النّساء و انما ذكر القيود
 تشريفاً له ﷺ فى الاولين و تشريفاً للنّساء فى الاخير، و قيل: أنّها قيود
 للاحلال، و نقل عليه خبر من طريق العامّة و انما ذكر احلال الازواج مع أنّهنّ
 كن محللاتٍ له و كنّ فى بيوته رفعاً لما قال بعض و توهم بعض من أنّه ﷺ
 حرّم على امته ازيد من اربع و نكح هو ازيد من اربع و لا ينبغى ان يكون
 كذلك، و الدليل عليه قوله قد علمنا ما فرضنا عليهم فى ازواجهم معترضة بين
 بيان احلال ازواجه (وَأَمْرًا مُمْنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) التفت
 من الخطاب الى الغيبة اشعاراً بانّ هذا الحكم لشرافة النّبوة.

(إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ) تأكيدٌ لما استفيد
 من اختصاص هذا الحكم بحيثيّة النّبوة، و خالصةً.

مصدّرٌ لمحذوفٍ اى خلص هذا الحكم خلوصاً لك، او اسم فاعل و التّاء
 للمبالغة و حال عن محذوفٍ اى قلنا هذا الحكم خالصةً، او حكمنّا هذا الحكم
 خالصةً؛ او التّاء للتّأنيث و التقدير ذ كرنا هذه الهبة خالصةً لك، و غير ما ذكر من وجوه
 اعرابها ضعيفٌ جداً.

(مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ) الظّرف حال من الضّمير المجرور فى لك.
 عن الباقر عليه السلام: جاءت امرأة من الانصار الى رسول الله ﷺ فدخلت

عليه في منزل حفصة و المرأة متلبسة متمشطة فقالت: يا رسول الله ﷺ ان المرأة لا تخطب الزوج و انا امرأة ايم لا زوج لي منذ دهر و لا ولد فهل لك من حاجة؟

فان يك فقد و هبت نفسى لك ان قبلتنى، فقال لها رسول الله ﷺ خيراً دعائها، ثم قال: يا اخت الانصار جزاكم الله عن الرسول الله خيراً فقد نصرنى رجالكم و رغبت فى نساؤكم.

فقالت لها: حفصة ما اقل حياءك و اجراك و انهمك للرجال! فقال لها رسول الله ﷺ: كفى عنها يا حفصة، فانها خير منك رغبت فى رسول الله فلمتها؟ و عيبتها؟!

ثم قال للمرأة انصرفى رحمك الله، فقد اوجب الله لك الجنة لرغبتك فى و تعرضك لمحبتى و سرورى، و سيأتيك امرى ان شاء الله عزوجل و امرأة مؤمنة (الآية) قال فأحل الله عزوجل هبة المرأة نفسها لرسول الله ﷺ و لا يحل ذلك لغيره و قد ذكر ان هذا الحكم من خصائصه ﷺ و ليس لغيره ان ينكح بهبة المرأة نفسها من دون مهر، و قيل: ان الرسول ﷺ لم يكن عند امرأة و هبت نفسها له، و قيل: بل كانت عنده ميمونة بنت الحارث بالهبة، و قيل: هى زينب بنت خزيمة المكتناة بام المساكين، و قيل: كانت امرأة من بنى اسد يقال لها ام شريك، و قيل: كانت خولة بنت حكيم.

و عن الصادق عليه السلام انه قال: تزوج رسول الله ﷺ بخمس عشرة امرأة و دخل بثلاث عشرة منهن، و قبض عن تسع فاما اللتان لم يدخل بهما فعمرة و الشنبا، و اما الثلاث عشرة اللاتي دخل بهن فأولهن خديجة بنت خويلد ثم سودة بنت زمعة ثم ام سلمة و اسمها هند بنت ابى امية، ثم ام عبد الله عائشة بنت ابى بكر، ثم حفصة بنت عمر، ثم زينب بنت خزيمة بن الحارث ام

المساكين، ثم زينب بنت جحش، ثم أم حبيبة رملة بنت ابي سفيان، ثم ميمونة بنت الحارث، ثم زينب بنت عميس، ثم جويرية بنت الحارث، ثم صفية بنت حي بن اخطب، والتي وهبت نفسها للنبي خولة بنت حكيم السلمى و كان له صلى الله عليه وآله سريتان يقسم لهما مع ازواجه مارية القبطية و ريحانة الخندقية، و التسع اللواتى قبض عنهن عائشة، و حفصة، و أم سلمة، و زينب بنت جحش، و ميمونة بنت الحارث، و أم حبيبة بنت ابي سفيان، و صفية و جويرية و سودة، و افضلهن خديجة بنت خويلد، ثم أم سلمة، ثم ميمونة.

(قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِيْ) (حَقِّ) (أَزْوَاجِهِمْ) من العدد و

القسم.

(وَمَا مَلَكَتْ) اى فى حق ما ملكت (أَيْمَانُهُمْ) من الاماء من

التوسعة عليهن فى المعيشة و عدم التضييق عليهن فى الخدمة و الاقتصار على المملوكة ان لم يطبقوا الحرّة و الاقتصار على حرّة واحدة ان خافوا عدم العدالة و هذه الجملة معترضة و جواب لسؤالٍ مقدّر .

كأنه قيل: لم احلت للرسول صلى الله عليه وآله ازيد من الاربع و لم يحل لامته ازيد منها؟

بل لم يحل لهم اكثر من واحدة ان خافوا ان لا يعدلوا؟

- فقال: قد علمنا سبب ذلك فيه و فيهم و ليس هذا الحكم فيه و فيهم من غير

سببٍ و استحقاقٍ و الجاهلون للاسباب يلومونه على ما فرض الله عليه.

(لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ) متعلق باحل او بخالصة لك او

بعامل امرأة مؤمنة يعنى أنك خرجت من التقييد و صرت مطلقاً و لا ينبغي ان يكون عليك حرج فيما اردت.

(وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا) فيغفر ما يلزمك من تعدد الازواج من تكدر

قلبك بالكثرات و تعدد الازواج، او يغفر لمن يلومك فى تعدد الازواج من

جهله بسببه (رَحِيمًا) يرحمك فيحفظك مما يشينك في الدنيا من تعدد
الازواج، او يرحمك في الآخرة بالتوسعة عليك في مقاماتك، او يرحمهم
فيحفظهم مما يخرجهم من الايمان في ملامتك، او يرحمهم في الآخرة.
(تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤَيِّبُ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ) قد
مضى سبب نزول هذه الآية عند قوله تعالى: يا ايها النبي قل لازواجك ان كنتم
تردن الحياة الدنيا (الآية) والمعنى تقدم من تشاء من نساءك في المضاجعة
والايواء اليك من غير نظرٍ الى القسم فيكون الآية توسعةً عليه في القسم بين
نساءه.

او المعنى تعزل من تشاء منهم بغير طلاقٍ و ترد اليك من تشاء بعد
عزلك تسعةً وعشرين يوماً، او المعنى تطلق من تشاء و تمسك من تشاء، او
المعنى تترك نكاح من شئت من نساء امّتك و تنكح من شئت منهم، و على اى
تقديرٍ فالجملة جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ و توسعة له ﷺ بالنسبة الى ازواجه و
نكاحه، و هل كان تخييره لنساءه بين اختيار الدنيا و اختيار الله و رسوله ﷺ
طلاقاً لهنّ بعد اختيار هنّ الدنيا او كنّ محتاجاتٍ الى الطلاق و كذلك عزله
و ارجاؤه لهنّ؟

فعن الباقر عليه السلام انه سئل عن رجل خيّر امرأته فاخترت نفسها بانت؟ -
قال: لا، انما هذا شىء كان لرسول الله ﷺ امر بذلك ففعل، و لو اخترت انفسهنّ
لطلقهنّ و هو قول الله تعالى: قل لازواجك ان كنتمن (الآية).

(وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ) من دون عقدٍ
جديدٍ (ذَلِكَ) التّخيير و التّوسعة عليك، او ذلك الاذن فى ترك القسم و
التّسوية بينهنّ، او ذلك الاذن فى ابتغاء من عزلت، او ذلك الاذن فى نكاح
الواهبات لا نفسهنّ و تركك لنكاحهنّ (أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَأَ عَيْنُهُنَّ) اى اعين

ازواجك.

(وَلَا يَحْزَنَنَّ) بترك القسم لهنّ و ترك التسوية بينهما (وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ) قرى تقرّ من الثلاثى المجرد مبنياً للفاعل، و قرى من باب الافعال مبنياً للمفعول، و اعينهنّ بالرفع فيهما، و قرى من باب الافعال مبنياً للفاعل، و اعينهنّ بالنصب، و قرى كلهنّ بالرفع تأكيداً لضمير يرضين، و بالنصب تأكيداً لضمير آتيتهنّ.

(وَأَلَّهُ يَعْلمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ) جمع ازواجه او امته او الجميع معه ﷺ في الخطاب، او صرف الخطاب عنه الى امته، او الى امته و ازواجه. (وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً) عطف بمنزلة التعليل (حَلِماً) فلا يعاجلكم بعقوبة ما في قلوبكم لحلمه، لاجهله، و لالعجزه (لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ) اى من بعد الاجناس المذكورة فى الآية السابقة كما قيل و كما هو ظاهر الآية.

(وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ) أخر غير المذكورات فى الآية السابقة، و قيل: انّ منعه من نكاح غيرهنّ و من تبديلهنّ مكافاة لهنّ على اختيارهنّ الله و رسوله ﷺ.

و قد ورد فى اخبار كثيرة مضمون ما ورد عن الباقر عليه السلام من انه انما عنى به لا يحلّ لك النساء التى حرّم الله عليك فى هذه الآية حرّمت عليكم امهاتكم و بناتكم و اخواتكم (الى آخرها) و لو كان الامر كما يقولون كان قد احلّ لنبىّه ان ينكح من النساء ما اراد الا ما حرّم فى هذه الآية فى سورة النساء، و فى بعض الاخبار: احاديث آل محمّد ﷺ خلاف احاديث الناس.

(وَلَوْ أُعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا) حتى على عدد الازواج بالنسبة اليك و الى امتك، و

الحصر في العدد و الاقتصار على اشخاص معنيّة من دون الزيادة عليهنّ و من دون استبدال لهنّ.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا) تأديبٌ للامة كيف ينبغي ان يعاملوا

الرّسول ﷺ الذي هو ابٌ لهم؟ وكيف يكون معاملتهم مع ازواجه؟

(لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ) لعلمهم كانوا

يدخلون بيوت النبي ﷺ و بيوت بعضهم من غير اذنٍ و استيناسٍ فنزلت هذه

الآية الامر بالاستيناس (إلى طعام) تعديّة الاذن بالي لتضمين معنى الدّعوة

(غَيْرِ نَاطِرِينَ اِنْسَهُ) اي ادراكه و نضجه يعنى لا تدخلوا بعد الدّعوة

قبل نضج الطّعام و ادراكه للاكل، فان ذلك يضيق المنزل عليه و على اهل بيته.

(وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا) لما

ذكر من تضيق المنزل عليه و على اهل بيته (وَ لَا مُسْتَنْسِينَ لِحَدِيثٍ)

اي لحديث محمّد ﷺ او لحديث بعضكم بعضاً و هو عطف على غير ناظرين انا، او

حال عن عامل محذوفٍ و التقدير و لا تمكثوا مستأنسين لحديث.

(إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ) لما ذكر من تضيق المنزل و لانه

ربما يريد الخلوّة في بيته او مع بعض نساءه (فَيَسْتَخِي مِنْكُمْ) فى ان

يأمركم بالخروج.

(وَ اللَّهُ لَا يَسْتَخِي مِنْ أَحَدٍ) فياًمركم بعدم اللبث عنده

(وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا) اي نساء النبي ﷺ (فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ

وَرَاءِ حِجَابٍ) عن القمى انه لما تزوج رسول الله ﷺ زينب بنت جحش و

كان يحبها فاولم و دعا اصحابه و كان اصحابه اذا اكلوا يحبون ان يتحدثوا عند

رسول الله ﷺ و كان يحب ان يخلو مع زينب فانزل الله عزّوجلّ: يا ايّها

الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبيّ (الى قوله) من وراء حجابٍ و ذلك انهم

كانوا يدخلون بلا اذن.

و عن الصادق عليه السلام: كان جبرئيل اذا اتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم قد بين يديه قعدة العبد و كان لا يدخل حتى يستأذنه و كانت النساء قبل ذلك يبرزن للرجل الاجانب من غير حجاب كما كانت النساء يبرزن في الملل الباطلة للرجل من غير حجاب و لا شك ان دواعي الريبة تكون اكثر اذا كن بلا حجاب.

(ذُلُّكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ) من الريبة (و قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ) عطف للتعليل للجمل السابقة وللتمهيد لما يأتي.

(وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا) لما سبق ان ازواجه امهاتهم (ان ذللكم كان عند الله عظيمًا ان تبدوا شيئًا) كارادة نكاحهن بان تقولوا بالسنتكم.

(أَوْ تُخْفُوهُ) بان لا تظهروه بالسنتكم (فإن الله كان بكل شيء عليمًا) تهديد و وعيد.

عن القمي في نزول الآية: انه لما انزل الله النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم و ازواجه امهاتهم، غضب طلحة فقال يحرم محمد صلى الله عليه وآله وسلم علينا نساءه و يتزوج هو بنسائنا، لئن امات الله محمداً صلى الله عليه وآله وسلم لتركضن بين خلايل نساءه كما ركض بين خلايل نساءنا، فأنزل الله تعالى: و ما كان لكم ان تؤذوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (الآية) و لا اختصاص لهذا الحكم بالمدخول بهن فان المعقودة الغير المدخول بها في حكم ازواج الآباء، قيل: لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و ولي الناس ابو بكر اتته العامرية و الكنديّة اللتان لم يدخل بهما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و ألحقهما باهلها و قد خطبتا، فاجتمع ابو بكر و عمر و قالالهما اختارا ان شئتما الحجاب و ان شئتما الباه فاخترتا الباه فتزوجتا فجذم احد الزوجين و جن الآخر.

و قد روى ان هذا الحكم يجرى فى الوصى ايضا يعنى لا يجوز لمن آمن به ان ينكح زوجته.

(لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ) استئناف جواب لسؤالٍ مقدرٍ كأنه قيل: هل حكم الحجاب جارٍ فى المحارم؟ او جواب لسؤالٍ مذكور على ما روى انه لما نزلت آية الحجاب قال الاقارب: يا رسول الله ﷺ أو نكلمهن نحن ايضا من وراء حجاب؟ فقال: لا جناح عليهن.

(فِي ءِآبَاءِ بَنِيهِنَّ وَ لَأَبْنَائِهِنَّ وَ لَأَإِخْوَانِهِنَّ وَ لَأَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَ لَأَبْنَاءِ إِخْوَانَتِهِنَّ وَ لَأَنِسَاءِ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَأَمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) قد مضى فى سورة التور بيان نساءهن و بيان ما ملكت ايمانهن.

(وَ اتَّقِينَ اللَّهَ) صرف الخطاب عن المؤمنين اليهن تنشيطاً لهن للا يتمار (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا) حتى على نيتكن و ابداء زينتك.

(إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ) استئناف جواب لسؤالٍ ناشٍ من الاهتمام بشأن النبي ﷺ و تفخيمه و استرضائه كأنه قيل: ما بال النبي ﷺ و قد بالغ الله فى تعظيمه و تحفظ نساءه؟! او ابتداء كلام منقطع عن سابقه و تمهيد لامر المؤمنين بالصلوة عليه.

(يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ). اعلم، ان الاخبار فى فضيلة الصلوة على محمد و آل محمد و انها افضل من جملة الاذكار من طريق الخاصة و العامة اكثر من ان تحصى. ففى بعض الاخبار: من صلى عليه فى دبر كل صلوة الصبح و صلوة المغرب قضى الله له مائة حاجة، سبعين فى الدنيا و ثلاثين فى الآخرة.

و في بعضها: ان ملكاً قائم الى يوم القيامة ليس احد من المؤمنين يقول: صلى الله على محمد وآله وسلم الا وقال الملك: و عليك السلام، ثم يقول الملك: يا رسول الله ﷺ ان فلاناً يقرئك السلام فيقول رسول الله ﷺ: و عليه السلام، و في بعضها: كل دعاء محبوب عن السماء حتى يصلى على محمد وآل محمد، و في بعضها: اذا كان ليلة الجمعة نزل من السماء ملائكة بعدد الذر في ايديهم اقلام الذهب و قراطيس الفضة لا يكتبون الى ليلة السبت الا الصلوة على محمد، و آل محمد.

و في بعضها: ثواب الصلوة عليه و آله الخروج من الذنوب كهيئة يوم ولدته امه، و في بعضها: لم يبق عليه من ذنوبه ذرة.

و في بعض: من صلى على محمد و آل محمد عشرأ صلى الله عليه و ملائكته الفأ، و في بعضها: من صلى على النبي صلوة واحدة صلى الله عليه الف صلوة في الف صف من الملائكة، و لم يبق شيء مما خلق الله الا صلى على العبد لصلوة الله و صلوة ملائكته؛ فمن لم يرغب في هذا فهو جاهل مغرور قد برأ الله منه و رسوله ﷺ و اهل بيته ﷺ؛ و في بعضها: ما في الميزان شيء أثقل من الصلوة على محمد و آل محمد، و في بعضها: من صلى على و لم يصل على آلى لم يجد ريح الجنة و ان ريحها ليوجد من مسيرة خمس مائه عام، و في بعضها: اذا صليت العصر يوم الجمعة فقل: اللهم صل على محمد و آل محمد الاوصياء المرضيين بافضل صلواتك، و بارك عليهم بافضل بركاتك، و السلام عليهم و على ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و بركاته.

فان من قالها بعد العصر كتب الله عز وجل له مائة الف حسنة و محاعنه مائه الف سيئة، و قضى له بها مائة الف حاجة، و رفع له بها مائة الف درجة، و في بعضها: صلت الملائكة على و على علي ﷺ سبع سنين و ذلك انه لم يصل

معى احدٌ غيره، و فى بعضها: صلّ على النّبىّ ﷺ كلّما ذكرته، او ذكره ذاكرٌ عندك فى اذانٍ و غيره، و قد أفتى كثير بوجوب الصلوة عليه اذا ذكرته او ذكره ذاكرٌ عندك.

فضيلة الصلوة على النّبىّ ﷺ و اسرارها

و قد اختلف الاخبار فى بيان اللفظ الذى يصلّى به عليه، و يستفاد من جملتها و اختلافها ان المقصود هو التوجّه و الاقبال عليه على سبيل التعظيم و لا اعتبار لخصوصيّة لفظٍ مخصوصٍ فى ذلك و لذلك اختلف الاخبار فى تعيين اللفظ، و السّرّ فى فضل الصلوة و الاهتمام بها و التأكيد فيها ذكر محمدٍ ﷺ و تفضيلها على سائر الازكار.

كما اشير اليه فى الاخبار ان اللطيفة السيّارة الانسانيّة التى هى الامانة العظمى التى اخرجها الله من خزانته الخاصّة به و امرها على سماوات الارواح و العقول و النفوس و على اراضى الاشباح النوريّة و الاشباح الطبيعيّة التى يعبر عنها بالسماوات الطبيعيّة و الاراضى الطبيعيّة و جبال الموالي.

فأبين ان يحملنها لما رأين أنّها من مقام الاطلاق و ليس لا ثقلاً حملها الّا ما فيه استعداد الخروج من مقام التقيّد و الحدود و الوصول الى مقام الاطلاق و الوجوب، و رأين ان كلاًّ منهنّ له مقام معلوم و حدّ مخصوص ليس له استعداد الخروج من ذلك المقام و هذا الحدّ، بخلاف هيكل الانسان و مادّة صاحب النطق و البيان.

فأنّه كان فيه استعداد الخروج من الحدّ و الوصول الى الاطلاق فحملها الانسان أنّه كان ظلوماً على جميع حدوده و تعيّناته جهولاً لجميع الكثرات و حقوقها عند ظهور سلطان الله و وصول الامانة الى الخزانة و بعد الحمل رأى

انّ لها سرّاً من عالم الجنّة و الشّيطيين يترصدون الفرصة لسرقتها و قطع طريقها، و أنّه لا يمكنه حفظها بدون معاون من سنخ الجنّة و الشّيطيين. فسأل الله بلسان حاله حفاظاً و معاونين فاجابه الله تعالى و وكلّ عليه من عالم الملائكة ما يكفيه في حفظها، و رأى انّ لها سرّاً من الشّيطيين الانسيّة فسأل معاونين من اسناخهم فأجابه الله تعالى و ارسل الانبياء و الرّسل و خلفاءهم عليهم السلام ليكونوا معاونين له في حفظها و ايصالها الى الخزنة، و امرهم باعانة العباد و امر العباد باتّباعهم.

و لما كانت الاعانة و الاتّباع في ذلك لم يكن ممكناً ألاّ بال اتصال الرّوحانيّ بخلفاء الله عليهم السلام و دخول الحافظ الذي هو صورة نازلة منهم في قلوب العباد و هو المعبر عنه بال ايمان الدّاخل في القلب و ذلك الاتّصال و هذا الدّخول اى دخول الحافظ في قلوب العباد لا يمكن ألاّ بال اتصال الصّوريّ و التّوجّه التّامّ من الخلفاء و الاستغفار للعباد و التّوبة و الانقياد التّامّ من طرف العباد و هذه هي البيعة التي كانت معمولة من لدن آدم عليه السلام الى زمان الخاتم صلّى الله عليه و آله و كانت مقرّرة عندهم بشرائطها، و ما لم يكن العباد يبائعون احدى البيعتين لم يكونوا داخلين في الدّين و لم يسمّوا مسلمين و لا مؤمنين. و اذا كان واحد منهم يبائع احدى البيعتين لم يكن له عمل اعظم من التّوجّه الى من بايع معه و النّظر اليه و الجلوس معه و الخدمة و التّعظيم له و التّأمّل في شؤنه و جذبه بحسب روحانيّته الى نفسه و انجذاب نفسه بكثرة تذكّر شؤنه اليه.

و لما كان محمّد صلّى الله عليه و آله اصل جميع الخلفاء و كلّ الخلفاء كانوا اظلاله و شؤنه كان كلّما يحصل من جميع الخلفاء عليهم السلام يحصل منه صلّى الله عليه و آله و كلّما يلزم لجميع الخلفاء من النّظر و الخدمة و التّعظيم و التّدكّر و التّأمّل في شؤنهم يلزم له

وحده، و كان كل من بايع واحداً من الخلفاء كان كمن بايع محمداً ﷺ فكان كل من دخل في الاسلام او الايمان لم يكن له عمل اعظم قدراً و افخم اجراً من التوجه الى محمد ﷺ و التذكر له و الدعاء له و طلب الرحمة عليه و الانجذاب اليه بحيث يظهر هو او احد من خلفائه بحسب ملكوته على صدره.

و لذلك ورد عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال: جاء رجل الى رسول الله ﷺ فقال: اجعل نصف صلواتي لك؟ - قال: نعم، ثم قال: اجعل صلواتي كلها لك؟ - قال: نعم، فلما مضى قال رسول الله ﷺ: كفى هم الدنيا و الآخرة. و في خبر عنه عليه السلام: ان رجلاً اتى رسول الله ﷺ فقال: يا رسول الله اجعلت ثلث صلواتي لك، فقال له: خيراً، فقال: يا رسول الله اجعلت نصف صلواتي لك، فقال له، ذلك افضل، فقال: اتى اجعل كل صلواتي لك؟ فقال: اذن يكفيك الله عزوجل ما همك من امر دنياك و آخرتك، فقاغل له رجل: اصلحك الله كيف يجعل صلواته له؟ فقال ابو عبد الله عليه السلام لا يسأل الله عزوجل الا بدأ بالصلوة على محمد و آله.

و امثال هذه الاخبار كالقرآن ذات وجوه و هي مرادة بكل وجوهها بحسب مراتب الناس فان الصلوة تكون بمعنى الدعاء، و الغائب عن الحضور لا يكون صلوته لمحمد ﷺ الا دعاءه له، و يكون بمعنى الصلوة المشروعة المشتملة على الافعال و الاذكار المخصوصة، و الحاضر عند محمد ﷺ.

يجوز ان يكون معنى صلوته له دعاءه له و ان يكون معنى صلوته له ان يكون في صلوته المشروعة غير ناظر الى غيره، و يكون المخاطب في الصلوة بل المتكلم بل الفاعل محمداً ﷺ.

كما هو شأن من حصل له حالة الحضور عند شيخه، و من حصل له هذه الحالة كفى جميع مهماته، بل حصل له جميع خيرات الدنيا و الآخرة، بل يكون

له الغناء عن الدنيا والآخرة.

و لذلك كان المشايخ رضوان الله عليهم مهتمين بتحصيل هذه الحالة
للسالكين و لم يكن للسالكين منظوراً اّلا حصول هذه الحال، و كان مشايخ
العجم يأمرّون السّلاك بجعل صورة الشّيخ نصب عيونهم تعمّلاً حتّى يحصل
بتلك التّعمل هذه الحال، و بعد ما يقال لهم: انّ هذا كفر و تقيّد بالصّورة و
اشتغال عن المعبود و المسمّى با لا سم، يجيبون بانّ هذا كفر و تشبّه بعبادة
الاصنام لكنّه كفر فوق الكفر و الايمان؛ و اليه اشار المولوى قدّس سرّه:

آينه دل چون شود صافى و پاك

نقشها بينى برون از آب و خاك

هم ببينى نقش و هم نقاش را

فرش دولت را و هم فرّاش را

چون خليل آمد خيال يار من

صورتش بت معنى او بت شكن

شكر يزدان را كه چون او شد پديد

در خيالش جان خيال او نديد

و هذا الشّعر اشارة الى انّ الحضور لدى الشّيخ و ان كان ظاهره قيّداً و

كفراً لكنّه بحسب المعنى و الواقع اطلاقاً عن القيد لا أنّه تقيّد به.

و معنى الصّلوة من الله الرّحمة عليه و من الملائكة تزكيته كما فى

الخير، او طلب نزول الرّحمة من الله عليه، و من العباد طلب الرّحمة من الله

تعالى عليه، و لما كان المؤمن فعليّته الاخيرة هى الصّورة النّازلة من ولىّ امره

و هى صورة نازلة من محمّد صلى الله عليه و آله كان طلبه الرّحمة من الله على محمّد صلى الله عليه و آله طلباً

لرّحمة على فعليّته الاخيرة فكان صلوته على محمّد صلى الله عليه و آله دعاءً لنفسه.

و لذلك ورد فى خبرٍ عن الرّضا عليه السلام: و أنّما صلوتنا رحمة عليه و لنا

قربة، ولما كان محمد ﷺ مظهراً تاماً لله كان من توجهه اليه و طلب الرحمة من الله عليه توجهه الله اليه بمضمون: من تقرب الي شبراً تقربت اليه باعاً؛ اكثر من توجهه الى الله بعشرٍ او بالفٍ او باكثر بحسب استعداد المصلّي، و توجهه الله اليه ليس الاصلوته و نزول رحمته على العبد، و لما كان الله حقيقة كل ذي حقيقة كان اذا توجه الى شىء توجه كل الاشياء اليه، فاذا صلى الله على عبدٍ لم يبق شىء الا و صلى عليه خصوصاً الملائكة المقربون لقربهم من الله تعالى و لذلك اقتصر فى بعض الاخبار على ذكر الملائكة، و فى بعضها اشير الى انه لا يبقى شىء الا و صلى عليه.

(وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا) يستفاد من بعض الاخبار ان المراد بقوله سلموا تسليماً التحيّة الاسلاميّة، و من بعضها ان المراد التسليم و الانقياد له فيما جاء به من عند الله، و من بعضها ان المراد الانقياد له فيما جاء به من خلافة عليّ عليه السلام و من بعضها ان المراد الانقياد لوصيه ﷺ.

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) الجملة جوابٌ لسؤالٍ مقدّرٍ و تعليلٌ لقوله: ما كان لكم ان تؤذوا رسول الله، و انما قال يؤذون الله مع ان المقصود ايداء الرسول ﷺ اشارة الى ان ايداء رسول الله ﷺ ايداء لله تعالى.

(وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا) تعريض بمن آذى عليّاً عليه السلام و فاطمة

عليها السلام.

فانه صلى الله قال: فاطمة بضعة منى فمن آذاها فقد آذانى، و قال: من آذاها فى حياتى كمن آذاها بعد موتى، و من آذاها بعد موتى كمن آذاها فى حياتى، و من آذاها فقد آذانى، و من آذانى فقد آذى الله، و هو قل الله عزّوجلّ: ان الذين يؤذون الله و رسوله، و عن عليّ عليه السلام انه قال و هو آخذ

بشعره فقال: حدثني رسول الله ﷺ وهو أخذ بشعره، فقال: من أذى شعره منك فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله، ومن آذى الله فعليه لعنة الله. (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بغيرِ مَا أَكْتَسَبُوا) بغير معصية منهم استحقوا بها الايذاء.

(فَقَدْ أَحْتَمَلُوا مُهْتَانًا) كذباً يعنى ان اذاهم بنسبة شىء اليهم لم يفعلوه و لم يكن فيهم، او المقصود ان ايذاء المؤمن ليس الا امرأ باطلاً و كل باطل كذب و بهتان.

فاطمة عليها السلام لا ينافى عمومها لجميع المؤمنين و المؤمنات، قال فى تفسير علياً عليه السلام، و السر فى ذلك ان المؤمن من حيث ايمانه ليس الا ولى امره، و ايذاؤه من حيث ايمانه ليس الا ايذاء ولى امره، و ايذاء ولى امره على عليه السلام و هو ايذاء الله (يَأْتِيهَا النَّبِيُّ ﷺ و سائر الامة (قُلْ لَأَزُوْجِكُ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ) كن لا يغطين وجوههن و سائر مواضع زينتهن بجلبابهن فأمرهن الله تعالى بستر الوجوه و الصدور بالجلابيب حتى يتمييزن عن سائر النساء بذلك، و الجلابيب للنساء ثوب و سيع يلبسنه فوق الثياب دون الملحفة او هو الملحفة.

(ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يُعْرَفْنَ بِمُتَمَيِّزِهِنَّ مِنَ الْأَمَاءِ وَ الْقِيَانِ وَ سَائِرِ النِّسَاءِ (فَلَا يُؤْذَيْنَ) قيل: كان سبب نزولها ان النساء كن يخرجن الى رسول الله ﷺ فاذا كان بالليل و خرجن الى صلوة المغرب و العشاء الآخرة و الغداة يقعد الشباب لهن فى طريقهن فيؤذونهن و يتعرضون لهن.

(وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا) فيغفر تقصيرهن فيما سلف و يرحمهن بتعليم آداب المعاشرة لهن (لَسِنَّ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) لما اراد تهديد اهل الريبة الذين كانوا يتعرضون للنساء فى

الطَّرْقَ ضَمَّ مَعَهُمُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُرْجُفُونَ فِي الْمَدِينَةِ الَّذِينَ يَرْجَفُونَ أَي يَخُوضُونَ فِي أَخْبَارِ الْفِتَنِ وَيَثِيرُونَ الْفِتْنَ بَيْنَ النَّاسِ .
 (لَنْغَرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا) زماناً او جواراً قليلاً، او هو مستثنى من الفاعل (مَلْعُونِينَ) حالٌ من فاعل لا يجاورونك.
 (أَيُّمَا تُقْتَلُوا) حال آخر منه او من مرفوع ملعونين (أَخَذُوا وَ قَتَلُوا تَقْتِيلًا) ان لم ينتهوا يخرجوا من المدينة بأسوء حالٍ جامعين بين اللعن و الطرد من الرّحمة في الدّنيا و الآخرة و بين التّضييق بالقتل و الاخذ و بين لعن النّاس لهم و بين التّضييق عليهم بالقتل ايما تقفوا.

(سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ) من الانبياء عليهم السلام و مرجفى امهمم (وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ) قد مرّ مراراً انّ السّاعة فسّرت بساعة الموت و هى القيامة القائم عليه السلام و هى ايضاً قيامةً اخرى اختيارية القائم عليه السلام ، و لما كان كلّ ذلك فى طول الزّمان لا فى عرضه و لا يمكن للمحجوبين بحجب الزّمان و المكان ادراكها، و لا يعلمها الا من خرج من حدود الزّمان و المكان و لحق بالملأ الاعلى و علم بعلم الله الذى هو عند الله لا عند الخلق امره الله ان يجيبهم بالاجمال.
 فقال (قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ) و انتم تكونون عند النّاس و لا يعلم العلم الذى يكون عند الله الا من كان عند الله و علم بعلم الله (وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا) يعنى انّ السّاعة و ان كانت فى طول الزّمان و المتقيّدون بالزّمان متباعدون منها غاية البعد لكنّها قريبة منهم غاية القرب لانّها بمنزلة الرّوح للزّمان و الزّمانيات و روح الشّىء اقرب من كلّ شىء اليه.

(إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَاذِبِينَ) كان المناسب ههنا ان يكون المراد بالكافرين الكافرين بالسّاعة (وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا يَوْمَ تَقْلُبُ (متعلق بقوله لا يجدون او يقولون.

(وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ عَلَى
 ﷺ (وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا) و قرىء ساداتنا على جمع
 الجمع (وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا) قرىء الرّسول والسبيل بالالف و
 اجراء الوصل على حال الوقف.

رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ لِضَلَالِهِمْ و اضلالهم ايانا
 (وَالْعَنُومُ لَعْنًا كَبِيرًا) و قرىء كثيرا بالثاء المثلثة، القمى كناية عن
 آل محمد ﷺ حقهم ياليتنا اطعنا الله و اطعنا الرّسولا يعنى فى امير المؤمنين ﷺ و
 السادة و الكبراء هما اول من بدأ بظلمهم و غصبهم فأضلّونا السبيل اى طريق الجنة
 و السبيل امير المؤمنين ﷺ.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَىٰ
 فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا) فى حقّه و آذوه، و كان مناسب المقام من حمل
 على ﷺ و على ﷺ و فاطمة ﷺ ان يكون المعنى لا تكونوا فى ايداء الرّسول
 على ﷺ كالذين آذوا موسى.

(وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا) و ذلك ان موسى كان حييا لا يغتسل الا
 فى موضع لا يراه احد فقال بعض انه عتّين.

و قال بعض: انه ليس له مال للرجال، و قال بعض: ان به عيبا اما برص او
 اذرة^(١) فذهب مرّة يغتسل و وضع ثوبه على حجر فمرّ موسى ﷺ فرآه بنو
 اسرائيل عريانا كأحسن الرجال فبرّاه الله ممّا قالوا.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا)

لَمَّا نَهَى الْمُؤْمِنِينَ عَنِ إِذَاءِ الرَّسُولِ ﷺ بِالنِّسْبَةِ مَا لَا يَلِيقُ بِهِ إِلَيْهِ مِنْ أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَجْعَلَ ابْنَ عَمِّهِ أَمِيرًا عَلَيْنَا.

عَلَى ﷺ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَوْ أَمْثَالِ ذَلِكَ أَرَادَ أَنْ يَأْمُرَهُمْ بِأَنْ يَقُولُوا قَوْلًا صَدَقًا لَا شُوبَ بَطْلَانٍ فِيهِ وَلَا يَتَوَلَّدُ مِنْهُ شَيْئٌ عَلَى الْقَائِلِ أَوْ الْمَقُولِ فِيهِ أَوْ أَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَكُونُ فِيهِ إِذَى أَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

(يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ) الَّتِي تَعْمَلُونَهَا إِنْ كَانَ فِيهَا خَللٌ وَ فِسَادٌ يَعْنِي أَنَّ اللِّسَانَ رَئِيسَ سَائِرِ الْأَعْضَاءِ فَانْصَلِحْ مَا يَجْرِي عَلَيْهِ يَصْلِحْ اللَّهُ جَمِيعَ أَعْمَالِ الْأَعْضَاءِ.

الصَّادِقُ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لِعَبَادِ بْنِ كَثِيرٍ الصَّوْفِيِّ الْبَصْرِيِّ: وَيْحَكَ، يَا عَبَّادُ غَزَّكَ إِنْ عَفَّ بَطْنُكَ وَ فَرَجَكَ؟! إِنْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يَصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ، أَعْلَمَ، أَنَّهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْكَ شَيْئًا حَتَّى تَقُولَ قَوْلًا عَدْلًا، وَ هَذَا الْخَبْرُ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ أَهْلَ الْعِلْمِ وَ الْعِرْفَانَ إِذَا لَمْ يَكُونُوا مُجَازِينَ فِي الْقَوْلِ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَقُولُوا حَقًّا فَإِنَّ أَصْلَ سَدَادِ الْقَوْلِ بَأَنْ يَكُونَ بَازِنٌ مِنَ اللَّهِ، وَ لَا سِيَّمًا إِذَا كَانَ فِيهَا يَتَعَلَّقُ بِدِينِ اللَّهِ، وَ إِذَا أُجِيزُوا لَا يَنْبَغِي أَنْ يَقُولُوا إِلَّا مَا عِلْمُوهُ وَ عَرَفُوهُ أَنَّهُ حَقٌّ، فَالْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ تَشَبَّهَ بِأَهْلِ الْحَقِّ مِنَ الصَّوْفِيَّةِ وَ الْعُلَمَاءِ! فَيَجْرِي عَلَى لِسَانِهِ كُلُّ مَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِهِ مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ وَ إِجَازَةٍ مِنَ اللَّهِ فِي الْقَوْلِ.

(وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا) يَعْنِي عَلَى ﷺ كَمَا فِي الْأَخْبَارِ (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفقنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) الْمُرَادُ بِالْأَمَانَةِ كَمَا أَشِيرُ إِلَيْهِ فِي

سورتى النساء و المؤمنون و غيرهما و فى هذه السورة قبيل هذا اللطيفة السيارة الانسانية التى لم يكن فى خزانه الحق تعالى شأنه جوها بهى و امثل منها، فأخرجها من خزانتها الغيبية و عرضها على سماوات العقول و النفوس و سماوات الافلاك الطبيعية بان امرها عليها ثم عرضها على اراضى العناصر ثم على جبال المواليد فأبى الكل من حملها لما لم يكن لها بأهل.

لان هذه الجوهره بذاتها كانت تقتضى محلاً مأمناً عليه حفظاً كثيرة لكثرة سراقها و حسادها و مستعداً للخروج من التقييد و الحدود و الوصول الى عالم الاطلاق، و كل تلك المذكورات اما لم يكن مستعداً للخروج من الحدود او لم يكن مستعداً او لا مأمناً و لا عليه حفظاً، فأشفق كل منها عليها و من فئاتها و هلاكها و تضرع على الله ان يعفيه منها، ثم عرضها على المولود الاخير و غاية الكل و نهاية الجميع فوجده اهلاً لحمله، و نظر الانسان الى استعداده و قوة الخروج عن الحدود فاشتاق اليها و تقبلها و سأل الحفاظ و معاونين من سنخ الجنة و الشياطين و سأل الحفاظ من سنخ الاناسى فأعطاه الله ذلك.

و بهذا البيان للامانة يجتمع المختلفات من الاخبار و يتوافق المتخالفات منها؛ فقد فسرت فيها بمطلق التكليف، و بالصلوة، و بالمحمد، و بتمنى منزلتهم، و بمطلق الامانة، و بولاية على بن ابي طالب عليه السلام، و بشهادة حسين بن على عليه السلام، و بالخلافة المغصوبة، و باختلاف التفاسير فى آدم عليه السلام و غاصبى الخلافة و مطلق الانسان و هكذا الظلوم و الجهول، فمن اراد الاطلاع على اختلاف الاخبار فليرجع الى كتب التفسير و الاخبار.

(لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ) تعليل لعرض الامانة او لحملها الانسان كما ان قوله: انا عرضنا الامانة كان تعليلاً لقوله اتقوا الله و قولوا قولاً سديداً او لقوله يصلح لكم و يغفر

ذنوبكم كأنه قال: اتَّقوا سخط الله و عذابه لأننا لم نعرض الامانة على السَّمَاوَاتِ و الارضِ الَّا لتميِّز المنافق و المشرك عن المؤمن و الَّا لعذاب المنافق و ثواب المؤمن او يصلح لكم اعمالكم و يغفر لكم ذنوبكم لأننا لم نعرض الامانة الَّا لذلك، و تقديم عذاب المنافق و نسبة العذاب الى الله لكون لمحمد ﷺ عن طاعة المنافقين.

و نقل عنهم ان سورة الاحزاب فضحت نساء قريش من العرب و كانت اطول من سورة البقرة و لكن نقصوها و حرّفوها فادى تعالى شأنه عذاب المنافقين كأنه هو الغاية، و نسب العذاب الى نفسه لذلك، و لان يختم السورة بثواب المؤمنين و رحمتهم.

(وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) فالغاية بالذات ليست الّا مغفرة الله و رحمته للمؤمنين فهو استدراك لما يتوهم من كون الغاية بالذات هو عذاب المنافقين او عذابهم و رحمة المؤمنين.

فهرستهای پنجگانه

فهرست اعلام

فهرست ترجمه‌ی اخبار

فهرست اخبار متن

فهرست ابیات

فهرست منابع

فهرست اعلام

موسی عليه السلام، ۶، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۵، ۴۶، ۵۰،
 ۵۱، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱،
 ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۵۵، ۴۱۵، ۵۱۸، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹،
 ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸،
 ۵۸۹، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۷۶۴

موسی، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶،
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،
 ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۳،
 ۲۵۳، ۲۵۵، ۳۶۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۵۴، ۵۰۶، ۵۰۷،
 ۵۱۰، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۰،
 ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۸۵، ۷۱۲، ۷۱۳

محمد صلی الله علیه و آله، ۵۷، ۸۰، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۷،
 ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲،
 ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۹۱، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۸، ۴۳۹،
 ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲،
 ۵۰۴، ۵۱۴، ۵۲۱، ۵۳۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۷، ۵۶۲، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱،
 ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۲، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۲۱، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۹، ۶۸۰، ۶۹۰، ۷۰۱، ۷۱۹،
 ۷۵۹

صافی، ۱۲۴، ۱۵۸، ۱۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۳۶،
 ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۲،
 ۳۹۵، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۴۴، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۹

٧٥٩، ٥١٢، ٥١١، ٥٠٣، ٥٠٠، ٤٩٥، ٤٩٠، ٤٨٩، ٤٨٨، ٤٨٥، ٤٨١

اشخاص

آصف بن برخیا، ٨٠

آصف بن برخیا، ٧٩

اباطالب (ع)، ٧١٧

ابراهیم، ٤٥٢

ابن باعور، ٦٨٤

ابوسفیان، ٤٣٦، ٤٨١

ابوطالب، ١٨٧، ١٨٩، ٥٩٤

ابوطالب (ع)، ٧١٧

ابی الاعور السلمي، ٧١٥

ابی الأعور، ٤٢٠

ابی سفیان، ٤٨٠، ٧١٥

ابی سفیان عكرمة بن ابی جهل، ٤٢٠

ابی طالب، ١٧٦، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ٤٢٣، ٤٦٠، ٥٨٧، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤

ابی طالب، ٤٥٣

ابی معمر حمید بن معمر بن حبیب الفهری، ٧١٦، ٤٢١

اسطوم، ٧٩

الحارث بن عمرو، ٧٠٣

بلخیا، ٧٩

بلقیس، ٥٦، ٥٧، ٦٦، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥

٨٦، ٥٢٧، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠

جش، ٤٢٣، ٤٥١، ٤٦١، ٤٦٥، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٧

جعفر، ٤٤٣

جعفر بن ابی طالب، ٤٦٠

حارث بن عمرو، ٣٩٥

- حارثه، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۶
 حزقیل، ۱۴۴
 حمزه، ۴۴۳
 حیّ ابن اخطب، ۴۴۷
 حیّ بن اخطب، ۴۸۰
 زید، ۵۷، ۸۷، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۹، ۲۱۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۳،
 ۲۷۹، ۳۰۳، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۲۷، ۴۰۸، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۶۳،
 ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۸۳، ۶۳۵، ۶۷۱، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰،
 ۷۴۱، ۷۴۵، ۷۴۸
 زیداً، ۷۱۷، ۷۳۹، ۷۴۰
 زید بن حارثه، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۶
 سمعان، ۱۴۴، ۵۷۱
 شراحیل، ۶۶، ۵۲۷
 شرحیل، ۶۶
 شمعون، ۱۴۴، ۵۷۱
 صفی پور، ۷۹
 طعمه ابن ابی رقّ، ۴۲۰، ۷۱۵
 طلحه، ۴۸۹
 عبّاد بن کثیر صوفی بصری، ۵۱۱
 عبدالله ابی، ۴۲۰، ۷۱۵
 عبدالله بن سعد بن ابی سرح، ۴۲۰
 عبدالله بن سعد بن ابی سرح، ۷۱۵
 عبیده، ۴۴۳
 عقبه بن ابی معیط، ۴۶۲
 عکرمة بن ابی جهل، ۴۲۰، ۷۱۵
 علیّ بن ابی طالب، ۴۴۶

- قوم صالح عليه السلام، ۲۵۶
- قوم فرعون، ۱۴۰
- قوم لوط عليه السلام، ۲۵۵، ۲۵۱، ۲۵۰
- قوم هود عليه السلام، ۲۵۵
- قوم یونس، ۲۱۴
- اماکن
- حضر موت، ۹۲
- خیبر، ۴۴۷، ۴۵۱
- مدین، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۵۲۲، ۵۷۱، ۵۸۴، ۵۸۵، ۶۲۶، ۶۲۷
- مدینه، ۹۱، ۱۴۰، ۱۷۲، ۲۹۳، ۴۲۰، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۰۵
- مصر، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۲، ۲۰۶، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۸۴، ۵۸۵، ۶۴۹
- مگه، ۴۱، ۱۲۶، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۶۶، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۸۶، ۴۲۰، ۴۳۶، ۴۴۷
- یثرب، ۴۳۱، ۴۳۸
- پیامبران
- آدم عليه السلام، ۵۸، ۴۷۴، ۴۶۵، ۴۷۴، ۴۹۷، ۵۱۳
- ابراهیم، ۱۴۸، ۱۷۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۳۲۴، ۴۳۳، ۵۷۱، ۵۸۴، ۶۶۵
- ابراهیم عليه السلام، ۱۵۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۵۷۵، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶
- اسحاق، ۲۴۵، ۲۴۹، ۶۲۴
- النبی صلی الله علیه و آله، ۵۲۰، ۵۲۶، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۹۵، ۶۳۰، ۷۳۵، ۷۵۵، ۷۶۱، ۶۶۳، ۶۷۱، ۶۷۵، ۶۹۱، ۷۱۵، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۵۱، ۷۵۳، ۷۵۵

- أَيُّوبَ إِسْرَائِيلَ، ٦٨٤
- بِمُحَمَّدٍ ﷺ، ٦٣٤، ٦٤٠، ٧٠٠
- يُنُوحَ إِسْرَائِيلَ، ٦١٩
- يُيَا مِيرَ ﷺ، ١٧٥، ١٨٨، ٤١٩، ٤٨٨
- يُيَغْمِيرَ ﷺ، ٤٢٦، ٤٨١، ٤٨٥
- خَاتَمَ ﷺ، ٤٩٧
- خُضْرًا إِسْرَائِيلَ، ٧٩
- داود، ٧، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٣٦٧، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٤٠، ٦٨٤، ٦٨٧
- داوود، ٨٥
- داوود إِسْرَائِيلَ، ٣٦٢
- رسول ﷺ، ٢٦٤، ٢٦٥، ٣٣٠، ٤٤٠، ٣٥٣، ٤٢٩، ٤٢٧، ٤٦٦، ٤٨١، ٤٨٦، ٥١٠، ٥٠٢
- رسول الله، ٤٢٠، ٤٨٩، ٤٩٨، ٥٠٢
- رسول الله ﷺ، ٦٤٦، ٦٩٨، ٧٠٣، ٧١٤، ٧١٥، ٧١٧، ٧١٨، ٧٢٧، ٧٢٩
- ٧٣١، ٧٣٤، ٧٣٦، ٧٣٩، ٧٤٠، ٧٤١، ٧٤٦، ٧٤٧، ٧٥١، ٧٥٢، ٧٥٣، ٧٥٤، ٧٥٧، ٧٥٨، ٧٦٠
- رسول الله ﷺ، ٧١٥، ٧١٧، ٧١٨، ٧٤٠، ٧٤٦، ٧٥٢، ٧٦١
- رسول خدا ﷺ، ٩٥، ١٣٣، ١٨٠، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٩، ١٩٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٧١
- ٢٧٤
- رسول خدا ﷺ، ١٨١، ٤٢٠، ٤٢٨، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٦١، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥
- ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨٣، ٤٨٥، ٤٨٧
- رسول خدا، ١٨٦، ١٨٧، ٢٢٢، ٢٦٤، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٩٣، ٣١٤، ٣٢١، ٣٢٥
- ٣٣٦، ٣٨٧، ٣٩٥، ٤١٧
- رسول خدا، ٢٩٣، ٤٢٤، ٤٦٢، ٤٧٧، ٤٧٩، ٥٠٣، ٥٠٤
- رسول خدا ﷺ، ٣٤٤، ٤٢٠
- رسول خدا ﷺ، ٣٧٢، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٤٤، ٤٥٣
- ٤٥٦، ٤٦٠، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨٢

- ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۱۰
 رسول خدا، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۴۲، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵،
 ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۸، ۴۹۰
 رسول خدا ﷺ، ۴۲۳، ۴۹۸
 رسول خدا ﷺ، ۴۶۰
 سلیمان، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷،
 ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۴۰
 سلیمان، ۷، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵،
 ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۱۱۹، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۵،
 ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۵۷
 سلیمان بن داود عليه السلام، ۶۰
 شعيب، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۵۳، ۲۵۴،
 ۴۵۴، ۴۵۵، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۴، ۵۸۵
 صالح عليه السلام، ۸۹، ۹۲، ۵۴۱، ۵۴۳
 صالح، ۹۱
 عيسى عليه السلام، ۱۸۷، ۵۹۳
 عيسى، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۵
 فالتبي عليه السلام، ۶۹۶
 لبراهيم، ۶۲۱، ۶۲۵
 لرسول الله عليه السلام، ۷۱۷
 لشعيب عليه السلام، ۵۷۱، ۵۷۵
 لمحمد عليه السلام، ۵۵۹، ۵۸۸، ۵۹۳، ۶۲۱، ۶۳۱
 لمحمد عليه السلام، ۷۱۹، ۷۲۵، ۷۵۸، ۷۶۶
 لوط، ۹۲، ۹۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۵۴۴، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۷
 لوط عليه السلام، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۵۴۴
 محمد، ۱۰۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۳۳۶، ۳۷۱، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۴۹، ۴۶۶

٧١٧، ٧١٦، ٦٩٠، ٦٧٨، ٥٨٨، ٥١٣، ٥١٠، ٤٩٩، ٤٩٥، ٤٩٤، ٤٩٣، ٤٩٢، ٤٨٦، ٤٦٧

٧٥٨، ٧٥٧، ٧٥٥، ٧٥٤، ٧٥٣، ٧٥٢، ٧٥١، ٧٥٠، ٧٤١، ٧٣٥، ٧٢٦، ٧٢١، ٧٢٠، ٧١٩

٧٥٩

محمد ﷺ، ٣٤٠، ٣٥٠، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٣، ٣٨٩، ٣٩٠، ٤٠٥، ٤٧٣، ٤٩٠

٦٩١، ٧٠٠، ٧١٥، ٧٢٥، ٧٢٨، ٧٥٧، ٧٥٨، ٧٥٩

محمداً ﷺ، ٧٥٢، ٧٥٧، ٧٥٨

محمدًا، ١٧٦، ٥٨٦، ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩٤، ٦١١، ٦٨٩، ٦٩٠

موسیٰ ﷺ، ٧١٣، ٧٣٣

نبیِّ ﷺ، ٥٠، ٦٥، ١٠٨، ١٧٢، ١٧٦، ١٧٧، ١٨٩، ٢٦١، ٣٤١، ٣٨١، ٤٨٠

٤٩٢، ٥٠٤، ٧١٧

نبیِّ ﷺ، ٦٣، ٥٤٧

نبیِّ ﷺ، ٣١٣، ٣٣٦، ٣٤٤، ٣٧٢، ٣٩٩، ٤٢٩، ٤٣٩، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦

٤٥٧، ٤٥٨، ٤٦٤، ٤٦٦، ٤٨٦، ٤٨٨

نبیِّ ﷺ، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٨٧

نبیِّ ﷺ، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٤

نبیِّ خدای ﷺ، ٨٥

نبیِّ شما ﷺ، ٢٢١

نوح ﷺ، ١٥٥، ٢٣٧، ٢٣٨

نوح، ٤٣١، ٤٣٣، ٤٣٥

هارون، ١٤٨، ١٦١، ١٨٠، ١٨١، ٢١١، ٢١٥، ٥٧٩، ٥٨٩، ٦٠٦، ٦٠٨

یعقوب، ١٤٠، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٤٩، ٥٦٨، ٦٢٤

یونس ﷺ، ٢١٤، ٢١٥، ٦٠٨

پیشوایان معصوم

آل محمد ﷺ، ١٧، ١٧٥، ٢٠٤، ٤٤٤، ٤٨٦، ٤٩٥، ٥٠٩، ٧٦٣

آل محمد، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٤، ٥٠٩، ٥١٣، ٧٢٨، ٧٥٣، ٧٥٤

آل محمد، ٧٥٤

- ائمه علیهم السلام، ۴۲۷، ۴۵۶
 ابو عبدالله علیه السلام، ۴۹۹
 ابی عبدالله علیه السلام، ۴۹۸
 اصحاب کسا، ۴۵۵، ۴۵۶
 الامام الغائب، ۶۹۶
 الباقر علیه السلام، ۶۰۸، ۶۲۰، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۹۶، ۶۷۱، ۶۹۶، ۷۱۰، ۷۳۹، ۷۴۶،
 ۷۴۹، ۷۵۰
 الحسن علیه السلام، ۷۳۴
 الحسين علیه السلام، ۵۹۴، ۶۴۴
 الحسين علیه السلام، ۷۲۲، ۷۳۴
 الرضا علیه السلام، ۲۷۱، ۳۲۱، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۲۵، ۶۳۵، ۶۷۹، ۶۸۳، ۶۸۹
 الرضا علیه السلام، ۵۸۸، ۶۶۳، ۷۴۰، ۷۵۹
 السجاد علیه السلام، ۶۱۱
 الصادق علیه السلام، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۴۹، ۵۵۷، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۹۰، ۶۰۴، ۷۱۰،
 ۷۱۷
 الصادق علیه السلام، ۶۴۰، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۸۶، ۶۸۸،
 ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۴، ۷۰۳، ۷۰۹
 الصادق، ۷۱۶، ۷۲۰، ۷۲۸، ۷۳۴، ۷۴۲، ۷۴۷، ۷۵۱
 القائم علیه السلام، ۶۴۸، ۷۰۳، ۷۱۴، ۷۶۲
 کاظم علیه السلام، ۶۵۶، ۶۸۸، ۶۹۶
 امام باقر علیه السلام، ۲۱۴، ۲۳۷، ۳۳۶، ۴۶۴، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۵
 امام باقر، ۲۱۵، ۳۸۱، ۴۱۱
 امام باقر علیه السلام، ۳۴۰
 امام جعفر صادق علیه السلام، ۴۱۰
 امام جواد علیه السلام، ۵۸
 امام حسین علیه السلام، ۲۸۷، ۴۳۰

- امام رضا عليه السلام، ٢٥٠، ٣٥١، ٣٥٩، ٤٦٥، ٤٦٦، ٣٧٠، ٥٠١
- امام سجّاد عليه السلام، ٢٢١، ٤٦٣
- امام صادق عليه السلام، ٦٠، ٦٢، ١٠١، ١٠٤، ١٢٠، ١٥٤، ١٥٨، ١٦٩، ١٨٣، ٢٠٧، ٣٩٤، ٢٨٠
- امام صادق عليه السلام، ٦٠، ٣٢١، ٣٣٦، ٣٤٠، ٣٤٤، ٣٦٤، ٤١١، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٧
- ٤٤٤، ٤٥٦، ٤٦٥، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٨٠، ٤٨٨، ٥١١
- امام صادق عليه السلام، ٣٦٧، ٣٧٣، ٣٧٨
- امام صادق و باقر عليهما السلام، ٣٧٥
- امام كاظم عليه السلام، ١٨٢، ١٨٧، ٣٦٨، ٣٨١
- امير المؤمنين عليه السلام، ٢٤، ١٠٧، ١١٩، ١٢٠، ١٨٨، ١٨٩، ٢٢١، ٥٠٩، ٥٥٢، ٥٥٧، ٥٩٤، ٥٩٥، ٦١١، ٧٦٣
- امير المؤمنين، ١٠٨، ٥٥٢، ٦٩٠
- امير المؤمنين، ١٨٨، ٣٧١، ٤١١، ٧١٠
- امير المؤمنين عليه السلام، ٦٧٢
- اهل بيت، ٤٥٠، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧
- اهل بيت عليهم السلام، ٤٦٤
- بعلي عليه السلام، ٦٣٤
- بعلي عليه السلام، ٦٦٩
- بعلي عليه السلام، ٦٩٧
- بعلي بن ابي طالب عليه السلام، ٧٣٠
- جعفر بن محمد عليه السلام، ٣٧١، ٦٩٠
- حسن، ٤٥٦
- حسين عليه السلام، ١٨٨، ٢٨٧، ٤٣٠، ٥١٣
- حسين، ٤٥٦
- حسين بن علي عليهما السلام، ٧٦٦
- حضرت صادق عليه السلام، ٧، ٣٤١

- علیؑ، ۱۳، ۱۵، ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۱۰۷، ۱۲۰، ۷۶۰، ۷۶۴
 علیؑ، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۶۱، ۲۶۳،
 ۲۷۰، ۲۸۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۷۱، ۴۲۲، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۵،
 ۴۷۳، ۴۹۴، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۶۱، ۵۷۲، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۱۲، ۶۳۰،
 ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۹
 علیؑ، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۵۱، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۴، ۳۹۱، ۴۱۳، ۴۱۴،
 ۶۷۷، ۶۹۰، ۷۰۱، ۷۱۲
 علی، ۴۴۴، ۴۵۶
 علیؑ، ۵۰۹، ۵۱۳، ۶۹۰، ۷۳۱، ۷۵۵، ۷۶۰، ۴۴۷۶۳
 علیؑ، ۶۹۱، ۷۱۲، ۷۲۸، ۷۳۳، ۷۳۹، ۷۴۰
 علیؑ، ۷۱۶، ۷۲۹، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۴۴، ۷۶۱
 علیؑ، ۵۵۱، ۶۳۵، ۶۷۹، ۷۶۰، ۷۶۱
 علیؑ، ۶۶۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۷
 علی بن ابی طالبؑ، ۱۷۶
 علی بن ابی طالبؑ، ۵۱۳، ۷۶۶
 علی بن ابی طالبؑ، ۷۳۲
 علی بن محمدؑ، ۳۷۱، ۶۹۰
 علی بن موسی الرضاؑ، ۲۷۱
 فاطمهؑ، ۴۵۶، ۵۰۲
 فاطمه، ۴۶۵، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۰
 فاطمه زهرا، ۴۷۰
 فاطمةؑ، ۵۹۴، ۷۴۰، ۷۶۱، ۷۶۳
 فعلیؑ، ۷۳۲
 قائم، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۶، ۴۱۷، ۶۱۵
 قائمؑ، ۵۰۷، ۵۰۸
 قائم آل محمد ﷺ، ۱۰۴

قائم (عج)، ١١٨، ١١٩، ١٣٤، ٢٩٦

لعلیؑ، ٦٠٣

لعلیؑ، ٦٦٣، ٦٧٠

محمد، ٤٩٣، ٧٢٨، ٧٥٤

خلفا

ابی بکر، ٤٥٥

ابی بکر، ٤٨٠، ٤٨٩

عمر بن الخطاب، ٧١٥

عمر بن خطاب، ٤٢٠

زنان

اسماء، ٤٥٩، ٤٦٠

امّ حبیبہ دختر ابوسفیان، ٤٨١

امّ سلمه، ٤٥٢، ٤٥٦، ٤٨٠، ٤٨١

امّ سلمه، ٤٨١

امّ سلمة، ٧٤٧

امّ شریک، ٤٨٠

امّ عبداللہ، ٤٨٠

امّ کلثوم، ٤٦٢

امّ کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط، ٧٣٨

بزینب بنت جحش، ٧٥١

جویریہ، ٤٨١

جویریہ دختر حارث، ٤٨٠

حفصه، ٤٥١، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١

خدیجه، ٤٢٣، ٤٨٠، ٤٨١

خدیجةؑ، ٧١٧

خدیجة، ٧٤٧

- خدیجه بنت خویلد، ۷۴۷
 خوله دختر حکیم سلمی، ۴۸۰
 خوله دختر حکیم، ۴۸۰
 رمله دختر ابی سفیان، ۴۸۰
 ریحانه ی خندقیه، ۴۸۰
 زینب، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۷،
 ۴۸۸، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۳۱، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۷، ۷۵۱
 زینب بنت جحش، ۴۵۱، ۴۶۵
 زینب دختر حزیمه، ۴۸۰
 زینب دختر حزیمه بن الحارث، ۴۸۰
 زینب دختر عمیس، ۴۸۰
 سوده، ۴۸۰، ۴۸۱
 سوده بنت زمعه، ۷۴۷
 شنباء، ۴۸۰
 صفورا، ۴۵۴، ۴۵۵
 صقیه، ۴۸۱
 صقیه دختر حی بن اخطب، ۴۸۰
 عایشه، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۸۰
 عمره، ۴۸۰
 ماریه ی قبطیه، ۴۸۰
 میمونه، ۴۸۱
 میمونه دختر حارث، ۴۸۰، ۴۸۱
 میمونه دختر حارث، ۴۸۰
 هاجر، ۴۷۳
 هند دختر ابی امیه، ۴۸۰
 شاعران

حافظ، ٤٩٧

مولوی، ١، ٥٠٠

طواغیت

الشيطان، ١٤٢، ٥٦٠، ٥٦٩، ٦٠٤، ٦١٨، ٦٢٨، ٦٨٦، ٦٨٩، ٧٠٢

الشَّيْطَانُ، ٥٣، ٦٦، ١٢٩، ٢٥٣، ٢٥٤، ٣٧٦، ٣٨٢، ٦٩٦

حزقیل، ٥٧١

شيطان، ٥٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ١٢٣، ١٣١، ١٤٢، ٢٠٨، ٢٣٤، ٢٥٣

٢٥٤، ٢٥٨، ٣٢٤، ٣٦٥، ٣٧٠، ٣٧٦، ٣٩٣، ٣٩٤

عزّی، ٤٢٠

فرعون، ٤٤، ٤٥، ٤٨، ٥١، ١٢٨، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧

١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٤، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٢، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٦، ١٦٧

١٦٨، ١٧٢، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٨٦، ٥١٩، ٥٢١، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨

٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٤، ٦٢٧

لات، ٤٢٠

منات، ٤٢٠

فرشتگان

اسرافیل، ١٢٢، ٥٥٩

جبرئیل، ٧، ٧٩

جبرئیل، ٤٨٨

جبرائیل، ١٢٢، ٥٣٦، ٥٥٩

عزرائیل، ١٢٢، ٥٥٩

میکائیل، ١٢٢، ٥٥٩

قبایل

آل ابی الحقیق، ٤٥١

ازد، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٥٨، ٤٧٦، ٤٨٧، ٤٩٠

الزّوم، ٢٩٥، ٥٩٥، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٤٨، ٧٣٠

- انصار، ۴۷۸، ۴۷۹
بنوقریظه، ۷۳۰
بنی اسد، ۴۸۰
بنی اسرائیل، ۵۸، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۷۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۳۵،
۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۵، ۶۷۰، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۳
بنی اسرائیل، ۱۱۲، ۵۱۰، ۵۲۲، ۵۳۶، ۵۶۴، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۸۶، ۶۰۶
بنی العباس، ۲۹۵
بنی النظیر، ۴۳۶
بنی امیه، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
بنی غطفان، ۴۳۶، ۴۳۷
بنی قریظه، ۴۳۶، ۴۴۷
بنی قریظه، ۷۳۰
بنی نضیر، ۴۴۷
ثمود، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۲۵۳، ۲۵۴، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۶۲۶
روم، ۴۴۷
عاد، ۷۵، ۹۲، ۱۵۲، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۲۰،
۵۳۳، ۵۷۳، ۵۹۹، ۶۰۶، ۶۱۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۴۵، ۶۵۳، ۶۶۳
فارس، ۴۴۷، ۷۳۰
قریش، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۹۴، ۳۲۴، ۳۲۵، ۵۸۹، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۴۷، ۶۶۵
کتب آسمانی
تورات، ۱۱۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۱۲
قرآن، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۶۰، ۴۹۹
ملل
روم، ۱۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
فارس، ۱۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۵۹۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸
واژه‌های عرفان

- سلوك الى الله، ۴۶۰
 واژه‌های عرفان
 سالک، ۴۶۰
 سالکین، ۴۶۱، ۴۹۹
 سلوك، ۴۶۰، ۴۷۱
 شيخ، ۴۹۹، ۵۰۰
 مشايخ، ۴۹۹
 واژه‌های عرفانی
 واژه‌های عرفانی
 أسالك، ۶۶۸، ۶۹۶
 أسلوك، ۶۶۹، ۷۳۷
 سالک، ۱۰۰، ۳۳۱، ۳۸۱

فهرست ترجمه‌ی اخبار

و در خبری از نبی ﷺ آمده است: که آن نشانه‌های نه گانه عبارتند از:

۱- شرك به خدا نیاورید. ۲- اسراف نکنید. ۳- زنا نکنید. ۴- نفسی را که خداوند کشتن آن را جز به حق حرام کرده است نکشید. ۵- بی‌گناهی را پیش سلطان نبرید که او را بکشد. ۶- تمسخر و استهزا نکنید. ۷- ربا نخرید. ۸- نسبت زنا به زن محصنه (شوهردار) ندهید. ۹- روز جهاد پشت به دشمن (فرار) نکنید. و شما ای یهودیان در روز شنبه دشمنی و تجاوز بر حریم یکدیگر نکنید. ۵۰

شخصی یهودی از نبی ﷺ آیات نه گانه را پرسید، وقتی جواب را شنید دست آن حضرت را بوسید و گفت: من شهادت می‌دهم که تو نبی هستی. ... ۵۱

به امام جواد علیه السلام گفته شد: مردم درباره‌ی کوچکی سنّ و جوان بودن تو حرف می‌زنند، فرمود: خدای تعالی به داود علیه السلام وحی کرد سلیمان علیه السلام را جانشین خود کند در حالی که کودک بود و گوسفند چرانی می‌کرد؛ عبّاد بنی اسرائیل و علمایشان این مطلب را انکار کردند، خداوند به داود علیه السلام وحی کرد: عصای مردمی که سخن می‌گویند و عصای سلیمان علیه السلام را بگیر و در خانه‌ای بگذار و بر هر دو مهرهای مردم را بزن، وقتی صبح فردا فرا رسید، عصای هر کس که دارای برگ و میوه شد او جانشین است، پس داود علیه السلام مطلب را با آنان در میان گذاشت و خبر داد، گفتند: ما راضی و تسلیم گشتیم. ۵۹

از امام صادق علیه السلام آمده است که خداوند به سلیمان بن داود علیه السلام علاوه بر علم سخن گفتن با هر لغت و معرفت لغت‌ها، زبان پرنده گان چرنده گان و درنده گان عطا فرمود و سلیمان علیه السلام چنین بود که هر گاه در جنگها حاضر می‌شد به فارسی حرف می‌زد، و هر گاه با کارمندان و لشکریان و اهل مملکتش می‌نشست با زبان رومی سخن می‌گفت، و هر گاه با زنانش خلوت می‌کرد به زبان سریانی و نبطی حرف می‌زد، آنگاه که در محرابش برای مناجات با پروردگارش می‌ایستاد به عربی تکلم می‌کرد و آنگاه که برای وفود دشمنان می‌نشست به عبرانی حرف

می‌زد..... ۶۰.....

امام صادق علیه السلام از پدرش آمده‌است: خداوند به سلیمان بن داوود علیه السلام حکومت و ملك مشارق و مغارب زمین را داد، پس او هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد و مالك همه‌ی اهل دنیا از جنّ، انس، شیاطین، چرندگان، پرندگان و درندگان گشت، خداوند علم هر چیز و زبان هر چیز را به او داد، در زمان او صنعت‌های شگفت آوری و پدید آمد که مردم آنها را دیدند و همین است معنای قول خدا: [عَلَّمْنَا... تا آخر]..... ۶۰.....

در اخبار ما (بسیاری) آمده‌است که جمیع چیزهایی که به سلیمان علیه السلام داده شده بود به ائمه علیهم السلام داده شده و آنها بر سلیمان علیه السلام برتری دارند..... ۶۱.....

در تفسیر قمی آمده است: سلیمان علیه السلام بر تختش نشست و باد او را حرکت داد، پس گذرش بر وادی نمل افتاد و آن صحرائی است که در آنجا طلا و نقره می‌روید و مورچه‌ها محافظت آنجا را بر عهده دارند..... ۶۲.....

این روایت مطابق قول امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند صحرائی دارد که در آنجا طلا و نقره می‌روید و (خداوند) آنجا را با ضعیفترین خلق اش حفظ کرده‌است که عبارت از مورچه است..... ۶۲.....

به روایت نسبت داده شده که مورچه‌ی سلیمان علیه السلام مانند گرگ‌ها و سگ‌ها بوده‌است..... ۶۲.....

و از نبی صلی الله علیه و آله نقل شده که وقتی از سبا سؤال شد فرمود: سبا مردی بود عرب که ده فرزند داشت، شش نفر از آنان نیک بخت و فرهیخته و چهار نفر بد کار بودند، شهر سبا به اسم این مرد نامیده می‌شد..... ۶۶.....

و به همین معنا اشاره کرده‌است امام صادق علیه السلام که فرموده: اضطرار عین دین است..... ۱۰۱.....

از امام صادق علیه السلام آمده‌است که آیه‌ی در قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده که او به خدا سوگند مضطرّ است آنگاه که در مقام دو رکعت نماز می‌گذارد و خدای عزّوجلّ را فرا می‌خواند و خداوند دعای او را مستجاب کرده و کشف سوء می‌نماید و او را خلیفه‌ی در زمین قرار می‌دهد..... ۱۰۴.....

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام روزی از کارهایی خبر داد که هنوز نیامده و تحقق نیافته بود، پس به او عرض شد: یا امیرالمؤمنین به تو علم غیب داده شده؟ آن حضرت خندید و فرمود: ان علم غیب نیست، بلکه یاد گرفتن و تعلّم از صاحب علم است، علم غیب فقط علم ساعت و قیامت است و چیزی است که خداوند آن را علم غیب شمرده و فرموده: [انّ الله عنده... تا آخر آیه] پس خداوند سبحانه و تعالی می‌داند آنچه در رحمتهاست، مذکر است یا مؤنث، زشت یا زیبا! سخی است یا بخیل! بدبخت است یا خوشبخت! و چه کسی هیزم آتش است! یا در بهشت مرافق پیامبران است! پس این علم غیب است که جز خدا کسی آن را نمی‌داند و ماسوای این امور علمی است که خداوند به نبی خود یاد داده و نبی صلی الله علیه و آله علم آن را به من آموخته، و برای من دعا کرده است که سینه‌ام گنجایش، و جوارح و اعضايم آن را نگهدارد و پس از آنچه که بیان شد دیگر حاجت بیان اجزای حدیث نیست..... ۱۰۸.....

و از علی علیه السلام آمده است: من صاحب عصا و علامت گذار و جنبنده‌ای هستم که با مردم سخن می‌گویم..... ۱۱۹.....

و از علی علیه السلام در حدیث دیگری آمده است: با انگشتر سلیمان علیه السلام و عصای موسی علیه السلام است که انگشتر را بر صورت هر مؤمن می‌زند نقش می‌بندد: او به حقّ مؤمن است، و عصا را بر صورت هر کافر می‌گذارد و در صورت او نوشته می‌شود: او به حقّ کافر است..... ۱۱۹.....

و در خبری از امام صادق علیه السلام آمده است: منظور از آیات امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام می‌باشند، پس راوی گفت: عامّه گمان می‌کنند که مقصود از قول خدای تعالی: [و یوم نحش من کلّ أمة فوجاً] روز قیامت است..... ۱۲۰.....

پس امام علیه السلام فرمود: آیا خداوند در روز قیامت از هر ائمتی گروهی را حشر می‌کند و بقیّه را به حال خود می‌گذارد؟ نه، چنین نیست، و لکن مقصود روز رجعت است و اما آیهی قیامت عبارت است از [و حشرنا هم فلم نغادر منهم احداً]..... ۱۲۰.....

و بعضی گفته‌اند: در خبری آمده است: مقصود از آنان شهدا هستند که در آن روز فزع نمی‌کنند، و مقصود از [آمنین] کسانی هستند که مرتکب حسنه شوند، چه خدای تعالی می‌فرماید: [و هم من فزع یومئذ آمنون] چنانچه می‌آید..... ۱۲۲

و از علی علیه السلام آمده است: او از خدا جز نانی که بخورد درخواست نکرد، چون او از گیاهان زمین می‌خورد و سبزی گیاهان از زیر شکمش پیدا بود و دیده می‌شد، چون شکمش لاغر و بی‌گوشت شده بود..... ۱۵۰

از امام صادق علیه السلام آمده است: علی علیه السلام فرمود: امروز در اسلام نکاح با اجیر شدن جایز نیست، بدین گونه که بگوید: من نزد تو چنین و چنان (کار) می‌کنم به شرط آن که تو خواهر یا دخترت را به من تزویج کنی..... ۱۵۴

علی علیه السلام فرمود: این عقد حرام است، چه مهریه برای خود آن دختر است و او سزاوارتر به مهریه می‌باشد..... ۱۵۴

[فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ] در حدیثی آمده است: موسی علیه السلام پس از ده سال چوپانی کردن برای شعیب علیه السلام گفت: من باید به وطنم و نزد مادر و خانواده‌ام برگردم، چه چیزی نزد شما دارم؟ گفت: هر يك از گوسفندان من در این سال گوسفند سیاه و سفید بزاید مال تو باشد. موسی علیه السلام هر وقت می‌خواست گوسفند نر بر ماده ارسال کند به عصایش تکیه می‌داد و مقداری از پوست عصارا می‌کند و مقداری را باقی می‌گذاشت، آن را در وسط خوابگاه و چراگاه گوسفندان قرار داد و يك پارچه و پوشش دو رنگ روی آن انداخت، سپس گوسفند نر را بر آنها می‌فرستاد تا با ماده جفت‌گیری کنند، پس در آن سال گوسفندان جز دو رنگ نزا میدادند، چون یکسال کامل شد موسی علیه السلام زنش را با خود برداشت و شعیب علیه السلام از پیش خود به آنان اضافه نیز داد، پس وقتی موسی علیه السلام خواست از آنجا خارج شود به شعیب علیه السلام گفت: من يك عصا می‌خواهم که همراه من باشد، عصای پیامبران نزد شعیب علیه السلام بود و همه را به ارث برده و در يك اطاق جمع کرده بود..... ۱۵۵

پس شعیب علیه السلام گفت: داخل این خانه شو و يك عصا از بین عصاها بگیر،

موسی عَلَيْهِ السَّلَام داخل شد و عصای نوح عَلَيْهِ السَّلَام و ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به سوی موسی عَلَيْهِ السَّلَام پریدند و در دست موسی عَلَيْهِ السَّلَام قرار گرفتند، موسی عَلَيْهِ السَّلَام آن عصا را برداشت، شعیب عَلَيْهِ السَّلَام آن عصا را که دید گفت: آن را بر گردان و عصای دیگر بردار، پس موسی عَلَيْهِ السَّلَام آن عصا را برگردانید تا عصای دیگر بردارد همان عصا دوباره به سوی موسی عَلَيْهِ السَّلَام آمد، دوباره آن را برگردانید که همان عصا باز برگشت، تا سه مرتبه این عمل تکرار شد، چون شعیب عَلَيْهِ السَّلَام این قضیه را دید گفت: برو که خدای تعالی آن عصا را مخصوص تو گردانیده، موسی عَلَيْهِ السَّلَام گوسفندانش را راند و از آنجا به قصد مصر خارج شد..... ۱۵۵

وقتی به بیابانی رسید در حالی که خانواده‌ی او همراهش بود سرمای شدیدی همراه باد و تاریکی آنان را در گرفت و شب فرارسید، موسی عَلَيْهِ السَّلَام نگاه کرد آتشی پدیدار گشت، چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: [فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ... تا آخر]..... ۱۵۶

و از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده‌است: [شَاطِئُ الْوَادِ الْإِيْمَنِ] که در قرآن آمده‌است عبارت از فرات و بقعه‌ی مبارکه‌ی کربلاست..... ۱۵۸
[مِنَ الشَّجَرَةِ] بعضی گفته‌اند: آن درخت بر ساحل روئیده‌بود. ۱۵۸..

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده‌است که ائمه در کتاب خدا دو امام است، خدای تعالی فرمود: [وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا] آنان را امامانی قرار دادیم که با امر ما هدایت می‌کنند، نه با امر مردم، امر خدا را قبل از امر مردم و حکم خدا را قبل از حکم مردم مقدم می‌دارند، خدای تعالی فرمود: [وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ] این رهبران، فرمان مردم را قبل از امر خدا و حکم مردم را قبل از حکم خدا مقدم می‌دارند، و به هواهای مردم اهمیت می‌دهند و می‌گیرند برخلاف آنچه که در کتاب خدای تعالی است..... ۱۶۹

به نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده شده که فرمود: خداوند قومی و نه قرنی و نه ائمتی و نه اهل قریه‌ای را از وقتی که تورات نازل شده است در روی زمین به عذاب آسمانی عذاب نکرده به جز اهل قریه‌ای که به صورت میمون مسخ شدند..... ۱۷۲
از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده‌است: وقتی که خدای تعالی موسی بن عمران را

مبعوث نمود و او را به عنوان نجات دهنده انتخاب کرد، و دریا را برای او شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به او داد و موقعیت و جای خود را نسبت به پروردگارش دید، گفت: پروردگارا مرا به کرامتی اکرام نمودی که هیچ احدی را قبل از من به آن کرامت اکرام نکردی. پس خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که محمد ﷺ نزد من برتر از جمیع ملائکه و جمیع خلق من است؟ موسی عليه السلام گفت: پروردگارا اگر محمد ﷺ نزد تو از جمیع خلقت گرامی‌تر است آیا در آل پیامبران برتر از آل من وجود دارد؟ خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که فضل و برتری آل محمد ﷺ بر جمیع آل پیامبران مانند فضل محمد ﷺ بر جمیع مرسلین است؟ پس موسی عليه السلام گفت: اگر آل محمد ﷺ چنین است آیا در امت‌های انبیا: نزد تو برتر و افضل از امت من هست؟ که بر امت من از ابر سایه افکندی و من و سلوی بر آنان نازل کردی و دریا را شکافتی. پس خدای تعالی فرمود: ای موسی آیا ندانستی که فضل و برتری امت محمد ﷺ بر جمیع امت‌ها مانند فضل محمد ﷺ بر جمیع خلق من است؟ موسی عليه السلام گفت: پروردگارا کاش من آنان را می‌دیدم، خدای تعالی به او وحی کرد: یا موسی و امت محمد ﷺ را هرگز نخواهی دید، چون وقت ظهور آنان نیست، ولیکن در آینده آنان را در بهشت خواهی دید، در بهشت‌های عدن و فردوس در حضور محمد ﷺ می‌بینی که در نعمت‌های بهشتی می‌چرخند و در خیرات بهشت خوشحال می‌شوند، آیا دوست داری کلام آنان را به تو بشنوانم؟ موسی عليه السلام گفت: بلی الهی. خدای متعال فرمود: در محضر من بایست و کمرت را ببند و مانند عبد ذلیل که در جلو پادشان بزرگ می‌ایستد بایست، پس موسی عليه السلام چنین کرد. آنوقت پروردگار عزوجل ندا کرد: ای امت محمد ﷺ، همه‌ی آنان جواب دادند در حالی که در اصلاب پدران و در ارحام مادرانشان بودند و گفتند: [لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد و النعمة و الملك لك لا شريك لك]. [..... ۱۷۶

نبی ﷺ فرمود: خدای تعالی این اجابت را شعار حج کننده‌ها قرار داد، سپس پروردگار عزوجل ندا کرد: ای امت محمد ﷺ حکم من بر شما چنین است که رحمتم بر غضبم پیشی گرفته و عفو من قبل از عقاب من است، و من دعای شما

را اجابت کردم قبل از آن که دعا کنید و به شما عطا نمودم قبل از آن که درخواست نمایید و هر کس مرا ملاقات کند با شهادت لا اله الا الله وحده لا شریک له و أنّ محمداً عبده و رسوله و محمد در اقوالش صادق و در کارهایش محقق است و علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی او پس از او و ولی اوست و طاعت او لازم است، همان طور که طاعت محمد صلی الله علیه و آله لازم است و اولیای خدا که طاهر و مطهر انتخاب شده‌اند دارای عجایب آیات خدا و دلایل حجّت‌های او بعد از علی و محمد صلی الله علیه و آله هستند اولیا او بوده و مرا چنین ملاقات کند او را داخل بهشت خود می‌کنم اگرچه گناهانش مانند کف دریا باشد. ۱۷۷

نبی صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خداوند محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید فرمود: ای محمد تو در جانب طور نبودی که امت تو را به این کرامت ندا کردیم، سپس خدای تعالی به محمد گفت: بگو: حمد می‌کنم خدای را که پروردگار عالمیان است بر این فضیلتی که مخصوص من گردانیده و خداوند به امت محمد فرمود: بگوئید: حمد خدایی را که پروردگار عالمیان است بر این فضیلت‌ها و برتری‌ها که ما را به آنان مخصوص گردانیده است. ۱۷۷

از امام کاظم علیه السلام در این آیه آمده است: یعنی کسی که دینش را با رأی خودش و بدون امامی از ائمه هدی بر گرفته باشد. ۱۸۳

و از امام صادق علیه السلام مثل این روایت وارد شده است. ۱۸۳

در کتابهای معتبر از امام کاظم علیه السلام سؤال شد: آیا رسول خدا در مقابل حجّت و دلیل ابی طالب مغلوب بود؟ فرمود: نه، ولیکن او امانت‌دار وصایا بود که آنان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد، گفته شد: وصایا را به رسول خدا داد بنابر آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله مغلوب اوست، پس امام فرمود: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله مغلوب ابی طالب بود وصیّت را به او نمی‌داد، گفته شد: پس حال ابی طالب چگونه بود؟ فرمود: او به پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه که آورده بود اقرار کرده و وصایا را به او داد و همان روز از دنیا رفت. ۱۸۸

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در آستانه‌ی در نشسته بود و مردم دور او جمع شده بودند که مردی بلند شده و به او گفت: یا امیر المؤمنین تو

در جایی هستی که خداوند تو را به آنجا فرود آورده است در حالی که پدر تو در آتش معذب است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ساکت باش، خدا دهانت را بشکند، قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برای نبوت مبعوث کرد اگر پدرم در مورد هر گناهکاری روی زمین شفاعت کند خداوند شفاعت او را قبول می‌کند، آیا پدر من معذب با آتش است در حالی که پسرش قسیم آتش است؟، سپس فرمود: سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث نمود، نور ابی طالب در روز قیامت همه‌ی انوار خلق را خاموش می‌کند جز پنج نور، نور محمد و نور من و نور فاطمه، و نور حسن و نور حسین و دیگر ائمه علیهم السلام که از حسین علیه السلام به دنیا آمده‌اند، زیرا که نور ابی طالب از نور ماست که خداوند دو هزار سال قبل از خلقت آدم آن را خلق کرده است. ۱۸۹

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که آیه درباره‌ی قریش نازل شده و آن هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به اسلام و به هجرت فرا خواند و از نبی صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست من به این امر دعوت می‌کنم سفید و سیاه را و کسانی را که بر قلّه‌ی کوهها و امواج دریاها هستند و دعوت می‌کنم به این امر فارس و روم را. ۱۸۹

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: فساد ظاهر ناشی از فساد باطن است و هر کس باطن خویش را اصلاح نماید خداوند ظاهر و آشکار او را اصلاح خواهد کرد، هر کس در سرّ و خفا خیانت کند خداوند ستر و پوشش او را در ظاهر و آشکار از بین می‌برد. و بزرگترین فسادها آن است که بنده به غفلت از خدا راضی باشد، این فساد از طول آرزو، حرص، آز و تکبر پدید می‌آید؛ چنانچه خدای تعالی در داستان قارون در قول خدای تعالی: [ولا تبغ الفساد فی الأرض إنّ الله لا یحبّ المفسدین] خبر داده است. ۲۰۷

روایت شده که موسی علیه السلام با برادرش هارون و فرزندان با قارون مباحله کرد و در نتیجه قارون و خانواده و مال او و کسانی از قومش که او را یاری کردند، همه را زمین فروبرد. ۲۱۱

از امام باقر علیه السلام آمده است: وقتی قوم یونس او را آزار دادند... تا آنجا که

فرمود: خودش را به دریا انداخت و ماهی او را فرو برد، و دریا‌های هفت‌گانه را طواف نمود تا به دریای جوشان و خروشان رسید که در آنجا قارون معذب بود، پس قارون در آنجا صدایی شنید و علت صدارا از ملائکه پرسید. ملائکه به او خبر داد که او یونس علیه السلام است و خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرده‌است، قارون گفت آیا اجازه می‌دهی من با او سخن بگویم؟ ملائکه اجازه داد، پس قارون از یونس علیه السلام حال موسی علیه السلام را پرسید که یونس علیه السلام خبر داد موسی علیه السلام فوت کرد سپس از هارون پرسید یونس علیه السلام گفت: او هم مرده‌است، قارون گریه کرد و بی‌تابی شدیدی نمود و از خواهر هارون کلثوم که نامزدش بود سؤال کرد. یونس علیه السلام به او خبر داد که او هم مرده است، قارون گریه کرد و بی‌تابی شدیدی نمود، امام باقر فرمود: خداوند به ملائکه موکل او وحی کرد که عذاب را بقیه ایام دنیا از او بردارد، زیرا قارون بر فامیل و خویشان رقیق القلب بود و همین رقت موجب نجات او شد..... ۲۱۵.....

و در خبری آمده‌است: نهی شده‌است که مرد در راه رفتن تکبر نماید، هر کس لباس بپوشد و در آن لباس تکبر ورزد خداوند او را به قعر جهنم فرو می‌برد و همنشین قارون می‌شود، زیرا او اوّل کسی است که تکبر کرد و خداوند او و خانه‌اش را به زمین فرو برد..... ۲۱۵.....

از امام سجّاد علیه السلام آمده‌است که فرمود: نبیّ شما صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام به سوی شما باز می‌گردند..... ۲۲۱.....

از امام باقر علیه السلام آمده‌است: نوح علیه السلام مردم را به صورت پنهان و آشکار به خدا دعوت می‌کرد، ولی وقتی امتناع و سرکشی کردند، گفت: پروردگارا من مغلوب هستم مرا یاری فرما..... ۲۳۸.....

از امام رضا علیه السلام آمده‌است: آنان در مجالس خود باد رها می‌کردند بدون آن که شرم و حیا داشته باشند..... ۲۵۰.....

از نبیّ صلی الله علیه و آله آمده‌است که او این آیه را خواند و فرمود: عالم‌کسی است که آنچه از جانب خدا بر عهده دارد ادا کند و به طاعت او عمل نماید و از سخط او اجتناب کند..... ۲۶۱.....

و روایت شده است: جوانی از انصار همه‌ی نمازها را با رسول خدا ﷺ می‌خواند و مرتکب فاحشه‌ها نیز می‌شد، آنگاه که این مطلب برای رسول خدا وصف شد، فرمود: بالاخره روزی نمازش او را از ارتکاب فواحش نهی می‌کند و چیزی نگذشت که او توبه کرد. ۲۶۴

از مولا و مقتدای ما علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است: او یعنی رسول خدا یتیم فقیر چوپان و اجیر بود، که نوشتن یاد نگرفته بود، نزد معلمی نرفته بود، در عین حال قرآنی آورد تمام داستان‌های انبیاء علیهم السلام و اخبار آنان بدون کم و زیاد در آن بود، و هم چنین اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت در آن موجود بود. ۲۷۱

روایت شده که گروهی از مسلمانان صحیفه‌ای خدمت رسول خدا ﷺ آوردند که در آن بعضی از چیزهایی که یهود می‌گفتند نوشته بود، پس رسول خدا ﷺ فرمود: در گمراهی قومی همین بس که از چیزی که پیامبرشان آورده روی بگردانند و به چیزی که غیر پیامبرشان آورده است، روی آورند؟ پس این آیه نازل شد. ۲۷۵

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: هر گاه در زمینی خداوند نافرمانی و عصیان شد و تو در آن زمین بودی از آنجا به زمین دیگر خارج شو. ۲۸۱

در خبر دیگری است: رسول خدا بعد از اینکه به مدینه مهاجرت کرد و رسالتش را ظاهر نمود نامه‌ای به ملک روم و نامه‌ای به پادشاه فارس نوشت، پس پادشاه روم به نامه‌ی رسول خدا ﷺ احترام گذاشت و آورنده‌ی نامه را نیز احترام کرد، ولی پادشاه فارس به نامه‌ی رسول خدا ﷺ و آورنده‌اش اهانت کرد، و بین روم و فارس جنگ بود، و هنگامی که فارس بر روم غلبه کرد مسلمین ناراحت شدند، چون پادشاه روم را دوست می‌داشتند و از پادشاه فارس بغض و کینه بدل داشتند، پس آیه نازل شد که روم مغلوب شد، یعنی فارس بر روم در نزدیکترین زمین غلبه کرده و آن سرزمین شامات و حومه آن بود، ولی فارس بعد از غلبه شان بر روم مغلوب واقع می‌شوند، یعنی مسلمانان بر آنان غلبه خواهند کرد. ۲۹۴

و از اهل بیت علیهم السلام روایت شده که گروهی به قریش نسبت داده می‌شوند در حالیکه در نسبت حقیقی از قریش نیستند و این مطلب را جز معدن نبوت و ورثه‌ی علم رسالت کسی نمی‌داند و اینان مانند بنی امیه که از قریش نیستند و اصل آنان از روم است و تأویل آیه‌ی [الم غلبت الروم] درباره‌ی آنانست، و معنای آن آیه این است که آنان بر ملک و خلافت غالب می‌شوند، و طولی نمی‌کشد که بنی العباس بر آنان غالب می‌شوند..... ۲۹۵

و در خبر دیگری آمده‌است: مؤمنین با قیام قائم (عج) در قبرهایشان خوشحال می‌شوند..... ۲۹۶

و از امام کاظم علیه السلام بیانی در يك وجه از وجوه آیه در قول خدا: [یحیی الارض بعد موتها] وارد شده است که فرمود: چنین نیست که خداوند زمین را با باران زنده کند و لیکن خداوند مردانی را می‌فرستد که عدالت را زنده می‌کنند، پس زنده شدن زمین جهت احیای عدل و اقامه‌ی حدّ مفیدتر و نافع‌تر از باران چهل روز است..... ۳۰۸

و چنانچه از نبی صلی الله علیه و آله رسیده است: تحیر و سرگردانی وی سبب می‌شود که طالب کسی باشد که راه وصول به دارالعلم و معدن نور را به او بیاموزد..... ۳۱۳

و از امام صادق علیه السلام روایت شده: امام هرگاه مردی را ببیند او را می‌شناسد و رنگ او را می‌شناسد، و اگر سخن او را از پشت دیوار بشنود او را می‌شناسد، و می‌فهمد که آن چه چیز است. خدای تعالی می‌گوید: [و من آیاته خلق السموات و الارض... تا آخر] فرمود: آنان علما هستند..... ۳۱۶

از امام صادق علیه السلام آمده است: [و لله المثل الأعلى] برای خدا است مثل اعلی که چیزی شبیه او نیست، و به وصف و وهم نیاید، پس آن مثل اعلی است، یا مقصود این است که برای خداوند در آسمانها مشابه اعلی است، مانند ارباب انواع و عقول، و در زمین مانند انبیا و اولیا..... ۳۲۱

از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو مثل اعلی هستی و در خبر دیگری است: ما کلمه تقوی و سبیل هدایت و مثل

اعلی هستیم..... ۳۲۱.....

از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمود: ربا دو نوع است: ربایی که خورده شود و ربایی که خورده نشود، اما ربای جایز هدیه‌ی تو به شخص است تا به ثواب برتر و بالاتر از آن برسی، پس این ربایی است که خورده می‌شود و آن قول خدای تعالی است: [و ما آتیتم من ربا... تا آخر] و اما ربایی که خورده نمی‌شود آن است که خداوند از آن نهی کرده و وعده آتش بر آن داده است..... ۳۳۶.....

و از امام باقر علیه السلام آمده است: ربا آن است که شخص چیزی ببخشد، یا هدیه بدهد تا به ثواب بیشتر از آن برسد، که در آن نه اجراست و نه گناه... ۳۳۶.....

امام صادق علیه السلام فرمود: زندگی حیوانات دریایی به وسیله باران است، و هرگاه باران ایستاد فساد در خشکی و دریا ظاهر می‌شود، و آن هنگامی است که گناهان و معاصی زیاد شود..... ۳۴۰.....

و امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند این همان وقتی است که انصار گفتند از ما امیری باشد و از شما امیری..... ۳۴۰.....

لذا حضرت صادق علیه السلام فرمود: عمل صالح، صاحبش را به بهشت پیش می‌برد و برای او خدمتگزار تهیّه می‌کند، چنانچه از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: هیچ مرد مسلمانی نیست که از ناموس برادرش دفاع کند مگر آنکه بر خدا حتم و واجب شود که آتش جهنّم را در روز قیامت از او بردارد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: [و کان حقاً علینا نصر المؤمنین]..... ۳۴۴.....

و از امام صادق علیه السلام آمده است: در یاری مؤمن همین بس است که ببیند دشمنش گناه می‌کند..... ۳۴۴.....

از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: آسمانها ستون دارند ولی شما آنرا نمی‌بینید..... ۳۵۹.....

و در خبری آمده است: شکر هر نعمتی به این است که خداوند بر آن ستوده شود اگرچه بزرگ نبوده باشد..... ۳۶۳.....

و در خبر دیگری است: اگر در نعمتی که خداوند به او داده است حقی باشد با شکر نعمت آن حق را ادا کرده است..... ۳۶۴.....

و در خبر دیگری است: کسی که خداوند به او نعمتی بدهد و آن نعمت را با قلبش بشناسد و بفهمد که شکر آن نعمت را ادا کرده است..... ۳۶۴

و در خبر دیگری است: خدای تعالی به موسی وحی کرد: ای موسی مرا شکر کن و حق شکر مرا ادا کن، پس موسی گفت: پروردگارا چگونه حق شکر را ادا کنم و هیچ شکری نیست که من با آن تو را شکر گزار باشم مگر آنکه تو با آن شکر به من نعمت دادی؟ خدای تعالی فرمود: ای موسی الان تو شکر مرا نمودی حال که فهمیدی این شکر کردن تو نیز از جانب من است..... ۳۶۴

از امام صادق (ع) روایت شده که از لقمان و حکمتش که خدای تعالی در قرآن ذکر نموده است سؤال شد پس فرمود: آگاه باشید، به خدا سوگند به لقمان از جهت حسب و نسب و مال و اهل و جسم و جمال حکمت داده نشد و لیکن او مردی بود در امر خدا قوی و نیرومند، در دین و راه خدا امانت دار، او ساکت بود، بسیار ساکت، نگاهش عمیق، فکرش طولانی، نظرش تیز، چیزهای عبرت‌انگیز او را بی نیاز می‌کرد، هیچوقت روز نخوابید، هیچ کس او را بر بول و غائط و غسل ندید، چون به شدت خودش را می‌پوشانید و نظرش عمیق بود، کارهایش را پنهان می‌داشت و نمی‌گذاشت امرش آشکار شود.

و هرگز از هیچ چیز نخندید که مبادا مرتکب گناه شود، هرگز غضبناک نشد، با هیچ انسانی شوخی نکرد، به چیزی که از دنیا برای او می‌آمد هیچوقت خوشحال نمی‌شد، بر امور دنیوی هرگز اندوهناک نشد و از زنان نکاح کرد و اولاد بسیار برای او به دنیا آمد.

بیشتر آنان در کوچکی مردند و بر مرگ هیچ يك از آنان گریه نکرد از کنار دو نفر که با هم خصومت یا دعوا می‌کردند نگذشت مگر آنکه بین آن دو اصلاح نمود و از آنجا نرفت تا آن دو با هم دوست شدند، از کسی گفتار خوبی نشنید مگر آنکه از تفسیر آن و از کسی که این سخن از او گرفته شد سؤال می‌کرد، زیاد با فقها و حکما نشست و برخاست می‌کرد، به قضات و ملوک و سلاطین سر می‌زد، به قضات از ابتلا و گرفتاریهایشان دلسوزی می‌کرد و ناراحت می‌شد، نسبت به ملوک و سلاطین که مغرور و آسوده خیال بودند دلسوز

بود و عبرت می‌گرفت و چیزی یاد می‌گرفت که با آن بتواند بر نفسش غلبه کند و در مقابله با هوای نفسش مجاهده نماید، و از شیطان احتراز کند. و قلبش را با تفکر و عبرت مداوا می‌کرد، و جز در چیزی که سودبخش بود نمی‌اندیشید و بر چیزی نمی‌نگریست مگر اینکه به او کمک رساند. بدین جهات بود که به او حکمت داده شد، و عصمت بخشیده شد، خدای تعالی هنگامی که روز نصف شد، چشمها به خواب قیلوله و نیمروز رفت و آرام شد به گروههایی از ملایکه دستور داد به لقمان ندا کردند به نحوی که صدا را می‌شنید ولی آنها را نمی‌دید، پس گفتند: ای لقمان آیا می‌خواهی خدا تو را در زمین خلیفه قرار دهد بین مردم حکم کنی؟ لقمان گفت: اگر پروردگارم مرا به این امر کند که گوش می‌دهم و اطاعت می‌کنم، چون اگر خداوند این کار را درباره‌ی من انجام دهد مرا کمک می‌کند و تعلیم می‌دهد و مرا حفظ و نگهداری می‌کند ولی اگر مرا مخیر بگذارد عافیت و راحتی را قبول می‌کنم.

ملائکه گفتند: ای لقمان چرا چنین کردی؟ گفت: حکم بین مردم سخت‌ترین منازل از دین است و فتنه و بلا از آن بیشتر است و چیزی است که خواری می‌آورد و هیچ کس کمک نمی‌کند و ظلم حاکم را از هر طرف می‌پوشاند و صاحب حکم بین دو امر قرار می‌گیرد، اگر به حق حکم کند و به حق اصابت نماید پس شایسته سلامت است، و اگر خطا کند که راه بهشت را خطا کرده است. و کسی در دنیا ضعیف و ذلیل باشد آسانتر از آن حاکم شریفی است که در آخرت سرگردان باشد، و هر کس دنیا را بر آخرت ترجیح دهد در هر دو خسارت می‌کند، که دنیا زایل می‌شود و به آخرت هم نمی‌رسد.

- امام فرمود: ملائکه از حکمت او تعجب کردند، و خداوند منطق او را پسندید، وقتی شب شد و لقمان به بستر خواب رفت خدای تعالی حکمت را بر او نازل کرد و با آن او را از سر تا پایش پوشانید، در حالی که او خواب بود و با حکمت او را پوشانید، وقتی بیدار شد حکیم‌ترین مردم در زمان خودش بود، بین مردم که می‌رفت سخنان با حکمت می‌گفت و حکمت را در میان آنان نشر می‌کرد. وقتی حکم به خلافت او داده شد و او قبول نکرد خداوند به ملائکه دستور داد

داود عليه السلام را ندا کنند و خلافت را به او بدهند، و او قبول کرد، و شرطی همانند لقمان نکرد. پس خدای تعالی خلافت زمین را به او داد و در مورد خلافت چند مرتبه او را امتحان کرد، و در هر مورد خطا کرد و توبه او را خداوند قبول می‌کرد و او را می‌بخشید. و لقمان زیارت داود عليه السلام را زیاد می‌کرد و او را با پندها و حکمت و زیادی علمش پند می‌داد و داوود به او می‌گفت: گوارا باد تو را ای لقمان که به تو حکمت داده شده و گرفتاری و بلا از تو برداشته شده است ولی به داود خلافت داده شده و به حکم و آزمایش و فتنه گرفتار شده است. و چون حکمت جز با شناخت امام زمان حاصل نمی‌شود امام صادق عليه السلام آن را به شناخت امام زمانش تفسیر نموده است. و چون حکمت بر حسب جزء عملی اش جز با فهم و عقل حاصل نمی‌شود امام کاظم عليه السلام آن را به فهم و عقل تفسیر کرد. ۳۶۸

چنانچه از امام رضا عليه السلام آمده است: که فرمود: خداوند امر کرد به سپاسگزاری بر او و بر پدر و مادر، پس کسی که بر پدر و مادرش شکر و سپاس نکند خدا را شکر نخواهد کرد. ۳۷۰

از جعفر بن محمد عليه السلام وارد شده: هر کس حقّ پدران برتر یعنی محمد صلى الله عليه وآله و علی عليه السلام را مراعات کند آنچه را که از حقّ پدر و مادر خودش و سایر بندگان خدا ضایع کرده به او ضرر نمی‌زند، چه علی عليه السلام و محمد صلى الله عليه وآله پدر و مادر او را با شفاعت خود، راضی می‌سازند. ۳۷۱

و از علی بن محمد عليه السلام آمده است: کسی که پدر و مادر دینی اش یعنی محمد صلى الله عليه وآله و علی عليه السلام بر او گرامی‌تر از پدر و مادر نسبی اش نباشد پس از جانب خدا در حلال و حرام و قلیل و کثیر نیست. ۳۷۱

و از امیر المؤمنین عليه السلام است که فرمود: والدین که خداوند شکر آن دو را واجب نموده کسانی هستند که علم به دنیا آوردند و حکم به ارث گذاشتند و مردم به طاعت آن دو مأمور شدند سپس فرمود: [الیّ المصیر] یعنی بازگشت بندگان به سوی خداست و دلیل بر این مطلب پدر و مادر هستند. سپس امام به ابن حنتمه و دوستش رو کرد و در میان خاصّ و عامّ گفت لقمان در سفارش و وصیّت می‌گوید: اگر پدر و مادر کوشش کردند که به من شرک بورزی و از کسی

که مأمور به اطاعت او شدی عدول کنی از آنان اطاعت مکن و سخن ایشان را گوش مکن. ۳۷۲.....

روایت شده: مردی خدمت نبی ﷺ رسید و عرض کرد سفارش و توصیه‌ای به من بکن، رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا شرك نیاور اگر چه با آتش سوخته شوی، در هر حال قلب تو با ایمان آرام و مطمئن باشد، و از پدر و مادرت اطاعت کن و به آنها نیکی کن زنده باشی یا مرده، و اگر به تو امر کردند از اهل و مال خود خارج شوی دستور آنها را انجام بده که آن از ایمان است. ۳۷۳.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: نیکی به پدر و مادر واجب است اگر چه مشرك باشند و در معصیت خالق نباید آن دو یا غیر آن دو را اطاعت کرد، که در معصیت خالق اطاعت از هیچ مخلوقی نباید کرد. ۳۷۳.....

از امام صادق و باقر علیهما السلام آمده است: از گناهان کوچک و پست بپرهیزید که آنها نیز طلب کننده دارد، یکی از شماها نگوید: من گناه می‌کنم و سپس خدارا استغفار می‌کنم، که خداوند می‌گوید: [ان تک مثقال حبة من خردل... تا آخر] ۳۷۵.....

[لَصَوْتُ أَلْحَمِيرِ] از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: منظور عطسه‌ی زشت و قبیح است و شخص صدایش را هنگام سخن گفتن بلند می‌کند و آنرا به طور زشت و به صورت هیاهو بلند می‌کند، مگر آنکه دعا یا قرآن بخواند و خدای تعالی از حکایت پندهای لقمان اکتفا بر چیزی کرد که اصلی از اصول دین است و آن شرك آوردن به خدا و شرك آوردن به نبوت یا ولایت است. ۳۷۸.....

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: اما نعمت ظاهری، پس نبی ﷺ و آنچه که آورده است از قبیل معرفت خدا و توحید او می‌باشد، و اما نعمت باطنی، پس ولایت ما اهل بیت و عقد مودت ماست. ۳۸۱.....

از امام کاظم علیه السلام آمده است: نعمت ظاهری، امام ظاهر، و نعمت باطنی، امام غایب است. ۳۸۱.....

از رسول خدا ﷺ آمده است: هر مولودی طبق فطرت به دنیا می‌آید، یعنی می‌داند که خدای تعالی خالق او است و همین است معنای قول خدای تعالی: [و

- لئن سألتهم... تا آخر]..... ۳۸۷
- چه در خبر آمده است: ایمان دو نصف است نصف آن صبر و نصف دیگرش شکر است..... ۳۹۲
- از امام صادق علیه السلام آمده است: این پنج چیز را هیچ کس مطلع نمی شود، نه ملائکه مقرب، نه نبی مرسل، و این پنج چیز از صفات خدای تعالی است..... ۳۹۵
- در نهج البلاغه آمده است: این همان علم غیب است که کسی جز خدا آن را نمی داند..... ۳۹۵
- بعضی گفته اند: حارث بن عمرو خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد، قیامت کی پیا می شود؟ و من دانه بر زمین افکنده ام باران کی می بارد، و زن من حامله است پسر است یا دختر؟ و فردامن چکاری انجام می دهم؟ و کجا می میرم؟ پس این آیه نازل شد..... ۳۹۵
- چنانچه از مولای ما امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: که آنحضرت در نماز صیحه ای کشید و به سجده افتاد در حالی که غش کرده بود، وقتی که از علّت آن سؤال شد فرمود: آیه را تکرار کردم تا آنکه از گوینده اش شنیدم پس جسم من به جهت معاینه و دیدن قدرت او ثابت نماند و نتوانست خودش را نگهدارد..... ۴۱۰
- از امام باقر علیه السلام درباره این آیه آمده است که فرمود: شاید تو ببینی که قوم نمی خوابند، در حالی که باید این بدن را راحت نمایی تا نفسش بیرون بیاید، که هر گاه نفس بیرون آمد بدن راحت می شود و نیروی کار به روح باز می گردد..... ۴۱۱
- فرمود: این آیه درباره ی امیرالمؤمنین علیه السلام و پیروانش از شیعه ما نازل شده که در اوّل شب می خوابند، آنگاه که دو سوّم شب یا هر چقدر که خدا بخواهد از شب گذشت بلند می شوند و به سوی پروردگارشان پناه می برند، در حالی که به پروردگار راغب و شایق هستند، از او می ترسند و به آنچه که نزد خداست طمع دارند. پس خدای تعالی این مطلب را در کتابش ذکر نمود و به شما خبر داد که آنان را در جوار خویش اسکان داده و به بهشتش داخل می کند و ترس شان را ایمن می سازد، رعب و هراس آنان را از بین می برد..... ۴۱۱

در خبری از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه آمده است که فرمود: آنها نمی‌خواهند تا نماز عشارا به جای آورند. ۴۱۱.....

از علی علیه السلام آمده است: دوستی ما و دوستی دشمن ما در جوف انسانی جمع نمی‌شود، خداوند برای یک مرد دو قلب در جوف او قرار نداده که با یکی کسی را دوست داشته باشد و با یکی دیگر دیگر را. ۴۲۲.....

از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس که قلب او در نمازش متعلق به چیزی باشد غیر از خدا پس او نزدیک به همان چیز است و در حقیقت از آنچه که خدا از او در نمازش خواسته است دور است سپس این آیه را خواند: (وَمَا جَعَلَ أَرْزُوقَكُمْ إِلَّاءَ تَنْظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ) عرب گمان میکرد هر کس به همسرش بگوید: تو بر من مانند پشت مادرم هستی همسر او در حرمت جماع مانند مادرش می‌شود، پس خدای تعالی در مقام رد آنها فرمود: (ما جعل ازواجکم... تا آخر). ۴۲۲.....

و لذا وارد شده: ائمه علیهم السلام بعد از محمد صلی الله علیه و آله به مؤمنین سزاوارتر از خودشان بوده‌اند مثل محمد صلی الله علیه و آله. ۴۲۷.....

(وَأَرْزُوقُهُمْ أُمَّهَاتُهُمْ) امام صادق علیه السلام در اینجا خوانده است: (وَهُوَ أَبُ لَهِم). ۴۲۷.....

و در خبری از امام صادق علیه السلام آمده است: مؤمن دو نوع است: مؤمنی که عهد خدا را به راستی و صدق محقق ساخته و به شرطش وفا کرده و همین است قول خدای تعالی: رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و به این مؤمن، ترسهای دنیا و آخرت نمی‌رسد، و او از کسانی است که برای دیگران شفاعت می‌کند و احتیاج به شفاعت برای خود ندارد، مؤمن همانند شاخه‌ی درخت است گاهی کج می‌شود و گاهی راست، او از کسانی است که ترس و هراس دنیا و آخرت به او می‌رسد و برای او شفاعت می‌شود ولی او نمی‌تواند برای دیگری شفاعت کند. ۴۴۴.....

و در خبر دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: خدای تعالی شما را در کتاب خود ذکر کرده، و فرموده: رجال صدقوا... تا آخر شما به آنچه که از ولایت ما خداوند از شما پیمان گرفته وفا کردید و شما غیر ما را به جای ما تبدیل

نکردید. ۴۴۴

و از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی هر کس تو را دوست بدارد و سپس بمیرد از کسانی است که: قضی نحبه و هر کس که تو را دوست داشته باشد و هنوز نمرده باشد از کسانی است که: ینتظر و آفتاب طلوع و غروب نکند مگر آنکه با رزق و ایمان بر او سایه ای افکند. ۴۴۵

در اخبار زیادی آمده است: خداوند به سبب علی بن ابی طالب مؤمنین را در جنگ کفایت نمود، که مقصود همین جنگ احزاب است یا مطلق جنگها. ۴۴۶

از این جهت بود که وارد شده است: ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین ضربت علی علیه السلام در روز خندق برتر از عبادت ثقلین است. ۴۴۶

چه از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده که یوشع بن نون بعد از موسی سی سال زندگی کرد صفورا دختر شعیب همسر موسی بر آن شورش کرد و گفت: من به خلافت سزاوارتر از تو هستم، پس یوشع با او جنگ نمود و جنگجویان او را کشت، و در اسارت او به نیکویی رفتار نمود، دختر ابی بکر بر علی علیه السلام خروج می کند در چنین و چنان با هزار نفر از ائمت من، پس علی علیه السلام با او جنگ می کند و جنگجویان او را می کشد و او را اسیر می کند و به نیکویی با او رفتار می کند و در همین مورد است که خدای تعالی نازل فرموده: و قرن فی بیوتکنّ ولا تبرّجن تبرّج الجاهلیة الأولى یعنی صفورا دختر شعیب. ۴۵۵

از امام صادق علیه السلام آمده است: آنان (ائمه علیهم السلام) ولایت شانست، هر کس داخل در ولایت شود در بیعت نبی صلی الله علیه و آله داخل شده است، لکن خدای تعالی در کتابش به نبی خود نازل نمود: ائما یرید الله... تا آخر و آنان علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام بودند، که رسول خدا آنها را در خانه ام سلمه زیر کسا و پوشش داخل نمود و سپس فرمود: خدایا هر نبی دارای خاندانی گران سنگ است و اینان اهل بیت و گرانمایگان من هستند، پس ام سلمه گفت: آیا من از اهل تو نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی ولی اهل و ثقل من اینان هستند. و در آخر حدیث فرمود: رجس عبارت از شك است و به خدا سوگند ما، درباره ی پروردگاران هرگز شك نمی کنیم. ۴۵۶

و به همین معنا از نبی ﷺ وارد شده: مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از دست و زبان او در سلامت و امان باشند..... ۴۵۷

در همین معنا از نبی ﷺ وارد شده: مؤمن کسی است که همسایه‌اش از او در امان باشد و ایمان به من نیاورده کسی که شب سیر بخوابد در حالی که همسایه‌اش گرسنه باشد..... ۴۵۸

و نیز وارد شده: مؤمن کسی است که مؤمنین در اموال و انفس خود به او اعتماد و اطمینان کنند و او را امین خود بدانند. ۴۵۸

وَأَجْرًا عَظِيمًا)روایت شده وقتی اسماء بنت عمیس با همسرش جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت بر زنان رسول خدا ﷺ داخل شد و گفت: آیا در بین ما چیزی از قرآن هست؟ گفتند: نه. ۴۶۰

پس خدمت رسول خدا ﷺ رسید و عرض کرد: یا رسول الله زنان در زیان و نومیدی‌اند، حضرت فرمود: چرا و به چه علت این چنین هستند؟ اسماء گفت: چون هیچ خیر و خوبی را ذکر نمی‌کنند همانطور که مردان ذکر می‌کنند، پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود..... ۴۶۰

از امام سجّاد (علیه السلام) روایت شده: آنچه را که رسول خدا ﷺ در نفسش مخفی کرده بود این بود که خداوند او را آگاه کرده بود که زینب از همسران او خواهد شد و زید او را طلاق خواهد داد، وقتی زید آمد و به او گفت: من می‌خواهم زینب را طلاق دهم، رسول خدا ﷺ به او فرمود: همسرت را نگهدار، پس خدای تعالی به رسولش می‌فرماید: چرا گفתי همسرت را نگهدار؟! من تو را آگاه کرده‌ام که زینب از همسران تو خواهد شد. ۴۶۳

به امام باقر (علیه السلام) نسبت داده شده است که فرمود: رسول خدا ﷺ زینب را به زید تزویج نمود، پس مقداری نزد زید مکث و درنگ نمود، سپس زینب و زید درباره چیزی مشاجره و بحث نمودند و داوری به رسول خدا ﷺ بردند، پس رسول خدا به زینب که نگاه کرد او را پسندید و خوشش آمد. ۴۶۴

زید گفت: ای رسول خدا آیا اجازه می‌دهی که من او را طلاق دهم که او متکبر است و با زبانش مرا اذیت می‌کند؟ پس رسول خدا ﷺ فرمود: از خدا

۴۶۴..... بترس و همسرت را نگهدار و به او نیکی کن. رسولش نازل نمود..... ۴۶۵

از امام رضا علیه السلام در حدیثی آمده است: خدای تعالی نامهای همسران رسول را در دار دنیا به رسولش معرفی نمود و همچنین نامهای همسرانش را در آخرت، نیز خدای تعالی آنان را مادران مؤمنین خواند و در بین نامهای زنان دنیا یکی به نام زینب بنت جحش بود که در آنروز همسر زید بن حارث بود. ۴۶۵..

پس رسول خدا اسم زینب را در دلش نگهداشت و آنرا آشکار نکرد تا کسی از منافقین نگوید که رسول خدا زنی را که در خانه مرد دیگری است یکی از همسرانش و از مادران مؤمنین می‌شمارد و از قول منافقین ترسید، خدای تعالی در این باره فرمود: تو از مردم می‌ترسی در حالی که خداوند سزاوارترست که از او بترسی، یعنی تو در دلت از خدا بترسی سزاوارترست. و خدای تعالی تزویج احدی از خلقش را به عهده نگرفته است، جز تزویج حوا به آدم علیه السلام و زینب به رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجا که فرمود: فلما قضی زید منها وطراً زوّجناکها و تزویج فاطمه علیه السلام به علی علیه السلام..... ۴۶۵

از امام صادق علیه السلام آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد کاری قصد خانه زید بن حارثه را نمود دید که زن زید خودش را می‌شوید به او فرمود: سبحان الله الذی خلقک یعنی منزّه است خدایی که تو را آفرید، مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این گفتار تنزیه خدای تعالی از قول کسانی بود که گمان می‌کردند ملایکه دختران خدا هستند..... ۴۶۶

امام رضا علیه السلام در ادامه حدیث فرمود: نبی صلی الله علیه و آله فرمود: منزّه است خدایی که تو را آفریده، از اینکه تو را به فرزندی بگیرد که احتیاج به این تطهیر و شستشو داشته باشد.

وقتی زید به خانه‌اش برگشت همسرش آمدن رسول صلی الله علیه و آله و سخن او را به همسرش خبر داد، ولی زید نفهمید که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله چه بوده و گمان کرد که پیغمبر از زیبایی زینب خوشش آمده. پس زید خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و

گفت: یا رسول الله همسر من بد اخلاق است و می‌خواهم طلاقش بدهم، رسول خدا ﷺ به او فرمود: همسرت را نگهدار و از خدا بترس، و خدای تعالی عدد همسران او را معرفی کرده‌بود و زینب را یکی از آنان شمرده‌بود، ولی این مطلب را در دلش مخفی نگه داشته‌بود و به زید چیزی آشکار نکرده‌بود و می‌ترسید که مردم بگویند: محمد به بنده‌اش می‌گوید زن تو به زودی همسر من خواهد شد، به رسول خدا این مطلب را عیب بگیرند که خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: سپس زید بن حارثه زینب را طلاق داد و عده گرفت و خدای تعالی او را به رسولش تزویج نمود و در این مورد آیه‌ای نازل نمود، و فرمود: فلما قضی زید منها وطراً... تا آخر سپس خدای تعالی می‌دانست که منافقین با این تزویج رسول خدا را سرزنش خواهند کرد و به او عیب خواهند گرفت که این آیه را نازل نمود: (ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له)..... ۴۶۷

از امام صادق عليه السلام آمده‌است: هیچ چیز وجود ندارد مگر آنکه حدی داشته باشد که به آن منتهی شود جز ذکر که حدی ندارد که به آن منتهی گردد، چه خدای تعالی به اندک از آن راضی نشده و حدی هم برای آن قرار نداده، سپس این آیه را تلاوت فرمود. ۴۷۰

و از امام صادق عليه السلام است: تسبیح فاطمه زهرا عليها السلام از ذکر کثیر است که خداوند تعالی فرموده: اذكروا الله ذكراً كثيراً ۴۷۰

در خبر دیگری است: کسی که خدا را در سرّ و نهان ذکر گوید ذکر خدا را زیاد کرده‌است. ۴۷۰

از امام باقر عليه السلام آمده‌است: زنی از انصار خدمت رسول خدا ﷺ در منزل حفصه رسید، که آرایش کرده و لباس پوشیده و شانه زده‌بود، عرض کرد: یا رسول الله زن به خواستگاری مرد نمی‌رود، ولی من زنی هستم بیوه که مدت زمانی است شوهر و فرزند ندارم؛ آیا تو احتیاجی به من نداری؟ اگر تو قبول کنی من خودم را به تو هبه می‌کنم؛ پس رسول خدا ﷺ دعای خیر در حق او نمود، سپس فرمود: ای خواهر انصار خدا به شما جزای خیر بدهد که مردان شما به من کمک کردند و زنان شما به من رغبت نشان دادند.

پس حفصه به آن زن گفت: چقدر حیای تو اندک است؟! چقدر با جرأت، بی‌پروا و شهوت پرست هستی؟! پس رسول خدا به حفصه فرمود: بس کن ای حفصه این زن از تو بهترست، او به رسول خدا مایل شده‌است و تو او را سرزنش می‌کنی و عیب می‌گیری؟! سپس رسول خدا به آن زن رو کرد و فرمود: برو، خدا تو را رحمت کند، خداوند به خاطر میل و رغبتی که به من داشتی و موجب محبت و خوشحالی من شدی بهشت را بر تو واجب گردانید و به زودی خبر این مطلب را به تو خواهم داد انشاء الله. پس خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: و امرأة مؤمنة... تا آخر آیه)..... ۴۷۹

امام باقر علیه السلام فرمود: خدای تعالی حلال کرد که زن، خودش را به رسول خدا هبه کند و این برای غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال نیست..... ۴۷۹

از امام صادق علیه السلام آمده‌است که فرمود: رسول خدا پانزده زن داشت و به سیزده نفر آنها دخول نمود، دو نفر از آنان را رها کرد و اما آن دو نفر که به آنان دخول نکرد عبارت بودند از عمره و شنباء.

و اما آن سیزده نفر که دخول در آنها کرد پس نخستین آنان خدیجه بنت خویلد، سپس سوده دختر زمعه، سپس ام سلمه که نام او هند دختر ابی امیه است، سپس ام عبدالله عایشه که دختر ابی بکر است، سپس حفصه دختر عمر، سپس زینب دختر حزیمه بن الحارث ام المساکین، سپس زینب دختر جحش، سپس ام حبیبیه رمله دختر ابی سفیان، سپس میمونه دختر حارث، سپس زینب دختر عمیس، سپس جویریّه دختر حارث، سپس صفیه دختر حی بن اخطب و آنکه خودش را برای نبی صلی الله علیه و آله هبه کرده بود خوله دختر حکیم سلمی، و رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای دو کنیز بود که آن دو را با همسرانش تقسیم می‌کرد به نامهای ماریه ی قبطیه و ریحانه ی خندقیّه.

آن نه نفر که رسول خدا آنها را رها کرد عبارت بودند از عایشه، حفصه، ام سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، ام حبیبیه دختر ابوسفیان، صفیه، جویریّه، سوده و افضل زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله خدیجه دختر خویلد، سپس ام سلمه، سپس میمونه بود..... ۴۸۱

و همچنین در مورد کناره‌گیری رسول خدا ﷺ از همسرانش از امام باقر علیه السلام روایت شده که سؤال شد از مردی که زنش را مخیر گذاشته پس او خودش را اختیار کرده آیا این زن جدا می‌شود و همین طلاق است؟ فرمود: نه، این چیزی بود که مخصوص رسول خدا ﷺ بود که به این مطلب امر شد و انجام داد، اگر همسران رسول خدا ﷺ خودشان را اختیار می‌کردند آنان را طلاق می‌داد و این است معنای قول خدا: قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ... تا آخر ۴۸۳

و در اخبار زیاد مضمون آنچه که از امام باقر علیه السلام آمده وارد شده است: و آن این است که مقصود خداوند آن است که برای تو حلال نیست زنانی که خداوند در این آیه حرام کرده است: حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم... تا آخر ۴۸۵

در بعضی از اخبار آمده است: احادیث آل محمد علیهم السلام بر خلاف احادیث مردم است می‌دهد و منزل بر او تنگ می‌شود همانطور که ذکر شد و نیز شاید رسول خدا ﷺ می‌خواهد در خانه‌اش یا با بعضی از همسرانش خلوت کند. (فَيَسْتَخِي ي مِنْكُمْ) از شما شرم دارد که فرمان خروج شما را بدهد. ۴۸۷

در تفسیر قمی آمده است: وقتی رسول خدا ﷺ با زینب دختر جحش ازدواج نمود او را دوست می‌داشت. پس ولیمه داد و اصحابش را دعوت کرد، و اصحابش وقتی غذا می‌خوردند دوست داشتند نزد رسول خدا ﷺ بمانند و سخن بگویند، رسول خدا ﷺ دوست داشت که با زینب خلوت کند، که خدای تعالی این آیه را نازل کرد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بِيُوتِ النَّبِيِّ... تا قول خدا: من وراء حجاب و نزول این آیه بدان جهت بود که آنها بدون اذن داخل خانه رسول خدا ﷺ می‌شدند. ۴۸۸

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: هر وقت جبرئیل خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسید جلو پیامبر صلی الله علیه و آله مانند بنده‌ها می‌نشست و داخل خانه نمی‌شد تا آنکه از رسول خدا ﷺ اذن می‌گرفت، پیش از نزول این آیه زنان همانطوری که در ملت‌های باطل رایج بود بر مردان بیگانه بدون حجاب ظاهر می‌شدند می‌شدند و شکی نیست وقتی زنان بدون حجاب ظاهر شوند دواعی و

انگیزه‌های ریبه و شك بیشتر می‌گردد. ۴۸۸.....

از قَمی درباره نزول آیه آمده‌است: وقتی خدای تعالی این آیه را نازل نمود که: النبیّ اُولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم طلحه غضبناک شد و گفت: محمّد ﷺ زنان خودش را بر ما حرام می‌کند و او خودش زنان ما را تزویج می‌کند اگر خداوند محمّد ﷺ را بمیراند ما بین خلخال‌های زنانش می‌دویم چنانچه او بین خلخال‌های زنان ما دوید. پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله... تا آخر... ۴۸۹.....

بعضی گفته‌اند: وقتی رسول خدا ﷺ قبض روح شد و ابی‌بکر امور مردم را به دست گرفت دو همسر عامریّه و کندیه رسول خدا ﷺ که دخول در حقّ آن دو صورت نگرفته و به خانواده خودشان ملحق شده بودند آمدند و شوهر می‌خواستند، ابوبکر و عمر جمع شدند و به آن دو گفتند: اگر خواستید حجاب اختیار کنید، و اگر خواستید شهوت، آن دو شهوت اختیار کردند و ازدواج نمودند که یکی از دو شوهر جذام گرفت و دیگری دیوانه شد. ۴۹۰.....

روایت شده که این حکم در وصیّ نیز جریان دارد، یعنی کسی که ایمان به وصیّ دارد جایز نیست با همسر او نکاح کند. ۴۹۰.....

پس در بعضی از اخبار آمده‌است: هر کس بعد از هر نماز صبح و نماز مغرب بر محمّد ﷺ و آل او ﷺ صلوات بفرستد خداوند صد حاجت او را برآورده می‌سازد، هفتاد حاجت در دنیا و سی حاجت در آخرت. ۴۹۲.....

و در بعضی از اخبار است: فرشته‌ای تاروز قیامت ایستاده‌است و هیچ یک از مؤمنین نمی‌گوید: «صلی الله علی محمّد و آله و سلّم» مگر آنکه آن فرشته می‌گوید: «و علیک السلام» سپس آن فرشته می‌گوید: یا رسول الله فلان شخص به تو سلام می‌رساند، پس رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «و علیه السلام». ۴۹۳.....

و در بعضی از اخبار آمده‌است: هیچ دعایی به سوی آسمان بالا نمی‌رود مگر آنکه بر محمّد و آل او درود فرستاده‌شود. ۴۹۳.....

و در بعضی دیگر از اخبار است: آنگاه که شب جمعه شود از آسمان ملایکه به عدد ذّرات نازل می‌شوند که در دست آنها قلمهای طلا و کاغذهای

نقره است که تا شب شنبه جز صلوات بر محمد و آل محمد نمی‌نویسند. ... ۴۹۳

در بعضی از اخبار آمده‌است: ثواب صلوات بر محمد و آل محمد خروج از گناهان است مانند روزی که به دنیا آمده‌است. در بعضی دیگر است: از گناهان او هیچ ذره‌ای نمی‌ماند. ۴۹۳

در بعضی دیگر از اخبار آمده‌است: هر کس بر محمد و آل او ده مرتبه صلوات بفرستد خدا و ملائکه‌اش هزار صلوات بر او می‌فرستند. ۴۹۳

و در بعضی دیگر از اخبار آمده‌است: هر کس بر نبی ﷺ یک مرتبه صلوات بفرستد خداوند بر او هزار صلوات در هزار صف از ملائکه می‌فرستد، و از مخلوقات خدا هیچ چیز نمی‌ماند مگر آنکه بر عبد درود می‌فرستد بدان جهت که خدا و ملائکه‌اش درود می‌فرستند. پس هر کس راغب و شایق این کار نباشد او جاهل و مغرور است که خدا و رسولش ﷺ و اهل بیت نبی ﷺ از او بیزار هستند. ۴۹۴

و در بعضی دیگر از اخبار است: در میزان چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست. ۴۹۴

و در بعضی دیگر از اخبار آمده‌است: هر کس بر من صلوات بفرستد ولی بر آل من صلوات نفرستد بوی بهشت را نمی‌یابد، و بوی بهشت از فاصله پانصد سال پیدا می‌شود. ۴۹۴

و در بعضی از اخبار است: هر گاه نماز عصر را در روز جمعه خواندی بگو: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الأوصیاء المرضیین بأفضل صلواتك و بارک علیهم بأفضل برکاتك، و السلام علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته» هر کس این صلوات را بعد از عصر بفرستد خدای تعالی برای او یکصد هزار حسنه می‌نویسد و یکصد هزار گناه از او محو می‌کند و یکصد هزار حاجت از او بر آورده می‌سازد و یکصد هزار درجه‌ی او را بالا می‌برد. ۴۹۴

و در بعضی دیگر از اخبار آمده‌است: ملائکه بر من و بر علی ﷺ هفت سال درود فرستاده‌اند و این بدان جهت بوده که جز علی ﷺ کسی با من نماز نخواند. ۴۹۴

و در بعضی دیگر از اخبار آمده: هرگاه نام نبی را بردی، یا کسی در اذان یا غیر اذان نام او را پیش تو ذکر کرد بر او صلوات بفرست. خدای تعالی این درخواست را نیز اجابت نموده و انبیاء، رسولان و و لذا از ابی عبدالله علیه السلام وارد شده که فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: آیا نصف صلوات‌هایم را برای تو قرار بدهم؟ فرمود: بلی، آن مرد گفت: همه صلوات‌هایم را برای تو قرار بدهم؟ فرمود: بلی، وقتی آن مرد رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از هم دنیا و آخرت کفایت و راحت شد..... ۴۹۸.....

در خبر دیگری است: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله من یک سوّم صلواتم را برای تو قرار داده‌ام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کار خوبی کردی. پس آن مرد گفت: یا رسول الله، نصف صلواتم را برای تو قرار داده‌ام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این برتر و بهتر است.

آن مرد عرض کرد آیا همه صلواتم را برای تو قرار بدهم؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در این صورت خداوند هر مهمّ تو از دنیا و آخرت کفایت می‌کند.

در این هنگام مردی به ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد: خدا تو را اصلاح کند چگونه شخص صلواتش را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار میدهد؟ ابو عبدالله علیه السلام فرمود: بدین گونه که از خداوند چیزی درخواست نمی‌کند مگر آنکه ابتدا بر صلوات بر محمّد و آل او می‌کند..... ۴۹۹.....

و لذا در خبری از امام رضا علیه السلام آمده است: صلوات ما بر پیغمبر صلی الله علیه و آله رحمت و برای ما قربت است.

مضمون این حدیث «هر کس یک وجب به سوی من نزدیک شود من به او یک ذراع نزدیک می‌شوم» توجّه خدا به او بیشتر از توجّه او چه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است، و فرمود: هر کس در حیات من او را اذیت کند مانند کسی است که بعد از مرگ من او را اذیت کند، و هر کس او را بعد از مرگ من اذیت کند مانند کسی است که در حیات من او را اذیت کرده باشد، و هر کس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده و

هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده‌است و آن قول خدای تعالی است: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» درباره‌ی علی ع است رسول خدا در حالیکه ریشش را گرفته بود، فرمود: هر کس به تار مویی از تو آزار برساند به من آزار رسانده‌است و هر کس به من آزار برساند به خدا آزار رسانده‌است و هر کس به خدا آزار برساند لعنت خدا بر او باد..... ۵۰۳

از امام صادق ع روایت شده‌است که به عبّاد بن کثیر صوفی بصری گفت: وای بر تو ای عبّاد مغرور شدی که بطن و فرج تو عقیف است؟! خدای تعالی در کتابش می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ» بدان که خداوند از تو چیزی را قبول نمی‌کند تا گفتار عدل بگویی..... ۵۱۱

فهرست اخبار متن

وفي خبرٍ عن النبي ﷺ: هي ان لا تشركوا به شيئاً ولا تسرفوا، ولا تنزوا ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق، لا تمشوا ببري الى سلطان ليقتل، ولا تسخروا، ولا تأكلوا الربوا، ولا تقذفوا لمحصنة، ولا تولوا للفرار يوم الرّحف، و عليكم خاصة يا يهود ان لا تعتدوا في السبت. وكان يهودي سأل عن الآيات فلما سمع منه قتل يده و قال: اشهد أنك نبي. ٥٢٠

قيل للجواد عليه السلام أنهم يقولون في حادثة سنك؛ فقال: ان الله اوحى الى داود عليه السلام ان يستخلف سليمان و هو صبي يرعى الغنم فأنكر ذلك عبّاد بنى اسرائيل و علماؤهم، فأوحى الى داود عليه السلام ان خذ عصا المتكلمين و عصا سليمان عليه السلام و اجعلهما في بيت و اختم عليهما بخواتيم القوم فاذا كان من الغد فمن كانت عصاه قد اوزفت و اثمرت فهو الخليفة فأخبرهم داود عليه السلام فقالوا: قدرضينا و سلّمنا. ٥٢٣

عن الصادق عليه السلام اعطى سليمان بن داود عليه السلام مع علمه معرفة المنطق بكلّ لسان و معرفة اللغات و منطق الطير و البهائم و السباع و كان اذا شاهد الحروب تكلم بالفارسية، و اذا قعد لعمّاله و جنوده و اهل مملكته تكلم بالرومية، و اذا خلا بنسائه تكلم بالسريانية و النبطية، و اذا قام في محرابه لمناجاة ربه تكلم بالعربية، و اذا جلس للوفود و الخصماء تكلم بالعبرانية. ٥٢٣

و عنه عن ابيه عليه السلام: اعطى سليمان بن داود عليه السلام ملك مشارق الارض و مغاربها فملك سبعمائة سنة و ستة اشهر ملك اهل الدنيا كلّهم من الجنّ و الانس و الشياطين و الدوابّ و الطير و السباع و اعطى علم كلّ شيء و منطق كلّ شيء و في زمانه صنعت الصنائع العجيبة التي سمع بها الناس و ذلك قوله علّمنا [الآية]. ٥٢٤

الذهب و الفضة و قد وكلّ به النمل و هو قول الصادق عليه السلام ان الله وادياً يبيت الذهب و الفضة و قد حماه الله باضعف خلقه و هو النمل لو رامته البخاتي ما قدرت عليه. ٥٢٥

و نقل عن النبي ﷺ انه سئل عن سبأ فقال: هو رجل ولد له عشرة من

العرب تيامن منهم ستّة وتشاءم اربعة؛ وعلى هذا كانت المدينة سمّی باسم هذا الرجل..... ٥٢٧

عن الصادق عليه السلام انّ الآية نزلت في القائم من آل محمد عليه السلام هو والله المضطرّ اذا صلّى في المقام ركعتين ودعا الله عزّ وجلّ فأجابه و يكشف السوء ويجعله خليفةً في الارض..... ٥٤٩

روى انّ امير المؤمنين عليه السلام اخبر يوماً ببعض الامور التي لم يأت بعد فقيل له: اعطيت يا امير المؤمنين علم الغيب؟ فضحك و قال: ليس هو بعلم غيبٍ اّما هو تعلم من ذى علم، و اّما علم الغيب علم السّاعة و ماعدده الله سبحانه بقوله: انّ الله عنده [الآية] فيعلم سبحانه ما في الارحام من ذكرٍ او انثى، و قبيحٍ او جميل، و سخيٍّ او بخيلٍ، و شقيٍّ او سعيدٍ، و من يكون للنّار حطباً او في الجنان للّنين مرافقاً فهذا علم الغيب الذي لا يعلمه الاّ الله، و ماسوى ذلك فعلم علمه الله نبيّه عليه السلام فعلمينه و دعالي ان يعيه صدرى و تضمّ عليه جوارحى..... ٥٥٢

و فسر الدّابة بأمير المؤمنين عليه السلام و أنّه يخرج الله في احسن صورة و معه ميسمٌ يسم به اعداءه..... ٥٥٧

وعنه عليه السلام: و اّنى لصاحب العصا و الميسم و الدّابة التي تكلم النّاس..... ٥٥٧

وعنه عليه السلام في حديثٍ: معها اى الدّابة خاتم سليمان عليه السلام و عصا موسى عليه السلام تضع الخاتم على وجه كلّ مؤمن فينطبع فيه: هذا مؤمنٍ حقّاً، و تضع العصا على وجه كلّ كافرٍ فيكتب: هذا كافرٍ حقّاً..... ٥٥٧

في خبرٍ عن الصادق عليه السلام: الايات امير المؤمنين عليه السلام و الائمة عليهم السلام فقال الرجل: انّ العامّة تزعم انّ عزّ وجلّ: و يوم نحشر من كلّ اّمةٍ فوجاً عنى يوم القيامة فقال: فيشحر الله عزّ وجلّ يوم القيامة من كلّ اّمةٍ فوجاً و يدع الباقيين؟ لا؛ و لكنّه في الرّجعة، و اّما آية القيامة فهي و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً..... ٥٥٨

قيل: سأل نبيّ الله عليه السلام فلق خبزٍ يقيم به صلبه..... ٥٧٢

و عن عليّ عليه السلام: ماسأله الاّ خبزاً يا كله لانه كان يا كل بقلة الارض لقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزالة و تشدّب لحمه فأجابه الله حيث سأل شعيب عليه السلام عن بنتيه بعد عودهما سبب سرعة عودهما فقضتا له القصة..... ٥٧٣

فَعَنِ الصَّادِقِ عليه السلام اَنْ عَلِيًّا قَالَ: لَا يَحِلُّ النِّكَاحُ الْيَوْمَ فِي الْإِسْلَامِ بِاجَارَةِ بَانَ يَقُولُ: اَعْمَلْ عِنْدَكَ كَذَا وَكَذَا سَنَةً عَلَيَّ اِنْ تَزَوَّجْتَنِي اَخْتِكَ اَوْ ابْنَتِكَ قَالَ: هُوَ حَرَامٌ اِنَّهُ ثَمَنُ رِقْتِهَا وَهِيَ اَحَقُّ بِمَهْرِهَا..... ٥٧٤

عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام شَاطِئُ الْوَادِي الْاَيْمَنِ الَّذِي ذَكَرَهُ اللهُ تَعَالَى فِي الْقُرْءَانِ هُوَ الْفَرَاتُ، وَالْبِقْعَةُ الْمُبَارَكَةُ هِيَ كَرْبَلَاءُ..... ٥٧٧

[يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ] عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام اَنْ الْاِثْمَةَ فِي كِتَابِ اللهِ اِمَامَانِ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَجَعَلْنَاهُمْ اِثْمَةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا لِاِبْرَاهِمَ النَّاسِ يَقْدَمُونَ اَمْرَ اللهِ قَبْلَ اَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ قَالَ: [وَجَعَلْنَا الْاِثْمَةَ يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ] يَقْدَمُونَ اَمْرَهُمْ قَبْلَ اَمْرِ اللهِ وَحُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللهِ وَيَأْخُذُونَ بِاَهْوَاءِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ..... ٥٨٢

عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله لَمَّا بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَاصْطَفَاهُ نَجِيًّا وَفَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَنَجَّى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَاعْطَاهُ التَّوْرَةَ وَالْاَلْوَاحَ رَأَى مَكَانَهُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ..... ٥٨٦

فَقَالَ: رَبِّ لَقَدْ اَكْرَمْتَنِي بِكَرَامَةٍ لَمْ تَكْرَمْ بِهَا اَحَدًا مِنْ قَبْلِ فَقَالَ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُوسَى اِمَا عَلِمْتَ اَنْ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله اَفْضَلَ عِنْدِي مِنْ جَمِيعِ مَلَائِكَتِي وَجَمِيعِ خَلْقِي..... ٥٨٦

قَالَ مُوسَى عليه السلام: يَا رَبِّ فَاِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله اَكْرَمَ عِنْدَكَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَهَلْ فِي ءَالَ الْاَنْبِيَاءِ اَكْرَمَ مِنْ ءَالِي؟ قَالَ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُوسَى عليه السلام اِمَا عَلِمْتَ اَنْ فَضْلَ ءَالَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله عَلَيَّ جَمِيعِ ءَالَ النَّبِيِّينَ كَفَضْلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله عَلَيَّ جَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ، فَقَالَ مُوسَى عليه السلام: يَا رَبِّ فَاِنْ كَانَ ءَالَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله كَذَلِكَ فَهَلْ فِي اُمَّمِ الْاَنْبِيَاءِ عليه السلام اَفْضَلَ عِنْدَكَ مِنْ اُمَّتِي؟ ظَلَمْتَ عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ، وَانْزَلْتَ عَلَيْهِمُ الْمَنِّ وَالسَّلْوَى، وَفَلَقْتَ لَهُمُ الْبَحْرَ؟ فَقَالَ اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُوسَى اِمَا عَلِمْتَ اَنْ فَضْلَ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله عَلَيَّ جَمِيعِ الْاُمَّمِ كَفَضْلِهِ عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ مُوسَى عليه السلام: يَا رَبِّ لَيْتَنِي كُنْتُ اِرَاهِمُ فَاَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ: يَا مُوسَى لَنْ تَرَاهُمْ وَلَيْسَ اَوْانَ ظَهْرَهُمْ وَلَكِنْ سَوْفَ تَرَاهُمْ فِي الْجَنَانِ جَنَّاتِ عَدْنٍ وَالفردوس بحضرة محمد صلى الله عليه وآله في نعيمها يتقلبون وفي خيراتها تبتجحون. افتحبت ان اسمعك كلامهم؟ قال: نعم ءالهي، قال اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ: قَوْمٌ بَيْنَ

یدی و اشدد مؤزرک قیام العبد الذلیل بین یدی الملك الجلیل؛ ففعل ذلك موسى عليه السلام فنادی ربنا عز وجل: يا امة محمد صلى الله عليه وسلم؟ فأجابوا كلهم وهم في اصلاب اباؤهم و ارحام امهاتهم: لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والتعمة والملك لك، لا شريك لك، قال: فجعل الله عز وجل تلك الاجابة شعار الحاج، ثم نادى ربنا عز وجل: يا امة محمد صلى الله عليه وسلم ان قضائي عليكم ان رحمتي سبقت غضبي، و عفوي قبل عقابي. فقد استجبت لكم قبل ان تدعوني، واعطيتكم من قبل ان تسألوني، من لقيني بشهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً صلى الله عليه وسلم عبده و رسوله صادق في اقواله محق في افعاله، وان علي بن ابي طالب عليه السلام اخوه و وصيه من بعده و وليه و يلتزم طاعته كما يلتزم طاعة محمد صلى الله عليه وسلم وان اولياءه المصطفين الطاهرين المطهرين المثابين بعجائب آيات الله ودلائل حجج الله من بعدهما اولياءه ادخله جنتي وان كانت ذنوبه مثل زبد البحر..... ٥٨٧

قال: فلما بعث الله محمداً صلى الله عليه وسلم قال: يا محمد وما كنت بجانب الطور اذ نادينا امتك بهذه الكرامة ثم قال عز وجل لمحمد صلى الله عليه وسلم قل: الحمد لله رب العالمين على ما اختصني به من هذه الفضيلة؛ و قال لامته: قولوا: الحمد لله رب العالمين على ما اختصنا به من هذه الفضائل..... ٥٨٨

عن الكاظم عليه السلام في هذه الآية يعني من اتخذ دينه رأيه بغير امام من ائمة الهدى، و عن الصادق عليه السلام مثله. ٥٩٠

او جواب لسؤاله عليه السلام وجهده في هداية ارحامه خصوصاً على ما نقل من العائمة انه نزل في ابي طالب عليه السلام و مبالغة محمد صلى الله عليه وسلم في ايمانه و عدم قبوله. ٥٩٢

روى في الكتب المعتمدة عن الكاظم عليه السلام انه سئل: اكان رسول الله صلى الله عليه وسلم محجوباً بابي طالب عليه السلام؟ فقال: لا؛ ولكنه كان مستودعاً للوصايا فدفعها اليه. قيل: فدفع اليه الوصايا على انه محجوج به؟ فقال: لو كان محجوجاً به مادفع اليه الوصية، و قيل: فما كان حال ابي طالب عليه السلام؟ قال: اقر بالنبى صلى الله عليه وسلم وبما جاء به ودفع اليه الوصايا ومات من يومه. ٥٩٤

و روى ان امير المؤمنين عليه السلام كان ذات يوم جالساً بالرحبة والناس مجتمعون اليه فقام اليه رجل فقال: يا امير المؤمنين عليه السلام انك بالمكان الذي انزلك

الله به وابوك يعذب بالنار..! فقال له: معه، فض الله فاك والذي بعث محمداً ﷺ بالحق نبياً لوشفع ابي في كل مذنب على وجه الارض لشقعه الله تعالى فيهم، لابي يعذب بالنار وابنه قسيم النار؟ ثم قال: والذي بعث محمداً ﷺ بالحق ان نور ابي طالب ﷺ يوم القيامة ليطفى انوار الخلق الا خمسة انوار: نور محمد ﷺ ونوري ونور فاطمة ﷺ ونور الحسن ونور الحسين ﷺ ومن ولده من الائمة: لان نوره من نورنا الذي خلقه الله عز وجل من قبل خلق ادم ﷺ بألفى عام..... ٥٩٤ روى عن امير المؤمنين ﷺ انها نزلت في قريش حين دعاهم رسول الله ﷺ الى الاسلام والى الهجرة..... ٥٩٥

و عن النبي ﷺ انه قال: والذي نفسي بيده لادعون الى هذا الامر الابيض والاسود ومن على رؤس الجبال ومن في لجج البحار، ولادعون اليه فارس والروم فجبرت قريش واستكبرت و قالت لابي طالب: اما تسمع الى ابن اخيك مايقول والله لوسعت بهذا فارس والروم لا اختطفنا من ارضنا ولقلعت الكعبة حجراً حجراً؛ فأنزل الله تعالى هذه الآية..... ٥٩٥

عن الصادق ﷺ: فساد الظاهر من فساد الباطن، ومن اصلح سيرته اصلح الله علانيته، ومن خان الله في السر هتك الله ستره في العلانية، و اعظم الفساد ان يرضى العبد بالغفلة عن الله تعالى، وهذا الفساد يتوكد من طول الامل والحرص والكبر كما أخبر الله تعالى في قصة قارون في قوله: ولاتبغ الفساد في الارض ان الله لا يحب المفسدين و كانت هذه الخصال من صنع قارون واعتقاده، واصلها من حب الدنيا وجمعها و متابعة النفس و هواها، واقامة شهواتها وحب المحمدة و موافقة الشيطان واتباع خطواته، وكل ذلك مجتمع تحت الغفلة عن الله ونسيان منته..... ٦٠٤

الأرض [روى ان موسى ﷺ باهله بأخيه هارون ﷺ وبنيه فحسف به وبأهله وماله ومن وازره من قومه..... ٦٠٦

وقيل: دعا قارون امرأة من بنى اسرائيل بغياً فقال لها: اتى أعطيك الفين على ان تجيئ غداً اذا اجتمعت بنو اسرائيل عندي فتقول: قد راودنى موسى ﷺ فأعطاها خريطين عليهما خاتمة فلما جاءت بيتها ندمت و قالت: مابق لى الا ان

افتري على نبي الله؟! فلما أصبحت وهذه دراهمه عليها خاتمه، فغضب موسى عليه السلام
 فدعا الله عليه فحسف به وباداره الارض..... ٦٠٧.....
 و عن الباقر عليه السلام انّ يونس عليه السلام لما اذاه قومه الى ان قال: فألقى نفسه في
 اليمّ فالتقمه الحوت فطاف به البحار السبعة حتّى صار الى البحر المسجور وبه
 يعدّب قارون فسمع قارون دويّاً فسأل الملك عن ذلك فأخبره أنّه يونس انّ الله
 حبسه في بطن الحوت فقال له قارون: اتأذن لي ان اكلّمه؟ فأذن له فسأله عن
 موسى عليه السلام: فأخبره أنّه مات فبكى ثمّ سأله عن هارون عليه السلام فأخبره أنّه قدمات فبكى
 وجزع جزعاً شديداً، و سأله عن أخته كلثم و كانت مسمّاة له فأخبره أنّها ماتت
 فبكى وجزع جزعاً شديداً؛ قال فأوحى الله الى الملك الموكلّ به ان: ارفع عنه
 العذاب بقيّة ايام الدّنيا لرفقته على قرابته..... ٦٠٨.....
 و في خبر: ونهى ان يختال الرّجل في مشيته، ومن لبس ثوباً فاختال فيه
 خسف الله به من شفير جهنّم وكان قرين قارون لانه أوّل من اختال فحسف الله به
 بداره الارض..... ٦٠٩.....
 و عن السّجّاد عليه السلام أنّه قال: يرجع اليكم نبيّكم صلى الله عليه وآله و
 امير المؤمنين عليه السلام..... ٦١١.....
 عن الباقر عليه السلام أنّه كان يدعوهم سرّاً و علانيّة فلما ابوا و عتوا، قال: ربّ
 انّى مغلوب فانتصر..... ٦٢٠.....
 [وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَر] عن الرّضا عليه السلام كانوا يتضارطون في
 مجالسهم من غير حشمة و لاحياء..... ٦٢٥.....
 عن النّبي صلى الله عليه وآله أنّه تلا هذه الاية فقال: العالم الّذي عقل عن الله فعلم بطاعته
 و اجتنب سخطه..... ٦٣٠.....
 و روى انّ فتى من الانصار كان يصلّي الصّلوات مع رسول الله و يرتكب
 الفواحش، فوصف ذلك لرسول الله صلى الله عليه وآله فقال: انّ الصّلوته تنهاه يوماً فلم يلبث ان
 تاب..... ٦٣٢.....
 و عن مولانا و مقتدانا عليّ بن موسى الرّضا عليه السلام : و من اياته أنّه كان
 يتيمّاً فقيراً راعياً اجيراً لم يتعلّم كتاباً و لم يختلف الى معلّم ثمّ جاء بالقرءان الّذي

- فيه قصص الانبياء: و اخبارهم حرفاً بحرف، و اخبار من مضى و من بقى الى يوم القيامة..... ٦٣٥
- روى انّ اناساً من المسلمين اتوا رسول الله ﷺ بكتف كتب فيها بعض ما يقوله اليهود فقال: كفى بها ضلالة قوم ان يرغبوا عما جاء به نبيهم الى ما جاء به غير نبيهم فنزلت الاية..... ٦٣٧
- عن الصادق عليه السلام اذا عصى الله فى ارض انت بها فاخرج منها الى غيرها..... ٦٤٠
- و فى خبر: انّ رسول الله ﷺ بعد ما هاجر الى المدينة و اظهر رسالته كتب كتاباً الى ملك الروم و كتاباً الى ملك فارس فعظم ملك الروم كتاب الرسول ﷺ و عظم رسوله، و اهان ملك فارس كتابه ﷺ و اهان برسوله. - فقال الامام عليه السلام الم اقل لك انّ لهذا تأويلاً و تفسيراً و القران ناسخ و منسوخ اما تسمع لقول الله عزّوجلّ [لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ]..... ٦٤٧
- و من بعد [يعنى اليه المشيئة فى القول ان يؤخر ما قدّم و يقدم ما اخر فى القول الى يوم تحتم القضاء بنزول التصرفيه على المؤمنين، و روى عن اهل البيت : انّ قوماً ينسبون الى قريش و ليسوا من قريش بحقيقة النسب، و هذا ممّا لا يعرفه الا معدن النبوة و ورثة علم الرسالة و ذلك مثل بنى امية ذكروا انهم ليسوا من قريش و ان اصلهم من الروم و فيهم تأويل هذه الآية الم غلبت الروم معناه انهم غلبوا على الملك و سيغلبهم على ذلك بنو العباس..... ٦٤٧
- و فى خبر: فرح المؤمنون فى قبورهم بقيام القائم عليه السلام..... ٦٤٨
- ورد عن الكاظم عليه السلام بياناً لوجه من وجوه الآية قوله: يحيى الارض بعد موتها ليس يحييها بالقطر ولكن يبعث الله رجلاً فيحيون العدل فتحى الارض لآحياء العدل و لاقامة الحدفيه انفع فى الارض من القطر اربعين صباحاً..... ٦٥٦
- كما عن النبي ﷺ و التّحير يصير سبباً لطلب من يعلمه طريق الوصول الى دار العلم و معدن التور..... ٦٥٨
- كما فى الخبر المأثور عن الرسول ﷺ، و منهم من يخرج من مقام الاستماع الذى هو مقام التقليد و العالم التقليدى فيجد ذوق معلوماته او يشاهد

معلوماته او يتحقق بمعلوماته و هذه المراتب هي مراتب التحقيق في العلم. حصل لهم الشعور الانساني و ليسوا الا الذين كذب الله في قلوبهم نور العلم. ٦٥٩.....

كما في الخبر النبوي ﷺ و لم يقل لقوم يعلمون كسابقه و لاحقه اشعاراً. ٦٦٠.....

و روى عن الصادق عليه السلام ان الامام اذا ابصر الرجل عرفه و عرف لونه و ان سمع كلامه من خلف حائط عرفه و عرف ماهو، ان الله يقول: و من آياته خلق السموات و الارض (الآية). قال و هم العلماء فليس يسمع شيئاً من الامر ينطق به الا عرفه ناج او هالك فلذلك يجيبهم بالذي يجيبهم. ٦٦٠.....

عن الصادق عليه السلام: ولله المثل الاعلى الذي لا يشبهه شيء و لا يوصف و لا يتوهم فذلك المثل الاعلى، او المقصود و لله المشابه الاعلى في السموات من ارباب الانواع و العقول و في الارض من الانبياء و الاولياء عليه السلام. ٦٦٣.....

روى عن الرضا عليه السلام انه قال، قال النبي ﷺ لعلي عليه السلام: و انت المثل الاعلى، و في خبر: نحن كلمة التقوى و سبيل الهدى و المثل الاعلى. ٦٦٣.....

فانه ورد عن الصادق عليه السلام قال: الربا ربا، ان ربا يؤكل و ربا لا يؤكل فهديتك الى الرجل لتصيب منه الثواب افضل منها فذلك الربا الذي يؤكل و هو قول الله عز وجل و ما آتيتم من ربا (الآية) و اما الذي لا يؤكل فهو الذي نهى الله عنه و اوعده عليه النار. ٦٧١.....

و عن الباقر عليه السلام هو ان يعطى الرجل العطيّة او يهدى الهدية ليثاب اكثر منها فليس فيه اجر ولا وزر، و قرىء: اتيتم بالقصر بمعنى ما جئتم اليه لا عطائه من ربا. ٦٧١.....

عن امير المؤمنين عليه السلام: فرض الله الصلوة تنزيهاً عن الكبر، و الزكوة تسبيحاً للرزق. ٦٧٢.....

و عن الصادق عليه السلام: على باب الجنة مكتوب: القرض بثمانية عشر، و الصدقة بعشرة، و لا اختصاص للربا بالمال و لا للزكوة بل يجريان في الاعمال و العرض و الجاه و القوى و قوتها. ٦٧٢.....

قال الصادق عليه السلام: حيوة دواب البحر بالمطر فاذا كف المطر ظهر الفساد في

الْبِرِّ وَالْبِحْرِ وَ ذَلِكَ إِذَا كَثُرَتِ الذَّنُوبُ وَالْمَعَاصِي. ۶۷۳
و قال الباقر عليه السلام ذلك و الله حين قالت الانصار: منّا اميرٌ منكم اميرٌ. . . ۶۷۳
عن الصادق عليه السلام انه قال: العمل الصّالح ليسبق صاحبه الى الجنة فيمهد له
كما حدكم خادمه فراشه. ۶۷۴
عن النبي صلى الله عليه وآله: ما من امرءٍ مسلمٍ يردّ عن عرض اخيه الا كان حقاً على الله
ان يردّ عنه نار جهنّم يوم القيامة، ثمّ قرأ: و كان حقاً علينا نصر المؤمنين. ۶۷۶
و عن الصادق عليه السلام قال: حسب المؤمن نصره ان يرى عدوّه يعمل بمعاصي
الله. ۶۷۶
كما عن الرضا عليه السلام حين يصف الامامة فانه قال: فقلدها عليّاً عليه السلام بامر الله
عزّوجلّ على رسم ما فرض الله تعالى فصارت في ذريّته الاصفياء الذين اتاهم
الله تعالى العلم و الايمان بقوله: و قال الذين اتوا العلم. ۶۷۹
عن الرضا عليه السلام انه قال: ثمّ عمد و لكن لا ترونها، و قدمضى هذا في اول
سورة الرعد. ۶۸۳
و في خبرٍ شكر كلّ نعمة و ان عظمت ان يحمده الله عزّوجلّ عليها و في
خبرٍ: و ان كان فيما انعم عليه حقّ اذاه. و في خبرٍ: من انعم الله عليه بنعمةٍ فعرفها
بقلبه فقد أدّى شكرها، و في خبرٍ اوحى الله عزّوجلّ الى موسى عليه السلام: يا موسى
اشكرني حقّ شكرى فقال: يا ربّ و كيف اشكرك حقّ شكرك و ليس من شكرٍ
اشكرك به الا و انت انعمت به عليّ؟ - قال: يا موسى الان شكرتني حين علمت انّ
ذلك مني. ۶۸۵
و عن الصادق عليه السلام انه سئل عن لقمان و حكمته التي ذكره الله عزّوجلّ
فقال: اما و الله ما اوتى لقمان الحكمة بحسبٍ و لامالٍ و لاهلٍ و لابسٍ في جسمٍ
و لاجمالٍ. و لكنّه كان رجلاً قوياً في امر الله مستودعاً في الله ساكناً سكّيناً عميقٍ
النظرٍ طويل الفكرٍ حديد النظرٍ مستغنٍ بالعبير لم ينم نهاراً قطّ و لم يره احد من
النّاس على بولٍ و لا غائطٍ و لا اغتسالٍ لشدة تسنّره و عمق نظره و تحفّظه في امره
و لم يضحك من شيء قطّ، و لم يفرح بشيءٍ اتاه من امر الدنيا و لاحزن منها على
شيءٍ قطّ، و قد نكح من النّساء و ولد له الاولاد الكثير و قدّم اكثرهم افراطاً فما

بکی علی موت احدٍ منهم. و لم یمرّ برجلین یختصمان او یقتتلان الا اصلح بینهما، و لم یمض عنهما حتی تحابّا [او تحاجزا] و لم یسمع قولاً قطّ من احدٍ استحسنه الا سأل عن تفسیره و عمّن اخذه فکان یكثر مجالسة الفقهاء و الحکماء و کان یغشی القضاة و الملوك و السلاطین فیرثی للقضاة ممّا ابتلوا به، و یرحم الملوك و السلاطین لغرّتهم و طمأنینتهم فی ذلك، و یعتبر و یتعلّم ما یغلب به نفسه و یجاهد به هواه و یحترز به من الشیطان، و کان یداوی قلبه بالتفکر و العبر و کان لا یظعن الا فیما ینفعه، فبذلك اوتی الحکمة و منح العصمة و انّ الله تبارک و تعالی امر طوائف من الملائكة حین انتصف النهار و هدأت العیون بالقائلة فنادوا لقمان حین یسمع و لا یراهم.

فقالوا: یا لقمان هل لك ان یجعلک الله خلیفةً فی الارض تحکم بین الناس؟ فقال لقمان: ان امرنی ربّی بذلك فالسمع و الطاعة لانه ان فعل بی ذلك اعاننی علیه و علّمنی و عصمنی، و ان هو خیرنی قبلت العافیة، فقالت الملائكة: یا لقمان لم قلت ذلك؟ قال: لانّ الحکم بین الناس باشدّ المنازل من الدّین و اکثرفتناؤ بلاءٍ و ما یخذل و لا یعان و یغشاه الظلم من کلّ مکانٍ و صاحبه منه بین امرین، ان اصحاب فیہ الحقّ فبالحرّی ان یسلم، و ان اخطأ اخطأ طریق الجنّة، و من یکن فی الدّنیاً ذلیلاً ضعیفاً کان اهون علیه فی المعاد من ان یكون فیہ حکماً سريّاً شریفاً، و من اختار الدّنیاً علی الآخرة یخسرهما کلتیهما تزول هذه و لا یدرک تلك، قال: فعجبت الملائكة من حکمته و استحسن الرّحمن منطقہ.

فلما امسى و اخذ مضجعه من اللیل انزل الله علیه الحکمة فغشاه بها من قرنه الی قدمه و هو نائم و غطاه باحکمة غطاءً فاستیقظ و هو احکم الناس فی زمانه، و خرج علی الناس ینطق بالحکمة و ینبّثها فیهم قال: فلما اوتی الحکم بالخلافة و لم یقبلها امر الله عزّوجلّ الملائكة فنادت داود علیہ السلام بالخلافة فقبلها و لم یشرط فیها بشرط لقمان علیہ السلام فأعطاه الله عزّوجلّ الخلافة فی الارض و ابتلی فیها غیر مرّة کلّ ذلك یهوی فی الخطاء و یقیله الله تعالی و یغفرله، و کان لقمان یشکر زیارة داود علیہ السلام و یعظه بمواعظه و حکمته و فضل علمه، و کان داود یقول له: طوبی لك یا لقمان اوتیت الحکمة و صرفت عنک البلیة، و اعطی داود الخلافة و

ابتلى بالحكم و الفتنة، و لما كان الحكمة لا تحصل الا بمعرفة امام الزمان... ۶۸۸
فسرها الصادق عليه السلام بمعرفة امام زمانه، و لما كانت لا تحصل بحسب جزءها
العلمي الا بالفهم و العقل. ۶۸۸.....
فسرها الكاظم عليه السلام بالفهم و العقل، و قد ذكر من حكم لقمان و وصاياه
لابنه و غيره في المفصلات من اراد فليرجع اليها... ۶۸۸.....
كما عن الرضا عليه السلام فاته قال امر بالشكر له و للوالدين فمن لم يشكر والديه
لم يشكر الله اقول: و ليس ذلك الا من جهة كون شكر الله مندرجاً في شكر
الوالدين. ۶۸۹.....
و قد ورد اخبار كثيرة دالة على ان محمداً عليه السلام و علياً عليه السلام افضل ابناء هذه
الامة و ان حقهما اعظم من حق اباؤهم الجسمائين. ۶۹۰.....
فعن جعفر بن محمد عليه السلام: من رعى حق ابيه افضل محمد عليه السلام و علي عليه السلام
لم يضره ما ضاع من حق ابوي نفسه و سائر عباد الله فانهما يرضيانهما
بشفاعتهما، و عن علي بن محمد عليه السلام: من لم يكن والداينه محمد عليه السلام و علي عليه السلام
اكرم عليه من والدي نسبه فليس من الله في حل و لاحرام و لا قليل و
لا كثير. ۶۹۰.....
و عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال: الوالدان اللذان اوجب الله لهما
الشكرهما اللذان و لذا العلم و ورتا الحكم، و امر الناس بطاعتها ثم قال: الى
المصير فمصير العباد الى الله و الدليل على ذلك الوالدان ثم عطف على ابن
حنتمة و صاحبه فقال في الخاص و العام. ۶۹۰.....
روى انه جاء رجل الى النبي عليه السلام فقال: اوصني، فقال عليه السلام: لا تشرك بالله
شيئاً و ان حُرقت بالنار الا و قلبك مطمئن بالايمان و والديك فأطعهما و برهما
حين كانا او ميتين و ان امراك ان تخرج من اهلك و مالك فافعل فان ذلك من
الايمان. ۶۹۱.....
و عن الصادق عليه السلام: برّ الوالدين واجب و ان كانا مشركين و لاطاعة لهما
في معصية الخالق و لاغيرهما فانه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق... ۶۹۱.....
و عن الصادق عليه السلام: اتقوا المحقرات من الذنوب فان لها طالباً لا يقولن

احدكم اذنب و استغفرالله انّ الله يقول: ان تك مثقال حبة من خردلٍ
[الاية] ٦٩٣

عن الصادق عليه السلام انه قال: هي العطسة القبيحة و الرجل يرفع صوته
بالحديث رفعا قبيحا الا ان يكون داعيا و يقرأ القرآن و قد اقتصر تعالى شأنه من
حكاية مواعظه على ما هو اصل الدين و هي الاشراف بالله او الاشراف بالتبوة او
الولاية و على ما هو اصل اصول الاعمال الشرعية من اقامة الصلوة و الامر
بالمعروف و النهي عن المنكر و الصبر عليها او على البلى ٦٩٤

فعن الباقر عليه السلام اما النعمة الظاهرة فالنبي صلى الله عليه و ما جاء به من معرفة الله و
توحيده و اما النعمة الباطنة فوليتنا اهل البيت عليهم السلام و عقد مودتنا ٦٩٤
و عن الكاظم عليه السلام: النعمة الظاهرة الامام الظاهرة و الباطنة
الامام الغائب ٦٩٤

فان في الخبر: الايمان نصفان نصف صبر و نصف شكر ٧٠٢
عن الصادق عليه السلام هذه الخمسة اشياء لم يطلع عليها ملك مقرب و لا نبي
مرسل و هي من صفات الله تعالى، و في نهج البلاغة فهذا هو علم الغيب الذي لا
يعلمه احدا الا الله ٧٠٣

و قيل: ان الحارث بن عمرو اتى رسول الله صلى الله عليه فقال: متى قيام الساعة؟
و اتى قد القيت حبا في الارض فمتى السماء تمطر؟ و حمل امرأتى ذكر ام انثى؟ و
ما اعمل غدا؟ و اين اموت؟ فنزلت هذه الآية ٧٠٣
كما عن مولانا جعفر الصادق عليه السلام انه صاح في الصلوة و خر مغشيا عليه
فسئل عن ذلك فقال: كررت الآية حتى سمعتها من قائلها فلم يثبت جسمي
لمعاينة قدرته ٧٠٩

عن الباقر عليه السلام في هذه الآية انه قال: لعلك ترى ان القوم لم يكونوا ينامون،
لا بد لهذا البدن ان تريحه حتى يخرج نفسه فاذا خرج النفس استراح البدن و رجع
للروح قوة على العمل، قال نزلت في امير المؤمنين عليه السلام و اتباعه من شيعتنا ينامون
في اول الليل فاذا ذهب ثلثا الليل او ما شاء الله فزعوا الى ربهم راغبين مرهبين
طامعين فيما عنده فذكر الله في كتابه فأخبركم بما اعطاهم انه اسكنهم في جواره

و ادخلهم جنته وءامنهم خوفهم و اذهب رعبهم. ٧١٠.....
 فى خبرٍ عن الصادق عليه السلام فى هذه الآية انه قال: لا ينامون حتى يصلوا
 العتمة. ٧١٠.....

و عن على عليه السلام انه: لا يجتمع حبنا و حب عدونا فى جوف انسان ان الله لم
 يجعل لرجل قلبين فى جوفه، فيحب، بهذا و يبغض عليه السلام بهذا. ٧١٦.....
 و عن الصادق عليه السلام فمن كان قلبه متعلقاً فى صلوته بشيء دون الله فهو
 قريب من ذلك الشيء بعيد عن حقيقة ما اراد الله منه فى صلوته، ثم تلا هذه الآية
 (وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ أَلْفِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ) زعمت العرب ان من
 قال لزوجته: انت على كظهر امي صارت زوجته كأمه فى حرمة المواقعة فقال
 تعالى رداً عليهم: ما جعل ازواجكم (الآية) (وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ) عليه السلام
 الدعى كالعنى من تبتيته فعيل بمعنى المفعول و من كان متهماً فى نسبه، نزلت فى
 زيد بن حارثة الكلبي عتيق رسول الله صلى الله عليه وآله. ٧١٧.....

و سبب ذلك على ما نقل عن القمى عن الصادق عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله
 اشترى زيدا بعد تزويجه خديجة عليها السلام فلما نبى صلى الله عليه وآله دعا زيدا الى الاسلام فأسلم و
 كان يدعى مولى محمد صلى الله عليه وآله فاتي حارثة ابا طالب عليه السلام و قال له: قل لابن اخيك: اما
 ان يبيعه، و اما ان يفاديه: و اما ان يعتقه، فلما قال ذلك ابوطالب عليه السلام
 لرسول الله صلى الله عليه وآله قال: هو حر لوجه الله فليذهب حيث شاء، فقام حارثة و اخذ بيد
 زيد و قال: يا بنى الحق بشرفك و حسبك.

فقال: لست افارق رسول الله صلى الله عليه وآله ابداً فغضب ابوه و قال: يا معشر قريش
 اشهدوا انى برىء منه و ليس هو ابني فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اشهدوا ان زيدا ابني
 ارثه و يرثنى و كان يدعى زيد بن محمد صلى الله عليه وآله فلما هاجر رسول الله صلى الله عليه وآله زوجته
 زينب بنت جحش و أبطأ عنه يوماً فأتى رسول الله صلى الله عليه وآله منزله فاذا زينب جالسة
 وسط حجرتها تسحق طيباً بفهر لها.

فنظر اليها رسول الله صلى الله عليه وآله و كانت جميلةً فوقعت فى قلب رسول الله صلى الله عليه وآله
 فقال: سبحان خالق النور و تبارك الله احسن الخالقين، ثم رجع و جاء زيد الى
 منزله فأخبرته زينب بما وقع فقال زيد: هل لك ان اطلقك حتى يتزوجك رسول

اللّٰه؟ فقالت: اخشى ان تطلقنى و لم يتزوّجنى رسول اللّٰه ﷺ فجاء زيد الى رسول اللّٰه فقال: هل لك ان اطلق زينب حتّى تتزوّجها؟- فقال: لا، اذهب و اتق اللّٰه و امسك عليك زوجك ثمّ حكى اللّٰه عزّوجلّ فقال: امسك عليك زوجك و اتق اللّٰه و تخفى فى نفسك ما اللّٰه مبيديه و تخشى الناس و اللّٰه احقّ ان تخشاه فلمّا قضى زيد منها و طراً زوّجناكها (الى قوله) و كان امر اللّٰه مفعولاً فزوّجه اللّٰه تعالى من فوق عرشه فقال المنافقون: يحرم علينا نساء ابنائنا و يتزوّج امرأة ابنه زيد، فأنزل اللّٰه عزّوجلّ فى هذا: و ما جعل ادعياءكم ابناءكم (الى قوله) يهدى السبيل..... ٧١٨

و قد ورد أخبار كثيرة انّ الآية نزلت فى حمزة و جعفر و عبيدة و عليّ ﷺ و فى بعض الاخبار أنّها نزلت فى المؤمنين من شيعة آل محمّد ﷺ..... ٧٢٨
و فى خبر عن الصادق ﷺ المؤمن مؤمنان؛ فمؤمن صدق بعهد اللّٰه و وفى بشرطه و ذلك قول اللّٰه عزّوجلّ: رجال صدقوا ما عاهدوا اللّٰه عليه و ذلك لا يصيبه احوال الدنيا و لا احوال الآخرة و ذلك ممّن يشفع و لا يشفع له، و مؤمن كخامة الزّرع يعوجّ احياناً و يقوم احياناً، فذلك ممّن يصيبه احوال الدنيا و احوال الآخرة، و ذلك ممّن يشفع له و لا يشفع..... ٧٢٨
و فى خبرٍ عنه ﷺ: لقد ذكركم اللّٰه فى كتابه فقال: من المؤمنين رجال صدقوا (الآية) انكم و فيتم بما اخذ اللّٰه عليه ميثاقكم من ولايتنا و انكم لم تبدّلوا بنا غيرنا..... ٧٢٩

و عنه ﷺ أنّه قال؛ قال رسول اللّٰه ﷺ: يا عليّ ﷺ من احبّك ثمّ مات فقد قضى نحبّه، و من احبّك و لم يمّت فهو ينظر، و ما طلعت شمس و لا غربت الاّ ظلّت برزقٍ و ايمانٍ..... ٧٢٩

و لذلك ورد: ضربة عليّ يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين..... ٧٣٠
فأنّه كما روى عن التّبيّ ﷺ عاش يوشع بن نون بعد موسى ثلاثين سنة و خرجت عليه صفوراء بنت شعيب زوجة موسى ﷺ فقالت: انا احقّ منك بالامر فقاتلها فقتل مقاتليها و احسن اسرها، و انّ ابنة ابى بكرٍ ستخرج على عليّ ﷺ فى كذا و كذا الفاً من امتى فيقاتلها فيقتل مقاتليها و يأسرها و يحسن اسرها و فيها

- انزل الله تعالى: و قرن في بيوتكن و لا تبرجن تبرج الجاهية الاولى يعني صفوراء بنت شعيب عليها السلام ۷۳۳
- و عن طريق العائمة و الخاصة ورد اخبار كثيرة في تفسير اهل البيت بأصحاب الكساء الذين هم علي عليه السلام و فاطمة عليها السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام ۷۳۴
- و قد ورد عن طريق الخاصة: انها جرت بعدهم في الائمة عليهم السلام ۷۳۴
- عن الصادق عليه السلام انه قال يعني الائمة و ولايتهم من دخل فيها دخل في بيت النبي صلى الله عليه و آله و سلم و لكن الله عزوجل انزل في كتابه لنبيه صلى الله عليه و آله و سلم انما يريد الله (الآية) و كان علي عليه السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام و فاطمة عليها السلام فأدخلهم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تحت الكساء في بيت ام سلمة ثم قال: اللهم ان لكل نبي اهلاً و ثقلاً، و هؤلاء اهل بيتي و ثقلی، فقالت ام سلمة: الست من اهلك؟ فقال انك على خير و لكن هؤلاء اهلي و ثقلی، و قال في آخر الحديث: الرجس هو الشك و الله لا يشك في ربنا ابداً، و قد ذكر في المفصلات الاخبار، من اراد فليرجع اليها، و للاشارة الى ان المقصود اهل البيت: قال: عنكم لا عنكن، و للاهتمام بشأن اهل البيت عليهم السلام و ان المنظور من تاديب نساء النبي صلى الله عليه و آله و سلم تطهير اهل البيت جاء بهذه الجملة معترضة بين احكام نساء النبي و بهذا المعنى ورد عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه. ۷۳۵
- و بهذا المعنى ورد عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: المؤمن من امن جاره بوائقه و ما آمن بي من بات شعبان و جاره طاب ۷۳۵
- و ورد: المؤمن من ائتمنه المؤمنون على اموالهم و انفسهم و قد سبق في اول البقرة تفضيل للاسلام و الايمان و ان الايمان يدخل بسبب كيفية في القلب بتلك الكيفية يقع نسبة الابوة و البنوة بين المؤمن و من بايع على يده، و يقع الاخوة بين البايعين و الاسلام ما عليه المناكح و المواريث و حقن الدماء و اشار اليه تعالى بقوله: قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما يدخل الايمان في قلوبكم. ۷۳۵
- وَأَجْرًا عَظِيمًا) روى ان اسماء بنت عميس لما رجعت من الحبشة مع

زوجها جعفر بن ابی طالب علیه السلام دخلت علی نساء رسول الله ﷺ فقالت: هل فينا شيء من القرآن؟ قلن: لا، فأنت رسول الله ﷺ فقالت: يا رسول الله انّ النساء لفي خيبةٍ و خسارٍ فقال: و ممّ ذلك؟ - قالت: لا نهنّ لا يذكرن بخيرٍ كما يذكر الرجال فأنزل الله تعالى هذه الآية. ٧٣٧

روى عن السجّاد (ع) انّ الذي اخفاه في نفسه هو انّ الله سبحانه اعلمه أنّها ستكون من ازواجه و انّ زيدا سيطلقها فلما جاء زيد و قال له: اريدان اطلق زينب، قال له: امسك عليك زوجك فقال سبحانه: لم قلت: امسك عليك زوجك؟ و قد اعلمت انّها ستكون من ازواجك..... ٧٣٩

نسب الى الباقر (ع) انه قال زوج رسول الله ﷺ زينب زيدا فمكث عند زيد ما شاء الله ثمّ اتّهما تشاجرا في شيء الى رسول الله ﷺ فنظر اليها رسول الله فأعجبه فقال زيد: يا رسول الله ﷺ اتأذن لي في طلاقها فانّ فيها كبراً و أنّها لتؤذيني بلسانها؟ - فقال رسول الله ﷺ: اتق الله و امسك عليك زوجك و احسن اليها، ثمّ انّ زيدا طلقها و انقضت عدتها فأنزل الله عزّوجلّ نكاحها على رسوله ﷺ..... ٧٤٠

و عن الرضا (ع) في حديث انّ الله تعالى عرف نبيه ﷺ اسماء ازواجه في دار الدنيا و اسماء ازواجه في الآخرة و أنّهنّ امهات المؤمنين و احد من سمى له زينب بنت جحش و هي يومئذ تحت زيد بن حارثة فاخفى ﷺ اسمها في نفسه و لم يبده لكي لا يكون احدٌ يقول من المنافقين انه قال في امرأة في بيت رجل أنّها احد ازواجه من امهات المؤمنين و خشي قول المنافقين قال الله عزّوجلّ: و تخشى الناس و الله احقّ ان تخشاه يعني في نفسك و انّ الله عزّوجلّ ما تولى تزويج احدٍ من خلقه الا تزويج حواء من آدم (ع)، و زينب من رسول الله بقوله عزّوجلّ: فلما قضى زيد منها وطراً زوجناكها، و فاطمة (ع) من علي (ع)..... ٧٤٠

و عنه (ع): انّ رسول الله ﷺ قصد دار زيد بن حارثة في امر اراده فرأى امرأته تغتسل فقال لها، سبحان الله الذي خلقك و أنّما اراد بذلك تنزيه الله عن قول من زعم انّ الملائكة بنات الله (الى ان قال) فقال النبي ﷺ لمارأها تغتسل: سبحان الله الذي خلقك ان يتخذ ولداً يحتاج الى هذا التّطهير و الاغتسال، فلما

عاد زيداً الى منزله اخبرته امرأته بمجىء الرسول ﷺ و قوله لها: سبحان الله الذي خلقك فلم يعلم زيداً ما اراد بذلك فظنّ أنّه قال ذلك لما اعجب من حسنها، فجاؤ الى النبي ﷺ فقال: يا رسول الله ﷺ انّ امرأتى فى خلقها سوءٌ و انى اريد طلاقها، فقال له النبي ﷺ: امسك عليك زوجك و اتق الله (الآية) و قد كان الله عزوجلّ عرفه عدد ازواجه و انّ تلك المرأة منهنتٌ فاحفى ذلك فى نفسه و لم يبهده لزيد و خشى الناس ان يقولوا: انّ محمداً يقول لمولاه انّ امرأتك ستكون لى زوجة، فيعيبونه بذلك فأنزل الله و اذ تقول (الآية) ثمّ انّ زيد بن حارثة طلقها و اعتدت منه فزوجها الله تعالى من نبيّه و انزل بذلك قرآناً فقال عزوجلّ: فلما قضى زيد منها وطراً (الآية) ثمّ علم عزوجلّ انّ المنافقين سيعيبونه بتزويجها فأنزل ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له..... ٧٤١

عن الصادق عليه السلام ما من شىء الا و له حدٌ ينتهى اليه الا الذكر فليس له حدٌ ينتهى اليه (الى ان قال) فانّ الله عزوجلّ لم يرض منه بالقليل و لم يجعل له حدّاً ينتهى اليه ثمّ تلا هذه الآية..... ٧٤٢

و عنه عليه السلام: تسبيح فاطمة الزهراء من الذكر الكثير الذي قال الله: اذكروا الله ذكراً كثيراً، و فى خبرٍ: من ذكر الله فى السرّ فقد ذكر الله كثيراً..... ٧٤٢

عن الباقر عليه السلام: جاءت امرأة من الانصار الى رسول الله ﷺ فدخلت عليه فى منزل حفصة و المرأة متلبسة متمشطة فقالت: يا رسول الله ﷺ انّ المرأة لا تخطب الزوج و انا امرأة ايم لا زوج لى منذ دهرٍ لا ولد فهل لك من حاجة؟ فان يك فقد و هبت نفسى لك ان قبلتنى، فقال لها رسول الله ﷺ خيراً و دعائها، ثمّ قال: يا اخت الانصار جزاكم الله عن الرسول الله خيراً فقد نصرنى رجالكم و رغبت فى نساؤكم.

فقالت لها: حفصة ما اقلّ حياءك و اجراؤك و انهماك للرجال..! فقال لها رسول الله ﷺ: كفى عنها يا حفصة، فانها خير منك رغبت فى رسول الله فلمتها؟ و عيبتها؟! ثمّ قال للمرأة انصرفى رحمك الله، فقد اوجب الله لك الجنة لرغبتك فى و تعرّضك لمحبتى و سرورى، و سيأتيك امرى ان شاء الله عزوجلّ و امرأة مؤمنة (الآية) قال فأحلّ الله عزوجلّ هبة المرأة نفسها لرسول الله ﷺ و لا يحلّ

ذلك لغيره و قد ذكر انّ هذا الحكم من خصائصه ﷺ و ليس لغيره ان ينكح بهبة المرأة نفسها من دون مهرٍ، و قيل: انّ الرسول ﷺ لم يكن عند امرأة و هبت نفسها له، و قيل: بل كانت عنده ميمونة بنت الحارث بالهبة، و قيل: هي زينب بنت خزيمة المكناة بأمّ المساكين، و قيل: كانت امرأة من بنى اسدٍ يقال لها أمّ شريكٍ، و قيل: كانت خولة بنت حكيمٍ..... ٧٤٧

و عن الصادق عليه السلام أنّه قال: تزوّج رسول الله ﷺ بخمس عشرة امرأة و دخل بثلاث عشرة منهنّ، و قبض عن تسع فأمّا اللتان لم يدخل بهما فعمرة و الشنبا، و أمّا الثلاث عشرة اللاتي دخل بهنّ فأولهنّ خديجة بنت خويلد ثمّ سودة بنت زمعة ثمّ أمّ سلمة و اسمها هند بنت ابى امية، ثمّ أمّ عبد الله عائشة بنت ابى بكر، ثمّ حفصة بنت عمر، ثمّ زينب بنت خزيمة بن الحارث أمّ المساكين، ثمّ زينب بنت جحش، ثمّ أمّ حبيبة رملة بنت ابى سفيان، ثمّ ميمونة بنت الحارث، ثمّ زينب بنت عميس، ثمّ جويرية بنت الحارث، ثمّ صفية بنت حنّ بن اخطب، و آلتى و هبت نفسها للنبيّ خولة بنت حكيم السلمى و كان له ﷺ سريّتان يقسم لهما مع ازواجه مارية القبطية و ريحانة الخندقية، و التسع اللواتى قبض عنهنّ عائشة، و حفصة، و أمّ سلمة، و زينب بنت جحش، و ميمونة بنت الحارث، و أمّ حبيبة بنت ابى سفيان، و صفية و جويرية و سودة، و افضلهنّ خديجة بنت خويلد، ثمّ أمّ سلمة، ثمّ ميمونة..... ٧٤٧

فعن الباقر عليه السلام أنّه سئل عن رجل خير امرأته فاخترت نفسها بانت؟ - قال: لا، إنّما هذا شيءٌ كان لرسول الله ﷺ امر بذلك ففعل، و لو اخترن انفسهنّ لطلّقهنّ و هو قول الله تعالى: قل لا زواجك ان كنتن (الآية)..... ٧٤٩

و قد ورد فى اخبارٍ كثيرةٍ مضمون ما ورد عن الباقر عليه السلام من أنّه إنّما عنى به لا يحلّ لك النساء التى حرّم الله عليك فى هذه الآية حرّمت عليكم امهاتكم و بناتكم و اخواتكم (الى آخرها) و لو كان الامر كما يقولون كان قد احلّ للنبيّ ان ينكح من النساء ما اراد الا ما حرّم فى هذه الآية فى سورة النساء، و فى بعض الاخبار: احاديث آل محمد ﷺ خلاف احاديث الناس..... ٧٥٠

و عن الصادق عليه السلام: كان جبرئيل اذا اتى النبيّ ﷺ قعد بين يديه قعدة العبد

و كان لا يدخل حتى يستأذنه و كانت النساء قبل ذلك يبرزن للرجل الاجانب من غير حجاب كما كانت النساء يبرزن في الملل الباطلة للرجل من غير حجاب ولا شك ان دواعي الريبة تكون اكثر اذا كن بلا حجاب. ٧٥٢

و لذلك ورد عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال: جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: اجعل نصف صلواتي لك؟ قال: نعم، ثم قال: اجعل صلواتي كلها لك؟ قال: نعم، فلما مضى قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كفى هم الدنيا والآخرة. ٧٥٧

و في خبر عنه عليه السلام: ان رجلاً أتى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله صلى الله عليه وآله اتى جعلت ثلث صلواتي لك، فقال له: خيراً، فقال: يا رسول الله صلى الله عليه وآله اتى جعلت نصف صلواتي لك، فقال له، ذلك افضل، فقال: اتى اجعل كل صلواتي لك؟ فقال: اذن يكتفيك الله عز وجل ما اهمك من امر دنياك و آخرتك، فقاغل له رجل: اصلحك الله كيف يجعل صلواته له؟ فقال ابو عبد الله عليه السلام لا يسأل الله عز وجل الا بدأ بالصلوة على محمد و آله. ٧٥٨

و لذلك ورد في خبر عن الرضا عليه السلام: و اما صلواتنا رحمة عليه و لنا قربة، و لما كان محمد صلى الله عليه وآله مظهراً تاماً لله كان من توجه اليه و طلب الرحمة من الله عليه توجه الله اليه بمضمون: من تقرب الي شبراً تقربت اليه باعاً؛ اكثر من توجهه الى الله بعشر او بالف او باكثر بحسب استعداد المصلي، و توجه الله اليه ليس الا صلواته و نزول رحمته على العبد، و لما كان الله حقيقة كل ذي حقيقة كان اذا توجه الى شىء توجه كل الاشياء اليه، فاذا صلى الله على عبد لم يبق شىء الا و صلى عليه خصوصاً الملائكة المقربون لقربهم من الله تعالى و لذلك اقتصر في بعض الاخبار على ذكر الملائكة، و في بعضها اشير الى انه لا يبقى شىء الا و صلى عليه. فانه صلى الله قال: فاطمة بضعة منى فمن آذاها فقد آذاني، و قال: من آذاها في حيوتي كمن آذاها بعد موتي، و من آذاها بعد موتي كمن آذاها في حيوتي، و من آذاها فقد آذاني، و من آذاني فقد آذى الله، و هو قل الله عز وجل: ان الذين يؤذون الله و رسوله، و عن علي عليه السلام انه قال و هو آخذ بشعره فقال: حدثني رسول الله صلى الله عليه وآله و هو آخذ بشعره، فقال: من آذى شعره منك فقد آذاني، و من آذاني فقد آذى الله، و من آذى الله فعليه لعنة الله. ٧٦١

الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِعَبَادِ بْنِ كَثِيرٍ الصُّوفِيِّ البَصْرِيِّ: وَ يَحْكُ، يَا عِبَادَ غَزَّكَ
 ان عَفَّ بطنك و فرجك؟! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: اَعْمَالِكُمْ، اَعْلَمُ، أَنَّهُ
 لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْكَ شَيْئاً حَتَّى تَقُولَ قَوْلًا عَدْلًا، وَ هَذَا الْخَيْرُ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ أَهْلَ الْعِلْمِ وَ
 الْعِرْفَانِ إِذَا لَمْ يَكُونُوا مُجَازِينَ فِي الْقَوْلِ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَقُولُوا حَقًّا فَإِنَّ أَصْلَ سَدَادِ
 الْقَوْلِ بَأَنَّ يَكُونُ بِأَذْنِ مِنَ اللَّهِ، وَ لَا سَيِّمًا إِذَا كَانَ فِيهِمَا يَتَعَلَّقُ بِدِينِ اللَّهِ، وَ إِذَا أُجِيزُوا
 لَا يَنْبَغِي أَنْ يَقُولُوا إِلَّا مَا عَلِمُوهُ وَ عَرَفُوهُ أَنَّهُ حَقٌّ، فَالْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ تَشَبَّهَ بِأَهْلِ
 الْحَقِّ مِنَ الصُّوفِيَّةِ وَ الْعُلَمَاءِ! فَيَجْرِي عَلَى لِسَانِهِ كُلُّ مَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِهِ مِنْ غَيْرِ أَذْنِ
 وَ إِجَازَةِ مِنَ اللَّهِ فِي الْقَوْلِ. ٧٦٥

فهرست ابیات

| | | |
|-----|----------------------------------|---------------------------------|
| ۶۷ | با شما نامحرمان ما خامشیم | ما سمیعیم و بصیریم و هشیم |
| ۶۷ | محرم جان جمادان کی شوید | چون شما سوی جمادی می‌روید |
| ۶۷ | غلغل اجزای عالم بشنوید | از جمادی در جهان جان روید |
| ۶۸ | وسوسه تأویلها بر بایدت | فاش تسبیح جمادات آیدت |
| ۶۸ | بهر بینش کرده‌ای تأویلها | چون ندارد جان تو قندیلها |
| ۷۰ | و ای که نان مرده را تو جان کنی | ای که خاک شوره را تو نان کنی |
| ۷۰ | ای که خاک تیره را تو جان کنی | عقل و حس را روزی و ایمان دهی |
| ۷۰ | می‌فزایی در زمین از اختران | می‌کنی جزو زمین را آسمان |
| ۱۰۲ | هم ثباتش بخش وگردان مستجاب | هم دعا از من روان کردی چو آب |
| ۱۰۲ | هم تو باش آخر اجابت را رجا | هم تو بودی اوّل آرنده دعا |
| ۱۰۲ | پس سؤال خویش را کی ردّ کند | چون خدا از خود سؤال و کدّ کند |
| ۱۰۳ | ایمنی از تو مهابت هم ز تو | هم دعا از تو اجابت هم ز تو |
| ۱۲۴ | سیر عارف هر دمی تا تخت شاه | سیر زاهد هر مهی تا پیشگاه |
| ۲۲۴ | کشاند ذره را تا مقصد خاصّ | یکی میل است با هر ذره رقص |
| ۲۲۴ | گلشنی را تا به گلشن | دواند گلخنی را تا به گلخن‌رساند |
| ۲۲۴ | سر بچه در کرد و آن را می‌ستود | گر ز چاهی عکس ماهی وانمود |
| ۲۲۴ | گر چه جهل او به عکس کرد رو | در حقیقت مداح ماه است او |
| ۲۲۴ | کفر شد آن چون غلط شد ماجرا | مدح او مه راست نی آن عکس را |
| ۲۶۰ | یقین کردی که دین در بت پرستی است | اگر مؤمن بدانستی که بت چیست |
| ۲۶۰ | چرا در دین خود گمراه بودی | اگر کافر ز بت آگاه بودی |
| ۲۸۲ | لیک عزل آن مسبّب ظنّ مبر | ای گرفتار سبب بیرون مپر |
| ۲۸۲ | قدرت مطلق سببها بر درد | هر چه خواهد آن مسبّب آورد |
| ۲۸۲ | که نه هر دیدار صنعش را سزاست | این سببها بر نظرها پرده‌هاست |
| ۲۸۲ | تا حجب را برکنند از بیخ و بن | دیده‌ای باید سبب سوراخ کن |
| ۲۸۲ | هرزه بیند جهد و اسباب دکان | تا مسبّب بیند اندر لامکان |
| ۲۹۸ | چون شنید از گربکان او عرجو | مرغ جانش موش شد سوراخ جو |

زان سبب جانش وطن دید و قرار
 هم در این سوراخ بتّایی گرفت
 پیشه‌هایی که مر او را در مزید
 زانکه دل برکند از بیرون شدن
 نی غلط گفتم که گر کر سر نهد
 آینه‌ی دل چون شود صافی و پاک
 هم ببینی نقش و هم نقّاش را
 چون خلیل آمد خیال یار من
 شکر یزدان را که چون او شد پدید
 ما سميعيم وبصيريم و هشيم
 چون شما سوی جمادی می‌روید
 از جمادی در جهان جان روید
 فاش تسييح جمادات آيدت
 چون ندارد جان تو قندیلها
 ای که خاک شوره را تو نان کنی
 عقل و حس را روزی و ایمان دهی
 می‌کنی جزو زمین را آسمان
 هم دعا از من روان‌کردی چو آب
 هم تو بودی اوّل آرنده دعا
 چون خدا از خود سؤال و کدّ کند
 هم دعا از تو اجابت هم ز تو
 سیر زاهد هر مهی تا پیشگاه
 یکی میل است با هر ذره رقص
 دواند گلخنی را تا به گلخن
 گرز چاهی عکس ماهی وانمود
 در حقیقت مداح ماه است او
 مدح او مه راست نی آن عکس را
 اگر مؤمن بدانستی که بت چیست
 اندر این سوراخ دنیا موش وار ۲۹۸
 در خور سوراخ دانایی گرفت ۲۹۸
 اندر این سوراخ کار آید گزید ۲۹۸
 بسته شد راه رهیدن از بدن ۲۹۸
 پیش وحی کبریا سمعش دهد ۳۴۸
 نقشها بینی برون از آب و خاک ۵۰۰
 فرش دولت را و هم فرّاش را ۵۰۰
 صورتش بت معنی او بت شکن ۵۰۰
 در خیالش جان خیال او ندید ۵۰۰
 با شما نامحرمان ما خامشیم ۵۲۸
 محرم جان جمادان کی شوید ۵۲۸
 غلغل اجزای عالم بشنوید ۵۲۸
 وسوسه تأویلها بر بایدت ۵۲۸
 بهر بینش کرده‌ای تأویلها ۵۲۸
 وای که نان مرده را تو جان کنی ۵۳۰
 ای که خاک تیره را تو جان دهی ۵۳۰
 می‌فزایی در زمین از اختران ۵۳۰
 هم ثباتش بخش و گردان مستجاب ۵۴۸
 هم تو باش آخر اجابت را رجا ۵۴۸
 پس سؤال خویش را کی ردّ کنند ۵۴۸
 ایمنی از تو مهابت هم ز تو ۵۴۸
 سیر عارف هر دمی تا تخت شاه ۵۶۰
 کشاند ذره را تا مقصد خاص ۶۱۳
 رساند گلشنی را تا به گلشن ۶۱۳
 سر بچه در کرد و آنرا می‌ستود ۶۱۳
 گر چه جهل او به عکسش کرد رو ۶۱۳
 کفر شد آن چون غلط شد ماجرا ۶۱۳
 یقین کردی که دین در بت پرستیست ۶۲۹

| | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| چرا در دین خود گمراه بودی ۶۲۹ | اگر کافر زبت آگاه بودی |
| ليك عزل آن مسبب ظنّ مبر ۶۴۰ | ای گرفتار سبب بیرون میپر |
| قدرت مطلق سببها بر دورد ۶۴۰ | هرچه خواهد آن مسبب آورد |
| که نه هر دیدار صنعش را سزاست ۶۴۱ | این سببها بر نظرها پرده‌هاست |
| تا حجب را برکنند از بیخ وین ۶۴۱ | دیده‌ی باید سبب سوراخ کن |
| هرزه بیند جهد و اسباب دکان ۶۴۱ | تا مسبب بیند اندر لامکان |
| چون شنید از گربگان او عرّجوا ۶۵۰ | مرغ جانش موش شد سوراخ جو |
| اندر این سوراخ دنیا موش وار ۶۵۰ | زان سبب جانش وطن دید و قرار |
| در خور سوراخ دانایی گرفت ۶۵۰ | هم در این سوراخ بتّایی گرفت |
| اندر این سوراخ کار آید گزید ۶۵۰ | پیشه‌هایی که مر او را در مزید |
| بسته شد راه رهیدن از بدن ۶۵۰ | زانکه دل بر کند از بیرون شدن |
| پیش وحی کبریا سمعش دهد ۶۷۷ | نی غلط گفتم که گر کرسرنهد |
| نقشها بینی برون از آب و خاک ۷۵۹ | آینه دل چون شود صافی و پاک |
| را فرش دولت را و هم فرّاش را ۷۵۹ | هم ببینی نقش و هم نقّاش |
| صورتش بت معنی او بت شکن ۷۵۹ | چون خلیل آمد خیال یار من |
| در خیالش جان خیال او ندید ۷۵۹ | شکر یزدان را که چون او شد پدید |

کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ۴۵۵

مثنوی معنوی، ۵۰۰

مجمع‌البيان، ۴۸، ۶۲، ۶۶، ۷۳، ۱۵۰، ۱۷۲، ۲۰۶، ۲۲۷، ۲۵۰، ۲۶۴، ۲۸۱،

۳۴۱، ۴۴۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۵۹، ۵۶۴،

۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۸۱، ۵۸۴، ۶۱۵، ۶۲۵، ۶۳۲، ۶۴۰، ۶۴۶

مجمع البيان، ۲۹۳، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۷۴، ۳۷۸، ۵۰۳، ۵۱۹، ۵۶۵

مصباح‌الشريعة، ۴۲۲

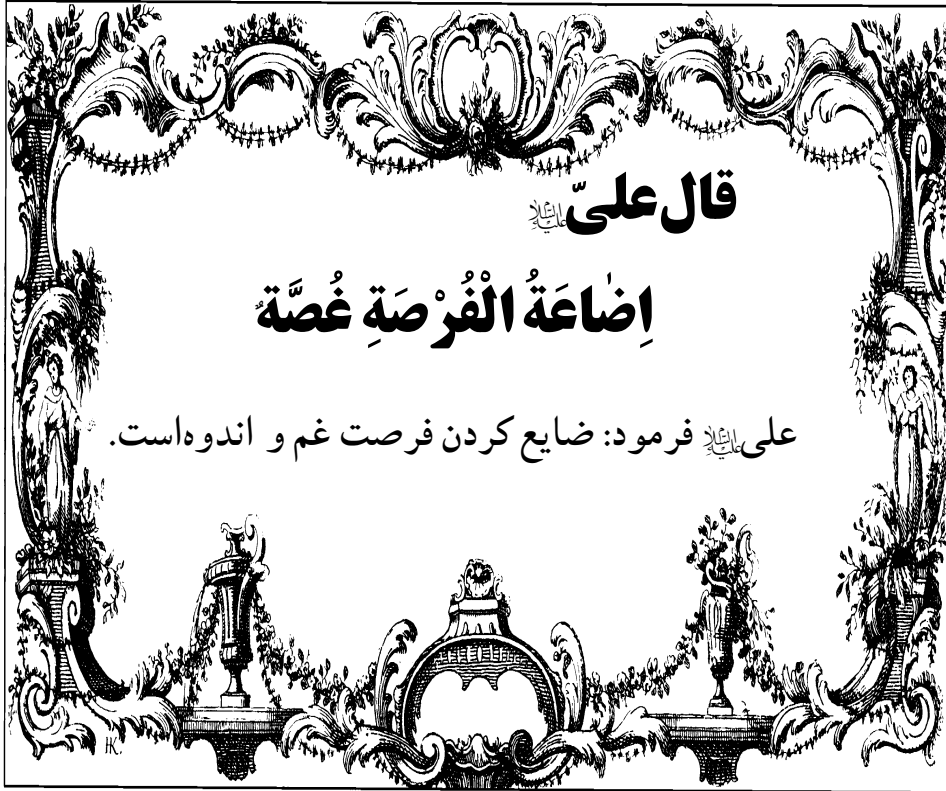
معانی الاخبار، ۴۹۳

منتهی الارب فی لغة العرب، ۷۹

نور الثقلين، ۱۲۲، ۴۸۵، ۴۸۸

نهج‌البلاغه، ۳۹۵، ۵۷۳





۳۲۴۸۷۰۰